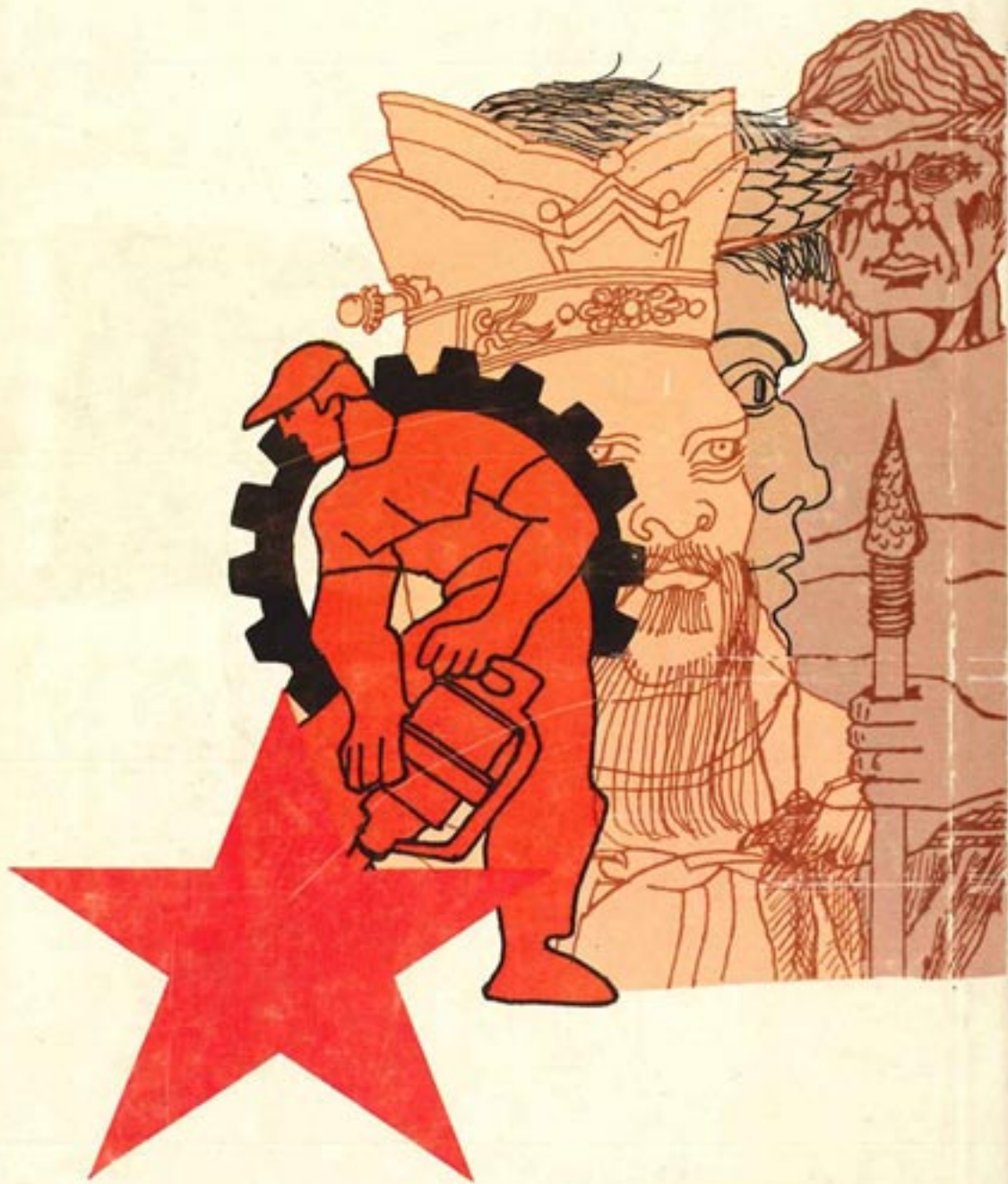


تاریخ

تحوالات اجتماعی

مرتضی راوندی

(۳ جلد در یک مجلد)



فهرست

جلد اول

مقدمه

۱	۱. اصول و قوانین تاریخی [کلیات]
۱۷	۲. سرگذشت زمین و موجودات آن
	قسمت اول
	وضع زندگی بشر در دوران کمون اولیه
۲۳	فصل اول
۲۶	فصل دوم

قسمت دوم

	وضع اجتماعی و فکری بشر در دوران بردگی
۳۳	فصل سوم
	وضع اجتماعی و طرز حکومت در روم قدیم
۳۶	فصل چهارم
	نظری به اوضاع اقتصادی و طرز حکومت در یونان قدیم
۵۳	فصل پنجم

مناظری از تمدن اسلامی

دوران اسارت بشر در قید خرافات

۲۷۶	فصل هفدهم	۶۶	فصل ششم
۲۸۱	فرهنگ اسلامی		علل ظهور متفکرین و بشر دوستان در میان قوم یهود
۲۸۸	آنانکه با دین و دولت به مبارزه برخاستند (مدعیان خدائی و پیغمبری)	۸۵	فصل هفتم

قسمت سوم

افکار و آراء فلسفی در یونان قدیم

	مختصات اجتماعی و فکری اروپائیان در قرون وسطی	۱۰۱	فصل نهم
۲۹۳	فصل هجدهم		نظری به تمدن و احوال اجتماعی ایرانیان در عهد باستان
۳۰۸	صنایع و حرف در قرون وسطی	۱۴۴	فصل دهم
	فصل نوزدهم		وضع اجتماعی ایران از انقراض دولت هخامنشیان تا استقرار حکومت ساسانیان
۳۱۲	فصل بیستم	۱۶۶	فصل یازدهم

جلد دوم

	خونهاییکه در راه تعصبات مذهبی ریخته شده		
۳۲۰	فصل بیست و یکم		
	جنبشهای اعتراضی در قرون وسطی		
۳۲۹	فصل بیست و دوم		سازمان اجتماعی و تشکیلات سیاسی عهد ساسانیان
۳۲۹	۱. جنبش کشاورزان	۱۷۷	فصل دوازدهم
۳۳۱	۲. جنبشهای کارگران	۱۹۷	پایه فرهنگ و دانش در عصر ساسانیان
۳۳۳	۳. مشروطیت انگلستان	۲۰۲	وضع اقتصادی ایران در دوره ساسانیان
۳۳۵	۴. مبارزه با خرافات و بدعتهای مذهبی		ظهور متفکرین و بشر دوستان در سرزمین ایران
	سیر افکار و علوم در قرون وسطی	۲۱۰	فصل سیزدهم
۳۴۰	فصل بیست و سوم	۲۲۸	اعیاد باستانی ایران
۳۴۶	سیر تکاملی دانش در اواخر قرون وسطی		پیدایش تمدن اسلام، ظهور و آثار آن
۳۵۰	نظریات فلسفی	۲۳۲	فصل چهاردهم
۳۵۳	عقاید اقتصادی در قرون وسطی		افکار فلسفی در اسلام
		۲۵۶	فصل پانزدهم
			فرق اسلام
		۲۷۲	فصل شانزدهم

جلد سوم

۵۰۵	مبارزه مردم آسیای میانه علیه اشغالگران عرب		
۵۱۰	جنبش ابومسلم و روی کار آمدن بنی عباس		
۵۳۳	حکومت سامانیان		
۵۵۱	حکومت سلاجقه و خوارزمشاهیان		
۵۵۸	سازمان سیاسی و طرز حکومت ایران از حمله عرب تا ایلغار مغول		
۵۹۱	مبارزه طبقاتی در ایران بعد از اسلام		دوران نهضت بورژوازی
۶۰۹	مناسبات طبقاتی در ایران بعد از اسلام	۳۵۹	فصل بیست و چهارم
۶۳۹	مبارزات متنی در ایران بعد از اسلام	۳۶۶	چگونه بورژوازی گور خود را می کند؟
	نظری به وضع اقتصادی ایران و بعضی از کشورهای آسیای میانه بعد از اسلام		وضع اجتماعی و مبارزات طبقاتی
۶۵۹	رشد و توسعه علوم و ادبیات فارسی	۳۷۳	فصل بیست و پنجم
۶۸۵	رشد علوم و افکار	۳۷۶	جنبشهای اجتماعی علیه بیدادگران
۷۱۷	رشد علوم تجربی در ایران		استقرار رژیمهای استبدادی
۷۲۱		۳۸۶	فصل بیست و ششم
		۳۸۹	تغییر در سازمانهای جنکی و نظامی
		۳۹۲	وضع زندگی مردم
		۳۹۴	کلیسای کاتولیک در دوران بورژوازی
		۳۹۷	رسانس
			سیر علوم و افکار در دوره بورژوازی
		۴۰۲	فصل بیست و هفتم
		۴۰۸	مقدمات نهضت فرهنگی فراهم می شود
		۴۲۵	ترقی علوم ریاضی
		۴۲۹	پیشرفت در علوم طبیعی
			عقاید و آراء فلسفی - رشد افکار مادی و ظهور
		۴۴۳	راسیونالیسم و ماتریالیسم
		۴۴۸	دکارت
		۴۷۰	نویسندگان عالقدر دائرة المعارف
		۴۷۶	منتسکیو
		۴۸۵	نظریات جدید اقتصادی
		۴۹۰	سوسیالیسم تخیلی
			وضع اجتماعی و فرهنگی ایران پس از سقوط حکومت سامانیان
		۴۹۴	فصل بیست و هشتم

مقدمه

(۱)

اصول و قوانین تاریخی

کلیات

تاریخ که مطالعه در گذشته جامعه‌های انسانی است از تاریخ از نظر علمی يك قرن پیش باینطرف در نتیجه انقلاب صنعتی و تغییر شرایط و اوضاع اقتصادی و اجتماعی عالم صورت دیرین خود را از دست داد. استقرار رژیمهای دموکراتیک و مداخله ملتها در تعیین سرنوشت خود سبب گردید که تاریخ نیز جنبه انحصاری و اشرافی خود را از دست بدهد و مورخین نیز تحت تأثیر شرایط جدید روش سابق را ترک گویند و بجای آنکه کتاب تاریخ را بیشتر بشرح احوال سلاطین و امرا و توضیح وقایع مهم نظامی انحصار دهند خصوصیات زندگی اجتماعی مردم را قبل از هر چیز منظور نظر خود قرار داده و در راه روشن کردن جزئیات زندگی مردم در هر دوره تلاش و کوشش نمایند تا علاقمندان بتاریخ ضمن مطالعه در احوال گذشتگان بطرز تولید و رژیم اقتصادی موجود در هر دوره، روابط و مبارزات طبقات بایکدیگر و درجه استقلال اقتصادی آنها، طرز حکومت و حدود مداخله مردم در دستگاه حاکمه، چگونگی رفقا فرمانروایان، وضع مالکیت و طرز توزیع ثروت، پایه فرهنگ و دانش عمومی و سایر خصوصیات زندگانی مردم در ادوار مختلف تاریخی آشنا و مأنوس گردند. و علل منطقی تحولاتی که در زندگی اجتماعی يك ملت در ادوار مختلف روی داده است دریابند.

قوانین تکامل اجتماع

قبل از آنکه جامعه‌شناسان جدید قوانین ماتریالیسم تاریخی را کشف و اشاعه دهند، مورخین مبنای تحولات اجتماعی را در اراده اشخاص، تعبیر سلسله

سلاطین و نبوغ و درایت افراد جستجو میکردند مثلاً پیدایش فاشیسم را در آلمان و ایتالیا، نتیجه میل و اراده هیتلر و موسولینی میدانستند و انقلاب فرانسه را مولود انتقادات نویسندگان نظیر منتسکیو میخواندند و بمناسبت اقتصادی و اجتماعی مردم که ریشه انقلابات اجتماعی است توجه نداشتند، ولی بعدها علم بطلان این نظریات را به ثبوت رسانید و نشان داد که تحولات جامعه بشری مولود تغییر طرز تولید و وضع زیربنای جامعه است و برای درک وضع حقیقی اجتماع در هر دوره نخست باید وضع اقتصادی آن عصر و روابط و مناسبات مادی مردم را بایکدیگر توضیح و تشریح نمود. علمای اجتماعی جدید میگویند: اگر دنیا قابل شناختن است و معلومات ما نیز در خصوص قوانین تکامل طبیعت معتبر و حقیقی است پس زندگی و تکامل اجتماعی نیز قابل شناختن بوده و احکام علمی در خصوص قوانین تکامل اجتماع نیز قابل درک است.

علم تاریخ اجتماع باتمام پیچیدگی پدیده‌های زندگی اجتماعی میتواند مانند بیولوژی علم دقیقی شود و برای تطبیق علمی قوانین تکامل اجتماعی قابل استفاده گردد - جریان تاریخ نشان میدهد که همیشه حیات مادی و خصوصیات زندگی مردم در درجه اول و زندگی معنوی و فکری بشر حاصل و نتیجه آنست.

بنابراین نباید منبع حیات معنوی اجتماع و اساس مفاهیم و تئوریهای اجتماعی و عقاید و سازمانهای سیاسی را در خود مفاهیم و تئوریها و عقاید و سازمانها جستجو نمود، بلکه باید در شرایط زندگی مادی جامعه و در وجود اجتماعی که این مفاهیم، تئوریها و عقاید انعکاسی از آن میباشد تجسس کرد.

پس اگر در ادوار مختلف تاریخ جامعه، نظریات اجتماعی مختلف و عقاید و سازمانهای سیاسی متفاوت ملاحظه میکنیم و اگر در عصر ژریم بردگی بفلان نظریه و تئوری اجتماعی یا فلان سازمان سیاسی برمیخوریم

و در عصر فتودالیزم انواع دیگری از آن ملاحظه میکنیم، و بعد در دوران سرمایه‌داری هیچکدام از آنها را نیافته و با صورتها و سازمانهای نوی مواجه میشویم. علت کلیه اینها اختلاف در طبیعت و خاصیت تئوریها و نظریات و سازمانهای سیاسی نیست بلکه این تغییرات معلول شرایط گوناگون حیات مادی جامعه در ادوار گوناگون تکامل اجتماعی میباشد. بطور خلاصه هر طور که هستی و شرایط حیات مادی جامعه باشد؛ عقاید و تئوریها و نظریات سیاسی و سازمانهای اجتماعی نیز همانطور خواهد بود، با اینحال نباید اینطور نتیجه گرفت که تئوریهای اجتماعی و عقاید در شرایط مادی جامعه اثر متقابل نمیکند، طرفداران مکتب جدید نه تنها منکر این حقیقت نیستند بلکه نقش افکار و عقاید را مصرانه در زندگی اجتماعی نشان میدهند، حال به بینیم عقاید جدید اجتماعی چگونه بوجود میآید.

علل ظهور عقاید جدید اجتماعی فقط وقتی ظاهر میشود که حیات مادی جامعه بامسائل نویی روبرو شود، در این موقع است که جنک بین تئوریهای فرتوت و آراء و نظریات جدید در میگیرد در این مبارزه غلبه کلی و نهائی با تئوریها و نظریاتی است که بهتر و بیشتر با تکامل حیات مادی جامعه سازگار باشد. اکنون بینیم مختصات حیات مادی جامعه کدامست:

تأثیر محیط طبیعی
یکی از عواملی که در چگونگی حیات مادی جامعه تأثیر دارد محیط جغرافیائی است، سازگاری یا ناسازگاری محیط جغرافیائی ممکن است سبب کند یا تندی تکامل اجتماع باشد ولی هرگز محیط جغرافیائی نمیتواند سرنوشت حیات مادی جامعه را مین کند، زیرا تحولات اجتماعی براتب سریعتر از تکامل محیط جغرافیائی است، زیرا در طی سه هزار سال در اروپا چهار نوع رژیم اجتماعی بوجود آمد و تغییر یافت و حال آنکه در طی این مدت در وضع جغرافیائی اروپا تغییر محسوس رخ نداده است - تغییر کلی در محیط جغرافیائی معمولاً در طی ملبونها سال صورت میگیرد در حالیکه برای تغییر رژیم اجتماعی دهها سال کافی است. از اینجاست نتیجه میگیریم که وضع جغرافیائی نمیتواند علت اصلی رشد اجتماعی باشد زیرا آنچه تقریباً در عرض دهها سال

سال بلا تغییر میماند نمیتواند علت اصلی آنچه‌ی قرار گیرد که محل و مورد تحولات اساسی در عرض چند سال است .

نقش جمعیت

تعداد نفوس و درجه تراکم آن نیز در زندگی مادی جامعه مؤثر است زیرا انجام هر گونه فعلیتی بدون جمعیت امکان پذیر نیست، ولی نباید تصور کرد که کثرت جمعیت موجب تکامل رژیم اجتماعی است، بلکه نیروی اصلی که مختصات اجتماعی و نوع رژیم هر جامعه را مشخص میکند عبارت است از ابزار و وسائل تولید و مناظر گوناگون حیات مادی از قبیل خوراک و پوشاک و کفش و مسکن و سوخت و غیره که برای ادامه حیات مادی ضرورت قطعی دارد، تغییر در طرز تولید موجب تغییر رژیم اجتماعی و افکار و عقاید سیاسی میگردد و سبب میشود که یکباره نظام اجتماعی دگرگون گردد، طرز تولید جامعه هر طور باشد طرز تفکر و معتقدات مردم نیز همانطور خواهد بود یا عبارت دیگر مردم شهر نشین با بادیه نشینان و کسانیکه در کاخهای مجلل با جدیدترین وسائل زیست میکنند، با آنها که در دهات دور افتاده بابدوی ترین وسائل و با محرومیت بسیار گذران میکنند دارای دو طرز تفکر و دو نوع جهان بینی مختلف میباشند .

نقش شخصیت در تاریخ

از مجموع مطالبی که گفته شد نتیجه میگیریم که کلید کشف قوانین تاریخ هـ- ر جامعه را نباید در نبوغ جهانگیران و سپهسالاران یا در مغز افراد برگزیده اجتماع جستجو نمود و باین ترتیب برخلاف نظریه پاسکال که میگوید: « اگر مغز کلوئوپاتر کمی کوچکتر بود حال دنیا غیر از این بود » اشخاص در جریان تکامل اجتماع تنها میتوانند مؤثر واقع شوند و هرگز قادر نیستند سیر تاریخ را یکباره عوض نمایند یا عبارت دیگر نوابغ و رهبران اجتماعی هر دوره خود مولود وضع اجتماعی و شرایط زمان و مکان بوده اند نه خالق تحولات اجتماعی. و چه بسا ممکن است که اگر شرایط محیط، برای قبول تحولات اجتماعی آماده نباشد اندیشه نوابغ مدتها صورت عمل نگیرد بعقیده یکی از بزرگان « اکنون باید آخرین و کامل ترین علت حرکت تاریخی بشر را در تکامل نیروهای مولده جستجو نموده و ملاحظه کرد که تغییرات متوالی مناسبات اجتماعی انسانها معلول نیروهای مولده است.»

تأثیر نیروی تولیدی در وضع اجتماع

باید دانست که تولید عبارت است از فعالیتی که بشر و طبیعت هر دو در آن سهیمند در این فعالیت انسان میکوشد که روابط بین خود و طبیعت را بطور دلخواه تنظیم و کنترل نماید در حقیقت میتوان گفت تولید چیزی جز نبرد با طبیعت نیست اجتماع انسانها بعلمت تولید از اجتماع حیوانها ممتاز گردیده تولید مادی پایه و اساس زندگی اجتماعی است برای زندگی کردن باید خوراک، پوشاک و مانند اینها را فراهم و تولید نمود و برای تولید آنها باید ابزار تولید وجود داشته باشد که با کمک آن انسان بتواند مایحتاج خود را بوجود آورد- ابزار تولید که بکمک آنها کالاهای مادی تولید میشود و همچنین افراد بشر که این آلات را بکار برده مایحتاج خود را تولید میکنند نیروهای مولد اجتماع را تشکیل میدهند - طرف دیگر طرز تولید را روابط و مناسبات انسانها بایکدیگر در جریان عمل تولید تشکیل میدهد انسانها با طبیعت مبارزه میکنند و برای تولید مایحتاج از طبیعت استفاده مینمایند و اینکار بشکل دسته جمعی صورت میگیرد این مناسبات ممکن است بشکل همکاری و معاونت متقابل بین افراد و بدون استثمار صورت گیرد و هم ممکن است که این مناسبات بین فرمانفرما و فرمانبردار یا بین استثمار کننده و استثمار شونده صورت عمل گیرد .

یکی از خصوصیات تولید اینست که هیچگاه برای مدتی دراز بوضعی ثابت باقی نمیماند و همیشه در حال رشد و تغییر میباشد ضمناً تغییر در طرز تولید ناگزیر موجب تغییر رژیم اجتماعی، افکار اجتماعی، نظریات سیاسی و بالاخره سبب تجدید سازمان اجتماعی میگردد . تاریخ نشان میدهد که بتناسب تغییر طرز تولید از دوران زندگی اشتراکی اولیه تا عصر حاضر بتناسب مراحل مختلفه تولید رژیم اجتماعی، انسانها و حیات معنوی آنان بصور گوناگون در آمده است بنابراین باید گفت چگونگی زندگی مردم هر طور باشد چگونگی تفکرشان هم همانطور خواهد بود.

منظره عمومی تکامل قوای تولیدی

قوای تولیدی از زمانهای قدیم تا امروز تغییراتی یافته که میتوان با رعایت کمال اختصار باین ترتیب بیان کرد :

ادوات خشن سنگی به تیر و کمان تحول یافتند و پس از مدت‌ها دوره شکار باهلی نمودن حیوانات و دام پروری تبدیل یافت؛ آلات سنگی بادوات فلزی تبدیل شد و هم‌آهنگ این تغییرات پرورش گیاه و کشاورزی آغاز گردید، در آلات فلزی برای تهیه مواد بهبود جدیدی حاصل شد و کوره بادم و همچنین سفال سازی بوجود آمد و بالتجربه پیشه‌وری کاملتر و بتدریج از کشاورزی جدا گردید و کالاهای مستقل و سپس مانوفاکتور پیدا شد و سپس آلات تولید دستی به‌اشین تحول یافت و تولید مانوفاکتوری (دستی) به‌صناعت مکانیزه تبدیل گردید آنگاه سیستم ماشین و صنایع بزرگ مکانیکی جدید بوجود آمد این بود نمودار بسیار مختصری از تکامل نیروهای تولید کننده اجتماع در طی تاریخ طولانی بشر.

ادوار گوناگون تاریخ بشری
در تقسیم تاریخ به ادوار مختلف دوروش معمول است یکی طرز تقسیم علمی تاریخ از لحاظ تغییراتی که در مناسبات تولیدی بشر پدید آمده و دوم طرزی که فعلاً در کشور ما و بعضی از ممالک معمول است و تاریخ را از لحاظ وقایع و حوادثی که بطور مجرد در زندگی اجتماعی پدید آمده تقسیم بندی میکنند مورخین اخیراً اندک برای تاریخ چهار دوره قائلند اول تاریخ قدیم از قدیمترین ایام تا سال تقسیم امپراتوری روم به قسمت غربی و شرقی (سال ۳۹۵ میلادی) - دوم تاریخ قرون وسطی از تقسیم امپراطوری روم تا فتح قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی (در سال ۱۴۵۳ میلادی) سوم تاریخ قرون جدید از فتح قسطنطنیه تا ظهور انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ بعد از میلاد) چهارم تاریخ معاصر از انقلاب کبیر فرانسه تا کنون.

از نظر علمی تاریخ عمومی بشر از لحاظ تغییراتی که در مناسبات تولیدی پدید آمده به ۵ دوره تقسیم میشود:

۱ - دوره کمون اولیه - در این دوره مردم بطور اجتماع بکمک آلات سنگی و تیر و کمان علیه عوامل نامساعد طبیعت و حیواناتی که باید شکار شوند مبارزه میکنند و برای سدجوع و جنگ با حیوانات درنده همکاری مینمایند از مختصات این دوره یکی اینکه مالکیت خصوصی وجود نداشته و تقریباً همه یکسان زندگی میکردند و اگر جنگی بین قبائل در

میگرفت اسرای جنگی را بی درنگ میکشند و از گوشت آنها اعاشه مینمودند پس از اختراع تیر و کمان شکار حیوانات آسان شد و کم کم استفاده از گوشت انسان ممنوع گردید ولی اسرای جنگی کماکان بقتل میرسیدند .
۲ - دوره بردگی - در دوره بردگی اساس روابط تولیدی را مالکیت بروسائل تولید و برده که تولید میکنند تشکیل میدهند؛ صاحب برده میتواند برده را خرید و فروش کرده بپاکشد، اینگونه مناسبات تولیدی با افزارهای تولیدی آن دوره متناسب است در این دوره تربیت حیوانات صنایع دستی و تقسیم کار در شعب مختلف تولید ظاهر میشود و در اثر مبادله و تولید اضافی تراکم ثروت در دست اشخاص معین میسر میشود و اقلیت موفق میشوند اکثریت را برده و تابع خود کنند و چنانکه خواهیم گفت بکمک دولت از حاصل کار آنها بهره‌مند گردند از این دوره ببعده تاریخ بشر چیزی جز جنگها و مبارزات طبقاتی نیست در این رژیم کار اجباری بردگان برفع اربابان بیکار جالب توجه است .

۳ - رژیم فئودالینه - در این دوره فئودال مالک و سائل تولید است ولی برخلاف دوره بردگی حق ندارد کارگر تولید کننده یعنی سرف را بکشد ولی در خرید و فروش او آزاد است در این دوره فئودال مالکیت فردی خود را بر مزارع و مراتع و ادوات تولیدی مستقر کرد، و دایره تولید اقتصادی در این عهد نسبت بدوره قبل بسط و توسعه بیشتری حاصل نمود. از آهن نه تنها در امر فلاحه بلکه در نساجی و سایر صنایع ابتدائی استفاده میکردند، کارگران و زارعین در این دوره سهم ناچیزی از محصول کار بدست می‌آوردند با اینحال جنگ طبقاتی عامل اصلی و مشخص رژیم فئودال است.
۴ - رژیم سرمایه‌داری - در این سیستم سرمایه‌داران فقط مالک ادوات تولیدی میباشند یعنی نه تنها حق کشتن کارگران را ندارند بلکه حق فروش نیز از آنان سلب شده ولی با اینحال در عصر حاضر در ممالک سرمایه‌داری کارگران مانند وسیله و ابزاری برای تولید تلقی میشوند . و برای ادامه حیات چاره‌ای جز فروش نیروی کار خود ندارند، مقصود از نیروی کار توانائی و قدرتی است که برای تولید بکار میرود، هرگاه سرمایه‌داران ارزشی را که نیروی کار کارگران ایجاد میکند بی‌کم و کاست بپردازند مسلماً سودی نخواهند برد پس باید دید سود سرمایه‌داران بعه

ارزش اضافی چگونه بوجود میآید .

سرمایه‌داران معمولاً با پرداخت مزد ، نیروی کار زحمتکشانشانرا مثلا برای مدت ۱۰ ساعت خریداری مینمایند کارگر در مدت ۶ ساعت از این مدت محصولی تهیه میکند که ارزش آن برای تهیه خوراک و پوشاک و مسکن و ضروریات اولیه زندگی او کافی است در طی ۴ ساعت دیگر (زمان کار اضافی) کارگر ارزش اضافی یا محصول اضافی تولید میکند که سرمایه‌دار از این جانب چیزی باو نمیدهد .

۵ - رژیم سوسیالیزم - در این سیستم اجتماعی تولید بر اساس همکاری برادرانه قرار گرفته و مالکیت فردی بر ادوات تولید جای خود را بمالکیت جمعی داده است بهمین علت در این رژیم بهره‌کشی و استثمار انسان از انسان وجود ندارد و از بحران و بیکاری فقر و فحشاء اثری نمیتوان یافت در این رژیم که نمونه کامل آن در اتحاد جماهیر شوروی است بهره‌کس که کار کند به تناسب کار و بر حسب لیاقتی که دارد اجر و مزد میدهد.

تأثیر محیط مادی در عقاید و افکار
محیط مادی و شرایط زندگی اقتصادی مهمترین و اصلی‌ترین عامل تعیین کننده عقاید و افکار ملل است یکی از محققین در این باره میگوید « تجربه‌ها نشان میدهد که اگر محیط مادی (نور، درجه حرارت، رطوبت و غیره) تغییر کند در ساختمان و طرز عمل اعضای موجود زنده نیز تغییرات نظیر آن بظهور میرسد . مغز نیز تابع این قانون است ، اما اجتماع خود نیز از عوامل مؤثر خارجی است زیرا اجتماع وسیع‌ترین دستگاهی است که جمیع ارتباطات افراد انسان را در بردارد؛ اساس این ارتباطات بر کار است و بواسطه این ارتباطات افراد بشر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، اگر دو برادر همزاد را که ساختمان مغزشان تقریباً یکی است در دو جامعه متفاوت که طرز تولید مواد ؛ زراعت و صنعت ، آداب و رسوم و مذهب و غیره در آنها فرق دارد تربیت کنیم، طرز تفکر دو برادر بایکدیگر اختلاف خواهد داشت بعبارت دیگر يك شخص در خرابه و در قصر دونوع فکر میکند درجه تمدن یعنی وسائل لازم بجهت تولید و تقسیم مواد ضروری بشر و اطلاعات او از طبیعت خارج دائماً در تغییر بوده و میباشد ، در نتیجه عقاید کلی وی نیز همواره

تغییر کرده و میکند» پس فکر هر انسانی نماینده جمیع عوامل مادی است که در وی و اسلاف وی یعنی اساساً در تشکیل او مؤثر بوده است .

ریشه تحولات اجتماعی

ایده آلیست‌ها یعنی دشمنان تفکر علمی برای تغییرات و تحولات اجتماعی علل و جهات گوناگون ذکر میکنند از جمله بعضی تحولات اجتماعی يك کشور را نتیجه تحول فکری مردم آن میدانند و برخی دیگر پیدایش تحول را فرع ظهور نوابع و شخصیت‌های برجسته میدانند در حالیکه مکتب علمی تاریخی با طرد کلیه عقاید و نظریات موهوم اجتماعی معتقد است که فعالیت و کوشش انسان و انقلابات اجتماعی تابع احتیاجات و وسائلی است که برای رفع نیازمندیها در اختیار بشر بوده و میباشد بنابراین جریان تاریخ تابع خصوصیات طبیعی بشری یعنی نژاد ؛ محیط ، سرشت طبیعی Temperament نمیباشد و تأثیر این عوامل در رشد و تکامل اجتماع ناچیز است . مطالعه و بررسی تاریخ از نظر مادی بمانشان میدهد که طبیعت بشر خود تابعی است از روابط اجتماعی اگر این روابط با تغییر طرز تولید تغییر کند و بصورت دیگر درآید طبیعت بشر و کلیه خصوصیات آن نیز تغییر خواهد کرد بطور کلی میتوان گفت که سازمان هر اجتماعی که در نظر گیریم تابع وضع قوای تولیدی در آن اجتماع است ، هر تغییری که در روابط تولیدی حاصل شود دیر یا زود در سازمان اجتماع هم تغییر خواهد داد، تاریخ نشان میدهد هر جا که قوای تولیدی در حال رشد و نمو باشد سازمان اجتماع نیز در حال تزلزل و تغییر خواهد بود؛ یعنی قوانین و نظامات اجتماعی بتناسب تغییراتی که در وضع تولیدی حاصل می‌شود تغییر می‌کند . ماركس وانگلس می‌گویند «... تمام تاریخ اجتماعات بشری تا به امروز تاریخ مبارزه طبقات است ... اساس و پایه مبارزات طبقات روی تناقضات بین روشهای تولیدی و روابط تولیدی است ... پس از پایان دوره اشتراك اولیه طرز تولید ایجاب کرد که جامعه طبقات مختلف المنافع تقسیم گردد از آن تاریخ تا کنون دو قطب مخالف در اجتماع پدید آمده است ، افراد این دو قطب خواه و ناخواه دارای منافع متضادی میباشند و از تصادم این منافع است که منازعات طبقاتی ایجاد میشود و تاریخ جریان مییابد ... تاریخ ثابت میکند که جنگهای سیاسی همان جنگهای طبقاتی است . این منازعات طبقاتی

که برای آزادی صورت میگیرد با اینکه صورت سیاسی دارد در آخرین تحلیل برای آزادی اقتصادی میباشد...

جهش در تاریخ

تجربه و علم نشان میدهد که نه تنها در عالم طبیعت بلکه در اجتماع نیز تغییرات کمی و تدریجی ناگهان و بطور جهش به تغییرات کیفی تبدیل میگردد، برای اینکه این مسئله اساسی روشن شود نخست اصل جهش را در طبیعت مورد مطالعه قرار میدهم:

۱- در مایعات- آب در نتیجه بالارفتن درجه حرارت ناگهان به بخار و در نتیجه کم شدن تدریجی درجه حرارت ناگهان به یخ تبدیل میشود یعنی در اثر تغییرات تدریجی کمی به ناگهان تغییرات کیفی در آن ظاهر میشود.

۲- در حیوانات- تخم مرغ پس از آنکه مدتی در زیر مرغ قرار گرفت پس از یک سلسله تغییرات تدریجی، رفته رفته مواد داخلی آن تغییر شکل داده و در موقع معین بکمربته تخم شکسته شده جوجه از آن خارج میشود.

۳- در نباتات- پس از افشاندن دانه و ظهور تغییرات کمی تدریجی در آن ناگهان دانه شروع به نمو نموده حالت گیاهی بخود میگیرد.

از آنجا که باد کردیم اصل جهش در طبیعت به ثبوت رسیده حال باید بدانیم که در محیط اجتماع نیز این حکم جاری است و جهش و تغییر اجتماع نیز معلول یک سلسله تغییرات کمی تدریجی است چنانکه میدانیم در جامعه اشتراکی اولیه اثری از طبقات وجود نداشت ولی بعدها در طی هزاران سال در اثر تغییرات کمی یعنی کشف ابزارهای جدید و تغییر طرز تولید و پیدایش مالکیت و استثمار ناگهان ماهیت جامعه اشتراکی تغییر پذیرفت و در نتیجه این تحولات جامعه طبقاتی پدید آمد.

همین تغییرات کمی و تدریجی سبب گردید که در طول تاریخ رژیم بردگی به فئودالیزم و اصول فئودالیزم به سرمایه داری و سازمان سرمایه داری به سوسیالیسم تبدیل یابد پس معلوم شد که در اجتماع نیز مانند طبیعت تغییر کمی ناگهان به تغییر کیفی بدل میشود منتهی جهش و تغییر ناگهانی در وضع اجتماع هنگامی پدید میآید که در اثر تغییرات و تحولات کمی جامعه

بیک حالت بحرانی برسد، در این موقع است که تضاد منافع طبقاتی عدم رضایت اکثریت، ناتوانی هیئت حاکمه در حفظ و تثبیت اوضاع سابق سبب میگردد که طغیان عمومی علیه نظام موجود بصورت یک انقلاب سیاسی بظهور رسد، و وضع جامعه را دگرگون ساخته ماهیت و رژیم آنرا تغییر دهد. یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی میگوید «تمام تاریخ اجتماع بشری تا به امروز تاریخ مبارزه طبقات است، مرد آزاد و بنده، پانرسین و پلین بارون و سرف، استاد پیشه‌ور و شاگرد، خلاصه ستمگران و ستمکشان، برای یک نبرد بلا اقطاع برضد یکدیگر قد برافراشته و از مبارزه دست برنداشتنند...»

انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه نتیجه تضادی بود که بین فئودالیزم کهن سال با جنبش بورژوازی فرانسه در گرفته بود، فئودالهای فرانسه در عین حال که قادر بحفظ موقعیت سابق خود نبودند حاضر نمیشدند که از مزایا و امتیازات ابناء و اجدادی خود در گذرند، از طرفی بورژوازی جوان و توده انبوه کارگران و کشاورزان ناراضی فرانسه نیز منافع اقتصادی و سیاسی خود را در سرنگون ساختن وضع موجود و در هم ریختن نظام فئودالیزم میدیدند این حالت بحرانی که نتیجه یک سلسله تحولات و تغییرات تدریجی در سازمان اقتصادی و اجتماعی فرانسه بود سرانجام منتهی بتغییر کیفی یعنی انقلاب ۱۷۸۹ گردید و اصول فئودالیزم را در فرانسه برانداخت.

انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری نیز مولود همین تضادها بود، یعنی بین سرمایه داران و اقلیت حاکمه با توده مردم شکاف وسیعی پدید آمد و سرانجام منتهی بسقوط حکومت سرمایه داری و استقرار رژیم سوسیالیستی گردید.

قانون اساسی انقلاب

مارکس، برای ظهور انقلابات اجتماعی دو شرط اساسی زیر را لازم می‌شمارد:

«قانون اساسی انقلاب که تمام انقلابها

و بویژه هر سه انقلاب روسیه در قرن بیستم آنرا تأیید نمود، از اینقرار است: برای انقلاب کافی نیست که توده‌های ستمکش و استثمار شونده بعدم امکان زندگی بطرز سابق پس‌بیرند و تغییر آنرا مطالبه نمایند؛ برای انقلاب ضروری است که استثمار کنندگان نتوانند دیگر بطرز سابق زندگی

کنند و حکومت نمایند. فقط در موقعیکه «طبقات پامین» دیگر نظام کهنه را نخواهند و «طبقات بالا» هم پیروی از طرز سابق را نتوانند، فقط در این موقع انقلاب میتواند فاتح شود؛ این حقیقت را با عبارت دیگر اینطور میتوان بیان نمود:

انقلاب بدون يك بحران عمومی ملی (که هم دامن استثمار شوندگان و هم دامن استثمار کنندگان را بگیرد) غیر ممکن است. بنابراین برای انقلاب اولاً لازم است که اکثریت کارگران (یا در هر صورت اکثریت کارگرانیکه آگاهی طبقاتی دارند، فکر میکنند و از حیث سیاسی فعال میباشند) بلزوم انقلاب کاملاً پی ببرند و آماده باشند که در راه آن جان خویش را فدا کنند ثانیاً لازم است طبقه حاکمه بچنان بحران حکومتی دچار شده باشد که حتی عقب مانده ترین توده هارا بسوی سیاست جلب مینماید... حکومت را ناتوان میسازد و به انقلابیون امکان میدهد سریعاً آنرا سرنگون سازند.

غلبه نهائی
با رژیم های
مترقی است

در مواردی که بحکم جنگ یا تحت تأثیر علل و عوامل دیگر قومی مجبور است حاکمیت قوم دیگر را بپذیرد حکومت و غلبه نهائی عملاً با ملتی است که رژیم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی او بردیگری فوق دارد صحت این مطلب از بررسی دروضع دهاتیهاییکه باشهرنشینان رابطه دارند آشکار میشود مردم ده تا موقعیکه بحکم شرایط اقتصادی مجبور به تماس مداوم با شهرنشینان نیستند طرز لباس پوشیدن و آداب و رسوم مردم شهری را بیاد مسخره میگیرند ولی همینکه مقتضیات آنرا با ارتباط همیشگی با شهری مجبور ساخت ناچار کلیه مختصات تمدن شهری را سرمشق خود قرار میدهند. در برخورد اقوام و ملل مختلف نیز این حکم جاری است یعنی هر وقت بین ملت متمدن با يك ملتی عقب مانده تصادم و جنگی روی دهد بفرض پیشرفت ظاهری ملت عقب مانده مآلاً غلبه قطعی با ملت و قومی خواهد بود که از لحاظ تمدن و فرهنگ بر قوم دیگر تفوق دارد در چنین شرایطی ملت حاکم ناچار است که در ادارهٔ مملکت و نظم و نسق امور از تجارب و کارشناسان ملتیکه مترقی تر است برای جریان کارها استفاده نماید چنانکه حملهٔ قبائل وحشی بروم قدیم، حملهٔ اعراب بادیه نشین بایران

و سایر ممالک، ترک تازی و تجاوز مغولها بکشور ما و ممالک آسیای غربی و بالاخره حملهٔ وحشیانه فاشیستها باروپای غربی. و شرقی بخوبی نشان داد که چگونه ملل غالب پس از پیشرفت ظاهری در ممالک مغلوب ناچار شدند برای ادارهٔ این کشورها تمدن و خصوصیات اجتماعی اقوام مغلوب را (در صورتیکه در مرحلهٔ عالیتری از لحاظ تکامل اجتماعی باشند) بپذیرند و آداب و سنن قدیمی خود را ترک گفته و بقبول مظاهر تمدن جدید کردن نهند.

آیا هر ملتی شایستهٔ
حکومتی است
که دارد

برای پاسخ باین سؤال لازم است، طرز حکومت و حدود آزادی هر کشوری را دقیقاً مورد مطالعه قرار داد و سپس از شایستگی یا عدم لیاقت آن ملت سخن گفت.

اگر ملتی از هرجهت آزاد باشد، و نفوذ استعمار یا فشار اقلیت حاکمه سدی در برابر تمایلاتش ایجاد نکند، مردم بخوبی خواهند توانست نمایندگان مجلس و هیئت حاکمه را برحسب میل و اراده خود انتخاب کنند حال اگر چنین ملتی بداشتن آزادی کامل در تعیین و تشخیص مصالح خود اشتباه کند و اشخاص ناصالحی را بوکالت مجلس یا اداره کشور بگمارد، شایسته تنقید است و در هر حال چنین ملتی شایستهٔ همان حکومتی است که دارد، ولی اگر جریان بعکس باشد یعنی کشوری بطور مستقیم یا غیرمستقیم زیر نفوذ محافل استعماری باشد، مردم از حکومت ملی و آزادی انتخابات بی نصیب باشند. آیا باز هم میتوان حکومت موجود چنین کشوری را مولود میل و اراده اکثریت دانست؟ و ملتی را باین شرایط شایستهٔ حکومت تحمیلی موجود شمرد؟ - بهترین مثال در این مورد مین ما ایران است، امروز عموم طبقات میدانند که نمایندگان مجلس، وزراء و گردانندگان دستگاه حکومت این مملکت بچه نحو بکارهای خود منصوب میشوند، همه از مداخله زور و زر و تلگرافهای رمز در هنگام انتخابات مجلس، تلفنها و دستورات محافل استعماری بوکلا و وزرای ایران و تشبثاتی که در راه قنا و فساد ملت ما میشود با خبرند، حال اگر کسی باتوجه به این امور ملت ایران را مستحق و شایسته حکومت فعلی بخواند و ایرانی را بدم لیاقت و فساد متهم کند، در

حقیقت بفتح استعمار تبلیغ کرده و ملت مستعد و تیزهوش ما را بدم تشخیص حقایق مشهم ساخته است .

علل ترقی و انحطاط
ملل

از آنچه درسطورقبل گفتیم معلوم شد که محیط مادی یعنی شرایط زندگی اقتصادی در طرز تفکر مردم تأثیر فراوان دارد و آنها که در يك محیط مساعد زندگی میکنند و در مقابل آرزوها و تمایلات طبیعی خود سد و مانعی نمی بینند، با کسانی که قدم بدم با مانع و مشکلی روبرو هستند یکسان فکر نمیکنند بلکه هر يك از این دو دسته درباره امور جهان و قضایای مختلف زندگی نظریاتی مخصوص بخود ابراز میکنند . . . يك انسان محروم و محتاج اگر راهی برای نجات خود تشخیص ندهد و از مبارزه مثبت عاجز باشد، ناچار منفی باف میشود، برای تأمین زندگی خود دروغ و تملق میگوید ، و شاید بحکم احتیاج دست خود را به دزدی و فسادهم آلوده کند، برای اینکه مطلب بخوبی روشن شود جمله ای چند از نطق آقای بوین وزیر امور خارجه بریتانی کبیر را در اینجا نقل میکنیم تا خوانندگان به تأثیر محیط مادی در طرز عمل و رفتار مردم پی برند و بینوایانی را که بحکم اضطرار دست به دزدی دراز میکنند ذاتاً فاسد و نالایق نخوانند، بوین میگوید «... من خود را در کوچه ها بیکار و سرگردان دیدم، برای فرار از گرسنگی ناچار بودم دزدی کنم و اکنون از گفتن آن ابا نمی دارم، اگر روزی دوباره بیکار شوم ، حاضر نخواهم بود از گرسنگی بپریم... اگر بشر بخواهد چنین ظلمی را در حق من روا دارد ، بقوانین و مقررات اجتماعی که او بنا نهاده است پشت پا خواهم زد... در آن روز دزدی برای من امر طبیعی بود، اگر امروز هم بآن وضعیت گرفتار آیم دوباره بآن کار متشبث خواهم شد...»

همین حکم درباره خانواده ها ، اجتماعات بزرگ و بالاخره اقوام و ملل مختلف کاملاً صدق میکند، ملتی که در زیر نفوذ استعمار طلبان قرار گرفته، یا اقلیتی از مالکین و سرمایه داران داخلی و خارجی شیره جان و حاصل دسترنجش را بغارت میبرند، هر قدر لایق و مستعد باشد بعلت فقر و ناتوانی، از فرهنگ و بهداشت بحد کافی استفاده نخواهد کرد در نتیجه قوا و استعداد مادی و معنوی او رشد نکرده و در طریق انحطاط عقب خواهد رفت حال اگر چنین ملتی را غیر مستعد بخوانیم کمال بی انصافی است زیرا

شرایط اقتصادی ابواب موفقیت و پیشرفت را بروی مردم بسته و بآنان امکان رشد و تکامل نداده است تا بتوانند استعداد ذاتی خود را آشکار کنند. برای آنکه به رابطه وضع مادی مردم با جرائم و جنایات واقف شویم لازم است که بآمار جرائم در کشورهای اروپا در دوران جنگ رجوع کنیم .

در ممالک اسکاندینا و سوئیس که چشم و چراغ ممالک سرمایه داری بشمارند، مردم در دوران جنگ بعلت احتیاج و آشفتگی وضع اقتصادی بجرائم و جنایات بی سابقه ای دست زدند ، بطوریکه میزان جنحه و جنایت در زمان جنگ ۸۰ درصد بر دوره ماقبل آن فزونی گرفت.

از مطالب بالا به این نتیجه میرسیم که هیچ ملتی ذاتاً فاسد و هیچ قومی بی جهت مترقی نیست، باید علل فساد را از بین برد و کاری کرد که کلبه ملل عالم قطع نظر از نژاد، ملیت و مذهب در شرایط اقتصادی و اجتماعی واحدی زیست کنند، آنوقت خواهیم دید که بین هندی و امریکائی و حبشی و فرانسوی در هیچک از شئون زندگی اختلاف اصولی وجود ندارد .

بعضی بغلط طرفدار تئوری نژادی هستند و
تئوری نژادی و ملل و نژاد های خاصی را شایسته حکومت و سلطه بر جهان می دانند و قوم یهود یا نژادهای پست را محکوم میخوانند، آنها بجای آنکه تیشه بریشه صفت یهودائی یعنی خیانت پیشگی سرمایه داری بزنند قوم یهود را که در موارد بسیار مصدر خدمات گرانبهائی بمالسم بشریت شده بفساد انتقاد می گیرند. استاد احسان طبری ضمن رساله ای که بعنوان جامعه و جامعه شناسی بر رشته تحریر در آورده است در این باره مینویسد «تجربه نشان داده است که یهودیان در شرایط مساعد فقط رباخوار و پول پرست نبوده اند بلکه شاعران متذوقی مانند هاینریش هاینه H. Heine و دانشمندان پرارزشی نظیر اینشتین A. Einstein و فروید و اجتماعيون و بشردوستان بزرگواری همچون کارل مارکس از میان این طایفه بیرون آمده اند.» سپس اضافه میکند «... این مشاهدات ثابت میکنند که چیزی بنام خواص نژادی مبدع تمدن نیست ، بلکه تمدن عبارت است از سیر تکامل زندگی مادی و معنوی بشر و آن مطابق قوانین معینی در همه جا، با کم و بیش شباهت، تکرار میگردد .

فراموش نشود که پس از شکست فاشیسم، نظریهٔ نژادی برای همیشه مدفون نشده است، بلکه امپریالیسم این مومیائی را آزمندانه سر پا نگه میدارد و حتی بجعل نژادهای ناز و ملت‌های مصنوعی دست میزند ... تنها زمانی که امتیازات اقتصادی در جامعه برافتد امتیازات نژادی و خونی نیز که زائیده لاینفک آن است با تمام اثرات شومش از میان خواهد رفت ...»

دولت و انقلاب دولت محصول تضاد طبقاتی است، و برای حفظ و نگهداری طبقهٔ فرمانروا بوجود آمده است - در حقیقت دولت نیروئی است، که مافوق جامعه قرار می‌گیرد و خود را پیش از پیش از جامعه برکنار و از طبقات محروم دور می‌کند، بنا بر این برای آنکه اکثریت از تجاوز و ستمگری اقلیت رهائی یابد چاره‌ی جز **انقلاب** ندارد و انقلاب و موفقیت آن بدون محو و از بین بردن **دستگاه دولتی** که طبقه حاکمه را بوجود آورده است امکان پذیر نیست. انقلابیون برای نجات خود و بدست آوردن قدرت سیاسی باید از راه مبارزه ماشین دولتی یعنی قدرت نظامی و اداری بورژوازی را متکوب و مغلوب نماید و از این راه فرمانروائی طبقه محروم را عملی و برقرار سازد (مأخوذ از کتاب «دولت و انقلاب» نوشتهٔ لنین)

(۲)

سرگذشت زمین و موجودات آن

قبل از آنکه از تحولات اجتماعی سخنی بمان آید بارعایت اختصار وضع زمین و سرگذشت موجودات زنده ایکه در روی آن پدید آمده‌اند از نظر می‌گذرانیم:

کره زمین یعنی سیارهٔ کوچکی که امروز جولانگاه انسان است از روزگار قدیم بصورت کنونی نبوده بلکه مطابق تازه‌ترین نظریات دانشمندان علوم طبیعی کرهٔ زمین در حدود دو بیلیون سال قبل بشکل تودهٔ گداخته و مایعی از خورشید جدا گردیده است، در این دوره کلیه عناصر این سیاره بصورت بخار یا گاز بود و هنوز اثری از دریا، کوه و خشکی پدیدار نشده بود. از این تودهٔ گداخته بعدها تکه‌ای جدا گردیده و کره ماه پدید آمد، این توده آتشین بمرور زمان رو بسردی رفت و از ترکیب عناصر مختلف با یکدیگر مواد شیمیائی بوجود آمد و بتدریج در اثر کم شدن حرارت روی زمین را قشر نازکی فراگرفت و در اثر نزول باران دریا‌های گرمی بوجود آمدند و ریزش باران سبب گردید، هوای غلیظ مه‌آلود و آمیخته به بخار، رقیق و روشن گردد و کم کم نور آفتاب بزمین برسد، قشر خارجی زمین با گذشت زمان ضخیم‌تر شد با اینحال هر چند بکبار تودهٔ گداخته درونی، قشر خارجی را میشکافت و در اثر زلزله و آتش‌فشان مواد درونی را بیرون میریخت، پس از

www.adabestanekave.com

مليون ها سال قشر خارجي زمين ضخيم تر شد و درياها، خشكي ها و رودخانه ها بوجود آمدند و طبقات مختلف زمين آشكار گرديد امروز علمای طبيعي از روی اين طبقات و خصوصيات و آثاری که از اعصار پيش باقی مانده عمر خارجي زمين را از سيصد تا ششصد مليون سال تخمين زده و تحولات آنرا در چهار دوره باین ترتيب توضیح ميدهند:

۱- دوره خیلی قديم - در این دوره بتدریج آثار حیات ظاهر میشود و نباتات ساده ای نظیر گیاههای دریائی و قارچها و حیوانات يك سلولي و چند سلولي مانند مرجانها و جاندارانی شبیه به کرم بوجود میآیند، آثار حیات در این دوره منحصرأ در دریا دیده شده است.

۲- دوره قديم - طبقات مربوط باین دوره نشان میدهد که موجودات این عصر عبارت بودند از مهره داران که در دریا زندگی میکردند و بعضی از انواع دوحیاتی و خزندگان از اواخر این دوره بتدریج زمين اسعداد و قدرت پروردان موجودات زنده را پیدا نمود.

۳- دوره وسطی - در این دوره خزندگان رو بتکامل میروند و پرندگان و پستانداران بوجود میآیند.

۴- دوره جدید - با ظهور دوره جدید پستانداران باطراف و اکناف عالم روی میآورند و این طبقه ممتاز و توانا در زمين و دویا رخنه میکند و در نواحی مختلف آثاری از خود بیادگار میگذارد، در اواخر این دوره انواع حیوانات و از آنجمله میمون های انسانی شکل قدم بعمره وجود گذاشته اند.

از روی آمار و نقشهائی که درسنگهای رسوبي و مطبق از روزگار قديم باقی مانده، علمای طبيعي حدس میزنند که در حدود يك ميليون و چهارصد هزار سال قبل موجوداتی بحال حیات در روی زمين زیست میکردند باین ترتيب می بینیم که فسیل ها در حکم مدارک پیدایش زندگی در روی زمين بشمار میآیند و تاریخ زندگی نباتات و حیوانات را بطور تخمین و تقریب آشکار میکنند.

تا قرن هیجدهم که علوم طبيعي پیشرفت محسوسی نکرده بود، نه تنها مردم عامی بلکه دانشمندان و صاحب نظران نیز گمان میکردند که انواع موجودات

اصل انواع

بهمان اندازه و بهمان صورتی که امروز هستند آفریده شده و ظاهر آنها از آغاز جهان تا کنون تغییر نکرده است ولی بعدها در اثر مطالعات دقیقی که در احجار رسوبي و لایه های زمين بعمل آمد آثار فراوانی از حیوانات و نباتاتی که در اعصار قديم وجود داشتند بدست آمد بوفون (۱۷۸۸ - ۱۷۰۷) Buffon قبل از همه به مفهوم تغییر پذیری انواع و ظهور انواع جدید پی برد و ثابت کرد که در اثر تغییرات طبيعي، انواع بی پایان حیواناتی را که امروز می بینیم پدید آمده است وی در آثار خود مینوشت که کلیه حیوانات از يك حیوان پدید آمده و کیفیات خارجي، درجه حرارت، اقلیم، غذا با همکاری زمان در تحول موجود مؤثر میباشد و در این جریان همواره ناقص ترین، ظریف ترین، کم کارترین و بی سلاح ترین انواع نابود شده یا نابود خواهند شد، پس از بوفون عده ای دیگر از محققین طبيعي نظریه تحول را قبول کردند از جمله لامارک برای نخستین بار بصورت يك فرضیه عقیده تحول را اظهار نمود ولی این نظریات تازه بهیچوجه مورد قبول معاصرین و حتی دانشمندان زمان واقع نمیشد و همیشه کهنه پرستان بیروان این افکار را به باد ناسزا می گرفتند و باحر به تکفیر جنگ آنان میرفتند.

موضوع اصل انواع و تحول موجودات سر انجام در سال ۱۷۵۹ بطرزی علمی تر بیان گردید داروین بدون توجه به آراء محققینی که قبل از وی در این باره اظهار نظر کرده اند به تغییر انواع پی برد و چنین پنداشت که در نتیجه جنگ عمومی که برای بقاء و حفظ زندگی روی میدهد همواره عضو زائد و موجود ضعیف از میان میرود و پیروزی و موفقیت نصیب موجودی میشود که بهتر بتواند خود را با محیط از جهات مختلف سازگار و هماهنگ سازد، باین ترتیب طبیعت در میان انواع موجودات؛ افراد و انواعی که مجهز و تواناترند بر میگزیند. ما در فصول بعد بتفصیل از نظریه داروین با انتقادی که بر بعضی از عقاید او وارد شده صحبت خواهیم کرد.

پیدایش زندگی طبق نظر عده ای از علمای طبيعي زندگی بخودی خود در اثر نیروها و قوای طبيعي از ماده بیجان

پدید آمده، این نظریه یعنی اعتقاد به تولید خود بخود از قديم طرفدارانی داشته و امروز نیز جمعی از علما میگویند همانطوریکه لجنها، گلها، آبهای فاسد برای ظهور و پیدایش کرمها، قورباغهها، زالوها و بعضی

موجودات زنده دیگر مساعدند در گذشته نیز شرایط مساعد سبب گردید که موجوداتی با برصه وجود گذارند .

راجع به مبدأ حیات و زندگی نظریات مختلفی ابراز شده ولی نظریه تولید خود بخود بیش از سایر آراء و فرضیه‌ها معقول و منطقی بنظر میرسد نخستین موجودات زنده بقدری ظریف بودند که اثری از آنها در روی سنگها باقی نمانده ولی بعدها ساختمان ماده زنده بقدر کافی سخت شد بطوریکه آثاری از خود در روی سنگها باقی گذاشت عده‌ای معتقدند بین نخستین ماده زنده و انسان فقط ۲۴ مرحله وجود دارد .

این مراحل ، تکامل زندگی را از حیوانات يك سلولی، چندسلولی، کرمها ، ماهیها ، خو کپها ، خرنده گان ، پستانداران اولیه تا انسان نشان میدهد بنابراین پیش از انسان موجودات بسیاری در سطح زمین میزیسته‌اند که هر يك بنوبه خود ظاهر شده ، تغییر شکل یافته و ناپدید گردیده‌اند، از آغاز پیدایش انسان اولیه تا کنون بیش از دوست هزار سال نمیگذرد و این مدت نسبت بتاریخ گذشته زمین بسیار ناچیز است .

وضع کنونی زمین وضع کنونی زمین نیز پیوسته در تغییر است و کلیه

محتویات آن در حرکت و تحول میباشند، یعنی تجزیه شده یا در ترکیبات تازه ای وارد میشوند، غالباً چیزهای ثابت و پابرجا را بکوه تشبیه میکنند ، غافل از اینکه کوهها نیز دستخوش تغییرات دائمی میباشند سرمای شدید زمستان سبب میشود که آب در شکافهای کوه منجمد شده ، قسمتهای سطحی آنرا ترك داده و از کوه جدا کند، قسمتهای سخت نیز بعلت سیل یا نزول باران از قسمت‌های سخت کوه جدا و بدره‌ها سرازیر میشوند، بنظر زمین شناسان روزی خواهد رسید که کوهها بکلی از بین بروند. یکی از عوامل و نیروهائی که باعث تغییر و تبدیل در کره زمین است موجود زنده میباشد ؛ متجاوز از پانصد هزار کیلومتر مربع از سطح زمین توسط موجود زنده اشغال شده است که فقط در طبقه نازکی از پوسته خارجی زمین که محل تلاقی آب و خاک و هواست میتواند بزندگی خود ادامه دهد بنابراین چون زندگی فقط در شرایط محدود و معینی امکان پذیر است اثری از ماده زنده در مناطق نامساعد نمیتوان یافت .

عده‌ای از محققین پس از مطالعات فراوان باین نتیجه رسیده‌اند که

فقط در نقطه بسیار کوچکی از سراسر گیتی یعنی در کره زمین زندگی و حیات امکان پذیر است و در سایر کرات و ستارگان که بدور خورشید در حرکتند ظاهراً اثری از ماده زنده وجود ندارد .

بطوریکه اشاره شد همه جای کره زمین برای نشو و نمای موجود زنده مساعد نیست تنها در چند کیلومتر بالای سطح دریا و چند کیلومتر زیر آن ادامه زندگی ممکن است ، بزرگترین کوهها کوه هیمالیا است که بیش از ۸۸۰۰ متر بلندی ندارد و خیلی پیش از آنکه انسان بقله آن برسد اثری از موجودات زنده مشاهده نمیکند خلبانها میگویند خیلی پیش از آنکه به بیست هزار متر بلندی برسیم حشراتی که تصادفاً با ما همراهند بیجان شده و میمیرند ، زیرا در آن ارتفاع بعلت کم بودن اکسیژن برای تنفس، کمی فشار جو ، و شدت سرما، ادامه زندگی ممکن نیست .

عمیق‌ترین نقاط دریا نیز بیش از ده هزار متر گودی ندارد و در دریا هم تحت شرایط معین موجودات زنده میتوانند بحیات خود ادامه دهند، در اقیانوسها انواع موجودات زنده وجود دارند و حجم کلیه آنها بر مراتب از موجوداتی که در خشکی وجود دارند بیشتر است .

آنچه گفتیم نتیجه تحقیقات علما طی يك قرن اخیر **نظریه قدما راجع** بود، افکار و نظریات قدما راجع بزمین بسیار سطحی **بزمین** و فاقد ارزش علمی است ، مثلا هومر (Homère)

زمین را قرصی تصور میکرد که اطراف آنرا دریا ، یا شط اقیانوس فرا گرفته است، بعضی دیگر قرص زمین را روی ستونهای محکمی فرض میکردند که بردوش رب النوع اطلس استوار بوده است ، معتقدین برهما نیز عقایدی مشابه یونانیان داشتند ، و گمان میکردند که زمین روی چهارفیل عظیم الجثه قرار گرفته است ، بعدها بهمت دریانوردان فنیقی میزان اطلاعات بشر نسبت به خشکیها و دریاها وسعت میگردد، آمد و رفت تجار و بازرگانان و جنگ کشور گشایان سبب گردید که ستونهای هر کول (جبل الطارق) و قاره افریقا کشف گردد .

از قرن چهارم قبل از میلاد دانشمندی نظیر فیثاغورث، اراتوستن (Erathostène) و استرابون (Esterabon) و بطلمیوس نظریات و عقایدی درباره قسمت اعظم اروپا و افریقا ابراز و علم جغرافیا را پایه گذاری کردند. اکثر محققین قدیم تصور میکردند که زمین مرکز عالم است و کلیه

ستارگان دور زمین در گردشند بدها چنانکه خواهیم دید علم بطلان این نظریات را ثابت نمود و مطالعات منجمین و علمای طبیعی نشان داد که زمین جزو ستارگان منظومه شمسی و دارای دو حرکت است در حرکت وضعی زمین در مدت يك شبانه روز (بیست و چهار ساعت) یکبار بدور خود حرکت میکند و در حرکت انتقالی زمین در ظرف سیصد و شصت و پنج روز یعنی یکسال حرکت خود را بگرد آفتاب انجام میدهد.

پیشوایان مذهب کاتولیک عقیده داشتند که زمین در چهار هزار و چهار سال قبل از میلاد مسیح بطور ناگهانی بوجود آمد، این نظریه که ناشی از تفسیر تحت‌اللفظی تورات است امروز از طرف محققین طبیعی رد شده و دانشمندان چنانکه اشاره کردیم سن زمین را از سیصد تا شصدمیلیون سال تخمین زده‌اند.

قسمت اول

وضع زندگی بشر در دوران کمون اولیه

فصل اول

تاریخ ظهور انسان بطور دقیق معلوم
پیدایش انسان نیست، لیکن از روی آثار و دلالتی که بدست
ونخستین اجتماعات آمده یکی از شعب پستانداران در سیر تکاملی خود
بشری به میمونهای انسان‌نما و بالاخره بانسان تبدیل یافته
است، مطالعات علمای طبیعی نشان میدهد که
ساختمان کاسه سر، و حجم مغز این میمونها به حجم مغز انسان خیلی شباهت
داشته، تحقیقاتی که یکی از علمای طبیعی بنام دوبوآ Dubois در چین و جاوه
بعمل آورد، بخوبی سیر تکاملی اسکلت و مغز میمونهارا، تا مرحله‌ای که
بصورت انسان درآمده‌اند نشان میدهد.

در میان علمای طبیعی نخست لامارک Lamark فرانسوی (۱۸۲۹-
۱۷۴۴) به خویشاوندی و ارتباط انسان با حیوانات اشاره کرد لیکن پس
از او دانشمند معروف انگلیسی داروین (Darwin ۱۸۸۲-۱۸۰۹)
در آثار خود از جمله در کتاب بنیاد انواع ثابت کرد که انسان از عالم حیوانات
پدید آمده و یکی از شاخه‌های میمون‌های قدیمی است، این دانشمند در جواب
کسانی که نظریات او را تحقیر به مقام انسانی میدانستند گفت: «انسان نباید
این موضوع را درباره خود تحقیری بیندارد، برعکس باید افتخار کند که
در طول میلیون‌ها سال سعی و زحمت و در نتیجه تکامل تدریجی دارای ساختمان

کامل امروزی شده است « سپس داروین میگوید: « اگر بدن انسان از مس یا طلا بوجود میآمد آنوقت ممکن بود معتقد شویم که انسان جداگانه آفریده شده و هیچ نزدیکی و ارتباطی با حیوانات ندارد، در صورتیکه گوشت، خون، رگها، اعصاب، استخوانها و اجزاء دیگری که بدن انسان را تشکیل میدهند در حیوانات نیز وجود دارد. « مطالعات بعدی محققین طبیعی روز بروز صحت این نظریه به ثبوت رسانید و نشان داد که وجوه اشتراك و شباهت های زیادی بین انسان و میمون وجود دارد از جمله اینکه میمون های انسانی شکل بحال اجتماع زندگی میکنند و بطور معمول هنگام وضع حمل يك بچه میزایند، دوران بارداری آنها به انسان شبیه است و مانند انسان قاعده میشوند، مدت یکسال بچه های خود را شیر میدهند اطفال آنها مانند اطفال انسان در ماه های اول ولادت عاجز و ناتوانند، دم ندارند گوش و چشم آنها مانند انسان است، مغز آنها از ۳۵۰ الی ۶۰۰ سانتیمتر مکعب حجم دارد و شباهت آن بمغز انسان بیشتر است، علاوه بر آنها از میان تمام حیوانات فقط میمون ها خونشان از لحاظ ترکیب و مواد مانند خون انسان است امراض میمون های انسانی شکل شبیه به امراض انسان است این میمون ها نیز به مرض سفلیس، مالاریا، گریپ و غیره مبتلا میشوند انگل های انسان و میمون تقریباً هر دو یکسان است یعنی شیش، ساس، و کت در بدن انسان و میمون های انسانی شکل ممکن است دیده شود، جالب توجه این است که این میمون ها به کمک یکدیگر شیش و سایر انگلها را از بدن خود دور میکنند و از جهت احساسات و فعالیت های روحی (پسیکولوژیک) نیز مانند انسانند یعنی آنها نیز گاهی شادمان و زمانی غمگین میشوند میمون های نزدیک به انسان گاه برای رفع احتیاجات خود از وسایل و آلات و ابزارى که در اطراف خود میبینند استفاده میکنند چنانکه برای عبور از رودخانه از چوب های مسطح و برای دست یافتن به چیزی که از آنها دور است از قطعات چوب دراز بعنوان نردبان استفاده میکنند. اگر میمون ها را با حیوانات دیگری که يك درجه از انسان پائین ترند مقایسه کنیم باز به شباهت های زیادی که بین آنهاست بر خواهیم خورد و اگر مقایسه موجودات را با توجه بدرجه تکامل حیوانات از بالا به پائین انجام دهیم سرانجام به جانداران يك سلولی خواهیم رسید.

آغاز اجتماع بشری

از آثار و دلائلی که بدست آمده معلوم میشود که از روزگار بسیار قدیم عده ای از مردم در مناطق گرم و مرطوب اروپا و آسیا بزنده گانی ابتدائی خود در دامان طبیعت ادامه میدادند، در ایندوره جنگلهای عظیمی از نوع درخت غار و غیره قسمتی از اروپا و آسیا را فرا گرفته بود و در مناطق گرم و مساعد این قاره حیواناتی از نوع فیل در جوار جنگلها و کنار رودخانه ها زندگی میکردند که امروز از بسیاری از آنها اثری باقی نیست در این دوره مردم بطور دسته جمعی و گله وار، برای مبارزه با طبیعت و مقاومت در مقابل حیوانات وحشی دورهم جمع میشدند و از قطعات سنگ که به طرزى ناموزون حجاری شده بود برای دفاع و رفع احتیاجات خود استفاده میکردند شکار حیوانات کمتر معمول بود انسان از حلزون و نوعی از حشرات و از میوه و ریشه بعضی از درختان تغذیه مینمود و به سبب اعتدال و مساعدت طبیعت مردم به فکر تهیه لباس و تأمین پناهگاهی برای خود نبودند بلکه کوشش آنها مصروف تهیه خوراک و حفظ و حمایت خود در مقابل حیوانات وحشی بود.

بتدریج در احوال طبیعت تغییراتی عظیم پدید آمد و مناطق مساعد و سازگار قدیم به مناطقی سرد و ناسازگار تبدیل یافت عده ای از مردم و حیوانات این مناطق به نواحی جنوب روی آوردند و از طریق مهاجرت جان سلامت بردند و بسیاری از آنان در شرایط نامساعد جدید تاب مقاومت نیاورده از بین رفتند، در این دوره است که بشر به کشف آتش توفیق مییابد و از راه تصادم دو قطعه چوب خشک یا دو قطعه سنگ چخماق به تهیه آتش و حفظ و نگاهداری آن مبادرت مینماید و از این وسیله و سلاح جدید برای مبارزه با سرما و حمایت خود از حیوانات وحشی و طبع ماهیها و گوشت حیوانات دیگر استفاده مینماید، در طی هزاران سال قسمت شمالی اروپا و آسیا را برف و یخ فرا گرفته بود ولی بعدها به تدریج در احوال طبیعت تغییراتی روی داد و جز در مناطق شمالی در سایر نقاط آثار برودت و سرما رو بکاهش نهاد ریزش باران و رطوبت بسیار سبب پیدایش و رشد جنگلها و علفهای گوناگون در این مناطق گردید، استپها یعنی جلگه های بزرگ علف خیزی در بسیاری از نقاط از جمله در جنوب روسیه بوجود

آمد، در جنگلها و کنار رودخانه ها حیوانات عظیمی از نوع ماموت و گوزن بوجود آمدند، در ایندوره حیوانات وحشی و خطرناک نظیر شیر و خرس در کوهها و غارها زندگی میکردند، هر قدر از شدت سرما کاسته میشد، مردم بیشتر شمال روی میآوردند.

فصل دوم

کمون اولیه

انسان با وسایل دفاعی که برور زمان برای خود فراهم میکرد برای مقابله با حیوانات وحشی و مشکلات گوناگونی که در هر قدم او را تهدید میکردند، بطور دسته جمعی مبارزه مینمود، و از این راه حیوانات بزرگی نظیر ماموت؛ و گاوهای وحشی را شکار و تغذیه میکرد؛ در ایندوره تقریباً تمام اموال اشتراکی بود، مالکیت خصوصی وجود نداشت، از فقیر و غنی اثری نبود؛ زیرا بهره کشی و استثمار انسانی از انسان دیگر آغاز نشده بود افزاز تولیدی بسیار ناقص بود؛ مردم برای حمایت خود از سرما پناهگاههایی در زیر زمین تعبیه میکردند و گاه بکمک قطعات بزرگ سنگ و استخوان حیوانات، اطافهای مخصوصی برای خود میساختند، سقف این اطافها مخروطی بود و کف آنها از استخوانهای حیوانات گوناگون پوشیده شده بود، امروز در سایه تحقیقاتی که باستان شناسان شوروی بعمل آورده اند بیش از دو بیست نمونه از مساکن مردم اولیه در سیبری به کشف شده است که از مختصات زندگی مردم آنسامان حکایت میکنند. باید متذکر بود که اتحاد و همکاری بشر در این دوره بطور طبیعی و غریزی صورت گرفته است، یعنی انسان روی حساب و تفکر، اجتماعی نشده، بلکه سنجش و تفکر محصول و نتیجه زندگی اجتماعی است و چنانکه میدانیم زندگی اجتماعی ما در عالم طبیعت بی سابقه نیست، بسیاری از حیوانات مانند سگهای آبی، مورچه، زنبور عسل، بطور انفرادی محکوم بزوالند، در حالیکه برخی دیگر اساساً بطور انفرادی زندگی میکنند. با اینکه ساختن و استعمال و سائل تولید در برخی از حیوانات نیز دیده شده ولی آنچه انسان را از سایر حیوانات متمایز میکند عمل تولید است، بهمین مناسبت فرانکلین انسان را حیوانی افزاز سازخوانده است یکی دیگر از محققین عالیقدر اجتماعی میگوید «ممكن است انسان را بواسطه شعور یا مذهب از حیوان متمایز کنند ولی انسان از لحظه ای که تولید وسائل زندگی خود را آغاز نمود از حیوان متمایز گردید.»

دوره مادر شاهی L. Matriarc

در دوره کمون اولیه بهره برداری از کار عمومی و فعالیت دسته جمعی سبب گردید که روابط مردم باهم بر پایه ثابت و استواری قرار گیرد، در طی هزاران سال بشر با استفاده از حاصل تجارب و امتحانات گذشتگان از سنگ و استخوان افزارهایی نظیر تبر، اره، چاقو، و خنجر، تیر کمان، و غیره بوجود آورد و باصاف کردن و صیقل دادن آلات و افزار مختلف و تهیه دست ای برای آنها، بتدریج در استعمال و استفاده از آنها تسهیلاتی پدید آورد با استفاده از خنجر و تیر کمان شکار حیوانات به مراتب آسانتر از سابق انجام میگرفت، از این دوره است که خاکرس برای ساختن ظروف گوناگون مورد استفاده قرار میگیرد و با تهیه تنک و ظروف دیگر و سائلی برای نگهداری آب و مواد مورد نیاز دیگر فراهم میگردد و در نتیجه این موفقیتها مرحله بربریت آغاز و قدمهای تازه تری در راه تکامل اجتماعی برداشته میشود، صنعت بافندگی با استفاده از الیاف نباتات مختلف از این دوره شروع می شود و بتدریج از کتانهای درشت بافت لباس، کیسه و سایر احتیاجات فراهم میشود از دوره بربریت فعالیتهای تولیدی بشر فزونی میگیرد، تهیه دام برای شکار حیوانات، استفاده از خنجر و تیر و کمان برای مبارزه و شکار حیوانات، کاشتن گندم و سایر غلات، کوشش در انتخاب زمینهای مساعد در جوار رودخانه ها، استفاده از کجیل چوبی برای آماده کردن زمینهای نامساعد در شمار فعالیتهایی است که در این دوره صورت میگرفته است.

وضع خانواده

در آن دوره همانطور که کار و تولید عمومی بود، زنها و مردها نیز یکدیگر تعلق داشتند، مرگان محقق آمریکائی در این باره میگوید «..... در اثر تحقیقات باین نتیجه میرسیم که خانواده در طول عمر بشر شکلهای مختلفی بخود گرفته که با شکل امروزی آن کاملاً مخالف است، امروز اینطور تصور میکنند که در دنیا خانواده فقط بر روی وحدت زوج و زوجه (مونوگامی Monogamie) قرار داشته، ولی مطالعه تاریخ بدوی بشر نشان میدهد که روزگاری بوده که تعدد زوجات و تعدد ازدواج یکدیگر را تکمیل میکردند، و روابط جنسی بشر در داخل قبیله بهیچ قاعده و اصولی مقید نبود. هر مرد بهر زن و هر زن بهر مرد تعلق داشته است..... حسد و فکر زنای با محارم وجود نداشت. زیرا که نه

فقط در ادوار اولیه برادر و خواهر بایکدیگر زن و شوهر بودند، بلکه حتی امروز هم روابط جنسی میان والدین و فرزندان در میان عده‌ای از قبایل در آلاسکا، در مرکز امریکای شمالی، شیلی و هندوستان مجاز است، ... در هیچیک از شکل‌های خانواده‌های گروهی، نمیتوان بتحقیق دانست پدر فلان فرزند کیست ولی مادرش معلوم است، مادر، کلبه فرزندان خود را فرزندان خانواده مشترک میخوانند و نسبت بآنها وظایف مسادری دارد و سلسله نسبت از جانب مادر معین میشود .. « ولی بعدها با گذشت زمان روابط جنسی میان برادران و خواهران و انشعابات دورتر آنها یعنی زناشویی در بین اقوام همخون تحریم شد و خانواده (سندیاسمیک Syndiasmique) بوجود آمد، در این مرحله، يك مرد با یکزن زندگی میکنند ولی تعدد زوجات و رابطه داشتن با زنان دیگر یکی از حقوق مردان است، ولی زن باید کاملاً بمرز خود وفادار باشد و زنای او با قساوت، تنبیه و مجازات میشود.

در دوره مادرشاهی فعالیت کشاورزی و سایر اعمال مهم اقتصادی بهمت زنان صورت میگرفت بهمین مناسبت مردم آن روزگار برای زنان ارزش و مقام بزرگی قائل بودند و نسوان را مظهر نعمت و فراوانی میخواندند و قوام و دوام اجتماع را بوجود آنان موقوف میدانستند، ارزش اقتصادی زنان سبب شده بود که ریاست اقوام و قبائل با آنان باشد، از مختصات این دوره یکی اینکه فرزندان فقط در کلان مادر وارد میشدند و فقط از او فرمانبرداری داشتند و شوهرها نیز در قبیله مادران وارد میشدند و از بانوی قبیله پیروی میکردند، و مردم فقط به اجداد مادری خود احترام مینمودند، مقصرین و گناهکاران بوسیله کلان تعقیب و مجازات میشدند، انتقام قبایل از یکدیگر سبب بروز جنگهای دامنه‌داری بین آنان میشد، برای جنگ کلانها بصورت واحدی متحد میشدند و هر کلان از صدها نفر تشکیل میشد که يك واحد اقتصادی را بوجود میآوردند، قبایل که از اجتماع کلانها تشکیل میشد دارای چندین هزار جمعیت و در حقیقت يك اجتماع جنگی بود، در اجتماعات قبیله‌ای، مردم یعنی زنان و مردان رؤسای خود را تعیین میکردند و راجع بجنگ و صلح تصمیم میگرفتند، در این دوره غالباً روسای قبیله از بین زنان انتخاب میشدند بهمین علت است که این دوره را دوره مادرشاهی میخوانند از این زمان کم کم تربیت حیوانات شروع میشود و انسان سگ

را قبل از سایر حیوانات اهلی کرده و بخدمت خود میکمارد.

دوره پدرشاهی

Le Patriarcat

مسئله اهلی کردن حیوانات وحشی اهمیت خاصی در

حیات اقتصادی (کلان) داشته زیرا این حیوانات، ذخیره

غذائی گرانبهایی برای بشر آروز بودند و با تربیت و

افزایش آنها میتوانستند از شکار که با زحمت و به ندرت بدست میآمد صرف نظر کنند، غیر از سگ و گوزن، در طول زمان بشر به اهلی کردن گاو، گوسفند، خوک و اسب توفیق یافت و دیری نگذشت که تربیت حیوانات بصورت یکی از شعب اساسی اقتصاد بشری در آمد، ابتدا در تمام مدت سال حیوانات را در جوار مساکن خود بچرا میبردند ولی بعدها مردم بفکر افتادند که برای تغذیه زمستانی حیوانات علف خشک ذخیره نمایند، و محل سکونت خود را از طویله حیوانات متمایز گردانند. چون تهیه علف و مایحتاج زندگی حیوانات در يك محل ثابت ممکن نبود ناچار برای فراهم کردن آذوقه از محلی بمحل دیگر میرفتند و با زندگی شبانی در طلب چراگاه مناسب غالباً در گردش بودند، چوپانها کم کم به ترکیبات شیر پی بردند و به تهیه پنیر، کره، و روغن نیز موفق گردیدند، پس از چندی بطرز آبتن کردن حیوانات و راه تولید و تکثیر آنها نیز آشنا شدند.

یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی میگوید: اهلی کردن حیوانات و تربیت گله‌ها ثروت جدید و بسی سابقه‌ای بوجود آورد تا مرحله پایین بربریت ثروت قبیله‌ها عبارت بود از محل سکنی، البسه، جواهرات خشن ظروف لازم برای تهیه غذا، زورق، اسلحه، اناثیه بسیار ساده خانه، در این دوره هر کس ناچار بود غذای هر روز را برای آن روز تهیه کند، ولی از زمانیکه قبایل چوپان بتحصیل گله‌هایی از شتر، خر، گاو، گوسفند، بز، و خوک توفیق یافتند، از شکار که سابقاً يك عمل ضروری بود دست برداشتند و زندگی بشر از برکت ذخیره گوشت و شیر فراوان بیش از پیش تأمین شد، موضوع تهیه لباس در این دوره توجه بشر را جلب میکند و بافتن گی بیش از پیش معمول میگردد، تربیت حیوانات و استفاده از وجود آنها کم کم در مردم این فکر را قوت میدهد که از حیوانات برای مساعد کردن زمین و مهیا کردن آن برای زراعت نیز استفاده کنند، از این دوره انسان اولین و ابتدائی ترین وسیله شخم زدن را اختراع میکند و نخستین قدم را در راه صنعت

کشاورزی بر میدارد، اولین وسائل شخم زنی از چوب بود و معمولاً يك شاخه یا ریشه سر کج و نوک تیز را برای این منظور مورد استفاده قرار میدادند.

ریشه و اساس پدرشاهی

ابتدا تربیت و نگهداری حیوانات اهلی بوسیله مردان صورت میگرفت درحالیکه کار پر مشقت زراعت بوسیله زنان انجام مییافت، کم کم اهمیت و تأثیر چوپانی در زندگی اقتصادی کلانها آشکار شد و انسان موفق گردید که از گاو و گوسفند و اسب برای فعالیتهای کشاورزی و شخم زمین استفاده نماید و بار سنگین کشت و زرع را از دوش زنان بردارد از ایندوره است که مقام و ارزش زنان با تغییر طرز تولید تنزل مییابد و احترام و قدرت مردان فزونی میگردد و به این ترتیب دوره مادرشاهی سپری میشود و دوره پدرشاهی جای آنرا میگردد.

دگرگونی وضع خانواده

پس از آنکه روابط جنسی میان برادران و خواهران و انشعابات دور تر آنها تحریم شد گروههای خانوادگی بصورت «ژنس» درآمد یعنی حلقه ناپستی از خویشان همخون از شاخه زن بوجود آمد که اعضای آن نمیتوانستند میان یکدیگر ازدواج نمایند. نامدتی که نسب فقط از سمت زنان معین میشد، میراث معمولاً بنزدیکترین اقوام یعنی به همخونهای سمت مادر میرسید، زیرا ثروت ژنس میبایست در خود ژنس باقی بماند به این ترتیب اگر مالک گله میمرد گله های او بین برادران و خواهران او و اخلاف آنها تقسیم میشد و فرزندان متوفی از پدر خود ارثی نمیبردند ولی باز یاد شدن ثروت و استقرار رژیم پدرشاهی قدرت مرد فزونی گرفت و کم کم نسب بجای آنکه از سمت مادر تعیین شود از سمت پدر تعیین گردید و حقوق ارثی در بین همخونهای سمت پدر تقسیم شد یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی واژگون شدن رژیم ماتریارکال را بزرگترین انقلاب خانواده و شکست بزرگ تاریخی جنس زن می شمارد زیرا از این پس زن اسیر اقتصادی و بنده شهوت مرد و افزار ساده توالد و تناسل میگردد و مرد در خانه نیز فرمانروای مطلق میشود.

آغاز دوره مس و برنز

از دوره پدرشاهی استفاده از فلزات معمول شد و انسان توانست ابزارهای جدیدی از مس و برنز تهیه کند و وسائل سنگی قدیم را ترك کند، طرز استفاده

از این فلزها بسیار ابتدائی و ناقص بود و این ادوات قابل انعطاف و بی دوام بودند، پس از چندی انسان به آلیاژ مس و برنز پی برد و این اکتشاف کمک بزرگی به تکامل ابزارهای فلزی نمود چون برنز زودتر از مس و با حرارت کمتری ذوب میشود مدتها مردم ابزارها و ادوات جنگی خود را از آن میساختند نخستین ابزار مس که در قسمتی از آسیا کشف شده متعلق به هزاران سال قبل از تاریخ است آسیای مرکزی و حدود کوههای قفقاز و اورال مرکز تمدن عصر برنز بوده و از اینجا مصنوعات فلزی به نواحی دیگر منتقل شده است.

در دوره های قدیم و در ایامی که شکار یگانه فعالیت اصلی انسان بود اختلاف محسوسی در زندگی کمونهای اولیه مشهود نبود ولی بعدها نوع فعالیتهای اقتصادی عوض شد در مناطق جنگلی که حیوانات وحشی زیاد بودند شکار حیوانات فوق العاده مشکل بود درحالی که در نزدیکی رودخانه ها و کنار دریاها ماهیگیری در زندگی اقتصادی مردم نقش اساسی را بازی میکرد و در مناطق ودشتهای حاصلخیز و پر باران کشاورزی عامل اساسی زندگی مادی مردم بشمار میرفت و معمولاً از مناطق علف خیز و استپها برای چرای حیوانات اهلی استفاده میکردند.

در ایندوره هنوز کمون اولیه و اصول اشتراکی آن بحال خود باقی بود مردم در مساکن مجزا و ساده قدیمی زندگی میکردند، در استپهای ساحلی دریای سیاه مقابری کشف شده که در آنها استخوانهای انسان بخوبی مشهود است در کنار مردگان اسلحه و سایر ضروریات زندگی آنها را نیز دفن میکردند، گاه در این مقابر دواسکلت دیده میشود میتوان حدس زد که در آن ایام زن را پس از مرگ شوهر در کنار او بخاک می سپردند از اشیائی که در قبر مردگان یافته اند این مسئله به ثبوت میرسد که بعضی از آنها غنی و برخی فقیر بوده اند مقبره هاییکه برای رؤسای قبائل ساخته میشد بسیار مجلل بود و طول آنها از ۱۰ متر تجاوز میکرد و جسد این

مردگان را بالبه فاخر میآراستند و با طلا، جواهرات، انگشتر و گردن بند و سایر آلات تزئین، مقبره را زینت میدادند سقف مقابر نیز با آلات و فلزات گرانبها مزین بود و در اطراف مقبره مجسمه هائی از گاو که با طلا یا نقره ساخته شده بود قرار میدادند، بعضی از مقابر نشان میدهد که چون رئیسی میمرد نزدیکان او را نیز باوی بخاک میسپردند .

آغاز عصر آهن طبق نظر محققین و کارشناسان نخستین ابزارهای آهنی که در قسمت شمالی ایران و قسمت غربی آسیا دیده شده متعلق به ۲ هزار سال قبل از میلاد مسیح است در آن دوره آهن بعنوان زینت بکار میرفت ولی از حدود هفت یا هشت قرن قبل از میلاد مسیح بشر بساختن ابزارهای آهنی توفیق یافت و در حدود پانصد سال قبل از میلاد در آسیای مرکزی استفاده از آهن معمول و متداول شد و استعمال آن در صنعت کشاورزی و سایر صنایع رو بفزونی نهاد استفاده از آهن به انسان فرصت وامکان داد که مناطق جنگلی و نامساعد را به کمک آن آماده کشاورزی نماید زیرا قدرت کار و نیروی استقامت آهن باهیچیک از ابزارهای پیشین قابل قیاس نبود باین ترتیب دیدیم که قرنهای قبل از میلاد بعلت تغییر طرز تولید و استفاده از آهن در کار کشاورزی آثار و مقدمات اجتماع طبقاتی در قفقاز و آسیای صغیر و حدود دجله و نیل و نقاط مساعد دیگر آشکار شده و مقدمات پیدایش رژیم بردگی فراهم گردیده است .

www.adabestanekave.com

قسمت دوم

وضع اجتماعی و فکری بشر در دوران بردگی

فصل سوم

ماهیت رژیم بردگی

در دوران رژیم اشتراکی اولیه مردم از مفهوم استثمار و زورگویی بی خبر بودند ، پس از قرنهای در نتیجه تربیت حیوانات و فعالیت کشاورزی انسان موفق میشود که زائد بر احتیاج خود تولید کند ، از این دوره نیروی کار بشر ارزش مبادله پیدا میکند و در معرض فروش قرار میگیرد و در نتیجه استثمار انسانی از انسانهای دیگر بازار مبادله در بین کلانها وسعت مییابد و در جنگها متجاوزین بجای کشتن اسرا آنها را بکار اجباری میگمارند و از حاصل دسترنج آنان استفاده میکنند ، در حالیکه در دوره بربریت، هنگام جنگ دشمنان خود را میکشند یا آنها را بعنوان برادر در قبیله فاتحین میپذیرفتند ، زنان را شوهر میدادند یا آنها و فرزندان شان را در شمار اعضای قبیله قبول میکردند ولی در دوره بردگی وضع بکلی عوض میشود یعنی در این دوره هدف متجاوزین تنها بدست آوردن غنایم نیست بلکه کوشش آنها بیشتر مصروف جمع آوری عدهای غلام است تا غنیمت بیشتری از حاصل کار آنان بدست آورند باین ترتیب جنگهاییکه در این دوره بوقوع پیوسته خود عامل مؤثری در تغییر وضع اقتصادی و افزایش اختلاف طبقاتی بین غلامان و صاحبان آنها شده است در این دوره

اربابها. غلام را جزودارائی خود میدانستند و در بهره کشی، فروختن و کشتن آنها اختیار تام داشتند در حالیکه غلام از هر گونه حقی بی نصیب بود و از کار مداوم او با بی رحمی بسیار در فعالیت های تولیدی استفاده میکردند. در دوران بردگی هر کس به اربابی مقروض میشد و در موقع مقرر قرض خود را ادا نمیکرد بگلامی دامن برده میشد، و نظم غلط اجتماعی انسان آزادی را از کلیه حقوق محروم میکرد و تا درجات حیوانی پائین میآورد. غلام حق نداشت زنی اختیار کند، ارباب هر وقت مقتضی میدید زنی را در اختیار غلام میگذاشت تا از این راه بر تعداد غلامان خود بیفزاید، زن غلام، کنیز ارباب بود و ممکن بود ارباب او را بهمخواستگی خود یا دیگران درآورد.

چه مردان و زنان لایق و شرافتمندی که بحکم نظامات غلط دوران بردگی در زیر پنجه سفله ترین مردمان جان سپردند، با اینهمه بیدادگری بسیاری از فلاسفه و هنرمندان از بین غلامان برخاستند و امروز دنیا با آثار جاوید آن آنها بدیده تحسین مینگردد. با اینحال اگر این دوره از نظر تکامل اجتماعی و اقتصادی با دوره زندگی اشتراکی اولیه مقایسه گردد معلوم خواهد شد که رژیم بردگی بر مراتب از رژیم اشتراکی اولیه مترقی تر بوده است.

پیدایش دولت در رژیم بردگی
در دوره کمون اولیه چون همه مردم دارای حقوق مساوی بودند از استثمار و زورگویی اثری نبود بهمین علت وجود دولت ضرورت نداشت در این دوره اختلافات و منازعات بوسیله اجتماع حل میشد، بین حق و تکلیف فرقی نبود، در تشکیلات «ژنس» اثری از سرباز، ژاندارم، پلیس، اعیان، و اشراف، پادشاه، حاکم، رئیس شهربانی، قاضی و زندان دیده نمیشد و همه چیز جریان طبیعی خود را طی میکرد.

ولی در دوره بردگی هر قدر اختلاف دارائی و ثروت بین دو طبقه برده و صاحب برده فزونی مییافت و مبارزه طبقاتی جدت میگرفت وجود دولت یعنی یک سازمان قهریه ای برای اقیاد غلامان و حفظ نفوذ و قدرت فرمانروایان بیشتر احساس میشد. هر قدر برده داران در اثر جنگ غلامان

بیشتری را در قید اسارت خود در میآوردند بهمان نسبت در اثر استثمار و بهره کشی ثروت و نیروی فراوان تری تحصیل میکردند این احوال سبب گردید که برده داران در صدد برآیند که قدرت و مقام خویش را تثبیت کرده و به ارث به اولادهای خود منتقل نمایند برای اجرای این نقشه قوا و دسته های نامرتب سابق کافی نبود، بهمین علت صاحبان قدرت دستگاه و سازمانی بوجود آوردند که از توده واقعی جدا و وظیفه آن حکومت بر مردم و حفظ نیروی طبقه حاکمه بود. در این رژیم اجرای عدالت با معاکمی است که از طرف اقلیت حکمروا برای حفظ حقوق و منافع آنها تعیین و انتخاب شده اند در حالیکه در رژیم اشتراکی اولیه عمل دادرسی با آداب و رسوم مخصوص و با اصولی عادلانه تر در مقابل افراد قبیله صورت میگرفت از دوره بردگی قوانین یکطرفی برای حفظ منافع اربابان تدوین و اجرا گردید معمولاً در رژیم بردگی دولت ها در اثر تسلط و حکومت بر قبائل مجاور حوزه قدرت خود را وسعت میدادند ولی چون غالباً قبائلی که در زیر حکومت دولتی قرار میگرفتند ارتباط اقتصادی محکمی با هم نداشتند حکومت بر آنها بی دوام بود، یعنی همینکه قدرت شمشیر حکمرانان نقصان مییافت پایه حکومت نیز متزلزل میشد باین ترتیب در دوران بردگی با ظهور یک فرمانروا یا پادشاه جنگجو و جابر قبائلی چند بحکم اجبار تحت حکومت واحدی قرار میگرفتند ولی همینکه قدرت فرمانروا کم میشد دولت نیز از هم متلاشی میگردد.

فصل چهارم

وضع اجتماعی و طرز حکومت در روم قدیم

۱- سازمان اجتماعی کوری از ۱۰ «ژنس» ترکیب یافته بود ژنسا و کورپها چنانکه قبلاً نیز متذکر شدیم - سازمانهای خونی و نسبی بودند، برای آنکه کسی جزو مردم رم بحساب آید و از حقوق اجتماعی بهره مند شود باید عضو یکی از ژنسا باشد اعضای سنا معمولاً از قدیمترین و سابقه‌دارترین افراد ژنسا انتخاب میشدند که آنها را پدر (یا Pater پاتر) میخواندند، شرکت در مجلس سنا و احراز مقامات رسمی حق این خانواده‌ها یعنی پاترینها بود، مجلس سنا حق داشت در بسیاری از مسائل مهم تصمیم بگیرد ولی غیر از سنا مرجع دیگری برای طرح امور مهم وجود داشت که آنرا اجتماع ملت یا اجتماع کورپها میتوان نامید، بعدها در اثر تکامل طرز تولید و رشد تجارت و مبادله، مالکیت اجتماعی متزلزل گردید و مالکیت فردی رو بوسعت نهاد جمعیت روم در اثر فتوحات و مهاجرت اقوام مجاور فزونی یافت ولی این مهاجرین و تازه واردها جزو ملت رم بحساب نیامدند و از حقوق اجتماعی بی بهره بودند و طبقه متوسط و محروم را تشکیل میدادند و پلبین نامیده میشدند.

تغییر شرایط مادی و اقتصادی رم قدیم سبب گردید که امتیازات نسبی و خونی جای خود را به امتیازات مادی بدهد در سازمان نوین اجتماعی

کسانیکه فعالیت‌های نظامی انجام میدادند برحسب دارائی و ثروتشان به ۵ طبقه تقسیم میشدند طبقه ششم با پرولترها از فقیرترین مردم رم تشکیل میشدند و بعضی از افراد این طبقه بعدی فقیر بودند که به اصطلاح آنروز جز سر خود دارائی دیگری نداشتند، در این دوره بطور کلی کارهای تولیدی پست شمرده میشد و مهمترین کارها اشتغال به امور جنگی و نظامی بود و جنگاوران از این راه حاصل کار، ذخائر تولیدی و زمین دیگران را غصب کرده و به مالکیت خود درمیآوردند و مردم غارت شده را بنام غلام بخدمت خود میآوردند و به استعمار آنها میپرداختند - در نتیجه جنگهای دائمی قدرت پاترینها فزونی میگرفت و وضع اقتصادی پلبینها و طبقات متوسط اجتماع، بفلاکت میگرایید و بر تعداد پرولترها افزوده میشد، در این دوره عده‌ای با کرو گذاشتن زمین بانرخ سنگین از پاترینها قرض میکردند و غالباً بعلت عدم پرداخت دین خود نه تنها زمین را از دست میدادند بلکه بفلامی آنها درمیآمدند.

همین اوضاع و تحمیلات گوناگون پاترینها، مبارزه طبقاتی را بین پاترینها و پلبینها از قرن پنجم قبل از میلاد تشدید نمود، در این مبارزات که بمنظور الغاء قروض، استفاده از اراضی دولتی، و شرکت در مشاغل رسمی صورت میگرفت غلامها نیز با پلبها همداستان بودند و در جنبشهای اعتراضی آنان شرکت میکردند.

در نتیجه این مبارزات و تغییر شرایط اقتصادی پاترینها بعدها مجبور شدند بنفع طبقات محروم قدمهایی بردارند.

۴- وضع اقتصادی در روم قدیم پس از استقرار رژیم بردگی عده‌ای با بدست آوردن اراضی وسیع، وسائل تولیدی و غلامان بسیار موفق شدند که زائد بر احتیاج شخصی امته و کالاهای مختلف تهیه نمایند. تولید کنندگان اولیه مدتها فعالیت تجاری را از راه تعویض جنس بجنس انجام میدادند ولی بعدها مبادله جنسی منسوخ گردید و تعویض جنس در مقابل وزن مبینی از فلزات معمول شد ولی چون نبودن مسکوک معین و ثابتی برای مبادله، تولید اشکال مینمود دولت روم مداخله نمود و ظاهراً مس را بصورت مسکوک در آورد، بطوریکه از نیمه قرن سوم قبل

از میلاد، سکه‌های دولتی صورت عمومی یافت و دادوستد تسهیل گردید، قرض دادن و تنزیل گرفتن معمول شد و نرخ ربح در مواقع بحرانی تا ۴۸ درصد می‌رسید.

در نتیجه رباخواری، استثمار شدید غلامان و تجاوز بر سرزمینهای همجوار و غارت هستی مردم عده‌ای ثروت منقول و غیر منقول فراوانی کسب کردند چنانکه در قرن اول قبل از میلاد شخصی بنام کراسوس Crassus ۳۵ میلیون فرانک طلا ثروت داشت.

علاوه بر این قبول سستهای مهم و شرکت در مناقصه‌ها و مزایده‌های دولتی عده‌ای را ثروتمند کرده بود در این دوره گرفتن مالیات عمومی، به داوطلبان اینکار از طریق مزایده واگذار میشد و آنان به‌نوعی که مایل بودند با مردم بیچاره رفتار می‌کردند. ساختمان عمارات، جاده‌ها، باربری و تهیه ملزومات ارتش نیز میان بانکداران بناقصه گذاشته میشد این جریانات به تجمع ثروت در بین اقلیت و فقر و پریشانی اکثریت کمک و مبارزه طبقاتی را تشدید میکرد.

طبقات اجتماعی
در روم قدیم رئیس هر طایفه را پاتر Pater میخواندند، پاتریسی‌ها Patriciens یعنی اشراف درجه اول روم، صاحب اختیار مطلق بودند و با داشتن وسائل تولیدی و اراضی وسیع، حکومت سیاسی و اقتصادی خود را با اکثریت وسیع مردم یعنی طبقه متوسط یا پلبی‌ها Plébéiens و سایر محرومین تحمیل میکردند. محرومیت اکثریت از حقوق اقتصادی و اجتماعی سبب گردید که مبارزه‌های دامنه‌داری بین عده مردم با اقلیت حاکمه در گیرد و در هر یک از این مبارزات موفقیت تازه‌ای نصیب طبقه محروم گردد.

منظور ما در این فصل توضیح خصوصیات اقتصادی و اجتماعی رومیان در دوران طولانی بردگی نیست بلکه مقصود اساسی در این فصل تصویر مختصری است از وضع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی رومیان در عصر جمهوری که از ۵۰۹ تا ۲۷ قبل از میلاد ادامه داشته و درخشان‌ترین دوران تمدن باستان این کشور بشمار میرود.

جمهوریت در روم قدیم
با اینکه کلمه رپوبلیک Republique یا جمهوری بمعنی (امور عامه یا امور جمهوری است) در روم قدیم مانند آن همیشه اغنیاء تشکیلات سیاسی و اقتصادی مملکت

را بدست نمایندگان خصوصی خود می‌سپردند و عده مردم را جز کار و زحمت حق و وظیفه‌ای نبود و اکثریت نمیتوانستند کسی را به نام نماینده انتخاب کنند. اشراف روم برای انجام مقاصد خود و اداره امور بفتح خویش بجای یک سلطان دائمی دو نفر را بنام کنسول از میان خود انتخاب میکردند و زمام امور لشگری و کشوری را بدست آن دو می‌سپردند. هر گاه خطری روی میداد یک نفر را بنام «دیکتاتور» برای مدت ۶ ماه با اختیارات تام انتخاب میکردند و پس از پایان خطر وی را از مقام انتصابی منفصل میکردند.

مجلس سنا
مظهر دموکراسی اشرافی در روم قدیم مجلس سنا بود در این مجلس نمایندگان اشراف مجتمع میشوند و کنسولها مکلف بودند در امور مهم سیاسی و اجتماعی با آنان مشورت کنند و عقیده و نظر آنها را در هر مورد بسوق اجرا در آورند اصولاً سنا برای اظهار نظر در کارهای دولت احضار میشد کارهای اساسی این مجلس عبارت بود از تعیین تاریخ انتخابات، رفع اختلافات بزرگان، انتصاب فرمان فرمایان ایالات، تعیین میزان مالیات، تنظیم خزانه عمومی، تصویب مخارج، پذیرفتن سفرای خارجی و اعزام نماینده بخارجیه تصویب جنگ و عقد صلح، در جلسه سنا نخست رئیس مجلس موضوع مذاکره را بیان میکرد سپس نظر نمایندگان که در پیمین ویسار اونشته بودند استعلام میکرد، کرسی خطابه معمول نبود بلکه هر یک از نمایندگان بیاخته جواب میدادند و میتوانستند هر قدر میخواهند صحبت کنند و رئیس نمیتوانست مانع نطق سناتورها شود. در پایان مذاکره رای میدادند، گاهی دستها را بلند میکردند و زمانی موافق و مخالف درست راست و چپ رئیس قرار میگرفتند. پس از اخذ رای، رئیس مجلس با ادای این جمله «ای پدران محترم که اسم شما در دفتر نمایندگان ثبت است بیش از این شمارا مزاحم نمیشوم.» ختم جلسه را اعلام میکرد. تصمیم سنا بمنزله قانون بود و بنام رای ملت اجرا میشد.

طرز انتخابات
اشخاص صاحب حقوق یعنی اقلیتی که از کار و زحمت مداوم اکثریت زندگی کرده و خود را ملت روم میخواندند همه ساله در ماه ژویه در میدانی مجتمع میشدند و در امور

مهم مانند عقد صلح ، اعلان جنگ ، تعیین نمایندگان و حکام و قضات و غیره نظر خود را اظهار میکردند، در این دوره نیز انتخابات بحال عادی صورت نمیگرفت و کسانی که داوطلب (کاندیدا) بودند از راه رشوه، دروغ و رباکاری مردم را فریب میدادند برای اینکه به ماهیت و طرز انتخابات آنروز و شباهت آن با طرز انتخابات امروزی بعضی از کشورها آشنا شویم توصیه های (کنتوس سی سیرون) را بکسی که داوطلب نمایندگی است عیناً نقل میکنیم «در طبقات مختلف مردم دقیق شو و تمیز بده که از هر کس چه کاری ساخته است تا بتوانی کمک و همراهی او را تحصیل کنی..... تمام شهر ، همه اصناف ، جمیع قراء و مزارع مجاور را در نظر داشته باش آداب معاشرت که برای بکنفر آدم تربیت شده لازمست در توجه است اما در صورت لزوم با تملق و مدهانه باید کار کرد ، در غیر این موقع ، غرض خدمت بدیگران لازم نیست ؛ اما اگر امروز با حرارت هر چه تمامتر بجمع کثیری وعده مساعدت ندهی هیچکس تو را کاندیدا نخواهد شناخت...» بطوریکه میبینیم امروز نیز بسیاری از داوطلبان و کالت و ریاست جمهور از اندرزه های سی سرون پیروی میکنند و بادروغ و مدهانه و تطمیع و تهدید از اجرای انتخابات طبیعی جلوگیری میکنند .

مبارزات طبقاتی در روم قدیم
 مبارزات خونینی که بین عوام و خواص در روم قدیم صورت گرفته مانند مبارزات کنونی اجتماعات بشری ریشه اقتصادی داشت طبقه خواص یا (باترین ها) مالک زمین و سایر افزارهای تولیدی بودند و اکثریت مردم از داشتن زمین و هر گونه حقوق اجتماعی محروم بودند. غالباً افراد طبقه عوام بحکم احتیاج مقروض میشدند و اگر در سر موعد قادر پرداخت قرض خود نبودند زندانی میشدند و بادر عداد بندگان در میآمدند، از جمله مطالبات مشروع اکثریت یکی آن بود که آنها را در کار حکومت و اداره کشور مداخله دهند و موافقت نمایند تا نمایندگان اکثریت نیز در حل و فصل امور شرکت جویند ولی طبقه خواص مدتها در برابر این درخواست مقاومت کردند. در نتیجه طبقات محروم برای اجرای مقاصد خویش به اقدامات و انقلابات شدیدی دست زدند .

البرماله در تاریخ روم مینویسد «چون عوام از فقر و پریشانی بستوه آمده بودند ، تصمیم گرفتند خواص را ترك گویند، موقعی که در اردو بودند متفقاً کناره جوئی اختیار کرده، در نزدیکی شهر به تپه ای که کوه مقدس نام داشت پناه بردند. هموطنان خود را با احداث شهری که باروم بر قابت نماید تهدید نمودند، خواص ترسیده صلاح را در تسلیم دیدند ، سپس نماینده ای از طرف خواص نزد عوام آمد و پس از مذاکره مقرر گردید خواص از قرض فقرای عوام صرف نظر کنند و اشخاصیکه بواسطه عدم تأدیه دین خود بحالت غلامی افتاده بودند آزاد شوند، علاوه بر این عوام موفق شدند که برای خود حامیانی موسوم به تریبون Tribun انتخاب کنند. (۴۹۳ قبل از میلاد) ...»

به این ترتیب پس از دو قرن مبارزه و خونریزی؛ طبقه اشراف مجبور شدند بنفع اکثریت در مواردی چند عقب نشینی نمایند و از تحمیلات سنگین اندکی بکاهند و با اکثریت اجازه دهند تا دو نفر را بنام نماینده انتخاب نمایند این نمایندگان که باسم تریبون خوانده میشدند میتوانند تا حدی از تحمیلات بیجا و تعدی اشراف و تصمیمات ظالمانه مجلس سنا و کنسولها جلوگیری کنند. در آن دوره هر کس به یکی از تریبونها که نماینده واقعی اکثریت بودند پناه میآورد از تعقیب خواص مصون بود و در منزل آنها همیشه باز بود و محل (بست) شمرده میشد این دو نماینده باینکه در اداره امور مداخله نداشتند در تعدیل سیاست چابرا نه اشراف نقش مؤثری را ایفاء میکردند و سوء قصد بآنان گناهی بزرگ و کیفر آن اعدام بود .

حق و تو

مهمترین اختیاری که تریبونها یعنی نمایندگان محرومین در روم قدیم بدست آوردند حق و تو بود بعضی اینکه تریبون کلمه لاتینی و تو (یعنی من مخالفم) را ادا میکرد ، اجرای قانون یا هر امری که بزیان اکثریت بود موقوف میشد ، به این ترتیب می بینیم که حق و تو که امروز در شورای امنیت مورد استفاده قرار گرفته سابقه ای بس کهن دارد و نخستین بار نمایندگان اکثریت محروم

یعنی تریبونها برای مخالفت با تصمیمات ظالمانه سنا از این حق استفاده کردند (۱)

الواح دوازده گانه

در نتیجه فشار طبقه عوام یعنی اکثریت مردم هیأت حاکمه رم برای خاموش کردن هیجانانگیز و انقلابات داخلی مجبور شدند هیئتی را برای تدوین قوانین و نظامات جدید تعیین نمایند.

نظر قانون گزاران رومی این بود که بیاری قوانین و نظامات جدید اجتماعی موقعیت طبقاتی خود را بیش از پیش محکم نمایند و مظالم و شکنجه‌هایی که از طرف اربابان و هیئتهای حاکمه بر مردم اعمال میشد طبیعی و قانونی جلوه دهند تا از این پس هیچ غلامی قانوناً نتواند از شکنجه ارباب بگریزد هیچ پیشه‌وری قانوناً نتواند خود را جزو نجبا قلمداد کند هیچ برزگری قانوناً جرئت نکند ثمره کار خود را از غارتگران قانونی مطالبه نماید طبق این قوانین و نظامات آزادی شغل از مردم سلب گردید یعنی مشاغل موروثی شد هر کس مکلف بود پیشه آباء و اجدادی خود را تعقیب کند، حق زناشویی از زحمتکشان سلب شده بود و استفاده از این حق فرع اراده اربابان بود از این جریان بخوبی پیداست که هر قانونی **مظهر عدالت و انصاف و قابل احترام نیست** بلکه از روزگار قدیم قوانین را هیئتهای حاکمه برای حفظ موقعیت اقلیت تدوین کرده‌اند بدون اینکه بمصالح و آرزوهای اکثریت توجه داشته باشند. هیأتی که برای تدوین الواح دوازده گانه تعیین شده بود جملهگی از اشراف و در شمار جباران بودند این هیأت پس از یکسال مطالعه، قوانینی تدوین کرد که فقط برای تحکیم موقعیت اشراف مفید بود و ظاهر آن با حقیقت اختلاف فراوان داشت یکی از مواد این قانون این بود **«در روم سلطنت حق ملت است و بهر کس**

(۱) و آو در شورای امنیت

ناگفته نماند که شورای امنیت مرکب است از ۱۱ نفر نماینده که عضویت آنها یعنی شوروی، انگلستان، امریکا، فرانسه و چین دائمی است، تصمیمات شورا با رأی مثبت ۷ عضو که آراء تمام اعضای دائم جزء آن باشد قانونی و معتبر است. بنا بر این هر تصمیمی با رأی مخالف یکی از اعضای دائم شورای امنیت غیر قانونی میگردد «وتو»

مصلحت میدانند تفویض میکنند... و قانون در باره همه افراد یکشهر یکسان است.» باید دانست که منظور از کلمه (ملت) و (همه افراد یک شهر) فقط طبقه اشراف بوده و اکثریت زحمتکش از حق حاکمیت و مساوات در برابر قانون بی نصیب بودند - ماده دیگر «اگر مقروض نتواند دین خود را بپردازد داین حق دارد او را بکشد یا در ممالک ماوراء (تیسیر) بفروشد - هر گاه تعداد طلبکاران از یک نفر تجاوز کند میتوانند بعد از ۶۰ روز بدن مقروض را قطعه قطعه کنند»

الواح دوازده گانه شامل احکام جزائی نیز بود از جمله «کسیکه عمداً و از روی شرارت عمارت یا خرمن مجاور خانه را آتش زند باید بازوانش را بسته چوبش زده او را بسوزانند - کسیکه باسحر و افسون محصول دیگری را فاسد کند قربانی خواهد گشت - آنکه اعضای دیگری را بشکند محکوم بقصاص خواهد شد مگر اینکه جبران خسارت کند و دیه بدهد - دیه جراحی که بصورت مرد آزاد وارد آید سیصد آس است...» چون این قوانین بهیچوجه حافظ منافع اکثریت نبود مبارزات طبقاتی خاموش نشد بلکه روز بروز دامنه آن وسعت یافت.

ریشه جنگهای طبقاتی را در روم قدیم باید در استثمار شدید توده ملت و سیاست خشن استعماری رومیان جستجو نمود فیلیسین شاله Felicien Challye در کتاب تاریخ مالکیت مینویسد «بگفته توتن Toutin در کتاب اقتصاد کهن، منشاء سرمایه داری رومی را باید در مکیدن شیر جان ملتهای زبردست، و لخت کردن دسته جمعی آنان جستجو کرد خرج تراشیهایی که ارتش اشغالگر رومی بمردم مستعمرات تحمیل میکرد، باج و خراجی که بمنوان خسارت یا غرامت از ملت شکست خورده دریافت میشد، ظلم و جور و شکنجه مأمورین بی پروا و لجام گسیخته، فشار بانکداران بر مردم و تنزیل پول و بخصوص جنگهای متوالی، باز دیاد سرمایه رومیها کمک شایان کرد.»

باینکه نویسنده، کلمات سرمایه و سرمایه‌داری را بموقع استعمال نکرده معذک گفته‌های او نمودار استعمار و حشبانه آن عصر است ضمناً نباید فراموش کرد که توده مردم در دوشیدن مستعمرات و استثمار ملتهای مغلوب شرکتی نداشتند.

بین دارایی اغنیا و فقیران تفاوت از زمین تا آسمان بود، در نتیجه توسعه مناطق استعماری و غارت اموال مفلوین، اشراف و متمولین، بامور تجملی و تزئینات توجه مخصوص نشان دادند. و در اثر جنبش تجاری و فعالیت‌های دیگر، غیر از نجبا و اعیان قدیم طبقه جدید ثروتمندان بنام «شوالیه» بوجود آمد و مالکین متوسط و کوچک از رقابت و کار مجانی غلامان و تحصیل مالیات‌های سنگین بکلی از بین رفتند و دو طبقه متمایز دارا و ندار در محیط اجتماعی روم عرض اندام نمود. با توسعه مستعمرات، غلامان زیادی بی‌بازار آوردند و به این ترتیب غلام بصورت متاع کم‌ارزشی در آمد، و قیمت غلام از ۱۵۰۰ فرانک به ۱۴ فرانک تنزل یافت و غالباً اغنیا در املاک و قصور خود صدها و بلکه هزارها غلام نگاه میداشتند.

وضع غلامان در نظر قانونگذار و هیئت حاکمه روم غلام یک شخص یا انسان نیست، بلکه غلام موجودی است یا بقول یکی از مورخین لاتینی آلتی است که میتواند حرف بزند بنا بر این هیچگونه حقی ندارد. - اگر اربابی بنده خود را آزاد میکرد، بنده آزاد مکلف بود در باقی مدت عمر، بعضی وظایف را نسبت به آقا انجام دهد، اگر بتعهدات خود وفا نمینمود، دوباره طوق عبودیت بگردنش میافتاد. در اثر فزونی تعداد غلامان وضع اجتماعی آنها بدتر شد در روزهای تعطیل که چهارپایان از کار معاف بودند، غلام محکوم بکار بود، اگر بنده در انجام خدمت قصور مینمود، چوب میخورد، زنجیر میشد، با سیاهش می‌بستند، بعفر معادن میگماشتند، در زیر زمینهای مخصوص حبس میشد و اگر گنااهش بزرگ بود بدارش میزدند.

به این ترتیب بین شرایط و حقوق اجتماعی یک ارباب با غلام اختلاف فاحش وجود داشت، طبقه اغنیا را اصیل زادگان و تنی چند از عوام تازه بدوران رسیده تشکیل میدادند، و حال آنکه قسمت بزرگ توده مردم از طبقه فقیران بودند، همین اختلاف عظیم طبقاتی منشاء بروز جنگها و تصادمات شدیدی بین ستمگران و ستمکشان گردید. در چنین شرایطی تیبریوس گراکوس Gracchus که خود از پلین‌ها و مردی شجاع و بشر دوست بود، اعتماد محرومین را بخود جلب کرد و در سال ۱۳۳ قبل از

میلاد بمقام «تریون» یعنی نمایندگی پلینها انتخاب گردید، وی برای تعدیل اوضاع پیشنهاد کرد که بموجب قانون، املاک از انحصار اشراف و مالکین بزرگ خارج شود و ملک هیچکس از هزار جریب رومی تجاوز نکند، گراکوس در گفتار تاریخی خود وضع محرومین ایتالیا را بدین نحو توصیف میکند «حیوانات وحشی دارای لانه و سوراخی میباشند و حال آنکه مردم بیچاره‌ای که برای سعادت ایتالیا میجنگند جز هوا و نور خورشید که بیدریغ بر آنها میتابد هیچ چیز ندارند، بی‌مسکن و بی‌پناه با زن و بچه خود از شهری بشهری مانند ولگردان مهاجرت میکنند، نجیب زادگان، زمانی که برای حفظ مقبره و کانون خانوادگیشان جنگی لازم باشد تا بتوانند این بیچارگان را میفرینند.

آیا در میان عده فراوان توده ملت حتی یکی را میتوان نام برد که يك معبد خانوادگی یا مقبره‌ای داشته باشد که اجدادش در آن آرمیده باشند؛ اینها فقط جنگ میکنند و میمیرند برای آنکه زندگی مجلل دیگران را تأمین کنند، همه میگویند ملت آقا و ارباب دنیا است و حال آنکه حتی يك وجب زمین ندارند تا در آن مسکن گزینند.» گراکوس با ایراد نطقها و پیشنهادهائی که برای تعدیل زندگی اقتصادی عامه کرده بود، مورد کینه نمایندگان سنا و مالکین و اشراف رومی قرار گرفت و در سال ۱۳۲ قبل از میلاد توسطه و جنجالی علیه او و یارانش برپا کردند و در نتیجه تیبریوس گراکوس و ۳۰۰ نفر از یارانش را بکشتن دادند:

با وجود قتل تیبریوس قانون اراضی ملغی نشد، عوام و طبقه متوسط قدرت کافی کسب کردند و علی‌رغم اشراف در سال ۱۲۳ قبل از میلاد کایوس Caius برادر تیبریوس را بمقام تریون بالا بردند.

کایوس گراکوس، مردی، جسور و شجاع بود و هنگام نطق گفتارشن در مستمعین نفوذ و تأثیر فراوان داشت و پس از آنکه به نمایندگی برگزیده شد، رابطه خود را با ملت قطع نکرد و با اتکاء و پشتیبانی پلین‌ها قانون غلات را بتصویب رسانید و مقرر گردید که هر يك از اهالی شهر هر ماه ۴۳ لیتر گندم بقیمت ارزان بخورد، با این قانون نه تنها فقرا، نان پیدا کردند بلکه اصول رشوه‌گیری در امر انتخابات ممنوع گردید.

زیرا مردم که نان خود را تأمین شده دیدند ؛ بجای طلبانی که گندم تقسیم کرده . و رای ملت را میخریدند اعتنا و توجه نکردند .

کایوس با پشتیبانی مردم از اختیارات مجلس سناکاست حق تسویه و تنظیم مسائل مالی و سیاسی را از او گرفت و اختیار تعیین حکام و کنسولها را از سنا سلب کرد و به اتکاء انجمنهای ملی در سال ۱۲۲ مجدداً به نمایندگی مردم انتخاب شد .

کایوس میخواست بکمک ملت ، حکومت جمهوری را از صورت اشرافی و انحصاری خارج کند و جمهوریت ایتالیا را بمعنی واقعی این کلمه نزدیک سازد تا سکنه آزاد ایتالیا از کلبه حقوق سیاسی بهره مند گردند .

کوشش کایوس سبب گردید که سنا و اشراف و مردم برای مبارزه با کایوس صف واحدی تشکیل دادند و برای فریب مردم حیلها و دسائیس گوناگون بکار بردند ، از جمله هر پیشنهادی که کایوس بنفع مردم میکرد یکی دیگر از سناتورها با اجرای سیاست «مزایده» پیشنهادی میداد که ظاهراً نفعش برای ملت بیشتر بود ، با این تدبیر سناتورها موفق گردیدند که عده ای از ساده لوحان خوش باور را بفریبند ؛ کارشکنیهای سناتورها و تزویر و ریائی که آنان در راه اجرای آرزوهای مردم بکار بردند سبب گردید که دشمنان ملت موفق گردند کایوس را بکارنازگیل دادند و با این دسائیس نگذارند کایوس باریکتر بسمت ترین و نمایندگان مردم انتخاب گردد پس از آنکه اشراف و سناتورهای ایتالیا بین کایوس و ملت جدائی افکندند و برا بطرزی دلخراش بقتل رسانیدند .

پلوتارک ، سرگذشت کایوس را پس از قتل چنین توصیف میکند « مردی سرب (کایوس) را بریده برای کنسول میبرد در بین راه یکی از دوستان «ایمیوس» سررا از او گرفت زیرا او را اول جنگ اعلان کرده بودند هر کس سر کایوس و طرفدار او (فولویوس) را بیاورد هم وزن آن طلا خواهد گرفت . سیمولیوس ثقلب را بر جنایت افزوده ، مغز سر او را بیرون آورد . و بجای آن سرب ریخت . جنازه کایوس و فولویوس و سایر کشتگان را به تیر انداختند ، در این گیر و دار تقریباً سه هزار نفر بقتل رسیدند و اموال آنها مصادره شد . »

بامرگ کایوس نمایندگان سنا به پیچیک از مواعید خود عمل نکردند و بیش از پیش کینه توزی و ریاکاری اربابان و اصحاب قدرت را به نبوت رسانیدند .

نباید فراموش کرد که کوشش برادران گراس بیشتر متوجه تأمین منافع پلینها یعنی طبقه متوسط و خورده مالکین و رشکست شده بود که نیروی مهمی نبودند ، در حالیکه عامل اساسی انقلاب در این دوره غلامانی بودند که دائماً از مستعمرات ایتالیا کسب میشدند و بعزت و محرومیت شدید چاره ای جز عصیان نداشتند . قیام غلامان که از آغاز قرن دوم قبل از میلاد شروع میشود ، یکی از درخشانترین صفحات تاریخ مبارزه ستمکشان جهان را تشکیل میدهد ، در طول این مبارزات هر بار غلامان تلفات و ضایعات زیادی به اربابان وارد میکردند و پس از چندی شکست میخوردند .

در این جنگهای دامنه دار نبرد غلامان سیسیل (از ۱۴۱ تا ۱۳۱ ق . م) و مبارزه شجاعانه اسپارتا کوس Spartacus و یارانش از جهت نظم و ترتیب ، و وجود سازمان و نقشه قابل توجه است .

در تمام این مبارزات هدف اساسی انقلابیون مبارزه با غلامداران و ثروتمندان کاخ نشین و کمک و یاری بحرومین کلبه نشین بوده است . در نتیجه مبارزات دامنه دار غلامان هیئت حاکمه روم بر آن شدند که اصول جمهوریت را برانندازند و رژیم دیکتاتوری مطلق را جانشین آن سازند مقدمات این کار بدست سولا Sylla (از ۱۳۶ تا ۷۸ قبل از میلاد) که از اشراف زادگان بود فراهم گردید این شخص با ظلم و ستمکاری شدید به اکثریت مردم بنیان جمهوریت را متزلزل ساخت با این حال و با تمام فشاری که به طبقات محروم وارد میشد روز بروز اعتراضات و طغیانهای غلامان علیه نظام موجود فزونی میگرفت یکی از درخشانترین جنگهاییکه غلامان برای نجات خود از مظالم اربابان بپا ساختند نبرد اسپارتا کوس بود که مدت ۲ سال بطول انجامید باین ترتیب که در سال ۷۳ قبل از میلاد از بین ۲۰۰ نفر غلامی که برای مسرگ به کلادیاتور میبردند فقط ۷۶ تن از آنها دست اتحاد بهم داده به سرکردگی اسپارتا کوس راه فرار پیش گرفتند و پس از تهیه اسلحه و وسائل دفاعی پیاری غلامانی که از هر طرف به جانب آنها میشتافتند قوای دولتی را شکست دادند .

اسپارتا کوس در دوران قدرت خویش جشنی بشادی روح یکی از همکاران خود برپا ساخت در این جشن فرمان داد که با انتقام خونها و فجایع بیشماری که ثروتمندان و اربابان مرتکب میشدند، سصدتن از نجیبای اسپر روم را مانند کلادیاتورها بجان یکدیگر انداختند، تا مزه بیدادگری و خون ریزی را برای اولین بار بچشند. اسپارتا کوس پس از دو سال با وارد کردن تلفات سنگین بدشمن، شکست خورد، گر اسوس جلاد رومی دستور داد ۶ هزار دار بپاسا کنند و کلیه یاران و همزمان اسپارتا کوس را بدار آویختند. نبرد اسپارتا کوس با اینکه سرانجام به شکست او و بارانش پایان یافت معذک درس عبرتی برای هیئت حا که زمان بود و به آنها فهماند که باید در روش سابق خود تا حدودی تجدید نظر کنند. و الا هر روز با عکس العمل تازه ای روبرو خواهند شد مبارزات و شورشهای دامنه دار غلامان سبب گردید که طبقات محروم حقوق و امتیازات جدیدی بدست آورند تا جایی که غلامان را در استفاده از محصول سهم ساختند. و از تعدیات خود به آنان کم و بیش کاستند به این ترتیب پس از صدها سال مبارزه بساط غلامی برچیده شد و اصول سرواژ و فتودالیتته جای آنرا گرفت این تحولات که مولود مبارزات مداوم غلامان بود در قرن چهارم بعد از میلاد بوقوع پیوست و تا ۱۴ قرن یعنی تا قرن ۱۸ اصول سرواژ ادامه یافت و چنانکه خواهیم دید سرانجام با ظهور جنبش بورژوازی اساسی فتودالیزم نیز برچیده شد در پایان این فصل بی مناسبت نیست که سطری چند راجع به تفریحات و خوشگذرانیهای اشراف رومی نوشته شود.

طبقات ممتاز رومی برای تفریح خاطر خویش تماشاخانه هائی بزرگ و مدور میساختند و در آن داستانهائی قبیح و دور از عفت و اخلاق نمایش میدادند. در تماشاخانه های رومی پس از آنکه امپراطور و سران دولت و اشراف وارد میشدند شیپور شروع به نمایش نواخته میشد سپس از یک در ستمکشان و بندگان سیه روز و از در دیگر جانوران درنده و گرسنه نظیر شیر و ببر و پلنگ پا بمیدان میگذاشتند همینکه بندگان در چنگال این حیوانات درنده گرفتار شده و فغان و ضجه آنها بلند میشد صدای شوق و شغف اشراف نیز بگوش میرسید علاوه بر این اشراف برای تفریح خاطر

تفریح اشراف و طبقات ممتاز

خویش ۲ دسته از مردم بیگناه را باشمشیر برهنه بجان یکدیگر میانداختند این غلامان را (کلادیاتور) میگفتند.

اگوست در دوره امپراتوری خود ۱۰ هزار کلادیاتور و تراژان امپراتور دیگر همین عده را در عرض ۴ ماه بجان هم انداخت، این جنایتکاران از چنین منظره وحشتناک و خونباری مسرور میشدند. معمولاً اسرایش از سایر محرومین با چنین سرنوشتی مواجه میشدند چنانکه (تراپانوس) پس از بازگشت از حوزه دانوب ۱۰ هزار اسیر همراه خود آورد و آنانرا در ۱۲۳ نشست برای تفریح خاطر خود و اشراف باتیغ برهنه بجان یکدیگر انداخت، کسانی که باین سرنوشت شوم رضا نمیدادند بدست سربازانی که گرداگرد میدان جمع شده بودند قطعه قطعه میشدند.

در مجالس بزم تکیه گاه بزرگان پستان و سینه کنیزکان جوان بود، آنها مجبور بودند در طول ساعتها چون بالش بیرونی از جای نجیند. یکی دیگر از تفریحات این بزرگان اصیل! این بود که غلامان را مجبور کنند، دست خود را در استوانه ای پراز زنبور و عقرب فرو برند تا اربابان از تشنجات چهره آنها مسرور و خندان گردند.

چنانکه قبلاً یاد کردیم پایه های اولیه حقوق رومیان از سده هشتم قبل از میلاد گذاشته شده و سیر تکاملی آن تا قرن ششم بعد از میلاد یعنی تا دوران امپراطوری ژوستینیان ادامه یافته است، در طی این مدت طولانی بر حسب تغییراتی که در شرایط اقتصادی و اجتماعی مردم پدید آمده و با تحولی که در طرز تولید و مناسبات مادی مردم پیدا شده است، قوانین نیز مانند کلیه شئون مدنی و اجتماعی دستخوش تغییر و تحول گردیده است، قوانین رومی در عهد ژوستینیان یعنی در قرن ششم میلادی که مقارن ظهور اسلام است مرتب و مدون گردیده و تا عصر حاضر باقی مانده است، چون قوانین رومی در اراء فقهای اسلامی بی تأثیر نبوده و بسیاری از مواد و اصول آن در عصر جدید و دوران جنبش بورژوازی مورد استفاده قانونگذاران اروپائی قرار گرفته است، بی مناسبت نیست اگر به بعضی احکام و مقررات آن توجه کنیم و سیر تکاملی آنرا از نظر بگذرانیم. از آغاز قرن ششم میلادی وضع اقتصادی و شرایط اجتماعی امپراطوری روم ایجاب میکرد که قوانین و مقررات واحدی در سراسر کشور و مستعمرات

مجری و معمول گردد ، بهمین مناسبت در عهد ژوستینین برای تأمین منافع امپراطوری و رفع احتیاجات اجتماعی هیئتی چند از اهل علم و استادان حقوق برای انجام این مقصود بتحقیق و مطالعه مشغول شدند و سرانجام نتیجه کاوش و مطالعات خود را در دو هزار جلد کتاب که حاوی ۴ میلیون سطر بود مدون و منتشر نمودند ، پس از آنکه قوانین ، مدون و منظم گردید ، ژوستینین کوشش کرد تا مفاد آنرا در سراسر روم و مستمرات آن بموقع اجرا گذارند و مندرجات آنرا در مدارس قدیم مخصوصاً در دارالعلم بیروت ، اسکندریه ، آتن ، قسطنطنیه تعلیم و تدریس نمایند ، پس از آنکه بیروت و اسکندریه در سده اول هجری جزو مناطق مفتوحه اسلامی در آمدند ، بین فقهای اسلامی و محققین و حقوق دانان رومی ارتباط و تماس نزدیک حاصل شد و همین جریان سبب گردید که بعضی از مقررات و قوانین رومی در فقه اسلامی راه یابد .

در ادوار قدیم در روم و سایر ممالک باستانی هر کس از دیگری صدمه و آزاری میدید شخصاً در مقام انتقام و کینه توزی بر میآمد ، بهمین علت غالباً بین طرفین جنگین بتن رخ میداد و گاه اختلاف دوتن با جنگ بین دو خانواده پایان می یافت و این امور تحت تشریفات خاصی صورت میگرفت و مقررات آن سینه بسینه از نسلی به نسل دیگر منتقل میشد ، برجسته ترین و قدیمیترین قوانین مدون دنیای قدیم قانون الواح ۱۲ گانه است که بعضی از مواد آنرا قبلاً یاد کردیم ، در این قوانین حس انتقام جوئی ، شدت دیرین خود را از دست داده و اقدام در قصاص و اخذ دیه و مطالبه ترمیم خسارت باشخص مدعی نیست بلکه بانظر حاکم صورت میگردد ، در روم قدیم صدور حکم با پرتور Proetor یا حاکم بود و عملیات تحقیقاتی و رسیدگی بدست قاضی و بانظارت حاکم صورت میگرفت .

سیر تکاملی قوانین رومی

- ۱- هر گاه در اجرای قصاص بیم مرگ باشد قصاص به دیه اجباری تبدیل میشود .
- ۲- هر گاه دزد در حین ارتکاب گرفتار شود در اختیار صاحب مال قرار میگردد ولی هر گاه بعد از ارتکاب گرفتار شود فقط باید دو برابر مال را بپردازد .

۳- هر گاه مدیون از پرداخت دین امتناع کند بستانکار میتواند ، با اطلاع حاکم او را تا شصت روز در خانه خود زندانی نماید در این مدت اگر شخص نالشی برای تصفیه امر مداخله نکند و یا ترتیبی در پرداخت بدهی فراهم نشود بستانکار خواهد توانست مدیون را بکشد یا در بیرون از مرز کشور بفروشد .

در روم قدیم پدر صاحب اختیار مطلق بود و زن و دختر تا آخر عمر تحت سرپرستی شوهر یا پدر خانواده قرار میگرفتند و از هر نوع حق تملک بی نصیب بودند و هر گاه از عمل آنان زیان مالی یا جانی بکسی وارد میشد پدر یا رئیس خانواده میتواندست که زیان را ترمیم نکند و مرتکب را اگر غیر از زن و دختر بود بمدعی خصوصی تسلیم نماید .

با گذشت زمان و تغییر شرائط اجتماعی ارزش و مقام انسانی بالا رفت و از تعداد کیفرهای وحشیانه قدیم اندکی کاسته شد و دیه به غرامت تبدیل گردید و حکام و قضات معتقد شدند که در اخذ غرامت باید مالدار یا بی چیزی متهم و اوضاع و احوال امر را در نظر گرفت . باید از صدور احکام ثابت و قطعی و یکسان در مورد مجرمین خودداری نمود - بعدها در طرز دادرسی ، تعداد جرائم و نوع کیفرها نیز تغییراتی پدید آمد مثلاً بموجب یکی از قوانین از فاعل زیان سوال میشد که عمل اتسایبی را تصدیق دارد یا نه هر گاه متهم ارتکاب عمل را تصدیق و ترمیم آنرا میپذیرفت فقط يك مقابل والا بابستی دو مقابل زیان را بپردازد ، علاوه بر این قضاة غالباً شقوق و علل و عواملی که موجب اضرار غیر میشده در نظر میگرفتند و سپس بصورت حکم مبادرت میکردند حاکم رومی میگوید « من اعمالی را که تحت تأثیر اکراه و تهدید انجام یافته باشد ترتیب اثر نخواهم داد . » علاوه بر این در مجموعه قوانین ژوستینین حقوق را عبارت از فن عدل و پندار نیک میبناهند و بقاضی رومی اجازه میدهند که دعوی را بر طبق عدل و نصفیت حل و تصفیه کند (اولپین) یکی از دانشمندان حقوق روم میگوید « اصول حقوقی عبارتند از زندگی کردن با شرافت ، ضرر نرسانیدن بدیگری ، رد نمودن بهر کس آنچه را که به او تعلق دارد . » - به این ترتیب دیدیم قوانین رومی در طی زمان در راه کمال پیش رفته و برخلاف گذشته قاضی رومی

کوشش کرده است تا در هنگام تعیین کیفر و ترمیم زیان به باطن امر، حقیقت موضوع، نیت فاعل، تقصیر و عدم تقصیر او توجه کند و با توجه به جزئیات و خصوصیات برای مجرم کیفر شایسته تعیین نماید.

مثلاً در مجموعه حقوقی ژوستینین این نکته ذکر شده که «... شخص دیوانه و طفل نمیتوانند تقصیر کار باشند و برای ترمیم زیان قابل تعقیب نخواهند بود ...»

این امور چنانکه میدانیم در حقوق جدید بورژوازی نیز مورد توجه قرار گرفته است و توجه به این مسائل است که مقام و اهمیت حقوق روم را آشکار میکند. (۱)

برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به جلد اول تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی از ص ۳۴۵ به بعد.

فصل پنجم

نظری باو ضاع اقتصادی و طرز حکومت

در یونان قدیم

در تاریخ دوران بردگی، دو کشور باستانی یونان و روم از نظر آثار تمدن، طرز حکومت و متفکرینی که در دامان خود تربیت کرده اند نام و نشان و اهمیت فراوانی کسب کرده اند.

پایه نخستین تمدن اروپائی در حدود ۳ هزار سال قبل از میلاد در جنوب شرقی آن قطعه یعنی در منطقه دریای (آگیا) Egée ریخته شد مردم این سرزمین در نتیجه مسافرت بمصر و آسیای صغیر و برقرار کردن روابط تجاری با آن کشورها بسیاری از مظاهر تمدن از جمله خط و کتابت را از آنان فرا گرفتند و در حدود ۲ هزار سال قبل از میلاد در اثر مهاجرت قوم آریائی و اقامت آنان در قسمت جنوبی شبه جزیره پلپونز مقدمات آشنائی قوم آریا با تمدن «تروآ و هی تیت» فراهم گردید.

وضع اقتصادی قوم آریا بتدریج به کشاورزی و فعالیتهای مختلف اقتصادی مشغول شد و عده ای از آنان موفق گردیدند که مازاد محصول منطقه خود را از راه تجارت با امتعه دیگر مبادله نمایند.

www.adabestanekave.com

(۱) اقتباس از کتاب مبانی حقوقی نوشته آقای دکتر موسی جوان

مارکس، دانشمند بزرگ اجتماعی اوضاع اقتصادی این دوره را باین ترتیب تشریح میکند. «تجارت مانند يك واسطه ضروری بین دو تولید کننده بوجود آمد و بدوشیدن هر دو طرف مشغول شد از آنوقت به بعد طبقه پارازیت یعنی انگل جامعه بنام تاجر بوجود آمد و مقدار زیادی از ثروت عمومی را بخود منحصر کرد. - تجارت برای راه افتادن چرخ های خود به پول مسكوك احتیاج دارد پول برای بازرگان بهترین وسیله ایست که بتواند تولید کننده و محصولش را همیشه در دست خود داشته باشد پول. ارباب و صاحب تمام مال التجاره ها، آنچیزیکه با قدرت سحر خود هر لحظه قابل تبدیل به محبوبترین و مطلوبترین مواهب و خواستنیهای دنیا است بوجود آمده بود هر کس پول داشت آقای دنیا و ارباب تولید کنندگان بود و این پول فقط در دست تاجر وجود داشت - پس از تعویض جنس و مال التجاره در مقابل پول، کم کم موضوع قرض و تنزیل و ربا بوجود آمد، از آنزمان تنها زمین قابل فروش نبود بلکه بعنوان تضمین در مقابل پول نیز بکار میرفت، همینکه مالکیت افراد بر زمینها متمرکز گردید موضوع رهن و بیع شرطی نیز فوراً اختراع شد - تکامل مالکیت در جامعه - های آندوره تغییرات فوری و شگفتی را باعث شد توسعه تجارت و رواج پول و رباخواری، مالکیت زمین و رهن و معاملات شرطی سبب شد که تمول و پول در میان طبقه معدودی از مردم تمرکز یابد و این تمرکز پول به سرعت عجیبی باعث فقر توده مردم و ازدیاد عده بیچارگان شد - پیشرفت تجارت و بازرگانی سبب گردید که فکر کشتی سازی در آن دوره پیدا شود و بازرگانان به کمک کشتیهای تجاری پارچه های پشمی، ظروف، آلات زینت، اسلحه و غیره را به ممالک همجوار صادر نمایند و کم کم از راه جنگ موفق شدند مستعمراتی برای صدور اجناس گوناگون فراهم کنند، سواحل آگیا و آسیای صغیر بهمین منظور تصرف گردید از این دوره است که استعمار شدیدا از غلامان و بعضی از مردم آزاد شروع میشود و جنگ طبقاتی آشکار میگردد در این دوره آتنی ها در خانه هایی که از خشت خام ساخته بودند زندگانی میکردند معایر جملگی خاکی بود اطافها پنجره نداشت و در شبهای سرد مردم پنجره را بسته و در موقع ضرورت از چراغ نیمسوزی که روغن زیتون داشت استفاده میکردند

لباس آنها ساده بود و زنان در زندگی اجتماعی کوچکترین مداخله ای نداشتند.

حکومت اعیان و آغاز مبارزه طبقاتی

در یونان قدیم بین طبقات مختلف المنافع یعنی میان اشراف و دموکراتهای برده دار با غلامان و توده ستمکش جنگی وسیع و دامنه دار وجود داشت که آثار و نتایج آن در مبارزات سیاسی، اقتصادی و فلسفی یونان قدیم بخوبی مشهود است پیشرفت بازرگانی و شدت استثمار سبب گردید که تمام قوای مادی مملکت در دست اشراف و اعیان جمع شد و دبری نگذشت که آنان نه تنها اقتصاد بلکه سیاست عمومی یونان را نیز در دست خود گرفتند و در حدود ۷ قرن قبل از میلاد مسیح حکومت سلطنتی منقرض گردید و اداره امور کشور بدست اعیان افتاد و آنها موفق گردیدند با قساوت بسیار از غلامان بهره کشی نمایند. در این دوره بندگان مانند حیوانات وظیفه ای جز کار کردن نداشتند و از کلیه حقوق اجتماعی بی بهره بودند.

وضع غلامان

یکی از دانشمندان اجتماعی وضع غلامان را در آن دوره باین نحو بیان میکند. «برای غلام امکان اینکه بدن خود را نظافت کند یا اندام برهنه خود را بیوشاند موجود نبود و در اینجا اغماض و رحم حتی به بیماران و پیران و زنان و کودکان مفهومی نداشت، همه بایستی کار کنند و همه در زیر ضربات تازیانه مجبور به کار کردن میشدند، فقط مرگ بود که میتوانست به شکنجه و آلام آنان پایان بخشد.»

وضع رقت بار غلامان برای طبقه حاکمه آن عصر امری عادی بود نه تنها طبقه ممتاز بلکه متفکرین و دانشمندی نظیر ارسطو تحت تأثیر منافع طبقاتی و محیط اجتماعی وجود غلام را برای اداره امور اقتصادی لازم میشمردند. همین جریانات علت اساسی بروز نبرد های خونین طبقاتی بود - فوستل دو کولانژ مختصات این جنگهای داخلی را بدین ترتیب مشخص میکند: هر موقعیکه بیک جنگ داخلی برخورد میکنیم جبهه اغنیا را در یک سمت و جبهه فقرا را در مقابل آن می بینیم.

نمونه‌ای از جنگهای طبقاتی

فقرا میل دارند بر ثروت و ثروت اغنیا دست یابند و حال آنکه اغنیا میخواهند دارایی خود را حفظ کنند، یا آنکه ثروت از دست رفته را دوباره بازیابند ...

بک مورخ یونانی دیگر میگوید: در تمام جنگهای داخلی منظور اصلی انتقال دارایی است. آرامش شهرهای یونان همیشه دستخوش دو نوع انقلاب بوده است یکی انقلابی که به سلب مالکیت از مالکین و اغنیا پایان مییافت و دیگر انقلابی که باعث بازگشت ثروت به اغنیا میشد. بگفته ارسطو مبارزه احزاب سیاسی در یونان قدیم برای بدست آوردن پول، جدی تر از مبارزه برای کسب افتخارات است.

فوستل دو کولانژ مینویسد دموکراسی برای اغنیا عبارت از تسلط و حکومت چند خانواده بخصوص بر مملکت و دموکراسی برای فقرا به معنی تحمل جور و ستم آن چند خانواده بوده است - ستمگران با جلب اعتماد فقیران و دادن وعده مبارزه با اغنیا، روی کار میآمدند و کسب قدرت میکردند از همان موقع جنگ علیه ظلم و جور و مبارزه برای کسب آزادی آغاز شد ولی در زیر این عنوان و بدین نام در حقیقت اغنیا و فقیران بودند که با هم میجنگیدند، آزادی یعنی رهائی از تسلط متمولین که در رأس حکومت قرار گرفته بودند و از منافع خود دفاع میکردند و جنگ برای آزادی یعنی جنگ برای نجات از ستم آنان، ناامنی و رنج و درد و وضع درهم یک اجتماعی که ارکان آن بسبب جنگ و مبارزه با مالکیت از هم گسیخته است.

در این دوره کار کردن تنگی عظیم تلقی میشد نه تنها طبقه اشراف بلکه طبقه آزاد فقیر نیز بحکم مقررات اجتماعی تن بکار نمیدادند و از دولت حقوق میگرفتند. در نتیجه فقط غلامان بودند که وسایل معیشت را فراهم میکردند و چون این طبقه و طبقه آزاد فقیر که اکثریت مردم یونان را تشکیل میدادند از زندگی و طرز حکومت ناراضی بودند موجبات سقوط حکومت اریستوکراسی و استقرار رژیم دموکراسی را فراهم کردند و این رژیم یعنی حکومت دموکراسی نیز در حدود ۴۰۰ سال قبل از میلاد محکوم به شکست گردید و در جنوب شرقی اروپا قدرت و اعتبار بدست

حکومت اسپارت افتاد، اینک نظری به طرز حکومت عامه و معنی دموکراسی در آن دوره بیفکنیم.

در نتیجه بسط صنایع دستی و تجارت در اغلب از شهر **حکومت دموکراسی** های بزرگ یونان نظیر آتن، ملط، افسوس و غیره **در یونان قدیم** عده‌ای از بازرگانان موفق شدند سرمایه فراوانی

گرد آورده و زمام امور اقتصادی را در دست گیرند این طبقه تازه نفس پس از چندی از عدم رضایت طبقه آزاد فقیر و غلامان استفاده کرده و بکمک اسلحه‌هایی که ساخته بودند موفق شدند که قدرت را از کف ملاکین بزرگ و اعیان قدیم بدر آورند و بیاری قشون و قدرت اقتصادی خود، اداره کشور را در دست گیرند و به اصطلاح حکومت دموکراسی یا حکومت عامه را برقرار سازند ولی باید دانست که حکومت عامه آن زمان با حکومت دموکراسی حقیقی که امروز در بعضی از ممالک جهان وجود دارد قابل قیاس نیست دموکرات های آن زمان خود جزو برده داران بودند و ببرد اجازة نمیدادند که در زندگی خود مداخله نمایند چه در آن ایام فقط اقلیت ناچیزی حق مداخله در امور کشور را داشتند و اکثریت بگناه غلام یا اجنبی بودن نمیتوانستند در اداره امور سیاسی و اجتماعی شرکت جویند. ارزش اجتماعی یک غلام در آن دوره مانند حیوانی بود که قوه نطق و بیان داشته باشد بطوری که محققین تخمین زده‌اند در حدود قرن پنجم از چهار صد هزار سکنه آتن تنها ۴۰ هزار نفر در مجمع شرکت میکردند و از هر چهار هزار نفر تنها ۳ نفر به نحو مؤثری در کار جمعیت و سیاست دخالت میکردند.

در کلیه بلاد ثروت انحصار به عده معدودی داشت یعنی زمین، کارخانه، صرافخانه، کشتیهای تجاری و کلیه سرچشمه های ثروت و عایدی در دست اقلیت و خواص بود، همین جریان روز بروز کشمکش اغنیا و فقرا را تشدید مینمود. در اسپارت تعداد مالکین به صد نفر میرسید و بگفته **پلوتارک** «بقیه مردم که جماعتی محتاج و بیکاره بودند به پریشانی عمر میگذاشتند و بدلسردی بادشمن خارجی میجنگیدند و مدام انتظار تغییر یا انقلابی را میکشیدند» هر اکلید دوین **Heraclide de pont** مینویسد «در میله، فیما بین اغنیا و فقرا جنگی در گرفت در بدو امر فقرا پیش بردند و اغنیا از شهر

گریختند ولی بعد فقرا افسوس خوردند که چرا آنها را نکشتند و لذا اطفال آنها را آورده در انبارها زیر گاو انداخته خورد و خیر کردند پس از چندی اغنیا دوباره به شهر برگشته اختیارات را بدست گرفته و اطفال فقرا را با صخ اندوند و زنده آتش زدند»

چنانکه یادآور شدیم طبق قوانین آنروز بندگان شرط مداخله در کار حکومت و کسانیکه اجنبی بودند حق مداخله در سیاست و امور اجتماعی نداشتند بلکه این حق انحصار به -

کسانی داشت که پدر و مادرشان یونانی باشند و پس از هجده سالگی این سوگند را که «سوگند باد کنند» سوگند باد میکنند که سلحشوری را بدیده بی احترامی ننگرم و هم میهنان خود را در صف جنگ تنها نگذارم و برای نگاهداری معابد و منافع میهن خواه به تنهایی خواه بهمدستی دیگران بجنگم و کاری کنم که موقع در گذشتن از این جهان کشور خود را بهتر از آنکه تحویل گرفته بودم بیازماندگان بسپارم ، بقوانین کشور فرمانبردار باشم و دین کشور را احترام کنم» پس از انجام این مراسم جوانان به فرا گرفتن فنون نظامی میپرداختند - از مختصات دموکراسی آنروز یونان یکی این بود که اگر کسی فرد ذیحقوقی را میکشت مجازاتش اعدام بود ولی هر گاه شخص اجنبی را میکشت فقط مجازاتش تبعید بود با این حال نباید فراموش کرد که سکنه خارج یونان یعنی بیگانگان نسبت به بندگان حقوق و مزایای بیشتری داشتند ، در این دوره بندگان تعدادشان ۱۰ برابر صاحبان حقوق بود علت بندگی این سیه روزان یکسان نبود بعضی در جنگ اسیر شده بودند ، برخی زر خرید آتنی ها شده و جماعتی بدست دزدان دریائی افتاده و از این راه در زمره غلامان بشمار میرفتند - بنده دریونان مانند سایر کشورها ملك طلق مالک بود و میتواند آنرا چون متاعی در مرض خرید و فروش قرار دهد .

یکی از دانشمندان بزرگ اجتماعی در توصیف این دوره مینویسد «... اگر بزارع اجازه میدادند که بعنوان مستاجر در اراضی بماند و بایک ششم محصول کارش زندگی کند و پنج ششم آنرا بصاحب زمین بدهد خیلی خودش را خوشبخت میدانست... اگر محصول زمینی برای پرداخت

کافی نبود و اگر قرض بدون دادن تضمین انجام گرفته بود بدهکار میبایست فرزندان خود را بعنوان غلام به بیگانگان بفروشد تا قرض دائن را بپردازد ... فروش فرزندان بوسیله پدر، اینست اولین ثمر خانواده جدید ، اگر آن داین ، آن حریص خونخوار باز هم راضی نمیشد میتواندست خود بدهکار را هم بعنوان غلام بفروشد ، این بود طلیعه محبوب تمدن ، نزد ملت آتن...»

با این مقدمه بخوبی میتوان دریافت که دموکراسی آنروز یونان مانند دموکراسی بورژوازی امروز بنفع اقلیتی محدود بود و اکثریت نمیتوانستند از مزایای آن برخوردار شوند .

در سرزمین آتن چون صاحبان حقوق ورأی دهندگان چندان زیاد نبودند انتخابات بطور مستقیم صورت میگرفت ، یعنی صاحبان حقوق در محلی گرد آمده

طرز انتخابات در آتن

و پس از بحث و گفتگو های لازم در امور مهم اجتماعی نظر خود را اظهار میکردند بنابراین در آن دوره انتخاب و کیل معمول نبود و صاحبان حقوق اجتماعی در هر سه یا چهار ماه یکبار در محوطه معینی جمع شده و پس از انجام قربانی و دعا و نفرین به اغفال کنندگان ملت، مقصود از تشکیل انجمن اعلام میشد ، سپس خطاب به مردم میگفتند . کی اجازه نطق میخواهد؟ در این موقع هر فرد ذیحقوقی که میل داشت ، در روی سکوی سنگی قرار میگرفت و تاجی از مورد بر سر میگذاشت و شروع به سخن گفتن میکرد ، در این هنگام آنانکه در سخنوری مهارت داشتند بهتر میتوانستند شنوندگان خود را تحت تأثیر در آورند ، پس از آنکه ناطقین در مسائل مختلف نظریه خود را اعلام میکردند بایبند کردن دست رأی میدادند این رأی قطعی بود و بحکم همین آراء ، قوانین جاریه ، سیاست خارجی مملکت تکلیف جنگ و صلح و زمامداران مملکت تعیین و معلوم میشد - در این دوره انتخاب اشخاص به مقامات مختلف دائمی نبود بلکه هر کس برای مدتی معین به مقامی گماشته میشد و اعمال و رفتار او از طرف انتخاب کنندگان مورد نظارت قرار میگرفت و خطا کاران از مقام خود عزل و به محاکمه دعوت میشدند . پس از آنکه عامه بر اعیان غالب آمدند بتدریج اختیارات مجلس اعیان را محدود کرده و خود مجلسی مرکب از پانصد تن از نمایندگان تشکیل دادند

و آنها را به دسته های ۵۱ نفری تقسیم کردند و همه ساله یکماه مجلس را مفتوح و بکارهای کشوری رسیدگی میکردند.

انتخاب نمایندگان و قضات

برای حل و فصل دعاوی نیز يك مجلس قضائی که تعداد نمایندگان آن به ۶ هزار نفر میرسید تشکیل میدادند و نمایندگان را به شعب پانصد نفری تقسیم و برای رسیدگی بدعاوی مختلف یکی از شعب را به حکم قرعه انتخاب میکردند و در تحت ریاست یکی از ولات بموضوع رسیدگی میکردند، دفاع معمولاً به عهده متهم بود و چنانچه اوقدرت اینکار را نداشت دیگری لایحه ای تنظیم میکرد و او از برمیخواند، اعضای محکمه بدون مشاوره با مهره رأی میدادند، برای آنکه خوانندگان به روش محاکمات و طرز دفاع متهمین در آن دوره آشنا شوند قسمتی از مدافعات سقراط را عیناً نقل میکنیم:

قسمتی از دفاع تاریخی سقراط

پس از آنکه مدعیان سقراط دعوی خود را اقامه نمودند و او را به مخالفت با ارباب انواع و گمراه کردن جوانان متهم ساختند. وی موقع را مقتم شمرده خطاباً دفاعیه خود را آغاز و بسیاری از نظریات اجتماعی خود را در ضمن دفاع بیان کرد سقراط گفت: من را گنه کار میدانند و میگویند بعلت کنجکاو میخوامم اوضاع آسمان و زمین را دریابم و طریقه ضلال اختیار کرده قصد دارم دیگران را به متابعت آن وادارم و عقاید خود را به آنان بیاموزم سقراط در ضمن بیانات خود قسمتی از اتهامات وارده را ناروا دانست و بطلان آنها را به ثبوت رسانید سپس گفت علت دشمنی بعضی از دانشمندان با من اینست که من با آنان مصاحبه و گفتگو میکنم. و در این ضمن آنان را به جهل خویش واقف میسازم و این جمله سبب میشود که مورد بغض و عداوت آنان قرار گیرم، من و آنها هیچیک معرفتی نداریم لیکن این اختلاف بین ما هست که آنها با آنکه هیچ نمیدانند خود را ادانا میداندارند و حال آنکه من چنین پنداری ندارم و لذا در جهل مرکب نیستم پس از گفت و شنود بسیاری بین سقراط و ملیطوس (یکی از مدعیان) سقراط گفت ممکن است مرا محکوم به قتل یا تبعید یا ضبط اموال یا محرومیت از حقوق ملی سازید و این جمله در نظر ملیطوس و یارانش بلائی بزرگ است

ولی در نظر من چنین نیست و معتقدم بالاترین شقاوتها کاریست که انوطوس میکند یعنی سعی در قتل بیگناه بعداً سقراط گفت به قیدۀ من «استرحام از قاضی و طلب عفو بوسیله استغاثه و التماس صحیح نیست و باید او را قانع نمود و بی تقصیری خود را ثابت کرد چه قاضی بر کرسی قضائشسته تاپیروی میل و هوای مردم کند بلکه باید متابعت قانون نموده عدالت را حاکم قرار دهد و باین شرط سوگند یاد کرده، و در قدرت او نیست که هر کس را خواهد بیخشد پس ما نباید شما را به مخالفت با سوگند معتاد کنیم شما هم نباید بگذارید گرفتار این عادت شوید ...» پس از آنکه بیانات سقراط پایان یافت قضات رأی دادند، ۲۸۱ نفر او را مقصر و ۲۷۵ نفر بی تقصیر دانستند سپس سقراط به بیانات خود ادامه داد و از جمله چنین گفت «... امیدوار نبودم اشخاصیکه بگناهکاری من رأی میدهند این اندازه قلیل باشند اکنون میبینم اگر يك رأی دیگر میداشتم بیگناه بودم گناه من آنستکه از آسایش گذشته و از پسی مال و منافع شخصی و مشاغل دولتی و مناصب نظامی که سایر مردم با نهایت شوق و ولع دنبال میکنند نرفتم و هرگز داخل هیچیک از دسائس و دسته بندیها و کنکاشها که در این شهر رایج است نشده ام و خود را اعلی و اشرف آن دانستم که باین وسایل رذیله متوسل شوم ... هم واحد من مصروف بوده است باینکه بهر يك از شما بالاترین نعمتها را عاید کنم یعنی معلوم نمایم که اول باید نفس خود را مراقبت نموده و عاقل و کامل گردید و آنگاه به امور دیگر خویش پردازید پس از آنکه قضات رأی آخرین خود را اعلام و او را محکوم کردند سقراط چنین گفت «ای آنتیها در حقیقت بواسطه بیصبری بار ملامتی بردوش گرفتید و موقع بدست عیبجویان خود دادید تا از جهت مرگ سقراط دانشمند بر شما سر زنش کنند زیرا هر چند من دانشمند نیستم آنها علی رغم شما من را دانشمند خوانند خوانند ولی اگر اندکی صبر کرده بودید من که پیرم و پابرابر گور دارم موقع مرگم بالطبیعه میرسید و مقصود شما حاصل میشد ... تقص کار من آن بود که وقاحت نکردم و نخواستم آنچه را که شما طالب شنیدن آن هستید بگویم و برای خاطر شما ندبه وزاری کنم و گریه و استغاثه نمایم و همان رذالتهاییکه هر روز از متهمین مشاهده میکنید و من لایق خود نمیدانم ظاهر نمایم، اما من برای احترام از مخاطره شایسته ندانستم باین

مرتب از تنگ و عار تنزل کنم و اکنون که حکم داده‌اید پشیمان نیستم... پس ای کسانی که مرا محکوم نموده‌اید اینک آنچه که بر شما واقع می‌شود پیشگویی می‌کنم زیرا چون مرگ نزدیک می‌شود بهتر می‌توان پیشگویی کرد پس شما اعلام می‌کنم که چون من بپریم مجازات شما بزودی خواهد رسید و آن بخدا تلخ‌تر خواهد بود از شربت مرگی که به من می‌چشایید، مرا دفع می‌کنید برای اینکه مزاحم خاطر شما شده و قبح اعمالتانرا ظاهر می‌سازم اما بدانید عکس آنچه‌ی که مقصود دارید حاصل خواهد شد و بجای من که یکی بیش نیستم جمع کثیری به سرزنش شما قیام خواهند کرد... این شیوه برای استخلاص از دست ملامتگر نه شایسته است نه مؤثر بلکه طریقه سهل الوصول و پسندیده آنستکه بجای بستن دهانها و بریدن زبانها، نفوس خود را مهذب ساخته تغییر مسلك دهید... >

در ایامیکه سقراط در زندان بود مکالماتی جالب و دلپذیر بین او و اقریطون که یکی از شاگردان و مصاحبین او بود در گرفت، همینکه روز مرگ فرا رسید سقراط با دوستان و زن و دوفرزند خود وداع کرد، در اینموقع خادم زندان حاضر شد و خطاب باو گفت « سرزندی که بدیگران می‌کردم البته برای تومورد نخواهد داشت؛ زیرا که چون با آن حکم قضاة را ابلاغ می‌کردم که باید شوکران بنوشید بر من خشم می‌کردند و دشنام می‌گفتند، اما تورا همواره بردبارترین و رامترین و بهترین اشخاصیکه به این زندان آمده‌اند یافتم و یقین دارم که تو بر من غضبناک نیستی و اگر خشم‌داری بکسانی است که سبب بدبختی تو گردیده‌اند و آنها را میشناسی اکنون ای سقراط میدانی باتوجه کاردارم، بکوش تا آنچه‌را که از آن گریزی نیست با متانت تحمل کنی... این بگفت و روی بگردانید و اشک ریخت و دور شد... > سقراط گفته او را اجابت کرد و جام زهر را تا آخر نوشید. در اینموقع دوستان و یاران اوزاری و شیون کردند، لیکن سقراط با متانت آنان را تسلی داد و لحظه‌ای بعد جان سپرد. (۱)

در دوره حکومت دموکراسی برای نظم و نسق نمونه‌ای از قوانین امور و حفظ منافع خود، بازرگانان و طبقه حاکمه عهد قدیم زمان بقوانین و نظامات ثابتی احتیاج داشتند بهمین

(۱) اقتباس از کتاب حکمت سقراط بقلم افلاطون ترجمه دروغی

مناسبت دراکون Dracon مقنن آتنی در ۶۲۴ قبل از میلاد بتدوین قوانین سختی مشغول شد علت تدوین قوانین ظالمانه دراکون این بود که آتینان و مردم ناراضی برای مبارزه باظلم و بیداد و تغییر نظامات موجود ازچندی پیش بقیام و مبارزه برخاسته بودند طبقه ممتاز برای اینکه باین مبارزات پایان بخشد دراکون را مأمور تدوین قوانین کرد تا بیاری آن قوانین بتوانند مقاصد خود را عملی کنند قوانین دراکون که مظهر افکار هیئت حاکمه آن دوره بود ظاهراً در شمار نخستین قوانین مدون دنیای قدیم است قوانین ظالمانه دراکون بهیچوجه تغییری در احوال اجتماعی مردم نداد زیرا جمله این قوانین بنفع طبقات ممتاز بود بموجب قوانین دراکون کوچکترین مجازات مرگ بود یعنی نه تنها قاتلین و تبهکاران محکوم بر مرگ میشدند بلکه اشخاص تنبل و بیکاره و آنانکه بعلت احتیاج بدزدبهای کوچک دست میزدید نیز بکیفر مرگ محکوم میشدند شدت این قوانین بعدی بود که میگفتند قوانین دراکون باخون نوشته شده حتی امروز هم هر قانون جابرانه‌ای را قانون دراکونی مینامند. واضح است که دراکون شخصاً بتدوین و تنظیم این قوانین مبادرت نکرده بلکه نظریات او مولود اراده طبقه حاکمه آنزمان بود که میخواستند با این نوع قوانین ظالمانه در مقابل اعتراضات و جنبشهای عمومی سدی ایجاد کنند دراکون بعلت تدوین این قوانین مورد قهر و غضب آتینان قرار گرفت و سرانجام در زیر پنجه انتقام مردم جان سپرد چون آراء و احکام دراکون با کمال سختی و شدتی که داشت نتوانست به نظام درهم و مبارزات آن زمان پایان دهد ناچار سلون Solon (۵۵۸ الی ۶۴۰ ق م) که خود از اشراف زاده های آتنی بود برای آنکه بتواند بتضاد طبقاتی تخفیفی داده باشد به تنظیم قوانین تازه ای که با شرایط تکامل یافته اجتماع بردگی قوانین سلون سازگاری داشت دست زد از جمله قوانین سلب الغاء

شکنجه های بدنی، الغاء وامها و لغو مقررات قبیله ای بود سلون با اعلام این اصل که اشیاء غیر منقول نیز قابل انتقال است لطمه بزرگی به فرمانروائی اشراف ایلات وارد ساخت و از این پس بجای اصالت خانوادگی میزان ثروت ملکی افراد عامل تعیین کننده حقوق اجتماعی افراد گردید.

علاوه بر این بموجب احکام او کسانی که در اثر عدم پرداخت دین بصورت غلام درآمده بودند آزاد شدند و زمین‌هایی که در گرو مالکین بود به صاحبان آنها رد شد اختیار اعیان و طبقه اشراف در خرید اراضی کشاورزان محدود گردید.

سلن مقرر داشت که احکام دادرسان در يك هيئت سی نفری که بطور قرعه انتخاب میشوند مورد رسیدگی مجدد قرار گیرد و مجلسی از نمایندگان طبقات مختلف (از هر طبقه صد نفر) انتخاب گردد و از بین این نمایندگان هیئتی برای رسیدگی بامور کیفری انتخاب گردند باین ترتیب سلون قسمت اعظم قوانین ظالمانه در ا کون را حذف نمود و نظریه خود را راجع به تقسیم اراضی بین دهقانان اعلام کرد و دهقانان فقیر را از پرداخت مالیات معاف نمود.

ولی قسمتی از آراء و نظریات او که مخالفت شدید با منافع طبقه حاکمه داشت يك چند صورت عمل نگرفت و با مخالفت اشراف روبرو شد. سلون مجموع قوانین خود را در صفحات تخته‌ای نوشت و در معابر و مجامع عمومی بدیواز آویخت و برای بهبود اوضاع در اوزان و مقادیر و وضع پول نیز تغییراتی بعمل آورد. مجموعه قوانین سلن و نطق‌های هیجان‌آمیز او نیز برای جلب عطف و هیئت حاکمه چندان مؤثر نیفتاد و به همین علت حکومت دموکراسی یونان نیز مانند حکومت آریستوکراسی نتوانست با این تشبثات بجنگ طبقاتی و تضادهای داخلی پایان دهد و قوانین سلون و کاردانی پریکلوس فقط مدت کوتاهی سقوط دموکراسی یونان را بتأخیر انداخت ولی نتوانست باشکالاتی که ریشه اقتصادی داشت پایان دهد زیرا در این دوره میزبان سنگین مالیات بردوش زحمتکشان بود و مالیاتی که با این روش جا برانه اخذ میشد در راه آسایش و راحت اعیان و طبقه اشراف صرف میگردد از خزانه دولت بمأمورین و دادرسانی که جز محکوم کردن محرومین و طبقه‌ای نداشتند حقوقی گزاف پرداخت میشد. برای جمع‌آوری مالیات اصل‌لی نبود و دولت مالیات را باشخاص معین میفروخت و هر که در مزایده بیشتر میخرید مالیات محل را با او گذار میکرد و این اشخاص مالیات را چند برابر از مردم بینوا میگرفتند همین جریانات، نبودن امنیت، تجاوز مأمورین و فشار مالکین سبب گردید که کشاورزی یعنی مهمترین فعالیت اقتصادی آن

زمان تنزل فاحش کند و کشاورزان غارت شده بملت فشار دولت و نیازمندی، اراضی خود را بیهای ناچیزی بمالکین بفروشد. همین عوامل علت اساسی سقوط حکومت دموکراسی و انحطاط تمدن یونان گردید. به این ترتیب دیدیم که علت خرابی وضع یونان برخلاف آنچه کج فکران مدعی هستند وجود دموکراسی نبوده بلکه آنچه سبب اضطراب و خرابی وضع اجتماعی یونان گردید وجود رژیم بردگی و سازمان غلط اقتصادی آن بود که هر گونه فعالیت را بر مردم آزاد ممنوع میساخت و اکثریت را از حقوق سیاسی و اقتصادی محروم می‌کرد. (برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به جلد اول «تاریخ اجتماعی ایران» صفحه ۲۸۶ به بعد.)

و جاودانی بودن روح و تحقیر لذات جسمانی معتقد گردید . بنا براین اگر اجداد و اسلاف ما برای تسکین دردها عقاید خرافی و مافوق‌الطبیعه را اختراع کرده‌اند، علتش روشن بود و بر بانیان آن افکار خرده‌گیری روانیست، زیرا بشر آنروز با معلومات نارسا و جزئی خود نمیتوانست با دانش و روشهای عقلی آشنا و مانوس گردد :

ولی امروز روی گردانیدن از دانش، و پشت کردن بچشمهٔ فروزان علم تنها نتیجهٔ جهل و بی‌خبری نیست بلکه اغراض و منافع اقتصادی بعضی طبقات با اتخاذ چنین رویه‌ای سازگاری کامل دارد، کسانی که با این همه دلایل روشن بحکومت عمل و استدلال و تجربه ایمان نمی‌آورند و مردم را به اصول ماوراء‌الطبیعه و کیش « موهوم پرستی » دعوت میکنند هدفی جز گمراهی و غارت ملتها در سر ندارند .

جامعه‌شناسان و دانشوران مترقی، تغییرات تکاملی عالم را مولود قوا و انگیزه‌های مرموز نمیدانند، بلکه بشدت با این سنخ عقاید مبارزه میکنند، آنها میکوشند تا علل علمی و اساسی تغییرات و تحولات طبیعی و اجتماعی را دریابند، و بگفتهٔ جان لوئیس John Lewis دانشمند انگلیسی، اگر در جریان پژوهش و تحقیق « ... حلقه‌ئی از زنجیر قانون علت و معلول مفقود و رابطه دویاره زنجیر مقطوع شد، دانشمند برای جستن حلقه مفقود دست بدامان معجزات نمیشود، بلکه روی این اعتقاد، که حتماً حلقهٔ مفقود را خواهد جست به تفحصات خود ادامه میدهد، علمای مسادی در اثر مجاهدات بیگیر و تسلیم نشدن به امور غیر معقول، مسائل بیشماری را حل کرده‌اند که اگر بعالم مافوق‌الطبیعه قائل بودند هرگز بجل آنها توفیق نمییافتند . »

در عصر حاضر، یعنی در دوره‌ای که فقر و توانگری با هم قوس صعودی میبایند و جنگ و بحرانهای اقتصادی حیات ملل را تهدید میکنند، هنوز کسانی هستند که بر اثر هجوم بلایا و ندانستن راه چاره، خود را باز یچهٔ قوای مرموزی میانگارند، غافل از اینکه راه حل معقول این معضلات فقط با کشف علل اقتصادی فقر، بیکاری و جنگ امکان پذیر است، علم و مشاهدات روزمرهٔ نشان میدهد که این بلایا نتیجهٔ غیر قابل اجتناب رژیم

فصل ششم

دوران اسارت بشر در قید خرافات

در دوره‌ای که بشر گله‌وار و بی‌عقل اشتراکی زیست مینمود بسبب تقصی که در وسائل تولیدی و دفاعی وجود داشت تمام کوشش انسان مصروف حفظ حیات و ادامه زندگی بود، بهمین علت برای کسی مجال مطالعه و تفکر باقی نمیماند، ولی بعدها در اثر تکامل افزار تولید و تغییر وضع معیشت، عده‌ای زائد بر احتیاج خود تولید کردند و جمعی را بخدمت خود گماشتند و به این ترتیب استثمار انسان از انسان آغاز شد و تمدن بشری نسبت بدوران اشتراکی اولیه (کمون اولیه) قدمی چند بجلورفت و با تغییر شرایط زندگی و تکمیل افزارهای تولیدی، مجالی برای مطالعه و تفکر در عالم طبیعت و اجتماع حاصل گردید و عصر اساطیر و افسانه‌ها آغاز شد. در ایندوره چون مردم نمیتوانستند، رابطه علت و معلولی قضایا و علل ظهور حوادث گوناگون طبیعی را کشف کنند ناچار برای هر حادثه و پیش‌آمد علت و عاملی که مانند خود انسان ذیروح باشد قائل میشدند این عقاید خرافی نتیجه مستقیم اوضاع مادی زمان بود، در ایندوره تودهٔ مردم، برای اصحاب قدرت کار میکردند و از کلیه حقوق فردی و اجتماعی محروم بودند، در چنین شرایطی بشر مغلوب، عاجز، ضعیف و محروم از لذات در جستجوی يك وسیله تسلی بود، بهمین مناسبت دست بدامان خدایان زد و به بقاء

سرمایه‌داری و خاصیت يك اجتماع طبقاتی است ، و فقط با پایان دادن به حکومت طبقات مختلف المنافع واستقرار حکومت ملی واقعی این دردها برای همیشه درمان خواهد شد .

جان لوئیس میگوید : « کسی که بمافوق‌الطبیعه معتقد است ، بدون اینکه عقل علمی بیماری را بجوید ، آنرا بسحر سیاه و شیطان یا مجازات خدائی نسبت میدهد ، بجای آنکه راه رستگاری طلب کند، باغوش ادعیه و قربانیها پناه میبرد ، بومیهای افریقای مرکزی وقتیکه از ذوب آهن با ادوات ابتدائی خود مأیوس میشوند ، بجای اینکه دنبال اشتباه فنی خود بروند، ناکامی خود را معلول سحر و جادو می‌شمرند به این ترتیب موهوم پرستی نه تنها انعکاسی از نادانی است بلکه سبب جاوید ساختن آنست ، در نظر موهوم پرستان، دانش چیزی کفر آمیز است و بیرون کشیدن موضوعات از عرصه حکومت ارواح یا قدرت کامله الهی لامذهبی است. دهقانان عهد تزار قطعی را مولود کمی محصول نمیدانستند ، بلکه آنرا بخشم خدائی نسبت میدادند ، بآنها یاد داده بودند که امراض را بعنوان اعمال منظم و ثابت روح پذیرند .

در هندوستان امروز، موهوم پرستی مانع بزرگ پیشروی ترقیخواهان است ، حتی در انگلستان بحرانهای اقتصادی؛ جنگها، امراض، و فقر، بنظر عده‌ای نتیجه مقدرات الهی یا معلول قوای مقاومت ناپذیر و مرموز است که کوشش برای درك و رفع آنها بی‌ثمر و گستاخانه است (۱) .

اکنون که بعقل پیدایش عقاید خرافی واقف شدیم ، نظری بگذشته اجتماعات بشر افکنیم و سیر عقاید و افکار، و راه و رسمهای دشوار اجتماعی را بطور اجمال در دوران بردگی تحقیق و مطالعه کنیم .

چنانکه گفتیم در دنیای قدیم مردم از هزل بروز حوادث طبیعی و سبب ظهور محرومیت‌های اجتماعی بی‌خبر بودند ، ناچار در عالم خیال برای هرواقعه

عصر اساطیر و افسانه‌ها

۱- نقل از کتاب ماتریالیسم و ایدالیسم جدید نوشته جان لوئیس ترجمه داود نوروزی .

و پیش آمدی علت ودلیلی می‌تراشیدند و برای تسکین دردها و تسلی خاطر خود دست بدامن قوای مرموز و ماوراء الطبیعه زده و بامید بقاء جاودانی روح لذات جسمانی را بجیزی نمیگرفتند ، چنانکه طی سطور بعد خواهیم دید در ممالکی که درجه اسارت و محکومیت ماتها بیشتر بوده عقاید و افکار خرافی ریش و دامنه وسیعتری پیدا کرده است بالعکس در کشورهای که اوضاع طبیعی ، اقتصادی و جریان حکومت کمتر حق زندگی را از مردم سلب کرده ، افکار و عقاید خرافی رسوخ چندانی پیدا نکرده است .

عقاید مذهبی در یونان

ملل یونان و روم در باره روح و جسم و معنای مرگ عقاید و نظریاتی داشتند از جمله گمان میکردند که روح انسان پس از مرگ زندگی مجدد خویش را در دنیای جدیدی ادامه خواهد داد ، بهمین جهت نسبت بگور مردگان و مراسم تدفین آنان توجهی مخصوص داشتند و معتقد بودند که روح مردگان در فضای وسیعی که در زیر زمین واقع است بکیفر اعمال دنیائی خود می‌رسند، در حقیقت بشر آن دوره چون گور را محل آرامش و آسایش جاوید خود می‌شمرد ، بی‌گور ماندن را از مرگ دشوارتر میدانست و تصور میکرد که اگر روحی بی‌گور بماند ، در اثر سرگردانی به آزار زندگان مشغول خواهد شد و کشت و زرع و مسکن و ماوای زندگان را تباه خواهد ساخت و سبب بروز امراض گوناگون خواهد شد ، توجه قدمای بحیات جاویدان بشر در زیر خاک بعدی بود که همواره مردگان را با لباس و آلات و لوازم بخاک می‌سپردند و بر گور آنان شیره شراب میریختند تا سد جوع کنند، واسبان و غلامان را سر می‌بیدند به این امید که مانند دوران حیات بخدمت صاحب خویش مشغول شوند .

قبایل سیت

Scythe

که بین ولگا و دنیستر بحال شبانی زیست میکردند نیز نسبت بمردگان خود عقاید خاصی داشتند ، در بین این قوم اگر رئیس قبیله می‌مرد، جسد او را در عرابه‌ها مینهادند و بموم مردم نشان میدادند، مردم پس از نظاره مرگ پیشوای خود موظف بودند تأثر بی‌پایان خود را با تراشیدن موها ، بریدن قسمتی از گوش و مجروح کردن سر و صورت اعلام کنند ، پس از انجام این

مراسم برای فرمانروای خود مقبره بزرگی ترتیب میدادند و او را با اسلحه و ظروف غذا خوری و طلاها و اسبان و زن و فرزندانش جملگی بخاک میسپردند و این اعمال دلخراش را برای احترام بشخصیت پیشوای خود لازم میسپردند.

درمکزیک
سکنه آمریکای مرکزی و مکزیک نیز بوجود زندگی پس از مرگ عقیده داشتند و میگفتند اگر مرده دارای مکارم اخلاقی باشد پس از مرگ در زیر درختهای گلدار نشسته و در جشنهای آسمانی نیز شرکت خواهد کرد... ولی بدکاران پس از مرگ بجهنم ترسناک رهسپار میشوند و تا ابد مجبورند که در ظلمت مطلق و سرمای فوق العاده راه بروند تشریفات مذهبی اینقوم بسیار خونین و وحشت انگیز بود یعنی در بعضی از جشنهای مذهبی پس از انجام مراسم باشکوهی بدن انسان قربانی را که تاج گل بر سر او گذاشته و روی بدن او را نقاشی کرده بودند با نیزه های خود سوراخ میکردند و بعداً يك روحانی سینه او را شکافته و با يك حرکت قلب او را بیرون میآورده است.

مذهب فنیقیها
فنیقیها « بعل » را مظهر خیر و خوشی میدانستند هر وقت برای شهر خطری روی میداد چنین استنباط میکردند که بعل متغیر است و برای فزو نشانیدن آتش خشم او کودکان بی گناه را با صوت و صدای نای و شیبور پیای مجسمه بعل میآوردند و در حالیکه زنده بودند آنها را آتش میزدند در چنین حالی پدر و مادر اطفال با لباس عید بتماشامیپرداختند، هر سال در موقع گرمی هوا مردم عزای بزرگی میکردند و برای خدا گریه میکردند و قربانی میدادند و دسته هائی از نسوان با گیسوان پریشان و سرهای تراشیده و لباسهای پاره در کوچه ها میدوبدند، سینه میزدند و فریاد های دردناک بر میآوردند و صورت خود را با ناخن مجروح میکردند و در آخر پائیز که باران پائیزی نزول میکرد بساط شادی و شغف برپا میکردند و این اعمال را شرط ادامه زندگی خود میسپردند.

در مصر
در مصر قدیم نیز عقیده بزندگی پس از مرگ وجود داشته، منتها آداب مومیائی کردن ابتدا انحصار بچند شاه داشت ولی بعدها اجرای این مراسم در مورد کلیه افراد طبقات

ممتاز و حتی نویسندگان و زارعین نیز معمول گردید. تا بتوانند جملگی بمقام خدائی نائل شوند. مصریان قدیم میگفتند پس از مرگ (مرده بطرف قلمرو زیر زمینی برآه میافتد و بجائی میرسد که کشتی در انتظار اوست در مدت مسافرت مبهم و تاریک بزندگی گذشته خود اندیشه و فکر میکند بعداً وارد اطاق عدالت میشود Osiris از بریس روی تخت نشسته و اطراف او ۴۲ خدای ایالات يك محکمه مهیبی را تشکیل میدهند، نزدیک ترازوی ابدیت خدای شغال، خدای هوش و رب النوع حق قرار گرفته و يك حیوان مهیب دورگه که از اختلاط شیر و کرگدن آبی بوجود آمده با دهان باز در آنجا نشسته، مرده او را مشهور زیر را ادا میکند « من بد نکرده ام، من هدیه ها را نثار کرده ام، من کسی را گریبان نکرده ام، من پلید و ناپاک نبوده ام، من آتش را خاموش نکرده ام، من پاك هستم، من پاك هستم، من پاك هستم » در این موقع مرده را در يك کفه ترازو و پر شتر مرغ را در کفه دیگر میگذارند و خدای شغال و هوش تصمیم محکمه را اعلام میکنند (۱)

در مصر ابتدا هر شهر خداوندی مخصوص بخود داشت ولی بعدها آن خداوندان، معبود عموم اهالی مصر گردیدند و معروفترین آنها که قبول عامه پیدا کرده بود از بریس و ابزیس بودند، علاوه بر اینها بعضی حیوانات نیز مورد پرستش و احترام مصریها بودند چنانکه برای گاو « آپیس » که دارای نشانیها و علائم مخصوص بود احترام و ارزش زیادی قائل بودند، مصریها در هر يك از معابد خود یکی از حیوانات مقدس را زنده نگه میداشتند و او را بعنوان خدا میپرستیدند. یکی از کیششان عیسوی در اسکندریه این رسم را مورد استهزا قرار میدهد و مینویسد « چون شخص داخل معبدی شود یکنفر کاهن با کمال وقار نزدیک او میآید، سرودی میخواند و پرده را بلند میکند تا خداوند را نشان دهد، در اینحال شخص تازه وارد، يك گربه یا يك نهنگ یا مار یا حیوان دیگر را بعنوان معبود یا خدای مصریها مشاهده میکند که روی فرش ارغوانی آرمیده است.»

در مصر قدیم هر سال يك روز بافتخار « از بریس » نوحه و فریاد (۱) از کتاب مذاهب بزرگ تألیف امانوئل اژرتر ترجمه تاجبخش

میکردند و بیاد موبه‌های ایزیس موهای خود را میکشیدند.

مصریها معتقد بودند که اموات از خوردنیها و تصاویر آنها بهره‌مند میشوند و به همین خیال روی سنگ مقبره مطالبی به این مضمون مینوشتند «سجده میکنم به ایزیریس برای اینکه آذوقه از قبیل نان و مایعات و گوشت گاو و قاز و شیر و شراب و لباس و عطریات و همه چیز خوب پاك که خداوند بآن گذران میکند بشال مرده عطا فرماید»

مصریها نیز برای اموات مخصوصاً پدران و اجداد خود احترام فراوان قائل بودند و برای آنها معابد و کتیبه‌هایی میساختند و خطاب بآنها میگفتند «ای پدر من بیدار شو و سر خود را بسوی آسمان بلند کن، ای پدر من که مانند خداوندی، این منم که اسم تو را زنده میکنم، من مستحفظ تو میباشم من برای تو و پرستش هر روزه تو مالها کنار گذاشته‌ام محض خاطر تو من بکهنه اجرت میدهم که آب مقدس را روی خاک تو بریزند، املاك جنوبی را برای تو وقف کرده‌ام که حاصل آن بمصرف خدمت معبد تو رسد.»

مصریان اجساد مردگان را با تشریفات خاص مومیائی (حنوط) میکردند و امروز نمونه‌های زیاد از اجساد مومیائی شده در موزه‌های بزرگ موجود است، علاوه بر این پرستش اموات در مصر نیز معمول بوده و مرده را در مقبره‌هایی که مانند خانه‌های زیرزمینی بود میگذاشتند و وسایل تغذیه و استراحت او را فراهم میکردند و پرستش اموات را مانند پرستش ایزیریس و وظیفه خود میدانستند و به‌علاوه حساب اموات نیز عقیده داشتند. مصریها فرعون پادشاه مستبد و خونخوار خود را پسر خورشید میخواندند و مانند خدا او را میپرستیدند، در روزهای رسمی فرعون با جلال بسیار حرکت میکرد، در این حال ۲۲ نفر کاهن مجسمه آمین (یکی از خدایان) را روی شانه حمل میکردند پادشاه بر تخت می نشست و ۱۲ نفر با لباسهای فاخر تخت او را حمل میکردند و در اطراف شاهزادگان، مستحفظین قرار میگرفتند، کهنه و پیشوایان مذهبی مصر نیز مراتب و درجاتی داشتند، یکنفر کاهن روزی دوبار غسل میکرد، هر روز تمام موهای بدن خود حتی ابروها را میتراشید، لباس ساده کتانی میپوشید، گوشت گوسفند، خوک، ماهی و لوبیا نمیخورد غالباً روزه بود و بیش از یک زن نمیگرفت.

وضع رقت بار مردم مصر و مظالم نامحدودیکه در حق اکثریت روامیداشتند، یأس و حرمان عمومی را تشدید و كمك بزرگی به رسوخ افکار خرافی در این کشور باستانی نمود.

کشاورزان مصر بیش از کشاورزان دیگر ممالك قدیم رنج میبردند تقریباً تمام عمر آنها در صحرا با کار و زحمت سپری میشد از خوراك کافی بی نصیب بودند، مردم لنگی بکمر می بستند و زنان پیراهن کتانی بتن میکردند، اطفال لغت بودند خوراك آنها سبزیجات و ساق پایروس بود. رعایا مجبور بودند بیشتر محصول خود را به انبار شاه حمل کنند هر سال مأمورین شاه با چوب و شلاق رو بجانب دهقانان میآوردند و کسانی را که غله نداشتند روی زمین خوابانیده و باطناب می بستند و تا کنار نهر او را میکشیدند و سر او را در زیر آب میکردند، وقتی که فرعون میخواست عمارتی بسازد، حاکم محل دستور میداد که برای بیگاری جار بکشند مردم مجبور بودند روز بعد با آذوقه ۱۵ روزه و گاه با آذوقه یکماهه تحت نظر بناها و معماران کار کنند، معماران در اجرای انواع مجازات در حق آنان اختیار داشتند، همین که دوره بیگاری سپری میشد آنها که زنده مانده بودند مراجعت میکردند و عده‌ای دیگر بمحل کار اعزام میشدند، طبیعی است در کشوری مانند مصر که اکثریت قاطع مردم جز کار و بندگی حق و وظیفه‌ای نداشتند، رسوخ عقاید خرافی در اذهان مردم امری است اجتناب ناپذیر.

کلده و بین النهرین در بین النهرین و سایر ممالك باستانی عقیده بزندگی پس از مرگ وجود داشت منتها طرز عمل و مراسم تدفین در هر کشور بصورتی مخصوص عملی میشد.

احترام ملل باستانی بمردگان بعدی بود که عموم آنها را چه خوشخوی و چه زشتخوی، در عداد خدایان و قابل پرستش میدانستند، منتها عقیده داشتند که اشخاص زشتخوی در حیات ثانوی واجد همان خصوصیات قبلی خواهند بود یعنی به آزار و اذیت زندگان خواهند پرداخت، پرستش مردگان در هندوستان مانند یونان، روم و مصر معمول بود، بطور کلی مرده پرستی از قدیمترین مذاهب بشر در دوران جاهلیت بود و غالباً زندگان چون بگوری میرسیدند میگفتند «ای آنکه در زیر خاک نهانی بر ما مهربان باش.»

کلدانیها معتقد بودند که بعضی از مردگان از قبر بیرون آمده و مردم را میخورند، آنها تصور میکردند هر کس مریض شود، شیطان وارد بدن او شده است برای معالجه بیماران از خداوندان مخصوصی استعانت می-طلبیدند، از جمله خطاب بخداوند آتش چنین میگفتند «ای آتش، ای فنا کننده دشمنان، ای حربه سپه‌گین که طاعون را دور میکنی ای آتش درخشنده فراوان، این درد را بر طرف کن، کلدانیها برای مبارزه با شیاطین و جلوگیری از خطر آنان مجسمه گاوهای بالدار با سر انسان را در طرفین در عمارت میگذاشتند به این امید که ارواح موزبه را طرد کند. در موزه لوور پاریس مجسمه کوچکی از مفرغ هست که مظهر شیطان است، سر این مجسمه سر مرده‌ای است مزین بشاخ بز و بدنش بدن سگ و پایش پای عقاب و دمش دم عقرب و دستش دست انسان که منتهی به چنگالهای شیر میشود، این حیوان عجیب مظهر بادی است که همه چیز را هنگام عبور خراب و ویران میکند. عقیده بسحر و جادو و چشم زخم و طلسم که هنوز در شرق طرفدارانی دارد یادگار کلدانیان قدیم است.

ایران باستان در کتب باستانی ایرانیان نیز نمونه‌هایی از عقاید خرافی بچشم میخورد از جمله در افسانه‌هایی که راجع به پیدایش انسان ذکر شده نوشته‌اند «اهورامزدا نخست کیومرث را بیافرید او سی سال سرگردان بود هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شد که پس از تصفیه در اشعه خورشید در زیر خاک محفوظ بماند، پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی روئید و بعداً بصورت دو انسان در آمد یکی نر موسوم به «میشه» و دیگری ماده موسوم به «مشابه» پس از ۵۰ سال آن دو با هم ازدواج نمودند و پس از ۹ ماه از آنان يك جفت نر و ماده بوجود آمدند و از آنها ۷ جفت پسر و دختر متولد شدند... که کلیه نژادهای مختلف و ایرانیان از پشت آنان میباشند.»

دارمستر از این افسانه‌ها نتیجه میگیرد و میگوید «باین طریق اهورامزدا با دختر خود که عبارت از زمین است ازدواج و از این ازدواج کیومرث پا برصه وجود گذاشت.»
در دین زردشت، روح جاودانی است، در سه روز اول پس از مرگ

روح در گرداگرد بدن پرواز میکند و مانند ایام حیات رنج و شادی را حس میکند، سپس روح در برابر پل «چینوت» حاضر میشود و در برابر سه داور حساب گذشته خود را پس میدهد، اگر روح دادگر باشد پل گشاده است و عبور از آن بهسولت صورت میگیرد، اگر روح بیدادگر باشد پل بجنای باریک میشود که پاهای بدکار مبلغزد و بزمن میافتد.

روح مرد دادگر پس از عبور از خانهای اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک بروشنائی جاودانی، و روح بدکاران بخانه درد میرسد. در میان بهشت و دوزخ برزخی هست که روح کسانی که نیکی و بدی آنها مساوی است بدانجا میرود و «همستگان» نام دارد.

پرستش آتش پیشینیان از دیر گاه برای آتش قدرت و نفوذ فراوان قائل بودند و آنرا وجودی روحانی میدانستند و از آن مال و سلامتی و عقل و پاکدلی مسئلت میکردند و برای هر يك از مردان در خانواده پرستشگاهی بود که در آنجا همواره آتش میدرخشید این آتش مقام خدائی داشت و مورد پرستش قرار میگرفت و مضمون یکی از ادعیه آنان این بود «ای آتش جاودان زیبا که پیوسته روشنی و روزی ما از خوان نعمت تو است، سعادت و خرمی از ما دریغ مدار، هدایای ما را به نیکی بپذیر، و در عوض با صحت و نیکبختی ما را شیرین کام ساز.» معمولاً پدران از آتش طلب میکردند که فرزندانشان را سلامتی و مال و زنی مهربان یا شوهری نجیب عطا کند، پرستش آتش مقدس انحصار بسکنه یونان و ایتالیا نداشت، بلکه بسیاری از ملل باستانی نظیر هندیان و ایرانیان آتش را مقدس میدانستند و علاج دردها و انجام مستدعیات خویش را از آن طلب میکردند و جهت ارضای خاطر او قربانی میدادند، و قبل از هر کار چوبهای مخصوصی بر آتش مینهادند و شراب و بخور و روغن و چربی‌های مخصوصی در آن میریختند و چون آتش شعله کشیده و درخشان میشد در مقابل آن شروع بدعا میکردند و انجام آرزوهای خود را از آتش فروزان مسئلت میکردند.

مذهب خانوادگی در روزگار قدیم پرستش خدای واحد معمول نبود در یونان هر خدائی بخانواده‌ای خاص منسوب بود،

و هیچکس جز پدران خود را ستایش نمی‌کرد و در موقعیکه برای مردگان طعام و شراب می‌بردند، حضور بیگانگان قدغن بود و فقط افراد خانواده می‌توانستند بخدای خود نزدیک شوند بعقیده آنان مرده‌ای که پسر نداشت تا ابد از غذا و هدایا محروم و گرسنه و حیران بود، بگمان آنها افراد يك خانواده هر قدر بیشتر بمردگان خود تفقد و مهربانی می‌کردند، بیشتر در مقابل امراض و بلاهای گوناگون در امان بودند و پدر خانواده بیشتر و بهتر از آنان سرپرستی می‌کرد، به این ترتیب مرکز ادیان و معبد پیشینیان منازل و مساکن اجداد ایشان بود. و بشر محکوم و بیچاره آن روز که خود را در مقابل عوارض و بی‌مهربیهای طبیعت سخت ناتوان میدید جز اختراع خدا و توسل بقدرت او برای تسکین دردهای خویش چاره‌ای نداشت، از عقاید خاص قدما یکی این بود که سعادت و شقاوت مردگان را نتیجه اعمال خود آنها نمی‌دانستند بلکه توفیق و سعادت مردگان را فرغ رفتار بازماندگان و قربانیها و طعام و شرابی میدانستند که پس از مرگ برای مردگان نثار میشد، همین معتقدات مذهبی در سازمان خانواده نیز تأثیری بسزا داشت زیرا فقط مردی می‌توانست در سلك خدایان وارد شود که پس از مرگ کسی برای او طعام برد و گرنه اشخاص بلاعقب در شمار مردان سیه‌روز بشمار می‌آمدند.

مقررات مدنی

ازدواج بمنظور بقاء خانواده امری اجباری بود و مجرد زیستن چون گناهی نابخشودنی تلقی میشد، عمل ازدواج بر حسب میل طرفین صورت نمی‌گرفت، بلکه منظور از این عمل تولید نسل بود هر گاه از عمل ازدواج اولادذکور بدنیا نیامد در حقیقت منظور عملی نشده بود و لذا مردان می‌توانستند زنان سترون (بدون اولاد) را طلاق دهند و زنی دیگر اختیار کنند در صورتیکه شوهر علت نازادن بود، زن باید خود را به برادر شوهر یا مرد دیگری تسلیم کند، پسری که از این ازدواج بوجود می‌آمد فرزند شوهر اول محسوب میشد و می‌توانست آداب مذهبی را برای دوام خانواده و سعادت پدران انجام دهد. افلاطون قرابت را اشتراك در پرستش خدایان خانگی میداند. پلوتارکوس نیز میگوید «دو برادر آن دومی هستند که قربانیهای واحد

داشته و قبرستان خانوادگی آنان مشترك باشد.»

به این ترتیب مشاهده میکنیم که در هندوستان و یونان و ایتالیا مدتها قرابت مذهبی برقرار بود لیکن این دوران پس از چندی سبزی شد و قرابت نسبی جای قرابت مذهبی را گرفت و بعلت ندیدن برکت و اعجازی از خدایان در ایمان و معتقدات دیرین حال تزلزل و تردیدی آشکار شد. در هندوستان، یونان و روم دختران از حق ارث محروم بودند و این عمل در مجموعه قوانین «مانو» قید شده است «پس از مرگ پدر میراث او را باید میان برادران تقسیم نمود.» بعدها برای اینکه این ظلم را جبران کنند، بموجب قانون اجازه داده شد که برادر و خواهری که از يك مادر نباشد باهم ازدواج کنند همچنین پدر می‌توانست پسری را بفرزندی قبول کند و دختر خود را به او بدهد تا او پس از مرگ آداب مذهبی را بجای فرزند انجام دهد.

در آن دوره برادران بخواهران خود هنگام ازدواج چیزی بعنوان چیزی میدادند - مردم حق وصیت نداشتند و انتقال اموال از مردی بمرد دیگر طبق مقررات مذهبی عملی میشد، پس از چندی در اثر تکامل اجتماعی بیزاری مردم از این راه و رسم آشکار شد

چنانکه افلاطون در یکی از آثار خود از زبان مردی که در حال مرگ است چنین میگوید «ای خدایان آیا در پیشگاه شما سزاوار است که مرا در اموال خویش اختیار نباشد و نتوانم آنرا ببیل خود میان دوستان به نسبت محبت هر يك تقسیم کنم.» آنگاه از طرف قانونگذار روش ظالمانه زمان خود را توضیح میدهد: «تورا در حیات خود نیز اختیاری نیست و در این جهان مسافری بیش نیستی، پس انجام این امور نیز از حدود اختیار تو خارج است، وجود و دارائی تو از آن خانواده تو؛ یعنی در اختیار اعقاب و اسلاف تست.»

نظیر این قواعد و مقررات با اختلافی چند در هندوستان و روم نیز معمول بود ولی این قواعد و نظامات که بر پایه ظلم و بی‌عدالتی استوار بود بتدریج مورد انتقاد قرار گرفت چنانکه در عهد روشنی نیانوس قوانین قدیم جرح و تعدیل شد و از الواح ۱۲ گانه از این جهت که همواره

مردان را بر زنان ترجیح میدهند و آنان را از حق ارث محروم و بی بهره میسازند انتقاد شده است .

به این ترتیب در دوران قدیم مادام که قوانین مذهبی قدرت و نفوذ خود را از دست نداده بود مردان از حق وصیت بی بهره بودند یکمرد در حقیقت امانتدار و نماینده موقتی خانواده بود .

معمولا خانواده‌های قدیم از يك پدر يك مادر و چند اولاد وعده‌ای غلام تشکیل میشد که سرپرستی و قیادت آنها بیش از همه با خدای آتش بود علاوه بر این پدر خانواده بیش از سایرین در مقابل آتشگاه احترام داشت در این خانواده ها اولاد ذکور براناث و پسر ارشد بر برادران خود تفوق داشت ولی زن از کلیه حقوق و آزادیها محروم بود ، چنانکه بموجب قانون مانو « زن در زمان کودکی باید مطیع پدر باشد و در عهد جوانی فرمان برادر شوی و اگر شوی او مرد باید اطاعت پسران را کردن نهد و هرگاه پسر نداشته خوشاوندان نزدیک را فرمان برد . چه زنان را در اعمال خود مختار نمیتوان کرد . »

باید متذکر بود که قوانین یونان روم دهند در مورد حقوق زنان کم و بیش باهم شباهت دارد .

بنابر آنچه گذشت پدر نه تنها ریاست مذهبی خانواده **حقوق پدران** را بهمه داشته بلکه از حقوق و اختیارات زیرین برخوردار میشده است :

۱- حق قبول یا رد فرزند ۲- حق طلاق دادن زنان (خواه به علت نازاد بودن یا به علت بدکار بودن) ۳- حق شوهر دادن دختر و زن دادن فرزند ۴- حق خارج ساختن پسر از قیومیت و قبول پسری بفرزندی خود ۵- حق مالکیت و استفاده از عواید آن منحصرأ به پدر تعلق داشت و پدر میتواند حتی پسر خود را بفروشد زیرا پسر جزو اموال خانواده محسوب میشد، هیچیک از افراد خانواده غیر از پدر شخصیت حقوقی نداشتند، معا که زنان و فرزندان در محیط خانواده صورت میگرفت و حق قضاوت با پدر بود و حکم او قطعی و غیر قابل پژوهش تلقی میشد و بسمت قاضی، پدر میتواند زن و فرزند خود را محکوم بمرگ سازد. یکی دیگر از خصوصیات خانواده های قدیم اینستکه مذهب اختلاط دو خانواده را ممنوع میساخت

ولی ممکن بود چند خانواده بدون اینکه از مذمت مخصوص خود چیزی بکاهند برای انجام شعایر دینی مشترك، باهم متحد گردند و برای سعادت و نیکبختی خود از خدایان استمدادجویند، هنگام بروز خطر خانواده‌ها مجتمع و جملاتی از این قبیل بر زبان میراندند. «ای حافظین برج و باروهای ما ، این شهر را از دشمن در امان دارید» بطور کلی شیرینی و شراب و قربانیها ، عطریات و البسه و جواهر و ساز و سروری که در راه خدایان تثار میکردند جملگی برای جلب احسان و کرامت آنان بود تا در جنگ و ستیزها و هنگام بروز زلزله، طوفان و سیل و سایر حوادث گوناگون طبیعت خدایان به آنها کمک کنند - پایین تشریفات اگر از خدایان اثری ندیده و شکست می یافتند آتش خشم پرستندگان شعله میگرفت و کار بجائی میرسید که معبد خدایان را سنگسار میکردند .

بطور کلی شکست شهر باشکست خدایان توام بود- پیشینیان خدایان را زمانی کمک و یار خویش و زمانی از دشمنان خونخوار نوع بشر مینداشتند و در هر کار دخالت آنان را حتمی و واجب میسرند چنانکه صرف طعام و شرکت در مراسم اعیاد و حتی امور مربوط بهجامع و سنا و محاکم و امور لشکری بدون مداخله دین صورت نمیگرفت و در هر حال اجرای مراسم ذیل لازم و ضروری بود چنانکه فی‌المثل صرف طعام همواره با دعا و شراب فشانی و خواندن سرود آغاز میشد - خدایان رومی بهیچوجه به ارباب انواع یونانی که وجود هائی عالی مقام و فنا ناپذیر بودند شباهت نداشتند و برای خدایان خود مجسمه و معبد نیساختند زیرا معتقد بودند که خدایان آنها در بعضی اشیاء نظیر در عمارت ، آستانه خانه و شعله اجاق وجود دارند عده خدایان آنها فوق‌العاده زیاد بود و تعداد آنها به پنج هزار میرسید - رومیها در عبادت دقت فراوان داشتند پس از آنکه معلوم میشد برای حل مشکل بکدام خدا باید توسل جست جملات معینی را باحرکت و اشارات مخصوص ادا میکردند . و برخی ادعیه را در حال چرخیدن بدور خود تلاوت میکردند و بعضی ادعیه را ۲۷ بار تکرار کرده هر دفعه بطور مخصوصی آب دهان را بیرون می انداختند ، علاوه بر این مؤمنین، میوه، گل، شراب و شیرینی بخدایان خود تقدیم میکردند و در راه جلب رضایت آنها خوک ، قوچ و یا گاو میش قربانی میکردند .

به این ترتیب دیدیم که چگونه بشر جاهل، بشری که از کلیه اسرار و رموز طبیعت بیخبر بود به اختراع و ایجاد خدایان اقدام کرده و خود را محکوم دین خیالی خویش ساخت. درحالیکه همواره از خدایان خود که بعضی از آنها زشتخوی و نامهربان بودند سخت بیمناک و ناراحت بوده و برای ارضای خاطر و جلب محبت آنان از خواندن ادعیه و اجرای مراسم مذهبی خودداری نمیکرد.

سلاطین در این دوره قدرت سیاسی و مذهبی را باهم دارا بودند و با اینکه مردم شاه را خدا نمیدانستند و لسی عقیده داشتند جز شخص او هیچکس قادر نیست آتش خشم خدایان را فرونشاند، پس از آنکه در اثر انقلابات و مبارزات طبقاتی کاخ سلطنت و ژگون و اصول جمهوریت استقرار یافت باز کنسولها و حکام قدیم از امتیازات سیاسی و مذهبی برخوردار بودند یعنی مقامات لشکری و قضائی در اختیار ایشان بود و در حقیقت کنسول واسطه بین خدایان و خلق محسوب میشد.

معمولاً حکام بحکم قرعه انتخاب میشدند و عقیده داشتند که قرعه بر حسب اتفاق بنام کسی اصابت نخواهد کرد بلکه کسی که لطف خدایان شامل حال اوست بحکم قرعه انتخاب خواهد شد و چنین کسی مظهر اراده خدایان و شایسته حکومت بر خلق خواهد بود.

حقوق قدیم و مجموعه قوانین پیشینیان بر پایه عدالت و برای تأمین منافع مردم تنظیم نمیکردید بلکه مجموع قوانین آن زمان نیز رنگ مذهبی داشت و غالباً سینه به سینه از نسلی بنسلی دیگر منتقل میکردید و مردگان و بیگانگان حق استفاده از قانون را نداشتند و هرگاه جرمی از آنان سر میزد بدون محاکمه مجازات میشدند، در بعضی شهرها حق تأهل و تملك نیز از بیگانگان سلب شده بود و هرگاه طفلی از آنها بوجود میآمد حرامزاده تلقی میشد، قوانین هر شهر مانند مذهب آن شهر با شهرهای دیگر یکسان و هم‌آهنگ نبود و گاه بین شهرها در اثر اختلافات مذهبی جنگهای خونین بوجود می‌پیوست و هر يك از دولشکر از خدایان خود برای سرکوبی دشمن استمداد می‌جستند و پس از اداء جملاتی از این قبیل «ای خدایان بردشمنان ما باران بیم و بلا فروبارید و جمله آنان را از نور خورشید محروم کنید، ای کاش شهر و مزارع و روح و اجساد ایشان یکباره فدای

شما گردد.» با بی‌رحمی و قساوت بسیار بجان هم میافتادند. در پایان جنگ مدینه غالب بر جان و مال مغلوبین اختیار و تسلط کامل داشت و غالباً پس از تصرف شهری بر جان و مال احدی ابقا نمیکردند و مرد و زن و خرد و بزرگ را بحکم تعصبات مذهبی از دم تیغ میگفترانیدند. پس از قرن‌ها بر اثر تغییر شرایط اجتماعی بتدریج چند شهر باهم متحد شدند و حکومتی واحد بوجود آوردند، در حالیکه هر شهر خدایان، آتشگاه و اعیادی مخصوص بخود داشت.

مردم یونان و روم غیر از آنچه ذکر شد. بقیود و آداب دیگری پایبند بودند از جمله رومیها همه روزه در خانه، و هر ماه در (کوریا) و سالی چند مرتبه در (ژنس) خود به تقدیم قربانی مبادرت میکردند. و هنگام خروج از خانه چون بایکی از مقدسات مذهبی نظیر قبرستان، معبد، یا مکانیکه از صاعقه و بران شده بود مصادف میشدند بی درنگ ایستاده دست بدعا برمیداشتند. هنگام خروج از خانه به آسمان می‌نگریستند و هرگاه پرنده شومی پرواز میکرد قدم از خانه بیرون نمی‌نهادند و در هر امری از خدایان اجازه و استمداد می‌جستند. از خانه با پای راست بیرون میرفتند و موی سر را جز در مهتاب نمی‌چیدند و بی‌دعا و تعویذ حرکت نمیکردند، مردم آتن به آداب و رسوم قدیم علاقه و توجهی مخصوص داشتند و ایشان مانند سکنه روم برخی از ایام سال را شوم پنداشته و در آن ایام از معامله، ازدواج، حضور در مجامع و صدور احکام قضائی خودداری میکردند علاوه بر این آتنیها برای مبارزه با مرض، خشکسالی و طاعون و برای حفظ محصول و نزول باران سالی چند بار قربانی میکردند و بتغال و غیب‌گویی عقیده داشتند و بهمین علت عده کهنه، معبرین و غیبگویان در آتن و بسیاری از بلاد قدیم فراوان بود، یکنفر آتنی تا به پرواز طیور مراجعه نمیکرد ازدواج نمینمود و چون بیماری روی میداد تعویذ و دعا بگردن می‌آویخت تا از این راه خود را از بلا حفظ کند.

حدود آزادی فردی

در دوران بردگی بطوریکه دیدیم مردم در زندگی فردی خود آزادی نداشتند چنانکه در بسیاری از شهرهای یونان قدیم مجرد زیستن ممنوع بود و در

اسپارت غیر از اشخاص مجرد کسانی که دیر متأهل میشدند کیفر و مجازات میدیدند هیئت حا که در آتن میتوانستند مردم را بکار و در اسپارت به بیگاری محکوم کنند.

در اسپارت و روم قدیم حکومت پدران حکم میکرد که فرزندان کربه المنظر و ناقص الخلقه خود را بکشند.

چنانکه در تاریخ تمدن قدیم اثر فوستل دو کولانژ مبارزات طبقاتی و تأثیر آن در قوانین و نظامات آن دوره بتفصیل یاد شده، در یونان و روم قدیم مبارزه ای مداوم و ناگستنی بین طبقات بالا و پائین اجتماع برقرار بود، در نتیجه انقلاباتی که در حیات اقتصادی و اجتماعی مردم پدید آمد و در اثر خونهایی که در راه سرنگون ساختن اصول ظالمانه قدیم ریخته شد، زمینه اوضاع اجتماعی برای از دست دادن مقررات قدیم و قبول نظامات جدید کم و بیش آماده گردید.

سلن که خود از طبقات ممتاز بود کوشش بسیار کرد که با وضع قوانین جدید تعدیلی در احوال عمومی پدید آورد قوانین سلن والواح ۱۲ گانه که مولود مبارزه بین توانگران و ستمگشان آنحصراست پایه مقررات مذهبی قدیم را سست گردانید و قانونگذاران بدون توجه به عقاید مذهبی و بی آنکه نامی از خدایان ببرند به تدوین نظامات تازه ای که با شرایط تکامل یافته اجتماع مطابقت داشت دست زدند در نتیجه این احوال حقوق و قوانین تغییر کرد و اصول دینی قدیم رو بفراموشی نهاد در الواح ۱۲ گانه برخلاف گذشته تقسیم میراث پدر بین تمام برادران تجویز شده بود همچنین قید شده بود که پدر بیش از سه بار نمیتواند فرزند خود را بفروشد، علاوه بر این پدران در حق وصیت آزاد بودند و پسر وارث قطعی بشمار نمیرفت در قانون سلن نیز نظامات جدیدی وضع شده بود چنانکه حق فروش پسر یا دختر را در صورتیکه گناهی مرتکب نشده باشند از پدران سلب کرده بود در دوره جدید بجای حکومت مذهب ظاهراً صلاح عامه (غیر از بندگان) مورد نظر بود و عمل قانونگذاری بوسیله مجلس سنا صورت میگرفت در این دوره لوایحی که از طرف مجلس سنا تهیه میشد در معرض افکار عمومی قرار میگرفت و کسانی که واجد شرایط خاص بودند میتوانند بنام خطیب

سخنرانی کنند و مردم بادقت گفته های آنان را گوش میکردند و پس از بحث بسیار خواص قوم اظهار نظر میکردند و نظر آنان قطعی و معتبر بود

بی اعتباری خدایان

فکر بکتا پرستی و مبارزه خدایان گوناگون، پیش از ظهور مسیحیت در مغز بسیاری از مردم روشن بین پیدا شده بود، مثلاً حمورابی Hamourabie که یکی از قانونگذاران و متفکرین دنیای قدیم است، برای نخستین بار در بین النهرین علم مبارزه با خدایان را برافراشت و مردم را به بکتا پرستی دعوت نمود ولی اندیشه او و تلاشی که همفکرانش در این راه کردند بعلت عدم آمادگی محیط اجتماعی مؤثر نیفتاد، ولی بعدها در نتیجه تغییر اوضاع اقتصادی و اجتماعی، توسعه روابط بازرگانی و آمدورفت با ملل همجوار، و نیز در اثر اجابت نشدن تقاضاهای مردم از طرف خدایان، روز بروز از شدت تعصبات مذهبی کاسته شد و کم کم اعتقاد به پرستش خدایان گوناگون رو به سستی نهاد و پس از مدتی در مغز مردم عقیده بخدای واحد قوت گرفت. اناگرا کر اس و فیثاغورث قبل از دیگران به ترک پرستش خدایان فتوی دادند و سوفسطائیان و شکاکان پیاری بحث وجدالی که در امور مختلف میکردند به سست کردن پایه معتقدات قدیم کمک فراوان کردند، این عوامل سبب گردید که نه تنها معتقدات مذهبی بلکه نظامات اجتماعی نیز صورت اولیه خود را از دست بدهد و با اوضاع جدید هم آهنگ شود.

افلاطون از قول یکی از سوفسطائیان میگوید «ای کسانی که در این مجلس گرد آمده اید من شمارا چون خویشاوندان یکدیگر مینگرم، زیرا از لحاظ طبیعت همه اهل یک مدینه اید، اما افسوس که قانون ستمگر در بسیاری از امور مخالف طبیعت است.»

سقراط از جمله کسانی بود که بارسوم غلط زمان خویش سر جنگ داشت و بهین علت او را بگناه امتناع از پرستش خدایان محکوم بمرگ کردند، لیکن بامرگ سقراط جنبشی که باقتضای شرایط جدید اجتماعی علیه خدایان و نظامات فرسوده اجتماع آغاز شده بود خاموش نگردید، بلکه شرایط اجتماعی خواه و ناخواه مردم را بترك نظریات قدیم و ادار مینمود، ارسطو این حقیقت غیر قابل اجتناب را دریافته بود و خطاب ب مردم

صر خود میگفت «نباید آنچه را که با عادات نیاکان ما موافقت دارد پذیرفت . بلکه باید آنچه را که بنفسه نیکو و پسندیده است جستجو نمود» و روی همین استدلال ارسطو قانونی را صحیح میدانست که بحق و عدالت مقرون باشد و برخلاف کهنه پرستان میگفت «قوانین و نظامات بشری باید برور زمان تغییر پذیرد» یکی از نویسندگان قدیم از قول رواقیون میگوید که این جماعت عقیده داشتند که بر عموم افراد بشر باید مانند افراد يك شهر نگریت و آنان را از حقوق مساوی برخوردار نمود . (۱)

فصل هفتم

علل ظهور متفکرین و بشر دوستان

در میان قوم یهود

وضع اقتصادی گوشه جنوب شرقی دریای مدیترانه، یعنی سرزمینی که امروز بنام فلسطین معروف است در روزگار قدیم مرکز تجمع و مهاجرت اقوام سامی مخصوصاً کنعانیان و عبرانیها بوده و ظاهراً مهاجرت اقوام سامی از جنوب از حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح آغاز میشود .

قوم یهود در آغاز امر بحال شبانی زیست میکرد و غالباً در طلب آب و مرتع مناسب تغییر محل میداد. مالکیت زمین بین آنان اشتراکی بود و گله گوسفند ثروت اصلی آنها بشمار میرفت و از لبنیات و پشم آنها خوراک و پوشاک خود را تأمین میکردند، بین مردم از جهت شرایط زندگی اختلاف محسوسی وجود نداشت .

قوم بنی اسرائیل پس از چندی در اثر ترقی و سایل تولیدی از زندگی شبانی و چادرنشینی دست کشید و بزراعت و شهرنشینی و تربیت حیوانات اهلی همت گماشت ، تقسیم زمین بین مردم سبب گردید که آثار نابرابری

www.adabestanekave.com

(۱) بعضی از مطالب این فصل از کتاب تمدن قدیم اثر فوسل دو کولانز ترجمه نصرالله فلسفی اقتباس و نقل شده است .

در شرایط زندگی ظاهر گردد و بعضی از مالکین که نفوذ و قدرت بیشتری دارند املاک دیگران را در حیطه قدرت خود در آورند .

در این دوره فلسطین از برکت موقعیت مناسب جغرافیائی خود، یکی از مراکز فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی دنیای قدیم بود و انواع کالاهای مصر و محصولات بابلی از قبیل ظروف مفرغ، محصولات گوناگون کشاورزی و پارچه‌ها و جواهر آلات در بازارهای فلسطین خرید و فروش میشد همین خصوصیات و رواج بازار دادوستد سبب گردید که قوم یهود برای تنظیم حیات اجتماعی خود خط و کتابت را از بازرگانان فنیقی و آرامی فراگیرد و مانند مصری‌ها روی اوراق با پیروس مطالب مهم را با دداشت کند باین ترتیب بر اثر پیشرفت فعالیت‌های اقتصادی ورشد تمدن ملت یهود بیش از پیش خود را محتاج قوانین و نظامات جدید دید گذشته از این در اثر ترقی بازرگانی و رواج تجارت عده از مالکین و بازرگانان ثروت کلانی گرد آوردند و مظاهر اختلاف طبقاتی و زندگی اشرافی آشکار شد و پس از چندی شاه و اطرافیان او ، مالکین بزرگ، بازرگانان و کسانی که از راه چپاول و غارت ثروتی گرد آورده بودند زندگی مجلل و باشکوهی برای خود مهیا کردند بطوریکه از مدارک تاریخی آن عصر برمیآید بزرگان برای خود قصرهای زمستانی و کاخهای ییلاقی ترتیب دادند ، روی مخده‌ها لمبندند و با آهنگ دف و چنگ مطربان همه روزه بتناول غذاهای گوشتی و شراب مشغول شدند، زنهای خود را با انواع لباس و زینت‌های مجلل و گرانبها میآراستند و پول زیادی در بهای لوازم آرایش میپرداختند ... برای آنکه اغنیا بتوانند محل این مخارج گزاف را تأمین کنند روز بروز برفشار خود به فقرا افزودند چون مأمورین و قضات از میان گروه متمولین انتخاب میشدند، با داشتن قدرت نامیتوانستند حق ضعفا و بیوه‌زنان و یتیمان و کودکان صغیر بی دفاع را به نفع خود پایمال میکردند، باربجهای سنگین با افراد طبقه پائین قرض میدادند و چون شخص مقروضی قادر به پرداخت قرض خود نبود زمین ، ملک و اموال او را مصادره میکردند و او را با فرزندانش به غلامی می فروختند بدین ترتیب به تدریج خرده مالکین از بین رفته و تمام کشور تبدیل باملاک وسیع و بزرگی شد که فقط بعهده‌ای محدود تعلق داشت .

همین جریانات سبب گردید که جمعی از متفکرین و خیرخواهان در مقام اعتراض برآیند و بامید اصلاح درد های اجتماعی از طریق اندرز و نصیحت غارتگران را بر عایت عدالت و انصاف دعوت کنند . کسانی که بنام پیغمبر بین قوم بنی اسرائیل تظاهر کرده اند بطور کلی مردمی خیر خواه و نوع دوست بوده اند و مردم را به پرستش خدای واحد دعوت میکردند و خدای خود را «یهوه» میخواندند و برای او قدرت و توانائی بسیار قائل بودند و در راه او قربانی میکردند. یکی از آنها خطاب بمردم زمان خود گفت : دینداری و اعتقاد حقیقی بزیادی قربانی نیست بلکه باید تقوی و حق گزاری پیشه کرد همچنین اشعیا خطاب بمردم زمان خود گفت «... اینهمه قربانی برای چیست من از قربانی قوچ و چربی گله های شما سیرم ، من از خون گاو میش و بره و میش لذت نمیبرم... کی این قربانیها را از شما خواسته است و قتیکه زیاد استغانه میکنید من گوش نمیدهم زیرا دستهای شما پر از خون است ، خود را بشوئید و پاک کنید افکار بد خود را از نظر من دور نمایید، از بندی دست بکشید، نیکی کنید ، دنبال حق بروید، مظلومین را حمایت کنید ، حق یتیم را فرو نگذارید ، بیوه زنان را در ظل عنایت خود بگبرید ، آنوقت نزد من آئید و از قول خودتان بگوئید در اینصورت اگر گناهان شما مانند شنجرف فرمز باشد مانند برف سفید خواهد شد...»

در میان متفکرین بنی اسرائیل حضرت موسی از نظر احکام و قوانینی که بنام او باقیمانده اهمیت بیشتری دارد پس از آنکه قوم بنی اسرائیل از نقاط مختلف گرد آمده و دولتی تشکیل داد در پناه امنیت و آرامشی که حاصل شده بود و بیاری پیشوایان مذهبی طومارهای دینی، تواربخ و قوانین حضرت موسی ، مزامیر داود و امثال سلیمان و سایر خطبه ها و سرود های پیغمبران را گرد آورده اجزاء تورات را جمع آوری کرد .

بدین ترتیب تاریخ قوم یهود ، در قسمت اول تورات که عهد عتیق نام دارد مضبوط است و شامل داستانهای دوره بدات ، قوانین مذهبی ، تاریخ فلسطین و سرود های اجالب و دلپذیری است که از روح ادبی دنیای قدیم حکایت میکند .

قوانین مدنی و اصول عقاید مذهبی قوم اسرائیل در زمان حضرت موسی تنظیم شده و ظاهراً موسی سیزده قرن قبل از میلاد مسیح قوم بنی اسرائیل را به پرستش خدای واحد دعوت کرده، عبادت در مذهب موسی عبارت از نذورات، قربانی، اجتناب از خوردن گوشت حیوانات ناپاک اجرای مراسم مذهبی در عید فصیح و سایر اعیاد بوده است، علاوه بر این چون موسی در دوره‌ای میزیسته که اصل مالکیت تحکیم یافته و جنبش تجاری و بازرگانی رو برواج بود موسی برای تنظیم امور اجتماعی قوانینی در زمینه مالکیت، خانواده، حقوق افراد، گناهان و عقوبت آنها و قصاص تدوین کرده است.

«بعضی از احکام و قوانین موسی شبیه به مجموعه قوانین حمورابی پادشاه آسوری است که (از ۱۹۴۸ تا ۱۹۰۵ قبل از میلاد) حکومت میکرده قوانین حمورابی مانند قوانین موسی مربوط است بطرز رفتار بایوه زنان، رحم به یتیمان، طرز کیفر گناهکاران، قواعد و رسوم زناشویی، حقوق زن و شوهر و سایر حقوق افراد.

این قوانین مولود دوره‌ایست که بابل مرکز فعالیت های اقتصادی اقوام و ملل مختلف بوده و نسخه از این قانون در سال ۱۹۰۱ در شوش بدست آمده است.

در قوانین موسی مانند قوانین حمورابی تعلیماتی در زمینه‌های مختلف اجتماعی دیده میشود.

نمونه‌ای از تعلیمات و قوانین موسی
 «پدر و مادر خود را محترم بدار تا در زمینی که خدا بتو عطا کرده است عمرت طولانی بشود، در برابر کسانی که مویشان سفید شده فروتنی پیشه کن و پیرمردان را احترام نما، دنبال کینه کشتی نرو... در حکم دادن و نظامات و اوزان و مقادیر هیچگاه برخلاف انصاف قدمی نگذار، شهادت دروغ در باره همسایه مده، پیرامون آزار بیوه و یتیم مگرد، هر گاه از بنی اسرائیل زر خریدی داشتی اگر ۶ سال خدمت تو کرد سال هفتم آزاد است، سرخود میگیرد و چیزی بتو نمیدهد، هیچکس را بشهادت یکنفر نمیتوان محکوم کرد، آنکه پدر یا مادرش را بزند جزایش قتل است، آنکه یکی از همشهریان

خود را مجروح کند مستحق همان رفتاری است که از خود او سرزده یعنی اگر عضو کسی را بشکنی همان عضو تو را باید بشکنند، و اگر چشمی را کور کنی چشمت را باید کور کنند «العین بالعین السن بالسن».

در بخش اول تورات که سفر پیدایش یا تکوین نام دارد درباره ماهیت جهان و چگونگی پیدایش آن **چگونگی پیدایش جهان از نظر تورات** چنین اظهار نظر میشود «در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید و زمین تهی و بایر بود و تاریکی سطح آبها را فرو گرفت و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت و روشنایی را روز و تاریکی را شب نامید (روز اول)

در روز دوم خدا گفت فلکی باشد در میان آنها و آنها را از آنها جدا کند... و چنین شد و خدا فلک را آسمان نامید. در روز سوم خدا گفت آنها زیر آسمان در یکجا جمع شوند و خشکی ظاهر گردد و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها دریا نامید و خدا گفت زمین نباتات برویاند. روز چهارم خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند... خداوند دونیر بزرگ ساخت نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب.

روز پنجم خدا گفت آنها بایوه جانوران بر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند...

روز ششم خدا گفت زمین جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد... و خدا گفت آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهائم و تمامی زمین و حشراتیکه بر زمین میخزند حکومت نماید...»

روز هفتم خدا از کارهای خود فارغ میشود و این روز را مبارك و میمون میخواند.

سپس در باب سوم تورات مینویسد خدا بنی آدم را از خاک زمین سرشت و در بینی او روح و حیات دمید و آدم نفس زنده شد و باعیال خود در باغ عدن جای گرفت و چون از میوه درختی که خدا منع کرده بود اندکی بخورد

مورد خشم خدا قرار گرفت و از بهشت رانده شد و قرار شد از آن پس بنی آدم با تحمل سختی در دنیا زیست کند - در باب ششم تورات مینویسد خداوند پس از چندی از کرده خویش پشیمان شد و تصمیم گرفت نسل آدمی را براندازد پس به نوح فرمان داد که برای رهایی خود و کسانش کشتی بسازد و او کشتی ساخت و طوفان در گرفت و همه مخلوقات را جز آنها که در کشتی بودند بديار نیستی فرستاد .

سپس تورات مینویسد که پسران نوح هر يك در يكي از قطعات سه گانه جای گرفته بزندگی و زاد و ولد مشغول شدند مردم افریقا فرزندان حام اروپاییان فرزندان یافت و سکنه آسیا اولاد سام میباشند .

تعلیمات و آموزشهای موسی نتوانست مشکلات اجتماعی آنروز را حل کند و روز بروز اختلاف طبقاتی فزونی یافت بطوریکه قاطبه اهالی بدو طبقه مشخص تقسیم شدند . یکی طبقه بزرگان و اغنیا که عده آنها خیلی کم بود و دیگر طبقه رعایا و کارگران که شماره آنها فوق العاده زیاد و تقریباً ساکنین عده کشور را تشکیل میدادند این جریان فریاد اعتراض غلامان و پینوایان را بلند کرد - صاحبان قدرت برای آنکه از طغیان قطعی مردم ناراضی جلوگیری کنند با تدوین موادی چند از هیجان مردم کاستند مواد برجسته این قوانین عبارتست از :

۱- غلام اگر یهودی باشد می تواند پس از ۶ سال خدمتگزاری آزاد شود .

۲- طلبکار نباید برای وصول طلب خود به بدهکار فقیر فشار آورد اگر شخصی پالتو خود را نزد کسی برهن گذارد و شب چیزی نداشته باشد که او را از سرما محفوظ دارد طلبکار باید پالتو گرونی را در اختیار بدهکار بگذارد .

۳- هر هفت سال یکبار مالک باید از کاشت و عواید زمین خود صرف نظر کند و اجازه دهد برداشت آنسال بر عیت تعلق داشته باشد . چون این قوانین عملی نشد و نتوانست به تیره بختیهای اجتماعی پایان دهد عده از خیرخواهان قوم پیشنهاد کردند که مردم با اصول چادر نشینی سابق باز گردند و اساس مالکیت و شهر نشینی را فراموش کنند ولی اندرز آنان مؤثر نشد و عقربك

تاریخ زمانه بعقب برنگشت بلکه آثار اجتماعی رژیم بردگی باتمام تضادها و اختلافات غیر قابل اجتناب آن در میان قوم بنی اسرائیل نظاهر نمود و خیرخواهان بنی اسرائیل هر چه به نکوهش اصحاب پول و زور پرداخته و آنانرا بعواقب اعمال خود تهدید کردند مؤثر نیفتاد از جمله عاموس « طبقه متمولین را که بر تخت عاج تکیه میزنند و با بهترین عطریات بدن خود را میشویند و از بره و گوساله که از گله بینوایان ربوده اند خوراک میخورند نکوهش میکند و با وضوح تمام اظهار میدارد که « زندگی باشکوه و مجلل يك طبقه حتماً در نتیجه فقر و بینوایی طبقه دیگر است » وی در جای دیگر گفت « بوسیله باج و خراجی که شما از گندم بیچارگان دریافت مینمایید عمارات قشنگی برپا میکنید فقرا خوراک اغنیا هستند و اغنیا بی نوایان را چون گاو میدوشند . »

در نیمه دوم قرن هشتم قبل از میلاد یکی از بشر دوستان قوم بنی اسرائیل غارتگران عصر خود را بدین نحو انتقاد میکند « خداوند کسانی را که پیوسته پهلوئی خانه خود خانه دیگری میسازند و بزرعه خود مزرعه دیگری میافزایند و خود را ارباب دیگران مینامند و برای فقیران جائی باقی نمیگذارند بلعنت ابدی گرفتار مینماید . »

پس از چند قرن، صنوعیان یعنی گروهی از قوم یهود برای نجات خود جمعیتی تشکیل دادند و مصرف طلا و نقره را ممنوع ساختند و مالکیت فردی را موقوف کردند هیچیک از آنها خانه انحصاری نداشتند بطور اجتماع زندگی میکردند در خانه ایشان بروی همه رفقا که از خارج میآمدند گشاده بود جماعت صنوعیان که در قرون دوم قبل از میلاد مسیح زندگی میکردند فقط برای آنکه بخور و ضیری تهیه کنند بکار زراعت و ماهیگیری مشغول میشدند از بیم آرز و طمع و عشق جمع آوری مال، هرگز، به تجارت نمیپرداختند با اینکه همه آزاد و باهم برابر بودند کوشش آنها برای جدائی خود از جریان عمومی دوران بردگی مؤثر نشد و پس از چندی جمعیت آنان از هم پاشیده شد .

تعلیمات عیسی مسیح چکیده سخت ترین ایام ظهور مسیحیت و چگونگی انتشار آن دوران بردگی است طبق مدارك و روایات موجود مسیح مانند سایر بشر دوستان قوم بنی اسرائیل بر ضد

ثروت و علاقه بمال و دولت قیام کرده است مسیح در قراء و قصبات گردش میکرد و برای آنکه شنوندگان بیانات او را دریابند غالباً امثال و حکایاتی که مفهوم اخلاقی داشت تقریر مینمود، چون تعلیمات و تبلیغات او بامنافع و نفوذ دیرین کشیشان یهود تناقض داشت در مقام مخالفت با او برآمدند و به هدایت یکی از حواریون بنام یهودا عیسی را در شورای عالی یهود تحت ریاست کشیش بزرگ تشکیل میشد به معاکمه دعوت کردند و در اثر اصرار و تحریک کشیشان یهود حکم اعدام او بدون اجازه حاکم رومی صادر و اجرا گردید و عیسی را در وسط دو نفر بدکار که بهین کیفر محکوم شده بودند مصلوب کردند عیسی پس از سه ساعت رنج و عذاب جان سپرد.

نمونه ای از تعلیمات مسیح

قسمت دوم انجیل به عهد جدید موسوم و شامل چهار قسمت است: انجیل متی، مرقوس، لوقا و یوحنا و بعد از آن رساله اعمال رسولان است که از احوال اولین اجتماعات

مسیحیون حکایت میکنند بموجب مندرجات انجیل (یعنی خبر خوش) عیسی خود را مسیح موعود بنی اسرائیل، پسر خدا و منجی خلایق خوانده است و میگوید (برای تکمیل ادیان آمده ام نه برای نسخ آنها) در میان متفکرین قوم بنی اسرائیل هیچکس مثل او نوع دوستی، عضو گناهکاران، فروتنی و گذشت از مال دنیا را به این پایه توصیه نکرده بود عیسی میگوید: (بنی نوع خود را مانند خویش دوست خواهی داشت شنیده اید که در تورات گفته شده چشم را بعوض چشم دندان را در عوض دندان قصاص کنید اما من به شما میگویم در مقابل آدم فاسد و شریر مقاومت نورزید برعکس اگر کسی طرف راست تو را سیلی بزند طرف دیگر را بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد عبای خود را نیز بدو واگذار - آنکه در بند حفظ جانست از دستش میرود و آنکه جان فدا میکند بر خوردار است - اندیشه ندارید که چه خورید و چه آشامید یا چه پوشید، مرغان نه میکارند نه میدروند و نه ذخیره میکنند پدر آسمانی شما آنها را میبرد - نه آنچه بدهان فرو میرود انسان را نجس میکند بلکه آنچه از دهان بیرون میآید (سخن زشت) - اگر شتر از سوراخ سوزن میگذرد شاید، دولتند در ملک خدا داخل نخواهد شد - شنیده اید

که گفته شده است که ، همسایه خود را محبت و بادشمن خود عداوت کن ، اما من به شما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای لمن کنندگان برکت بطلبید و به آنانکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید ... انجیل متی)

بطوریکه دیدیم مندرجات انجیل برخلاف تورات بسیار اخلاقی و مردم را بر تسلیم و رضا و اجتناب از مقاومت در برابر حوادث و مشکلات دعوت کرده است، در احکام عیسی اثری از کیفر و قصاص نیست و برای گناهکاران و منجاوزین کیفری منظور نشده در حالیکه در شریعت موسی غیر از احکام و وظایف مذهبی دشوار برای غالب امور اجتماعی تکلیفی خاص تعیین شده یعنی برای تقسیم ارث، کیفر مجرمین و بدکاران و سایر مسائل اجتماعی احکام خاصی وجود دارد و این جمله مولود محیط مادی زمان موسی بود که توضیح آن گذشت ولی شریعت عیسی حاوی تعلیمات اخلاقی پیغمبران سلف است که با روح گذشت و تصوف آمیزی توضیح و بیان شده است ، عیسی غضب را چون قتل و خیالات ناپاک را بازنا برابر میداند، از جمله میگوید (شنیده اید که باولین گفته شده است که زنا مکن لیکن من بشما میگویم هر کس بزنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا کرده است، پس اگر چشم راستت ترا بلغزاند قلعش کن و از خود دور انداز زیرا بهتر آنستکه عضوی از اعضایت تباہ گردد از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود... و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید باید طلاق نامه با او بدهد لیکن من بشما میگویم هر کس بغیر علت زنا زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او میباشد و هر کس زن مطلقه را نکاح کند زنا کرده باشد ...)

علل انتشار مسیحیت
در میان مردم
پس از رحلت مسیح دین او بعلت آمادگی محیط
منتشر گردید با آنکه روحانیون یهود برای حفظ
منافع و موقعیت خود عیسی و پیروان او را مردی
ملحد و کافر میخواندند و آنان را بامشکلات فراوان روبرو میکردند معذک
دیری نگذشت که نه تنها توده های اسیر و غارت شده دوران بردگی بلکه
طبقه حاکمه آن زمان برای تثبیت موقعیت خود و جلوگیری از طغیانها از

آئین مسیح استقبال کردند و در راه نفوذ مسیحیت برای تخدیر افکار عمومی کوشش فراوان نمودند.

مسیحیت در دوران بردگی و در موقعی که اکثریت قاطع مردم در آتش ظلم و بیدادگری موالی جان میکنند ظهور کرد و مردم ناراضی، مأیوس و غارت شده عصر خویش را به صبر و تحمل و ناچیز شمردن دنیا دعوت نمود و زخم درون آنان را با تریاک تصوف و بی‌اعتنائی بامور حیاتی دارو بخشید و مظلومان را بامید ملکوت آسمان دلخوش گردانید چنانکه میگفت: « بیایید نزد من ای زحمتکشان و گران زیاران من شمارا آرامی خواهم بخشید » در جای دیگر میگوید: « از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید و چه آشامید و برای بدن خود که چه پوشید آیا جان از خوراک و بدن از پوشاک برتر نیست؟ »

باین ترتیب طبقه حاکمه زمان نیز از تعلیمات عرفانی مسیحیت به نفع خود استفاده کردند و از احکام او که روح مبارزه و مخالفت را با طبقه حاکمه زورگو میکشت استقبال شایان کردند و به ترویج و انتشار آن همت گماشتند.

علاوه بر این عامل دیگری که برواج و انتشار آئین مسیح کمک کرده، ست شدن ایمان مردم به خدایان و ارباب انواع قدیم بوده است.

رومیان قبل از قبول مسیحیت چندی به پرستش یکی از رب النوع‌های آسیای صغیر که سیبل *Sybele* یا *والده بزرگ* نام دارد گرویدند و بعدها به رب النوع مصری ایزیس و شوهرش ازیریس روی آوردند و یکچند عقاید زرتشت و مذهب مترا (رب النوع آفتاب) در روم شیوع یافت، تعیید این مذاهب غالباً با خون و بوضعی دلخراش صورت میگرفت.

باید دانست که قبل از انتشار مسیحیت مذهب زردشت و آئین یهود که دشمن شرك بود و مبانی اجتماعی و اخلاقی داشت در بین رومیان و مردم انطاکیه و اسکندریه طرفدارانی پیدا کرده بود و در همین ایام بود که عده‌ای از مردم با عقاید فلاسفه و متفکرین یونان و روم و تعلیمات امثال سقراط و ارسطو و ذیمقراط و غیره آشنا و مأنوس شده بودند و کم و بیش به بی‌پایگی عقاید قدیم پی برده و در مقام تغییر معتقدات خویش برآمده بودند، این جمله سبب گردید که مردم یونان و روم که در طی قرون متمادی

بحال شرك زندگی کرده و از خدایانی که مانند انسان برای آنها توالد و تناسل، اکل و شرب، خوابیدن و جنگیدن، زخم برداشتن، دزدیدن و زنا کردن و سایر صفات انسانی قائل بودند دست بردارند و به آئینی که براتب ساده‌تر از مذاهب قدیم بود و با شرایط مادی و اجتماعی آنان سازگاری داشت رغبت و تمایل نشان دهند. (۱)

کلیسای انجیلی

سازمان کلیسا در آغاز امر بسیار ساده بود و هر محفل عیسوی را (یک لاوک) یعنی نگهبان، اداره مینمود، قدیمترین افراد مؤمنین، شورائی تشکیل میدادند که در اداره امور جمعیت به اسقف یاری کند، اعمال و احکام مذهبی بسیار ناچیز بود، عیسویان به تقلید قوم یهود یکی از ایام هفته یعنی روز یکشنبه را بخدا اختصاص داده و اینروز را روز قیام عیسی میخواندند و بهمین مناسبت همیشه صبح یکشنبه در محلی گرد آمده کتاب مقدس را قرائت و با خواندن آهنگهای مذهبی ایستاده نماز میخواندند و طرف عصر بیاد آخرین طعامی که عیسی مسیح با یاران خود تناول کرده است نان و شرابی را که اسقف اقدس تبرک کرده بود بین خود تقسیم میکردند.

هر کس میخواست در زمره عیسویان درآید ناچار بود بدو آئین مسیح وقوف یابد و سپس تعیید شود و آنان که مرتکب گناهی شده اند باید نهانی یا آشکارا بگناه خود اعتراف نمایند. کلیسای انجیلی چنانکه به تفصیل خواهیم دید در قرون بعد از صورت ساده اولیه خارج گردید و چون سنگر نیرومندی برای حفظ موقعیت طبقات حاکمه و عناصر مرتجع زمان تظاهر نمود و راه مناسبی برای مداخلات استعماری جهانخواران و سرمایه‌داران بین‌المللی باز نمود بطوریکه بجرأت میتوان گفت اعمال ددمنشانه‌ای که ملل مسیحی برای غارت منابع اقتصادی ملل ضعیف رواداشته اند در تاریخ سابقه ندارد و از هیچ نژاد خونخوار و سنگدلی سر نزده است. (۲)

۱- ناگفته نماند که بعضی از مورخین بدلائلی وجود عیسی مسیح را اساساً انکار کرده اند.

۲- برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به «تاریخ اجتماعی ایران» جلد اول، ص ۲۰۴.

اند سومریها هستند و بعد از آنها بابلیها و مصریها نیز در این مرحله پیشرفتهائی کرده اند در این دوره از چهار عمل اصلی یعنی جمع و تفریق و ضرب و تقسیم فقط جمع کردن را میدانستند و برای ضرب عددی در عدد دیگر عدد اولی را بعده دفعات معین باخود جمع میکردند .

در میان ملل باستانی آنها که به اقتضای شرایط اقتصادی و طبیعی آمادگی بیشتر داشتند قبل از دیگران در رشته های مختلف علوم بکشفیاتی نائل آمده اند ، مثلا در سرزمین فلاحتی مصر ، چون در اثر طغیان نیل حدود اراضی از بین میرفت ، مردم ناگزیر بودند بیاری حساب وهندسه حدود اراضی را مشخص کنند ، بهمین علت علم هندسه تجربی نزد آنان اهمیت یافت و به اکتشافاتی در این رشته نائل آمدند ، چنانکه مساحت دایره و عدد « پی » ($3/16$ بجای $3/14$) ومساحی ومحاسبه بعضی اشکال هندسی از قبیل مربع ، مربع مستطیل ، مثلث ، ذوذنقه از طریق تجربه وبطور ناقص برای مصریها معلوم گردید ، علاوه بر این طرز نوشتن اعداد ، ترکیب علامات ، نمایش واحد ، ده و صد و رعایت ترتیب در اعداد یعنی آحاد ، عشرات ومآت نتیجه تجارب این قوم است - مصریها چون قبر را برای زندگی ابدی میساختند ، به استحکام آرامگاه خود واهرام آن اهمیت بسیار میدادند . مجسمه سازی و توجه به نقاشی و حجاری نیز مولود معتقدات مذهبی اینقوم است - درهیشث نیز در اثر مطالعات وتجربیاتی که بعمل آوردند ، بحرکت آفتاب و ماه و کواکب پی بردند ، در مورد آسمان گمان میکردند که دریای آبی است که بر زمین احاطه دارد و کواکب قایقهای خدایان هستند .

اختراع خط مصریها ومخصوصاً سومریها بواسطه بازرگانی که با اقوام وملل مختلف داشتند ، ناچار بودند ، مطالب مختلف را یادداشت کنند ، بهمین علت این دو قوم قبل از دیگران در راه کشف خط و کتابت قدمهای عملی برداشتند - خط در آغاز امر بسیار ناقص و دشوار بود ، در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح برای نشان دادن مقصود غالباً خود شیئی مورد نظر را در روی سنگ ، آجر ، استخوان ویا پاپیروس منعکس میساختند و نمونه زیادی از این نوع خط در نتیجه کنکاشها و تحقیقاتی که بعمل آمده در ممالک متمدن قدیم دیده شده است .

فصل هشتم

سیر دانش در دنیای قدیم

در دوران قدیم مردم بروابط علت و معلول قضایا بپیچوجه آشنا نبودند وبرخلاف امروز که نمونها ومظاهر طبیعت را تابع قوانین دقیق و ثابتی میدانند در آن ایام چنین عقیده ای وجود نداشت . بلکه جادوگران و ساحران مدعی بودند که با اجرای فلان نسخه ویا با انجام فلان عمل فلان درد معالجه خواهد شد یا منظور معینی انجام خواهد گردید .

فخستین اکتشافات پس از صدها سال يكروز شخصی بحکم تصادف از مشاهده جریان فلزی که از سنگ ملتهب اجاق سرازیر میشد بوجود فلزات در داخل بعضی از سنگها پی برد و به این ترتیب عصر مس بوجود آمد ودوره مفرغ بفاصله کمی از آن آغاز شد .

حساب بعد ها احتیاج سبب پیدایش حساب میگردد یعنی مثلا چوپان برای آنکه هنگام مراجعت از چراگاه از تعداد گله خود باخبر شود وزارع برای اینکه از وسعت مزرعه وحدود آن مطلع باشد بفکر وسیله ای افتاد و برای انجام این منظور به انگشتان دست متوسل شد از شست تا انگشت کوچک میشمرد و دوباره روی همان دست بسمت انگشت شست باز میگشت .

ظاهراً قدیمترین ملل باستانی که در راه حساب وشمارش قدم برداشته

خط تصویری یا (هیروگلیف Hiéroglyphe) قدیمیترین و ابتدائی ترین خطوط باستانی است، آقای پورداد در کتاب فرهنگ ایران باستان درباره این خط مینویسد «... نویسندگان این خط میبایستی نقاشی دانسته باشند تا بتوانند برای هر چیز و هر اندیشه و معنی، شکل و تصویری بکشند، مثلا نقش چشم بمعنی دبدن است، نقش دوبازو یکی با تبرزین و یکی با سیر، مفهوم جنگیدن را میرساند، دادگری با تصویر پر شتر مرغ تبیین میشود...»

در طول زمان بجای تصویر خودشیئی، علامت اختصاری بکار بردند و بیاری علامت قراردادی، به نشان دادن مقصود توفیق یافتند، پس از قرنهای سومریها به نوشتن خط میخی موفق شدند و سایر ملل از جمله ایرانیان خط میخی را از آنها فرا گرفتند یعنی نخست آلامیها و آشوریها خط میخی را از سومریها یاد گرفتند و سپس ایرانیان این خط را از آنها آموختند، با این تفاوت که خط آشوری ۷۰۰ علامت و خط آلامی ۳۰۰ علامت داشت و حال آنکه ایرانیها فقط ۴۲ علامت از خط میخی را برای تنظیم الفبا انتخاب کردند.

اختراع خط که مولود احتیاجات مادی بشر است کمک مؤثری در پیشرفت تمدن کرده است از این دوره که باید آنرا آغاز دوره تاریخی نام نهاد، انسان موفق گردید که مقاصد، وقایع، احکام و قوانین را برشته تحریر در آورد و بیاری قلم مطالب مورد احتیاج و زاده های فکر خود را از فراموشی و تحریف در امان دارد.

کلدانیها به اقتضای وضع زندگی اقتصادی و اجتماعی خود و به علت کوچ کردن آنها و جنگهاییکه با قبائل مختلف داشتند به آتیه امور توجه مخصوص نشان میدادند و ستارگان آسمان، در مسافرتها و تغییر محلها، هادی و راهنمای آنان بود - هر فرد برای خود ستاره مخصوصی قائل بود و آتیه و سمد و نحس زندگی خود را به آن ستاره مرتبط میدانست همین جریان سبب گردید که شناسائی ستارگان Astrologie مورد توجه مخصوص آنان قرار گیرد و بیاری کهنه و شبانان در معابد، رصدخانه هائی برپا گردد بعد ها در طول زمان حرکت آفتاب، اختلاف ثوابت و سیارات و محاسبه سال و ماه و روز و ساعت و کشف بعضی

آلات از قبیل ساعت آبی و شاخص برای محققین معلوم و ممکن گردید . علاوه بر این در حساب و هندسه نیز به اکتشافاتی موفق شدند از جمله تقسیم دایره به ۳۶۰ درجه، تشخیص کوف و خسوف را بعضی بکلدانیهها نسبت میدهند .

طبابت در آغاز دوران بردگی چیزی جز افسون و جادوگری نبود، هر وقت کسی مریض میشد می-
طب
گفتند روح خبیثی در بدن او حلول کرده و باید آن روح خبیث را خارج نمود و برای این کار دواهایی میدادند که از آنجمله بود زرداب خود طیب و امعاء و احشاء غزال، ساحری که شغل او طبابت بود مقام و اهمیت بسیار داشت .

در ایران باستان نیز، قرنهای علت اصلی بروز امراض را مداخله اهریمن و دیوهای مختلف در بدن بیمار تصور میکردند و راه علاج را در خواندن ادعیه و اوراد جستجو میکردند، بطوریکه از کتب اورستانی برمیآید پس از قرنهای عمل طبابت و بیطاری و حق العلاج بیماران تحت قیود و شرایطی درمیآید. مثلا یک نفر جراح برای اخذ گواهی، مکلف بود که سه عمل جراحی با نتیجه مثبت روی بیماران غیر زردشتی صورت دهد تا بتواند اجازه طبابت و بیطاری را کسب کند .

دردوره هخامنشی طبابت با تداوی روحی و معالجه بادوا و بوسیله عمل جراحی نیز معمول میشود و نه تنها پزشکان ایرانی بلکه اطباء هندی و یونانی نیز بمعالجه خواص میپرداختند - در سایر ممالک نیز قرنهای کار طبابت آمیخته با اعمال خرافی بود. پیر روسو در تاریخ علوم مینویسد «اگر کسی میخواست زخم یا تاولی را معالجه نماید آنها اطمینان میدادند که برای اینکار کافی است ریشه گل شاه پسند را گرفته آنرا به دو قسمت تقسیم کنند یک قسمت را بگردن مریض بیندازند و قسمت دیگر را در روی آتشی که دود داشته باشد نگهدارند، بتدریج که قسمت دوم خشک میشود زخم شروع بخشک شدن میکند - یا اگر کسی میخواست دشمن دور دستی را بکشد آنها میگفتند برای اینکار مجسمه کوچکی ساخته سوزنی در قلب او فرو کنید .

در قانون حمورابی درباره طبیب میگوید :
«هر گاه طبیبی با کارد مفرغی جراحی، عمل مهمی در مورد مریضی

انجام دهد که موجب نجات او گردد، یا زخمی را با کاربرد عمل باز کند و چشم بیمار را علاج نماید ده سیکل نقره دستمزد دریافت خواهد کرد. اگر مریض يك نفر غلام آزاد شده باشد ۵ سیکل خواهد پرداخت و اگر بنده و برده باشد صاحب او دو سیکل دستمزد خواهد داد - هر گاه طبیبی با کاربرد مفرغی جراحی، عمل مهمی انجام دهد و مریض را بکشد و یا زخمی را با کاربرد عمل باز کند و چشم بیمار را کور کند، هر دو دست طبیب را خواهند برید. «
 از دایره اطلاعات و روش معالجات قدیم اطلاع کافی در دست نیست و فقط از الواح و پاپیروس های طبی که از آندوره بیادگار مانده مطالبی که از حدود اطلاعات طبی دنیای قدیم حکایت میکند بدست می آید، در یکی از پاپیروس های قدیم مصر، يك دستور مثبت در رشته جراحی نوشته شده، «
 طبیب میگوید: من در مورد شخصی که «... از زخم دهان گشاده ای بر سر خود رنج میبرد، زخمی که تا استخوان پیش رفته جمجمه را خورد کرده و بیماری که از تصلب کردن می نالد...» اقدام بمعالجه نخواهم کرد سپس مینویسد «نباید هرگز او را نواریچ نمایی، او را حرکت مده و بگذار بی حرکت و ثابت بماند تا وقتی که زخمش التیام یابد.» اینها بود نمونه هایی از پایه اطلاعات ملل باستانی در رشته های مختلف علوم که بعدها بهمت متفکرین یونانی در راه کمال پیش رفت.^۱

www.adabestanekave.com

۱ - نگاه کنید به «تاریخ علوم» و «تاریخ صنایع و اختراعات» اثر پورروسو ترجمه حسن صفاری.

فصل نهم

افکار و آراء فلسفی دریونان قدیم

علل ظهور آراء فلسفی

چنانکه اشاره شد در ادوار ماقبل تاریخ در دوره ای که بشر بحال اشتراکی و بطور دسته جمعی زندگی می نمود، در اثر تقیصه های کمی و کیفی که در ابزارهای تولیدی وجود داشت انسان قادر نبود که مایحتاج زندگی خود را حتی برای مدت کوتاهی تامین نماید بلکه فقط از راه کوشش دسته جمعی میتوانست بحیات دشوار خویش ادامه دهد، همین وضع اقتصادی مجالی برای تفکر و اختراع ادیان و مذاهب مختلف بر مردم آنروزگار نمیداد ولی پس از آنکه انسان در جریان کار تولید بکمک تجربه و عمل به کشفیاتی نائل آمد و بساختن ابزارهای فلاحتی و صنعتی توفیق یافت و در نتیجه محصول اضافی زائد بر مصرف شخصی بدست آورد، یکباره جریان تاریخ دگرگون شد و رژیم اشتراکی اولیه جای خود را بر رژیم بردگی بخشید و مالکیت اشتراکی بمالکیت فردی تبدیل گردید، و این جریان سبب شد که برور زمان فاصله بین صاحبان ابزار تولید و طبقه زحمتکش فزونی گیرد و آثار مبارزات طبقاتی در رشته های اقتصادی، اجتماعی و فلسفی تظاهر نماید، پس از پیدایش رژیم بردگی در یونان و سایر کشورها چون طبقات ممتاز یعنی دارندگان ابزارهای تولیدی از هر گونه کار بدنی خودداری میکردند و از برکت مجال و فرصتی که داشتند، میتوانستند در مسائل گوناگون فلسفی، اجتماعی و طبیعی به بحث و اظهار نظر مشغول شوند، همین علت

از قرن هفتم قبل از میلاد مسیح آثار فرهنگ و هنر یونانی در بعضی از بلاد آسیای صغیر ظاهر شد و از آنجا به یونان اصلی راه یافت و چنانکه خواهیم دید مدت چند قرن یونان و بزرگترین مرکز آن یعنی آتن مجمع محققین و صاحب نظران بود.

تلاش انسان در راه کشف اسرار عالم

در ایام قدیم انسان از چگونگی دنیای مادی بیخبر بود و نمیتوانست رابطه علت و معلولی قضایا را کشف کند و برده از روی معمای جهان بردارد، بهمین علت برای ارضای نفس خویش اساطیر و افسانه‌هایی وضع میکرد و آنها را پایه معتقدات خویش قرار میداد چنانکه گفتیم یونانیها برای بسیاری از مظاهر طبیعت شخصیتی خاص فائل بودند و بعضی از آنان را لایق پرستش و برخی را در خود پرهیز میدانستند و باین عقیده رسیده بودند که هر يك از موجودات عالم را رب النوعی است که حالات و خصوصیات نفسانی بشر را شدیدتر و قوی‌تر دارا میباشد و با مردم دنیا بهرنحویکه اراده کند رفتار میکند، در حقیقت در آن دوره انسان خود را مانند يك واحد سنجش در کلیه قضایا بکار میبرد یعنی چون خود احساسات و حب و بغض داشت گمان میکرد که خدایان و سایر موجودات نیز دارای چنین احساساتی هستند این عقاید ناشی از این بود که یونانیان قدیم مانند دیگر ملل باستانی از درک ماهیت آب و هوا و زمین و آسمان خورشید و ستارگان، و کشف علل بروز حوادث طبیعی، نظیر باد و طوفان و زلزله و سیل و قحطی و غیره عاجز بودند و غالباً بروز حوادث ناگوار را به خشم خدایان و غضب ارباب انواع منسوب مینمودند و با این قبیل افکار واهی وجدان خود را قانع میساختند، از قرن ششم قبل از میلاد شرایط اقتصادی و اجتماعی به متفکرین یونان اجازه داده که برای کشف اسرار جهان به مطالعات نظری مشغول شوند، مسائلی که در آن دوره بیشتر جلب نظر متفکرین را مینمود از این قبیل بود:

من که هستم؟ تکلیف من چیست؟ تغییر و حرکت دائمی عوامل گوناگون طبیعت قاعده و اصولی دارد یا خیر؟ آیا غیر از محسوسات، وجود حقیقتی در عالم هست؟ منشاء تغییرات و تحولاتی که در عالم میشود چیست؟ آیا این عالم بخودی خود موجود است یا صانع و ایجاد کننده‌ای دارد؟

چگونه انسان مطالب مختلف را درک میکند؟ آیا آنچه درک میکند حقیقت دارد یا خیر - انسان در اعمال خود مختار است یا مجبور و بالاخره حقیقت کدام است و تکلیف بشر در زندگی چیست؟ این مسائل و امور دیگری از این قبیل همواره پیشینیان را به تفکر و تعقل وامیداشت تا شاید پرده از روی اسرار مکتوم بردارند و حقیقت را چنانکه هست دریابند.

در میان محققین و حکمای قدیم جمعی بر اساس منافع طبقاتی خود باین نتیجه رسیدند که آنچه انسان حس میکند و بچشم میبیند واقعیتی ندارد و یا بعبارت دیگر محسوسات و مدرکات انسان را قابل اعتبار نمیدانستند و در این عقیده راسخ بودند که حصول علم و یقین بر ماهیت طبیعت و آثار آن برای انسان میسر نیست.

سرسلسله این جماعت افلاطون است که او را باید پایه گذار مکتب ایده‌آلیسم نامید.

در مقابل، عده‌ای دیگر از صاحب نظران به مطالعه در مظاهر طبیعت مشغول شدند و مدرکات و محسوسات را معتبر دانستند سر آمد این دسته از حکماء هراکلیتوس یا هراکلیت است. (Heraclites) او برای نخستین بار مخلوق بودن جهان را بی پایه تشخیص داد و جریان عالم را محکوم قوانین مادی دانست بنظر او همه چیز در جریان است و کلیه مظاهر طبیعت دائما در تغییر و تبدیلهند، این دانشمند در موقمی که یونانیان برای هر يك از مظاهر طبیعت رب النوعی فائل بودند اعلام کرد که جهان بوسیله هیچیک از خدایان و انسانها آفریده نشده چون او برخلاف افلاطون محسوسات و مدرکات را قابل اعتبار میدانند، و بر پایه گذار و پدر دیالکتیک میدانند.

فلسفه مادر علوم

فلسفه ما در علوم و دانشهای بشری است انشعاب علوم از فلسفه از دوران قدیم آغاز گردید چنانکه ارشمیدس بمبحث مکانیک و اقلیدس برشته هندسه

توجه خاص معطوف داشتند ولی تقسیم علوم و تجزیه آن از فلسفه در قرون اخیر بطرز بارزی صورت گرفته است گوبلو Goblot در کتاب خود موسوم به سیستم علوم مینویسد:

«علوم از فلسفه متولد گردیدند، فلسفه علوم را پرورش داد، و در آغوش خود تا حد رشد طبیعی تربیت نمود، و اینک خود بعنوان یک رسوبی از آنها باقی است و در واقع فلسفه آن قسمتی از معرفت انسانی است که هنوز نتوانسته است مختصات علمی را دارا شود و ارزش علم را شامل گردد... بهمین جهت فلسفه باید سرانجام در علوم حل شود.»

امروز فلسفه بعنوان مقدمه علوم و میدان طرح مسائل کلی معرفت باقی است و مانند باقی رشته‌های دانش بشری و محصولات فکر جداتابع تحولات زیربنای اجتماع یعنی شرایط مادی زندگی انسان است و بهمین لحاظ است که افکار فلسفی در طول تاریخ بشر همواره جنبه طبقاتی داشته است.»

نخستین آراء فلسفی

در یونان قدیم لفظ فلسفه مفهوم کلی داشت و شامل کلیه معلومات نظری و علمی انسان میشد و معمولاً کسی را فیلسوف میخواندند که عاشق و دوستدار حکمت و خرد باشد و حکمت را عبارت از درک واقعیت زندگی، و تکامل عواطف عالی انسانی میدانستند.

باین ترتیب در آن دوره فیلسوف کسی بود که برداشتهای نظری و عملی عصر خود واقف باشد و از افکار و عقایدی که راجع به طبیعت و انسان و فلسفه اولی و مسائل هنری و اخلاقی ابراز شده است آگاهی و اطلاع کافی داشته باشد.

حال به بینیم در عصر ما از کلمه فلسفه چه میفهمند، مردم بی اطلاع تصور میکنند مقصود از فلسفه زندگی در عالم خیال و بی‌توجهی بامور زندگی است - در حالیکه اهل تحقیق برعکس فیلسوف به کسی اطلاق میکنند که برای هر سئوالی پاسخی داشته باشد و بمسائل مشکل جهان جواب روشن و صریحی بدهد.

باین ترتیب فلسفه بمعنی واقعی عبارت است از (توضیح جهان، شرح طبیعت و بررسی کلی‌ترین مسائل، پس فلسفه از علم جدانگیز بلکه ادامه علوم و مقدمه آنست) .

چنانکه اشاره شد انسان اولیه بعلمت جهل و بیخبری از جهان و خویشتن اطلاعی نداشت بهمین جهت تمام حوادث را بقوای توانائی که در فوق طبیعت

قرار دارد نسبت میداد چون در عالم خواب آشنایان خود را میدید تصور میکرد هر انسانی دارای دو وجود است جسم و روح و این دو را از هم جدا میدانست، علاوه بر این انسان قدیم بوجود خدایانی که از انسان تواناترند عقیده داشت و پس از قرن‌ها بوجود خدای واحد عقیده پیدا کرده است.

از میان آراء و نظریات فلسفی آنها که طرفدار تشریح و توضیح علمی جهان هستند و ماده محسوس را عنصر اصلی میدانند مکاتب مختلف ماتریالیسم را بوجود میآورند و آنانکه جهان را مخلوق دانسته و عقیده دارند که روح ماده را آفریده است، اردوی ایده‌آلیسم را تشکیل میدهند چنانکه طی فصول بعد خواهیم دید ترقی علوم و معارف بشری روز بروز صحت منطقی مادیون را بیشتر به ثبوت رسانیده است و مخصوصاً در قرن هیجده ماتریالیسم قدیم یونان با اتکاء بعلم و تجربه بسیار غنی گردید و به همت دیدرو و سایر اصحاب دائرة المعارف در خط ترقی و کمال پیش رفت و در قرن نوزده با ظهور مارکس و انگلس ماتریالیسم بر پایه‌های متین علمی استوار گردید و مکتب ماتریالیسم دیالکتیک پایه گذاری شد. حال که به کلیات مسائل فلسفی آشنا شدیم بعقب برگردیم و آراء مادی و ایده‌آلیستی دنیای قدیم را از نظر بگذرانیم.

افکار فلسفی در یونان

محققین یونانی غیر از مطالعات نظری و بحث در مسائل گوناگون برای وقوف باسرار طبیعت و اطلاع از تمدن و فرهنگ دیگر ملل عالم بسیر و سیاحت و تحقیق در علوم و آداب اقوام مختلف پرداختند و از جمله در نتیجه تماس با ملل باستانی شرق و نزدیک با اقوام ایرانی، هندی، مصری و کلدانی باختلاف عقاید و افکار ملل و نحل مختلف پی بردند و به بسیاری از دانشهای معموله بین آنان نظیر هندسه و حساب و احکام نجوم و ستاره‌شناسی آشنائی حاصل نمودند و در اثر مطالعات و تحقیقات خویش و استفاده از ذخائر فکری سایر ملل حکمت و دانش را بمقامی رفیع بالا بردند بطوریکه یکی از بزرگترین متفکرین معتقد است که « تقریباً نطفه تمام رشته‌های علوم جدید را میتوان در جهان‌بینی یونانیان قدیم پیدا کرد . »

در یونان قدیم از حدود قرن هفتم قبل از میلاد مسیح شرائط و اوضاع اقتصادی و اجتماعی برای رشد افکار مادی مساعد گردید، زیرا در این دوره در غالب بلاد یونان مخصوصاً در ناحیه (ملط) جنبش صنعتی و تجاری بی سابقه ای پیدا شده بود، صنایع اسلحه سازی، پشم بافی، ظرف سازی، کوزه گری و غیره رشد و ترقی میکرد و کاروانهای تجاری این نوع امتعه را بنقاط مجاور حمل و نقل مینمود در این دوره کلیه فعالیتهای عملی بوسیله غلامان صورت میگرفت و طبقه متوسط و متمول اجتماع یونان از برکت کار غلامان میتوانستند در مسائل مختلف طبیعی و اجتماعی به بحث و مطالعه مشغول شوند.

متفکرین این عصر تحت تأثیر همین عوامل مادی و در سایه موفقیتهای اقتصادی که نصیب آنان میشد موفق گردیدند، گریبان خود را از چنگ اوها و خرافات معمولی زمان رها ساخته و بچنگ بافاتیزیها و افسانه های اجنه و ارواح روحانیون برخیزند و از طریق استدلال و تکیه بر محسوسات و مشهودات، رابطه علت و معلولی قضایا را کشف کنند.

طالس ملطی

طالس (۵۴۷-۶۲۴ ق م) یکی از متفکرین مادی این دوره است او برای نخستین بار بوحثت اساس تمام موجودات پی برد منتها چون طالس در بندر زندگی میکرد و دائماً با آب سروکار داشت آب را بعنوان جوهر اصلی (ماده المود) تمام موجودات میشمرد، با عبارت دیگر آب را اساس طبیعت مینداشت وی در شمار نخستین کسانی بود که قوای ماوراء الطبیعه را نفی و انکار میکرد و برای نودهای طبیعی دلایل معقول ذکر مینمود.

مردم باو میگفتند علت اینکه باران میآید آنست که خدای باران چنین خواسته است اما وی جواب میداد که اینطور نیست «خدایان کاری باین کارها ندارند بلکه هوا تبدیل بآب شده بر زمین میریزد»
ابراز این عقیده در دوره ای که برای هر یک از مظاهر طبیعت خدا و رب النوعی مخصوص قائل بودند حائز کمال اهمیت است طالس روی احتیاجات مادی عصر خویش در نجوم و ریاضیات نیز مطالعاتی کرد چنانکه قضیه عروس را از او میدانند و میگویند حدوث کسوفی را قبل از وقوعش اطلاع

داده است. طالس غالباً برای سیاحت آسمانها بقمر چاه فرو میرفت گویند خادمه اش بشوخی میگفت «او پیش پای خود را نمیتواند ببیند ولی برای اطلاع از احوال آسمانها بی تاب است.»

بعقیده پیر روسو فقط چهار حکم از احکام هندسی بوی منسوب است که برای آنها دلیل و برهانی اقامه نکرده و فقط بساختن عملی آنها بوسیله خط کش و پرگار اکتفا نموده است. ۱- هر یک از اقطار دایره آنرا بدو جزء برابر تقسیم مینماید ۲- زوایای طرفین قاعده یک مثلث متساوی- الساقین برابرند. ۳- از تقاطع دو خط راست دوزاویه متقابل بدست میآید که بایکدیگر برابرند ۴- هر مثلث قائم الزاویه را میتوان در یک نیم دایره محاط کرد.

بنا بگفته هر دو طالس، بمردم ملط توصیه مینمود که یک شورای عمومی از نمایندگان شهرهای یونان تشکیل دهند و پایه وحدت یونان را در آنجا بریزند، طالس میگفت «حرف زیاد نمیتواند دلیل بر معقول بودن عقیده باشد».

اناکسیمندر Anaximander

پس از طالس دوتن از یونان و اناکسیمندر (۵۴۶-۶۱۰ ق م) و اناکسیمن Anaximene آراء فلسفی استاد خود را در راه کمال پیش بردند - اناکسیمن برخلاف استاد خود آب یا ماده مبین و مشخص را بعنوان ماده المود معرفی نکرد بلکه برای رهایی از اشکالی که استاد او طالس با آن روبرو شده بود، آپیرون Apirone را بعنوان ماده المود خود معرفی کرد و آنرا چنین توصیف نمود:

«... این ماده منشاء و آغازی ندارد ولی خود منشاء و مبدأ اشیاء دیگر است، جامع همه چیز و حاکم بر همه چیز است»
آپیرون ابتداء صورت یک توده مشخص و مه آلودی را داشته و بتدریج تمام آسمانها و کلیه عوالم موجود در آسمانها از آن پدیدار شدند دائماً در حرکت است و حرکت مستدیر دارد و در جریان این حرکت است که اشیاء جهان بوجود میآیند - درباره هبشت نیز اناکسیمندر نظریاتی دارد از جمله اینکه زمین مرکز عالم است و درسه حلقه آتشین که عبارت از خورشید و ماه و ستارگان باشد محاط شده بنظر او ستارگان از همه زمین نزدیکترند.

اناکسیمندر تحول موجودات زنده را ناشی از رطوبت میدانست و عقیده داشت که نخستین موجودات زنده بشکل ماهی در آب زندگی میکردند بعد در اثر حرارت آفتاب از دریا خارج شده بسطح زمین آمدند .

آناکسیمن
(۵۲۴-۵۸۵ ق-م)

این فیلسوف هوا را نامحدود و بی پایان دانست و منشاء طبیعت معرفی نمود بنظر او هوا چون منقبض شود به ترتیب باد، ابر، خاک و سنگ بوجود میآید و چون منبسط گردد آتش پدیدار میشود - قبض و بسط هوا جریانی است دائمی و همیشگی و بهمین علت مظاهر طبیعت پیوسته در تغییرند و از صورتی بصورت دیگر در میآید .

این بود خلاصه ای از جهان بینی دانشمندان ناحیه ملط که مکتب ملطی را تشکیل داده و منطق مادی را پایه گزاری کردند .

هراکلیتوس
(۴۸۴-۵۴۴ ق-م)
Heraclites

پس از فلاسفه ملطی هراکلیتوس تحقیقات آنان را در راه تفسیر و توضیح مادی جهان ادامه داد و قانون تکامل و دیالکتیک را پایه گذاری کرد و برای نخستین بار حرکت و تغییر دائمی جهان را بیان نمود. بنظر او «همه چیز در عین حال هم وجود دارد و هم وجود ندارد زیرا همه چیز در جریان است همه چیز در تغییر دائمی است همه چیز پیوسته در حال بوجود آمدن و از بین رفتن میباشد» .

هراکلیت که در دوره که یونانیان به پرستش بها و خدایان گوناگون سرگرم بودند نظر فلسفی خود را راجع به پیدایش جهان اعلام کرد بنظر او «دنیا را خالق و صانع نیست، بلکه جهان مادی خارج از تصورات بشری همیشه وجود داشته و دائماً در حال تغییر و تبدیل است دنیا یکی است بوسیله هیچیک از خدایان و انسانها آفریده نشده، همیشه چه در گذشته و چه در حال و آینده بسان آتش جاودان و درخشنده است که هم فروغ گرفتنش وهم خاموش شدنش بر طبق قوانین جبری صورت میپذیرد» .

هراکلیتوس به جبر معتقد بود و میگفت ایجاد و حرکت مواد بر طبق قوانین جبری که در اختیار خدایان و انسان نیست صورت میگیرد و هیچ

اراده ای در آن تأثیر ندارد او تغییر و تبدیل جهان را برودی تشبیه میکند که پیوسته روان است و یکدم مانند دم دیگر نیست، بنظر او هر چه را بنگری بیک اعتبار هست و بیک اعتبار نیست و بهیچ چیز نمیتوان گفت میباشد بلکه باید گفت میشود... زندگی یکی مرگ دیگر است و عدم این مایه وجود آن است.

جملات زیر از گفته های هراکلیت و معرف منطق مادی او درباره حرکت و تغییر دائمی جهان میباشد «نه تنها هر روز بلکه پیوسته و لاینقطع خورشید تازه است...» - «در یک رودخانه واحد دو دفعه نمیتوان وارد شد.»

بطوریکه دیدیم در یونان قدیم مادام که آثار شوم اقتصاد بردگی آشکار نشده بود متفکرین یونانی که اغلب از طبقه اشراف و وابستگان بآنها بودند در نتیجه موفقیت های دری و سود کلانی که از صنعت و تجارت و استعمار بیرحمانه غلامان بدست میآوردند مادی و منطقی فکر میکردند و در آثار و افکار آنها کمتر اثر تصوف و ایده آلیسم دیده میشود، و چنانکه دیدیم ماحصل مطالعات آنان این بود که جهان مادی در خارج از ذهن بشر وجود دارد و خالق و صانعی آنرا بوجود نیآورده، طبیعت دائماً در تغییر و تحرك است، عالم محسوسات آغاز و انجامی ندارد، اساس کلیه موجودات بروح استوار است پیدایش و ظهور این فکر که جهان از یک یا چند ماده بوجود آمده و کلیه تغییرات و تحولات، مولود تجزیه و ترکیب عناصر است خود قدم بزرگی بجلو بود، بطور کلی فلسفه قبل از سقراط جنبه طبیعی و مادی داشت، یعنی اهل تحقیق بجای آنکه نموده های طبیعی را بکمک ارباب انواع و نزاع و آشستی توضیح دهند در مقام تحقیق و جستجوی عناصر مشکله طبیعت بر میآمدند .

تمدن یونانی سرانجام در نتیجه تضادهای اقتصادی رو با انحطاط گذاشت کار اجباری غلامان، اختلاف بین فقراء و متمولین آزاد و تباین سیاسی بین جبهه اریستوکراسی و دمکراسی موجب انحطاط تمدن یونان گردید، در نتیجه این شکست ها که علت آن حتی بر متفکرین زمان مکتوم بود آثار تصوف و ایده آلیسم در آراء و عقاید فلاسفه یونان راه یافت و با ظهور

كلمة الثالث از شهر النا (یکی از شهر های جنوب
 مکتب آلتا ها
 شبه جزیره ایتالیا مشتق شده و چون فلاسفه این
 مکتب بیشتر از شهر آلتا برخاسته اند ایندسته از
 (سوفسطائیان)

فلاسفه را پیروان مکتب آلتا مینامند - این مکتب کم و بیش از منطق
 مادی منحرف گردید و نظریاتی که بیشتر رنگ ایده آلیستی داشت از خود
 ابراز نمود علمداران این مکتب میکوشیدند تا از راه سفسطه وجدل طرف
 خود را متقاعد کنند **کسنوفان** ، بر مانید و زنون از افراد برجسته این
 مکتب بشمار میروند و آنها را **سوفسطائیان** نیز میخوانند .

کسنوفان

که در حدود قرن ششم قبل از میلاد میزیسته، چندتا
 پرستی یعنی عبادت خدایان متعدد را مورد استهزاء
 قرار میداد بنظر او عالم مخلوق و حادث نیست بلکه جاودان و بی آغاز و
 انجام است زیرا اگر بگوئیم عالم حادث است ناگزیر باید قبول کنیم که
 قبل از حدوث در وادی عدم بود در صورتیکه **عدم نمیتواند صورت**
هستی بخود بگیرد و یا به چیزی وجود به بخشد و ممکن نیست چیزی از
 عدم بوجود آید .

بر مانید Baramenide

(در حدود قرن پنجم قبل از میلاد) از علمداران فلسفه
 سوفسطائی است و در آراء او آثار فکری مکتب
 مادی و ایده آلیستی هر دو دیده میشود بنظر او
 «وجود» يك كل واحد و بهم پیوسته است که تمام فضا را پر کرده و «عدم»
 نه موجود است و نه قابل تصور زیرا اگر فکر کنم که عدم وجود دارد خود بخود
 عدم را نفی کرده ایم زیرا همین فکر که عدم وجود دارد بخوبی میرساند که
 عدم وجود است نه لا وجود .

بر مانید برخلاف ماد یون به تبدیل و حرکت معتقد نبود و عالم را ازلوی
 وابدی و لا یتغیر و غیر متحرک میدانست و عقیده داشت که عالم وجود نه آغاز
 دارد نه انجام چه اگر آغاز میداشت ناچار باید فرض کنیم که یا از وجود
 برآمده - یا از عدم، اگر از وجود برآمده ، زاده خود است و حادث نیست و
 اگر بگوئیم از عدم ناشی شده که عقل از قبول آن امتناع دارد .

زنون Zenon

مظاهر تفکر ایده آلیستی بیش از همه سوفسطائیان
 در آراء زنون مشهود است او از راه سفسطه وجدل
 میکوشید که مثلا وجود حرکت را انکار کند و عقیده
 داشت که هر چه دارای تناقض است حقیقت ندارد و عقل قادر بقبول آن نیست.
 زنون با بیان زیر میکوشید وجود حرکت را نفی و مثلا سیر تیر را
 در فضا انکار نماید .

«تیر»ی که از کمان پرتاب میشود ثابت است چه اگر این تیر را در
 حرکت فرض نمائیم بناچار خط سیری باید برای آن قائل شویم و این خط سیر
 چیزی جز مجموعه ای از نقاط ساکن نیست و نیز در هر لحظه که مورد نظر
 باشد شاغل یکی از این نقطه هاست و چون نمیتوان قبول نمود که از جمع
 يك سلسله سکون های متوالی حرکت بوجود آید پس ناگزیریم اعتراف
 نمائیم که حرکت فاقد حقیقت است و نمیتوان آنرا در يك مفهوم علمی
 بیان نمود .

نظریات فلسفی در قرن پنجم قبل از میلاد

افکار ایده آلیستی التاها و سوفسطائیان از مغز کسانی
 برخاسته که جزو طبقه حا که و اشراف عصر خود
 بودند این دسته از متفکرین میدیدند که روز بروز
 وضع اقتصادی اجتماع بوخامت نزدیک میشود ولی
 از کشف ریشه بدبختیها عاجز بودند و نمیدانستند که خرابی وضع عمومی
 مولود استثمار اجباری و نامحدود غلامان و بیکاری اشراف و طبقه آزاد
 فقیر است ، چون از درک این حقایق عاجز بودند برای آرامش خیال خود
 و فرو نشاندن جنبش های اعتراضی میکوشیدند تا اینطور وانمود کنند که
 سرنوشت بشر تغییر نا پذیر است و در اوضاع عالم هیچگونه تغییری
 روی نداده و نخواهد داد و مثلا باید غلامان و محرومین اجتماع بنفع
 طبقه حا که کار کنند و اساساً کارستمکشان بنفع ستمگران امری ازلی،
 ابدی و بی پایان است مخصوصاً در میان متفکرین یونان در قرن پنجم آنها
 که وابسته باشراف و مالکین بزرگ بودند بیش از مخالفین خود یعنی
 دمکراتها ، ایده آلیستی و ارتجاعی فکر میکردند ، در حالی که در بین
 محققین دمکرات جسته جسته افکار مادی و انقلابی دیده میشود .

یونان و از مخالفین سرسخت دمکرات‌ها بود، او و طرفدارانش نه تنها با ایجاد اتحادیه‌ای در ایتالیا بجنگ بادموکراسی برخاستند بلکه با اشاعه افکار ایدئالیستی در جبهه ایدئولوژیک نیز جنگ دامنه‌داری علیه مخالفین خود آغاز کردند، در فلسفه فیثاغورث اطاعت مردم از اشراف امری طبیعی و منطقی جلوه گر شده و رستاخیز و جنبش ملت در مقابل ظلم و ستمگری « خودسری سیاه » تلقی گردیده است.

فیثاغورث میگفت که انسان باید از طریق تزکیه و تصفیه نفس و گرایش بعلم و دانش خود را از عوارض زندگی رهائی بخشد.

او نظریات مثبت ایونیا را به چیزی نمیگرفت و آنان را لعنت مینمود و بریدان خود میگفت از سرچشمه عقاید قدیم خود را سیراب سازید وی به تناسخ نیز معتقد بود یک روز از زدن سگی جلوگیری کرد و گفت « نزدیک نزنید، او از دوستان قدیمی است و من او را از صدایش میشناسم» در نظر فیثاغورثیان تمام صور وجود و مظاهر طبیعت قابل اندازه گیری و شمارش است اجزاء و اشیاء جهان هر یک با عددی سروکار دارند، عدد حقیقت اشیاء و واحد حقیقت، اعداد است، بنظر فیثاغورثیان هر صورتی از صور وجود، جامع یک یا چند تضاد است و خود نیز مولود تضاد میباشد، تعداد تضادهای اصلی جهان برده نوع است و سایر تضادها از این ده ریشه میگیرند، اعداد ده گانه اصلی عبارتند از کران و بیکران، فرد و زوج، واحد و کثیر، راست و چپ، مذکر و مؤنث، ساکن و متحرک، مستقیم و منحنی، روشنی و تاریکی، نیک و بد، چهاربر و چندبر، فرقی اساسی فیثاغورثیان با هراکلیتوس این بود که فیثاغورثیان کلیه اضداد را جدا و مجرد از هم مینداشتند در حالیکه هراکلیتوس عقیده داشت که اضداد با هم مرتبط و پیوسته بیکدیگر تبدیل میشوند.

فیثاغورثیان در تمام رشته‌های ریاضی و مخصوصاً در هندسه مقام بزرگی دارند اختراع جدول ضرب و کشف قضیه عروض با آنها منسوب است.

این شخص پایه گذار علم طب و از محققین مادی این عصر است از وی نظریه فلسفی ابراز نشده ولسی عقاید او در زمینه طبابت قابل توجه است.

تا زمان وی یعنی آغاز قرن چهارم قبل از میلاد مداوای بیماران مانند معالجاتی بود که در مشرق زمین معمول بود یعنی با انجام تشریفات مذهبی و بعضی مراسم کوشش میکردند تا روح خبیثی که در بدن بیمار حلول کرده خارج کنند از دوران ابقرراط به بعد طبابت به اصول علمی نزدیک شد، در زمان او نظریه چهارعنصری طرفداران بسیار داشت و پایه فکر آنها این بود که بدن انسان از چهار عنصر خاک و باد و هوا و آتش تشکیل یافته و برای این چهار عنصر خاصیت گرم و سرد و خشک و مرطوب را قائل بودند و میگفتند هر وقت یکی از این چهار از تعادل خارج شود سلامتی انسان در خطر میافتد و برای جلوگیری از غلبه یکی از طبایع چهار گانه بزشتک پرهیز از غذا، امساک، حجامت، فصد، خوردن مواد مهوع را تجویز مینمود. در این دوره معاینه و دقت در احوال مریض مورد توجه پزشکان بوده است یعنی صورت، چشم، زبان، دستها، حالت عمومی، اخلاط و مدفوعات را مورد واری قرار میدادند، ابقرراط میگوید « باید هر چه را که میتوان دید، شنید و احساس کرد مورد دقت قرارداد. و قضاوت طبیب باید بوسیله چشم و گوش و دست و بینی بعمل بیاید. وی به رعایت اعتدال عقیده داشت و میگفت افراط چه در خواب و چه در بیداری زیان بخش است وی نیز از تأثیر آب و هوا و مکان در سلامتی غافل نبود و درباره این مسائل کتبی از خود بیادگار گذاشته است.

در میان فلاسفه و متفکرین این دوره انباد کل

عقاید فلسفی

Anpedocle (۴۲۳ - ۴۷۳ ق-م) و آناکساغور

در دوران بحرانی

Anaxagor (۴۳۸ - ۵۰۰ ق-م) و دمکریت

اجتماع بردگی

آراء و نظریات جالبی دارند. انباد کل نخستین متفکر است

که نظریه تحول Evolution عالم جاندار را بیان نموده و راجع به تکامل حیوانات و نباتات اظهار نظر کرده است.

کسی است که در اثر مخالفت با خدایان بدستور

اناکساغور

روحانیون از شهر آتن اخراج گردید وی نظریاتی راجع

به جوهر مادی ابراز کرده است بنظر او جوهر مادی ابدی است یعنی «همه چیز همیشه برابر با خودش میباشد و هرگز ماده از غیر ماده بوجود نماند

آمد و به غیر ماده تبدیل نخواهد شد « بعقیده او از بین رفتن و بوجود آمدن امکان ناپذیر است بلکه تغییر و یا پیدایش اشیاء نتیجه تجزیه یا ترکیب اجزاء مادی مرکب آنهاست - هر جسمی از تخمه‌های بسیار کوچک و بی نهایت کثیری بوجود آمده است و تخمه تمام اشیاء در یک شئی موجود است منتها در هر شئی تخمه مخصوص آن شئی بر سایر تخمه‌های موجود غلبه دارد مثلا در یک قطعه گوشت ماده استخوان، گوشت، رگ، پی و چیزهای دیگر وجود دارد ولی ماده گوشتی در آن غالب است. بنظر آنا کساغور، کون و نساد، مرگ و ولادت چیزی جز جدائی اجزاء از یکدیگر نیست و این امور احتیاج به عامل خارجی ندارد و باین ترتیب از تعالیم خود نتیجه میگرفت که جهان را خالق و صانعی نیست .

دمکریت

(۴۷۰ - ۴۶۰ ق - م) دمکریت وابسته به جبهه دمکرات های قدیم یونان بود وی از برکت پول سرشاری که از پدر خویش وارث برد بسیر و سیاحت رفت و با متفکرین زمان به مصاحبه و گفتگو پرداخت و پس از مطالعات بسیار عقاید و نظریات جالبی از خود ابراز نمود - دمکریت مردی سیاستمدار بود و عقیده داشت که « سیاست مهمترین و بزرگترین هنر است، تحصیل سیاست و اشتغال به فعالیت‌های سیاسی مفید است زیرا به زندگی انسان عظمت و درخشندگی میبخشد » .

او میگفت که انسان از حکمت، سه نتیجه میگیرد :

۱- باید و میتواند خوب فکر کند .

۲- باید خوب گفتگو کند .

۳- باید خوب عمل نماید .

فکر خوب آنست که با واقعیات وفق دهد و عمل نیک آنست که انسان چه از لحاظ جمع ثروت و چه از نظر افکار سیاسی طریق اعتدال پیش گیرد و از افراط و زیاده روی خودداری نماید .

پیر دوکاسه Pierre Ducassé نویسنده فلسفه‌های بزرگ میگوید « تأثیر دیمقراطیس در طرز تفکر قدما فراوان بوده است و موضوعات محاوره و حتی معلومات فلسفی که افلاطون و ارسطو از این حکیم بعنوان

استشهاد می‌آورند دلیل واضحی بر این مدعا بشمار میرود. تمایل این فیلسوف به محققین و تتبع و عدم توجه او به جنبه غم‌انگیز زندگی و سرنوشت، و همچنین انسان دوستی عالمانه او ... همه اینها مسائلی است که نماینده عصر جدیدی بشمار میرود و این همان عصر سوفسطائیان و سقراط، و روزگاری است که فلسفه در شهر آتن مستقر میشود ... »

فحستین فرضیه اتم

دمکریت برای نخستین بار فرضیه اتم را پیش کشید و کلیه اشیاء و اجسام جهان را متشکل از خلاء و م دانست، بعقیده او « از ترکیب نا محدود اتم‌ها که دارای انواع و اشکال بی نهایت گوناگونی هستند و شکل کروی دارند اشیاء مختلف بوجود می‌آید . »

اتم‌ها شبیه به ذرات غباری میباشند که در سیر اشعه نور وقتی از پنجره بدرون اطاق می‌تابد دیده میشود این اتم‌ها که در همه جا پخش شده‌اند عناصری هستند که سراسر طبیعت از آنها ترکیب میگردد . «

دمکریت عاشق کشف رابطه علت و معلولی قضایا بود تا جائی که میگفت « کشف و توضیح یک جریان علت و معلولی را بر تحصیل تاج و تخت ایران ترجیح میدهم . »

دمکریت با اعلام فرضیه اتمی خود، وجود مجرد مطلق را نفی نمود بنظر او اتم انواع مختلف دارد و بر حسب شکل و صورت، خردی و بزرگی، نظم و ترتیب و وضع و مکان مسکن است بصورت‌های مختلف و گوناگونی در آید بطوریکه بعضی از آنها بعلت خردی محسوس نیست و برخی بواسطه عظمت و بزرگی قابل اندازه گیری نمیباشد.

دمکریت اتم‌ها را ازلی و ابدی میدانست بطوریکه نه منهدم و معدوم میگردند و نه از نو ایجاد شده و تکوین پیدا میکنند، غیر قابل قست و لایتجزی و نفوذ ناپذیرند و پیوسته موقعیت خود را در فضای لایتناهی تغییر میدهند .

چنانکه گفتیم دمکریت و طرفداران او بوجود خلاء معتقد بودند و میگفتند که اگر خلاء وجود نداشت نه تنها اشیاء نمیتوانستند در حرکت دائمی باشند بلکه هیچ چیزی نمیتوانست پدیدار شود و در جای معینی بطور

دمکریت جبری بود و عقیده داشت که ضرورت جبری در سراسر طبیعت حکمفرماست و جهان را جانی برای ظهور اتفاقات و تصادفات نیست او جهان را قابل شناسائی تشخیص میدهد ولی عقل را بگانه وسیله حصول معرفت می شمارد و میگوید از طریق مدرکات حسی حصول علم کامل ممکن نیست و در عین حال معتقد است که تعقل و ادراک عقلی اشیاء بدون محسوسات امکان ناپذیر است چون حواس برای عقل مواد تهیه میکنند و عقل نیز بوسیله ربط و اتصال این مواد بساهیت فضا یا اشیاء پی میبرد، دمکریت محسوسات را به تنهایی قابل اعتبار نمیداند و از این جهات مانند یک راسیونالیست فکر میکند، این جنبه ضعف همواره مورد استفاده و استناد ابده آلیست ها و مرتجعین جهان قرار گرفته است. دمکریت میگفت «احتیاج، همه چیز را به مردم آموخت ما از راه تقلید و تاسی مهمترین کارها را از حیوانات یاد گرفته ایم و بخصوص شاگردان عنکبوت هستیم زیرا بافتندگی و خیاطی را از او گرفته ایم، شاگردان چلچله ایم چون طرز ساختن خانه را از او تقلید کرده ایم، شاگرد مرغان هستیم زیرا خواندن آواز را از مرغانی نظیر قو و بلبل یاد گرفته ایم. دمکریت وجود خدا را انکار میکرد و هیچ چیز را مخلوق و مصنوع نمیدانست .

آشفتهگی وضع اقتصادی، جنگهای دائمی برای ظهور تصوف و جلب غلامان، تنگ بودن کار برای طبقه آزاد و ایده آلیسم در یونان تحمیل هزینه زندگی این طبقه بدولت، روز بروز اختلاف طبقاتی و ورشکستگی رژیم اقتصادی را در یونان قدیم تشدید مینمود، آن در نتیجه همین مشکلات اقتصادی از اهمیت و مقام دیرین افتاد و اسپارت مقام اول را احراز نمود ولی اسپارت نیز تحت تأثیر همین عوامل اقتصادی پس از چندی بسر نوشت آن دچار گردید.

شکستی که در اوضاع اقتصادی آن پدید آمده بود بنیان عقاید و افکار مادی و منطقی قدیم را که مولود شرائط مساعد اقتصادی آن عصر بود سست گردانید و عجز و بیچارگی اکثریت سبب گردید که روح تصوف

و ابده آلیسم در افکار عمومی و آراء فلاسفه و متفکرین زمان منعکس گردد و تفکرات مادی و منطقی قدیم جای خود را به تصوف و خیالبافی و سفسطه و جدل بسپارد .

فلاسفه ایندوره چون از کشف علل تیره بختی و فساد جامعه عاجز بودند ناچار برای تسکین هیجان عمومی و تحکیم موقعیت خود و طبقه حاکم زمان باشاعه تصوف کمک کردند و کوشش کردند با داروی نصیحت و اندرزهای اخلاقی دردهای اجتماعی را درمان کنند .

برای آنکه آراء سفسطه آمیز این عصر آشنا شویم نظریه پروتاگور Protagores (۴۱۷-۴۸۰ ق-م) را راجع بدرك و تشخیص حقیقت ذکر میکنیم پروتاگور میگفت اساساً حقیقتی وجود ندارد زیرا انسان برای درك حقیقت از حواس خود استمداد میطلبد و ادراک حواس هم در اشخاص یکسان نیست، در نتیجه هر کس هر چه را حس میکند معتبر میدانند در حالیکه خود میدانند که دیگران همان را طور دیگری حس میکنند از طرفی اموری هم که بحس درمیآید ثابت و بی تغییر نیست بلکه ناپایدار و متحول میباشد، این است که یک جا ذهن را باید میزان همه امور بدانیم و در جای دیگر باید قبول کنیم که آنچه درك میکنیم حقیقت نیست و در نتیجه به حقیقتی قائل نباشیم، یکی دیگر از سوفسطائیان گورگیاس Gorgias است (۳۷۵ - ۴۸۳ ق-م) که وی نیز در سفسطه مهارت فراوان دارد از جمله گفته های او یکی این است که وقتی ما قبول کردیم که عدم موجود و وجود نیز موجود است در حقیقت بین وجود و عدم فرقی قائل نشدیم بنا بر این اگر وجود را لا وجود بدانیم مرتکب اشتباه نشده ایم .

سقراط (۳۹۹-۴۶۹ ق-م) از جمله کسانی که در اثر انحطاط تمدن یونان و آشفتهگی وضع اقتصادی برای درمان دردها متوجه تعلیم مسائل اخلاقی شده و کوشش کرده است که از این راه مشکلاتی را که در نتیجه غلط بودن سازمان اقتصادی حاصل شده درمان نماید، سقراط متفکر و خطیب معروف یونان است .

از سقراط نوشته ای برجای نمانده؛ این حکیم همه وقت خود را مصروف آن میداشت که در بازار و باغ های عمومی و چهارراه ها و میدانهای ورزش با سئوالان استنادات ای که طرح مینمود شنوندگان را از عهده

باسخ گفتن عاجز سازد و خودپسندی و ادعای بیجای آنان را آشکار کند. باین ترتیب آزارشان دهد در نتیجه همین روش بود که عوام فریبان، لاف زنان و زورمندان او را به پیدینی متهم ساختند تا عاقبت ناچار شد در سن هفتاد و یک سالگی پیش از میلاد جام شوکران را بنوشد و جان تسلیم کند.

سقراط کلامی نافذ و مؤثر داشت و شنونده را تحت تأثیر میگرفت افلاطون در وصف او مینویسد: «... هنگامیکه من سخنان او را میشنوم قلبم بشدت بتپش مبادند و اشک از دیدگانم جاری میشود و می بینم گروه کنیری از مردمان دیگر همان تأثرات را درخود حس میکنند...»

سقراط برای آنکه مفهوم عدالت، نیکی و یا خیر را تشریح نماید بروش زایمان متوسل میشد یعنی یکنفر را مخاطب قرار میداد و از او میپرسید «خیر» چیست پس از گفت و شنود و انتقاد گفته های طرف بالاخره بفرمولی که تا حدی جامع و قابل قبول باشد میرسید، وی میگفت من مانند مادرم فن مامائی دارم او کودکان را در زادن مدد میکرد و من نفوس بشری را برای درک حقیقت باری و کمک میکنم.

او باروش استهزائی خود مردم را وادار میکرد که هنگام قضاوت اشتباه نکنند و بدانند آنچه از روی وهم و خیال بآن علم و ایمان دارند در واقع نسبت بآن بصیرت و اطلاعی ندارند.

وی معتقد بجاودانی بودن روح بود و بهترین راه اصلاح جامعه را در تزکیه نفس و تشخیص خوب از بد میدانست و میگفت چون خوبی دانستی است آموختنی هم میباشد و عقیده داشت هیچ کس آگاهانه پیرامون شرو فساد نمیگردد، سقراط گمان میکرد که اگر امراء و مدیران جامعه خوب تربیت شوند تمام درد ها درمان خواهد شد و از این معنی غافل بود که امراء ترتیب شده نیز هدفی جز حفظ موقعیت طبقاتی و تأمین منافع مادی در سر ندارند و مادام که راحت اقلیت در رنج اکثریت است یعنی ستمگران و ستمکشان در برابر هم قرار گرفته اند مشکلات اقتصادی و اجتماعی از طریق انبرز و نصیحت حل نخواهد شد.

بحث و گفتگو در مسائل مختلف اجتماعی سبب گردید که سقراط متوجه مسائل منطقی گردد او عقیده داشت که تعریف صحیح نقش مهمی در

فهم مطالب بازی میکنند بهمین علت بکلیات مسائل منطقی نظیر نوع، جنس، تصور، تصدیق، برهان و قیاس پی برد - ارسطو با استفاده از کلیاتی که توسط سقراط در زمینه مسائل منطقی طرح و پی ریزی شده بود علم منطقی را وضع کرد. سقراط از طریق استقراء و استنتاج بتوضیح و تشریح مسائل اخلاقی و اجتماعی مشغول میشد و کوشش میکرد تا از این راه امور مختلف را مطالعه و توضیح نماید.

با اینکه سقراط اطاعت از قوانین شهر و مدینه را وظیفه هر کس میدانند و معیذا در مکالمات خود با همپییاس توضیح داده است «... عدالت واقعی برتر از قانون میباشد و در مقام بالاتری واقع شده، همچنانکه حقیقت برتر از عرف و عادت میباشد...»

سقراط (۳۴۷-۴۲۷ ق-م) افلاطون از شاگردان معروف سقراط بود و مدت ده سال در مکتب او بتحصیل حکمت و استماع مناظرات اشتغال داشت، پس از مرگ سقراط افلاطون بسیر و سیاحت پرداخت و پس از مراجعت بآتن باغی را که خارج از شهر داشت برای ترویج عقاید خود برگزید این باغ که بنام آکادمی Académig معروف شده مرکز اجتماع پیروان او بود، افلاطون خود از جناح اشراف و اریستوکراتهای یونان و وابسته به ارتجاعی ترین معافل حا کمه زمان بود، وی تحت تأثیر شرائط بحرانی عصر خود متوجه معنویات و تخیلات و عالم «مثل» گردید، و از توجه و تحقیق در عالم محسوسات اعراض نمود، بنظر او فیلسوف حقیقی کسی است که برای کشف اسرار عالم در خود فرورود و روح خویش را پرورش دهد، او محسوسات و آنچه بکمک حواس انسان قابل تشخیص است اصیل و واقعی نمیدانست، و فقط معقولات و معنویات را دارای حقیقت و اعتبار میشمرد.

افلاطون برای موجودات، دو عالم قائل بود، که **مثل افلاطونی** یکی را عالم مثل یا معقولات و دیگری را عالم محسوسات با اشباح میخواند، بنظر او عالم مثل عالمی است حقیقی و واقعی و عالم اشیاء عالمی است مجازی و فناپذیر، آنچه حقیقی و ابدی است همان معقولات است، افلاطون برای توضیح نظریه خود و اثبات اینکه عالم جسمانی

پرتو و اثری از عالم مثل است میگوید « کسانی را بنظر آورید که در غاری محبوسند و روی آنها بدیواری است که مقابل در غار قرار گرفته ، این اشخاص چون پشت بدر غار ایستاده اند قادر نیستند آنچه را که خارج از غار تحقق میپذیرد مشاهده نمایند ، و بنابراین با اشیاء حقیقی سر و کار ندارند ، اشخاصی که در بیرون غار و با محمولات گوناگون درحرکتند و قتیکه با بارهای خود از مقابل غار میگذرند سایه آنها از روزنه بدیوار مقابل میافتد و زندانیان این اشباح را می بینند ولی از حقیقت این سایه ها بی خبرند و به غلط با خود گمان میکنند که سایه ها حقیقتاً دارای شخصیتی هستند ... »

افلاطون از این مقدمه نتیجه ایده آلیستی بزرگی میگیرد و میگوید که کلیه محسوسات و مدرکات بشری از حقیقت عاری است و مردم روی زمین مانند زندانیان غار آنچه را که حس میکنند و حقیقت می پندارند در حقیقت مانند همان سایه هائی است که از روزنه غار بدیوار میافتد و تمام مدرکات حسی انسان جز سایه و شبیح چیز دیگری نیست .

باین ترتیب « اساس حکمت افلاطون باین است که افلاطون مشهودات و محسوسات را حقیقت نمیدانست و محسوسات ظواهر اند نه حقایق و گذرنده اند ، نه اصل و باقی ، و علم بآنها تعلق نمیگیرد بلکه محل حدس و گمانند و آنچه که علم بآن تعلق میگیرد عالم معقولات است ، باین معنی که هر امری از امور عالم چه مادی باشد مانند حیوان و نبات و جماد و چه معنوی مانند زشتی ، خردی ، شجاعت ، عدالت و غیره اصل و حقیقتی دارند که بحواس درک نمیشوند و تنها عقل آنها را درک میکنند و آن حقیقت صورت با مثال اشیاء است باین ترتیب افلاطون میگفت حقیقت کبوتر خود کبوتر که حیوانی پرنده، مرئی و محسوس است نمیباشد بلکه مثال یا (ایده Ideé) را حقیقت کبوتر میدانست - افلاطون میگفت روح انسان قبل از آنکه در زندان جسم اسیر شود کلیه حقایق را در عالم مجردات درک نموده و به حقیقت زیبایی و نیکویی پی برده است - بنظر او محسوسات ما در این عالم فقط وسیله تذکر است و نقش مهمی در معرفت اشیاء ندارد روح انسان جاودانی و پس از مرگ از بدنی به بدن دیگر منتقل میشود، علم اکتسابی نیست بلکه ذاتی روح است.

بسیاری از نظریات ایده آلیستی افلاطون بشدت مورد اعتراض ارسطو شاگرد او قرار گرفت ارسطو با رد نظریه مثل ثابت کرد که نه تنها با قبول « مثل » مشکلی حل نمیشود بلکه بر تعداد مشکلات افزوده خواهد شد - ارسطو در یکی از آثار خود گفت : « با اینکه هم افلاطون وهم حقیقت را دوست دارم ولی وظیفه مقدس بن فرمان میده که حقیقت را ارجح بدانم ».

پیر روسو در کتاب خود میگوید « افلاطون رابطه های ظریف و حساسی را که ما بین فکر علمی و حقیقت در حال پیداشدن بود قطع کرد و چون برخلاف اراده خود شاگرد سوفسطائیان بود بعلم جنبه عرفانی داد و آنرا وارد در ظلمات مسائل غیر منطقی نمود، و علم چه رنجها و زحمتهای دید تا خود را از این ظلمت رهائی بخشید. که میدانند که اگر قوانین قطعی برای علم وضع نمیکردند ترقی آن تا چه اندازه پیشرفت میکرد ، این دانشمند اصرار داشت منجمین را به بیان حرکات دورانی سیارات با سرعتهای ثابت وادار نماید... تا وقتیکه کپلر Kepler جرئت کرد و امریه او را باطل نمود... »

باینکه افلاطون در کتاب جمهوریت و قوانین، سخنی از زندگانی اشتراکی بیان آورده و در طرحی که برای اصلاح زندگانی مردم ریخته پیشنهاد کرده

نظریات اجتماعی افلاطون

است که شعراء تبعید و عموم مردم تحت تربیت سخت قرار گیرند و ثروت و زنان از انحصار عده ای معدود خارج شود ، معذک باید وی را طرفدار جدی اختلاف طبقاتی شمرد، او در باره دولت میگفت هدف دولت باید این باشد که مناسبات بین اصناف و طبقات مختلف را حفظ کند و نگذارد غلامی در صف پیشه وری وارد شود و یا پیشه وری در صف تجار درآید ، افلاطون طرفدار جدی حکومت اشراف قدیم و اریستوکراتها بود و در راه تجدید قدرت آنان کوشش بسیار کرد بعقیده او هیئت حاکمه در حکم سر، سپاهیان و قوای تأمینیه بمنزله سینه، و پیشه وران و کشاورزان که برای رفع حوائج مادی کار میکنند مانند شکم میباشند .

با وجود کوشش های عملی که افلاطون برای حفظ اوضاع موجود عصر خود کرده است و با تناقضاتی که در آراء او موجود است، نظریات

ایده آلیستی وی راجع به جامعه اشتراکی (در کتاب جمهوری) نیز قابل توجه است.

فلیسین شالای Felicien Challaye در کتاب تاریخ مالکیت، نقشه ایده آلی افلاطون را راجع بیک اجتماع نوین، منظم و هم آهنگ به این نحو تلخیص میکند «حکومت برای برآوردن نیازمندیهای مردم بوجود میآید، فرد برای ادامه زندگی خود بدیگران نیاز دارد تا یاری آنان منزل داشته باشد، غذا بخورد، لباس داشته باشد حمایت و حفاظت بشود و بطور کلی اداره شود، تمام افراد از روز تولد خود باخصائص و استعداد های مختلف بوجود میآیند. دولت باید بادر نظر گرفتن این صفات مختلف کارها را میان اهالی شهر تقسیم کند، مردم باید سه طبقه قسمت شوند: کشاورزان و صنعتگران، جنگجویان، و کارمندان دولت. طبقه اول باید تابع طبقه دوم و طبقه دوم زیر نظر طبقه سوم باشد.

در این اجتماع که از نظر سیاسی هر طبقه زیر نظر و تسلط طبقه دیگر است نباید تسلط اداری بتسلط اقتصادی تبدیل شود، بلکه منافع مادی باید میان مردم بطور تساوی تقسیم شود - در مورد کشاورزان و صنعتگران افلاطون معتقد نیست که اموال آنان بفرزندانشان به ارث برسد ولی بآنان اجازه میدهد که از دسترنج خود آزادانه استفاده کنند، مشروط بر آنکه مقداری نیز برای کمک بزندگی دیگران بدولت پردازند.

جنگجویان باید در مورد دشمن کشور خویش بسیار بیرحم باشند ولی بهموطنانشان بهیچوجه جور و ستمی روا ندارند، البته چنین مردم وظیفه شناسی، فقط در سایه آموزش و پرورش درست، بوجود میآیند و آن مردم تربیت شده را مقررات منطقی و صحیحی باید اداره کند»

در کتاب سوم جمهوری، قسمت اصلی نظریه افلاطون راجع بزندگانی اجتماعی مردم است:

«من قبل از همه چیز معتقدم که این مردم نباید چیزی داشته باشند که فقط بخودشان تعلق گیرد، هیچ خانه یادگانی نباشد که کسی حق ورود بآنها نداشته باشد، همه سر یک میز باهم غذا بخورند و باهم بدون تکلف زندگی کنند.

سربازان باید زیر چادر و درخیمه ها بطور تساوی باهم بسربرند برای سربازان، نگهداشتن پول زیر سقف منزل خود و تزئین لباس خویش با طلا و نقره، غذا خوردن در ظرفهای قیمتی و حتی دست زدن بیول ممنوع است.

مردم برای آنها غذا حاضر میکنند و وسائل زندگی را مهیا مینمایند، زیرا اگر جنگجویان صاحب پول و طلا و نقره باشند، حتی به صرفه جوئی و نگهداری آن نیز علاقمند میشوند، حس جمع آوری تمول و رقابت و حسادت و بیشترخواهی در آنان تقویت می یابد و در اینصورت بجای اینکه مدافع دولت باشند، مخالف و مبارز با هیئت حاکمه میشوند.

جنگجویانی که ابراز لیاقت کرده باشند، پس از سن معینی وارد طبقه سوم شده و بمضویت دولت و هیئت حاکمه در میآیند:»

افلاطون معتقد است: همانطور که ثروت باید بین مردم مشترك باشد، زنان و بچه ها نیز مال همه است «بمنظور ایجاد نسل و تکمیل افراد مملکت، دولت بپردازان و زنان اجازه میدهد، بچه هائیکه بوجود میآیند به شهرخوارگانهای عمومی سپرده شوند و بوسیله دایگانی غیر از مادر خود، بزرگ شده در دبستانهای همگانی پرورش یابند. زمانیکه ثروت و زن و فرزند، عمومی و مال همه شد، غم و شادی نیز میان مردم بتساوی تقسیم میشود، بدین ترتیب یگانگی و اتحاد کشور بوضع مطمئنتری تأمین میشود زیرا بزرگترین خوشی و سعادت برای دولت و مملکت، اتحاد و اتفاق، و اسفناکترین وضع برای آنان، نفاق و جدائی طبقات مختلف است.»

آراء ایده آلیستی افلاطون، پس از انتشار مورد انتقاد قرار گرفت از جمله شاگردش ارسطو نیز بمخالفت با نظریات او برخاست افلاطون در پایان عمر دریافته که نظریات او جز درعالم خیال صورت پذیر نیست، بهمین جهت به تعدیل آراء خود همت گماشت از جمله با مالکیت خصوصی با قید اینکه محدود باشد موافقت نمود، برای ازدواج مقرراتی قائل شد و مهریه را ممنوع کرد.

جملات زیر منسوب با افلاطون است:

« زندگی برای انسانی که با موانع حیات خویش می‌جنگد بسیار چالست ، از ضعف و ناتوانی منال، از چیزی گله و شکایت مکن، زیرا حاصل آن تأثر و دل‌سوزی است که آنهم تراوش روحهای ناتوانست ، کوشش برای پیشرفت بجلو، هدف زندگیت.

غالب بیماریهای اجتماعی و سیاسی که از آن رنج میبری در اختیار خود تست ، فقط اراده و قدرتی برای تغییر آنها لازمست ، میتوانی بطرز دیگر ، بشیوه خردمندانه تری زندگی کنی ، اگر در آن باره بیندیشی و واندیشه خود را بکار بندی»

ارسطو
Aristote
ارسطو در پانزده سالگی در اثر مرگ پدر، تحت سرپرستی قیمی دانشمند قرار گرفت و تحت تعلیمات او بمطالعات علمی مأنوس گردید پس از چندی از (استاگیرا) بآتن که مرکز فعالیتهای سیاسی و اقتصادی بود مسافرت نمود و در آنجا رحل اقامت افکند و در صف پیروان افلاطون درآمد ولی دیری نگذشت که از متابعت اودست کشید و یک‌چند بر حسب دعوت فیلیپ مقدونی بمعلمی اسکندر اشتغال ورزید، بعد ها پس از مراجعت بآتن مکتب فلسفی خود را بنام لیس Lyceé تأسیس نمود .

آراء و نظریات ارسطو بعلمت وضع طبقاتی او و بهبودی که در اوضاع اقتصادی و اجتماعی یونان در اثر فتوحات اسکندر حاصل شده بود کمتر جنبه ایده آلیستی داشت ، بطوریکه میتوان فلسفه او را مرحله عالی تکامل فلسفه یونان بشمار آورد . ارسطو چنانکه اشاره شد حس واقع بینی و کشف حقیقت را باندیشه غور و تتبع برای وصول به (مثال) و کمال مطلوب ترجیح میداد ، منطق ارسطو برخلاف افلاطون کوشش میکند که فکر را از آسمان بزمین آرد و حقیقت و واقعیت را در اشیاء خصوصی و جزئی نشان دهد - ارسطو با وضع علم منطق آلت و افزار و اسلوب نوینی برای تجزیه و تحلیل مسائل مختلف بدست آورد ، افلاطون بطالبان مکتب خود میگفت « هر کس هندسه نمیداند باینجا قدم نگذارد.»

ولی ارسطو با وضع علم منطق فقط آشنایان باین علم را در مکتب خود میپذیرفت و بآنان از در بحث و مطالعه در میآمد، پس از آنکه ارسطو لیس

را افتتاح کرد تصمیم گرفت آثار علمی و فرهنگی عصر خود را نظم و ترتیبی دهد. پیر روسو مینویسد که ارسطو «شاگردان خود را بدسته های چندی تقسیم کرد که هر یک از آنها میبایست در قسمت معینی از معرفت انسان مطالعه نماید و از این کار مشترك یکدایرة المعارف با عظمتی نتیجه گردید که از منطق مطلق شروع شده و به حیوان شناسی ، فیزیک ، نجوم ، هواشناسی و غیره میرسد ، بنا بر این همانطوریکه آقای لئون روبن Leon rubin اظهار داشته است « بسیاری از مطالعات مفصلی که در آثار ارسطو دیده میشود ممکن است تألیف خود او نبوده و فقط در مکتب او مطالعه شده باشد.» این نظریه با توجه بمقام و نفوذ سیاسی ارسطو شایان توجه و قابل قبول است .

ارسطو معلومات عصر خویش را در چهار بخش مورد مطالعه قرار دارد .

۱ - ارقنون Organon که در باره منطق و کشف و بیان حقیقت گفتگو میکند .

۲ - الهیات یا فلسفه اولی «متافیزیک» که در باره منشاء و اصل وجود گفتگو میکند .

۳ - طبیعیات یا فلسفه سفلی (فیزیک) که متضمن بحث در مسائل طبیعی و علمی است .

۴ - سیاسیات که از امور و مسائل اجتماعی نظیر دولت ، حقوق و تکالیف بشری گفتگو میکند .

ارسطو کوشش کرده است که کلیه اطلاعات علمی و هنری عصر خویش را با اسلوبی صحیح تر از پیشینیان در دسترس مردم قرار دهد ، برای این منظور حکمت را به سه شعبه تقسیم میکند .

۱ - حکمت نظری - در این رشته انسان کوشش میکند بیاری فکر خود صحت و سقم فرضیات و تصورات خود را کشف کند ، حکمت نظری شامل الهیات ، طبیعیات و ریاضیات است .

۲ - حکمت علمی - در این شعبه از حکمت که شامل اخلاق ، اقتصاد و سیاست است انسان بیاری علم ، کسردار و رفتار خود را هدایت و

رهبری میکند .

۳ - حکمت هنری - که بیاری آن علم و معرفت برای تجسم و بیان و جلب منافع مورد استفاده واقع میشود. حکمت هنری شامل شعر، نقاشی، مجسمه سازی و غیره میباشد .

ارسطو برخلاف افلاطون در مورد طبیعت، مادی فکر میکرد یعنی بواقفیت خارجی محسوسات معتقد بود . وی میگفت « سعی در اثبات اینکه طبیعت وجود دارد مضحک است - زیرا این موضوعی است واضح و بدیهی»^{۱۰۰}

ارسطو میگوید « هیچ تجربه‌ای بما نشان نمیدهد که کدام انسانی « فی نفسه » انسانهای جزئی را بوجود آورده است یا از کدام درخت بلوطی فی نفسه درختهای بلوط جزئی ناشی شده... بلکه تجربه بامیآموزد که انسان جزئی هست که انسان جزئی را تولید میکند پس فرضیه افلاطونی بهیچوجه با تجربه وفق نمیدهد... آنچه وجود دارد گروه بیشماری از افراد است و هیچ چیز بجز افراد وجود ندارد و این افراد بعضی ساکن و پاره‌ای جاندارند و در بین خود توالد و تناسل میکنند و همیشه انسان جزئی است که انسان جزئی را تولید میکند و وجود « جوهری » همان وجود فردی است و نباید آنرا در جای دیگری جستجو کرد - ارسطو میگوید هر فردی را ممکن است از ده صورت مختلف مورد بررسی قرارداد و این ده صورت را « معقولات » نامیده - راجع بیک « فرد » میتوان گفت که وجود دارد « جوهر » و در یک مکانی هست (مکان) و در یک لحظه‌ای هست (زمان) و دارای پاره‌ای صفات است (کیف) و در کمیتی هست (کمیت) و پاره‌ای روابط با دیگران دارد (اضافه) و نشسته یا خوابیده است (وضع) و تحت بعضی تأثیرات است (انفعال) و برخی اعمال انجام میدهد (فعل) و بالاخره پاره‌ای تملکات دارد (ملکیت). و هر کس فرد را از این جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار دهد از او شرح و بسط کاملی دارد. - اما داشتن شرحی از افراد کافی نیست بلکه برای شناختن باید به بینیم رشته عللی که هر واقفیت فردی بدان وابسته است کدامند؟ ارسطو این علل را ۴ نوع تقسیم میکند : علت مادی، علت صوری، علت فاعلی و علت غائی، علت مادی عبارت از

چیزی است که شیئی با آن ساخته میشود مثلا در مجسمه مفرغی، مفرغ علت مادی مجسمه است.

علت صوری « قالب » و « جوهری » است که وقتی بماده متصل گردید علائم مشخصه‌ای را که در تمام افراد همنوع دیده میشود بوجود میآورد مثلا علت صوری يك مصنوع انسانی مثل مجسمه همان صورت و شکلی است که مجسمه‌ساز بمجسمه خود خواهد داد .

علت فاعلی عبارت از مجموعه اعمالی است که اثری را بوجود میآورند این علت منشاء حرکت است علت فاعلی مجسمه مفرغ مجموع حرکات است که مجسمه‌ساز بوسیله آنها مجسمه خود را طرح ریزی کرده - یا مقاربت مرد و زن علت فاعلی پیدایش فرزند است.

علت غائی مقصدی است که بخاطر آن هر چیز یا فعلی بوجود آمده است مثلا مجسمه‌ساز یا برای سود شخصی و یا بمنظور کسب افتخار و یا برای ایجاد يك اثر هنری مبادرت بساختن مجسمه میکند .

ارسطو جهان را جاودانی میداند و آغاز و انجامی برای دنیا قائل نیست .

وی مکان را « جهان » محدود و زمان را عبارت از لحظه بی نهایت کوچکی میداند که بین گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و آینده‌ای که هنوز نیامده قرار گرفته است (۱)

ارسطو مدار عالم را بر قوه و فعل میداندست، قوه یعنی استعداد و امکان برای بودن يك شیئی و فعل یعنی بودن و وجود خارجی آن شیئی، پس وجود گاه بالقوه و گاه بالفعل است چنانکه گل بالقوه آجر است و همینکه عمله در آن کار کرد و حرارت دید بالفعل آجر میشود و یا تخم هر گیاه بالقوه گیاه است ...

ارسطو بجز حرکت معتقد بود و طبیعت را مبداء حرکت و تغییر میداندست و میگفت حرکت در خارج از اشیاء وجود ندارد بلکه حرکت و تغییر ذاتی اشیاء است او در یکی از رسالات خود به شش نوع حرکت که عبارتند از :

۱ - اقتباس از کتاب ارسطو از اندره کرسون ترجمه : کاظم عادی

ظهور، نابودی، نمو، کاهش، تغییر کیفی، و تغییر مکانی است اشاره میکند ارسطو ضمن بحث در مقوله حرکت از محرك اول یا محرك جاودانی سخن میگوید بنظر او این محرك منشاء حرکت و علت اساسی کلیه تغییرات و تبدلات است، این نظریه ایده آلیستی ارسطو ظاهراً یادگار تعلیمات استاد او افلاطون است - در قسمت روح نیز نظریه افلاطون با ارسطو سازگار نیست زیرا افلاطون عقیده داشت که روح مستقل از جسم، وجود خارجی دارد در حالیکه ارسطو در این مورد نظری مادی و منطقی داشت و میگفت «روح بدون جسم نمیتواند وجود داشته باشد»

ارسطو برای وجود مراحل و درجاتی قائل است و میگوید جمادات چون کمال یافته و نمو کرده اند بصورت نبات درآمده اند و نباتات حساس گردیده به مرحله حیوانیت رسیده اند و بهرور زمان حیوانیت تا انسان کمال یافته است. و امتیاز انسان بر سایر حیوانات بتفکر و تعقل است ارسطو در آثار فلسفی خود از منطق بنام یک علم جداگانه نام میبرد، باینکه ارسطو هم از منطق عینی و هم از منطق ذهنی سخن گفته، ولی همواره برای منطق عینی که مبتنی بر محسوسات و مشهودات است ارزش و مقام بیشتری قائل شده است منطق ارسطو چون ریشه های ایده آلیستی داشت در قرن نوزده در مقابل منطق دیالکتیک عملاً محکوم گردید.

نظریات اخلاقی ارسطو
 بنظر ارسطو آنچه انسان انجام میدهد برای سود و خیر است و مطلوب نهایی انسان خوشی و سعادت است، منتهی مفهوم خوشی و سعادت برای همه یکسان نیست، بعضی خوشی را در جمع مال، برخی در احراز مقام و جمعی خوشی را در لذات جسمانی میدانند بنظر او فضیلت در اعتدال است و انسان باید بین زیاده و نقصان حد وسط را انتخاب کند زیرا فی المثل تهور و جبن هر دو ناپسند و حد وسط آن یعنی شجاعت مطلوب و پسندیده است.

ارسطو در کتاب اخلاق در توصیف عدالت میگوید «عادل کسی است که از قوانین پیروی کند و در رفتار خود با دیگران قواعد تساوی و برابری را رعایت نماید، ظالم کسی است که هم از قوانین سر به پیچد و هم در ثروتها

خوشیها نصیب خود را بیشتر از آنچه بایستی طلب کند و در اموری که بخوشی منتهی نگردد سهم خود را کمتر سازد» .

نظریه ارسطو در باره دولت
 ارسطو میگفت انسان در همین حال که منافع عمومی را درک میکنند میکوشد تا زندگی شخصی را بر اساس اصول بهتری قرار دهد او انسان را حیوانی سیاسی میدانست و چون بین غلامان و صاحبان برده اختلاف اصولی قائل بود و این تباین را امری عادی و ضروری تصور میکرد عقیده داشت که جسم در غلامان و روح در آزادگان مقام اول را احراز کرده است و چون روح همواره بر جسم حکومت میکند پس حکومت آزادگان بر غلامان نیز امری عادی و لازم و ضروری است او حتی عقیده داشت که غلام بودن بفتح و صلاح زبردستان است و غلام جزو آلات و وسائل جاندار خانه است .

شکل دولت از نظر ارسطو
 ارسطو حکومت جمهوری را بمعنی اخص اختلاطی از اولیگارش و دموکراسی میدانند و میگوید معمولاً حکومت هائی را جمهوری میخوانند که تمایل بطرف دموکراسی دارند و حکومتهای اشرافی حکومتهایی هستند که بیشتر بطرف اولیگارش میایلند. بعقیده ارسطو نجات و تربیت پسندیده خاص ثروتمندان است. منشاء اختلافات اجتماعی، بعقیده او عدم تساوی مردم در آزادی، ثروت و فضیلت است .

ارسطو با حکومت جباران و مستبدین مخالف است و اعمال شخص جبار Tyrann را بدین نحو توصیف میکند، سرکوب کردن گردن فرزان، راندن مردان قویدل، جلوگیری از تشکیل اجتماعات، مبارزه با آموزش و بیداری افکار، جلوگیری از رفت و آمد از شهری بشهر دیگر، اعزام جاسوس در بین مردم برای گوش دادن بحرفهایی که در اجتماعات گفته میشود کاشتن تخم نفاق و افترا بین مردم - اصل دیگر استبداد فقیر کردن مردم است، برای اینکه خلق را بتأمین معاش روزمره خود سرگرم سازد تا دیگر وقت اینکه برضد او توطئه چینی کنند نداشته باشند جبار بجنگ همپردازد تا فعالیت رعایای خود را بدانجانب معطوف کند - جبار جز نابکاران را دوست ندارد زیرا تشنه تملق

و مزاج گوئی است و هیچ روح آزادی نیست که در برابر او حاضر بزبونی و تملق شود.

بطوریکه میبینیم توصیفی که ارسطو از جباران کرده امروز نیز در باره مستبدین و مرتجعین زمان صادق است و این عناصر امروز نیز از اصولی که سقراط در بیست و دو قرن پیش یاد کرده برای حفظ موقعیت ناپایدار خود استفاده میکنند.

علت انقلاب ارسطو علت اساس کلیه انقلابات اجتماعی را در اختلاف زندگی مادی مردم میدانست و میگفت در محیط اجتماع عده ای در رفاهیت و جمعی در بدبختی بسر میبرند و همین منشاء اختلافات و مبارزات اجتماعی و سبب اصلی تغییر دولتهاست.

بنظر ارسطو انقلاب هنگامی رخ میدهد که مردم در حقوق یکسان نباشند و از نظر اموال و اجر و مزد و مراتب و درجات میان آنها تناسب و استحقاق رعایت نشود.

ارسطو بهترین نوع حکومت را حکومت جمهوری دمکراسی میداند و معتقد است که کلیه مردان آزاد Citoyen باید در اتخاذ تصمیمات شرکت کنند و آزادی و برابری برای همه آنها رعایت شود.

ارسطو با حکومت اشراف و سلاطین در صورت رعایت مصالح عمومی روی موافق نشان میدهد، بنظر ارسطو فضیلت حاکم با فضیلت هر فردی که جزو مدینه شمرده شود یکسان است هر کس باید فرمان دادن و حکومت کردن را از فرمان بردن و اطاعت نمودن آغاز نماید.

وی میگوید زندگی از فعالیت و آسایش یا از جنگ و صلح ترکیب یافته، مقصود از جنگ رسیدن بصلح و مقصود از کار رسیدن بآسایش است.

نظریات اقتصادی ارسطو ارسطو موضوع تحقیقات اقتصادی را، تدبیر در حسن اداره اموال خانه، شهر و کشور و پیدا کردن وسائل ازدیاد درآمد میدانسته است، فروغی در کتاب سیر-

حکمت از قول ارسطو مینویسد: «بشر در زندگی بمال و ثروت محتاج است و ابتدا آنرا بطور ساده و طبیعی از آب و خاک تحصیل مینمورد. و در جمعیتهای کوچک بخوشی زیست میکردند است، کم کم مال فراوان شد و معاوضه

پیش آمد و چون دامنه مبادلات وسیع گردید، بزندگی اجتماعی فساد راه یافت، مشکلات معاوضه منتهی باختراع نقود شد، مسئله ارزش و بهای اجناس و بازرگانی و صرافتی و مراحله و ربا و کارگری و کارفرمائی و مزدوری پیش آمد و مردم از زندگی ساده خود دور شده بتعیش و تفتن افتادند... بهترین اشکال اجتماع اینستکه دول، کم وسعت و کم جمعیت و مرکب از ملاکان و فلاخان باشند و از این جمع آزادگان صاحب زندگانی و زن و فرزند بوده بفرغت بکسب معرفت پردازند و زیر دست خودبندگان داشته باشند که حوائج زندگی را فراهم سازند... در جای دیگر ارسطو چنین میگوید «... نظر باینکه مردم در استعداد و فهم و هوش یکسان نیستند و یونانیان از اقوام دیگر اشرفتند، اگر آنها را به بندگی بگیرند رواست که آزادگان باید بفرغت بوظائف انسانیت و کسب معرفت و تفکر پردازند و کارهای بدنی را به بندگان واگذارند که در حکم بهائم و بسزله آلات و ادواتند...» در مورد زنان ارسطو میگوید زن ذاتاً پستتر از مرد است و باید تحت نظر مرد اداره شود.

این بود خلاصه ای از اصول عقاید اقتصادی ارسطو که ظاهراً برجسته ترین افکار نظری دوران بردگی است- لفظ (اکنومی *Economia*) از آن زمان بیادگار مانده و مرکب از دو کلمه یونانی (ایکس *Oikos*) بمعنی مجموع اموال بکنفر و (نوموس *Nomos*) بمعنی قاعده و قانون میباشد و امروز هم اشخاص صرفه جو را «اکنوم» میگویند.

ارسطو بزرگترین متفکر یونان باستان و دنیای قدیم است نظریات فلسفی و کتب و آثار او که خلاصه ای از معلومات بشر در آن دوره است تا انتهای قرون وسطی یعنی قریب بیست قرن بر افکار بشر حکومت و فرمانروائی داشته است.

در قرن یازده و دوازده مبارزه بین مادیون و ایدئالیستها در انگلستان و سپس در فرانسه آغاز گردید و چنانچه خواهیم دید پس از چند قرن، مبارزه سرانجام، دوران حکومت فکری ارسطو پسری گردید. مرگ وی در ۶۲ سالگی یعنی در ۳۸۴ ق. م اتفاق افتاده است.

(۲۷۰ - ۳۴۳ ق. م) در اواخر قرن چهارم یعنی در دوره ای که در اثر تضادهای داخلی در بعضی از

ایپکور

نقاط یونان طبقات محروم علیه اربابان خود بیاخاسته و مشغول مبارزه بودند و آثار شکست رژیم غلامی کم و بیش مشهود بود. اپیکور باشاعه نظریات فلسفی خود مشغول شد وی منسوب بیکی از خانواده‌های فقیر یونانی بود. پس از چندی بکسب زندگی متوسط و مناسبی توفیق یافت چون زندگی او مصادف با ایامی است که طبقات محروم قدمهای اعتراضی علیه ظلم و بیادگری برداشته‌اند، منطق او برخلاف منطق اسلاف، که در رکود و خمود ایام بردگی ظهور کرده کم و بیش جنبه مادی و منطقی دارد اپیکور میگوید «هیچ چیز از عدم بوجود نمیآید بعبارت دیگر همه از هم ناشی شده‌اند بدون اینکه بهیچ مبدأ یا مبادی احتیاج داشته باشند... غیر از طبیعت هیچ چیز دیگری نیست که بتواند در آن نفوذ کند یا باعث تغییرش گردد.»

اپیکور دو علت اساسی برای تیره بختیهای مردم عصر خویش ذکر میکند که یکی وحشت از خدایان و دیگری بیم از مرگ است.

درباره ترس از خدایان میگوید: انسان در اثر جهل و بی‌خبری بجای آنکه بفکر کسب سعادت باشد، و بیاری علم فیزیک طبیعت واقعی اشیا را کشف و توجیه نماید بی‌جهت میکوشد تا بیاری روحانیون و از راه نذر و دعا زندگی بهتری برای خود تأمین نماید، غافل از آنکه خدایان کوچکترین مداخله‌ای در کار بشر ندارند و بین زمین و آسمان زندگی میکنند، اگر ظهور حوادثی نظیر، رعد و برق، طوفان، زمین لرزه و خسوف و کسوف ناشی از اراده و غضب خدایان بود، هیچوقت صاعقه، معابد و مجسمه‌های پارسایان و حریمهای خدایان را با خاک یکسان نمیکرد بلکه گنهکاران را کیفر میداد و آنانرا بدبار نیستی میفرستاد، پس بهتر آنستکه برای توضیح و تعلیل جهان دستخوش وهم و خیال نشویم، بلکه بعالم طبیعت رجوع کنیم و ماهیت اشیا را چنانکه هست دریابیم.

اپیکور میگوید بهیچ چیز از عدم بوجود نمیآید و هیچ چیز بعدم نمیپونند اگر ممکن بود هر چیزی از عدم بوجود آید هیچ چیز بدانه و تخم محتاج نبود و ممکن بود از دریا انسان و از درخت مرغ بوجود آید.

عناصر تشکیل دهنده هر شئی پس از انهدام باز بهستی خود ادامه میدهند و نیست و نابود نمیشوند، اپیکور برای توضیح جهان مانند دموکریت فرضیه اتم را پیش کشید و گفت اتمها حقایق و عناصر بسیطی هستند که نه

از چیزی بوجود آمده و نه مرگ و فنا بر آنها چیره میشود، اتمها تجزیه ناپذیر و بی‌حرکتند، بعضی از آنها نوك تیز، بعضی منحنی، بعضی منظم و برخی نامنظمند این اتمها پس از آنکه پهلوئی هم چسبیدند اشیا مختلف را بوجود میآورند.

غیر از اتم «خلاء» نیز وجود دارد و فقط در اثر وجود خلاء هست که حرکت اشیا گوناگون صورت میگیرد.

اپیکور انسان و حیوان را مخلوق خدا نمیداند، بلکه معتقد است که انسان اولیه مانند کرهها و موجودات دیگر از زمین متولد شده و در طی قرون بیاری هوش و تدبیر به استخراج فلزات و تربیت حیوانات و سایر مظاهر تمدن پی برده است بنظر او تمدن بشر ثمره کار و تجربه انسانهاست نه نتیجه لطف و عنایت خدایان.

اپیکور میگوید مرگ چیز ترسناکی نیست، مادام که ما هستیم مرگ نیست و وقتی که مرگ فرا رسد ما دیگر نخواهیم بود - عقیده به تناسخ خطاست زیرا هیچکس در زندگی خود خاطره‌ای از زندگی پیشین ندارد، پس این فکر که روح از کالبد انسان بکالبد حیوان یا انسان دیگری منتقل میگردد قابل قبول نیست، همین که جسم فانی شد روح نیز فانی میشود و رابطه‌ای بین روح و جهان باقی نمیماند.

اپیکور میگوید بد بینان و کسانی که مردم از ادامه زندگی شکایت میکنند در گفتار خود صادق نیستند، زیرا اگر برآستی از زندگی سیر شده‌اند چرا رشته حیات خود را قطع نمیکنند؟... وی رعایت اعتدال را بهترین راه کسب سعادت میداند و توصیه میکند که برای حصول خوشبختی دایره آرزوهای خود را محدود کنیم و فقط امیال طبیعی و ضروری نظیر میل بخوردن خوابیدن، لباس پوشیدن و امثال اینها را اقتناع کنیم و زامیال غیر ضروری افزودن خواهی و جاه طلبی خودداری کنیم. وی معتقد است که اعتدال نه فقط مانع حصول لذات نیست بلکه بزرگترین لذات را نیز برای ما فراهم میسازد.

مبارزه و جنگی که اپیکور علیه قدرت خدایان آغاز کرد سبب گردید که او را از روزگار قدیم تا قرون معاصر مورد طعن و لعن قرار دهند تا جائیکه هگل فیلسوف آید آلیست آلمان میگوید «خدایا شکر که نوشته

اپیکور بهترین راه کسب سعادت را تحصیل فلسفه میدانست و میگفت باید در تمام مراحل از خردسالی تائیری بآموختن فلسفه اشتغال ورزید . یکی از طرفداران اپیکور « بنام (لو کرس) میگوید » بشریت بدبخت و بیچاره ادیان است، زیرا دین بانسان میآموزد که پس از او روح باقی میماند و میتواند تا ابد عذاب بکشد، همین ترس باعث شده که آدمی در زندگی از خوشی روی برتابد ، بایستی این وحشت را از بین برد »

در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد در اثر آشتگی اوضاع و شکست بزرگی که در حیات اقتصادی مردم یونان آشکار شده بود روح تصوف و عرفان و بی علاقهی بزندگی مادی در افکار فلسفی راه یافت و بازار منطق صحیح و واقع بینی رو به کساد گذاشت، از جمله مکتب سنیک Cynics و کلیبیا طرفدار اصول اخلاقی بودند و راه سعادت را در اعراض از علائق زندگی میدیدند کلیون عاقل و حکیم کسی را میدانستند که فقر و برهنگی و رنج و گمنامی را بر لذات زندگی ترجیح دهد و قوانین و نظامات اجتماعی را بدیده استهزاء بنگرد ، علمدار این افکار دیوژن Diogenes معروف است که از علائق زندگی جز کاسه سفالین چیزی نداشت روزی جوانی را دید که با مشت بنوشیدن آب مشغول است فوراً کاسه را بدور افکند و گفت معلوم میشود که در این جهان باین هم نیاز نیست - کلیبیا با دولت و مذهب مخالف بودند چنانکه دیوژن درباره مذهب میگفت «خدایان یا لازم نیستند یا مضر میباشند . »

رواقیون در سراسی و انحطاطی که در حیات اقتصادی و اجتماعی مردم یونان پدید آمده بود عقاید مختلفی که همه آنها کم و بیش روح ایدئالیستی داشت در بین متفکرین یونانی ظاهر شد در میان مکاتب فلسفی آن دوره رواقیون با اینکه بروح و خدا معتقد بودند طبیعت را منشاء تمام قضایای جهان میدانستند و وجود را مستعد همه گونه تغییر و تبدیل و تحول و تکامل میشمردند ، بنظر آنها درك و استنباط مر مطلب دارای چهار مرحله است که عبارتند از: وهم ، گمان ، درك و علم.

حصول علم موقمی امکان پذیر است که جهت تصورات ماکاملا معین و روشن باشند . پیدایش فلسفه رواقیون تقریباً هم زمان با فلسفه اپیکورانست، پیروان این مکتب نیز میکوشند تا دوائی برای درد های اجتماعی پیدا کنند، منتها جنبه های مثبت تعلیمات رواقیون بیش از اپیکوریهاست . زنون که یکی از علمداران این مکتب است از يك جمهوریت جهانی بر پایه برابری و مساوات سخن میگوید، بنظر این جماعت رژیم بردگی باید از بین برود ، نباید بین غلام و آزاد اختلافی وجود داشته باشد . باید کاری کرد که کلیه اقوام و ملل عالم از هر طبقه و نژاد از حقوق و مزایای اجتماعی بطور یکسان برخوردار شوند .

به این ترتیب رواقیون بجای دمو کراسی طبقات ممتاز ، حمایت خود را از دمو کراسی و آزادی عموم افراد بشر اعلام کردند و در راه اشاعه و اجرای مقاصد اجتماعی خود تا حد امکان سرسختی و پافشاری نشان دادند، پیروان این مکتب در اثر آمدورفت و تماس با اقوام و ملل مختلف و استفاده از ذخائر فرهنگی آنان به این نکته پی بردند که نژاد یونانی برخلاف عقیده ارسطو مافوق نژادهای دیگر نیست و کلیه ملل و اقوام میتوانند در مراحل علم و کمال، ترقی و پیشرفت نمایند.

از نظر اخلاقی میگفتند انسان باید عقل را حاکم بر اعمال خود بداند پس عمل نیک و فضیلت آنستکه با عقل موافق باشد .

بنظر این مکتب انسان باید بر طبق تمایلات طبیعی خود زندگی کند و در راه حصول سعادت و نیکبختی کوشش نماید، و هرگز نباید «لذت» را با «خوشبختی» اشتباه کند ، زیرا لذات و شهوات حیوانی زودگذر و ناپایدارند در حالیکه خوشبختی که عبارت از آرامش فکر و خشنودی روح از اشیاء و امور است ممکن است ثابت و پایدار باشد ، یعنی در صورتیکه ما بتوانیم بر تصورات و اندیشه های خود نظارت کرده و بر قضاوت هائی که میکنیم مسلط باشیم خوشوقت خواهیم بود . عبارت دیگر معتقدند که : «قضاوت های ماهرطور باشد، اشیاء خارجی هم همانطور جاوه خواهند کرد.» و از گفته خود نتیجه میگیرند که «همه چیز عقیده است و عقیده هم بباستگی دارد .»

آنرا حرمان و نومیدی که مولود خرابی اوضاع اقتصادی و انحطاط تمدن یونانی بود، در عقاید شکاکان به بهترین وجهی آشکار شد، این جماعت امکان حصول معرفت را امری غیر ممکن میدانستند و میگفتند دانش انسان در هر امری نسبی است و حواس بشری که یگانه وسیله کسب اطلاعات است خطا و اشتباه میکند، علاوه بر این شکاکان دایره معلومات بشری را محدود بشمرده و میگفتند چون حقیقت یکی است وجود آراء و عقاید مختلف بین فلاسفه بخوبی میرساند که انسان قادر نیست که علم حقیقی را بدست آورد و باسرار عالم پی برد، پس بهتر آنست که از اتخاذ تصمیم قطعی خودداری کنیم و در طلب تحصیل احکام ثابت سرگردان نشویم.

(۲۷۵ - ۳۶۵ ق - م) پیشوای این جماعت میگوید

پیرهون

چون راهنمایی حواس و دلایل عقلی ما معتبر نیست بهتر آنست که از هر گونه اظهار نظر اعم از مثبت و منفی درباره اشیاء و نموده خودداری کنیم و چون نمیتوانیم بر خوبی و بدی قضایا و بر عادلانه یا ظالمانه بودن امور اطلاع صحیحی حاصل نمائیم بهتر آنست که روح خویش را در آرامش کامل نگاهداریم.

اصحاب شك و کسانی که از منطق شکاکان (یا اصحاب احتمال) پیروی میکردند ضمناً میکوشیدند با اشاعه افکار خویش در مقابل عقاید جاهلان، تعصب آمیز و بی چون و چرای مردم عصر خود، ایستادگی و مقاومت کنند و توده را از تعقیب افکار سخیف و پرستش ارباب انواع بازدارند و با اشتباه و گمراهی خویش واقف گردانند.

پس از آنکه در حدود قرن چهارم قبل از میلاد در اثر بی نظمی و عدم تعادل اقتصادی و سیاسی فرهنگ و تمدن یونان محکوم به شکست گردید حوزه مطالعات علمی و فلسفی به اسکندریه منتقل شد، اسکندریه در این دوره نیز اهمیت خاص داشت و در حقیقت دروازه شرق و غرب محسوب میشد، از برکت این موقعیت جغرافیائی محققین، این ناحیه میتوانستند با دانشمندان و صاحب نظران یونانی و ایرانی و دیگر ملل آسیای غربی (که

انتقال حوزه های علمی و فلسفی از یونان به اسکندریه

در آن تاریخ جملگی در تحت قدرت پادشاهان هخامنشی زیست میکردند) باب مباحثات علمی و فلسفی را مفتوح نگاهدارند و از مطالعات و تحقیقات آنان در زمینه های مختلف استفاده نماید.

ارزش اقتصادی و تجاری اسکندریه و زندگی مشر سکنه آن سبب گردید که در طی قرون دوم و سوم قبل از میلاد عده ای از محققین و دانشمندان این سرزمین بجای منفی بافی و اعراض از عالم زندگی به تخصصات و تحقیقات علمی همت گمارند و برای اولین بار بجای بحث در کلیات، تمام هم و کوشش خود را در راه مطالعه در رشته خاص مصروف دارند.

بطلمیوس یکی از سرداران نامی اسکندر تحت تأثیر شرایط مساعد آنروز در راه دعوت دانشمندان و تشویق آنان به مطالعات علمی کوشش فراوان نشان داد و با تأسیس کتابخانه، رصدخانه و تربیت و نگهداری حیوانات و نباتات گوناگون در باغهای مخصوص، زمینه را برای بررسیها و مطالعات دقیق علمی فراهم کرد، و پس از چندی موفق گردید مشهورترین مردان علم و هنر را بدور خود جمع کند و با خریداری کتب نفیس بقیمت گران، کتابخانه ای ترتیب داد که ششصد هزار جلد کتاب در آن موجود بود. از محققین بنام این دوره اقلیدس و ارشمیدس که در هندسه و ریاضیات و جراثقال مطالعات گرانیهائی کرده اند قابل ذکر میباشد.

اقلیدس

(۳۳۰ قبل از میلاد) - وی در سن سی سالگی برای تدریس عازم اسکندریه شد و برای اولین بار مسائل هندسی عصر خویش را با مهارت و استادی بسیار در کتاب واحدی گرد آورد، هندسه اقلیدسی در قرن بیستم نیز ارزش و مقام خود را از دست نداد و امروز تقریباً همان اصول را با جرح و تعدیلی در مدارس تدریس میکنند.

ارشمیدس

در سال ۲۸۷ قبل از میلاد در سیرا کوز متولد گردید و موقعی با اسکندریه آمد که اقلیدس مرده بود او یکی از بزرگترین مکتشفین دنیای قدیم بشمار میرود، معروف است پس از کشف اصلی که بنام خود او معروف است لغت و عور از حمام بیرون آمد و در کوچه های سیرا کوز شروع بدویدن کرد بعضی وی را بزرگترین نابغه قدیم و پدر دکارت و نیوتن و لایب نیتز میدانند «ارشمیدس توانست سطح

و حجم اجسامی از قبیل کره، استوانه و مخروط را حساب نماید ... و برای بدست آوردن این نتایج همه سنن و طرق معمول زمان را بکنار گذاشت و نوعی از استدلال را بکار برد که پس از او فقط نیوتن و لایب نیتز از آن استفاده کردند.

ارشمیدس کتابی در علم استاتیک Statique یعنی علمی که از تعادل اجسام گفتگو میکند برشته تحریر درآورد و بعداً کتاب هیدرو استاتیک یعنی علم تعادل مایعات را نوشت و اکتشافات خود را بزبان ریاضی بیان نمود.

در موضوع هیئت و نجوم ارسطرخس Aristarque و هیپارک و ابرخس نظریات جالبی ابراز کرده اند. ارسطرخس برای نخستین بار بحرکت زمین بدور خورشید و مرکزیت خورشید پی برد، نظریه ارسطرخس زمین را از مرکزیت عالم خارج نمود و اعلام کرد که کره زمین بین زهره و مریخ و در دستگاه منظومه شمسی قرار گرفته است، این اظهار نظر غوغای عجیبی برپا کرد و جمعی او را ملحد شمردند و فریاد کردند که «چطور میخواهند آتش مقدس ابدی را از اجاق خدایان بر بایند، چه جسارت بزرگی».

دیگر از محققین این دوره بطلموس (قرن دوم بعد از میلاد) بزرگترین علمای هیئت قدیم و نویسنده کتاب المجسطی است که نظریات او راجع به مرکزیت زمین و حرکت اجرام سماوی بدور آن تا قرن شانزدهم میلادی طرفدارانی داشته، در رشته طب و امراض نیز عده ای از محققین نظیر جالینوس که در قرن دوم میلادی میزیسته اند نظریات ذیقیمتی ابراز کردند بطوریکه بسیاری از آراء آنان تا طلوع طب جدید مورد استفاده و دستور معالجه بیماریهای مختلف بوده است، جالینوس پایه گزار علم فیزیولوژی است وی خوک، گوسفند، گاو و فیل را کشریح کرد و متوجه شباهت ساختمان بدن انسان و میمون گردید، راجع به استخوانها و اعصاب تحقیقاتی کرد و تفاوت خون وریدی و ربوی را شرح داد، باید دانست که اسکندریه نه تنها مرکز علمای و محققین بود بلکه بزرگترین دانشگاهها و مهترین مریض خانه ها نیز در آنجا بوجود آمده بود پیروان و تعداد دانشجویانی را که از مناطق مختلف

سایر محققین و دانشمندان در این دوره

بآن ناحیه میشتافتند تا چهارده هزار تن نوشته است. در این عصر رشته طبابت کم و بیش ترقی کرد، تشریح مردگان و زنده گان خیانتکار معمول شد، هرופیر Herophire تشریح عمومی را معمول کرد، او مغز را مرکز هوش دانست و وضع ورید و شریان را مشخص نمود، تعداد ضربات نبض را با ساعت آبی معین کرد، بعدها علم وظائف الاعضاء، امراض زنانه، مداوای چشم، ادویه شناسی و غیره بوسیله دانش پژوهان اسکندریه مراحل مقدماتی خود را طی کرد (۱)

افکار فلسفی در این دوره

پس از آنکه مرکز تحقیقات علمی و فلسفی بجهاتی که نام بردیم از یونان با اسکندریه منتقل گردید، موقعیت جغرافیائی اسکندریه و ارتباط و نزدیکی آن با مصر و یونان و ممالک آسیای غربی سبب گردید که فلاسفه این سرزمین با دانش و فرهنگ ملل آسیائی و یونان بخوبی آشنا و مأنوس گردند، چون جمعی از فلاسفه باختلافات و تناقضات آراء فلسفی قدیم پی بردند در مقام تلفیق و اختلاط آراء حکماء برآمدند باین ترتیب که از هر یک از فلاسفه قدیم نظری را که مناسب حال دیدند انتخاب و با ترکیب آراء مختلف، فلسفه مختلطی را پدید آوردند، بهمین مناسبت این جماعت را اصطلاحاً النقاطیون Eclectiques می نامند.

دانشمندان و حکماء رم

چنانکه گفتیم در این دوره آثار اقتصاد بردگی در رم بیش از سایر نقاط در اثر جنگهای طبقاتی، و آشفتگی اوضاع اقتصادی محسوس بود، این وضع سبب گردید که حکماء حوزه اسکندریه که اکثر آنها اصلاً اهل رم بودند و با آراء فلسفی رواقیون و افلاطونیان آشنائی داشتند نظریاتی مشابه آنان ابراز نمایند.

پیروان و پیروان آوریوس: «چقدر تأسف آور است که یک قرن بعد از ارشمیدس علوم پرافتخار یونانی خط سیر خود را تغییر داد و وارد درمز بله دان کیمیاگری گردید و این مرض مسری بسرعت پیشرفت کرد و اهالی اسکندریه

(۱) مأخوذ از کتاب تاریخ علوم از پیروان و ترجمه صفاری

که روش تحقیقی ارشمیدس را کنار گذاشته از آن اجتناب میکردند سرگرم هرمس (یکی از خدایان مصری) گردیدند و بعضی معتقد شدند که علم لیاقت آنرا ندارد که رهبر ما درباره کشف نمودهای طبیعی گردد، این فکر باطل چنان در اذهان نفوذ کرده بود که جمعی منکر حقانیت علوم شده و از مشاهده و تجربه و تحقیق دست کشیدند یکی از اطباء این دوره میگوید: جستجوی علل تاریک اعمال طبیعی کار جسارت آمیز است زیرا اصولاً نفوذ در طبیعت امکان ندارد، برای معالجهٔ مریض اطلاع از تشریح لازم نیست، فقط باید بدانیم که برای معالجهٔ فلان مرض فلان دوا مفید است» همین نظریات در آراء فلسفی حکماء این دوره کم و بیش منعکس شد.

با اینحال ضمن مطالعه در تاریخ فلسفی این ایام به متفکرین و حکمائی بر میخوریم که تحت تاثیر شرایط خاص اجتماعی خود بجنبه های عملی زندگی توجه کرده و در مواردی چند در راه اجرای نظریات خود مقاومت و پافشاری کرده اند.

پس از آنکه سرزمین یونان از طرف رومیها اشغال شد تمدن هلنی یعنی افکار و آراء فلسفی یونانیان بسرعت در روم انتشار یافت، مخصوصاً منطق اجتماعی رواقیون بهمت سیه روم Ciceron (۱۰۶-۴۳) و سیه نك Senèque (۶۵-۳) در رم پیروان و طرفدارانی بدست آورد. معتقدین باین فلسفه میکوشیدند تا با افکار خود جنبهٔ عملی بدهند، و نظریات خویش را در قوانین و مقررات و دستگاه دولتی منعکس سازند، سیه روم که در اواسط دورهٔ اشکانیان میزیسته پس از مطالعه در آراء فلسفی حکمای روم از هر چمن گلی چید و فلسفهٔ التقاطی خود را که مجموعه ای از آراء حکمای قدیم بود پایه - گذاری کرد، بنظر او بهترین قوانین قانونی است که از عقل سلیم سرچشمه گیرد، چنین قانونی باید ابدی و هبه جایی باشد یعنی عموم ملل و نحل عالم در هر زمان و مکان باید از مزایای آن برخوردار باشند. سیه روم مانند رواقیون معتقد و کوشا بود تا اجتماعی که متکی بعدالت و محبت باشد بوجود آید، وی میگفت که حقایق گرانبهای فلسفی، اجتماعی و اخلاقی را نباید بملتی خاص منحصر نمود بلکه باید طریخی ریخت که این اصول مقدس در سراسر گیتی بسط یابد و در قوانین و نظامات اجتماعی منعکس گردد.

در دوره ای که قیصر های روم با استبداد مطلق حکومت میکردند

رواقیون با سرسختی در راه آزادی عقیده و حفظ حقوق بشر مبارزه میکردند سه نك یکی از مجاهدین نامدار این عصر، خطاب ببهارزان اجتماعی میگوید «اکنون وقت بحثهای دیالکتیکی سپری شده، باید به آنهایی که غرق میشوند، اسیرند، ناخوشند و یا سرشان زیر شمشیر جلاد است کمک و یاری نمود، این وعده ای است که تو بآنها داده ای». سه نك با اصول بردگی بهر اسم و رسمی مخالفت مینمود، او یارانش در اثر تبلیغات پرشوری که میکردند، برای اولین بار کلمات آزادی، انسان دوستی و حقوق بشری را وارد زبانها کردند تا جائیکه آراء فلسفی و اجتماعی آنان کم و بیش در حقوق روم و قوانین و مقررات آن عصر منعکس گردید.

دیگر از حکمای این دوره اپیکتیوس Epictete غلام یونانی است، این متفکر که اصلاً یونانی و در رم در عداد بندگان بود تحت تاثیر شرایط زندگی، تعلیمات اومبنتی بر عایت اخلاقیات و مبارزهٔ منفی است بنظر وی انسان باید مهار فکر خود را در کف گیرد و بر نفس خویش حکومت کند و از اموال و اشخاص و غیره چشم پپوشد تا آسایش جهان نصیب او گردد و از این حیث آزاد و مستقل باشد. او میگفت: «اگر بخواهم همه چیز بنفع من سیر خواهد کرد - اگر بخواهم دیگر نگرانی و آلام برای من وجود نخواهد داشت - اگر بخواهم بهیچ چیز و بهیچ کس نیاز نخواهم داشت.»

اپیکتیوس عملاً از منطق خویش تبعیت میکرد چنانکه در دوران بردگی روزی خواجهٔ بیرحم او پایش را با آلت شکنجه میفشرد او با حال متانت گفت بایم را خواهی شکست، همینکه پای او در اثر فشار خواجه شکست اپیکتیوس با نرمی و ملایمت گفت نگفتم بایم را میشکنی - باین ترتیب دیدیم رژیم وحشیانه بردگی در رم قدیم و عدم تشخیص راه حل مشکلات اقتصادی و سیاسی خواه و ناخواه عده ای از فلاسفه را محکوم افکار ایدآلیستی، تسلیم و رضا در برابر حوادث و ناچیز شمردن زندگی نمود، در بعضی موارد کاریاس و بدبینی بجائی میرسید که مثلاً هژزیاس Hegesias برای وصول به لذت حقیقی، ترك علاقه و پیوند و خود کشی را بعنوان یگانه راه منطقی پیشنهاد میکند.

یکی دیگر از حکماء این عصر هارک اول (۱۲۱-۱۸۰ بعد از میلاد)، امپراطور رم است که با وجود نفوذ و قدرت فراوان، تحت تاثیر وضع رقت بار اجتماعی

از تفکر منطقی بی‌نصیب بود و راه حل مشکلات را در خیر اندیشی و نیک‌خواهی میدانست او میگفت همانطوریکه درخت بدون توجه به مردم میوه میدهد انسان نیز باید بدون توجه و تمرد وجودش منشأ خدمات مفیدی به ابناء نوع باشد او همواره وجدان خود را مخاطب ساخته از خود میپرسید چه کردی؟ کدام عیب را از خود دور نمودی چه دردی را درمان کردی وی غالباً خود را با سبیلی اعتراض بیدار میکرد و روح خویش را مورد ملامت قرار میداد و میگفت: آیا بالاخره روزی آتقدر توانا خواهی شد، که دیگر بهیچ چیز حسرت نبری و آرزوئی نداشته باشی اگر بوضع حاضر خرسند باشی از آنچه اکنون وجود دارد لذت خواهی برد...» هیچ پیش‌آمدی برای هیچکس اتفاق نیافتد که نتواند آنرا بطور طبیعی تحمل کند... هر پیش‌آمدی که روی میدهد همانطور عادی است که گل در بهار و درو در تابستان... و وقتی که تو از وقوع پیش‌آمدی آزرده میگردی این حادثه نیست که تو را آزار میدهد، بلکه قضاوتی که تو درباره آن میکنی باعث ملال تو است.

افلاطون گمان میکرد که اگر «فلاسفه پادشاه شوند، یا پادشاهان فیلسوف گردند» وضع مردم اصلاح خواهد شد، در دوران سلطنت ماک اورل آرزوی دیرین افلاطون تحقق پذیرفت بدون اینکه هیچک از درد های اجتماعی درمان شود.

فلوطین (وفات ۳۷۰ میلادی) - سرسلسله عرفا و متفکرین این دوره فلوطین نامی است از یونانیان مصر که اصلاح رومی بود، این متفکر در آراء خود از نظریات ارسطو، افلاطون و عرفاء شرق استفاده فراوان کرده است بنظر او هدف غائی فیلسوف عبارت از فنا و جذبۀ Extase میباشد و برای درک این حالت باید درجات و مراتب روحانی وجود را تا مرحله عشق طی کرد و سرانجام به مرحله فنا و بیخودی رسید، فلوطین در عالم تصوف و ایده آلیسم دست کمی از افلاطون ندارد و گاه در مسافرت های متافیزیکی و سیر در عالم روحانی از استاد خود افلاطون جلو افتاده است، میگویند از گفتن روز تولد خویش امتناع میکرد تا بنام تولد او عیدی برپا نشود و به تصویر شمایل خود رضانمیداد و میگفت تن اصلی چه ارزشی دارد که بدلی هم برای او ایجاد کنند، از لحاظ فلسفی بوحدت وجود معتقد بود و خدا را اصل و منشأ کلی وجود

میدانست وی برای خدا علم و ادراک قائل نبود و او را مافوق علم و ادراک میدانست، آراء او ترکیبی است از عقاید افلاطون، ارسطو و رواقیون با این اختلاف که فلوطین مطالب آنها را در قالب الفاظ تازه ای بیان کرده و جنبه های عرفانی و تصوفی پیشینیان را با آب و تاب بیشتری توصیف کرده است.^۱

www.adabestanekave.com

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به «تاریخ اجتماعی ایران» جلد اول از ص ۲۸۶ به بعد.

فصل دهم

نظری بتمدن و احوال اجتماعی ایرانیان

در عهد باستان

شادروان احمد قاسمی ضمن «تحلیل تباریخ ایران» چنین می‌نویسد،
 « وقتی که از تاریخ ایران سخن می‌آید ، عموماً آغاز آنرا تشکیل
 دولت هخامنشی حساب میکنند ، و وقتی که از شئون اجتماعی ایران ، از
 خانواده ، از طبقات ، از آداب و رسوم و قوانین گفتگو میشود ، بازهم
 باین تر می‌آیند و از روزگار ساسانیان آغاز مباحثه میکنند ، اگر مافقط
 در پی تاریخ کتبی باشیم فقط دوران تمدن ایران را در نظر گیریم میتوانیم
 فعلا این برداشت را قبول کنیم ، ولی بدیهی است که ایرانی پیشتر از دوره
 تمدن نیز وجود داشته و تاریخی از سر گذرانیده است که اگر چه نوشته نیست
 نمیتوان آنرا نفی کرد ، مخصوصاً که از لحاظ منطق اگر بخواهیم مرحله‌ای
 از زندگی ملتی را خوب بفهمیم باید قبلاً مرحله پیشتر از آنرا مورد تحقیق
 و دقت قرار دهیم .

از تاریخ پیش از تمدن ایران ، متأسفانه اطلاعات دقیقی در دست نیست ،
 اما چون دانشهای کنونی ، بطور کلی ثابت کرده است که بشر پس از جدا

شدن از حالت حیوانی چه مرحله‌ای را طی کرده و از چه راههایی بمرحله تمدن
 رسیده است ، این اطلاعات کلی میتواند ما را در روشن کردن تاریخ پیش
 از تمدن ایران راهنمایی کند و خبرهای جسته گریخته‌ای که علاوه بر اطلاعات
 مذکور در دست میباشد ما را بازهم در این راه جلو تر خواهد برد..... اما
 دوران تمدن ایران را بعبده ما میتوان بسه دوره مشخص تقسیم کرد. ۱- دوره
 هخامنشی و ساسانی ۲- دوره بعد از اسلام و عرب. ۳- دوره نفوذ تمدن باختر.
 مقصود از يك دوره تاریخی دوره سلطنت يك پادشاه یا يك سلسله
 نیست ، کسانی که در تقسیم تاریخ بذكر تعویض پادشاهان و اقراض و تأسیس
 سلسله‌ها اکتفا مینمایند میتوان گفت که بانظر نافذ بتاریخ نگاه نمیکند و
 بجز بانیهای عمیقی که در دل اقیانوس اجتماع میگذرد توجه ندارند .

تاریخ يك ملت را با تاریخ يك یا چند فرد و يك یا چند سلسله نباید
 اشتباه کرد و باید در نظر داشت که تاریخ هیچ فرد و هیچ سلسله‌ای را بدون
 تحلیل تاریخ ملت نمیتوان درك کرد .

تشکیلات اجتماعی ایران و زندگی ملت ما ، با وجود حوادث شکستی
 که از سر آن گذشته ، و هجوم قبایل مختلف و متعددی که بر آن ناخته‌اند
 کمتر در معرض تغییرات اساسی قرار گرفته است و این موضوع مخصوصاً
 در دوره پیش از اسلام بچشم میخورد.

در این دوره فقط در عهد اسکندر و جانشینان او در تشکیلات اجتماعی
 ایران تزلزلی پیدا کردید ، اما این تزلزل سطحی بود و بزودی در زمان
 اشکانی‌ها و مخصوصاً ساسانی‌ها بنیاد استوارتری برای تشکیلات مسا
 گذاشته شد. اسلام و عرب‌تسانی به زندگی ملت ایران دادند
 و آثاری باقی گذاشتند ، ولی میتوان بزرگترین تحولی را که در انتظار
 ملت ایران میباشد تحولی دانست که زمینه آن از تاریخ نفوذ تمدن غرب در
 ایران شروع شده است .

در این میانه اقوام متعددی ، مانند چنگیزها ، تیموریها بر ایران چیره
 شدند ، و بدیهی است آثاری در تشکیلات و مخصوصاً روحیات ایرانی باقی
 گذاشتند اما چون اقوام متمدنی نبودند در حقیقت مغلوب تمدن ایرانی
 شدند و جنبه مذهبی نیز نداشتند ، دوره آنها را از لحاظ تشکیلات اجتماعی ،

میتوان دنباله تشکیلات قبلی دانست. از اینجهت ما این سه دوره را برای تقسیم کافی میدانم ...

پایه های تمدن آریائی

تا قرن ۱۹ اهل تحقیق برای اطلاع از خصوصیات زندگی اقتصادی و اجتماعی ایرانیان و سایر ملل باستانی راهی جز مراجعه بکتب و آثار مورخین یونانی و رومی و ارمنی و غیره نداشتند و آثار این دسته از مورخین بعلمت اغراض خصوصی و حب و بغض های ملی و مذهبی چندان مورد اعتماد نبود. پس از آنکه در طی یک قرن اخیر خاور شناسان بخواندن خط میخی توفیق یافتند از روی کتیبه ها و مسکوکات و آثاری که در ایران، کلد، آشور، سوریه، مصر، ترکستان، ازبکستان و افغانستان بدست آمد بعضی از رموز و اسرار تمدن باستانی ما روشن گردید و پرده از روی قسمتی از اساطیر و افسانه های قدیم برداشته شد، با اینحال هنوز تاریخ ایران از بسیاری جهات مبهم و تاریک است. ولی تئوری نوین تاریخی میتواند برای روشن ساختن تاریخ گذشته ما کمکهای گرانبهایی بنماید.

قبل از تشکیل دولت هخامنشی، اقوام دیگری در ایران حکومت داشتند که تاریخ آنها بر ما روشن نیست در میان این ملل تنها «مادی» ها ایرانی بودند و تقریباً بر تمام ایران حکمروائی یافتند و زمینه را برای استقرار حکومت هخامنشی فراهم کردند.

مهاجرت آریاها

اقوام آریائی که باید آنان را تیره ای از نژاد هند و اروپائی دانست در تاریخ نامعلومی در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح مسکن دیرین خود را ترک گفته و در مرحله وسط دوران بربریت و شبانی برای تحصیل زندگی بهتر بطرف دشتهای حاصلخیز ایران سرازیر شدند. وعده ای از آنان در آسیای صغیر و شبه جزیره بالکان اقامت گزیدند، در نتیجه این مهاجرت سیمای تمدن قدیم از جهانی عوض شد و دیری نگذشت که نژاد تازه نفس آریائی، در نتیجه آمیزش با اقوام سومری، آسوری، یهودی، قبطی، اژی و مصری به بسیاری از خصوصیات زندگی آنان آشنا گردید و با گذشت زمان مردم در کار زراعت تربیت حیوانات اهلی موقیتهائی بدست آوردند و بدوره تمدن نزدیک شدند.

خانواده آریائی

ایستارک مینویسد که «سلول جامعه آریائی عبارتست از گروه خانواده ها یعنی اجتماع اشخاصی که زیر یک سقف زندگی میکنند و زمین را بطور اشتراک مالک هستند و یک «نیا» را پرستش میکنند.» بطور کلی آریاها مانند دیگر اقوام عالم مراحل ابتدائی تمدن را سیر کرده اند و پس از آنکه بزراعت خو گرفتند شهر نشینی اختیار کردند. یکی از پژوهندگان معاصر عقیده دارد که مطالب شاهنامه مخصوصاً در دوره پادشاهی پیشدادیان نمودار ادوار گوناگون تحول زندگی ایرانیان است و مینویسد که «خاطره های این دوره ها، بامعتقدات ایرانیان ادوار تمدن در آمیخته و رنگ پادشاهی و سایر آثار تمدن بآن زده شده است، مثلاً پیش از دوره هوشنگ بشهادت مندرجات شاهنامه، ایرانی از میوه درختان زندگی و از برگ درختان برای خود پوشاکی تهیه میکردند است.

در دوره هوشنگ مردم در تکمیل وسائل زندگی موقیتهائی کسب کردند که کشف آهن، ساختن اره، تبر، تیشه، راه و رسم تخم پاشی و زراعت، کشف آتش، اهلی کردن حیوانات، تهیه لباس و غیره از آن جمله است. در عهد طلسمورت نیز توفیقهائی جدیدی نظیر اختراع خط و کتابت نصیب مردم شده است.

اینک بیتی چند از شاهنامه را بعنوان شاهد ذکر میکنیم:

نخستین یکی گوهر آمد بچنگ بدانش ز آهن جدا کرد سنگ
چوبشناخت، آهنگری پیشه کرد کجا زو تبر، اره و تیشه کرد
در جای دیگر میگوید:

پس از پشت میش و بره پشم و موی برید و برشتن نهادند روی
بکوشش از آن پوشش آمد بجای بگستر دنی بد همو رهنمای

وضع خانواده ها

چنانکه اشاره شد در روزگار قدیم خانواده ها بر اساس وحدت زوج و زوجه تشکیل نمیشده، ولی با گذشت زمان و تغییر اوضاع اقتصادی قیود و مقرراتی برای روابط جنسی مردم بوجود آمد و پس از طی مراحل چند سرانجام خانواده (مونوگامیک) بوجود آمد و عادت بر این جاری شد که در کنار یک مادر حقیقی یک پدر حقیقی قرار گیرد، در این خانواده برخلاف گذشته تعیین نسب از جانب پدر بعمل میآید و قدرت و نفوذ اقتصادی در دست او متمرکز میشود، اختیار پدر خاتواده فقط وقتی

محدود میشد که با قدرت سایر رؤسای خانواده‌ها برخورد کند.

دکتر تقی نصر در کتابی که راجع به تاریخ حقوق ایران قبل از اسلام نوشته است چنین مینویسد «شرق شناسان اروپایی بطور کلی عقیده دارند که ازدواج میان قوم و خویش‌ها حتی در قرابت درجه اول و دوم و میان پدر با دخترش و پسر با مادرش و برادر با خواهرش، جائز بوده است.

شرق شناسان مذکور ادعای خودشان را بر روی شواهد تاریخی و اوستا و ادبیات پهلوی قرار میدهند... قوم و خویشی نه تنها مانع ازدواج نبود. بلکه بر قدر و قیمت آن میافزوده و جنبه تقدس الهی بآن میداده است... دارمستبر، با استناد بکتاب دین کرد یعنی کتاب اعمال دینی زردشتیان کاملترین نوع زناشوئی را عبارت از ازدواج میان پدر و دخترش، مادر و پسرش، برادر و خواهرش میدانند.

پس از استقرار اصول «پاتریارکال» و تمرکز قدرت اقتصادی و اجتماعی در دست مردان رژیم پاتریارکال یا مادرشاهی که بر پایه نفوذ مادران استوار بود بر افتاد و کم کم در نتیجه کشف آهن و تغییر طرز تولید شالوده تمدن و شهرنشینی ریخته شد.

طبقات اجتماعی قبل از تشکیل دولت هخامنشی در ایران جامعه دودمانی وجود داشت که بر اساس منافع صنفی و طبقاتی برپا شده بود بلکه جامعه دودمانی مجموعه‌ای از افراد هم نسب بود که خود را از یک سلاله میدانستند.

هردوت مینویسد پارسی‌ها به ۱۰ یا ۱۲ قبیله تقسیم میشدند و هر قبیله مشتمل بر چند تیره یا دودمان و هر تیره مشتمل بر چند خانواده بود... رؤسای خانواده‌ها رئیس تیره و رؤسای تیره‌ها رئیس قبیله را انتخاب میکردند، رئیس قوم یا ولایت نیز در اوائل انتخابی بود ولی چون فرماندهی لشکر را در موقع جنگ بعهده داشت بعدها بر اختیارات خود افزود ولی نه به اندازه‌ای که اختیارات رؤسای خانواده‌ها و تیره‌ها بکلی ملغی گردد...

بعد از تشکیل دولت هخامنشی و تغییر اوضاع اقتصادی و اجتماعی کم کم جامعه طبقاتی جای جامعه دودمانی را گرفت ولی رؤسای دودمانها

از برکت اراضی و اموال فراوانی که گرد آورده بودند قدرت سیاسی و اقتصادی خود را حفظ کردند تا جائیکه داریوش بکمک آنان توانست بر دیای دروغین، جانشین کمبوجیه را از میان بردارد.

نظم جامعه دودمانی در نتیجه تغییر اوضاع اقتصادی از هم پاشیده شد تشکیل دولت متمرکز هخامنشی، استقلال جامعه دودمانی را متزلزل گردانید از طرف دیگر تساوی اعضای دودمان که بر اساس همخونی استوار بود در اثر استقرار مالکیت خصوصی در دست رئیس خانواده از بین رفت و سران دودمانها پس از توسعه دولت هخامنشی املاک و اموال فراوانی گرد آورده و این وضع سبب گردید که اختلاف عظیمی در شرایط اقتصادی و اجتماعی افراد دودمان پدید آید.

به این ترتیب کم کم اهمیت و اعتبار رؤسا فقط در اثر وابستگی آنها به دودمانهای بزرگ نبود بلکه قدرت آنها مولود اراضی و اموال زیادی بود که در اختیار خود داشتند، با گذشت زمان بنا بر این مختلف خانواده‌های جدیدی بدون توجه به اصل و نسب آنها در صف طبقات حا که وارد گردیدند و قدرت پول جای قدرت خون را گرفت.

جامعه دودمانی ایران برای آنکه از تعرض حکومتهای مجاور در امان باشند چاره‌ای جز ایجاد تمرکز و پایان دادن به استقلال دودمانها نداشت و لذا همینکه دولت هخامنشی تشکیل شد اساس جامعه دودمانی متزلزل گردید یعنی اموال مشترک قبیله بمالکیت خصوصی رئیس قبیله درآمد، اصل تساوی که بین اعضای دودمان وجود داشت از بین رفت و با تمرکز ثروت در دست رؤسای قبایل، روز بروز آثار اختلاف طبقاتی بیشتر آشکار میشد.

با تشکیل دولت هخامنشی و تمرکز قدرت در دست سلاطین آثار اختلاف طبقاتی رو به تزاید گذاشت و با گذشت زمان و تکامل ابزار تولید ارزش و مقام اجتماعی هر یک از طبقات معلوم و مشخص گردید، منتها در آغاز تشکیل حکومت هخامنشی تضادهای طبقاتی چندان بارز و آشکار نبود و هنوز نیروهای تولیدی و فعالیت‌های تجاری در دست عده‌ای محدود متمرکز نشده بود ولی پس از استحکام حکومت هخامنشی و ایجاد راهها و تأمین امنیت، موجبات پیشرفت کشاورزی و ترقی صنایع دستی فراهم گردید و بین متصرفات شرقی و مستملکات غربی هخامنشیان از طریق دریا و خشکی روابط

بازرگانی برقرار شد و در اثر ورود و صدور امته و کالاهای مختلف ثروت و قدرت نصیب عده‌ای بنام مالک و بازرگان گردید و مظاهر اختلاف طبقاتی از عهد داریوش به بعد بیش از پیش آشکار گردید.

هردوت میگوید «ایرانیها وقتی در کوچه بهم میرسند رو بوسی میکنند و اگر با یکدیگر تفاوت طبقاتی داشته باشند پست تر پای عالی تر را میبوسد...» در این دوره طبقات مختلف اجتماعی عبارت بودند از طبقه ۱ بزرگان و اشراف ۳ مغان یا روحانیون ۴ برزگران ۵ بازرگانان ۵ پیشه‌وران.

اشراف و بزرگان

کلیه شاهزادگان و کسانی که در راه استقرار حکومت هخامنشی کوشش کرده بودند، حکمرانان و پادشاهان کوچکی که سپاه خود را در اختیار شاه میگذاشتند در شمار اشراف محسوب میشدند ولی در میان آنها فقط رؤسای شش خانواده بزرگ میتوانستند وارد کاخ شاهی شوند و در امور مهم نظر خود را اعلام دارند و شاه معمولاً زنان خود را از بین دختران آنها انتخاب میکرد.

برای آنکه از قدرت و نفوذ فراوان رؤسای دودمانهای قدیم با خبر شویم کافیست که بگفته هردوت توجه کنیم: هردوت در این باره میگوید «از آن ۷ تن ایرانی که علیه من (بردبای دروغی) قیام کرده بودند یکی (انیتافرن) بود که بزودی بعد از شورش بواسطه يك حرکت جسارت آمیز بقتل رسید. وی خواسته بود داخل قصر شاهی شده با پادشاه در خصوص کاری مذاکره نماید قانون هم مقرر داشته بود که همه آن چند نفری که در قیام شرکت کرده‌اند میتوانند بدون اجازه داخل قصر شوند. مگر اینکه شاه در مصاحبت با یکی از زنان خود باشد. بنابراین او انتظار اجازه از احدی نداشت و چون یکی از آن ۷ نفر بود حق خود میدانست که بدربار داخل شود، با وجود این سرایدار کل و دربان از ورود او ممانعت کردند، چون میگفتند که شاه با یکی از زنان خود بود، ولی انیتافرن تصور کرد اینها دروغ میگویند، پس خنجری بر کشید و بینی و گوشهای آنها را برید و برافسار اسبهای خود آویخت و افسار را هم در گردن آنها پیچید و گذاشت بروند» از آنجا این داورمرد بحضور شاه رفته خود را نشان دادند، داریوش

سخت متوحش شد که مبادا بر اثر رضایت مشترک آن ۶ نفر این عمل شده باشد پس بترتیب دنبال ایشان فرستاد و پرسید که آیا رفتار انیتافرن مورد تصدیق ایشان بوده است چون از پاسخهای ایشان فهمید که عمل انیتافرن با موافقت ایشان نبوده داریوش حکم قتل او و فرزندانش و منسوبینش را صادر کرد و سخت بدگمان شده بود که شاید او و دوستانش در صدد شورش بودند...»

با آنکه برزگران انبوه‌ترین طبقات اجتماعی را تشکیل میدادند و مؤثرترین فعالیت اقتصادی بدست آنان

انجام میشد با اینحال از خصوصیات زندگی آنان اطلاع دقیقی در دست نیست ظاهراً مورخین اعم از داخلی و خارجی با پیروی از مقتضیات اجتماعی عصر خود برای طبقه عظیم کشاورز آقدار ارزش قائل نبودند، تا مختصات حیاتی این طبقه را ضمن حوادث و وقایع تاریخی متذکر گردند فقط در میان مورخین خارجی گزنفون مینویسد:

«شکی نیست که برزگر مورد توجه بود، اما اینکه آنها آزاد بودند از جایی بجایی بروند یا نه، هیچ نمیتوان تصور کرد که آزاد بوده باشند زیرا در دوره ساسانی هم مقیدند...»

از این جمله میتوان دریافت که زندگی کشاورزان مقرون به حریمیتها و تحمیلات فراوان بوده است چه آنها وابسته بزمین بودند و نمیتوانستند محل کار یا شغل خود را تغییر دهند قرائن و دلایل تاریخی نشان میدهد که در دوره هخامنشی کار کردن و مالیات دادن وظیفه اساسی طبقه کشاورز بود، پس از انقراض دولت هخامنشی در دوره سلوکیها نیز حال بدین منوال بود و چنانکه مورخین نوشته‌اند در این عهد نیز «رعایای املاک حق خروج از ملک اربابی نداشتند و هنگام خرید و فروش، زمین با برزگران بفروش میرسید و این وضع تاحدی با شرایط زندگی سرفهادرارو با مطابقت دارد.

با اینکه در کتب باستانی به کلمه «بنده» برمیخوریم نباید تصور کنیم که در ایران باستان چه در دوره هخامنشی و چه در عهد ساسانی اصول بردگی با همان خصوصیات که در روم و یونان وجود داشته در ایران نیز معمول بوده است، بلکه در ایران باستان هم بین کشاورز و مالک و میان ملل مغلوب و ایرانیان اختلافاتی وجود داشته ولی نه به آن پایه که آنان در عهد بندگان

مصوب شوند و از کلیه حقوق انسانی بی نصیب کردند .

«حکایت کورش بزرگ که یهودیان را از قید اسارت رهایی بخشید و با بیابان رفته دست مجسمه خدای بابلیان را با احترام در دست گرفت از مهربانی و تسامح ایرانیان باستان با ملل مغلوب حکایت میکند .» نامه تنسر میگوید « هرگز پادشاهان ما بقتل و غارت و غدر و بی ادبی و بیدینی منسوب نبودند و اگر دود پادشاه را مخالفت افتادی... سبایا (یعنی اسیران) را نگذاشتی که نام بندگی نهند و بر قیت دعوی کنند...» پارت‌ها نیز در دوره قدرت خود بگفته «ژوستن» باغلامان مانند فرزندان خودشان رفتار میکردند و به آنان سواری و تیراندازی میآموختند.

با اینحال در ایران عهد هخامنشی دهقانان بی زمین با مشکلات و مهر و مینهای گوناگون مواجه بودند ولی هیچگاه جزو دارائی ارباب نبودند .

مغها یا روحانیون

این طبقه همان کاهنان و مجربان آئین مذهبی بودند شغل آنها موروثی بود و همیشه در اجرای مراسم قربانی دعوت میشدند، تعبیر خواب، تعیین ایام سعد و نحس و حل پاره‌ای مشکلات بیاری آنان صورت میگرفت .

در این دوره مغها نفوذ و تأثیر چندانی در امور سیاسی و اجتماعی نداشتند، مذهب ایرانیان مانند بسیاری از اقوام قدیم پرستش خیر و شر بود یعنی عوامل مساعد طبیعت مانند روشنائی، آفتاب، باران و بادهای بموقع را مظاهر خیر و قحطی و مرگ و مرض و زمستان و شب را مظهر موجودات خبیثه یا «شر» می‌پنداشتند با اینحال مذهب ایرانیان را در این دوره يك نوع مذهب ترکیبی میدانند که در نتیجه نزدیکی و اختلاط مذاهب آریانها که عبارت از پرستش مهر و مقدس داشتن آتش بود با مذهب زردشت و عقاید دینی عیلامیها و بابلیها مذهب مخصوصی بوجود آمده بود، همین وضع یعنی نبودن يك مذهب رسمی در سراسر ایران موجب گردید که مغها ورژسای مذهبی نتوانند در اجتماع طبقاتی آن عهد مقام و ارزش چندانی کسب نمایند این وضع تا قرن سوم میلادی یعنی تا دوره ساسانیان که مذهب زردشت مذهب رسمی ایرانیان گردید ادامه داشت ۱

۱ - ناگفته نماند که بعضی از مورخین با استناد به مدارکی مغها را اساسا ایرانی میدانند

پیشه‌وران و بازرگانان

در تاریخ تفصیلی هخامنشی نوشته مرحوم مشیرالدوله نه تنها از کشاورزان و احوال آنان چنانکه باید سخنی در میان نیست بلکه درباره پیشه‌وران و بازرگانان و طرز زندگی و حقوق اجتماعی و قدرت اقتصادی آنان نیز بحثی نشده است با اینحال ضمن توضیح احوال اقتصادی ایران میتوان کم و بیش بوضع اجتماعی این دو طبقه نیز آشنا گردید .

اوضاع اقتصادی

با تشکیل دولت هخامنشی که قسمت اعظم ملل متمدن آن زمان را در برداشت . فعالیتهای اقتصادی پیش از پیش تسهیل شد . زیرا اغلب سلاطین برای آنکه بتوانند امپراطوری کثیرالمله هخامنشی را اداره کننده بامردم رفتار بالنسبه معتدل و ملایمی پیش گرفتند و غالباً از اختلافات و تصادمات ملت ها جلوگیری میکردند ، همین جریان به امنیت راه ها و استقرار روابط بازرگانی و رشد اقتصاد و تجارت کمک کرد، روش معتدل و عاقلانه بعضی از سلاطین هخامنشی در کتب و آثار مورخین یونانی و تورات کم و بیش منعکس شده است ، قبل از تشکیل دولت هخامنشی غالباً سلاطین برای غارتگری و یا بعلل دیگر به نهب و غارت کشور های مجاور میپرداختند چنانکه آسوربانی پال پادشاه آسور بیادگار فتح ایلام کتیبه‌ای نوشته و میگوید سراسر این منطقه را با خاک یکسان کردم و مردم را از عبور دادن چشم و گوسفند و نیز از نعمات موسیقی بی نصیب ساختم و بارها و جانوران اجازه دادم که آنرا فراگیرند، در حالیکه حکومت هخامنشی هیچگاه به این قبیل امور اقدام نکرده است .

وضع تجارت و سوداگری

در این دوره معمولاً ده‌نشینان مازاد محصول خود را اعم از غلات، مواشی و غیره بشهر میآوردند و با محصولات دیگری که مورد احتیاج بود مبادله می کردند و گاه بجای مبادله جنسی متاع خود را با غلام زر خرید یا با شمش طلا مبادله مینمودند، از دوره داریوش بعد بحکم ضروریات اقتصادی ضرب سکه معمول شد و بتدریج مبادله جنسی و مبادله با شمش طلا و نقره راه فراموشی سپرد با تبدیل شمش به سکه طلا و نقره بشرحی که خواهیم دید مسئله بازرگانی و سوداگری رواج بی سابقه‌ای حاصل نمود و این وضع سبب گردید که بازرگانان از شرایط

مساعدی که مخصوصاً از دوره داریوش بیعت فراهم شده بود به نفع خویش استفاده کنند و بکمک راههای ارتباطی و کاروانسراها، چاپارخانه های منظم و امنیت و آرامشی که حاصل شده بود موجبات ارتباط اقتصادی را بین مناطق وسیعی که تحت حکومت هخامنشی درآمده بود فراهم سازند، باین ترتیب در ایران غیر از طبقه مالکین بزرگ و اشراف وابسته به دربار طبقه جدیدی بنام بازرگان و تاجر عرض اندام نمودند، طبقه بازرگان با داشتن پول موفق گردیدند که کالاهای داخلی و اتمه خارجی را خریداری و در دسترس مشتریان قرار دهند و از این راه بدون اینکه خود زحمتی برای تولید جنس متحمل شوند از راه دلالتی و وساطت ثروت کلانی تحصیل کنند بنا بر این با توسعه تجارت و رواج پول اختلاف طبقاتی در ایران رو به شدت نهاد و غیر از مالکین و اشراف قدیم، بازرگان نیز با مکیدن خون مردم جزو طبقات ممتاز بشمار رفتند و با استقرار حکومت پول بتدریج آداب و سنت های اخلاقی قدیم رو بفراموشی گذاشت و بطوری که گزنفون مورخ یونانی متذکر شده از اواسط عهد هخامنشی بیعت بازرگان و ترویر، تقلب و دروغ برای کسب ثروت رواجی تمام حاصل نمود: «پارسیان و مردمانیکه تابع ایشانند امروز تقدسشان نسبت بخدایان و احترامشان بوالدین و انصافشان در باره خلق و دشمنانشان، در موقع جنگ، خیلی کمتر از آنست که در سابق بود ... حالا نه فقط اشخاص جانی را حبس و مجبور میکنند که طلا داده مجازات خود را بخرند بلکه با اشخاص بیگناه هم برخلاف انصاف چنین معامله ای میکنند انتقادات گزنفون از اوضاع اجتماعی ایران در آن دوره، با توجه بوضع اقتصادی و طبقاتی ایران دور از حقیقت نیست چه همین اوضاع ناگوار و تحمیلاتی که با کثرت مردم وارد میشد سرانجام اساس حکومت هخامنشی را متزلزل گردانید و با حمله اسکندر مقدونی بساط حکومت هخامنشی برچیده شد.

نوع کالا

غیر از الواح و آثار بکه بر اثر تحقیقات اخیر خاورشناسان بدست آمده در کتاب اوستا نیز جسته جسته مطالبی

که از پایه تمدن و نیروی اقتصادی ایران در عهد قدیم حکایت میکند بدست میآید در کتاب تاریخ ایران اقتصادی (۱) مطالبی حاکی از وضع اقتصادی ایران برشته تحریر درآمده که ما با رعایت اختصار بعضی از مطالب آنرا

ضمن توضیح اوضاع اقتصادی هر دوره اقتباس و یا عیناً نقل میکنیم بنا بر مندرجات این کتاب مدتها قبل از قرن ششم قبل از میلاد و تأسیس دولت هخامنشی هنرمندان و صنعتگران ایرانی در حدود بلخ و سند و هرات و همدان و غیره در ساختن انواع آلات و زیورهای فلزی از طلا و نقره و مس ماهر بوده اند - از زره طلا، کمر طلا، جام طلا یا نقره، نعل اسب، لباس پشمی، گلیم و پوستین درشکه ها و عرابه هاییکه با طلا مزین شده بودند، پارچه های لطیف از کرک بز، ظروف برنجی و گلی، کارخانه زرگری کوره آهن گدازی و صنایع دیگر غالباً در اوستا نام برده شده است و نشان میدهد که سکنه قدیم فلات ایران از مدتها پیش در شهرنشینی و مدنیت مقام و موقعیتی داشته اند.

۵۵۰ ق م تا ۳۳۰ قبل از میلاد) در عهد هخامنشی
فعالتهای اقتصادی
 ایالات و مناطق مختلفه ایران هر یک در رشته امور
 در این دوره اقتصادی شهرت و استعداد داشتند چنانکه شرابسازی

زرگری و طلاشویی در ناحیه لیدیا یعنی نزدیکی مرز آسیای صغیر معمول و متداول بود و در ناحیه سیلیسی گندم و میوه و پارچه های پشم شتر و در قسمت سوریه که شامل صیدا و صیدون و دمشق و فلسطین بود انواع خرما زیتون، انجیر و اقسام پارچه های بافته ای و رنگ مشهور بارغنون بدست میآمد در الجزیره یعنی ناحیه شمالی واقع مابین دجله و فرات صنایع آهنی معمول بود و مردم آنجا بکار تجارت و بازرگانی رغبت زیادی نشان میدادند در ناحیه پارس که مرکز آن استخر بود تربیت مواش، صنعت پارچه بافی، اسلحه سازی، حجاری و صنعت تراش و صیقل رواج داشته و در ناحیه ماد که شامل عراق عجم و آذربایجان فعلی بود از غله و پشم و اسبهای ممتاز و قاطر و گوسفند و منسوجات و اسلحه سازی برای صدور از این نقطه بنقاط دیگر استفاده میشده است. علاوه بر آنچه گفته شد در سایر ایالات و نواحی ایران نیز انواع فعالتهای فلاحی و صنعتی وجود داشته و پس از آنکه در اثر جنگهای متعادی حدود قدرت سلاطین هخامنشی وسعت گرفت میدان فعالیت اقتصادی در منطقه پهناوری که شامل عربستان، فنیقیه، مصر، هندوستان و غیره بود نیز بسط و توسعه یافت.

در عهد داریوش کبیر ضمن اقدامات عدیده‌ای که برای تسهیل ارتباط بین ممالک مختلفه بعمل آمد ظاهراً بحفر ترعه سوز نیز اقدام شد (۱) و راه های مهمی از مغرب و یونان بیاختخت هخامنشی متصل گردید و بطرف هندوستان ادامه یافت و شعبی از آن بشمال و جنوب و سایر نقاط کشیده شد بگفته هردوت این راهها امن و آسوده بوده و همه جا از مناطق آباد میگذشته است و بنا باظهار اود در فاصله ۹۴ فرسنگ و نیم، ۱۰ کاروانسرا ساخته بودند و برای حفظ امنیت بایجاد استحکامات و قلاع نظامی اقدام شده بود علاوه بر این بفاصله های معین مهمانسراها و کاروانسراهای دولتی وجود داشته . امنیت نواحی مختلف بوسیله مأمورینی که از طرف ساتراپها بپهر ایالت اعزام میشدند تأمین میشد ، بتصدیق مورخین غرب در میان دول باستانی دولت هخامنشی نخستین دولتی است که در راه تنظیم پست و چاپارخانهها اقدامات مؤثری کرده و از بهترین حیوانات تندرو، برای این منظور استفاده میکردند، در کتاب ایران اقتصادی مینوسد «هرچند شبانه روزی که مسافت بین دو ولایت است بهمان اندازه چاپارخانه موجود است و در هر چاپارخانه يك چابك سوار با دو رأس تكاور از مابین همقطاران خود نوبت میدهند، نه روز، نه شب، نه برف، نه باران، نه سرما و نه گرما نمیتوانند از جنبش و كوشش چاپارها بکاهند، يك چاپار به چاپارخانه دیگر نرسیده چابك سوار نوینی در آنجا بر اسب نشسته منتظر است که امانت را از همکارش گرفته راه افتد » .

استفاده از رودخانه های بزرگ برای حمل و نقل معمول بود و وسائل نقلیه آن دوره عبارت بوده است از اسب، شتر، قاطر، الاغ، گاو، یابو، تخت روان عرابه های گوناگون . یعنی در حقیقت از شتر و یابو و قاطر در حمل و نقل مال التجاره و از اسب و درشگه و عرابه های سرگشاده و تخت روان و شتر جازه برای حمل و نقل مسافرین استفاده میکردند بگفته هردوت اهالی

۱- بقیده عده ای از این راه بحراحر بدریای مدیترانه مرتبط گردیده و قدم مؤثری برای تسهیل تجارت شرق و غرب برداشته شده است

ارمنستان و ایالات مجاور آن کشتیهایی از پوست گاو میساختند و آنرا از گاه پرمیکردند و امتعه خود را بوسیله آن از رودخانه عبور میدادند.

ظاهراً در مشرق زمین داریوش کبیر نخستین پادشاهی مسکوکات

است که بحکم مقتضیات اقتصادی ضرب سکه اقدام کرده است سکه های ایندوره بحسب عیار و ارزش سه نوع بود و سکه هائیکه از نقره و برنز ترکیب میشد پست ترین نوع آن بود و برای مصارف عادی بکار میرفت، دولت در مواقع مقتضی طلا و نقره هائیکه از ایالات مختلف گرفته بود بصورت شمش در میآورد و بضرابخانهها برای ضرب سکه میفرستاد.

از وضع اقتصادی ایران در عهد هخامنشی اطلاع وضع صناعت و کشاوری

دقیقی در دست نیست ولی آنچه از اسناد و مدارک تاریخی بر میآید از عهد داریوش بیعت کشت پنبه در نواحی باختری و مشرق ایران رواج گرفته و چون اهالی مغرب زمین آنرا لطیفتر از پشم یافتند بخرید این کالا رغبتی شایان نشان دادند بهمین جهت کارگاههای پنبه رسی و پنبه بافی در حدود باختر و نواحی سند توسعه یافت و تدریجاً مصنوعات پنبه ای يك قلم عمده از صادرات آن ایالات را بمالك غربی تشکیل داد .

بطور کلی در دوره هخامنشی فعالیتهای کشاورزی از طرف دولت تشویق میشد تا جائیکه كوشش مأمورین ایرانی در راه آبادانی مملکت مورد غبطه خارجیان قرار میگرفت گزنفون از زبان سقراط مینویسد «آیا باعث شرمساری ماست که تقلید از شاهان پارس کنیم» همو در جای دیگر می نویسد که در دوره هخامنشی «... هر کس زمینهای بی حاصل را بواسطه کشاورزان آبیاری آباد کند تا هشت عایدات آن زمینها از آن او و اعقابش باشد» در اینجا معلوم نیست مقصود از هر کس «کشاورز» یا «مالك» است با توجه به رژیم اجتماعی آن دوره چنین بنظر میرسد که توده کشاورز بی زمین از حق تملك و استیفای منافع بی نصیب بوده و معمولاً مالکین و دهگانان از حاصل کار آنان برخوردار میشدند .

علاوه بر این دلالتی در دست است که در این دوره صنایع ابریشمی بصورت فرش و ملبوس معمول بوده پلوتارك مینویسد : « از جمله غنائم

شوش که بتصرف اسکندر درآمد فرش منخلی بود که ۵ هزار تالت طلا میارزید و با آنکه از ۱۹۰ سال قبل استعمال میشد هنوز در خوبی و رونق فرقی نکرده مانند روز اول بود .

علاوه بر این ملیله دوزی، زرد دوزی، مخده پشمی در این دوره معمول بود . و انواع اسباب و ائانه منزل کاسه ، بشقاب ، دیگ ، قابله ، جامهای شربت خوری طشت، مشربه ، تاس و سایر وسائل زندگی توسط هنرمندان و زحمتکشان برای طبقات ممتاز و ثروتمندان تهیه و تدارک میشده - از صنایع ظریفه این دوره میتوان بازوبند ، گردن بند ، خلخال، طوق و یاره حمل و بند شمشیر ، شراپه ، قاب شمشیر، قاب خنجر و آلات مرصع دیگری را نام برد .

استخراج نفت بنا بگفته هردوت در این دوره از وجود نفت آگهی داشتند و برای استخراج آنرا بادلو از چاه کشیده و بعمل سر پوشیده ای میریختند و از آنجا بوسیله لوله ای به انبار دیگر میرفت ... قسمت مایع که به این ترتیب بدست میآمد نفت و ته نشین آنرا قیر و موم مینامیدند و از ملح بلورینی که بدیوارهای انبار میبست در کار مویائی اموات استفاده میکردند .

مقیاس در این دوره مقیاس وزن درهم ، من ، تالان ، وارتاب Artabe بوده يك درهم معادل يك مقال امروزی و يك من مساوی ۱۰۰ درهم و تالان معادل ۷۰ من و ارتاب مساوی ۵۵ لیتر و کمی بیشتر از ۱۸ من کنونی بوده است ، مقیاس طول در این دوره تیر برتو (تیر پرتاب) ، میدان و فرسنگ بود، و هر فرسنگ معادل ۵۵۵۰ متر بوده است .

سازمان سیاسی و اجتماعی در عهد هخامنشی چنانکه گفتیم غلبه قطعی اقوام آریائی بر دولت های قدیم از حدود قرن ششم قبل از میلاد بدست سلاطین هخامنشی شروع شد و در دوران کورش ، کمبوجیه و داریوش این موقیت به اوج کمال رسید چنانکه برای اولین بار در دنیای قدیم دولت عظیمی از رود سند تا صحرای افریقا و قسمتی از شبه جزیره بالکان و از قفقاز تا جزیره العرب و اقیانوس هند

تحت نفوذ دولت هخامنشی در آمد و متجاوز از دو قرن دوام یافت (۵۵۰ تا ۳۳۰ ق . م)

طرز حکومت در دوره هخامنشی در ایران از نظر اقتصادی رژیم شبانی و نوعی از فتودالیزم وجود داشته که از جهاتی با مفهوم فتودالیت که بدوره معینی از تاریخ اطلاق میشود مطابقت ندارد و از لحاظ سیاسی ظاهراً اصول استبداد (اتو کراسی) حکومت میکرده است و کلیه اختیارات از شخص شاه ناشی میشد و نفوذ و قدرت حکمرانان در حوزه مأموریت محدود، و عزل و نصب آنان بانظر شاه بود و باین ترتیب میتوان گفت که در آن دوره بکنوع تمرکز سیاسی وجود داشت ، سلطنت موروثی بود و شاه خود را نماینده آهورامزدا میدانست .

با اینحال بموجب بعضی مدارک عده ای معتقدند در ایران آن دوره يك نوع دمو کراسی اشرافی (حکومت آریستو کراسی) وجود داشته یعنی قدرت و اختیارات اساسی شاه از مجلسی که نماینده طبقات ممتاز ایران بود ناشی میشد هردوت در تأیید این نظر مینویسد « (در ایران سلاطین و حکمرانان بهیچوجه در کار آزاد نیستند و نظریات و گفته و خیالات خود را در مجلس ملی پیشنهاد مینمایند تا پس از مصلحت و تصویب بموقع اجرا گذاشته شود .) »

و نیز دینشاه ایرانی در کتابیکه بنام (اخلاق ایران باستان) نوشته متذکر میشود که « در عهد هخامنشیان در بار سلطنتی مجلس سنائی از اشراف و روسای قبایل تشکیل میداد و پادشاه در مواقع مهم راجع بامور سیاسی با آنها مشورت میکرد و آخرین رای قطعی از آن مجلس مشاوره صادر میشد . »

با اینحال نباید تصور کرد که پادشاه در این دوره از کلیه مقررات معموله پیروی میکرده است چنانکه هردوت در جای دیگر مینویسد که کمبوجیه عشق شدیدی بیکي از خواهران خود احساس کرد، چون ازدواج باخواهر معمول نبود قضات شاهی را دعوت کرد و نظریه آنان را پرسید قضات پس از مشاوره و مطالعه گفتند « هیچ قانونی نیست که برادری را در زناشویی با خواهرش مجاز گرداند اما قانون دیگری هست که پادشاه اجازه میدهد

هر چه دلخواه اوست بکند. « این جمله نشان می‌دهد که شاه در امور شخصی آزادی کامل داشته و بعید نیست در امور سیاسی و اجتماعی نیز اختیارات وسیعی داشته است.

با اینحال گفته هردوت و سایر محققین راجع بوجود مجلس مشاوره در عهد هخامنشی ممکن است صحت و واقعیت داشته باشد زیرا مقارن این ایام چنانکه دیدیم در ممالک یونان و روم نمونه‌های کاملتری از دموکراسی اشرافی وجود داشته است از طرف دیگر حسن اداره کشورهای وسیع هخامنشی که هر یک دارای مذهب زبان و آداب و رسوم مخصوص بودند بدون مشاوره و اجرای نقشه و برنامه صحیح امکان پذیر نبود.

در کتاب ایران اقتصادی نوشته شده «بنادر ایرانی در سالهای اولی که تحت تسلط ایران درآمد غالباً توسط تیرانه‌ها (Tyrans) (مستبدین) اداره میشد پس از شورش مردم در عهد داریوش ... مردانیوس مستبدین یونانی را معزول و بر حسب میل آنها اختیار داد که سرزمین خود را با اصول جمهوریت اداره کنند و این سیاست زیبایی شاهنشاه هخامنشی باعث اعجاب مورخین یونانی گردید. هردوت مینویسد «آنها بیکه وجود عقیده دموکراسی را در بزرگانمانند (اوتان) تردید دارند آیا در باره این اقدام مردانیوس چه خواهند گفت».

در کتب مذهبی قدیم ایران نیز همواره سلاطین با اجرای حق و عدالت دعوت شده‌اند مثلاً در (مینوفرد پرسش ۱۴) نوشته شده «آن حکمران و پادشاهی راست و درست است که در آبادی کشور کوشیده و بینوایان را آرامش و آسایش بخشد و آئین راست بر پا دارد و بیداد و ستم را از خود و ملت خود دور سازد» همچنین در (مینوفرد باب ۱۰) نوشته شده «یک دهخدا عادل و درستکار بهتر است از پادشاه ظالم یک مملکت» علاوه بر این زردشت در گاتها میگوید «پادشاهان خوب با اعمال و تعالیم نیک باید سلطنت کنند نه آنکه شهریاران بد، بر ما فرمانروا گردند» در همین کتاب زردشت مردم را ببارزه با سلاطین بیدادگر دعوت کرده و کسان را که برای حکومت جا برخدمت میکنند سخت مذمت کرده است و بآنانکه در برانداختن حکومت ظلم و جور کوشش میکنند درود میفرستد علاوه بر این در (یسنا

۴۱ قره ۲) نوشته شده «ای مزداهورا، بشود که جاودان از کشور نیک تو بهره‌مند شویم. بشود که شهریار نیک در هر دو جهان بما چه مرد و چه زن سلطنت کند، توای در میان موجودات خوبترین» چون نظر حکومت هخامنشی مخصوصاً در عصر کوروش و داریوش تنها کشور گشائی نبوده سلاطین کوشش میکردند با حسن سلوک، ملل مغلوب را راضی نگه‌دارند بهمین علت مردم را در اقامه مراسم مذهبی آزادی کامل میدادند و غالباً شخص شاه برای جلب قلوب ملل تابعه آداب و رسوم مذهبی آنانرا نیز انجام میداد و با اجرای این سیاست میکوشید تا نزد مردم محبوب و محترم باشد همین تدابیر و کاردانیهای حکومت هخامنشی سبب گردید که سی ملت مختلف متجاوز از دو قرن در تحت نفوذ سلاطین هخامنشی زندگی نمایند.

در میان سلاطین هخامنشی کوروش و داریوش بیش از دیگران بر رعایت عدل و انصاف و حفظ حقوق مردم توجه داشتند، داریوش در وصف خود میگوید «من و دودمانم بد دل و دروغگو نبودیم، من موافق حق و داد پادشاهی کردم هیچ بنده‌ای را نیازردم و بر هیچ ضعیفی ستم روا نداشتم». داریوش پس از آنکه بیاری دوستانش بر اسریدیس من (که سلطنت هخامنشی را غصب کرده بود) فائق آمد بارفقای خود، راجع بطرز حکومت به بحث و مطالعه پرداخت او تانوس یکی از یارانش با حکومت فردی مخالف بود و حکومت عامه را بر سلطنت مطلقه رجحان میداد. هگائیز رفیق دیگر او حکومت او لیگارش می‌یعنی حکومت چند خانواده متنفذ و اشرافی را (چنانکه در آتن مرسوم بود) بر حکومت اکثریت ترجیح داد ولی داریوش حکومت فردی را بخیر و صلاح مردم تشخیص داد و چون رفقای دیگرش در این معنی با او همصدا بودند موفق گردید زمام امور را بدست گیرد.

داریوش در دوره زمامداری در تقسیمات کشوری، سازمان لشگری، اخذ مالیات و سایر امور، راه و رسم نوینی برقرار ساخت در دوره او در نتیجه بسط امنیت، تأمین راهها و طرق ارتباطیه بازار صنعت و تجارت رواج گرفت و برای جلوگیری از جنبشهای مخالف و حفظ قدرت و منافع طبقات ممتاز، داریوش ده هزار سپاهی بنام سپاه جاویدان مجهز و آماده نمود و بیاری این قوا و قشون نامنظمی که از ملل مغلوب گردآوری میشد دشمنان

حکومت هخامنشی سرکوب میشدند.

نسبت عدالتخواهی و دادگستری دربارهٔ عموم سلاطین هخامنشی صادق نیست چه افرادی از این خاندان برای فرونشاندن خشم و غضب خویش و یا بنظور حفظ مقام و موقعیت خود بکشترهای بیرحمانه‌ای دست زدند چنانکه کامبوجیه در سالهای آخر سلطنت خود در مصر بکشتر فجیمی دست زد و بسیاری از بزرگان و بستگان خود را از بین برد و اردشیر سوم چون سلطنت رسید برای آنکه کسی مدعی مقام او نشود کلیه شاهزادگان و شاهزاده خانمهای هخامنشی را بقتل رساند.

بی‌لیاقتی و عدم توجه سلاطین اخیر هخامنشی به صالح مردم، تشدید اختلافات طبقاتی، خوشگذرانی و عیاشی طبقات ممتاز و عدم رضایت اکثریت مردم از سازمان اجتماعی سبب گردید که حکومت هخامنشی در دوران سلطنت داریوش سوم در برابر اسکندر مقدونی محکوم بشکست گردد و دولت ۲۲۰ ساله هخامنشی پایان پذیرد.

عادات و رسوم مردم در این دوره
راجع به عادات و رسوم و خصوصیات اخلاقی و اجتماعی اکثریت ملت ایران در این دوره اطلاع دقیقی از مورخین قدیم بدست ما نرسیده بلکه آنچه تاریخ نویسان بنام عادات و رسوم ایرانیان نوشته‌اند منحصرأ مربوط به طبقات ممتاز ایرانی است.

هردوت درباره اخلاق ایرانیان دوره هخامنشی مینویسد که «ایرانیان از دروغگویی پرهیز میکردند و برای آنکه هرگز دروغ نگویند از قرض کردن و حتی از معامله و تجارت که گاهی احتیاج به دروغ دارد خودداری میکردند، به سواری و تیراندازی توجه داشتند، و جوانان را به فرا گرفتن این دو فن، ترغیب میکردند، جشن روز تولد در بین ایرانیان قدیم مرسوم بود و برای آن اهمیت فراوان قائل بودند، خوردن شراب نیز معمول و غالباً در موقع مستی به بحث و مذاکره میپرداختند، با آنکه پارسیان خود را از سایر ملل برتر میشمردند همینکه رسوم و آداب ملتی را باطبع خود سازگار میدیدند بیدرنگ به فرا گرفتن آن میپرداختند.

ایرانیان برخلاف بسیاری از ملل قدیم مردگان را با اشیاء گرانبها

زینت نمیدادند و چون آتش نزد آنها مقدس بود از سوزاندن مرده خودداری میکردند، بلکه بگفته استرابون ایرانیان مرده را موم مالیده و دفن میکردند ولی مغها تا طیور مردگان را نمیدرید دفن نمیکردند.

طبقات بالای اجتماع هر يك چند زن عقدی و چند زن غیر عقدی داشتند، تولید نسل یکی از مفاخر ایرانیان بود فرزندان تا سن ۵ سالگی نزد پدر خود کمتر میرفتند و از سن ۵ تا ۲۰ سالگی پدران به فرزندان خود اسب سواری، ورزش و تیراندازی و راستگویی میآموختند، ازدواج در اول بهار صورت میگرفت و داماد تمام روز از خوردن غذا خودداری میکرد ولی قبل از دخول در حجله، قدری میوه و مغز استخوان شتر میخورد، پارسیان همسایگان را از سایر اقوام بیشتر محترم میشمردند.

پس از آنکه دولت هخامنشی تحت تأثیر عواملی که قبلاً یاد کردیم وسعت و اعتبار کافی حاصل نمود و نیروی اقتصادی و تجاری آن قوت گرفت وضع سابق بکلی عوض، و به تشریفات و طمطراق ظاهری اشراف افزوده شد و بتدریج روح شهامت و سلحشوری و توجه به صدق و صفا در طبقات عالی اجتماع ایران ضعیف شد و چنانکه لازمهٔ زندگی اشرافیست عیاشی و خوشگذرانی و بی‌اعتنائی به حقوق طبقات زیر دست امری عادی و معمولی گردید و این جمله موجب بدبینی و نفرت طبقهٔ وسیع کشاورزان و سایر طبقات تولید کننده اجتماع گردید.

گزنون در توصیف ایرانیان این دوره مینویسد: «بعضی پارسیها اکتفا نمیکند. باینکه در بسترهای خیلی نرم بخوابند بلکه میخواهند پایه های تختخواب آنها بر قالبها باشد، در زمستان اکتفا نمیکند که سرو، بدن و پاهارا بپوشانند بلکه دستها را در پوستهای ضخیم و انگشتان را در قالبها (مقصود نوعی دستکش است) نگه میدارند.

پارسیها عده‌ای بیشمار گلدان و جامهای گرانبها دارند و از داشتن آن بخود میبالند اما اینکه تمام این تجملات با چه وسائل شرم‌آوری تحصیل میشود باعث شرمساری آنان نیست، بی‌عدالتی و جلب منافع ناشروع اینقدر نزد آنان طبیعی شده است ...»

همو، در توصیف اشراف ایران میگوید: «امروز در بان، نانوا، آشپز،

آبدار، حامی، پیشخدمت، خدمه‌ایکه باید آقایان را در رختخواب کند و در موقعش آنها را بیدار و ممت و مال کند، عطر بزند و در همه حال مراقب آنها باشد در رکاب آنها حرکت میکند .»

گزنقون، هرودوت، پلوتارک، دوتودر و برخی دیگر از محققین آن دوره بامقایسه پارسیان دوره کوروش، با پارسیان ادوار بعدو دوره اردشیر دوم نشان میدهند که چگونه اقلیتی از ایرانیان پس از آنکه در اثر جهانگیری، منطقه وسیعی را در حیطه قدرت خود در آوردند از راه تجارت و استثمار ملل مغلوب، در ناز و نعمت و تن آسانی فرورفته و زندگی ساده دیرین را ترك گفتند و بتدریج حيله و تزویر و تجاوز به حقوق زیردستان که لازمه زندگی اشرافی است در بین طبقات ممتاز معمول گردید .

دادگستری در عهد هخامنشی

در دوره هخامنشی، در هر یک از ولایات ایران برای رسیدگی بدعاوی مردم دادرسانی تعیین میشدند که تحت نظر حکام محلی انجام وظیفه میکردند بطوریکه از گفته‌ها و آثار مورخین قدیم برمیآید بعضی از سلاطین برای حفظ امپراطوری وسیع هخامنشی، به عدالت و دادگستری توجه داشته داریوش در کتیبه نقش رستم میگوید: «اهورامزدا دعای مرا اجابت کند ای انسان ... از راه راست مگرد اندیشه بد ممکن از گناه پرهیز» و نیز داریوش در کتبه بیستون گفته: «ای آنکه پس از من شاه میشوی سخت از دروغ پرهیز، اگر میخواهی کشور از بدی در امان باشد فریب دهنده را کیفر ده .

ظاهراً در دوره داریوش برای کلیه ملل تابعه یکدوره قوانین تنظیم شده و در سراسر دنیای قدیم شهرت و اهمیت یافته تا آنجا که در کتب مورخین یونانی و کتاب دینی قوم یهود کراراً از قوانین و مقررات آن عهد یاد شده معمولاً دادرسانی که از حد و حق و عدالت منحرف میشدند شدیداً کیفر میدیدند چنانکه در زمان کمبوجیه پوست قاضی رشوه خواری را کردند و برجایگاه داوری او گسترده تاجانشین او بر این پوست نظر کند و از طریق عدالت رونگرداند، با اینحال ظاهراً در دوره هخامنشی کمتر مجرمین را به کیفر اعدام و مجازاتهای سخت محکوم میکردند و از خصوصیات دادرسی در این دوره یکی این بود که اعمال نیک و کارهای زشت مجرمین را باهم مقایسه

کرده و سپس در مقام قضاوت برمیآمدند یعنی باتوجه به سوابق مجرم تعیین مجازات میکردند، باتمام این احوال معلوم نیست که قوانین و مقرراتی که در آن دوره بوده شامل حال اکثریت کشاورزان و سایر زحمتکشان میشده یا خیر، ظاهراً اینطور بنظر میرسد که اکثریت زحمتکشان ایرانی از حقوق مدنی و اجتماعی بی نصیب بودند .

سلاطین اولیه هخامنشی میکوشیدند تا رسوم جا برانه ایراکه در بعضی از ممالک سابقاً وجود داشته براندازند چنانکه داریوش از مردم کارتاژ تعهد گرفت که از سوزاندن و قربانی اطفال خودداری کنند، همچنین در روش اجتماعی سایر اقوام غیر آریائی در دوره هخامنشی تغییراتی روی داد در میان قوم نیکا شرط مردی آن بود که شخص، دشمن خود را بکشد و از پوست او دستمالی تهیه کند و با کاسه سراو جامی ترتیب دهد، این قوم وحشی انسان را برای خدایان خود قربانی میکردند و اگر رئیس قبیله ای میبرد زن سوگلی او را با پنجاه اسب و پنجاه خادم میکشتند. و با او به خاک میسپردند این رسوم مشوم در دوره حکومت هخامنشیان بتدریج منسوخ گردید .

نیروی نظامی

سازمان کشوری ایران از دوره داریوش بیحد سرو صورتی گرفت و دولت هخامنشی یکعده ده هزار نفری مجهز به بهترین وسائل آنروزهواره در اختیار داشت و بهمین جهت آنها را سپاه جاویدان نامیده اند غیر از اینعده در هنگام جنگ از ملل تابعه عده ای سرباز، گردآوری میشد. سپاه آنزمان بدو صنف پیاده و سواره تقسیم میشدند پیاده نظام مسلح به نیزه و تیر و کمان و خنجر و فلاخن و کماند و سپر بود و افراد سوار غیر از آنچه که ذکر شد زوین نیز همراه داشتند. و بعضی از آنها زره و کلاه خود بکار میبردند .

فصل یازدهم

وضع اجتماعی ایران از انقراض دولت

هخامنشیان تا استقرار حکومت ساسانیان

پس از آنکه با قتل داریوش سوم، در نتیجه مقدمات و عللی که از خیلی پیش فراهم شده بود دولت ۲۲۰ ساله هخامنشی بسر رسید، ممالک شرقی ایران در حیطه قدرت اسکندر مقدونی درآمد، این سردار یونانی باریختن خونها و نهب و غارت شهرها و محو بسیاری از آثار گرانبهای تمدن باستانی ما موقعیت خود را برای مدنی تثبیت نمود.

پلوتارک در این باره میگوید: اسکندر در پارس همه مردها را قتل عام کرد سپس برای آنکه زمینه را برای نفوذ تمدن و فرهنگ یونانی آماده سازد بقتل دانشمندان و سوزانیدن کتب و آثار، اقدام کرد و غیر از بعضی از کتب فلسفی و علمی که بیونان منتقل گردید بقیه آثار هنری و فکری باستانی ما دستخوش حریق و تطاول شد.

روش وحشیانه اسکندر کم و بیش از طرف سلوکیها تعقیب شد تا دوران حکومت به اشکانیان رسید، اسکندر در دوران قدرت خویش کوشش بسیار داشت که آداب و رسوم قوم یونانی را به اجداد ما تحمیل کند ولی در

این راه توفیقی نیافت و ناچار بمقدونیهای سرکش گفت «ما نباید فقط اخلاق و عادات خودمان را برخارجیها تحمیل کنیم، بلکه باید بعض اخلاق و عادات آنها را هم بپذیریم، عقاید مذهبی ایرانیان از جمله چیزهایی بود که اشخاص فکور یونانی و مقدونی با نظرا احترام بآن می نگریستند، مجرد و لامکان بودن خدا، جاویدان بودن روح و مخصوصاً تأکید بر استگونی توجه یونانیان و مقدونیها را جلب میکرد، اسکندر... ایرانیها را پست تر از مقدونیها نمیدانست. اگر چنین نبود ازواج مقدونیها را با زنان ایرانی هرگز تجویز نمیکرد...» (۱)

با اینحال نباید تصور کرد که ایرانیان و یونانیها از هر جهت مساوی بودند بلکه در هر حال عنصر یونانی بر ایرانی در کلیه شئون تقدم داشت. چون اسکندر، در کشورداری و سیاست مهارتی نداشت و حکومت تحمیلی او بر سازمان و تشکیلات صحیحی استوار نبود بامرگ اوسه دولت جدید تشکیل شد، دولت سلوکی در آسیای غربی دولت بطالسه در مصر و دولت مقدونی در یونان و اروپا.

دولت اسالکه یا سلوکیها بر متصرفات آسیائی اسکندر دست یافت، سلو کوس سرسلسله پادشاهان سلوکی در سال ۳۰۶ پیش از میلاد خود را شاه خواند و بعدها منطلقه حکومت خود را به ۷۲ بخش تقسیم کرد و برای هر يك حکمرانی معین کرد، حکمرانان سلوکی در حوزه قدرت خود با اختیار تمام فرمانروائی میکردند و چون بر رعایت حقوق اکثریت توجهی نداشتند نتوانستند بیش از ۱۹۸ سال بحیات خود ادامه دهند در این دوره والی ابالترا (ساتراپ) میگفتند و سایر مأمورین یعنی رئیس قشون، امین مالیه، دژبان و کاهن مذهب و غیره در مقام پایینتری قرار داشتند، سلوکیها چون مورد نفرت ایرانیان بودند برای حفظ موقعیت خود، برای عنصر یونانی ارزش و احترام بیشتری قائل بودند و یونانیان نیز در مواردی چند به آنان کمک فراوان کردند، مرحوم مشیرالدوله مینویسد «... رفتار سلوکیها با ایرانیان مانند رفتار آقایان با اتباعشان بود. یا مثل رفتار مردمان غالب ببردگان مغلوب... اما در باب تشکیلات... اولاً مرکزیت دوره هخامنشی

۱- نقل از تاریخ مشیرالدوله جلد سوم

بخصوص مرکزیت زمان داریوش اول در دوره سلوکی عقب رفت و آثار ملوک الطوائفی پدید آمد، ثانیاً پرستش پادشاه با چنانکه میگفتند «عبادت پادشاه» ایجاد شد، پائین تر خواهیم دید که این دودعت چه آثاری در ایران گذارد ...»

در نتیجه پدرفتاری ها و مظالمی که سلوکیها در حق مردم رواداشتند شخصی بنام (پارتیا) بیاری مردم سر بشورش و انقلاب برداشت و پس از مبارزات دامنه داری سلسله اشکانیان (یا دولت پارت) روی کار آمد و قریب ۵ قرن یعنی از ۲۵۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ میلادی حکومت کرد، منطقه نفوذ دولت اشکانی در دوران قدرت از شرق تا هندو کش و پنجاب از شمال تا رود جیحون و دریای خزر و از جنوب تا دریای عمان و خلیج فارس و از مغرب تا رود فرات بوده است.

طرز حکومت در دوره اشکانیان

یکی از محققین معاصر در این باره مینویسد: در زمان اشکانیان، ملوک الطوائف که همه آنها از طرف شاهنشاه انتخاب میشدند، کاملاً در اداره کشور خودشان آزاد بودند، کلمه ملوک الطوائف که بعهد اشکانی اطلاق کرده اند ترجمه لغت (کذک خدائی) پهلوی است که بمعنی صاحب خانه و والی میآمده است قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر از شهر بان (ساتراپهای هخامنشی) بود. ولی قدرت و اختیار آنها نسبت بشهربانها بیشتر بود. و شخصاً فرمانداران شهرها و دهکده ها را معین میکرد و آزادانه از زمین های قلمرو خودش استفاده مینمود، مالیات وضع میکرد، سکه میزد و بالاخره آنچه خیلی مهم است روابط خود را با همسایگان منظم مینمود، در حالیکه در دوره هخامنشی بازرسان مخفی از طرف شاه بولایات اعزام میشدند و این مأمورین اعمال حکام را تفتیش میکردند و آنها را چشم و گوش و خبرنگار شاه میگفتند.

بعلاوه ملوک الطوائف مذکور هیچگونه مالیات و باج و خراجی نیپرداختند و در هر ولایتی که مزد ابرستان تسلط داشتند، آتشگاه بزرگی که مظهر خود مختاری آنها بود ساخته بودند، شاهنشاهان اشکانی فقط حق داشتند از ملوک الطوائف بخواهند وقتی که میبایست از کشور دفاع شود و یا دشمن مورد حمله قرار گیرد، برای آنها لشکر بفرستند، در عوض

شاهنشاهان اشکانی، هر گاه شاهان محلی مورد تعرض و تجاوز همسایگان قرار میگرفتند، آنها را تحت حمایت خود قرار میدادند.

بهریک از حکمرانان و سرداران، منطقه ای بنام قبول واگذار میشد، اطلاعات صحیحی در باب امتیازات و اختیارات صاحبان اقطاع نداریم همینقدر مسلم است که شاه ضمن واگذاری شغل باشخاص قبولی هم به آنان واگذار میکرد ولی از حدود قدرت و اختیارات والی هائی که از طرف دولت انتخاب میشدند اطلاع دقیقی در دست نیست، قدر متیقن اینست که رعایای این املاک، مالیات خود را بصاحب اقطاع یا بدولت یا بهردو میدادند و در تحت فرماندهی صاحب اقطاع مجبور بانجام خدمات نظامی بوده اند. ممالکی که زیر نفوذ اشکانیان قرار داشتند، از لحاظ درجه استقلال دونوع بودند، یکی کشورهائی که حکمران آنها از طرف دولت اشکانی تعیین میشد، دوم ممالکی که با داشتن پادشاهی مستقل از جهاتی تابع دولت اشکانی بودند نظیر آذربایجان و ارمنستان و غیره.

بطور کلی اگر ساتراپهای عهد هخامنشی را با حکمرانان دوره اشکانی مقایسه کنیم به این نتیجه میرسیم که حدود قدرت و اختیارات در عهد اشکانی به مراتب بیشتر از ساتراپهای عهد هخامنشی بوده و بهین مناسبت غالباً با عنوان «شاهی» حکومت میکردند، در این دوره شورائی از اشراف تشکیل میشد و قدرت شاهنشاه را محدود میکرد، پس از مرگ شاه بزرگان در مجلس **مهستان یا مغستان** مجتمع میشدند و پسر شاه را بجای او بر میگزیدند و در صورت بروز اختلاف بین شاهزادگان و اشراف و نجبا حکومت قطعی و نهائی باشمشیر بود، در دوره حکومت اشکانی حدود قدرت فرمانروایان محلی بسیار زیاد بود، بهین علت سلاطین اشکانی برای حفظ موقعیت خود گاه با آنان مدارا کرده و در بعضی موارد که در خود قدرت میدیدند، از در جنگ وارد میشدند بعضی از سلاطین اشکانی برای حفظ خود از درباریان و رقباء، فرمان قتل کلیه افراد خاندان سلطنتی را نیز صادر کرده اند. اشکانیان سپاه منظم و ثابتی نداشتند بلکه هنگام بروز جنگ بجمع آوری سپاه میپرداختند.

وضع سپاه روشن مورخ رومی هنگامی که از ارتش پارتها صحبت میکند

میگوید « قسمت اعظم ابن ارتش از غلامان تشکیل میشود که عده آنها روز بروز در تزايد است زیرا هیچکس نمیتواند آنها را آزاد کند و بچه‌های آنها نیز غلام بشمار می‌آیند وقتی که آنتوان بکشور پارتها هجوم آورد آنها ۵۰ هزار سوار بمقابل او آوردند که فقط چهارصد نفر آنها از مردان آزاد بودند همو بعداً میگوید که « پارتها غلامان را مانند فرزندان خودشان تربیت میکنند »

قشون آن دوره از دو قسمت پیاده و سواره تشکیل میشد ولی لشکر پیاده اهمیت چندانی نداشت نیروی سوار، خود به دو قسمت میشد یکی سواران سبک اسلحه که سلاح آنها منحصر به تیرو کمان بود دیگری سواران سنگین اسلحه که به اسلحه تعرضی و دفاعی مجهز بودند و زرهی تازانودر بر می‌کردند و کلاه خود آهنین بر سر می‌گذاشتند و شلوار چرمی فرارخی می پوشیدند و سلاح آنان نیزه‌ای بلند و تیرو کمان و شمشیر بود و اسبان را گاه با زره می پوشانیدند .

در دوره اشکانیان برخلاف عهد هخامنشی سپاه دائمی (جاویدان) وجود نداشته بلکه سپاه ، در موقع جنگ گردآوری میشده، قشون اشکانی در جنگ دفاعی قویتر از جنگ تعرضی بودند یکی از شاهکارهای آنان این بود که قوای مهاجم را بداخله کشور میکشیدند و در ضمن عقب نشینی آذوقه و وسائل زندگی را از بین میبردند تا دشمن مستاصل شود سپس بروی میتاختند، هنگام بروز جنگ اشراف زادگان کمتر در کارزار شرکت میکردند بلکه بگفته پلوتارک قسمت اعظم سپاه را ستمکشان یعنی بندگان، اسراء و اسیر زادگان تشکیل میدادند، از لحاظ محرومیت‌های اجتماعی، اختلافی بین بندگان و اسراء وجود نداشت .

در ایندوره اشراف در املاک وسیع خود بعیش و شکار و خوشگذرانی مشغول بودند و هر چند یکبار برای غارت مناطق همجوار آتش جنگ را روشن میکردند .

وضع ادارات راجع بسازمان اداری ایندوره نیز اطلاع صحیحی در دست نیست همینقدر معلوم است ، که در ایندوره مجلسی از رجال و اعیان شبیه بمجلس سنای رومیها تشکیل میشده ولی از کیفیت اداره دولت اشکانی اطلاعی نداریم ظاهرأ در

دوره اسالکه و اشکانیان مانند عهد هخامنشی شاه کسی را که مورد اعتماد بوده بنام وزیر اعظم انتخاب میکرد . و اینشخص عده‌ای را با تصویب شاه برای اداره دفترخانه سلطنتی، امور جنگی، مالیه، چاپارخانه، ضرابخانه، گمرکات و غیره انتخاب میکرد .

وضع اجتماعی و طبقاتی

اوضاع اجتماعی و احوال طبقات مردم از حمله اسکندر تا استقرار حکومت ساسانی بیش از سایر قسمت‌های تاریخی ایندوره مکتوم و پوشیده است، ظاهرأ تعصب ملی ایرانیان و تنفر آنها از دولتهای متجاوز، در محو آثار تاریخی ایندوره بی تأثیر نبوده است چنانکه فردوسی طوسی تاریخ ۴۷۵ ساله اشکانی را به ۱۸ بیت برگزار کرده و در بیت آخر میگوید :

از ایشان بجز نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

با اینحال قرائن تاریخی و جریان اوضاع گواهی میدهد که در دوران حکومت سلوکیها و اشکانیان یعنی در طی ۶ قرن همان اصول و سازمان طبقاتی عهد هخامنشی با کم و بیش تغییری باقی مانده است یعنی کار کردن و شرکت عملی در فعالیتهای تولیدی ، انجام خدمت سربازی و حفظ امنیت مملکت و وظیفه ستمکشان و طبقات محروم اجتماع بوده و استفاده از حاصل کار اکثریت حق ! درباریان، اشراف ، نجبا ، روحانیون و سایر انگلهای اجتماع بوده است . در حقیقت رژیم اقتصادی و سازمان اجتماعی ایران را در ایندوره باید دنباله اصول و سازمان عهد هخامنشی دانست .

وضع دهقانان

در دوره سلوکیها اکثریت مردم ایران را ساکنین دهات یا ایلات و عشایر تشکیل میدهند ، «سکنه دهات بزمین وابسته اند و از آزادی محرومند، نمیتوانند بی اجازه اربابی نزد ارباب دیگر بروند .

عشایر و ایلات بالنسبه آزادند زیرا مقید داشتن آنها بازندگی عشیره‌ای امکان پذیر نبود از جلد سوم تاریخ مشیرالدوله « در دوره اشکانیان نیز حال بدین منوال بوده و دهقانان از نعمت آزادی بی بهره بودند . راجع بحصه دهقانان از محصول و سایر خصوصیات اقتصادی اکثریت ملت ایران در ایندوره اطلاعی در دست نیست ولی خواص قوم زندگی مرفه

و آسوده‌ای داشتند یعنی « همه قسم گوشت میخورند ، شراب خرما زیاد می‌شامیدند ، جنگ و شکار را دوست داشتند ، انواع بازیها و ورزشها در نزد آنها معمول بوده و در آخر مجالس مهمانی میرقصیدند ، آلات موسیقی آنها نی و تنبور بوده . »

وضع زنان
از وضع زندگی اجتماعی و اقتصادی زنان وابسته به طبقات محروم اطلاعی در دست نیست ، آنچه در کتب تاریخی این دوره نوشته شده مربوط بزنانی است که به طبقات ممتاز بستگی دارند طبق مدارک موجود تعدد زنان غیر عقدی در نزد پارتیها معمول بوده ولیکن بیش از یک زن عقدی نمیتوانستند داشته باشند طلاق جز در موارد زیر جایز نبود :

۱- وقتی که زن عقیم باشد .

۲- بجادوگری بپردازد .

۳- اخلاقش فاسد باشد .

۴- ایام قاعده را از شوهر پنهان دارد .

مورخین از ازدواج شاهان اشکانی با اقرباء و خویشان نام میبرند در این دوره برخلاف عهد هخامنشی مداخله زنان در کارهای درباری و دولتی کم میشود و بطور کلی مقام زنان در نزد پارتیها برآب پستتر از ارزش زنان نزد مادها و پارسیها بوده است .

وضع اقتصادی
در دوره اشکانیان مخصوصاً از عهد اشک ششم بعید از برکت امنیت و آرامشی که حاصل شده بود بازار مبادلات جنسی و نقدی رواج یافت و کاروانهای تجاری و سوداگری جان تازه‌ای گرفت و در هر شهر یکی از ایام هفته برای فروش و عرضه کالاها تعیین گردید ، دوشنبه بازار ، چهارشنبه بازار ، آدینه بازار ، یادگار آن عهد است . ظاهراً در این دوره هنوز بازرگانان محل ثابتی برای متمرکز کردن کالاها نداشتند بلکه فقط غلامان و کنیزان را در مراکز ثابتی ب معرض خرید و فروش میگذاشتند ، در دوره اشکانیان ظاهر آ گرفتن عوارض از امتعه و کالاهای داخلی معمول نبوده ولی از محصولات خارجی حقوق گمرکی دریافت میداشتند .

بهین علت زمامداران ایران به نمایندگان بازرگانی کشورهای دیگر

اجازه نمیدادند که در مبادلات تجاری بین ممالک چین و هند و کشورهای غربی مداخله نمایند و کوشش داشتند که تجارت ابریشم چین بدست آنان صورت گیرد و این جریان ، بر شد صناعت داخلی ایران کمک میکرد ، در نامه‌ای که **گاراکالوس** امپراطور روم به اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی نوشته ضمن خواستگاری دختر او مینویسد : « پس از انجام این امر دیگری امتعه و افشه و ادویه خاک اشکانی را ناگزیر نخواهند بود که پنهانی بخاک روم وارد کنند یا فلزات رومی را بطور قاچاق به آنجا صادر کنند و تجارت آزادانه فیما بین صورت خواهد گرفت ... » - صادرات مهم ایران در این دوره پارچه های ابریشمی ، قالی قالیچه ، پارچه های پشمی ، شال ، ادویه ، و نفت و غیره بود و واردات نیز بیشتر از نوع قماش پشمی و کتان ، دیبا ، ارغوان و فلزات و آلات و ائانه فلزی - سکه های معمول در این دوره یسکی درهم بود که ۶۷ گندم و نیم وزن داشت و دیگر ۴ درهمی که ۴۷ نخود و نیم یا ۲۵۰ گندم وزن نقره آن بود ، سکه های این دوره شباهت زیادی بسکه های یونانی داشته است .

مذهب
در دوره اشکانیان مانند قرون پیش در ایران کیش معین و مشخصی نبود و حکومت اشکانی نیز در پیروی از مذهب معین و مشخصی اصرار نداشتند ، اشکانیان در ابتدا مانند سایر ملل باستانی به پرستش نیاکان و قوای طبیعت سرگرم بودند . لیکن بعدها در اثر نزدیکی با ایرانیان ب قبول دین زردشت رضا دادند ، در این دوره نیز روحانیون و مغان تنها به امور مذهبی اشتغال نداشتند بلکه افرادی از این طبقه بکار معلمی ، منجمی و پزشکی نیز اشتغال میورزیدند ، از مختصات این دوره نیز مانند عهد هخامنشی آزادی اقلیتهای یهودی ، ارمنی و یونانی در اقامه مراسم مذهبی است .

خط و زبان
زبان ایرانیان در این دوره زبان پهلوی و خط معمولی خط آرامی است ولی خط میخی نیز معمول بود . - ادارات دولتی بایکدیگر مکاتبه میکردند ، بجای کاغذ در اوائل کتان و بعدها پایروس و کاغذ حصیری معمول شد در این دوره بعلت شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی اثری از شاهکارهای هنری معماری و حجاری دیده نمیشود و بازار این نوع فعالیتها ظاهراً تا حکومت ساسانی رواجی نداشته است .

تاریخ
تحوالات اجتماعی

www.adabestane-kave.com

جلد دوم

سازمان اجتماعی و تشکیلات سیاسی

عهد ساسانیان

چنانکه در دو فصل قبل ضمن توضیح اوضاع اجتماعی ایران در عهد هخامنشیان و اشکانیان یادآور شدیم، رژیم اجتماعی ایران چه در دوره باستان و چه بعد از ظهور جنبش اسلامی، با اصول و سازمانی که در همان قرون در ممالک غرب حکومت می کرده است، کاملاً شبیه و همانند نبوده است بلکه مناسبات اقتصادی طبقات، و حقوق فردی و اجتماعی مردم این دو قاره از بعضی جهات باهم اختلاف و تباین داشته است.

در اینکه طبقات زحمتکش اجتماع ایران مانند رنجبران و ستمکشان غرب، در شرایط بسیار نامساعدی زیست میکردند جای شک و تردید نیست ولی اگر تصور کنیم، کلیه مختصات اجتماعی و اقتصادی رژیم بردگی و فئودالیسم، بهمان صورتی که در مغرب زمین وجود داشته در ایران نیز حکومت می کرده است، از حقیقت دور افتاده ایم، بهمین علت ضمن تحلیل و تقسیم تاریخ ایران به ادوار مختلف به اشکال میتوان دوره حکومت هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان را منطبق با دوران بردگی یا فئودالیسم ملل غرب دانست. ظاهراً بهترین راه برای تعیین و توصیف رژیم اجتماعی

ایران اینستکه در هر دوره وجوه اشتراك و موارد اختلافی که تاریخ اجتماعی ایران با تاریخ ملل غرب دارد یادآور شویم تا ماهیت وضع اقتصادی و اجتماعی ایران تا آنجا که مدارك نا رسا و ناقص کنونی اجازه میدهد آشکار گردد .

سازمان سیاسی کریستن سن دانمارکی در توصیف ایندوره مینویسد که دستگاه حکومت ساسانیان در حقیقت دنباله و یادگار سازمان و عناوین عهد اشکانیان است .

در تشکیلات عهد اشکانی نجبای ملوک الطوائف از جهت قدرت و نفوذ در ردیف نجبای درباری و هریک در مملکت خود صاحب نفوذ و نیمه مستقل بودند و گاه در ربودن قدرت شاهنشاه بر یکدیگر سبقت میکردند .

اردشیر ساسانی در دوره ۱۷ ساله سلطنت خود پس از تجهیز قوا با کمک معنوی نجبای درباری و روحانیون زردشتی بنیان قدرت فتودالهای دوره اشکانی را متزلزل گردانید و تمرکزی استوار در سازمان کشوری پدید آورد، در ایندوره حکومت ساسانی از دو قسمت تشکیل میشد : اران و انیران- اران یا ارانشهر شامل سرزمین قدیم ایران بود و انیران (یعنی بجز ایران) شامل قسمتهایی بود که حکومت ساسانی بزور گرفته و بخیطه نفوذ خود افزوده بود سلاطین ساسانی بدون اینکه بتوانند رژیم فتودالیزم را براندازند برای آنکه از خطر طغیان فتودالهای بزرگ در امان باشند هر ولایت را بقطعات کوچک تقسیم و بجای نجبای درجه اول نجبای درجه دوم را برای اداره امور ولایات انتخاب نمودند، از این تاریخ دایره قدرت پادشاهان ساسانی وسعت گرفت تا آنجا که برخلاف عهد اشکانیان بآزادی جانشین خود را انتخاب میکردند این وضع تا مرگ شاپور دوم ادامه داشت از این پس يك دوره ۱۲۰ ساله پیش آمد که شاه و بزرگان مملکت برای حکمرانی در ستیز بودند و باین ترتیب دوران ملوک الطوائفی تجدید گردید ، در ایندوره اشراف و روحانیون بیاری همسدی عظیم در برابر قدرت شاه بوجود آوردند ولی همواره تفوق معنوی با روحانیون بود بطوریکه اگر چند مدعی برای سلطنت پیدا میشد رأی روحانی اعظم قاطع بود .

طبری مورخ معروف میگوید که فقط اردشیر اول ، شاپور اول ،

شاپور دوم ، قباد و خسرو اول جانشینان خود را معین کردند و پس از آن سلطنت در خاندان ساسانی انتخابی شد باین معنی که انتخاب شاهرا موکول بنظر هیئاتی کردند مرکب از مؤیدان مؤید و دبیران دبیر، واران اسپهبد و اگسر در میان ایشان اتفاق رای نمیشد مؤیدان مؤید با مؤیدان دیگر شور میکرد و اظهار نظر مینمود و باین ترتیب شاه انتخاب میشد . شاه خود را پیشوای مذهب و صاحب شکوه بزدانی و فر ایزدی میخواند .

قدرت سلاطین سلاطین دوره ساسانی مانند پادشاهان دوره سلف در نهایت قدرت حکومت میکردند و بهیچ قاعده و اصولی پایبند نبودند فقط مقررات دینی و نفوذ روحانیون تا حدی قدرت ایشان را محدود میساخت در کتاب مذهبی دینکرد در مورد صفات و تکالیف پادشاه چنین مینویسد « رعایت مقررات دینی، عقل سلیم، اخلاق نیکو، قوه عفو و اغماض ، محبت با رعیت ، تهیه آسایش برای رعایا، شادی، تند کر دائم بر- اینکه جهان گذران است، تشویق مستعدان و کاردوانان، تنبیه نالایقان، حسن سلوک با رؤسای کشور ، صدور اوامر عادلانه، ایفاء رسم بارعام ، سخا، دفع آرز ، بی بیم کردن مردمان ، تشویق نیکان، مواظبت در نصب کار گزاران مملکت ، اطاعت تام بخداوند » ولی شاهان ساسانی در عمل بنسب درجات کتب مذهبی توجهی نداشتند و هنگام کشور گشائی و از بین بردن رقبا و دشمنان داخلی و خارجی از ریختن خون و نهب و غارت اموال مردم خودداری نمیکردند در ایندوره مهمترین مقام را بزرگ فرماندار و وزیران تابع او بعهده داشتند علاوه بر آنها گروه بزرگان و آزادان نیز مقامی رفیع داشته و در تاجگذاری شاه حاضر میشدند و بسا و تبریک میگفتند نفوذ و قدرت ایندو گروه بقدری بود که گاه شاهرا خلع کرده و در صورتیکه منافع خود را در خطر میدیدند بقتل او اقدام میکردند شاه از مردم دور بود و حتی بین شاه و عمال درباری پرده آویخته بود که او را از انظار پنهان میساخت، هنگامی که شاه نزد بکان خود را بحضور میخواند یکی از خدمتگذاران بر بالای بام میرفت و فریاد میزد « زبان خود را نگه دارید زیرا در برابر شاهید » در دربار ساسانیان سازندگان و نوازندگان موقیبت مهمی داشتند

و سلاطین و طبقات ممتاز بآنان توجه و علاقه مخصوص نشان میدادند چنانکه در زمان خسرو دوم امثال یاربد، نکیساء، بامشاد، رامتین، وغیره بعلت مهارتی که در فن موسیقی داشتند در دربار ساسانی اهمیت و مقام خاصی بدست آوردند. سلاطین ساسانی مانند پادشاهان هخامنشی قسمت اعظم عمر خود را در تفریح و خوشگذرانی سپری میساختند استبداد دربار ساسانی از دوره خسرو اول بکمال خود رسید معمولاً پادشاهان این سلسله هنگام عید نوروز و عید مهرگان و در مواردیکه در امور مهم مملکتی شور میکردند در انتظار مردم بیدار میشدند در این روزها هیچکس را اجازه نبود در برابر شاه سخنی بر زبان آورد.

هفت خانواده

در دوره اشکانیان اداره امور کشور به هفت خانواده مهم که از نجیب زادگان بشمار میرفتند محول شده بود باین معنی که هر يك از آنان سرپرست قسمتی از خاک ایران بودند که بطور اقطاع و تیول در اختیار آنان بود و از عایدات آن بفتح خود و خانواده خویش استفاده میکردند این خصوصیت در دوره ساسانیان نیز برقرار ماند باین معنی که در دوره ساسانیان نیز هفت خانواده هر کدام سرپرست قسمتی از خاک ایران بودند و از عواید آن بدون آنکه بخزانه شاهی چیزی بپردازند، منتفع میشدند.

انتخاب شاه

شورای سلطنتی در زمان ساسانیان از نمایندگان این ۷ خانواده تشکیل میشد و هر وقت شاه میمرد این شوری بشرکت مؤبدان مؤبد جانشین او را از میان شاهزادگان ساسانی انتخاب میکردند و در همان محل مؤبدان مؤبد بدست خود تاج شاهی بر سر او میگذاشت.

وضع اجتماعی و طبقاتی ایرانیان در دوره ساسانیان

در دوره ساسانیان جامعه ایرانی بدور کن مالکیت و نسب استوار بود و حدود مقررات اجتماعی و طبقاتی با شدت بسیار نجبا و اشراف را از عوام - الناس جدا می نمود بنا به مندرجات نامه تنس امتیاز آنان « به لباس و مرکب و سرای و بستان وزن و خدمتکار بود ». در جای دیگر میگوید « اشراف را بلباس و آلات تجمل و زنان ایشان همچنین بجامه های ابریشمین و قصرهای منیف و کلاه وصید و آنچه آئین

اشراف است و مردمان اشگری بر فاهیت و آسایش امن و مطمئن بر خانه ها بمعاش و بر سرزن و فرزندان فارغ نشسته. »

از مختصات ایندوره حفظ اصول طبقاتی است چه هیچک از افراد طبقات پائین نباید خواهان مقام و مرتبتی فوق آنچه بحکم ارث و اصل و نسب باو تعلق میگردد باشد، در آندوره آزادی شغل معنی و مفهومی نداشت و هر کس مکلف بود که به پیشه و شغل موروث و معین اجزادی خود اشتغال ورزد بگفته ابوالفداء « شاهان ایرانی هیچک از امور خاصه را بر دم پست نژاد رجوع نمیکردند » بالارفتن از طبقه پائین به طبقه بالا مجاز نبود مگر زمانی که شخص کفایت و لیاقت بسیار از خود بروز دهد و خلوص خود را نسبت به طبقه بالا برساند در اینحال پس از تشریفات خاص انتقال از طبقه پائین به طبقه بالاتر صورت میگرفت باین ترتیب جامعه ایرانی در ایندوره جامعه اشرافی و تمام حقوق و مزایا برای طبقات ممتاز بود.

مورخین نیز هنگامیکه از ایرانی صحبت میکنند با کثرت مردم نظری ندارند بلکه فقط طبقات ممتاز را مورد نظر و توصیف خویش قرار میدهند چنانکه امین مارسلون درباره ایرانیان چنین مینویسد « همه ایرانیان تقریباً قامتی رسا و رشیق و رنگی تیره یا پریده و نگاهمی تند و ابروانی مقوس و ریشی زیبا و موئی بلند و ژولیده دارند بی اندازه بدگمان و محتاطند ... اهتمام دارند برخلاف ادب کاری نکنند ... ذره از بدن آنانرا برهنه نمیتوان دید بازوبند و طوق زرین مرصع بمروارید و جواهر می بندند و پیوسته شمشیری حمایل دارند، کلمات بیپوده و بی معنی بسیار دارند ... حيله گر و منور و کم رحمت رفتاری آزاد دارند با ناز قدم بر میدارند ... چنانکه شخص از ظاهر حکم میکند که این قوم چون زنان است و ضعیفند در صورتیکه حقاً دلیرترین مردان روی زمینند ... خود را صاحب اختیار غلامان و رعایای زیر دست خویش میدانند و هیچک از ملازمانی که بخدمت مشغولند یاد رکنار میز غذا ایستاده اند جرأت لب گشودن ندارند »

در خلاصه عجایب درباره ایرانیان نوشته شده « همه اقوام جهان برتری ایرانیان را اذعان داشتند خاصه در کمال دولت و تدابیر عالی جنگی و هنرنک آمیزی و تهیه طعام و ترکیب دوا و طرز پوشیدن جامه و تاسیسات

ایالات و مراقبت در نهادن هر چیزی بجای خود و شعرو ترسل و نطق و خطابه و قوت عقل و کمال پاکیزگی و درستکاری...»

خصوصیات طبقات مردم در این دوره
بنابیند درجات کتساب اوستاو بموجب مدارک و آثار بکه از آن دوره بیادگار مانده است جامعه ایرانی از چهار طبقه روحانیون، سپاهیان و

جنگیان، عمال کشوری، بزرگان و پیشه‌وران تشکیل شده است. هر یک از طبقات نامبرده خود شعبی چند تقسیم میشدند چنانکه طبقه روحانیون به امانای دین (مغان، مؤبدان، هیربدان، و غیره) و قضات (داور) و دستوران و اهل علم و معلمان نیز اطلاق میشده است. و جنگیان بدو صنف پیاده و سوار تقسیم میشده است و دبیران شامل کارمندان دولت یعنی منشیان، محاسبان و نویسندگان احکام و قراردادهای، مورخان، پزشکان و منجمان بوده - و تجار و اصناف و کشاورزان و سوداگران و سایر پیشه‌وران طبقه آخر را تشکیل میدادند.

هر یک از طبقات مذکور رئیسی داشتند و از مقررات خاصی تبعیت میکردند و رزگران و آزادان جزو طبقات ممتاز آن دوره بشمار میآمدند و معمولاً وزراء و رؤسای ادارات از بین رزگران انتخاب میشدند دهقانان از لحاظ طبقاتی جزو نجبای درجه دوم و بچند دسته تقسیم میشدند و دارای قدرت و اختیارات خاص بودند از جمله این طبقه بزارعین و زحمتکشان هر حوزه اعمال زور میکردند و با وسائل مختلف مالیات گرانی از کشاورزان برای تأمین مخارج دولتی و هزینه جنگها اخذ میکردند - هر یک از صنوف دهقانان بوسیله جامعه مخصوصی که برتن داشتند شناخته میشدند و چون این طبقه از کم و کیف اراضی و نوع محصول و میزان عایدی هر منطقه اطلاع کافی داشتند مأمورین دولت همواره از بصیرت آنان برای اجرای مقاصد خویش استفاده میکردند.

روحانیون
چنانکه دیدیم در دوره هخامنشی مغان ریاست دین مزدیسنی را که مذهبی غیر زردشتی بود بعهده داشتند و در دستگاه حکومت قدرت و نفوذ چندانی بدست نیاورده بودند ولی در عهد ساسانی روحانیون زردشتی با نجبای ملوک الطوائف در سایه وحدت

منامع همدوش و همقدم شدند و در مبارزات اجتماعی بیاری هم برخاستند تا جائیکه شاه نیز از قدرت آنان بیم داشت، روحانیون در این دوره در کلیه شؤون مدنی و اجتماعی مداخله میکردند یعنی قضاوت، رسیدگی بدعاوی گوناگون مردم، ترتیب و نمشیت امور مهمه زندگی نظیر ثبت ولادت، عروسی، تطهیر و قربانی با آنها بود. روحانیون با اخذ جرائم گوناگون مذهبی و عشریه صدقاتی، وقف و حبس املاک ضیاع و عقار و ثروت فراوان گرد آورده بودند و در حقیقت میتوان گفت با تاثیر و نفوذی که در حیات اجتماعی مردم داشتند دولتی در دولت ساسانی بوجود آورده بودند ناگفته نماند که روحانیون فرودست از این مزایا بی نصیب بودند - ریاست عالی مذهبی در این دوره با مؤبدان مؤبد بود که در عموم مسائل عملی و نظری فتوی میداد و شاه در مواقع لازم نظر او را محترم میشمرد - زندگی مردم در این دوره با مذهب رابطه محکم و ناگسستنی داشت چنانکه احکام طهارت اصغاء اعتراف گناهان و عفو و بخشایش آنها، تعیین میزان كفارة گناهان و جرائم، انجام تشریفات مذهبی و بستن کمر بند مقدس، عروسی و تشییع جنازه و شرکت در اعیان مذهبی از وظایف خاص آنان بود.

وظایف مذهبی یک نفر زردشتی

برای آنکه بهتر به نفوذ روحانیون در زندگی روزمره واقف گردیم متذکر میشویم که هر زردشتی مکلف بود روزی چهار بار آفتاب و ماه و آتش و آب را مورد ستایش قرار دهد، هر کس باید هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کمر بند و خوردن غذا و قضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو و افروختن چراغ و امثال آن دعای مخصوصی تلاوت کند - آتش اجاق نباید هرگز خاموش شود نور آفتاب نباید بر آتش بتابد و آب با آتش نباید ملاقات کند ظروف فلزی چون مقدس بودند نباید بزنگ آلوده شوند، بعضی از این آداب و تکالیف باید با مباشرت نمایندگان مذهبی صورت گیرد روحانیون غیر از اجرای تشریفات مذهبی هدایت معنوی و اخلاقی مردم و تعلیم و تربیت طبقات ممتاز را برعهده داشتند، چه تنها این طبقه بودند که با علم و کتابت سروکار داشتند و بفرهنگ و دانش عصر خویش کم و بیش واقف بودند.

و درباریان وارد شدند بکلی تعلیمات و اندرز های زردشت را فراموش کرده و برای حفظ موقعیت سیاسی و اقتصادی خویش بانواع مظالم و جنایات دست میزدند و باجمود و بیرحمی بسیار مخالفین خود را کین میدادند در فصل ۵۹ از میوک خرد صفات روحانیون زردشتی را چنین توصیف میکند «... الحاد، منافقی، آزوری، فراموشکاری، سودطلبی و بددینی» و چنانکه کریستنسن دانمارکی متذکر شده است «اصحاب دین جنبه قدس خویش را شامل حال حکومت دنیوی نموده بودند و خود نیز بی رکت حمایت دیوانیان در کلیه مسائل مهم زندگی هر فرد ایرانی دخالت میکردند و عبارت دیگر شخص را از گناهواره تا گور در چنگال خویش داشتند.»

احوال کشاورزان در دوره ساسانیان نیز توده عظیم کشاورزان بی زمین،

در شرایطی سخت و ناگوار زیست میکردند و از

کلیه حقوق مدنی و اجتماعی بی نصیب بودند و بحکم مقررات جابرانه زمان مجبور بودند تمامی عمر به بیگاری مشغول شوند.

(آمین مارسلون) در این باره میگوید «گروه گروه از این روستائیان از بی سپاه میرفتند، گوئی ابدالدهر محکوم به بودیت هستند بهیچ وجه مزدی و پاداشی بآنان نمیدادند.» در جای دیگر میگوید «اشراف مزبور خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا میدانستند.»

باین ترتیب وضع کشاورزان بی زمین در ایندوره با زندگی غلامان و بردگان اختلاف چندانی نداشت و باتمام مقام و ارزشی که آئین زردشت برای کشاورزی قائل بود منافع طبقاتی روحانیون زردشتی و مالکین بزرگ بآنان اجازه نمیداد که برای توده عظیم زحمتکشان مقام انسانی قائل شوند

کریستنسن دانمارکی مینویسد «... وضع ساکنین

شهرها بسیار موافقتر و نافعتر بحال ایشان بود تا

وضع روستائیان بحال خودشان شهریان نیز مانند

روستائیان مالیات سرانه میدادند لیکن ظاهراً از خدمت نظامی معاف بودند

و ممکن بود از تجارت و پیشه‌وری مالی جمع کرده باعتباری نائل شوند اما یکنفر (فرومایه!) جرأت نداشت که افتخار مردمان (کریم الاصل!) را توقع کند و ادعا نماید. «از این جمله بخوبی میتوان محدود و قیود طبقاتی آن عصر و اصراری که هیئت حاکمه آنزمان در حفظ آن مقررات و اصول داشتند پی برد پادشاهان و گردانندگان حکومت ساسانی بهیچ یک از طبقات خاصه کشاورزان «فرومایه!» اجازه نمیدادند که از حدود صنفی و طبقاتی خویش قدمی فراتر گذارند زیرا چنین اقدامی را بحال سلطنت و طبقات ممتاز زبان بخش میدیدند.

حدود و اردشیر بابکان در وصیت نامه خویش بجانشینان خود

قیود طبقاتی تأکید میکند «از انتقال صنفی از این اصناف از

مرتبه خویش بمرتبه دیگر جلوگیری کنید زیرا منتقل شدن مردم از مراتب خویش سبب سرعت انتقال شاهی از پادشاه است خواه بخلع خواه بکشتن، بنابراین نباید از هیچ چیز چندان ترس داشته باشید که از سری که دم گشته و یا از دمی که سر گشته... زیرا که از گردیدن مردم از حالی بحال دیگر نتیجه آن میشود که هر کس چیزهایی نه در خور او و برتر از پایه منزلت او میجوید و چون بر آنچه جست برسد چیزهایی برتر از آن میبیند و آرزوی آن میکند و در طلب آن قدم میگذارد و معلوم است که در میان عامه کسانی هستند که شاهان نزدیکتر از دیگرانند و انتقال مردم از حالات خویش باعث میشود که آنها که در پایه تالی شاهند طمع در شاهی می بندند و آنانکه پس از ایشانند هوس مقام ایشان میکنند...»

در عهد ساسانیان بعضی مشاغل از راه ارث بروسای ۷ دودمان میرشیده مثلا يك خانواده عهده دار نهادن تاج بر سر شاهنشاه است، خانواده دوم در امور لشگری نظارت میکنند، خانواده سوم مسئول کارهای کشوری است، خانواده چهارم کارش حکمیت در حق اشخاصی است که باهم اختلاف دارند، خانواده پنجم در وصول مالیات و حفظ خزانه سلطنت نظارت میکنند و خانواده ششم فرمانده سوار نظام و خانواده هفتم مواظب اسلحه و مهمات لشگری است. همین محدودیتهای اجتماعی و کوششی که طبقات ممتاز برای حفظ موقعیت خود ابراز میکردند سبب گردید که قرنهای ذوق و استعداد طبقات

پایین اجتماع میدانی برای ترقی و تکامل پیدانکنند، همین مظالم و جریانات غیر طبیعی سبب گردید که افکاری علیه نظام موجود پدید آید و زمینه را برای قیام مزدک و پیروان او فراهم سازد.

چگونگی اخذ مالیات
در دوره ساسانیان بزرگترین منبع عایدی دولت مالیات ارضی بود که آنرا خراج مینامیدند و در زبان عربی به خراج مبدل شد غیر از این مالیات دیگری بنام «گزیت» وجود داشت که آنرا مالیات سرانه میخواندند و ظاهراً کودکان، زنان و پیران از پرداخت مالیات ارضی معاف بودند در میان طبقات مختلفه اجتماع ایران طبقه ممتاز، روحانیون، جنگاوران و خدمت گزاران شاه از انجام کارهای تولیدی و پرداخت مالیات معاف بودند و وظیفه آنان منحصر آ حفظ دستگاه موجود و سرکوبی مخالفین بود، بار سنگین مالیات بیش از همه به طبقه محروم کشاورزان تحمیل میشد میزان خراج بدرجه حاصلخیزی زمین و خوبی و بدی آن بستگی داشت و از $\frac{1}{6}$ تا $\frac{1}{4}$ حاصل دسترنج کشاورزان بعنوان مالیات اخذ میشد. چون مأمورین دولت در گرفتن مالیات از طریق عدالت منحرف میشدند غالباً مخالفتها و مبارزاتی بین کشاورزان و مأمورین وصول مالیات یعنی کشاورزان در می گرفت. کربستن دانمارکی مینویسد «مأمورین وصول در هنگام توزیع خراج و وصول آن اجحافات بسیار میکردند و چون مطابق این روش سال بسال درآمد دولت تغییر میکرد ممکن نبوده پیشاپیش وضع مالیه را معلوم و مصارف را تخمین نمود علاوه بر این بازرسی آنها اشکال فراوان داشت و اکثر نتیجه این میشد که چون جنگی فرامیرسید پول در خزانه نبود آنوقت وضع خراجهای فوق العاده ضروری میشد...»
باین ترتیب وضع مالیه ایران تا ظهور جنبش مزدک بسیار در هم و مظالم و تبعیضات گوناگونی در مورد مؤدیان اعمال میشد چنانکه «کشاورزان قبل از ادای مالیات جرات نمیکردند بمیوه های درختان دست بزنند و اگر مأمور دارائی دیر میرسید میوه بردخت میکندید و کشاورز بیچاره از این راه زیان بسیار میدید.»
اینهمه ظلم و ستمگری و اجحافات که نسبت بکشاورزان و سایر

طبقات مولد روا میداشتند زمینه افکار عمومی را برای قبول افکار مخالف و انقلاب آماده ساخت پس از ظهور مزدک و گرویدن قبادبآئین او بسیاری از اموال منقول و غیر منقول که سابقاً در انحصار طبقات ممتاز بود در دسترس عامه مردم فرار گرفت و در روش اخذ مالیات تجدید نظر گردید و اسلوب ظالمانه دیرین چندی فراموش شد لیکن با سقوط حکومت قباد و روی کار آمدن انوشیروان اوضاع دگرگون شد و بفرمان انوشیروان اموال منقول و غیر منقولی که مزدکیان گرفته بودند بمالکین مسترد گردید.

انوشیروان برای تثبیت موقعیت خود و جلوگیری از قیام جدید مردم ناچار گردید که در روش اخذ مالیات قاعده و اصولی را ملحوظ دارد بهمین علت در دوره او نرخهای جدیدی برای مالیات منظور گردید از جمله برای هر جریب گندم و جو هفت درهم میپرداختند مالیات شخص نیز از کلیه کسانی که نشان بین بیست تا پنجاه بود اخذ میشد باستثنای بزرگان، نجباء و روحانیون، دیران، سربازان و سایر خدمتگزاران دولت.

مؤدیان بر حسب ثروتی که داشتند بچندین قسمت تقسیم میشدند، طبری ضمن توضیحی که راجع بدفاتر مالیاتی زمان خسرو میدهد آشکار میسازد که چگونه مالیاتها برفع اشراف و بزیان طبقات پائین تنظیم و تعیین میشد.
جلسه مشورتی
انوشیروان در يك جلسه مشورتی خطاب به نمایندگان طبقات گفت که پدران ما میخواستند راه و رسم مالیاتی را تغییر دهند ولی فرصت نیافتند، اکنون ما این کار را انجام دادیم و فرمودیم که بر مقدار معین از زمین مقدار معین مالیات مقرر دارند و اشخاص امین هر چهار ماه يك قسط از مالیات را اخذ کنند «شما در این باره چه میگوئید و چه میبینید» همه خاموش شدند و کسی جواب نداد چون ساعتی گذشت انوشیروان گفت پاسخ دهید، زیرا من میخواهم که وضع این قانون برضای شما باشد تا موافق عدالت افتد یکی از میان مردمان برخاست و گفت پادشاهها زمینی که امروز بر آن خراج مینهی فردا ویران میشود ولی مالیات تو همچنان بر آن میماند انوشیروان گفت ابلهی و نادانی نکن که گفتار خود را نمیفهمی، نشنیدی که گفتم هر سال زمینها را مساحت میکنم و هر زمینی که ویران است خراج از وی بر میگیرم و هر زمینی که از دست

کس بیرون شود مالیات از نام او برمیکنم؟ پس گفت تواز کدام گروهی؟
گفت از گروه دبیرانم گفت دبیران فضول باشند و بفرمود که دوات بر سرش
همی زدند تا بشکست پس جمله مردمان گفتند تدبیر آنستکه ملک فرموده
و از کمال عدالت اوست که در این باره با ما سخن گفت ...»

بعضی از سلاطین ساسانی برای جلب قلوب و یا از بیم قیام مردم،
هنگامیکه بر اربکه سلطنت جلوس میکردند مردم را از پرداخت مالیات
های معوقه معاف میکردند، غیر از کشاورزان از صنعتگران و کسبه جزء
بر حسب درآمدی که داشتند مبلغ معینی گرفته میشد و طبقه سوم ناگزیر
بودند از سن ۲۰ تا ۵۰ سالگی سه ماه به سه ماه مالیات سرانه پرداختند
علاوه بر این از توده مردم مالیاتهای دیگر بنام باج شخصی خیره بیگار
و هدایائی بنام آئین جبر ادریافت میشد مردمان غیر زردشتی (یهود و مسیحی)
مالیات سرانه دیگری نیز میپرداختند که بار آنها را به مراتب سنگینتر
میساخت باین ترتیب با اخذ این مالیاتها هزینه دولت و دربار ساسانی و
مخارج جنگ جمع آوری میشد بنا بر اطلاعی که در دست است در سال هجدهم
سلطنت خسرو دوم پرویز یعنی در سال ۶۰۸ میلادی جمع عایدات شاهنشاهی
ساسانی ۷۲۰/ هزار مقال طلا میشد که ۶۰۰/ میلیون درهم ارزش داشته
است و پیدا است که این پولها با چه وضع دلخراشی از توده زحمتکش ایرانی
بنفع اقلیت دریافت میشده است.

وضع مدنی و اجتماعی ایران

از وضع خوراک و پوشاک و جزئیات زندگی
روزمره توده ایرانی در این ایام اطلاع کافی در
دست نیست - رولسون انگلیسی در توصیف
ایرانیان قدیم چنین مینویسد: «... صورتها قدری بزرگ و تر کب آن مطبوع
و وضع رفتار ساده و نجیب و در آن اوقات اکثر این سبک را می پسندیدند
جز اینکه در دربار سلطنت فی الجمله زینت و تجملی در کار بوده است اکثر اهالی
ایران یا فارس در اراضی کوهستانی خود سکنی داشته و اوقات خود را در
زراعت و شکار میگذرانند و رسوم و آداب آبا و اجدادی خود را از دست
نمیدهند، فی الجمله درشت اطوار بودند ولی نه آن اندازه که نسبت خشونت
بتوان بآن داد لباسی که میپوشیدند عبارت بود از یک لباس تنگ یا جامه بود

از چرم که بزانو میرسید و آستینها تا مچ و دور لباس کمر بند می بستند که از
طرف جلو بسته میشد کلاه گشادی از نمند بر سر میگذاشتند و کفشهای بلند
بر پا میکردند غذای معمولی آنها نان تخم مرغ و بعضی از سبزیها یا تخم
ترتیزک و مشروب ایشان منحصر بآب بود، البته بزرگان و نجبا وضعی از این
بهتر از اکل و شرب و غیره داشتند و جامهها بسبک البسه ظریف و بلند و
اهل مد میپوشیدند و انواع گوشتها تناول میکردند و شراب زیاد میخوردند و
اغذیه را با طول و تفصیل در سفره میچیدند...»

با اینکه اظهارات رولسون راجع بخصوصیات زندگی ایرانیان قدیم
معلوم نیست مربوط بکدام دوره است معذک بطور ناقص نمونههایی از
زندگی اجتماعی ایرانیان را روشن میکند، آنچه مسلم است این توصیف
شامل حال اکثریت مردم ایران نیست.

در دوره ساسانیان مبارزات و اختلافات طبقاتی بیش از ادوار پیش
وجود داشته و در اثر استثمار شدید توده کشاورزان و همکاری روحانیون
زردشتی با طبقات ممتاز روز بروز بدبینی مردم بآئین زردشت و روش
پیشوایان آن فزونی میگرفت و این بدبینی و مخالفت مخصوصاً در دوران
سلطنت قباد بالا گرفت

چنانکه این حقیقت از نوشته چشوف شاه به تشریح بر میآید آنجا که
میگوید «... زبانهای مردمان بخونریختن شاهنشاه دراز شد...» و هم او
در جای دیگر میگوید «مردم را شهنشاه از فراخی معیشت و توسع در انفاق
منع میفرماید...»

زندگی خانوادها و قوانین مدنی

در دوره ساسانیان قوانین مدنی مفصلی بر پایه
احکام زندهاوستا وجود داشته که بر آنها فتاوی
مختلفه قضات و قضا نیز اضافه میشده است.
در این دوره مانند دوره هخامنشی اصل تعدد زوجات باعتبار خود باقی
بود و عده زنان اشراف بیزان ثروت آنها بستگی داشت، مردم زحمتکش و بی-
بضاعت بیش از یک زن نداشتند و گاه بعضی بعلت فقر از داشتن یک زن هم بی نصیب
بودند.

وضع اقتصادی و اجتماعی زن‌ها

رئیس هر خانواده در حقیقت مقام ریاست دودمان را داشت و سوگلی‌ترین زنان او بعنوان «پادشاه زن» از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار میشد، درحالی‌که زنان خدمتکار بعنوان «چاکر زن» خوانده میشدند. ظاهراً کنیزان زرخرید و زنان اسیر جزو چاکر زن بشمار میرفتند و از جهت حقوق و مزایای اجتماعی بین آنان و زنان سوگلی اختلاف زیادی وجود داشته - شوهر مکلف بود زن برگزیده خود یعنی پادشاه زن را در تمام دوره زندگی مراقبت و نگهداری کند هر پسر بی‌تاسن بلوغ و هر دختری تا هنگام ازدواج تحت حمایت پدر خود اداره میشد اما فقط اولاد ذکور زوجه‌هایی که عنوان چاکر زن داشتند در خانواده پدری پذیرفته میشدند.

ازدواج با محارم

در این دوره ظاهراً بعضی از ایرانیان ازدواج با محارم را جایز می‌شمردند و این رسم در عهد هخامنشیان نیز جاری بود و مردم مجاز بودند با مادر، دختر و یا خواهر خویش ازدواج کنند، چنانکه بهرام چوبین خواهر خود (گردیه) را بزنی گرفت.

رسوم خانوادگی

هنگام تولد طفل صدقه میدادند و معمولاً صدقه پسران بر دختران فزونی داشت - در نامگذاری اختیار نام کفار را گناه می‌شمردند، طفل خردسال را از چشم بد محفوظ میداشتند و در شبهای اول تولد عصاره نبات و مواد مخصوص دیگر باو می‌چشانیدند و در پرستاری و تربیت او دستور دین را مرعی میداشتند، تربیت طفل با مادر بود - اگر پسر بی‌پدر خود حرمت نمیکذاشت از حق ارث محروم میشد و حق او بپدر تعلق میگرفت، مراسم نامزدی در کودکی و عمل ازدواج در جوانی بدون رضایت طرفین برای حفظ اصالت دودمان صورت می‌گرفت پس از تعیین مهر، شوهر مبلغی به پندرزن خود می‌پرداخت. اگر دختر جوانی که در موقع مناسب او را شوهر نداده‌اند بامردی ارتباط نامشروع پیدا میکرد حق نفقه از پدر داشت و از بردن ارث محروم نمیشد مشروط بر اینکه آن ارتباط را قطع نماید و اولادیکه از این ازدواج بوجود می‌آمد نفقه او بعهده پدر اولاد بود.

اگر مردی میمرد و فرزندی بالغ نداشت صغار و اموال میت را بقیم

میسپردند و اگر میت توانگر بود شخصی را بنام (پسر خوانده) قائم مقام او میشناختند تا ماترک او را اداره کند.

چون کسی میمرد مؤبدان طبق وصیت‌نامه عمل میکردند و اگر چیزی نداشت بازماندگان او را مؤبدان اداره میکردند - هر گاه کسی هنگام مرگ قسمتی از دارائی خود را باشخاص بیگانه میداد عمل او صورت قانونی نداشت - اینها بود نمونه‌ای چند از قوانین مدنی ایران در آن عصر، و با مراجعه بکتاب مذهبی آن زمان میتوان از بسیاری از قوانین آن دوره آگاهی حاصل نمود.

دادگستری در دوره ساسانیان

دستگاه قضائی در این دوره مانند عهد هخامنشیان جنبه طبقاتی داشته ارزش و اعتبار احکام قضات با مدارج تحصیلی آنان بستگی داشت. در این دوره روحانیون

وقضاة فرا گرفتن علوم مختلف زمان را بخود انحصار داده بودند و طبقات پائین بحکم مقررات و نظامات غلط زمان، از نعمت علم و فرهنگ بی‌نهییب بودند، در دوره ساسانیان قضاتی بودند که از ده الی پانزده سال علم فقه تحصیل میکردند و پس از آمادگی در این راه قدم میگذاشتند، چون ریاست قوه قضائیه با شاه بود اشخاصی که در مراجع عدلیه محلی به حقوق خود نمیرسیدند میتوانند بشاه شکایت کنند و چون شاه از توده مردم خیلی دور بود اینکار عملاً صورت پذیر نبود - ظاهراً در ایام مخصوص و در اعیاد نوروز و مهرگان شاه بارعام میداد و بدعاوی رسیدگی مینمود، در چنین ایامی در حضور هیئت مؤبدان هیئت نخست شکایاتی که طرف آن، خسود شاه بود رسیدگی می‌شد، اگر حکم علیه شاه صادر میشد باید جبران و تلافی کند در غیر اینصورت شاکی حبس میشد و کیفر میدید، با توجه به استبداد مطلق سلاطین آن ایام نمیتوان باور کرد که کسی را قدرت و جرات آن باشد که علیه مظالم شاه اقامه دعوی کند و از عمال جابر و زورگوی او دادرسی و حق‌طلبی خواهد - بنابراین در این دوره قانون و عدالت در حق عموم طبقات اجرا نمیشد بلکه طبق اصول کلی قوانین و نظامات اجتماعی نیز جنبه طبقاتی داشته و برای سرکوبی مخالفین و طبقات محروم، و تثبیت قدرت طبقه‌ها که تدوین و اجرا میشده است و شاه و هیئت‌ها که برای حفظ منافع خویش

بآن قوانین توجه خاص داشتند و مردمانی مجرب و مورد اعتماد را باین شغل میگماشتند و غالباً آن مقام بروحانیون زردشتی واگذار میشد ورتبه آنان در ردیف دستوران ، مؤبدان و هیربدان بود.

انواع جرم
آمین مارسلون میگوید «ایرانیان از قوانین بسیار مینترسیدند ، قانون راجع به ناسپاسان و فراویان سپاه مخصوصاً بسیار سخت بود . تا جائیکه در برابر خیانت يك تن تمام خویشان او را میکشند در ایندوره جرائم بر سه نوع بود:

۱- گناه نسبت بخدا .

۲- گناه نسبت بشاه .

۳- گناه نسبت به همجنس- در گناه اول یعنی جرم نسبت به شاه و خدا کیفرش اعدام بود اما گناه سوم یعنی ارتکاب جرمی به همجنس را بطرزی خفیفتر کیفر میدادند .

محاكم هر ناحیه را یکنفر قاضی روحانی اداره مینمود و مراقبت میکرد که احکام رؤسای غیر روحانی در حدود قوانین موجود صادر شود. هر قریه نیز يك مرجع قضائی داشت که اداره آن بادهقان یا قاضی مخصوصی بود که بآن قریه اعزام میشد ، راجع باعمال و حدود اختیارات این قضات اطلاعات کافی در دست نیست قضات تحقیق هنگام بازجویی جملات فریبنده میگفتند تا مجرم را به اعتراف وادار کنند، اگر کسی شرکاء جرم را معرفی میکرد پاداش مییافت کسی که مال مسروقه را پنهان میکرد کیفر او به اندازه سارق بود - باسارقین بومی و بیگانه یکسان رفتار میشد.

مبانی حقوق عهد ساسانی
مبانی حقوق وقوانین عهد ساسانی از کتاب اوستا و تفاسیر آن واجتماع نیکان! یعنی مجموع فتاوی علمای روحانی آن زمان بدست می آمد - ظاهراً در آن دوره مهلتی برای احضار شهود و مقرراتی برای جلوگیری از اشخاص دغل و ستیزه کار و تعقیب قضات مغرض وجود داشته است.

در کتاب **نیکا دوم نساك** مقررات و طرز تعقیب کسانی که مرتکب سرقت، راهزنی، قتل، زنا ، تهدید به زنا ، توقیف غیر قانونی ، محروم کردن زخوراك ، کاستن مزد کارگران برخلاف قانون، وخساراتی که بر اثر جادوگری بر شخصی وارد آید تعیین و ذکر شده است.

آزمایش متهم
در مواقعی که نسبت به تقصیر یا بی تقصیری متهم مشکوک بودند به امتحان متوسل میشدند و آن بردونوع بود امتحان گرم عبارت بود از عبور از میان آتش و امتحان سرد بوسیله شاخه های چوب مقدس بعمل می آمد (راجع به چگونگی آزمایش سرد توضیحی داده نشده) در آن دوره کسانی که علیه نظام موجود قدمی برمیداشتند و مرتکب عصیان، خیانت بدولت، فرار از جنگ و سرپیچی از مقررات مذهب زرتشت میشدند مجازاتشان اعدام بود علاوه بر این کیفر دزدی ، راهزنی ، هتك ناموس ، را جزای بدنی و گناه اعدام تعیین میکردند از جمله قوانین ناهنجار آن دوره یکی آن بود که ارتکاب پاره ای جرائم سیاسی و مذهبی موجب هلاك مجرم و کلیه خویشاوندان او میشده است .

انواع کیفر در عهد ساسانیان
بطوریکه متذکر شدیم در دوره ساسانیان مجرمین سیاسی و کسانی که علیه حکومت مطلقه سلاطین و روحانیون زردشتی قیام میکردند به بدترین وضعی مورد شکنجه قرار میگرفتند و بعضی از آنان به قلعه فراموشی (درخوزستان) گسیل میشدند و بوضعی دلخراش جان میسپردند کیفرهایی که در مورد این دسته از مجرمین اعمال میشده بقرار زیر است :

ریختن روغن گداخته در دیده ، فرو بردن میل سرخ در چشم ، کندن تمام یا قسمتی از پوست بدن ، مصلوب و سنگسار کردن ، بایک پا سرنگون بردار کردن ، مجرم را با تازیانه زدن و بر محل زخمها سرکه و نمک، ریختن ، قطع کردن اندام، کندن پوست سر ، بریدن زبان ، ریختن سرب گداخته در گوش و چشم ، فرو بردن جوال دوز در چشم و سایر نقاط بدن، کندن گوشت بدن مجرمین باشاه آهنین و ریختن نفت بر استخوان و آتش زدن آن ، شکنجه چرخ و اعدام بر روی خرمن هیزم سوزان غیر از این کیفرهای سبعانه که علیه مخالفین دین و دولت اعمال میشده در بعضی موارد نیز زنجیر در گردن و بعضی دیگر از اعضای بدن زندانیان میافکندند و آنان را در اماکن مرطوب و تاریک بازداشت میکردند و گناه دستبند و زنجیر و کند بردست و پای مجبوسین افکننده و جانورانی را برای خوردن آنها رها میکردند غیر از آنچه ذکر شد دهشتناکترین شکنجه های آن دوره شکنجه معروف به **نه هرک**

است باین ترتیب که جلاد به ترتیب انگشتان دست و انگشتان پا و بعد دست را تا مچ و پاره تا کعب و سپس دست را تا آریج و پاره تا زانو، و آنگاه گوش و بینی و عاقبت سر را قطع میکرد.

با آنکه قسمتی از کیفرهای مندرجه در بالا از کتاب اعمال شهدای عیسوی نقل شده و بهمین علت نمیتوان مندرجات آن را از شائبه اغراض و تعصبات مذهبی و سیاسی دور انگاشت، معذک چون در سایر کتب و آثار تاریکه از آن دوره بیادگار مانده کم و بیش شدت عمل و مساوت دستگاه حاکمه آن عصر تشریح شده است نمیتوان کیفرهای نامبرده را بکلی عاری از حقیقت دانست.

محدودیت‌های مذهبی در نتیجه رسمی شدن آئین زردشت قدر و مقام روحانیون بالا گرفت و تعصب آنان در اشاعه آئین زردشت فزونی یافت در نتیجه این احوال آزادیهای مذهبی برخلاف دوران حکومت هخامنشیان و اشکانیان از ملل مختلفیکه زیر نفوذ دولت ساسانی بودند سلب گردید - کشتار وحشیانه فرقه مانوی و پیروان آئین مزدک و روش ظالمانه و نامطلوبیکه نسبت بجماعت یهودیان و عیسویان پیش گرفتند نشانه و مظهر همکاری صمیمانه دین و دولت در فرو نشانیدن عقاید و افکار جدید مذهبی و اجتماعی است - پس از آنکه دولت امپراطوری روم مذهب عیسوی را برسمیت شناخت عیسویان ایران در مقام تبلیغ مذهب خویش برآمدند و بفرکر نزدیکی بادولت امپراطوری روم افتادند، همین جریان سبب قیام دولت ساسانی علیه عیسویان گردید.

تجدید عقاید و افکار در ایندوره غیر از مذهب زردشت که مذهب رسمی عهد ساسانی است هر گونه تظاهرات مذهبی از طرف شاه و قوه مجریه او قدغن شد. اظهارات انوشیروان در این باره بهترین مؤید این معنی است.

«... مؤبدان مؤبد در فهرست، نام گروهی از بزرگان و اشراف را بما تقدیم داشت که برخی از ایشان مقیم دربار و پایتخت بودند و برخی در بلاد دیگر، این اشخاص بیرو دینی شدند غیر از دینی که ما از پیغمبر خود و علمای خویش بارث دریافتیم و اینان پنهانی راجع بدین خود بحث

کرده مردمان را به آن میخوانند و این امر مورث فساد مملکت میشود زیرا ملت را از داشتن يك مقصود هم آهنگ محروم میسازد، در حالیکه سعادت و سلامت ملك مستلزم آنست که همگی رعایا با پادشاه خود بکرنک بوده آنچه را که پادشاه مطابق دین خود حلال می شمارد حلال شمارند و آنچه را که او حرام می شمارد حرام بدانند...»

از سال ۳۳۹ بعد از میلاد تا مرگ شاهپور تبعید و کشتار عیسویان ادامه داشت، در سال ۴۶۲ نه هزار نفر از عیسویان به خوزستان تبعید شدند و در عهد حکومت شاهپور شانزده هزار نفر از عیسویان از دم تیغ چهل و تعصب گذشتند پس از استقرار روابط دوستی بین ایران و روم يك چند مجادلات مذهبی که رنگ سیاسی گرفته بود رو به نقصان نهادولی دیری نگذشت که در اثر جسارت و بیباکی عیسویان و اصرار بیکه آنجماعت در اعلام عقاید مذهبی خود داشتند دوران جنگهای خونین مذهبی آغاز گردید، برای آنکه به عقاید و افکار و نحوه مباحثات مذهبی در آن دوره آشنا شویم قسمتی از نامه ای را که مهر فرسی پس از مشاوره با بزرگان قوم به نجبای ارمنستان نوشته و آنان را به تبعیت از مذهب زردشت فراخوانده و پاسخی را که روحانیون عیسوی در رد این تقاضا داده اند در اینجا ذکر میکنیم:

«... ما اصول دیانت خود را که مبتنی بر حقیقت و متکی بر اساس وقواعد محکم است نوشته برای شما فرستادیم میل داریم شما که وجودتان تا این حد برای کشور مفید و برای ما عزیز است کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر در آن دیانت که همه میدانیم باطل و بیفایده است باقی نمانید...»

نجبای ارمنستان در جواب نوشتند:

«... ما هنگامیکه در حضور شاهنشاه بودیم مغان را که مقنن شما بودند مورد استهزاء قرار نمیدادیم، حال اگر ما را مجبور کنید که نوشته های آنها را بخوانیم و گفتار بزرگان بشنویم که ابدآ قابل توجه و شایسته تفکر ما نتواند بود همچنان به استهزاء مغان میپردازیم از اینرو محض خاطر شما آن نامه را که موجب استهزاء میشد باز نکردیم و دستخط شما را نخواندیم،

بیشتر خراب کردن قلعه‌ها و حفظ اسرا و نظایر آنها بود.

پایه فرهنگ و دانش در

عصر ساسانیان

در دوره ساسانیان قسمت اعظم کشاورزان و شاید عموم اینها بی‌سواد بودند. ظاهراً دهقانان که جزو نجبای درجه دوم و رئیس قریه محسوب میشدند و برای رسیدگی به حساب کشاورزان و کمک در اخذ مالیات در راه فرا گرفتن خط و سواد صرف وقت میکردند و همین‌ها بودند که پس از انقراض دولت ساسانی روایات تاریخی و افسانه‌های گذشته را جمع‌آوری کرده‌اند، علاوه بر این جماعت، بعضی از تجار و کسبه شهرها برای تنظیم کار و رتق ورتق امور مالی خود از قرائت و کتابت و تنظیم حساب اطلاع مختصری داشتند، از این اقلیت که بگذریم بقیه مردم از عالم فرهنگ و دانش بی‌خبر بودند و علم و سواد منحصرأ در خانواده روحانیون بود و کاملاً جنبه مذهبی و طبقاتی داشت و معمولاً روحانیون بفرزندان طبقات ممتاز خواندن و نوشتن را می‌آموختند.

گریستن دانمارکی راجع به طرز تعلیم کودکان و طبقات ممتاز چنین مینویسد:

«نجیب زادگان مانند عهد هخامنشی در دربار با جوانان خاندان سلطنتی در تحت ریاست آموزگار به تعالیم مشغول میشدند... خواندن و نوشتن و حساب و چوگان بازی و شطرنج و سواری و شکار را در آنجا فرا میگرفتند...»

ظاهراً جوانان طبقات عالی در سن پانزده سالگی مکلف بودند تربیت بدنی و اخلاقی را طبق اصول دیانت از روی اوستا و زند فراگیرند و در سن بیست سالگی مورد آزمایش دانشمندان و هیربدان قرار گیرند، از مختصات عهد ساسانیان نفوذ تمدن و علوم و آراء فلسفی یونانیان در ایران است در این دوره فقط عده‌ای ناچیز از طبقات ممتاز ایران وقت خود را صرف مطالعات علمی و فلسفی مینمودند.

زیرا دینی را که میدانیم تحقیقاً باطل است و نتیجه اوهم مشتی مجانین و ابلهان بیش نیست و تفصیل موهومات آنرا علمای مزور شما شرح داده‌اند هرگز قابل پیروی نشناخته و اصول آنرا شایسته استماع و قرائت نمیدانیم، در حال خواندن شرایع شما مایه خنده ما میشود، هم قانون، هم قانونگذار؛ هم پیروان قانون در نظر ما شایسته استهزاء هستند، از اینجا است که ما برخلاف امریکه کرده‌اند اصول دیانت خود را نتوشته و نزد شما نفرستادیم... چطور میتوانیم دین حق و شریعت الهی خود را در برابر جهل شما عرضه کنیم و آنرا هدف دشمنان و استهزاء شما قرار دهیم، اما راجع به اصل دین خود اجمالاً گوئیم که مانند شما عناصر و خورشید و ماه و باد و آتش را نمیپرستیم و اینهمه خدایانیکه شما در زمین و آسمان دارید ستایش نمی‌کنیم، بلکه یکتا خدائی را عبادت می‌کنیم که آسمان و زمین و هر چه در آنهاست آفریده اوست...» (تلخیص از تاریخ کریستن)

این جریان بار دیگر آتش اختلافات مذهبی را برای مدتی دراز دامن زد ولی هیچگاه زجر و شکنجه‌هاییکه در عهد شاهپور دوم جاری بود تکرار نگردید و عیسویان در سایه مبارزه و مقاومت، کم‌وبیش در اقامه مراسم مذهبی آزادی یافتند.

نیروی نظامی در آندوره
اداره حکومت ساسانی با تضادها و اختلافات شدید طبقاتی بدون سپاه و قدرت جنگی امکان پذیر نبود، تا عهد انوشیروان فرمانده کل سپاه ایران باشخصی بنام (اران سپهبد) بود لیکن از دوره انوشیروان به بعد برای آنکه قدرت نظامی در شخص واحدی متمرکز نباشد سپاه ایران به چهار قسمت منقسم گردید، قشون ایران در این دوره نیز ازدو صنف سواره و پیاده تشکیل میشد و دسته اسواران را بیشتر نجبیا و اشراف اداره میکردند و غالباً ساز و برگ و اسلحه و لوازم جنگی را شخصاً تدارک مینمودند، تجهیزات این دوره عبارت بود از شمشیر، نیزه، سپر، گرز، تبرزین، کماند، تیر، کمان، زره نیم تنه؛ جوشن ران، جوشن سینه و برگ استوان و زره اسب و غیره صنف پیاده را توده مردم تشکیل میدادند و چون باوسائل و ساز و برگ و غذای کافی مجهز نبودند تلفات آنان بسیار سنگین بود و وظیفه آنها

در متن و تفسیر کتاب اوستا فصل جامعی راجع به نباتات طبی و انواع معالجه و مقام اطباء ذکر شده است از جمله در توصیف پزشك شایسته میگوید: «طیب دانا کسی است که بتواند بدقت بیماران را معاینه کند و کتاب بسیار خوانده باشد، اعضای بدن و مفاصل را بشناسد، و اطلاعاتی راجع به ادویه داشته باشد، محبوب و شیرین سخن باشد و با رنجوران از روی شکیبایی و مهربانی رفتار کند»
مدرسه طب، گندی شاهپور که پس از انقراض ساسانیان باقی ماند، مرکز مهم علم طب بشمار میرفت و برزویه طبیب دانشمند معروف که در عهد خسرو اول میزیسته ریاست اطباء را به عهده داشته است؛ در این دوره عقاید فلسفی از سرزمین یونان و هند بایران راه یافت و با وجود تعدید شدید عقاید و افکار از دوره انوشیروان بیحد کم و بیش نظریات و آراء فرق گوناگون در ایران منتشر گردید، بموجب معاهده صلحی که بین ایران و روم منعقد شد شاه ایران مکلف گردید که عیسویان را در برابر عقاید مذهبی آزادی بخشد بهمین مناسبت انجیل بزبان پهلوی ترجمه گردید.

در نتیجه لشکرکشی اسکندر و آمد و رفت های اقتصادی و سیاسی و بکمی جمعیت از عیسویان عقاید فلسفی یونانیان در ایران منتشر شد، از جمله يك نفر از عیسویان ایران بنام (Poulus-Persa) پولوس پرسا مختصری از منطق ارسطو را ترجمه کرد وی با مراجعه بآثار فلاسفه یونان عقاید و نظریات مختلفی را که راجع به خدا و جهان وجود دارد چنین توصیف میکند.

« بعضی بیک خدا قائلند و برخی به خدایان بسیار عقیده دارند، جماعتی گویند خدا صفات متضاد دارد و برخی منکر آن صفات در خدا هستند، جمعی معتقدند که خدا بر همه چیز قادر است، و گروهی انکار میکنند که بر همه چیز قادر باشد، جماعتی گویند دنیا و مافیها را او آفریده و بعضی انکار میکنند که او خالق تمام چیزها باشد برخی معتقد به حدوث و برخی معتقد به قدم عالمند ... »

(از کتاب کریستنسن)

پلوس در کتاب خود مقام فلسفه را مافوق دین دانسته است - از جمله وقایع عهد خسرو انوشیروان یکی اینست که در سال ۵۲۹ مدرسه فلسفی آتن تعطیل گردید و هفت تن از فیلسوفان عالیقدر یونانی بحکم ضرورت بخاک ایران پناه آوردند این دانشمندان پس از اقامت در سرزمین ایران و مشاهده وضع ناگوار اجتماعی این مملکت از کرده خود نادم شدند و از تعدی اشراف به زیردستان و مظالم هیئت حاکمه به تنگ آمده از ایران رخت بر بستند، کریستنسن در این باره مینویسد: «... طبعاً از بعضی رسوم ایرانیان مثل قواعد ازدواج و طرز معامله با اموات رنجیده خاطر شدند ولی تنها این علت نبود که زندگی در ایران را برای آنان ناگوار ساخته بود بلکه بیشتر از اصول طبقاتی ایران و فاصله اینکه میان طبقات وجود داشته و تنگدستی عامه منزجر شدند ... » با وجود بازگشت این هیئت افکار فلسفی یونانیان از طرق مختلف در ایران منتشر گردید و به بیداری ملت ایران کمک کرد بعقیده کریستنسن « ایرانیان همواره از دانش یونان و روم استفاده میکردند، در آن زمان اشخاصی بوده اند که کمابیش اوقات خود را منحصر اصراف مطالعات علمی مینموده اند.» غیر از روحانیون؛ دهقانان، بعضی از افراد طبقات ممتاز و زنان وابسته به آنها نیز گاهی تعلیمات بسیار عمیقی تحصیل میکردند؛ فرهنگ هندی نیز در میان ایرانیان رواج یافت و بطوریکه از کتاب (رساله شطرنج) که از عهد ساسانیان بیادگار مانده استنباط میشود غیر از بازی شطرنج بعضی کتب سودمند هندی نیز بزبان پهلوی ترجمه شده - در این دوره اندر زهای اخلاقی و اجتماعی بر اساس مذهبی منتشر میگردد با اینحال روز بروز از قدرت و نفوذ روحانیون که گفتار آنان با کردارشان اختلاف فراوان داشت کم میشد و توده مردم به سستی پاره ای از معتقدات خود پی میبردند و تعصبات مذهبی تخفیف می یافت تا جائیکه بگفته کریستنسن در محافل دانشمندان «... حکمت عملی به احکام دینی پیشی گرفت و با توسعه افق و انبساط افکار جدید رفته رفته دامنه شك و وسعت یافت و سادگی افسانه های باستانی که در اجزای دین مز دیسنی وارد بود تدریجاً حتی علمای دین را ناراحت و مشوش نمود ناچار تأویلات استدلالی برای حکایات مزبور پیش آوردند و از راههای عقلی در

اثبات آنها کوشیدند... از جمله یکی از مغان در مباحثه بایک نفر روحانی عیسوی گفته است: « ما بهیچوجه آتش را خدا نمیدانیم بلکه بوسیله آتش خدا را میستائیم. » - تحت تأثیر افکار جدید و در اثر انحرافات اصولی روحانیون زردشتی ماهیت این مذهب تغییر کرد و بسیاری از تعلیمات سودمند آن از بین رفت و در اثر فقر و یأس که مولود غارتگری اقلیت حا کمه بود زمینه افکار تصوفی و میل به زهد و ترک دنیا در مردم محروم و غارت شده ایران فراهم شده بود؛ همین شرایط اقتصادی و اجتماعی سبب گردید که تصوف در دین زردشت راه یابد در این دوره عقاید زروانیان که سراپا تصوف بود بقضا و قدر اعتقادی تمام داشتند اشاعه و انتشار یافت این جماعت میگفتند: « مرد هر چند صاحب عقلی قوی و روحی نیرومند باشد با قضا بر نتواند آمد زیرا چون قضای محتوم مردی را سعید یا شقی کرد ، دانا از کار فروماند و نادان بداندیشه در کار چست و چالاک گردد ، کم دلان دلیر و دلیران کم دل شوند مردم کوشا کاهلی گزینند و کاهلان به کوشی در آیند. »

باین ترتیب تحت تاثیر شرایط نامساعد اقتصادی زمینه برای اشاعه افکار تصوفی آماده شد و چنانکه دیدیم زروانیان یکباره منکر نتایج کار و کوشش شدند و قضا و قدر را اصل حیات بشری خواندند . برای آنکه بهتر به تشتم فکری آن عهد واقف گردیم جمله ای چند از کتاب موسوم به شکند گونانیک و یزار (یعنی توضیحی که شک و گمان را براندازد) را در اینجا ذکر میکنیم :

« طایفه ای موسوم به دهری که منکر وجود خدایتعالی هستند بر آنند که هیچ تکلیف دینی بر آنان وارد نیست ، و مکلف به عمل خیر نیستند ،... گویند این عالم با حوادث گوناگونی که در آن رخ میدهد و ترکیب اجسام و ترتیب اعمال و تضاد اشیاء و اختلاط عناصر بایکدیگر همه ناشی از تحولات زمان نامتناهی است و مدعی اند که نه برای عمل نیک پاداشی هست و نه برای گناه کیفری ، نه بهشتی هست نه دوزخی ، نه چیزی که انسان را بکار زشت یا عمل نیک بکشاند و نیز گویند که جز مادیات چیزی در عالم نیست روح وجود ندارد... »

بر زویه طبیب که از دانشمندان دوران اخیر حکومت ساسانی است اوضاع فکری و اجتماعی آن زمان را چنین توصیف میکند «...خلاف میان اصحاب ملتها هر چه ظاهر تر ، برخی بطریق ارث دست در شاخی زده، طایفه ای از جهة متابعت پادشاهان و بیم جان پای بر رکنی نهاده جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان؛ دل در پشتوان پوسیده ای بسته و تکیه بر استخوان توده ای کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتداء خلق و کار بینهایت ؛ هر چه ظاهر تر، و رای هر یک بر این مقرر که من مصیبت خصم من مبطل و مخطی ، با این فکر در بیابان تردد و حیرت یکچندی بگشتم » و در فراز و نشیب آن نختی پوئیدم ، البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم بردنه بر سمت راه حق دلیلی نشان یافتم، بضرورت؛ عزیمت مصمم گشت بر آنکه علماء هر صنف را به بینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استکشافی کنم و بکوشم تا بینتی صادق و دلپذیر بدست آید ، این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندر آن بر عایت رسانیدم و هر طایفه که دیدم در ترجیح دین و تفصیل مذهب خویش سخنی میگفتند و کرد تقبیح ملت و نفی حجت مخالفان می گشتند ، بهیچ تاویل در بی ایشان نتوانستم رفتن و در دخوش را درمان نیافتم و روشن شد که بنای سخن ایشان بر هوی بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی ... سرانجام بر زویه مینویسد که « صواب آنست که بر مواظبت و ملازمت اعمال خیر که ز بدد همه ادیان است اقتصار نمایم . »

به این ترتیب از اواخر حکومت ساسانی ، در نتیجه تغییر اوضاع اجتماعی آمدورفت های تجارتنی، مهاجرت عده ای از فلاسفه یونانی به ایران، و ترجمه و انتشار بعضی از آثار متفکرین یونانی تضاد شدید طبقاتی، ربا کاری و تعدی و تجاوز روحانیون و علل و عوامل دیگر بنیان عقاید مردم نسبت بدین و دولت سست شده بود . تحت تأثیر همین جریانات روحانیون زردشتی دریافتند که برای بقاء آئین زردشت و مقاومت در برابر منطقیهای جدید چاره ای جز کاستن اوهام و خرافات دینی ندارند لذا ناچار موضوع پرستش خورشید و اساطیر مربوط بشکون جهان و پیدایش انسان و بسیاری دیگر از نظریات دیرین مذهبی را از بین بردند. سعی کردند بین دین و علم و عقل تا حدی که ممکن است سازگاری پدید آورند.

وضع اقتصادی ایران در دوره ساسانیان

در دوره حکومت ساسانی در نتیجه امنیت و تمرکز نسبی که حاصل شده بود زمینه برای پیشرفت تجارت و بازرگانی آماده گردید، آمدورفت تجار سبب شد که اطلاعات جغرافیائی درباره آسیا، اروپا و آفریقا وسعت گیرد و مردم کم و بیش از اوضاع چین و بعضی از ممالک آفریقا و آسیا با خبر گردند.

در نتیجه سوداگری و استثمار شدید دهقانان، عده‌ای ثروت فراوان گرد آوردند و جمعی با فقر و تنگدستی دست بگریبان شدند، بهمین علت خیرخواهان و بعضی از پیران آئین زردشت مردم را بعدل و انصاف دعوت کردند و رباخواری و حتی وام دادن را عملی ناپسند خواندند، ولی اندرزهای آنان در دل اصحاب قدرت مؤثر نیفتاد. و روز بروز فشار و تحمیلات به اکثریت مردم فزونی گرفت، چنانکه خواهیم دید ظهور جنبش مزدکی و قیام عملی مردم علیه محتکرین و غاصبین، عکس العمل مظالم و زورگویی های طبقات ممتاز بود و چنانچه این جنبش صورت نیگسرفت هرگز قباد و جانشین او انوشیروان قدمی در راه تعدیل مالیات‌ها و بهبود وضع کشاورزان برنمیداشتند.

دستگاه حکومت ساسانی از راه تحدیدات گمرکی قسمتی از بازرگانی دنیای آنروز را بخود انحصار داده بود، دکتر تقی نصر در کتاب علم اقتصاد مینویسد:

«... برای ترویج صنایع ابریشم در ایران از عبور ابریشمهای خام چین از کشور بمقصد اروپای شرقی جلوگیری مینموده‌اند تا ابرانیان آنرا خریده و بافته صادر کنند، همچنین از پیمانهاییکه باروم بسته‌اند، پیداست که متوجه تعیین گمرکها و خطوط تجارتنی بصرغه کشور بوده‌اند - علاوه ساسانیان يك نیروی دریائی تجاری تأسیس نموده و رفته رفته نیروی دریائی رومیها و حبشیهارا از دریاهای خاور، دور ساختند، اهمیتی که در حقوق

ساسانیان بمالکیت شخصی و پیمانها داده میشد يك عامل مؤثر دیگر در تعیین اوضاع اقتصادی باید محسوب گردد.»

در کتاب ایران اقتصادی از قول دانشمند رومی Sénèque le Tragique که در قرن اول میلادی میزیسته چنین مینویسد. «... امروز دریاهای مقهور آدمیزاده شده‌اند دیگر بکشتیهائی که ساخت «مینرو» باشد (مقصود یکی از خدایان رومی است) و يك شهریار یونانی آنرا ناخدائی کند احتیاجی نمانده، قایقهای عادی از روی گردابها بسهولت میروند و میآیند، حدود ممالک تغییر یافته، در ماوراء بخار شهرها آبادان شده، در عرصه جهان که جسارت آدمی آنرا مینوردد، هیچ چیز برجائی که داشت باقی نیست، هندی بر صفحه بخرهای ارس گردش میکنند و ایرانی آب رود های رن و آلب را میآشامد، چندقرنی نخواهد گذشت که عبور از اقیانوسها نیز ممکن شده و دنیاهای تازه تری کشف گشته، زمینهای نوینی زیر پای آدم طی شوند ...»

مدارك تاریخی نشان میدهد که در همین ایام در کشور چین، حبشه، یمن، مصر و سرانندیب و بعضی دیگر از کشورهای آسیا، اروپا و آفریقا جنب و جوش و فعالیتهای بازرگانی وجود داشته و سفرا و نمایندگان بین این ممالک آمد و رفت داشته‌اند، شهر اسکندریه در این دوره مقام بازرگانی مهمی داشته و بطوریکه یکی از رجال عهد نرون نوشته است «... در آنجا سوداگران هندی، ایرانی، باختری و... تجارت داشتند..»

سیاست اقتصادی در این دوره
در دوره ساسانیان مانند عهد اشکانیان کوشش دولت این بوده است که از ارتباط مستقیم چین و هندوستان با ممالک غرب جلوگیری نماید و ابریشم و سایر کالاها را از ممالک شرق خریداری و بقیمتی گرانتر بکشورهای غربی بفروشد آمدورفت و فعالیتهای بازرگانی در این دوره نه تنها از راه خشکی بلکه از طریق دریا نیز صورت میگرفت، زیرا دریا نوردان در این عصر بوجود بادهای موسمی پی برده بودند و کشتیهای رومی اواسط تابستان که باد مغرب میوزید رو به هندوستان بادبان کشتی را بلند میکردند، این طرز استفاده از کشتیرانی تا کشف قوه بخار در غالب ممالک معمول بود در دوره

ساسانیان نیروی دریائی ایران با روم رقابت مینمود پرفسور «رنو» ضمن توضیح علل زوال قدرت روم مینویسد :

« ... بزرگترین عامل ایجاد چنین وضع ناهنجاری ایرانیان بودند، برای مردم محقق مشکل است، جدوجهد و کوششی را که حکومت ایران در جلب جنبشهای تجاری عالم بظاک خود مبذول میداشتند اندازه بگیرد.... باچنان مهارتی ایرانیان بکارپرداختند که بکوقت امپراطوری روم ملتفت شد که هرچا روی میآورد با ایرانیها مقابل است. »

مصنوعات ایران در عهد ساسانیان نیز با اینکه بزرگترین فعالیت اقتصادی را کشاورزی تشکیل میداد معذک در بعضی از شهرهای ایران مانند عهد هخامنشی فعالیتهای صنعتی نیز وجود داشته است بطوریکه از کتب و آثار آن دوره برمیآید در بعضی از نقاط ایران، تهیه پارچههای لطیف از پشم و کرک و ابریشم معمول بود، مخصوصاً در مرو، ری، اهواز، شوشتر، شالهای کرگی، پشمی، حریر، دیبا در کار. گاهها تهیه میشده، علاوه بر این صنعت نجاری و آهنگری در ایران خالی از اهمیت نبود. چنانکه کالسکههای ساخت ایران، در ظرافت و زیبایی مشهور بوده است، کارخانه شیشه گری نیز در ایران بود و ظاهراً صنعت شیشه سازی در نیمه اول قرن پنجم بعد از میلاد از ایران بچین منتقل گردیده است.

علل سقوط حکومت ساسانیان چنانکه از مطالعه در اوضاع اجتماعی ایران در دوره ساسانیان بر میآید، مردم این مملکت؛ مخصوصاً در دوره اخیر حکومت این سلسله بیش از پیش از وضع عمومی خود ناراضی بودند، اختلاف طبقاتی، بیکاری و زورگویی اشراف و طبقات ممتاز و معاف بودن آنان از پرداخت مالیات و انجام کار تولیدی، تعدی مالکین و دهقانان نسبت بکشاورزان، تحمیل خراجهای سنگین بطبقات پائین، ظلم و بیادگری با اقلیتهای مذهبی و مخالفین حکومت، ادامه سیاست جنگ باملل مجاور ناتوانی هیئت حاکمه و دیگر علل اقتصادی و سیاسی بنیان حکومت ساسانی را متزلزل کرده بود و مردم ستمدیده ایران همواره منتظر و مترصد بودند تا از عوامل مساعد داخلی و خارجی برفع خویش

استفاده کنند و زنجیرهای محکم مقررات اجتماعی را که جزرنج اکثریت و راحت اقلیت چیزی در بر نداشت از هم بگسلند و خود را از مظالم نامحدود سلاطین و خداوندان پول و زور خلاصی بخشند. در اواخر تشتت و اختلاف در دستگاه حکومت بعدی بود که در مدت ۴ سال ۱۰ تن دعوی سلطنت کردند و هر یک چندی براریکه سلطنت تکیه زد، تا عاقبت یکی از اخلاف خسرو پرویز که در فارس متواری بود، تکمک عدهای از اشراف بسلطنت رسید، نفرت عمومی از دستگاه سلطنت بعدی بود که چون شیرویه دعوی پادشاهی کرد، خسرو با بفرار نهاد ولی او را دستگیر کردند و بخانه ای که انبار گنج بود جای دادند هنگامیکه خسرو را از خانه مزبور میبردند یکی از پیشه‌وران (کشفگری) در راه با آن جماعت که خسرو را میبردند مصادف شد و شاه را در زیر روپوشی که بر او افکنده بودند شناخت و با قالب کفشی که در دست داشت ضربتی بر او نواخت. اکثریت قاطع ملت ایران یعنی طبقه کشاورزان و کارگران و پیشه‌وران جزء از حداقل زندگی و از کلیه حقوق مدنی و اجتماعی بی بهره بودند و جز کار کردن؛ پرداخت مالیات و شرکت در خدمات سربازی برای آنان حق و وظیفه ای قائل نبودند، همین عوامل روز بروز بر عدم رضایت عمومی میافزود؛ حکایت و هرام که قسمتی از آنرا در اینجا نقل میکنیم نمونه ای از وضع پریشان اکثریت مردم در آن دوره است «... و هرام پس از آنکه حکومت مستعجلش بسر آمد و بگریز نهاد و در خانه پیره زنی درآمد. عجز در غربالی کهنه، نان کشکین پیش او نهاد و چون جام نداشت شراب را در پوست کدوئی ریخت.»

برای آنکه بهتر به اختلاف عظیم طبقاتی واقف گردیم لازم است نمونه ای چند از تجملات دربار سلاطین و اشراف ایرانی را نبرد آن دوره ذکر کنیم:

کریستنسن مینویسد: ۱۲ چیز شگفت آمیز از دستگاه خسرو حکایت کرده اند که از آن جمله است «قصر تیسفون، درفش کاویانی، زن اوشیرین رامشگران و مغنیان دربار؛ سرکش و باربد، ریدک خوش آرزو، سبذیز، و فیل سفید...» دیگر از عجایب دستگاه خسرو پرویز «... یکی شطرنجی بود که مهرهایش را از باقوت و زمرد ساخته بودند، دیگر نردی از بسد و

فیروزه؛ دیگر قطعه زری بوزن ۲۰۰ مثقال که چون موم نرم بود و میتوانستند با شکل مختلف در آورند، دیگر دستاری که شاه دست را با او پاک میکرد و چون چرکین میشد در آتش میافکندند، آتش چرک را پاک میکرد ولی آنرا نمیسوخت «ظاهراً این دستار از پنبه کوهی بود. «خسرو تاجی داشت که ۶۰ من زر خالص در آن بکار برده بودند و مرواریدهای آن تاج هر یک بمقدار بیضه گنجشک بود، یا قوت‌های رمانی آن در شب چون چراغ روشنایی میداد و آن را در شبان تار بجای چراغ بکار میبردند؛ زمرد هایش دیده افعی را کور میکرد، زنجیری بطول ۷۰ زرع از سقف آویخته و تاج را بقسمی بآن بسته بودند که بر سر پادشاه قرار میگرفت و از وزن آن آسیبی به او نمیرسانید.»

اما بزرگترین نقایس خسرو پرویز تخت طاقدیس بود (یعنی تختی که بشکل طاق است) و تعالیمی آن را چنین توصیف میکنند «این سریری بود از عاج و ساج که صفایح و نرده‌های آن از سیم و زر بود؛ ۱۸۰ زراع طول و ۱۳۰ زراع عرض داشت روی پله‌های آنرا با چوب سیاه و آبنوس زر کوب فرش کرده بودند، آسمانه این تخت از زر و لاجورد و صور فلکی و کواکب و بروج سماوی و هفت کشور و صور پادشاهان و هیئت‌های آنان را در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار بر آن نقش کرده بودند، در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز، چهار قالی از دیبای بافته مرصع بر او آید و یا قوت در آن تخت گسترده بودند که هر یک تناسب با یکی از فصول سال داشت...» زندگی سلاطین و درباریان آمیخته به انواع شکوه و جلال بود مرحوم مشیرالدوله مینویسد «خسرو پرویز بعد از انوشیروان معروفترین شاه ساسانی است، از قصور عالی و حرمسرا و تجملات دربار او حکایت‌ها مانده و از او شعرای دوره اسلامی داستانها گفته یا سروده‌اند خزانه‌ها و گنجها و تجملات او را احدی از شاهان سابق ساسانی نداشته عدّه زنان این شاه را مورخین سه هزار نوشته‌اند، علاوه بر اینها چند هزار کنیزک برای سرودن و نواختن جزو حرمسرای او بودند، از اینجا میتوان فهمید که مخارج دربار ایران در آن زمان چه بوده و اگر در نظر آوریم که خسرو پرویز در مجلس در مقام مدافعه از خود میگفته که موجودی خزانه ایران را ۴ برابر کرده و مخارج

جنگهای ۲۵ ساله او را با بیژانس علاوه کنیم، به آسانی میتوان دریافت چه تحمیلاتی در زمان او بر مردم ایران میشده...»

علاوه بر این طبقات ممتاز نیز هر یک بر حسب قدرت و نفوذی که داشتند زندگی مرفه و پرطمطراقی برای خود فراهم میکردند و با دوشیدن شیرۀ جان مظلومین و سایل تعیش و راحت خویش را فراهم میکردند «توانگران و مردان صاحب مقام برای هر فصلی جامه‌ای از پارچه خاص داشتند» هیونگ تسیانگ گوید جامه ایرانیان از پوست یا پشم یا نمد یا ابریشم منقش ساخته شده است موی سر را منظم میکنند و سر برهنه راه میروند.

عیاشی و خوشگذرانی با زنان در دربار و در میان طبقات عالیۀ رواجی بسزا داشت در یکی از رسالات آن دوره در توصیف زیباترین زنان چنین نوشته «بهترین زن آنستکه پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد اما از حیث اندام و هیئت نیکوترین زن کسی است که بالائی میانه و سینه فراخ و سر و سرین و گردنی خوش ساخت و پاهائی خرد و قامتی بازیک و کف‌هائی مقعر و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد، باید پستانش چون بهر ناخنش چون برف سفید باشد و رنکش سرخ چون انار و چشمش بادامی و مژگانش بناز کی پشم بره و دندان‌های سفید و ظریف و... و گیسوانش دراز و سیاه مایل بسرخ باشد و هرگز گستاخ سخن نراند...» همیشه دربار سلطان و قصور اشراف از بوی عود، عنبر، اشهب و مشک و کافور و صندل معطر بود و از بهترین و مطبوع‌ترین اغذیه تناول میکردند با بهترین شرابها سر مست عیش میشدند، از آواز بهترین رامشگران و سازندگان لذت میبردند.

اینها بود مظاهری از اختلاف زندگی اشراف با طبقات محروم و ستمکش؛ ایران در دوره ساسانیان، غیر از عواملی که یاد کردیم عامل دیگری که به انقراض حکومت ساسانی کمک کرد؛ انحطاط اخلاقی روحانیون رزدشتی و همکاری و همقدمی آنان با طبقه اشراف بوده است در فصل ۵۹ مینوگه خرد درباره عیوب روحانیون چنین مینویسد ارتداد؛ حرص؛ غفلت، مشاغل تجاری، دلبستگی بسیار بحطام دنیوی و سستی ایمان در مسائل دینی. «به این ترتیب در دوران اخیر حکومت ساسانی فاصله طبقات سرعت فزونی میگرفت و طبقه حاکمه و ثروتمندان جز در راه منافع شخصی

قدیمی برنمیداشتند و اکثریت زحمتکشان جز کار پرداخت مالیاتهای سنگین و شرکت در جنگهای بیحاصل حق و وظیفه‌ای نداشتند، برای آنکه بهصائب و بدبختیهای مردم درآیندوره واقف گردیم، بهتر آنستکه قسمتی از گفتار برزویه را که آئینه اوضاع اجتماعی آنزمان است عیناً نقل کنیم « در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع نهاده است و همت مردمان از تقدم حسنات قاصر گشته ... میبینیم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و عدل ناپیدا و جور ظاهر و لو بود نائت مستولی ، و کرم و مروت متواری و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی ، و نیکمردان رنجور و مستذل ، و شریبان فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب و دروغ مؤثر و مشر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم ، و باطل مظفر و مظلوم محق ذلیل ؛ عالم غدار و زاهد مکار بدین معانی شادمان و بحصول این ابواب تازه روی و خندان ... »

طبیعی است با وجود چنین اختلاف عظیمی دوام حکومت امکان پذیر نبود ؛ پس از ظهور اسلام مردم محروم و غارت شده ایران برای رهایی از قیود قدیم در برابر نیروی مهاجم عرب مقاومتی نشان ندادند ؛ بهمین علت در مدتی کوتاه دولت ساسانی و سازمانهای آن در حیطه قدرت اعراب قرار گرفت و مردم ایران برای نجات از مظالم دولت ورهائی از مقررات طبقاتی عهد ساسانی از مذهب اسلام که نسبت بمذهب زردشت منطقی مترقی و انقلابی داشت و سخن از برابری و مساوات میگفت استقبال نمودند و در مقابل قوای مهاجم عرب پایداری مؤثری نکردند ؛ در خلال این جنگها بسیاری از مفاخر و آثار تمدن قوم ایرانی دستخوش نهب و غارت گردید، درفش کاویانی که مظهر قیام ملت ایران علیه ظلم و استبداد بود با کلیه جواهرات آن و قالی معروف به بهار کسری که نمونه‌ای از هنر ملت باستانی ما بود بدستور عمر قطعه قطعه گردید و بین اصحاب او تقسیم شد ؛ کلیه خزائن ؛ اموال و جواهراتی که از راه ظلم و ستمگری از ملل مغلوب آسیای غربی و مردم ایران گردآوری شده بود بین اعراب تقسیم شد .

به این ترتیب حکومت ساسانی که در نیمه اول قرن سوم (۲۲۴ میلادی) بدست اردشیر بابکان پایه گذاری شده بود در سال ۶۵۲ میلادی باشکست یزدگرد پایان یافت ولی ملت مبارز ایران همچنان پایدار ماند و چنانکه در فصل بعد خواهیم دید ؛ در دوران حکومت عباسی عملا ایرانیان بودند که حکومت اسلامی را اداره میکردند و خلفا در حقیقت مجری تعلیمات و نظریات وزرای ایرانی بودند .

فصل سیزدهم

ظهور متمدنترین و بشر دوستان

در سرزمین ایران

پایه معتقدات آریاها پایه معتقدات مذهبی آریاها پرستش قوای طبیعی بود ولی بعد ها به پرستش خدایان معنوی و اخلاقی نیز گرویدند، ظاهراً «اهور» پروردگار و مظهر پیمان و حقوق بود. و مافوق اهورا؛ «مزدا» قرار داشته است، مزدا برای نوع بشر سعادت، تمدن، عمران و آسایش طلب میکرد.

در حالیکه «دیوا» طالب نکبت و تیره بختی مردم بود - اهورا مزدا خدای بزرگ طوایف متمدن و شهر نشین بود و بقبیله و قوم خاص تعلق نداشته بلکه او خالق جهان و آفریننده انسان محسوب میشد

ظهور زرتشت تاریخ ظهور زرتشت بطور مشخص معلوم نیست. اهل تحقیق تاریخ ظهور او را از دوهزار تا ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح حدس زده اند و ظاهراً در یکی از نواحی شرقی ایران قیام کرده و با تکمیل و اصلاح آئین مزدانی مردم را به دین جدید خود دعوت کرده است.

در کتاب اوستا که منسوب به زرتشت است در طول زمان تغییرات

زیادی روی داده است و معلوم نیست که چقدر از کتاب حاضر نتیجه فکر زرتشت است، این کتاب در آغاز امر در هزاران پوست گاو با دقت بسیار نوشته شده، ولی با گذشت زمان و حمله اسکندر بسیاری از نسخ آن دستخوش نیستی و زوال شد؛ ظاهراً در زمان اردشیر بابکان جمع آوری و تدوین اوستا آغاز گردید و در دوران سلطنت شاهپوردوم با تصویب یکی از موبدان کتاب اوستا کاملاً گرد آوری شد و مورد قبول عامه و مظهر آئین زرتشت گردید.

اصول عقاید زرتشت آئین زرتشت در سرزمین ایران یعنی کشوری که

سکنه آن بکار فلاحت اشتغال داشته اند ظهور نمود بهمین علت در مذهب زردشت فعالیت های کشاورزی تاکید و توصیه شده است «کسیکه نخم زراعت می باشد؛ آشوبی میکارد و در ترویج آئین مزدا میکوشد پاداش چنین کسی با صد دعا و عبادت یکسان و از هزار بار اداء مراسم مذهبی و صد هزار قربانی نیکوتر خواهد بود.»

(و ندیداد فرگرد ۳ فقره ۳۱)

بگفته دکتر نقی ارانی «عقاید زرتشت یک عامل ترقی برای آن زمان بوده است و مردم را بزندگی دهقانی، شهرنشینی، محبت به حیوانات اهلی مفید و سگ و گاو و احترام به آب و به درخت و زراعت دعوت میکرده است، و لازم نیست ما شرح دهیم چگونه این مذهب نیز کاملاً تحت تاثیر شرایط مادی محیط ظاهر شده است.

احترام سگ برای پاسبانی گله و احترام گاو برای زراعت و احترام بآب و درخت در سرزمین گرم و خشک صرفاً بواسطه احتیاج مادی است. اگر صرف ترحم بموجودات زنده از نظر اخلاق مورد توجه زردشت بود ممکن بود بجای سگ و گاو مثلاً سوسمار و وزغ را برای احترام پیشنهاد کند. چون مذهب زردشت مادی است اصولاً عاری از عناصر عرفان است منتها این مذهب نیز مانند سایر مذاهب بعدها دستخوش پیش آمدهای تاریخ شده است» (از عرفان و اصول مادی)

نمونه ای چند از
تعلیمات مادی
زردشت

در بهرام یشت کرده ۲۰ فقره ۶۱ نوشته شده «نیرو
برای حیوانات، درود بحیوانات، نوازش بحیوانات
از برای خوراک و بوشاک، زراعت برای حیوانات،
از برای معاش خودمان باید آنان را پرورش دهیم.»

(اهورامزدا اندک چیزی را برای اسراف نیافریده دختری
که پنبه میرسد اگر ذره ای از آن تلف کند خطاست)

«وندیدادفرگرد ۵ فقره ۶۰»

(... هر کس چیزی خورد که از کار و کوشش خود بدست
نیاورده باشد چنان نماید که سر دیگری را در کف گرفته مغز
آفرامیخورد.)

«میو خرد پرسش ۱ باب ۲.»

(کسی که نسبت بدیگران مطابق وظیفه خود رفتار نماید دزد و وظیفه
باید خوانده شود زیرا از آن خدمت که باید انجام دهد کوتاهی میورزد.)
«وندیدادفرگرد ۴ فقره ۱»

(از نو میپرسم ای اهورا، چه چیز است سزای آن کسی که از برای
سلطنت بد کنشی و دروغ پرستی در کار و کوشش است، آن بد کنشی که
جز از آزار کردن بستوران و کارگران دهقان، کار دیگری از او ساخته نمیشود،
هر چند که از دهقان آزاری به او نمیرسد)

«گات یسنا»

ای آفریننده جهان مادی، ای بگانه پاک، چهارمین کسی که زمین را
بکمال نشاط آورد کیست؟

اهورامزدا جواب میدهد «آنکس که بیشترین مقدار گندم کشت نماید؛
بیشترین سبزیها بکارد و بیشترین درختها غرس نماید، کسی که زمین خشک
را آب دهد و زمین پررطوبت (باطلاق) را خشک و قابل کشت نماید»
«وندیدادفرگرد سوم فقره ۲۳»

چه بد حال است زمینی که زمان ممتدی بدون بذر و بفر ایشان متروک
و در انتظار کشاورز ماهری مانده است، مانند دوشیزه زیبایی که زمان

طولانی بی فرزند مانده و اشتیاق شوهر خوبی را دارد.»

«وندیدادفرگرد سوم قسمت سوم فقره ۲۴»

زردشت دو گاتها که قدیمترین قسمت اوستاست بیروان خود را از
تقلید و متابعت کور کورانه بازداشته و در یسنا قطعه ۲ میگوید «آنچه
را بشنوید، بعقل صحیح و منش پاک و روشن سنجیده، آنگاه
پذیرید.»

ثنویت در مذهب
زردشت

وضع طبیعی ایران، از لحاظ حاصلخیزی و چگونگی
آب و هوا دارای اختلاف شدید است و غالباً در
جوار يك منطقه حاصلخیز صحرای بی آب و علفی
قرار دارد، از طرفی بین شب و روز و فصول چهار گانه اختلاف هوامحسوس
است، آئین زردشت تحت تاثیر این عوامل به توضیح دو عامل خیر و شر و
یزدان و اهریمن پرداخت و مردم را بفرار از بدی و پیروی از نیکی ترغیب
نموده، علاوه بر این جنگ و ستیزی که بین قبایل مرفه و آسوده با صحرا
نوردان غارتگر در گیر بود به ظهور ثنویت در مذهب زردشت کمک کرده
است ارتور کریستنسن مستشرق دانمار کسی مینویسد چون بعضی از قبایل
چادر نشین در مناطق مساعد زیست میکردند... و از هجوم قبایل صحرا نورد
و غارتگر در آزار بودند خصومت سیاسی دوفرقه بعقاید دینی هم سرایت
کرد، زردشت دیواها را عفاریت شریر شمرد و از تضاد دو دسته خدایان
سابق الذکر کم کم این اعتقاد در او راسخ شد که از آغاز آفرینش هم همین
نزاع وجود داشته ...»

بنابیند درجات کتاب اوستا از روزگار قدیم بین «مزدا» و «آکامنو»
یعنی بین خیر و شر جنگ و ستیز بوده و در مبارزه ای که بین ایندو در گیر
است سرانجام «خرد نیک» پیروز خواهد شد.

در این مبارزه کهن بشریت و وظیفه ای خطیر و دشوار بر عهده دارد
و باید با تقویت قوای «زندگی» و غلبه بر قوای «مسرک» یعنی با
تقویت و کمک بمظاهر تمدن، توسعه کشاورزی و کار و کوشش به پیروزی
سپاه سعادت یاری کند، اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک سه رکن اخلاقی
یک نفر زردشتی است و وصول بسعادت ابدی جز با پیروی از این ملکات

امکان پذیر نیست. کیفر بدکاران، عذاب طولانی و نصیب نیکان بهشت و تندرستی است.
زردشت طرفدار جدی صلح و سلامتی است.

در (سروش یشتها دوخت کرده ۱۴) میگوید «ما صلح و سلامتی را میستائیم که جنک و ستیز را درهم شکند» (در یسنا ۱۲-۱۲) نوشته شده.

«ما میستائیم آئین مزد یسنا را که طرفدار خلع سلاح، و ضد جنک و خونریزیست.»

و نیز در (اردیبهشت یشت ۱۵) گفته شده است «در میان نزاع جویان آنکه نزاع جوینده تر است برخواهد افتاد.»

دستورهای مذهبی

در کتاب و نندیداد «یعنی قانون علیه دیوان» ابوابی چند در زمینه اقسام نجاسات و طریقه ازاله آنها، انواع معاصی و راه توبه و کفاره آنها و مطالبی در باب تعدی و تجاوز و قتل موجودات «اهورائی» و طرز رفتار با مردگان دیده میشود. زردشتیان برای آنکه از پلید شدن خاک جلوگیری کنند، اجساد مردگان را در برج فراموشی یعنی در دخمه‌های مخصوصی میگذاشتند تا طعمه حیوانات شکاری شود - بطوریکه از نصوص متعدد اوستا برمیآید، پرستش عناصر طبیعی از اصول مذهب زردشت بوده و ارزش و مقام بزرگی برای خورشید و روزان قائل بودند، و همواره کوشش میکردند که آب و آتش و خاک آلوده نشود و برای آب آنقدر ارزش قائل بودند که حتی صورت خود را در آن نمیشستند و جز بمنظور آشامیدن و آب دادن نباتات از آن استفاده نمیکردند. در آئین زردشت روزه گرفتن چون مولد ضعف و ناتوانی است ممنوع شده، در مذهب زردشت بارهبانیت و انزوا و عقایدی که با کار و کوشش سازگار نیست مبارزه شده، چنانکه در (و نندیداد فرگرد سوم فقره ۳۳) نوشته شده «... آنکس که سیر غذا میخورد توانائی مییابد که عبادت بکند، زراعت نماید و فرزندان بوجود آورد، جاندار از خوردن زنده میماند و از نخوردن میمیرد.»

مبدأ و معاد در نظر آنان

میتوان مذهب زردشت را مذهب «توحیدی» ناقص دانست زیرا در «یسنا ۱۲-۱» نوشته شده است (من اهورا مزدارا آفریننده همه چیز میدانم، و استوارم

براینکه او نیکی و راستی است، مقدس است، فروغمند است، دانا و تواناست، همه نیکی‌ها از او است، نظم و قانون طبیعت که در سراسر گیتی دیده میشود از او بوجود آمده و کره‌های درخشانده از فروغ بی پایان او درخشانند) و نیز در گاتها «اهورامزدا» آفریننده کل خواننده شده «از تو میپرسم ای اهورامزدا بر راستی مرا آگاه فرما، کیست نگهدار این زمین در پائین و سپهر در بالا کیست آفریننده آب و گیاه، کیست به باد و ابر تندرستی آموخت، کیست ای مزدا آفریننده منش پاک، کیست آفریننده روشنائی سودبخش و تاریکی، کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری؛ کیست آفریننده بامداد و نیمروز و شب»

زردشتیان، مبدأ و معاد و پل صراط عقیده داشتند و درباره ماهیت جهان و چگونگی پیدایش آن نیز معتقداتی داشتند از جمله عمر دنیا را ۱۲۱ هزار سال میدانستند و میگفتند در ۳ هزار سال نخست عالم «اوهرمزدا» یعنی عالم روشنائی با عالم «اهریمن» یعنی تاریکی الفت و نزدیکی داشتند؛ سپس موقعیکه اهریمن در مقام جنک با نور بر آمد او هر مزدا با اطلاع اهریمن نقشه مصافی برای مدت ۹ هزار سال با او طرح نمود و خبر داد که در این نبرد سرانجام عالم ظلمت باشکست رو برو خواهد شد، اهریمن چون این خبر شنید ۳ هزار سال در عالم تاریکی بی حرکت باقی ماند، در این مدت او هر مزدا فرصت یافت تا دست به آفرینش جهان زند؛ چون کار خلقت پایان یافت اهریمن بر آفریدگان او هر مزدا حمله برد و به آلودن عناصر پاک و خلقت حشرات و حیوانات زیان بخش قیام نمود و نبرد خیر و شر آغاز گردید، انسان در این مبارزه بر حسب اعمال نیک یا بد خود در شمار اعدای ظلمت، یا یاران نور خواهد بود؛ هر که در راه راست قدم نهد، پس از مرگ بر راحتی از پل صراط خواهد گذشت و به بهشت خواهد رسید ولی خیل بدکاران چون به پل رسند؛ آنرا از دم شمشیر نازکتر بینند و هنگام عبور بسوی جهنم خواهند غلطید و غذای متناسب با تبه کاریهای خود خواهند دید و کسانی که اعمال نیک و بد آنها مساوی است در عالم برزخ «همستگان» بسر خواهند برد

بنظر پیروان این مذهب زردشت سه هزار سال پس از ظهور انسان برای تعلیم خلق و هدایت نوع بشر ظهور نمود و هنگام ظهور بیش از سه هزار سال از عمر جهان باقی نمانده بود، پس از پایان هزار سال سوم منجی نهائی ظهور خواهد نمود و جنگ خیر و شر بشدت آغاز خواهد شد و با سقوط ستاره دنباله دار سراسر زمین مشتعل شده و معادن فلزات چون سیل خروشان جاری خواهند شد، در این هنگام است که بنی آدم از مرده وزنده بپا خواهند خاست و بحکم اجبار از این سیل خواهند گذشت ولی فقط آنان که در دوران زندگی به نیکی گرایده و بخدمت خلق کوشیده اند از این آب جوشان چون شیر گرمی عبور کرده به بهشت میعاد قدم خواهند نهاد، در این هنگام است که جهان پایان می یابد، و اهریمن الی الابد در ظلمت فرو میرود و صلح و صفا برای همیشه مستقر میشود.

مانی

مانی از نجیبای ایران بود که در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ بعد از میلاد مسیح متولد شده است، ولی پس از مطالعاتی که در اطراف دین زردشت و مذهب عیسی و دیگر مذاهب عصر خویش کرد، بدعت مردم پرداخت و خود را «فارقلیط» که مسیح ظهور او را خبر داده بود معرفی کرد و گفت «در هر زمانی انبیاء حکمت و حقیقت را از جانب خدا ب مردم عرضه کرده اند، گاه در هندوستان بوسیله پیغمبری بودا نام و گاهی در ایران بوسیله زردشت پیغمبر و زمانی در مغرب زمین بوسیله عیسی، عاقبت من که مانی پیغمبر خدای حق هستم مأمور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم.»

مانی چون میخواست معتقدات خود را در سراسر جهان پراکنده کند میکوشید؛ تا باقتضای زمان و مکان دین خود را با عقاید و احوال ملل متنوع سازگار کند، همین مسئله سبب گردید که آراء مانویه بصور گوناگون منتشر گردد.

عقاید مانی

قسمتی از عقاید مانویه ظاهراً ماخوذ از فلاسفه یونان و متفکرینی است که قبل از او ظهور کرده اند، از جمله میگفتند که از آغاز جهان دواصل اصیل که یکی نیکی و دیگری بدی است وجود داشته است، نیکی به پنج صورت که عبارت از ادراک، عقل، فکر، تأمل و اراده است تجلی میکند و نیز برای نیکی پنج صورت روحی و معنوی که عبارت از عشق، ایمان، وفا، مروت و حکمت باشد قائل بودند.

عقیده داشتند که ظلمت به ۵ صورت که عبارت از دود؛ مه؛ حریق، بادهای سام و آبهای ملوث است آشکار میشود.

برای زمین و آسمان نیز ۵ عضو قائل بودند

و میگفتند که اعضای آسمان از حلم، عقل، علم غیب و فطانت و اعضای زمین از نسیم؛ باد، نور، آب و آتش پدید آمده است.

و چون جهان، آخِر رسید، آتش سراسر جهان را فرا خواهد گرفت و این حال تا سال ۱۴۶۸ دوام خواهد یافت و در این مدت اجزاء نور از ظلمت جدائی خواهد گرفت و صلح ابدی برقرار خواهد شد.

تعلیمات اخلاقی و اجتماعی

اصول اخلاقی و اجتماعی فرقه مانویه را از «مهر» (بضم میم) که سه نای آن را عموم پیروان این مذهب باید نصب العین خود قرار دهند میتوان استنباط کرد

سه اصل یا سه مهتری که پیروان مانی رعایت آنرا بر خود فرض و واجب می شمردند عبارت بود از «مهردهان» یعنی خودداری از گفتار بد «مهر دست» یعنی خودداری از تجاوز و رفتار زشت و دیگری «مهر دل» یعنی خودداری از شهوات نفسانی. تعلیمات فرقه مانویه تحت تاثیر شرایط اجتماعی آن روز ایران رنگ عرفانی داشت.

استبداد مطلق سلاطین، محرومیت اکثریت و فشاریکه طبقات حاکمه در هر مورد ب مردم ایران روا میداشتند به رسوخ تصوف و رشد افکار عرفانی کمک فراوان کرد؛ برگزیدگان این جمعیت شغل و پیشه ای اختیار نمیکردند.

خوردن گوشت حیوانات، چیدن گیاهها، آشامیدن شراب برای آنها ممنوع بود، بیش از غذای یک روز و لباس یکسال از مال دنیا نباید داشته باشند، باید بی زن برای نشر باکی در سراسر جهان سفر کنند مردم عادی از این حدود و قیود آزاد بودند ولی آنها نیز مکلف بودند بدنیا دلپستگی پیدا نکنند و غذای برگزیدگان را فراهم آورند و در برابر ایشان گذارند.

تقدیم زکوة، اداء نماز و گرفتن روزه تکلیف عمومی بود

آداب مذهبی

پیروان مانی در هر ۲۴ ساعت ۴ مرتبه رو بخورشید نماز میخواند و قبل از نماز با آب صاف دست و

روی خود را می‌شستند و در موقعیکه آب نایاب بود با خاک یا ریک تیمم میکردند و در هر نماز ۱۲ مرتبه سجود میکردند، صدقه بین آنان معمول بود ولی معمولاً لباس یا پول را بعنوان صدقه بکفار نمیدادند.

مانی در دوران حیات خود آثار و کتب زیادی از آثار علمی و هنری خود بیادگار گذاشته، که قسمت اعظم آنها با گذشت زمان از بین رفته است، مانی از لحاظ ادبی در خطوزبان

ایرانیان اصلاح مهمی نمود و موفق گردید که خط پهلوی را که بسیار پیچیده و مشکل بود، بخط سریانی که سهلتر و آسانتر بود تبدیل نماید - بطوریکه ابن‌الندیم در فهرستنامه خود ذکر کرده است از مانی ۷ کتاب که یکی بزبان فارسی و ۶ تایی دیگر بزبان سریانی بود، باقی ماند و این آثار پس از مرگ او مدت‌ها بین ملل و نحل مختلف طرفدارانی داشته، از جمله آثار او «ارژنک» که مجموعه‌ای از تصاویر زیبا و جالب بوده بیشتر جلب نظر مردم را کرده و این اثر را بنزله معجزه او شمرده‌اند

در سال ۴۸۵ هجری ابوالعالی محمد بن عبدالله در وصف او مینویسد «مردنی بود استاد در صنعت صورتگری و پروزگار شاهپور بن اردشیر بیرون آمد در میان مغان و پیغمبری دعوی نمود و برهان او صنعت قلم و صورتگری بود گویند در پارهای حریر خطی فرو کشید، چنانکه یک تار حریر بیرون کشیدند آنخط ناپدید گشت و کتابی کرد با انواع تصاویر که آنرا ارژنک مانی گویند و در خزائن غزنین است»

فرقه مانویه غیر از با کبدلی و پیروی از معتقدات مذهبی و اخلاقی خویش، به پدیده‌های زیبای طبیعت و مظاهر گوناگون حسن و جمال دل‌بستگی و علاقه‌ای مفرط نشان میدادند، چون عقاید و افکار آنان با منافع اشراف و روحانیون زردشتی سازگار نبود مورد تعقیب و عناد آنجماعت قرار گرفتند، پس از آنکه بهرام اول مانی را بموبدان زردشتی تسلیم نمود مجلسی معاکه و مباحثه‌ای تشکیل دادند ولی قبل از آنکه به استدلال او توجهی نمایند ویرا محکوم و مغلوب خواندند، ظاهراً مانی پس از تحمل شکنجه بسیار در سال ۲۷۶ در زندان در گذشت ولی عده‌ای عقیده دارند که پس از معاکه مانی را پوست کنندند و پوستش را پراز گاه کرده بیکی از دروازه‌های چندی شاهپور

آویختند، پس از مرگ مانی پیروان او آرام نشستند و با سالوس و ریای مؤبدان و سپاهکاری اشراف ایرانی بمبارزه برخاستند، به همین جهت دین و دولت دست بدست هم دادند و در دوران قدرت نرسی و هرمز دوم بار دیگر بکشتار بی‌رحمانه این جماعت اقدام کردند. این جریانات سبب گردید که پیروان مانی از این پس، بطور مخفی و پراکنده به اشاعه افکار خود مشغول شوند.

www.adabestanekave.com

جنبش مزدکیان راجع بمزدک و اصول عقاید و طرز گسترش افکار او اطلاعات دقیقی در دست نیست. بعضی مؤسس این نهضت را زرتشت می‌دانند و معتقدند پس از آنکه اداره جمعیت به دست مزدک افتاد رفته رفته نام مؤسس اصلی فراموش شده و پیروان این فرقه به اسم **مزدکیه** معروف شدند.

بعقیده ادوارد براون مزدک می‌گفت: «همه شرور را بساید منتسب به دیوهای رشک و خشم و آرز دانست زیرا این دیوها مساوات بشر را که حکم خدا است نابود ساخته‌اند.» مزدک می‌گفت هدف او این است که مساوات را بار دیگر برقرار سازد، زهد و پرهیزکاری شدید از او صاف ممیز میانویان بود که زرتشتیان قویاً بر آن اعتراض داشتند و این اخلاق و صفات کما بیش در کیش مزدک هم به صورت منع خونریزی و گوشه‌نوازی جلوه گر است (تاریخ ادبی ایران ص ۲۵۲)

آنچه برای ماشایان توجه و قابل مطالعه است علل و عواملی است که نهضت مزدکی را بوجود آورد.

مقارن ظهور مزدک، در نتیجه تحمیل مالیاتهای سنگینی به اکثریت ملت ایران، (کشاورزان و پیشه‌وران) وجود مقررات و محدودیتهای شدید

طبقاتی، جنگهای خونینی که در اثر رقابت امپراطوری ایران و روم در
استعمار و غارت ملل کوچک برآمده میافتاد، استبداد مطلق سلاطین و حکمرانان
تعدیات و مظالم روحانیون زردشتی و تباین آشکاری که بین تعلیمات زردشت
و کردار آنان وجود داشت و در نتیجه تضادهای اقتصادی و اجتماعی دیگر،
محیط ایران برای ظهور یک جنبش اعتراضی آماده بود، در چنین شرایطی
نهضت مزدک و پیروانش علیه نظام موجود آغاز گردید.

پنا بر بعضی روایات دین مزدک اصلاحی در دین مانی
عقاید مزدک و سایر ادیان است که قبل از او پیدا شده است.

در مذهب مزدک مانند مذهب مانی از جنگ بین نور و ظلمت سخن
رفته این جماعت مانند فرقه مانویان معتقد به پرهیزکاری و ترک علایق دنیوی
بودند و بعید نیست که مزدکیان خود یکی از شعب مانویان باشند. شاید
برگزیدگان این جمعیت نیز مانند برگزیدگان جامعه مانوی برای خود
محدوددیتهایی قائل بودند.

محمد بن جریر طبری در جلد دوم تاریخ خود عقاید اجتماعی و را
بزبان عربی توصیف میکند که ترجمه آن اینست «مردی بنام مزدک و
یارانش گفتند که خداوند، ارزاق را از اینجهت در روی زمین آفرید که

مردم بین خودشان بمواسات تقسیم کنند، اما مردمان بر یکدیگر ظلم کردند
و نیز مزدکیان ادعا کردند که از توانگران برای تهیه دستان میستانند و از
آنها که زیاد دارند گرفته بآنها می دهند، کسی که چیزی
از مال وزن و کالا زیاد دارد در استفاده از آنها بر دیگران اولویتی ندارد.»
مزدک چون ریشه اختلافات را در علائق مادی یعنی خواسته وزن میدید
کوشش کرد تا این دو مثل آب و آتش و زمین در دسترس عموم قرار گیرد
و بهره از خوشیها و تعلقات دنیوی بدهدای معدود منحصر نباشد، افکار
مزدکیان مانند عقاید زردشت و مانی تنها جنبه نظری نداشته، بلکه فرقه
مزدکیه، در راه اجرای آرزوهای خود نیز قدمهای عملی برداشته اند بعضی
میگویند مزدکیان در آغاز امر برای حصول سعادت از کین و قتال خودداری
کرده و برای تامین سعادت بکشتن شهوات و خواهشهای نفسانی مبادرت
میکردند ولی بطوریکه کریستنسن متذکر شده پیشوایان متاخر مزدکیه
راه جدیدی پیش گرفتند «پیشوایان مزدکیه دریافته اند که هر دمان عادی
نمیتوانند از چنگال شهوت و هوس مادی نجات یابند، مگر آنکه
بتوانند بر آنها بدون مانع برسند، پس این فکر را مبنای عقاید خود
قرار دادند و چون دنبال این اصل را گرفتند وسیله بدست دشمنان افتاد که
آن طایفه را عموماً متهم به اباحه و ترویج فحشاء و منکر کردند، در صورتیکه
این کارها در اصل آئینشان نبود و مبیاحت تام بازهد و پارسائی اصلی آنان
داشت، چنانکه گفتیم برای پیشوایان متاخر مزدکیه چنین شد که موانع و
قیود را بردارند تا حرص و آز فرو نهند، ... مزدک و زردشت هر دو
تا کید میکردند که انسان مکلف بعمل خیر است، در اصل شریعت آنان
نه قتل بلکه اضرار بغیر هم ممنوع بود، در مهمان نوازی میگفتند که هیچ
چیز را نباید از مهمان دریغ داشت، از هر طایفه و ملتی که میخواهد باشد،
حتی با دشمنان هم باید با مهربانی و عطف رفتار کرد.» وی در جای
دیگر مینویسد «بامطالعه دقیق در مآخذی که راجع بآئین مزدک در دسترس
ماست میتوانیم تصویری از بسط و توسعه این مذهب در زمان سلطنت طولانی
قباد بدست آوریم، آئین مزدک در بدو امر طریقتی مذهبی بود که مردی
صاحب خیالات عالی آنرا تبلیغ مینمود، جنبه اباحی این آئین در درجه

دوم اهمیت قرار دارد، قوانینی که قباد در دوره اول پادشاهی خود وضع کرد انقلابی بود ولی نه بحدی که در نظر بیگانگان جلوه کرده است... افکار باحی درمنخبله مردمان پست که قرن‌ها رنج میبردند شروع به پیشرفت کرد، بدو خیلی بکنندی ولی بعد سرعت زو با انتشار گناخت، رهنمایانی پدید آمدند که دیگر مانند مزدک زهد و تقوی و بیعلاقگی بدنی نداشتند، نا رضامندی شدت یافت، طبقات پست مردم از بسیاری شماره خود گستاخ شدند و خشونت آغاز کردند، همه جا بر ضد اشراف طغیان کردند... و در بعضی جاها املاک را تصرف کردند...»

فردوسی درباره مزدک میگوید:

برو انجمن شد فراوان سپاه	بسی کس به بیراهی آمد ز راه
همیگفت هر کو توانگر بود	تهیدست با او برابر بود
نباید که باشد کسی بر فرزند	توانگر بود تارودرویش بود
از این بستندی چیز ودادی بدان	فرو مانده از کار او مؤبدان
چوبشید در کار او شد قباد	بگیتی ز گفتار او بود شاد
وراشاه بشانده بر دست راست	ندانست مؤبد که جایش کجاست

در جای دیگر فردوسی میگوید که بیچیزان وز حمتکشان بآئین مزدک گرویدند.

بر او شد هر آنکس که درویش بود

و گس نانش از کوشش خویش بود

در جای دیگر از زبان مزدک میگوید:

زن و خواسته باید اندر میان	چودین بهی را نخواهی زبان
بدین دوبرد رشک و آرز و نیاز	که با خشم و کین اندر آید براز

بعضی معتقدند که قباد برای آنکه به نفوذ فراوان اشراف و روحانیون لطمه‌ای وارد سازد با آزمندی آنان بکاهد با مزدک از در دوستی درآمد. آری حقیقت

**نز دیکی مزدک
با قباد**

همانست که ابوریحان بیرونی از قول بعضی از ایرانیان نوشته و متذکر شده است که «گرویدن قباد بآئین مزدک از راه اضطراب بود؛ چه قدرت سلطنت در مقابل نفوذ پیروان این آئین اثری نداشت.»

اگر مزدک بدون تکیه بر مردم ناراضی افکار خود را با قباد در میان مینهاد بیشک قباد به اتکاء شخص مزدک با روحانیون و بزرگان که در تمام شئون اجتماعی و اقتصادی نفوذ عمیق داشتند از در مخالفت در نیامد بلکه آنچه بقباد نیرو و شجاعت بخشیده و یا او را از مزدک مرعوب ساخته است توده کثیری از مردم بودند که از مزدک و عقاید او پیروی میکردند.

تعالی راجع بقباد و آشنائی او با مزدک چنین مینویسد «این پادشاه تازمان ظهور مزدک پسر بامداد اهل نسا، با اسلوب پسندیده حکمرانی کرد مزدک دیوی بود بصورت مردی، با صورت زیبا و سیرتی زشت، گفتارش دلنشین و کردارش ناپسند، قباد فریفته سخنان چربوی شد و گمراه گردید، هنگام خشکسالی بزرگ که بسیاری از مردمان از گرسنگی بمردند مزدک از قباد پرسید (اگر کسی را ترباق باشد و از مار گزیده‌ای دریغ دارد سزای او چیست؟) قباد گفت «مرگ» دیگر روز مزدک گدایان و مستمندان را برابر کاخ شاهی گرد آورده و بایشان وعده داد که آنچه را برایشان لازم باشد فراهم آورد، سپس از قباد پرسید (چست سزای کسی که بیگناهی را در خانه محبوس و خوردنی از وی مضایقه کند؟) فرمود «مرگ» مزدک بدریوزگان دستور داد تا انبارهای غلات را غارت کنند و میبنداشتند که امر شاه را که بوسیله مزدک ابلاغ شده اجرا میکنند، شاه از اینکار متعجب شد و از مزدک توضیح خواست، مزدک گفت شاه در جوابی که به پرسشهای وی داد. خود به تقسیم آذوقه اجازه فرموده، طبقات پست مردم مزدک را چون پیغمبری گرامی میداشتند و او کار را بجائی رسانیده بود که میگفت. (خدا وسائل زندگی را آفریده تا همه به تساوی از آن بهره‌ور بشوند. و اختلاف در اثر زور و بیداد پیداشده، هیچکس را برزن و خواسته بیشتر از دیگری حقی نیست...) قباد از این تجاوزات چشم میپوشید، چه هم مزدک را گرامی میداشت و هم ویرا آن توانائی نبود که از بدکاران جلوگیری نماید...»

فردوسی نیز جریان نزدیکی قباد را با مزدک کم و بیش مانند تعالی توضیح میدهد با این ختلاف که مزدک خطاب بمردم گرسنه میگوید «بروید و هر جا گندم پنهان است بیرون آورید و بهای آنرا زر بسپارید.» و در

جواب اعتراض قباد میگوید ای شهریار، در نزد مردم گرسنه نان در شمار پازهر است.

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار بسیاری از مردمان مردند که جان آنها را انبار مردمان آسوده گرفته است.

قباد از گفتار او تنگدل و آشفته شد. پرشهایی کرد و پاسخهایی شنید و مزدک را مردی روشن و بیدار دل یافت کریستن سن دانمارکی معتقد است که اصلاحاتی که قباد برای رفع قحط و غلا کرد به اشاره مزدک بوده است. «اصلاحاتی که این پادشاه با اشاره مزدک برای رفع قحط و غلا کرده به برای صلاح رعیت و از روی محبت و غمخواری نسبت بر عابای ناتوان بوده است و نیز اصلاحی که قباد راجع بخراج در نظر گرفت و عاقبت جانشین او موفق به اجرای آن شد همچنین مبتنی بر عدل و احسان و رحم و شفقت بوده است» نظام الملک در سیاستنامه مینویسد «مزدک گفت مال بخشیدنی است میان خلائق که بندگان خدایند و فرزندان آدم بهره چه حاجتند گردد، باید مال یکدیگر خرج میکنند تا هیچکس را در هیچ معنی درماندگی نباشد و مساوی باشند.»

قتل مزدک و مزدکیان در مورد قتل مزدک و یاران او مانند سایر خصوصیات اجتماعی این فرقه اطلاع دقیقی در دست نیست آنچه از مدارک موجود استنباط میشود در هنگام تعیین جانشین قباد بزرگان و موبدان کوشش فراوان کردند و نگذاشتند که کاوس فرزند ارشد قباد که با مزدکیان ارتباط و نزدیکی داشت بجانشینی قباد انتخاب شود در نتیجه انوشیروان دشمن سرسخت مزدکیان بجانشینی انتخاب شد، با روی کار آمدن انوشیروان زمینه برای مبارزه با مزدکیان فراهم گردید و چنانکه **کلمان هوار** مینویسد «فقط در آغاز سلطنت خسرو اول بود که شاهنشاهی ایران خود را باندازه کافی برای مبارزه با کمونیس قوی دید.»

پس برای مبارزه با این جماعت مجلس مباحثه و محاکمه ای تشکیل دادند و بگفته نظام الملک موبد خطاب بمزدک گفت «این بل و رباط و خیرات که میکنند نه از جهت مزد آن جهان میکنند؟ گفت بلی. گفت چون

مالها میان یکدیگر مباح گردد خیرات که بکنند، مزد آن کرا باشد...»

و دیگر گفت «... مهتری و کهنتری در درویشی و توانگری است چون مرد، درویش باشد از جهت کسب معیشت لابد مزدوری توانگریش باید کرد، و چون مال مباح گردد مهتری و کهنتری از جهان برخیزد...» ظاهراً موبدان و سران دین و دولت ساسانی نمیخواستند این مطلب ساده را درک کنند که اگر مساوات برقرار شود همه تن بکار دهند دیگر احتیاجی بخیرات و کمک این و آن نخواهد بود و کهنتری و مهتری و درویشی و توانگری خود بخود از بین خواهد رفت، پس از پایان این مباحثه سربازان شمشیر در مزدک و یارانش نهادند و در هر شهر و دیار بکشتار آنان پرداختند

نظام الملک مینویسد هنگامیکه انوشیروان و قباد راجع بقتل مزدک و یارانش شور میگردند «قباد گفت... اگر امروز ما قصد مزدک کنیم کشتن او سهل است ولیکن تبع بسیار دارد، بگریزند و در جهان پراکنند و مردم را دعوت کنند و کوههای محکم بدست آورند.» و راجع بتعداد مزدکیان مینویسد چون قباد آمار آنان را خواست مزدک «چریده پیش قباد نهاد چون بشمرند بالغ بر ۱۲ هزار مرد بود از شهری و روستائی و لشکری.»

صاحب کتاب الاغانی راجع بقتل مزدکیان مینویسد «آنگاه فرمود تا تمام مزدکیان را بکشتند و در یک نمروز بین جازز، نهر وان و مدائن صد هزار زندیق بدار آویخته شد.»

فردوسی شماره مزدکیانی که نزد قباد آمدند صد هزار نفر میداند

بدشت آمد از مزدکی صد هزار برفتند شادان بر شهریار

این روایات، از ریشه عمیق نهضت مزدکی در توده مردم حکایت میکنند.

چنانکه دیدیم در میان مورخین و نویسندگان کسی که پیش از همه در توصیف مقام مزدک و یاران او از طریق بیطرفی خارج شده و از ایراد تهمتهای ناروا و اعمال اغراض طبقاتی خودداری نکرده است، نظام الملک وزیر ملکشاه سلجوقی است وی با آب و تاب زیاد توطئه خسرو اول را علیه مزدکیان

بیان میکنند و میگویند انوشیروان از مزدک خواست که عموم یاران خود را حاضر کند تا با دادن خلعت و شمشیر آنان را مجهز و آماده انتشار این مرام گرداند ، مجلس جشن باشکوهی ترتیب داد ، سپس در نهان فرمان داد تا در میدان و باغ مجاور ۱۲ هزار چاه بعمق یک گز و نیم کنند سپس مهمان ها را بیست بیست و سی سی بعنوان پوشیدن خلعت بدرون باغ روانه میکرد و چهارصد پهلوان مسلح بیدرنگ آنان را لغت و پا در هوا در چاه میکردند تا جمعیت تمام شد

سیس نظام الملك مینویسد « نوشیروان و قباد و مزدک مانند نوشیروان گفت همه را خلعت پوشانیده ایم و آراسته در میدان ایستاده اند ، بر خیزید و چشمی بر افکنید قباد و مزدک برخاستند و در آن سرای شدند و از سرای بیدان شدند ، مزدک چندان که نگاه کرد همه روی میدان پایهادید در هوا ، نوشیروان روی سوی مزدک کرد و گفت ... تو آمده ای تا پادشاهی از خاندان ما بیری باش تا تو را خلعت فرمایم ... فرمود تا مزدک را تا سینه در چاه کردند چنانکه سرش بالا بود و پایهای در چاه آنگاه برگردنش کج فروریختند ... گفت اکنون در گروندگان خویش نظاره کن ... در میدان بگشادند تا مردم شهری و لشکری در آمدند و نظاره میکردند ... »

پس از این فجایع و خونریزیها بطوریکه صاحب اغانی مینویسد:
 خسرو اول بلقب انوشیروان یعنی « صاحب روان جاوید » خوانده شد .
 به این ترتیب می بینیم که کینه توزی هیئت های حا که با جنبش های توده ای سابقه ای بس کهن دارد .

همانطور که در روم قدیم امثال اسپار تا کوس و یاران و پیروانش را از دم تیغ ظلم و زور میکشاندند و بردگان عاصی یونانی را بگناه مطالبه حق زندگی در خاک و خون غرقه میکردند در مین باستانی مانیز بار هادین و دولت دست بدست هم دادند و برای حفظ موقعیت طبقاتی اشراف هزاران نفر از زحمتکشسان را بگناه حق طلبی بطرزی ناجوانمردانه از پا در آوردند

احمد قاسمی در این باره مینویسد « ما از زندگی مردمی گفتگو میکنیم که عقایدی برخلاف عقاید رسی زمان خود ابراز داشته و در راهی قدم گذاشته

**اتهامات ناروا
بمزدک و یاران او**

که با مصالح طبقات حا که آن زمان مخالف بوده است ، بقول یکی از جامعه شناسان ، بدبیهات هندسی نیز اگر با منافع آزمندان مبیانت داشته باشد یقینا در مقام انکار آنها بر میآیند ، پس جای تعجب نیست که سراسر مورخانی که نانخور طبقات حا که بوده اند ، در مقام انکار عقاید مزدک و مسخ چهره حقیقی او بر آمده باشند ، امروز که قرنهای از زمان مزدک دور شده و به « عصر دانش » پا گذاشته ایم ، هنوز ابراز عقایدی که با باطل افسانه ای برخورد مینماید ، موجب هزاران تهمت و افترا میشود ، پس عجب نیست که عقاید مزدک را در همه جا در میان عشائری از تهمت و افترا و ناسزا پوشیده به بینیم ، این نسبت ها خاص مزدک نبود ، بلکه هر کس از ستمکاران روگردان شد و قدمی بسوی افکار نو برداشت مشتی لجن بسرو روی او پرتاب کردند ... بهر حال مسلم است که مزدک برای اجرای عقاید کلی اجتماعی خویش راه هائی داشته و قوانینی آورده است ، آئینی که توده های مردم را جمع کرد ، و نیروئی بوجود آورده و سالها در میان عده کثیری از مردم جاری بوده نمیتوانسته است مبتنی بر هرج و مرج و تاراج و چپاول باشد ، ما در خلال نوشته های مورخین می بینیم که مزدک يك مرد حادثه جو و بی نظم نیست بلکه مردی است که در زندگی پابند قاعده و قراری بود ... البته وقتی که دشمنان طبقاتی مزدک خواسته اند او را رسوا کنند کلیاتی از افکارش را گرفته و نتیجه هرج و مرج از آنها خواسته اند ... مسلما مزدک علیه مقررات خشک و آزار دهنده طبقاتی برخاسته و تحریم مزاجت میان طبقات را بر انداخته و شاید هم مقررات آزادانه تری آورده است ، ولی اینکه مزدک مجوز هرج و مرج خانواده بوده باشد و هیچگونه راه حلی برای حفظ اجتماع نشان ندهد بهیچ وجه معقول بنظر نمیرسد ،

کریستنسن میگوید « گاهی نیز در میان تفسیرات کینه آمیز عقاید اشتراکی که طرف تنفر مولفین شرقی و غربی است جملاتی دیده میشود که از جنبه های بشر دوستی این افکار انقلابی ... سخن میراند . » کریستنسن در جای دیگر اضافه میکند « که هیچیک از نویسندگان زمان قباد از قوانینی که این پادشاه درباره مشترک بودن اموال و اثاثیه وضع کرده است سخن

نرانده اند ... شاید فقط مالیاتهایی به اغنیایسته باشد تا از عواید آن تخفیفی در عسرت بیچارگان بدهد یا اقداماتی نظیر آن کرده باشد»
 و باز میگوید «هیچ ماخذی دلالت بر این نمیکند که قباد ازدواج را منع کرده باشد و اگر هم چنین خیالی داشت اجرای آن غیر مقدور بود ، ممکن است بوسیله قوانین ، چند قسم ازدواج آزاد تری مرسوم کرده باشد .»

گریستن سن گواهی میدهد که «هیچیک از منابعی که در ایام پادشاهی قباد یا کمی بعد از آن نوشته شده قباد را صاحب اخلاقی فاسد معرفی نمی نماید ... بعقیده او آئین مزدک اثر نوع پروری و عاطفه ای در اخلاق شاهنشاه ایران گذاشته بود .»

دیگر از متفکرین و دانشمندان بنام ایران باستان برزویه طبیب است که شمه ای از عقاید و افکار او در فصل قبل از نظر خوانندگان گذشت از سایر متفکرین و صاحب نظران ایران باستان بعلمت جمله اسکندر و حوادث تاریخی دیگر اثری در دست نیست .

ایجاد باستانی ایران

قدمت اعیاد و جشنهای باستانی ایران بطور صریح معلوم نیست . ظاهراً از عهد ساسانیان جشنهای سالیانه ای در میهن ما معمول بود که بیشتر مربوط به امورد هقانی بوده و هر یک از آنها یادگار یکی از وقایع تاریخی یا پهلوانی عهد قدیم بشمار میرفته است .

در این اعیاد مخصوصاً در عید نوروز و مهرگان ضمن اجرای تشریفات مذهبی مردم بخوشی و شادی مشغول میشدند و با نواختن آهنگهای نوروز بزرگ و نوروز کیقباد و نوروز خردک و ساز نوروز و باد نوروز و غیره و خواندن آوازا جشنی بزرگ برپا میکردند

از دوره ساسانیان کلمه نوروز متداول شده
 عید نوروز است و تنها عیدی است که از دیر باز تا کنون مورد

علاقه و استقبال عموم بوده است ، عید نوروز که آنرا (نوک روز) میگفتند مدت ۶ روز متوالی دوام داشت ، در این مدت زحمتکشانشان دست از کار میکشیدند ویشادی و طرب میپرداختند؛ در روز اول مالیاتهای وصول شده را نزد شاه میآوردند و شاه بزل و نصب حکام میپرداخت و سکه میزد آتشکده ها را پاک و طاهر میکردند و هر کس خانه و کاشانه خود را آراسته مینمود ، مردم صبح زود برمیخاستند و بکنار نهرها و قناتها رفته پس از شستشو بیکدیگر آب می پاشیدند و شیرینی تعارف میکردند و صبحگاهان قبل از آنکه کلامی اداء کنند شکر میخوردند و برای حفظ سلامتی به بدن خود روغن میمالیدند اغلب شعرا و مورخین راجع به این عید و مراسم آن مطالبی ذکر کرده اند . و اغلب تصور میکنند که از قدیم این عید بروز اول بهار اطلاق میشده در حالیکه بعضی معتقدند که عید نوروز از عهد ساسانی متداول شده و از آغاز امر بروز اول بهار اطلاق نمیشده و محل ثابتی در سال شمسی نداشته است بلکه مانند اول محرم سال عربی با گذشت زمان در فصول اربعه سیر میکرده است ، لیکن بعدها برای اینکه مبدأ ثابتی بدست آید روز اول فروردین را نوروز خواندند و اینکار ظاهراً بامر ملکشاه سلجوقی در سال ۴۶۷ هجری قمری پس از مشاوره با منجمین زمان صورت گرفته است و از این پس مقامات رسمی دولتی اول بهار را نوروز خوانده اند نکته دیگری که توجه بآن ضروری است اینکه طبق نظر یکی از محققین معاصر در ایران قبل از اسلام سال جلوس هر پادشاهی مبداء و آغاز تاریخ بود ، و پس از مرگ او سال جلوس شاه جدید مبداء تاریخ میشد ، و چون پس از یزدگر کسی پیادشاهی ساسانی نرسید جلوس او مبداء تاریخ زردشتیان گردید ، و بهمین علت تا کنون زردشتیان تاریخ خود را با همان تاریخ یزدگر ردی حساب میکنند که سال اول آن با ۱۶ ژوئن ۶۳۲ مسیحی مطابقت دارد

جشن مهرگان

غیر از نوروز - (مهرگان) نیز یکی از اعیاد ملی و باستانی ایرانیان است نزد دوستان ایرانیان و زحمتکشانشان ایران ، نوروز جشن آغاز کار و مهرگان جشن پایان کار است ، جشن مهرگان ذلولود پیروزی و غلبه ملت ایران به ستمگری

ضحاک است ، مردم ایران در روزمهر از ماه مهر به بیدادگری اوبابان بخشیده اند ، طبری مینویسد « گویند روزی که در آن فریدون برضحاک غالب آمد روزمهر از ماه مهر بود ، مردم این روز را عید گرفتند و مهر گانش نامیدند ، چون رفع بلای ضحاک واقع بزنگی بود . »

در ایام مهرگان و نوروز معمولاً پارسبان مشك و عنبر و عود هندی بیکدیگر هدیه میدادند و بشادی و سرور مشغول میشدند ، از الحان و آهنگهای آن دوره اکنون جز اسامی الحان مهرگانی و مهرگان بزرگ و مهرگان خردک چیزی باقی نمانده است

چون ایرانیان باستان معتقد بودند که در روزمهر گان خورشید در جهان آشکار شد ، شاه نیز در این روز تاجی که صورت آفتاب بر خود داشت بر سر مینهاد و در مراسم جشن شرکت میجست

ابوریحان بیرونی فیلسوف و دانشمند بزرگ ایرانی مینویسد ، « روز بیست و یکم که رام روزنام دارد ، مهرگان بزرگ است ، علت برپا داشتن این عید پیروزی فریدون برضحاک است... که مردم از شر او خلاص شدند و عید گرفتند و فریدون آنان را گفت که کج (کمر بند مخصوصی است) بر میان بندند و زمزمه کنند و به هنگام غذا از سخن گفتن بازایستند ، شکرانه آنکه ، پس از هزار سال ترس و هراس ، اکنون میتوانند با سودگی بزیند و این سنت عادی شد و باقی ماند . » همین دانشمند در جای دیگر میگوید « مردم ایران شهر از اول مهرگان تا ۳۰ روز تمام جشنها برپا میکردند و طبقات مختلف مردم ، همچنانکه در ذکر نوروز گذشت عید می گرفتند . و در این مدت هر طبقه ای پنج روز عید داشت . » پس از حمله عرب باز کم و بیش مراسم جشن مهرگانی صورت میگرفت لیکن پس از حمله مغل یکباره این جشن ملی از خاطر ها رفت تا در سالهای اخیر بار دیگر توده های وسیع ملت به اقامه این جشن قیام کردند و با تظاهرات اجتماعی این سنت دیرین ملی را بیاد آوردند

این جشن معمولاً روز دهم از ماه بهمن (آبان روز) گرفته میشد از رسوم جشن سده در عهد ساسانیان

جشن سده

هیچگونه اطلاعی نداریم ولی قرائن نشان میدهد که این جشن پیش از اسلام با مراسم باشکوهی معمول بوده است

غیر از اعیاد نامبرده عیدهای دیگری در ایران باستان معمول بوده که از آن جمله است جشن ۳۰ و همن ماه که مردم برای نزول باران (ابهریزان یا آبپریزان) به اقامه آن مشغول میشدند و جشن هلاک موجود است ضاره که که در آن هر کس هر قدر میتواند حیوانات موذی و غیر مفید را میکشت .

www.adabestanekave.com

اختلاف زیادی پدیدار شد و مقارن ظهور اسلام بحرانی سراسر محیط اجتماعی عربستان را فرا گرفت و بخوبی احتیاج بوجود قوانین و نظامات جدید احساس میشد، رونق بازار تجارت سبب گردید که اقلیتی از مردم از راه بازرگانی و دلالتی ثروت کلانی بدست آورند، همین بازرگانان، پس از بسته شدن راه ترانزیتی مکه بعثت کسادی بازار به استثمار شدید طبقات متوسط و پایین اجتماع مشغول شدند، و از راه رباخواری و بهره کشی از تولید کنندگان بر اختلاف طبقاتی بیش از پیش افزودند.

فصل چهاردهم

پیدایش تمدن اسلامی، علل ظهور و آثار آن

قبل از ظهور اسلام، بسیاری از قبایل عرب به پرستش مظاهر طبیعت و بت پرستی سرگرم بودند و خانه کعبه بتخانه اعراب بود و تا مدتی پس از ظهور اسلام ۳۶۰ بت از قبایل مختلف در آنجا موجود بود، ولی نباید فراموش کرد که قبل از طلوع اسلام بعضی از مردم در اثر مراودات تجاری و تماس با قوم یهود و نصارا از پرستش اصنام و خدایان متعدد دست کشیده و عبادت خدای واحد مشغول بودند.

قبایل مختلف عرب در طی زمان و در نتیجه تغییراتی که در وضع معیشت آنان پدید آمده بود از زد و خوردها و اختلافات داخلی دست کشیده و فکر تمرکز طلبی و اتحاد در زیر لوای قدرت واحدی در آنان رسوخ کرده بود، از طرف دیگر محرومین اجتماع عربستان و کسانی که در اثر استثمار و رباخواری ثروتمندان از پا در آمده بودند، خواهان اصول و نظامی بودند که به این طرز بهره کشی و حشیا نه پایان بخشد، علاوه بر این جمله، ناسازگاری محیط طبیعی و اقتصادی، فکر توسعه طلبی و نفوذ در کشورهای آباد و مساعد همجواری در عموم طبقات بیدار کرده بود و کوچ نشینهای عرب که با تمدن و آسایش ملل همجوار آشنائی کامل داشتند اعراب را بحمله و تعرض تشویق میکردند.

در این ایام مردم جزیره العرب و گردانندگان جنبش اقتصادی آن یعنی قبیله قریش، علاقه فراوان داشتند که اصل تمرکز و وحدت در «دین» و «دولت» رسوخ کند، یعنی بجای پرستش بتها و خدایان و اصنام گوناگون خدای واحدی را پرستند و با اطاعت از يك دولت واحد به زد و خوردها و اختلافات سابق خاتمه دهند.

مقارن ظهور اسلام در نظام اقتصادی و اجتماعی سکنه شبه جزیره عربستان تغییرات و تحولات تازه ای آشکار شده بود، زندگی عشیره ای بادیه نشینان متزلزل میشد و فتوداليسم جدید توأم با گله داری و شبانی در حال رشد و تکامل بود، بعضی از شهرهای عربستان از جمله مکه مرکز فعالیت های تجاری و بازرگانی شده بود، کاروانهای بزرگی که بگفته بعضی از مورخین مرکب (از ۱۵۰۰) شتر بود در بین شهرهای معمر و مراکز تجاری آمد و رفت میکردند و کالاهائی از قبیل انواع پارچه ها، بخور، احجار کریه و امتهه دیگر را بمصر و شام صادر مینمودند و از آنجا کالاهای مورد نیاز را همراه میآوردند.

علاوه بر این بازرگانان عمان، حضرموت، یمن، بصره، شامات و بیت المقدس و سوداگران رومی، حبشی و یمانی نیز در جنبش اقتصادی نوین شبه جزیره عربستان سهم بزرگی داشتند و غالباً نمایندگان آنها در شهر مکه که یکی از مراکز مهم فعالیت های اقتصادی آن دوره بود اقامت داشته یا آمد و رفت میکردند و بکار خرید و فروش اشتغال داشتند، در نتیجه این احوال بین زندگی شهر نشینان جدید و طرز معیشت بادیه نشینان و قبایل مختلف

ناگفته نماند که در این ایام طایفه توانای قریش تجارت مکه را در دست داشت و از مبادلات تجاری که بین اقیانوس هند و دریای روم صورت میگرفت، استفاده کلانی میکرد.

مخصوصاً قبیله قریش، برای آنکه بهتر بتواند بفعالیت‌های تجاری ادامه دهد، کوشش میکرد، که راه‌های تجاری مکه معمور و از دستبرد و تجاوز در امان باشد، و میل فراوان داشت که با ایجاد امنیت و تمرکز بجای ماه‌های محرم، صفر، ذی‌قعدة و ذیحجه در تمام ماه‌های سال جنگ و ستیز قدغن و بازار تجارت گرم و برقرار بماند، این قبیله تاجر پیشه بهیچوجه تعصب مذهبی نداشت و از مدت‌ها پیش از ظهور اسلام بابت‌های گوناگونی که هر قبیله به آنجا می‌آوردند بادیده عطوفت و تساهل مینگریست و همواره میل داشت که بت‌های خانه کعبه فزونی گیرد تا قبائل بیشتری با آنجا روی آورند و در نتیجه بازار تجارت گرم‌تر باشد.

به این ترتیب دیدیم که برخلاف تصور بسیاری از مورخین جنبش اجتماعی اسلام بی‌سابقه نبوده بلکه مبتنی بعلل و عوامل محرکه اقتصادی و اجتماعی چندی بوده است که بدون وجود آنها مسلماً چنین نهضت عظیمی تحقق نمییافت.

احمد قاسمی ضمن تحلیل جنبش اعراب و شکست ایرانیان چنین مینویسد «عموم تاریخ نویسان قدیم و حتی بعضی از مورخین جدید، چنین جلوه میدهند که جنبش عرب‌یک جنبش بی‌سابقه و بدون عوامل محرکه اجتماعی بوده است، یکی از نویسندگان فرانسوی میگوید: وقتی که دانشجوی اروپایی در صدد تتبع فتح عرب برمیآید، در موقع مطالعه کتابهای این موضوع، اینطور حس میکند که گویی در مقابل معمای اسرار آمیزی قرار دارد، هیچیک از این کتابها، علل و نتایج این گردباد بشری را که در عرض چند سال فاصله میان دریای چین و اقیانوس اطلس را فراگرفت برای او توجیه نمیکند، اگر هم مورخینی مانند جرجی زیدان پیدا شدند که بسابقه تاریخی عرب مختصر اشاره‌ای کردند، اشاره آنها بیشتر بر اساس تعصبات ملی بوده است که خواسته‌اند افتخاراتی برای عربها بجویند ولی تحلیل وقایع و نتیجه‌گیری از آنها را فراموش نموده‌اند...» سپس در پایان این بحث

علل جنبش عرب و شکست ایرانیان را بدین نحو خلاصه میکند :
«... ۱- تکامل زندگی اقتصادی اقوام کرد که تمرکزی در عربستان بوجود آید، مخصوصاً منافع تجارت پیشگان و امثال آنها در این بود که در عربستان يك نیروی بزرگ ایجاد شود.

۲- حملات مسلحانه ایران و روم لزوم ایجاد این نیرو را تقویت میکرد.
۳- برخورد مذاهب مختلف در عربستان از پیدایش يك سنتز جدید خبر میداد.

۴- مصالح تجارت و منافع تجار اقتضای نمود که مکه همچنان پایتخت مذهبی باقی بماند و این نیروی مذهبی همچنان پشتیبان تجارت قریش و امثال آنها باشد.

۵- کوچ نشینهای عرب در کشور ایران و روم چشم اعراب را بدنیای متمدن و نعمت‌های آن باز کرده و محرك حرص و طمع در آنان قوت گرفته بود، همانطور که دولت روم غربی در اثر کوچ نشینهای ژرمن و دولت خوارزمشاهی و کوچ نشینهای ترك راه را برای مهاجمات اقوام باز کردند کوچ نشینهای عرب در مجاورت ایران و روم بمنزله چنگالهایی بودند که آنها در بدن این دولت فرو کرده بودند و بوسیله آنها خود را بالا کشیدند

۶- جنگ ذوقار و زد و خورد هائی نظیر آن، بعرابها نشان داد که خیال آنها در مورد غلبه بر سایر اقوام خیال محالی نیست.

۷- جامعه طبقاتی ایران دوره پیشرفت خود را طی کرده و بحال در جازدن رسیده و امکان ادامه آن سپری شده بود يك تلنگر از خارج لازم بود که این هیولای مخوف ولی پوسیده از هم پاشد.

۸- ناخشنودی توده‌های وسیع ملت ایران و عاصی شدن آنان از تحمل مالیاتها و سایر عوارض لشکر کشی‌ها باعث شد، که آنها در مقابل فریاد عرب که الغاء طبقات را اعلام میکرد چهره تسلیم نشان بدهند.»

پیشوای اسلام

محمد بن عبدالله ص پیشوای نهضت عظیم اسلامی یکی از

افراد قبیله حاکم عربستان یعنی قبیله قریش بود که در

نتیجه مسافرتها و مشاهده جنبش جدید اقتصادی و اجتماعی عربستان و ملل

همجوار قبل از دیگران بلزوم استقرار قوانین و نظامات تازه اجتماعی پی برد
و عنان این جنبش بزرگ را در کف گرفت.

حضرت در سال (۵۸۰ م) متولد گردید، قبل از تولد او پدرش عبدالله وفات
یافت، و مادرش نیز در هنگامیکه محمد ۴ ساله بود درگذشت. در نتیجه این احوال
جدش عبدالمطلب که مردی باتجربه و کاردان بود در سن پیری تربیت محمد (ص)
را بعهده گرفت و چون عبدالمطلب بدرود حیات گفت، تعلیم و تربیت محمد
بمهده ابوطالب که او نیز مردی عاقل و مطلع بود تفویض گردید.

دوران کودکی و آغاز جوانی محمد مقرون به انواع مصائب و مشکلات
بود، زیرا در این سنین حضرت بکارهای سخت و دشواری اشتغال میورزید.
محمد ص تا سن ۲۵ سالگی عمر خود را بتجارت و سیاحت گذرانید و با
اقوام و ملل مختلف و ادیان و مذاهب و آداب و سنن گوناگون آشنا شد
و از این راه سود مادی و معنوی فراوان حاصل نمود و چون قوم عرب را
از جمیع اقوام مجاور عقب مانده تر دید، فکر صلاح طلبی و روح طغیان
علیه نظام و اصول موجود در وی قوت گرفت.

بطوریکه «توماس کارلایل» مورخ انگلیسی در کتاب خود بنام
«قهرمانان» نوشته است محمد (ص) زمانیکه سن بلوغ و جوانی رسید در
سفرهای تجاری با عم خود مصاحبت و معاونت میکرد و در ضمن سفری که
پشام کرد سر جیاس راهب «بحیرا» را ملاقات و با اصول مسیحیت و تعلیمات
آن آشنا گردید.

وضع اجتماعی سکنه شامات و نهالیه های گوناگون مردم آن سامان در
افکار او تأثیری عمیق بخشید، محمد (ص) در سن ۲۵ سالگی با خدیجه که
زنی ۴۰ ساله بود ازدواج کرد، ثروت فراوان و کاردانی این زن در پیشرفت
کار و اجرای مقاصد محمد (ص) موثر افتاد.

با آنکه حضرت امی بود یعنی خواندن و نوشتن نمیدانست از تدبیر
و کاردانی بهره فراوان داشت، پس از اعلام پیغمبری خود، هنگامیکه تصمیم
گرفت بشهای خانه کعبه را خراب کند، خدام خانه کعبه قصد جان او کردند،
به همین جهت حضرت از مکه بمدینه مهاجرت کرد و این مهاجرت مبدأ تاریخ

مسلمین گردید (سال اول هجری از سال ۶۲۲ میلادی آغاز میشود).
محمد (ص) پس از تجهیز قوا و آمادگی کامل بکنه مراجعت کرد. و بشکستن
بشها اقدام نمود و با صدای رسا گفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
كان زهوقا پس از انجام اینکار هنگام حمل «حجر الاسود» بجای خود، بین
اعیان قریش اختلاف در گرفت و هر کس میخواست افتخار حمل آنرا بخود
اختصاص دهد پیشوای اسلام برای آنکه باین اختلاف پایان دهد کلیمی روی
زمین پهن کرد، سنگ را میان آن گذاشت و دستور داد که هر يك از سران
يك گوشه آنرا گرفتند و به این ترتیب متفقاً سنگ را بمحل خود رسانیدند،
رهبان اسلام چنانکه خود گفته است انسانی معمولی بود. «ان بشر مثلکم»
و از کلیه غرائز انسانی بهره مند بود بزن و بوی خوش و سایر مظاهر حسن
و جمال علاقه فراوان داشت. محمد (ص) ۹ زن عقدی داشت گوستاولوبون
با استناد بقران در کتاب خود متذکر گردیده که «... محبت پیغمبر بزن
تا این درجه بود که بکرو ز چشمش بزن زید که بدون لباس بود افتاد، میلی
در وی پیدا شد، فرمود قسارک الله احسن الخالقین وقتی که زید مطلع شد
او را طلاق داد و بحباله نکاح پیغمبر درآمد پس از آنکه محمد بن عبدالله
در سال ۶۳۲ میلادی رحلت نمود چون جانشین خود را ظاهراً انتخاب نکرده
بود صحابه و نزدیکان از طریق اجماع ابوبکر را بخلافت انتخاب کردند
خلفای راشدین یعنی ابوبکر (از سال ۶۳۲-۶۳۴) عمر، (از ۶۳۴ تا
۶۴۶) عثمان (از ۶۴۴ تا ۶۵۵) و علی ع (از سال ۶۵۵ تا ۶۶۰ میلادی)
بمقام خلافت رسیدند.

دموگراسی صدر اسلام

از میان خلفای راشدین ابوبکر، عمر و علی کم و
بیش از روش پیشوای اسلام تبعیت کردند و با صمیمیت و
علاقه به اشاعه اسلام و اجرای اصول آن همت گماشتند

و زندگی شخصی خود را از هر گونه پیرایه و آرایشی بری داشتند.
بنا بر روایت ابوالفدا حضرت محمد در اوان مرض و کمی قبل از آنکه
بدرود حیات گوید؛ بیازوی دو نفر از صحابه تکیه کرد؛ بمسجد رفت و بمنبر
موعظه برآمد و خطاب بمردم گفت:

«ای مردم! اگر پشت کسی از دست من صدمه دیده پشت من حاضر
است؛ بیاید تلافی کند - اگر بکسی ناسزائی گفته ام بمن ناسزا بگوید -

اگر مال کسی را گرفته‌ام بیاید بازستاند، از اینکه طرف دینه من واقع شود
برخود بی‌بی راه ندهد؛ زیرا در جملت من کینه نیست. »
در این اتنا مردی سه درهم از او مطالبه کرد و حضرت بی‌درنگ
پرداخت.

ابوبکر نیز هنگامیکه دیده از جهان فرو بست جز یک دست لباس؛
یک شتر و یک خادم چیز دیگری از خود باقی نگذارد و در تمام مدت خلافت
روزی ۵ درهم برای معاش از بیت المال میگرفت؛ زندگی شخصی عمر؛
و مخصوصاً حضرت علی ع؛ با سادگی؛ صرفه‌جویی و عدالت مقرون بود.
از میان خلفای راشدین عثمان از این اصل عدول کرد و بستگان و
یاران خود را (مانند معاویه) بدون رعایت استحقاق و شایستگی بمشاغل
و مأموریت‌های مهم گسیل داشت.

از دوره او بازار تبعیض و حق‌کشی رواج گرفت؛ اراضی موقوفه
بدست یاران عثمان افتاد و راه و رسم دیرین ترك شد؛ از دوره او تجمل و
تشریفات در دستگاه خلافت راه یافت، مسعودی نقل میکند که عثمان و صحابه
عمارات مجلل و زیبایی برای خود ترتیب دادند. علی ع در دوران کوتاه
خلافت خود بعزت اختلافات گوناگون موفق به اجرای نقشه‌های بشردوستانه
خود نگردید و تا آنجا که توانست قسمتی از خرابیهای دوره عثمان را جبران
کرد و عمال صالح به نواحی مختلف اعزام نمود.

در دوره خلفای راشدین خلیفه در راس دولت قرار
داشت و مجلسی مرکب از مردان معمر و کاردان که
از بین صحابه انتخاب میشدند در حل و فصل امور

طرز انتخاب خلیفه

بخلیفه یاری میکردند.
« در دوره حکومت ملی؛ خلیفه باتفاق آراء اهل مدینه انتخاب می-
شده است؛ و این انتخاب مورد قبول مردم خارج شهر واقع میشد و
اعتراضی نمینمودند؛ تشریفات انتخاب در مسجد جامع بعمل می‌آمد؛ باین
معنی که همه مردم در آنجا جمع شده مراسم تحلیف را بعمل می‌آوردند...»
«نقل از کتاب عرب و اسلام»

چون دموکراسی اسلامی ریشه عمیق اجتماعی نداشت و بر پایه اقتصادی
و طبقاتی استوار نبود و از طرف دیگر چون توده‌های وسیعی که از دموکراسی
اسلامی بهره‌مند شده بودند متشکل و متحد نبودند؛ با تغییر زمامداران
صالح وضع دگرگون گردید و مردم اعتراض موثری در راه حفظ اصول
و سنن قدیم بعمل نیاوردند.

از زمان معاویه خلیفه اسلام مانند کشورهای ساطنتی جانشین خود
را معین میکرد و امرا در برابر او قسم وفاداری یاد میکردند و در اطراف؛
امرا و فرماندهان از طرف سلطان از مردم بیعت میگرفتند بیعت باین طریق
بود که شخص دستهای خود را در میان دستهای خلیفه قرار میداد و قسم یاد
میکرد که باو خیانت نکند.

خلفا معمولاً در روزهای جمعه برای نماز و ایراد خطابه و در سایر
ایام هفته برای اداء نماز یومیه بعنوان امام در مسجد حاضر میشدند و با مردم
تماس نزدیک داشتند ولی این راه و رسم بعدها فراموش شد و از خلفای
بنی‌امیه فقط معاویه، عبدالملک، و عمر دوم بر رعایت این اصل پابند بودند.

بطور کلی در حکومت بنی‌امیه اصول دموکراسی اسلامی به استبداد
مطلق تبدیل گردید و گاه مخالفین این دستگاه در مساجد از راه نطق، تناقض
اعمال خلفا را با مندرجات قرآن و سنت محمدی گوشزد میکردند، این
روش کم و بیش در دوره ۵ خلیفه اولیه عباسی نیز ادامه داشت یعنی کلیه
کارهای اساسی بدستور خلیفه و برحسب میل و اراده او صورت میگرفت
ولی از دوره خلافت مامون شورائی از نمایندگان ملل تابعه اسلامی
تشکیل گردید تا در مهم امور نظر آنها را استعلام کنند و پس از شور و مطالعه
اتخاذ تصمیم نمایند.

گسترش نهضت اسلامی

مذهب اسلام از میان قبایلی بظهور رسید که در داخل
شبه جزیره عربستان و در بیابانهای بی‌آب و علف
در حال بادیه نشینی زیست میکردند، و طوایف گوناگون
آن غالباً باهم در جنگ و ستیز بودند، و چون جمعیت آنها رو بفرزونی بود،
برای تامین حوائج زندگی مجبور بودند وسیله‌ای برانگیزند و بخارج از
شبه جزیره خشک عربستان راه یابند. در جوار این کشور بی‌آب و علف دو

کشور متمدن ایران و روم وجود داشت که بحال استقلال و در شرایط مساعدی زیست میکردند، چون قوم عرب هیچ کالای مهمی برای مبادله با کشورهای همجوار نداشت برای رفع مشکل اقتصادی، حمله و هجوم و غارت و کشتار ملل همجوار را بعنوان مسلمان کردن آنها تجویز نمود و اصولی برای تقسیم اموال غارت شده قائل گردید در نتیجه قوم عرب که سالیان دراز در سختی گذران میکرد، در پناه شعار «لنا احدى الحسنین» یا فتح میکنیم و غنیمت میبریم یا کشته می شویم و به بهشت میرویم، به تسخیر ممالک همجوار و قتل کفار همت گماشت. سوره ۴۷ از آیه ۴-۷ قرآن نیز این معنی را ناپید میکند.

چون بکافران میرسید آنان را گردن بزنید، چندانکه کشتاری عظیم شود، پس اسیران را سخت بر بندید، آنگاه پس از جنگ بر آنان منت نهاده. آزادشان کنید یا هدیه بستانید و رهائی بخشید، کارچنین است و اگر خدایمخواست خود بر آنان نصرت مییافت لکن مشیت او بر این است که شما را بوسیله یکدیگر بیازماید. آنانکه در راه خدا کشته شده اند، خدا اجراء اعمالشان را باطل نمیکند؛ بزودی آنها را راهنمایی و کارشان را اصلاح خواهد کرد و در بهشتی که برای آنها تعریف نموده داخل خواهد فرمود <

یکی از دانشمندان مینویسد ظهور اسلام ... در عربستان مصادف است با موقعی که در ایران فشار مالیات و تحمیلات مغها و اعیان یعنی عواملی که مزدک را بظهور رسانید بعد اعلان رسیده بود - خرافات دینی، سنگینی مالیات، فقدان امنیت عمومی، فقری که از جنگهای باروم نتیجه شده بود، عیاشیها و تجملات امثال خسرو پرویز تمام این عوامل بدون ارتباط با اوضاع عربستان اسباب اضمحلال ایران را بهر صورتی که پیش آید فراهم کرده بود نظیر این قضایا و مشکلات در ممالک روم نیز وجود داشت - پس اسباب انقراض ساسانی و انتزاع مستملکات رومی قبل از ظهور اسلام داشت فراهم میآید. <

خلفای اسلام ابتدا ناحیه بابل و شام را بتصرف فتوحات مسلمین در آوردند، سپس در دوران خلافت عمر عراق عرب و ایران و مصر و نوبه ضمیمه ممالک اسلامی گردید و در دوره عثمان

عساکر اسلامی تا قفقاز و هندوستان پیش ناخندند، بعد از عثمان در دوره خلافت علی (ع) در اثر اختلافات داخلی پیشرفت محسوسی در حوزه نفوذ اسلامی حاصل نشد، پس از قتل جانگداز علی (ع) دوره حکومت خلفای راشدین سپری شد و با روی کار آمدن معاویه و استقرار خلافت بنی امیه دوره صفا و پیراستگی حکومت اسلامی بسر رسید، شکوه و جلال و تشریفات دربارهای ایران و روم در دربار خلفای اموی تجدید گردید و اصول تبعیض، تملق، زور گوئی و تجاوز بحقوق زیردستان در حوزه اسلامی نیز راه یافت و نخستین بندر نارضاپتی و انقلاب در قلوب ملل تابعه کاشته شد.

در دوره بنی امیه حوزه قدرت اسلامی رو بوسعت نهاد و مسلمین موفق شدند با تصرف سیسیل عبور از جبل الطارق و اشغال اندلس (اسپانی) و تصرف هندوستان و حدود چین چون در قرن اول هجری مناطق جدیدی را بتصرف خود آورند و در قرن دوم هجری نیز مسلمین قدم در خاک فرانسه گذاشتند ولی از شارل مارتل شکست خوردند و سرانجام شارلمانی مسلمین را از جنوب فرانسه بیرون راند، در این دوره حکومت اسلامی از بنی امیه به بنی عباس منتقل گردید و از این دوره جهانگیری اسلامی پایان پذیرفت.

علل جنبشهای اعتراضی

در نتیجه تضادهای داخلی، عدم رضایت ملل تابعه، ضعف حکومت و زور گوئی و استبداد خلفای اموی و فراموش شدن سنتهای اولیه اسلامی از قرن دوم هجری نهضت های استقلال طلبی در ممالک اسلامی آغاز گردید و در اسپانیا؛ مصر؛ حلب و شامات و ایران و غیره جنبشهای اعتراضی شدیدی علیه دستگاه خلافت بوجود آمد، از لحاظ ایدئولوژی نیز چون احکام اسلام و مقررات آن آرزو و تمایلات بسیاری از طبقات مردم را اذعان نمیکرد چندی پس از ظهور اسلام مردم شاخه ها و انشعابات مختلف الشکلی در دین پدید آوردند نهضت های مقاومت در ایران چنانکه خواهیم دید از همه جا وسیعتر و دامنه دارتر بود زیرا مبارزه ملت ایران با دستگاه خلافت تنها در زمینه های نظامی و سیاسی نبود بلکه در میدان ایدئولوژی (مذهب، فلسفه و عرفان) نیز از طرف آزادیخواهان ایران و دیگر ملل خاورمیانه آراء و نظریات تازه ای ابراز گردید در انجام به سلطه کامل ایرانیان منجر گردید.

حکومت سیاسی اعراب در قرن دهم از سراسر جهان بر افتاد و اثری از آن باقی نماند تنها دین اسلام و زبان عرب در بعضی از ممالک باقی ماند .

پس از آنکه دوران کشور گشائی سپری گردید ، خلفا برای رتق وفتق امور و اداره کشورهای وسیع اسلامی مجبور شدند بتقلید دو دولت ایران و روم سازمان و تشکیلات بالنسبه منظمی بوجود آورند و مخصوصاً از حاصل اطلاعات و تجارب ایرانیان برای انتظام امور کشوری و لشگری استفاده نمایند . بهمین مناسبت برای اداره هر استان یکنفر بنام والی انتخاب میشد که با قدرت و اختیار بنام خلیفه حکومت میکرد در هر حوزه برای رتق وفتق امور و جلوگیری از تعدی و تجاوز عدهای از بهترین افراد مسلمین بمقام قضاوت انتخاب میشدند و در حل و فصل دعاوی؛ اجرای احکام شرع؛ حفظ حقوق صغار و محجورین ، اداره اوقاف ، اجرای کامل وصیت نامه ها و نظارت در حفظ حقوق مسلمین صرف وقت میکردند ایندسته از مأمورین وظایف خود را بکمک اعضای علی البدل و عدهای کارمند و منشی انجام میدادند علاوه بر این عدهای بنام « محتسب » برای حفظ نظم و مبارزه با دزدان و تبهکاران در شهرها انجام وظیفه میکردند .

برای تسهیل مسافرت و آمدورفت کاروانهای تجارتمی، جاده ها اصلاح شد و طرق جدیدی احداث گردیده چاپارخانه های بتقلید ایرانیان و رومیها در هر ایالت تأسیس گردید .

پس از آنکه بنی العباس بخلافت رسیدند دخالت عنصر ایرانی در کارها فزونی گرفت و خلفا بتقلید ایرانیان برای اداره امور مختلف وزراء و مسئولینی انتخاب کردند مهمترین سازمانهای آن دوره هفت دیوان خانه بود که بامور مالی، کشوری، جنگی، حسابداری، دادگستری، رسائل، بندگان و غلامان رسیدگی مینمود .

بنابراین وقتی که ما از تمدن اسلامی سخن میگوئیم بهیچوجه منظورمان تمدن عرب نیست بلکه مقصود از تمدن اسلامی نتیجه ای است که از آمیزش و اختلاط تمدن اقوام ایرانی، مصری، هندی، یونانی رومی، با قوم عرب حاصل

شده است و در این جریان چنانکه کلیه مورخین بیطرف معتقدند سهم ملت ایران در رشد و تکامل تمدن اسلامی بیش از سایر ملل است . یکنفر ایرانی در حضور یحیی بن خالد برمکی خطاب بیکنفر عرب چنین میگوید « ما شما ملت عرب هیچوقت احتیاج پیدا نکردیم ، هیچ چیزی را هم از شما اقتباس نکردیم چون دولت شما بکار آمد شما از ما بی نیاز نشدید همه چیز ما احتیاج داشته و دارید، خوراک، پوشاک و دیوان و امثال اینها را یا عیناً از ما ربوده و استعمال کردید یا اندک تغییری بدان داده بخود بستید . »

نقل از کتاب ضعی الاسلام

مالیات و عوارض در آمد کشورهای اسلامی از سه منبع تأمین میشده است :

- ۱- عشریه که از تمام مسلمانان بابضاعت گرفته میشد .
 - ۲- مالیات ارضی که از رعایای غیر مسلمان بنام خراج اخذ میشد .
 - ۳- مالیات سرشماری « جزیه »
- مالیات ارضی و جزیه در صدر اسلام بارعایت وضع مؤدیان اخذ میشد و نسبت به پیروان آئین یهود، عیسی و مجوس و سامری بیشتر از پیروان مذاهب دیگر رعایت انصاف میشده .

پس از پایان حکومت خلفای راشدین، به علت توسعه حوزه قدرت مسلمین وجود سازمان و تشکیلات منظمی احساس گردید و ادارات و سازمانهایی برای انتخاب و تعیین مأمورین وصول مالیات، و نظارت در مخارج و عواید و جلوگیری از حیف و میل بوجود آمد و در اجرای این نقشه ها از تعلیمات و سوابق ایرانیان استفاده شد و چون تجملات دربار خلفا و سازمان لشگری و کشوری اسلامی رو بوسعت بود روز بروز بر میزان مالیات و انواع آن اضافه میشد بطوریکه در کتاب عرب و اسلام مینویسد در دوره خلافت عباسی درآمد کشور تشکیل میشد از :

- ۱- مالیات ارضی .
- ۲- عشریه یا مالیات بر درآمد و زکوة و صدقات .

۳- يك خمس در آمد معادن و مراعات و چراگاهها.

۴- جزیه .

۵- حقوق گمرکی

۶- مالیات ماهی و نمک.

۷- مالیاتی که از دکانداران و فروشندگان معاير گرفته ميشد.

۸- مالیات کارخانجات .

۹- مالیات اشیاء تجملی.

۱۰- مالیات بر واردات.

برای آنکه بیشتر براه و رسم مالیاتی آن دوره و ائف شویم جمله ای چند از کتاب رساله الصحابه ابن مقفع را که خطاب بعمال دولت نوشته در اینجا نقل میکنیم : « ... چون زمینها و کشتزارها از حیث خوبی و بدی و سختی و آسانی آبیاری متفاوت است، بنابراین باید مالیات آنها هم متفاوت باشد ، از این گذشته باید تمام جریانات در دفاتر مخصوصی از روی قواعد تدوین شود ، زمین را باید مساحی کرد که مالیات آن متناسب خود زمین و مقدار کشت و زرع مقرر شود، قرض مالکین هم معلوم و اندازه مالیات معین و در دفاتر مخصوصی از روی قواعد تدوین شود، زمین را باید مساحی کرد که مالیات آن متناسب خود زمین و مقدار کشت و زرع مقرر شود چنین اقدامی موجب فزونی ثروت و جلوگیری از خیانت و تجاوز مأمورین و محصلین میشود، این عمل محتاج مخارج بسیار و انتخاب رجال درستکار میباشد، نتیجه این اقدام بزودی حاصل نمیشود ولی فایده آن در آینده بسیار خواهد بود . »

طبقات اجتماعی پس از ظهور اسلام
در صدر اسلام ، یعنی در دوره ای که هنوز از لحاظ معیشت و شرایط زندگی مادی بین اعراب اختلافی بوجود نیامده بود، اصول تساوی و برابری کم و بیش رعایت میشد ولی پس از آنکه اسلام از شبه جزیره عربستان به آسیا و آفریقا و اروپا راه یافت اوضاع اجتماعی این ممالک به نوبت خود در اسلام موثر افتاد و آثار اختلاف طبقاتی در بین اعراب نیز آشکار شد .

از قرن اول هجری بعد ، در اثر استقرار امنیت، ایجاد راههای ارتباطی، آمد و رفت کاروانهای تجاری بین ممالک مختلف، بازار تجارت رونق گرفت و در نتیجه این احوال بازرگانان، مالکین و ارباب حرف، مال و منال و سرمایه فراوان گرد آوردند در حالیکه برزگران و سایر زحمتکشان وضع خوشی نداشتند.

از طرفی در دوره بنی امیه در اثر موفقیتها و فتوحاتی که نصیب اعراب بادیه نشین شده بود جنون تفوق ملی و نژادی در آنان بیدار شد و ملل غیر عرب را «موالی» خواندند و انواع تحقیر در حق آنان روا داشتند و شعار (انما المومنون الاخوه) و گفتار محمد (س) که بین سید قرشی و سیاه حبشی فرقی نیست یکباره فراموش شد؛ در نتیجه صدق و صفا و حدود و قیودیکه در صدر اسلام وجود داشت در دوره حکومت بنی امیه و بنی العباس از بین رفت غالباً ثروتمندان و سرمایه داران از پرداخت دین و اجرای فرائض مذهبی و کمک به نیازمندان سرباز میزدند و مانند خلفا و درباریان، منافع شخصی را بر مصالح مسلمین ترجیح میدادند ، همین جریانات سبب شد که از قرن دوم هجری بسیاری از سکنه ممالک مفتوحه و تودههاییکه از نهضت اسلام به امید مساوات و برابری و شکسته شدن سدهای قدیم پشتیبانی و استقبال کرده بودند، از راهها و وسائل مختلف علیه دستگاه خلافت بمبارزه برخیزند و مخالفت خود را از راه قیامهای استقلال طلبانه و ایجاد ادیان و مذاهب مختلف با حکومت مرکزی اسلامی اعلام دارند

بردگی در اسلام

طبق مقررات اسلامی کلیه سکنه شهرهایی که مسخر اعراب میشدند و نیز کلیه کفاریکه هنگام جنگ با سارت در میآمدند در عداد موالی و بردگان بشمار میآمدند ، هر گاه اسیر کافر، مسلمان میشد بندگی و رقیت او از بین نمیرفت برده در حکم مال و دارائی اشخاص محسوب میشد هنگامیکه مجاهدین برده را به امام وقت عرضه میکردند او يك پنجم آنها بخدمات عمومی میگماشت و بقیه را در اختیار مجاهدین میگذاشت و آنان این متاع را در معرض خرید و فروش و رهن و اجاره قرار میدادند . در غالب شهرها بازار مهمی برای خرید و

فروش انواع برده‌ها از مرد وزن وجود داشت طبق احکام اسلامی هر کس می‌توانست چهار زن عقدی و هر قدر بخواهد کنیز برای تمتع خود اختیار کند ، بهمین جهت از صدر اسلام همواره در داخل خانواده‌ها بین بانوان و کنیزان اختلاف و نزاع داخلی وجود داشت و همیشه زادگان (بانو) بفرزندان کنیز بدیده تعقیب و پستی می‌نگریستند - پس از پایان حکومت خلفای راشدین در دوران حکومت بنی‌امیه ، بسیاری از تعلیمات اسلامی فراموش گردید و حس تفوق ملی و نژادی در اعراب بیدار گردید و برخلاف مندرجات قرآن و گفته پیغمبر (ص) که فرموده «عرب بر عجم برتری ندارد مگر در نتیجه پرهیز کاری» اعراب خاصه در دوره حکومت بنی‌امیه باموالی در نهایت سختی رفتار کردند

یکی از مورخین مینویسد « اعراب تا ظهور دولت بنی‌العباس عادت داشتند که اگر یکی از آنها از بازار بخانه برگردد هر مناعی که در دست داشت بهر که از موالی میرسید تحمیل میکرد که برای او بلاعوض حمل کند و اگر یکی از اعراب پیاده و مولی سوار بود مولی مر کوب خود را مجبور بود بعراب بدهد و در رکاب او راه برود» (۱)

این طرز رفتار، حس ملی ایرانیان و سایر مللی را که به امید آزادی، و مساوات اسلام آورده بودند علیه اعراب و دستکاه خلاف برانگیخت و آنان را بکار شکنی و بدخواهی وادار نمود - ایرانیان برای رهایی از چنگ عرب از راه دین وارد شدند و بنی‌هاشم را که به پیغمبر نزدیکتر از بنی‌امیه بود تقویت و یاری کردند و حکومت بنی‌العباس را با فکر و بازوی خود روی کار آوردند جاحظ میگوید « بنی‌العباس ایرانی و خراسانی و دولت بنی‌امیه عرب و بدوی بود»

از دوران حکومت منصور خلیفه عباسی موالی مصدر امور مهمی شدند و بسیاری از آنها بر اعراب ریاست و برتری یافتند ، حکومت ایرانیان و دخالت موثر آنان در دستکاه خلافت مخصوصاً در زمان مامون فزونی گرفت احمد امین محقق مصری در کتاب ضحی‌الاسلام (پرتو اسلام) مینویسد «چیزیکه بر نفوذ و اقتدار ایرانیان افزود فتح آنان در دومین بار بود همانطور که ایرانیان

از پرتو اسلام نوشته احمد امین

بنی‌امیه را مغلوب و بنی‌العباس را یاری کردند نسبت بمامون کمک کرده به نصرت او شتافتند ، اعراب نیز امین را یاری کردند و در این نبرد ظفر نصیب ایرانیان شد بنابراین غلبه مامون عبارت از غلبه ایرانیان بود . « در نتیجه غلبه ایرانیان وضع موالی دیگرگون شد و عنصر ایرانی در ادارت حکومت عرب نفوذ فراوان حاصل نمود و تقریباً تمام مقامات موثر نظیر وزارت و حکومت در انحصار ایرانیان بود و همین جریان سبب گردید که بسیاری از سنن و آداب و رسوم اجتماعی و اداری ایرانیان در بین اعراب رخنه و بنام تمدن اسلامی تجلی نماید

وضع بردگان بعضی معتقدند که وضع غلامان و اوضاع اجتماعی آنان در حوزه قدرت اسلامی از غلامان و بردگان اروپا براتب بهتر بود . از جمله مسیو آ. بو (About) میگوید:

«عیب بردگی در مسالك اسلامی تا این اندازه کم است که بسیاری از سلاطین قسطنطنیه که امیرالمومنین بودند از کنیز بوجود آمده و از این راه بحیثیت و مقام یا شجاعت و بهادری آنها خللی وارد نشده است . « با اینحال نباید منکر محرومیت‌های اجتماعی بردگان شد و فراموش کرد که اسلام اصولاً بردگی را تجویز کرده و اگر مزایائی برای غلامان وجود داشته فقط منحصر به بردگان زیبا و صاحب جمال بوده است و غلامان زشت صورت و گریه همواره چون متاع ناچیزی خرید و فروش میشدند و انجام دشوار ترین کارها بعهده آنان بود.

وضع زنان بعضی معتقدند قبل از ظهور اسلام یعنی در دوره جاهلیت اعراب برای طبقه نسوان ارزش و مقامی قائل نبودند و اولاد زن برای هر خانواده بدبختی و مصیبتی عظیم بود چنانکه آیه ۶۰ و ۶۱ از سوره نحل مؤید این معنی است اذ ابشرا حدیم بالانثی ظل وجهه مسوداً وهو کظیم یعنی «چون مژده دختر بکسی میدادند رنگ و رویش سیاه میشد و خشمناک میگردد و در آیه ۶۱ میگوید با شنیدن این خبر ناگوار از مردم پنهان می‌شد نمیدانست که آن دختر را با خواری نگاهدارد یا در زیر خاک پنهانش کند»

پیشوای اسلام بفتح زنان و بردگان دستورات و تعلیماتی داد از جمله

در هشتم ذیحجه (مطابق ۷ مارس ۶۳۲) در مکه خطاب بردمی که گرد او حلقه زده بودند چنین گفت :

«... ای مردم حقی شما از زنان خود دارید و حقی هم آنها از شما دارند... با زنان خود به محبت و مهربانی رفتار کنید و اما در خصوص برده بآنها بخورانید همان غذایی را که خود میخورید و به آنها همان لباسی را بپوشانید که خود می پوشید و اگر خطای غیر قابل گذشتی از آنها سرزد، باید آنها را از خود جدا کنید چه این بیچارگان هم بندگان خداوند و نباید با آنها بد رفتاری نمود ... ای مردم بسختانم توجه کنید و بدانید که تمام مسلمانان با هم برابر و برادرند ، بلکه همه شما بنزله یک جا نید ... ای مردم مراقب باشید تا کاری برخلاف عدل و داد از شما سر نزند...»

در کتاب تاریخ عرب و اسلام می خوانیم، زنان در صدر اسلام کاملاً آزاد بودند در سخنرانیهای مذهبی و اجتماعی زن و مرد در محل وعظ و خطابه حاضر میشدند ، بانوی عرب در نيزه بازی سواره، شمشیر بازی و سایر مسابقه های ورزشی بی حجاب حاضر میشد.

مویز این معنی خطبه بلینی است که حضرت زهرا در سال اول رحلت پیشوای اسلام در مدینه ایراد کرد و پس از تشریح خدمات محمد (ص) حضرت امیر را بعنوان تنها شخصیت لایق برای احراز مقام خلافت معرفی نمود و ضمناً ناحیه «فدک» را بعنوان ارث ، حق مشروع خود دانست؛ علاوه بر این خطبه های فضیخ حضرت زینب در کوفه و شام نموداری از مداخله زنان آن دوره در امور اجتماعی و سیاسی است . ناگفته نماند که در جنگ «احد» یکی از قهرمانان میدان نبرد زنی بود بنام ام عماره که پیشاپیش جبهه جنگ از پیشوای اسلام دفاع میکرد.

بعضی معتقدند پس از آنکه اوضاع اقتصادی و اجتماعی عربستان تغییر یافت اعراب به بسیاری از سنن نامطلوب اجتماعی خود پی بردند .

از جمله مقام و ارزش اجتماعی زنان را تا حدی بالا بردند، قبل از اسلام نه تنها قوانین هادی بلکه مقررات مذهبی نیز غالباً بزیان نسوان بود چنانکه در توراة مینویسد « زن تلخ تر از مرگ است» و در جای دیگر

میگوید « هر کس در نزد خدا محبوب است خود را از شر زن محفوظ خواهد داشت»

بطور کلی در این دوران چون زنان در فعالیت های اقتصادی نقش موثری نداشتند غالباً مورد بی احترامی مردم واقع میشدند چنانکه فی المثل هندیها میگفتند « قضاء حتمی ، طوفان ، موت ، جهنم ، سم ، مار گزنده و آتش سوزان در میان تمام آنها هیچک از جنس زن بدتر نیست» اسلام با پیروی از نمایلات عمومی مقام نسوان را تا حدی ترقی داد و رسوم قدیم را مندموم و محکوم شمرد از جمله ازدواج با محارم را بموجب یکی از آیات قرآن قدغن نمود .

« ای مومنین ازدواج و همجواری با مادران ، دختران ؛ خواهران ، عمه ها ، خاله ها ، برادر زاده و خواهر زاده و مادران رضاعی و خواهران رضاعی و زنان پسران و نیز دو خواهر حرام است»

اسلام برسم تعدد زوجات که قبلاً نیز بین اقوام شرقی مانند یهودیان ، ایرانیان و اعراب شایع بوده ایرادی وارد نکرده است ، بموجب قانون اسلام هر مرد میتواند چهار زن عقدی و هر چه بخواهد زن صیغه اختیار کند ، اختیار طلاق با مرد است ولی در هر حال پرداخت نفقه و کسوه با مرد خواهد بود وزن در پرداخت مخارج خانوادگی تعهدی ندارد و هنگام طلاق حق دارد مهر خود را مطالبه کند و نیز حق هر گونه تصرف و معامله را در اموال خود دارد .

نباید فراموش کرد که در قرون بعد بعضی از احکام و قوانین اسلام تغییر معنی و صورت داد از جمله بعضی آیه ۳۸ سوره نساء را (الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض) یعنی « مردان بر زنان برتری دارند بدینچه خدا مزیت داد برخی را به برخی» وسیله حکومت مطلقه خود بر زنان قرار دادند و نه تنها آنان را از حقوق و وظایف اجتماعی خود محروم ساختند بلکه طبقه نسوان را محکوم بکوشه گیری و تنظیم امور داخلی نمودند . در خاتمه باید در نظر داشت که بعضی از محققین اروپا از جمله بروکهایس Brokhais نویسنده آلمانی معتقد است وضع عمومی نسوان قبل از ظهور اسلام بهتر بوده و اسلام با مقررات خویش بر مشکلات حیاتی آنان افزوده است .

طبق مقررات اسلام مرد می‌تواند زن خود را طلاق دهد ولی مکلف است نفقه و مهر او را بپردازد. زنان مکلف به پرداخت هزینه زندگی نیستند و در داخله در املاک شخصی اختیار کامل دارند و اگر شوهر آنها مرد تا یک سال نفقه خود را از ترکه شوهر می‌گیرند و علاوه بر این اربت مشروع خود را خواهند گرفت

نمونه‌ای چند از تعلیمات قرآن

متن قرآن که پایه اساسی اسلام بشمار میرود در دوران زندگانی محمد (ص) تدوین نگردیده بلکه در آن روزگار تنی چند از اصحاب آیات را از برداشتن این آیات در طول ۲۳ سال بر حسب اوضاع و مقتضیات زمان بر زبان حضرت جاری شده، پس از رحلت پیشوای اسلام اوراق قرآن متفرق بود عمر بدستور ابوبکر بگردآوری آیات مشغول شد و آنها را بر اوراقی بتوشیح ولی قرآن‌هائی که به این ترتیب جمع‌آوری شده بود با هم شباهت نداشت و هر یک از شهرهای مهم یکی از آنها را ملاک عمل خود قرار داده بودند بهمین مناسبت برای جلوگیری از تشتت در زمان خلیفه سوم پس از مشاوره و مطالعه و مقابله سوره‌های مختلف یکی را از آن میان انتخاب و بقیه را نابود ساختند. قرآن بسیاری از روایات و سنن منهدمی را که در محیط جزیره العرب وجود داشت در خود منعکس مینماید گوستاولوبون میگوید «دیانات اسلام و دیانت یهود و نصاری بمنزله شاخی هستند از یک درخت و یک شباهت تامی بین آنها موجود میباشد... خلقت عالم در ۶ روز، قضیه حضرت آدم در بهشت و مسئله اخراج او تماماً از کتاب مقدس مأخوذ است همچنین مسئله ثواب و عقاب آخرت...»

ولی در عین حال اسلام به اقتضای محیط نشو و نمای خود و بحکم شرایط اجتماعی و اقتصادی زمان نسبت بسایر ادیان دارای جنبه‌های مثبتی است یعنی مردم را بکسب و کار تشویق میکند و از رهبانیت و ترک زندگی بر حذر میدارد و برخلاف مذهب عیسی بجهاد و کبیر و قصاص تبه‌کاران توجه مخصوصی دارد و بسبب و نحل مختلف به دیده برابری و مساوات مینگرد و برای طبقه نسوان حقوق و مزایائی در نظر میگیرد؛ اینک نمونه‌ای از تعلیمات قرآن:

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون سوره آل عمران آیه ۸۶ اگر از آنچه دوست دارید اتفاق کنید ثواب کرده‌اید. والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله بشرهم بعذاب الیم سوره توبه آیه ۳۴

آنانکه طلا و نقره ذخیره میکنند و در راه خدا انفاق نمیکنند ایشان را بعد از دردناک مژده بده - انما الخمر والمیسر والاصاب والالزام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون : همانا که شراب و قمار و اصاب و الزام پلید است و کار شیطان، دوری کنید از آن شاید رستگار شوید سوره مائده آیه ۹۲ .

در قرآن آیات و جملاتی دیده میشود که معنی و مفهوم آنها کاملاً معلوم نیست از آنجمله است آیات « والعماديات ضیعا » و « والذاریات ذروا » و آیه « والفسجر و لیسال عشر » که مقصود از ۱۰ شب معلوم نیست .

در آیه دیگر راجع بشراب و قمار میگوید :

یسألونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمها اکبر من نفعها یعنی سؤال میکنند از شراب و قمار بگو در این دو چیز گناهی بزرگ و منافعی برای مردم هست ولی گناه آنها بر نفعش فزونی دارد. یابنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا ولا تسرفوا ان الله لا یحب المسرفین سوره اعراف آیه ۲۹ ای بنی آدم چون بمسجد میروید زینت خود را بردارید و بخورید و بنوشید و اسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد.

ان الله یامر بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی لعلکم ترحمون سوره نحل آیه ۸۸ خدا امر میکند بعدل و نیکوکاری و دستگیری نزدیکان و نهی میکند از کار زشت و ناروا و دشمنی و بدخواهی، پند میدهد شما را باشد که پند بگیرید.

اسلام چنانکه گفتیم مانند دیانت یهود و نصاری خلقت نظر قرآن راجع عالم را ناگهانی و در مدت ۶ روز دانسته است :

بخلقت آدم
الله الذی خلق السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش مالکم من دونه من ولی ولا شفیع افلاتند کرون : خدائیکه آسمانها و زمین و آنچه را که ما بین آنهاست در ۶ روز آفرید و بعد بر عرش مستولی شد جز او شما را ولی و شفیع نیست آیا متذکر نمیشوید؟ و در مورد پیدایش آدمیان در قرآن میخوانیم، فاذا

سویته و نفخت فیه من روحی ، پس چون بر پا داشتم او را و از روح خودم در او دمیدم سوره حجر آیه ۲۹ .

خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجن من مارچ من نار ، انسان خلق شده از گلی خشک شده و جن هم خلق شده از مخلوطی از آتش.

افلا ینذکر الانسان انما خلقناه من قبل ولم ینک شیئا سوره مریم آیه ۶۹ آیا فکر نمیکنند انسان که ما او را آفریدیم و حال آنکه قبلا چیزی نبود. در صدر اسلام خلفا و دادرسانی که از طرف آنان **طرز دادرسی** به نقاط مختلف گسیل میشدند به امر دادرسی توجه

و علاقه زیاد نشان میدادند و در راه تشخیص حق از باطل کوشش میکردند با این حال چون همواره قضاوت از روی ظواهر امور صورت میگرفت بیشتر کسانی که زبان و بیان گویائی نداشتند در دادرسیها محکوم میشدند .

محمد بن عبدالله (ص) میفرماید « بعضی از متخاصمین بهتر میتوانند بیان بکنند و دلیل بیاورند اگر من روی حسن بیان حکم دادم محکوم له خوب دقت کند اگر ذبحق نباشد حق برادر خود را هرگز با مال نکند والاحکم من برای اویک پاره دوزخ خواهد بود. »

نقل از کتاب عرب و اسلام

بعد از رحلت حضرت دادرسی و محاکمات بوسیله خلفا صورت میگرفت چنانکه از قول میمون بن مهران میگویند که « ابوبکر در محاکمات که نزد او مطرح میشد نخست قرآن را میدید ... والا از روی سنت یا حکم پیغمبر رأی میداد و اگر هیچکدام آنها نبود مسلمان را اگر د خود جمع کرده مسئله را مطرح و رأی آنها را میخواست همینکه رأی عموم بریک حکم قرار میگرفت اجرا میکرد ... » با اینکه عمر بیش از سایر یاران پیغمبر بعقیده و رأی خود عمل میکرد بعضی معتقدند که وی نیز چون مشکلی روی مینمود با اصحاب اطلاع شور و مطالعه میکرد سپس اعلام نظر مینمود. عمر برای حل و فصل دعاوی برای هر شهر قاضی مخصوصی معین نمود و سازمان شهر بانی را برای اولین بار بوجود آورد.

قاضی هر شهر هنگام طرح دعاوی با کارشناسان و مطلقین محل، مشورت میکرد و سپس اظهار نظر مینمود، معمولا این آراء که مبتنی بر قرآن و

سنت و یا عقیده و رأی قضاة بود پایه و رویه ای برای احکام و آراء بعدی قرار میگرفت .

مجاورت اعراب با ملل متمدن سبب گردید که بسیاری از مظاهر علمی و عملی و اجتماعی آنان در جامعه اسلامی رسوخ یابد و با تمدن اسلامی درهم آمیزد از جمله بعضی معتقدند که پاره ای از قواعد فقهی روم عینا نقل و مورد استفاده مسلمین قرار گرفته است از جمله قاعده «البینة علی المدعی والیبین علی من انکره» را مأخوذ از قواعد فقهی رومیان میدانند .

بطور کلی در صدر اسلام دادرسی و رسیدگی بشکایات مردم از طرف خلیفه یا دادرسانی که از طرف او معلوم میشدند صورت میگرفت و این دادرسان در کار خود آزاد بودند و از احکام امرای تبعیت نمیکردند و عملا قوه قضائی از قوه اجرایی منفک بود .

پس از پایان حکومت خلفای راشدین و استقرار حکومت بنی امیه مظاهر زندگی طبقاتی روز بروز آشکارتر شد و مقررات و قوانین مذهبی و اجتماعی در مراجع قضائی به نفع ارباب پول و زور تعبیر و تفسیر گردید و همه چیز حتی قوانین بخدمت طبقه حاکمه در آمدند .

احکام و مقرراتیکه امروز در بعضی از ممالک اسلامی معمول **مقررات مدنی و اجتماعی در اسلام** است از آغاز امر مرتب و مدون نبوده، پایه فقه اسلامی از قرآن است که حاوی دستورهای کلی است، پس از قرآن، سنت و حدیث یعنی گفتار یا کردار پیغمبر ملاک عمل مردم قرار گرفت و بعد از رحلت حضرت طرز عمل اصحاب هم بسنت اضافه شد زیرا صحابه اعمال و گفتار حضرت را فرا گرفته برای دیگران نقل میکردند از روی حدیث یعنی گفتار محمد (ص) بسیاری از آیات قرآن که مجمل و سربسته است تفسیر و توضیح شده مثلا در قرآن از نماز بطور اجمال یاد شده در حالیکه حضرت بطور تفصیل وقت و کیفیت آنرا توضیح داده است ، چون حدیث در کتابی مدون نشده بود از دوران حیات محمد ص جعل حدیث آغاز گردید چنانکه حضرت فرمود هر کس از روی عمد بر من افترازند در دوزخ جا خواهد گرفت بعد از رحلت بازار جعل حدیث رواجی تمام یافت چنانکه عبدالکریم بن ابی العوجا که بجعل حدیث مشهور بود چون پیای دار آمد

گفت « من هزار حدیث که مشعر بر حلال و حرام است جعل نموده‌ام. »

احمد امین استاد مصری در کتاب « پرتو اسلام » مینویسد :

«... علماء اصول بر حدیث و سنت چیز دیگری افزودند و آن عبارت

از عقیده و رأی است که پیغمبر بموجب رأی خود عمل میفرمود نه از روی

وحی و تنزیل همان علما معتقدند که پیغمبر خطاهم میکنند...»

چون در قرون اولیه نهضت اسلامی، بعزت گرمی تجارت و فعالیت‌های

گوناگون اقتصادی وجود قوانین و مقررات ثابتی برای عقود و معاملات

ضرورت داشت و چنین قوانینی در قرآن موجود نبود، عده‌ای از علمای

فقه با توجه بدستورات کلی قرآن و اعمال و اقوال پیغمبر و جانشینان او

بندوبین قوانین فقه اسلامی همت گماشتند و از میان سلسله محققین و فقها

دستورهای امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالک و امام حنبل مستند و مبنای

کار مسلمانان در کلیه عقود و ایقاعات و امور جزائی مییابد، احکام هر یک

از ائمه نامبرده بنوبه خود مورد شرح و تفسیر نیز قرار گرفته است هر فرقه

از اهل تسنن رأی یکی از چهارتن مزبور را منات اعتبار قرار داده از آن

پیروی میکنند، در حالیکه اهل تشیع از گفته‌های ائمه تبعیت میکنند و باب

اجتهاد را برای حل مسائل مهم مفتوح میدانند، یعنی مجتهدین جامع الشرایط

در هر موقع به اقتضای زمان در مسائل مورد نظر اظهار عقیده مینمایند.

ابوحنیفه معتقد است که نماز را ممکن است بزبان فارسی خواند و

بجای الله اکبر میتوان گفت خدا بزرگ است و نیز ممکن است قرآن را

بفارسی ترجمه کرد و بهمان زبان خواند در حالیکه امام مالک و شافعی

با نظر او مخالفت دارند بعقیده ابوحنیفه هر زن باله آزاد، میتواند بدون

مداخله ولی خود شوهر کند ولی مالک و شافعی انتخاب شوهر را بدون اجازه

ولی جایز نمیدانند.

در امور جزائی نیز مبنای عمل، قوانین قرآن است و اساس آن ما باند

قوانین موسی بر قصاص و مجازات بمثل قرار گرفته است منتها بموجب احکام

توراة جانی یا یکی از افراد خانواده او مجازات میشدند در حالیکه در اسلام

برای جلوگیری از خونریزی و جنگ‌های خانوادگی قانون دیه معمول گردید.

یعنی اصولاً جزای قتل عمد اعدام است مگر در موردیکه ورثه مقتول

حاضر بگرفتن دیه باشند و برای قتل غیر عمد یکصد شتر دیه معین شده

است.

قواعد ارتش بطور جزئی و دقیق در قرآن معین شده، ارتش به سلسله

نسب‌پدیری میرسد و زن نصف مرد از تر که سهم میبرد علاوه بر این در قرآن

برای عده‌ای بقرض حقی ثابت از تر که منظور شده است - امکان وصیت برای

موصی محدود است یعنی هیچکس نمیتواند از ثلث مال خود را برای مصرف

در امور مورد نظر وصیت نماید.

در مورد قتل اسلام کوشیده است که حتی الامکان بسا

نمونه‌یی از قوانین

پرداخت دیه، قتل رخ ندهد، یا ایها الذین آمنوا کتب

جزائی

علیکم القصاص فی القتل... ای مومنین فرض شده

بر شما قصاص در کشته‌ها آزاد به آزاد و بنده به بنده، زن را بجای زن - اگر

اولیای مقتولی در مطالبه قصاص قائل سختگیری نکنند، باید قائل بقدر امکان

بی‌درنگ دیه را بپردازد، در قرآن اخذ دیه و گذشت از قاتل مسورد تمجید

قرار گرفته و تجاوز از قصاص گناهی بزرگ شمرده شده است. و در مورد دزدی

مرد وزن (السارق والسارقه) مقرر شده است که دست هر دوی آنها قطع شود.

در مورد قتل غیر عمد ورثه مقتول مکلف هستند که یکصد شتر بعنوان

دیه بگیرند. دیه خراجات مختلف فرق می‌کنند بر پدر و مادر مرتکب یا تمام

خاندان او واجب است که از عهده ادای آن برآیند - مجازات راهزنی حبس

یا قطع یکی از اعضاست، حکم مجازات زنای محصنه سنگسار است، مشروط بر

اینکه چهار نفر گواه عینی وقوع آنرا گواهی دهند و مجرم هم اقرار کند.

مجازات شرا بخواری چهل تازیانه است.

در مورد ملکداری و شقوق آن در قرآن فقط اشاراتی

نمونه‌یی از

شده، ولی فقها و ائمه درباره آن بشرح و تفصیل سخن

قوانین حقوقی

گفته‌اند مسلمین در طی فتوحات خود از اراضی مفتوحه

مالیاتی نمی‌گرفتند و آنرا بصاحبش مسترد می‌کردند. بموجب قانون اسلام هر کس

زمینی را تصرف و احیا کند مالک آن خواهد بود.

ارتش در اسلام در مورد ارت برای هر پسر سهم دو دختر تعیین شده است

یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین... و اگر اولاد دو دختر و زیاده

باشند، سهم آن دو سوم از ارت است و اگر یک دختر باشد نصف ارت فرض و

سهم اوست و برای هر یک از پدر و مادر میت شش یک تر که است...»

فصل پانزدهم

افکار فلسفی در اسلام

چنانکه قبلاً متذکر شدیم، پس از سپری شدن دوران کشور کشایی در حوزه قدرت اسلامی امنیت و آرامشی بی سابقه حاصل گردید و از برکت آن موجب رشد جنبشهای علمی و فلسفی فراهم شد و در اثر ترجمه آثار فلاسفه و متفکرین یونانی، عقاید و افکار و اطلاعات جدیدی در رشته‌های مختلف بین ملل و اقوامی که زیر پرچم اسلام گرد آمده بودند منتشر گردید و آثار آن در نهضت علمی و فلسفی و اجتماعی مسلمین آشکار شد.

از قرن اول هجری باب بحث و مطالعه در آیات قرآن مفتوح شد و جمعی از هوشمندان بمطالعه و غور در معانی آیات قرآن مشغول شدند و با توجه به آراء حکمای یونان در برخی مسائل نظیر قضا و قدر، فاعل مختار بودن، جبر و تفویض، سرنوشت، حکم ازل و غیره به تحقیق و مطالعه مشغول شدند. دی بور T.J de boer در کتاب تاریخ و فلسفه در اسلام به تحولات اجتماعی و فکری آن ایام اشاره کرده ضمناً متذکر میشود که زد و خورد بین دسته‌های سیاسی سبب گردید که هر دسته دین را وسیله اجرای اغراض سیاسی قرار دهند و احکام و مقررات اسلامی را بر حسب منافع اجتماعی و سیاسی خود تعبیر و تفسیر کنند، نخستین دسته های مسلمین دین اسلام را بی چون و چرا گردن نهادند لیکن پس از چندی که حوزه قدرت مسلمین بساکن زردشتیان، برهمنیان و مسیحیان رسید پای بحث و فحص در ماهیت قرآن

بمیان آمد و جمعی به تناقضات و اختلافاتی که در آیات قرآن است خرده گرفتند و عده ای قرآن را کتاب آسمانی ندانسته مولود فکر بشر خواندند. باین ترتیب از دوره امویان در اثر مقاصد سیاسی و اقتصادی و در اثر انعکاس افکار فلاسفه یونان در بین مسلمین عقاید و فرق مختلفی در جامعه اسلامی تظاهر نمود که از آن جمله مذهب معتزله را میتوان نام برد.

فرقه معتزله انسان را فاعل و مختار میدانستند. یعنی اعمال و اقوال بشر را مولود اراده خدا ندانسته و عقیده داشتند که هر کس مسئول اعمال و خالق کارهای خویش میباشد و نیز معتزله جهان را حادث دانسته و با کسانی که بقدم و دیرینگی جهان ایمان داشتند مخالفت میکردند.

بعدها جمعی از معتزله عقل را پیشوا و رهنمون خود دانستند تا جایی که حکم عقل را بر نصوص قرآن ترجیح داده و در مقام سنجش ادیان و مذاهب مختلف با آراء فلاسفه قدیم برآمدند و سرانجام بمذهب فطری عقلی که با عقاید و مذاهب گوناگون همصدا باشد روی آوردند.

در نتیجه ابراز این نظریات عده ای معتزله را متهم کردند که به قرآن ارزش و احترام شایان نمیکذارند و هر گاه مندرجات آن را با مقاصد خود سازگار نبینند آیات را طوری تاویل و تفسیر میکنند که منظور آنان را تأمین کند.

معتزله در طول زمان بفرقی چند منقسم شدند که از آن جمله است واصلیه، هزنیانیه، نظامیه، جاحظیه، هشامیه و غیره.

در فاصله بین خلافت مأمون و متوکل یعنی از ۱۹۸ تا ۲۳۲ جمعیت معتزله باوج قدرت رسیدند.

مأمون که خود بعلم کلام آشنائی داشت با معتزله و طرفداران بحثهای فلسفی روی خوش نشان میداد و دانشمندان را بترجمه کتب فلسفی یونان تشویق میکرد عباس اقبال در کتاب خاندان نو بختی مینویسد... بیشتر میل او (مأمون) این بود که مشکلمین فرق مختلفه باینکدیگر مباحثه کنند و با اقامه برهان و حجت حقانیت عقاید خود را به ثبوت برسانند و خود او میگفت که من دوست دارم که غلبه بر خصم بحجت باشد تا بقدرت چه غلبه بقدرت همینکه قدرت

از میان رفت دوره حکومت آن نیز پایان میرسد ولی غلبه بحجت را هیچ چیز نمیتواند از میان ببرد تاریخ بغداد. خطیب بغدادی. «آقای عباس اقبال در جای دیگر مینویسد که :

«... تدوین کتب در باب تاریخ ادیان و مذاهب و فرق دینی برای نخستین بار از طرف متکلمین فرقه معتزله شروع شده و گویا معتزله این قبیل کتب را بمناسبت آشنائی بفرقه یونان و احوال و آراء حکمای آن سرزمین بتقلید کتبی که حکما و مورخین یونانی در شرح مقالات حکما و مذاهب مختلفه ایشان داشته اند تألیف کرده اند بعد از معتزله سایر فرق اسلامی نیز بتبعیت از ایشان اینکار را پیش گرفتند... وغالباً غرض در پرداختن اینگونه کتب رد آراء سایر فرق و بر کرسی نشاندن حرف «حقی» فرقه خود که فقط همان را فرقه ناجیه میدانسته بود... غالباً نگارندگان کتب بر مخالفین خود طعنها زده و اقسام تهمتها برایشان بسته اند و این حال کمتر از همه در کتب معتزله که بیشتر اهل استدلال عقلی بوده اند دیده میشود و بیشتر از همه اهل سنت و متکلمین ظاهری و متأخرین اشاعره (۱) و امامیه در این راه با قدم تحصب پیش رفته اند...»

حسن رازی در کتاب تبصرة العوام مینویسد :

«معتزله خود بفرق و دستجات چندی تقسیم شدند که شماره آنها را از ۷ تا ۲۰ نوشته اند. - نظام و اتباعش میگویند که خدای تعالی برفطلی قادر است که بداند صلاح خلق در آنست... و از نصرت اهل بهشت و عذاب اهل دوزخ چیزی کم و زیاد نمیتواند کرد و گویند خدا نمیتواند درویش را توانگر، تندرست را مریض و بینا را کور کند.

معر و اصحابش میگویند که اجسام بطبع و اختیار خود پدیدار میشوند و خدای را در کار ایشان دخالتی نیست و موت و حیات و قرآن و دیگر کتب مذهبی نیز کار خدا نیست.

ابن قتیبه در کتاب مختلف الحدیث گوید :

تامة الاشرس (از فرقه معتزله) خلق را دید که روز جمعه بسجده

۱- اشاعره - اشاعره بصوم اهل سنت اطلاق میشود که بدالت خدا معتقد نیستند و میگویند خدا اراده اش فعال مایشاء است.

جامع میرفتند به بعضی از یاران خویش گفت « این خران را به بینید که چگونه این اهرابی (مقصود محمد بن عبدالله ص) ایشان را سرگردان کرده است ... »

در زمان خلافت مأمون فلسفه اهمیت و ارزش فراوانی حاصل کرد و باب بحث و گفتگو در مسائل دینی و دنیائی باز شد. اولسین میتویند « در تاریخ عالم شاید این اولین دفعه است که میبینیم که يك حکومت مطلقه مذهبی با هر فلسفه همراه شده و كاملاً در ترقی و پیشرفت آن شريك و سهیم گردیده است. »

در دوره مأمون عقاید معتزله عدّه زیادی طرفدار پیدا کرد، این جماعت میکوشیدند که احکام و عقاید مذهبی را با اصول عقلی سازگاری دهند و آراء غلط و قشری متقدمین را از خاطرها محو کنند از جمله میگفتند که :

- ۱- انسان در اعمال خود و قبول نيك و بد آزاد و مختار است .
- ۲- خدا باچشمان ظاهری دیده نمیشود والا لازم است جسم باشد .
- ۳- صفات خدا عین ذات است نه خارج از ذات .
- ۴- قرآن حادث است نه قدیم .

دیگر از فرق اسلامی هر جیان را باید نام برد که آنان نیز به ۵ شعبه تقسیم میشوند و هر يك نظری خاص درباره معرفت و شناسائی خدا دارند . فرقه گراهیان یکی از فرق اسلامی است که بعضی از آراء آنان بمادیون شباهت دارد، پیشوای این جماعت ابو عبد الله کرام در کتاب السر در مقام اعتراض بعالم خلقت چنین مینویسد :

«... چه فایده است در آفریدن سباع و چرا باید که قوت آنان گوشت باشد و آنها بر حیوانات مسلط گردند گوشتشان بخورند، در حالیکه ممکن بود که قوت آنان از نباتات باشد و اگر چنین بودی بحکمت نزدیکتر بودی... چه فایده است در آفریدن مار و کژدم و موش که میفرماید آنها را بکشند...» قسمت اعظم مندرجات این کتاب اعتراض بخدا و عالم خلقت اوست.

دیگر فرقه مشبهه و مجسمه که آنان نیز بدستجاتی چند تقسیم میشوند، این جماعت، خدا را به انسان تشبیه میکنند و برای او اعضا و جوارح قائلند و میگویند خدا بر عرش نشسته و باها بر کرسی نهاده دیگر اصحاب تناسخ،

این جماعت قیامت را عبارت از بیرون آمدن روح از بدن و رفتن بیدنی دیگر میدانند و میگویند که اگر روح مصدر اعمال خیر باشد بیدن شخص نیکی منتقل میشود و اگر خبیث باشد بیدن شریر منتقل میشود، و گویند که عالم دوار و گردانست و جز دنیا هیچ سرای دیگر نیست و حشرونشر و قیامت و صراط و میزان و حساب و بهشت و دوزخ همه محالست. «اقتباس از کتاب تبصرة العوام حسن دازی»

این جماعت در صدر بودند که میان فلسفه طبیعی و دستوره‌های دینی توافقی حاصل کنند و آن دو را با هم تلفیق کنند. پیروان این مکتب بیشتر از بین ملل تابعه اسلامی برخاسته و در لباس عقاید منهبی و فلسفی میکوشیدند تا احزاب و اجتماعاتی بمنظور مبارزه با دستگاه خلافت بوجود آورند.

عبدالله بن میمون سرسلسله قرمطیان اصلا ایرانی و در قرن سوم هجری میزیسته این شخص میخواست بین اهل دین و اهل زندگی توافقی پدید آوردی پس از کوشش بسیار موفق گردید که حزبی عظیم برای واژگون کردن دولت عباسی پدید آورد، پرچم این جماعت سفید رنگ بود و افراد آن عقیده داشتند که جان افراد باید در راه مقصود و هدف جمعیت تثار شود. بطوریکه دی‌بور در کتاب تاریخ فلسفه در اسلام نوشته است جمعیت اخوان الصفا دارای سازمان مرتب و دقیقی بوده و افراد آن بر حسب سن و پایه معلومات به سه دسته منقسم میشدند.

بیاری دانشمندان و محققین این جمعیت، کتب و رسالاتی که حاوی دانشهای آن زمان بود جمع آوری و تدوین گردید، میتوان مجموع آن کتب را (دایرة المعارف فلسفی) آنان نامید که به ۵۰ رساله بالغ میگردد و پیرشالوده علوم طبیعی استوار است و در پس آن اغراض و مقاصد سیاسی نهفته است بگفته دی‌بور (این مذهب مربوط بیک جماعت رنجبر است) و همه کس باید به این کیش تادم مرگ وفادار باشد آنها معتقد بودند «هرک در راه اصلاح اخوان جهاد واقعی است.»

مرکز این جماعت در بصره، کوفه و بغداد بود و سعی میکردند که حکمت همه امت‌ها و انبیاء را از قبیل ابراهیم، موسی، عیسی سقراط، افلاطون،

زردشت، محمد و علی را جمع آوری کنند آنگاه همان احترامی را که برای علی و فرزندان او در نظر میگرفتند برای امثال سقراط و زردشت نیز منظور نظر قرار میدادند و میگفتند هر شریعتی که بصلاح عامه باشد دارویی برای نفوس ناتوان خواهد بود - بسیاری از آراء و نظریات انتقادی ایشان در رساله (جانور و انسان) منعکس است و نویسندگان آن برای فرار از تکفیر، مطالب و مقاصد خود را از زبان حیوانات برشته‌تحریر در آورده‌اند.

بعضی جمعیت اخوان الصفا و قرمطیان رایکی میدادند ولی این معنی مسموم نیست، در هر حال جمعیت اخوان الصفا از نظر اصولی میگفتند یک کیش عقلی در بالای تمام ادیان و مذاهب وجود دارد که استنباط و درک آن بعهده عقلاست بنظر این جماعت اعتقاد به اینکه خدا بندگان خود را با آتش شکنجه میدهد و یا عقیده بخشم و غضب خدا و معتقداتی از این قبیل مورد قبول عقل نیست و هر چه هست در این دنیا است و نفس تبهار باید دوزخ خود را در این جهان ببیند.

جمعیت اخوان الصفا بهت کوششی که در راه تلفیق علم و دین داشتند از آغاز کار مورد بغض و نفرت اصحاب دین قرار گرفتند تا آنجا که بعضی از پیشوایان دین در برابر منطق آنان مقاومت نکرده به سوزاندن رساله‌های خطی این جماعت فتوی دادند.

چون جمعیت اخوان الصفا بظاهر قرآن توجه نداشته و مندرجات آن را بپیل خود تفسیر میکردند، مردم روشن بین و کسانی که بجهت اجتماعی با سالوس و ریای خلفا و رهبران دین سرچنگ داشتند بکتاب و انتشارات آنان توجه و رغبتی شایان نشان دادند، بطوریکه نسخه‌های خطی این کتب بین دسته‌های مختلف، نظیر باطنیان، اسمعیلیان، حشاشین و غیره دست بدست میگردد و بکمک این جمعیت بسیاری از آراء مترقی فلاسفه یونان بین ملل اسلامی منتشر گردید.

این دسته برخلاف جماعت قدریه معتقد بودند که **فرقه جبریه** انسان بهیچ وجه در اعمال خود مختار نیست بلکه کلیه فعالیت‌های بشر نتیجه تقدیرات ازلی است و روی همین اصل انسان را در

اعمال خود مسئول نمیدانند این فرقه برای اثبات نظریات خود به آیات قرآن توسل میجویند و به استناد آیه « بفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد » و آیه « یهدی من یشاء ویضل من یشاء » و آیه « تعز من نشاء و تذل من نشاء » میگویند که خدا از روز اول عده‌ای را برای بهشت و جمعی را برای جهنم خلق کرده و تلاش آدمی در راه صلاح و رستگاری بی‌حاصل است.

غیر از دو فرقه جبریه و قدریه ، جمعی راه تعبد و ایمان را پیش گرفتند و گفتند اگر در آیات قرآن مفاهیم متضاد دیده میشود و با اگر بسیاری از آیات قرآن خالی از ربط منطقی است، ما نباید راه کنجکاو ی پیش گیریم زیرا بی شک در این مورد رازی در میان بوده و این معما باید بر ما مکتوم بماند .

علاوه بر این طایفه مرجئه که در نیمه دوم قرن اول هجری در دمشق میزیسته‌اند عقیده داشتند که هر کس به اسلام گروید ، اگر گناهی مرتکب شود دلیل کفر او نیست و فضاوت در اعمال هر کس با خداست بهمین علت در مورد بزهکاران حکمی نمیگردند.

مرجئه از لفظ ارجاء که بمعنی امهال و درنگ است اخذ شده مقصود این فرقه این است که بندگان سرانجام بسزای اعمال خود خواهند رسید و ما لایق حکم در پلرۀ آنها نیستیم بعقیده آنها گناه هر قدر بزرگ باشد منافای ایمان نیست اگر فرقه‌ای فرقه دیگر را تکفیر کند مرجئه در باره آنها حکم نمیدهند و تا کسی قصد جان آنها را نکند خون او را نمی‌ریزند.

نویسنده تبصرة العوام عقیده جبریه را به این نحو بیان میکنند « خیر و شر و کفر و ایمان و فسق و فجور و فواحش و هر فسادی که در عالم واقع میشود چون خدای تعالی آفریده با اراده و مشیت خدای تعالی بوده و بنده بهیچ چیز قادر نیست. »

مادیون و زنادقه ظهور زنادقه و مادیون چنانکه اشاره شد مولود فکر استقلال طلبی و مبارزه با قدرت مادی و فکری خلفا بود پیروان این مکتب جز بمادیات و امور محسوس و معقول بچیز دیگر عقیده و توجه نداشتند و میگفتند چه لازم است که انسان هر چه مربوط بماده وجود است بقوای ماوراء الطبیعه منسوب نماید نویسنده تبصرة العوام در

توصیف این جماعت میگوید « بدان که این قوم ... جمله شریعتها و دینهای رسل و اخبار گور و عذاب و حشر و نشر و حساب و ترازو و صراط و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و ملائکه و ملک الموت همه را مجال و هذبان دانند و گویند که کتب رسل سخن ایشان است و هر که را بدین چیزها که یاد کردیم ایمان بود او را جاهل خوانند و گویند رسولان جمله حکما بودند... »

طرفداران این فکر بنام زنادقه و طبیعیون معروف شده‌اند ، از جمله آنها عبدالله بن مقفع ، ابوالعلاء معری و ابن ابی العوجا را میتوان نام برد عقاید مادی عبدالله بن مقفع از مطالعه باب برزویه در کلیله و دمنه که گویا اضافه خود اوست آشکار میشود .

ناگفته نماند در این دوره تنها به پادۀ گساران و قمار بازان لفظ زندیق اطلاق نمیشد بلکه بیشتر مخالفین دین و دولت را زندیق میخواندند یکی از مورخین آن دوره در وصف زندیقان چنین میگوید « آنچه که بچشم دیده نشود با عقل آنرا نمی‌پذیرد تکذیب و حاضر را بر غایب ترجیح میدهند و آنچه در کتب وارد شده اگر مقرون بمنطق باشد قبول و الارد میکنند ، ابوالعلاء در رساله الغفران میگوید « زندیقان و کسانی که دهری نامیده میشوند قائل به پیغمبر و کتاب آسمانی نمیباشند »

در نیمه اول قرن دوم هجری یکی از فرزندان مبارز **عبدالله بن مقفع** و دانشمند ایران که بتاريخ و زبان و آداب اجداد خود آشنائی داشت و زبان عربی را نیز بخوبی میدانست ، ضمن قبول خدمت مسلمین به انتشار و اشاعه افکار و عقاید دینی ، فلسفی و اخلاقی ایرانیان عهد ساسانی همت گماشت ، چون آثار و افکار او مظهر تمایلات ترقیخواهان و صاحب نظران آن عصر است بی‌مناسبت نیست بعضی از آثار و افکار او را در اینجا ذکر کنیم :

ابن مقفع برای کمک به انقلاب فکری مردم و برای آنکه زمینه را جهت کنجکاو ی و بحث و جدل و تحقیقات فلسفی آماده سازد نخست کتب مرقیون و ابن دبسان و مانی را به عربی ترجمه کرد هر قیون یکی از علمای روحانی مسیحی قرن دوم میلادی است که از طرف پیشوایان دین تکفیر شده وی آسمانی بودن قسمتی از انجیل و توراۀ را انکار کرده و در اصول مذهب عیسی

تغییراتی داده است این **دیمان** نیز از حکمای شام و از کسانی است که در اثر اشاعه افکار خود از طرف عیسویان بنام مرتد خوانده شده است این مقفع با ترجمه و انتشار این کتب و با افزودن باب برز و به طیب بر کتاب کلیله و دمنه باب بحث و گفتگو و مطالعات فلسفی را باز کرد و سپس با ترجمه کتب منطقی ارسطو از پهلوی به عربی راه را برای ترجمه دیگر آثار ارسطو و فلاسفه یونان هموار گردانید.

با اینکه از نیم قرن قبل از مقفع اساس فرقه بزرگ معتزله ریخته شده ولی فعالیت اساسی این جماعت و مبارزه جدی آنان با بعضی افکار خرافی از عصر مقفع به بعد آغاز شده است و مراد از انتشار این آثار مبارزه با فکر تفوق نژاد عرب، ست کردن بنیان عقاید و تعصبات مذهبی و تأمین آزادی قوم ایرانی بوده است.

قسمت اعظم عمر این مقفع در دوران حکومت بنی امیه سپری گردید و چون ناظر مظالم و فجایع اعراب نسبت به والی بود در نهان و آشکار با معتقدات غلط و با کسانی که دین را وسیله تحقیر ملل قرار داده بودند شروع به مبارزه کرد.

از آثار فکری او آنچه اکنون در دست ماست کتاب، **الادب الصغیر**، **الادب الکبیر**، **رسالة الصحابه و کلیله و دمنه** میباشد، کتاب **الادب الصغیر** حاوی اندرزهای فلسفی و اخلاقی است از جمله در این کتاب میگوید «چیز است که اندک آنرا نمیتوان خورد و ناچیز شمرد، آتش، بیماری، دشمن و قرض - زبان را نمیتوان ضرر دانست اگر نتیجه آن سود باشد - سود را هم نمیتوان نفع خواند اگر عاقبت آن زیان باشد.

در کتاب **الادب الکبیر** در طی هر فصل یکی از مسائل اجتماعی مطرح شده است در این کتاب وی از نقایص دستگاه حکومت، مظالم حکمرانان و کشاکش بین عقل و دین سخنها گفته است.

در کتاب **رسالة الصحابه** ابن مقفع رفتار دوباریان و صحابه و یاران خلفا را مورد حمله قرار میدهد و میگوید قطع نظر از امور مذهبی، کلیه مسائل اجتماعی باید بدست دولت و با توجه به اوضاع زمان و مکان منظم

و مرتب گردد وی اطاعت کور کوران را که میگویند «اگر امیر - المؤمنین امر کند که در نماز پشت بقبله کنیم خواهیم کرد.» مورد سرزنش و انتقاد قرار میدهد.

ابن مقفع، عدم توجه به لیاقت و استعداد افراد، احوال کارهای مهم به اشخاص نا آزموده و مداخله نظامیان را در امور مالیه مملکت و بی قیدی بکار تعلیم و تربیت عمومی را گناهی بزرگ می شمارد.

او در ترجمه کتاب کلیله و دمنه از زبان پهلوی رنج بسیار کشید و فصولی بر آن افزود و با ترجمه و تألیف این کتاب از زبان حیوانات مظالم حکومتها و مفاسد اجتماعی عصر خود را آشکار کرد.

وی در یکی از آثار خود نشستن خدا به عرش و اینکه هنگام صعود پیغمبر بمعراج فاصله او با خدا باندازه دو کمان بوده و نظیر این عقاید را پیاد سخریه و استهزا میگیرد و میگوید «خدا با تمام قدرتی که دارد چرا بندگان خود را بیمار و مریض یا دچار انواع بلاها مینماید، خدا چگونه به انسان تکلیف میکند تا به آنچه که مورد قبول عقل نیست ایمان آورد و تصدیق کند یا چگونه شیطان بر خدا غالب شده عده ای از مردم را مطیع خود نمود.» به این ترتیب ابن مقفع نه تنها بدین اسلام بلکه بکلیه ادیان و مذاهب بدیده تردید و اعتراض میسرگریست و در اثر آزادی فکر و شجاعتی که در برابر نظریات خود نشان داد در جوانی بنام بی دینی و زندقه به امر منصور عباسی کشته شد و به این ترتیب چراغ عمریکی از متفکرین عالیقدر ایران برای همیشه خاموش شد.

ابن مرد نیز از زنادقه و دارای افسکار مادی است
ابن ابی العوجاء «چنانکه اشاره به کعبه نموده خطاب به امام جعفر صادق می گوید: **الی کم تدوسون بهذا البید و تلوذون بهذا الحجر و تمبدون هذا البیت المرفوع بالطوب و المردو تهرولون حوله هرولة البعیر اذا نفر الا ان من فکر فی هذا علم ان هذا فعل سفیه غیر حکیم و لازمی نظر فقل فانت راس هذا الامر**

ابن ابی العوجا برای مبارزه با اسلام چهار هزار حدیث دروغ در احادیث پیغمبر وارد کرد و بهمین جهت بقتل رسید.

با اینکه نظریات فلسفی مسلمین غالباً از عقاید یونانی سرچشمه گرفته معذک بین آنها کسانی دیده میشوند که آراء فلسفی مستقلی از خود ابراز داشته اند.

محمد زکریا محمد بن زکریای رازی از دانشمندان ایرانی، متوفی سال ۵۲۹ طیب و فیلسوف رافضی است؛ که جهان

را بر کبازه گوهر ازلی میدانست :

عقل، فاعل، روح، ماده، مکان و زمان. بنظر او زمان و مکان حرکت و جسم، بی نهایت و قدیم است و زمان جوهری است دونده و یقرا.

«زکریای رازی دارای عقاید مادی و از اصحاب هیولی است و هیولی را دارای اجزاء بسیط و ذی ابعاد میدانست و در کتابی که تحت عنوان « کتاب فی المدة و هی الزمان و فی الخلاء و الملاء و هما المكان » نوشته آشکارا میگوید عقل نمی پذیرد که ماده و مکان آن ناگهان، بدون اینکه سابقا ماده یا مکان موجود باشد بوجود آید چون همواره هر چیز از چیز دیگر پدید می آید و ابداع محال است» (از عرفان و اصول مادی اثر تقی ارانی) رازی بعلمت ابراز این عقاید تکفیر شد و بسیاری از آثارش دستخوش نیستی و فنا گردید، در مقابل نظریات مادی رازی عده ای نظیر ناصر خسرو علوی و بوعلی سینا بمخالفت برخاستند.

امام غزالی محقق و فیلسوف اسلام در قرن یازدهم و ابن رشد اندلسی آراء و نظریاتی ابراز کرده اند که از وسعت نظر آنان حکایت میکند.

(۱) تاکی این کشتزار را لگد میکنید و به این سنگ پناه میبرید و این خانه ای که از سنگ و گل ساخته شده میبرستید و مانند شتر فراری پیرامون آن میدوید هان برآستی هر که در این بیندیشد داند که اینکار کار نادان نابخرد است تا کار مرد صاحب نظر، پس پاسخ گوی چه تو در رأس اینکاری و پدرت نیز پیشوا و مایه نظام آنست.

ابن رشد مسئله بقای روح و عالم غیبی و حشر و نشر را انکار میکند و در منظومه فلسفی خود بوجود اسراری که بالاتر از عقل باشد قائل نیست وی میگوید «... غیر از پاداشی که انسان از اعمال خود در دنیا می بیند جز از سوی دیگری نیست...» در جای دیگر میگوید «از جمله چیزهای بی اساس خطرناک یکی این است که آدمی اقدام بعمل نیک میکند که در آتیه به او جز او پاداش داده خواهد شد، پس مطابق این عقیده خود عمل نیک ذاتاً پسندیده نیست چه انسان برای این ترك لذات جسمانی میکند که چندین برابر آن باو عوض خواهد رسید عرب برای این خود را در دهان مرگ میاندازد که از یک هایله و مصیبت بزرگی خود را خلاصی بخشد، یهود برای این از خوردن مال غیر پرهیز میکنند که در مقابل آن عوض خواهد یافت - سپس میگوید این حرفهای بی اساس در مردم خصوصاً اطفال خیالات باطل و زبان بخشی را تولید میکند چه بسا اشخاصی که به این اوهام عقیده ندارند و پیرامون بدی و فساد هم نمیگردند ابن رشد چون عقل را بالاتر از دین میدانست تقیها در تکفیر او تردید را جایز ندانسته دستور دادند تا آتش را در آتش بسوزانند.

ابوالعلائی معری افکار و آراء فلسفی در شعر و ادبیات عرب نیز راه یافت چنانکه ابوالعلائی معری (۹۷۳-۱۰۵۸) که

در قرن دهم میلادی میزیسته مردم روی زمین را به دودسته تقسیم میکند یکی آنها که عقل دارند و دین ندارند دیگر آنها که دین دارند و عقل ندارند اتنان اهل الارض ذو عقل بلا- دین و آخر دین لا عقل له- ابوالعلائی ضمن قصیده ای چنین میگوید:

« این مذاهب و سائلی است که دنیا را در کف رئیسان میاندازد، بیدار شوید ای گمراهان، دیانت شما فقط نیرنگی است از پیشینیان منظورشان این بود دارائی جهان را گرد کنند، بدست آوردند و تلف شدند و زشتکاری هم با آنان مرد - شریعتها میان ما کینه هائی برپا کرد و اشکال گوناگون دشمنی را برای ما گذاشت انسان ذاتاً کارهای نیکو را برای اینکه خیر است و نیکوان انجام میدهد نه بخاطر ثواب.

ابوالعلاء در مقابل پرسش یکی از شاگردان خود بنام ام عمرو راجع بدنیا و معاد چنین میگوید:

اترك لذة الصهباء عمدأ

حياة ثم موت ثم بعث

لما وعدوك من لبن و خمر

حدیث خرافة یا ام عمرو

آیا لذت می را بعد ترك میکنی چون شیر و شراب بهشتی بتو وعده

شده است - زندگی ، بعد مرگ و سپس رستاخیز از داستانهای موهوم است

ای ام عمرو

چنانکه دیدیم معری یکی از دهریان و زنادقه عصر خویش بود بهیچ

دین و مذهبی معتقد نبود و مذهب را وسیله حکومت و فرمانروائی ثروتمندان

میدانست ، درد یوان لزومیات و در رساله غفران یا بهشت و دوزخ با طرزی

شیوا و دلپذیر اعتقاد بر وز رستاخیز ، عرصه محشر ، جن و پری ، شیطان و عقیده

به شفاعت را بیاد سخریه و استهزاء گرفته .

بعضی ابوالعلائی معری را بمناسبت افکار آزاد و نظریات فلسفی که در

شر او دیده میشود فیلسوف شعرا و شاعر فلاسفه میخوانند وی حکومت عقل

را بر حکومت رهبران و پیشوایان ترجیح میداد و میگفت « جمعی را می بینم

که شب و روز در انتظارند که پیشوائی ظهور کند و آنان را

براه راست هدایت نماید و حال آنکه پیشوائی جز عقل سراغ نداریم

و خوب است که همه او را فرمانبری کنیم .»

بهشت و دوزخ اثر معری ترجمه داناسرشت

از آغاز قرن هشتم میلادی در ایران و بعضی از ممالک

تصوف در اسلام

اسلامی نوعی مبارزه منفی بصورت تصوف علیه

دستگاه خلافت و روحانی نمایان عصر ظاهر گردید رهبران و پیروان این

افکار که بیشتر از طبقات متوسط و ستمکش اجتماع بودند چون در خود

قدرت و توانائی مبارزه علنی و مثبت را نمیدیدند از راه مبارزه منفی پا در

میدان نهادند .

و با آنکه بصورت ظاهر خود را وابسته به اسلام و طرفدار دین معرفی

میکردند ، در عمل با تبلیغات و معتقدات خویش تیشه بریشه بسیاری از اصول

و عقاید مذهبی میزدند و مسلک خود را اصل و رسوم شرعی را فرع

میخواندند . پیروان این منطق در بصره ، کوفه ، بغداد و بعضی از شهرهای

ایران ، افغانستان ، هندوستان و مصر با معتقدات مشابهی ظهور کرده و علیه دستگاہ دین و دولت برخاستند .

دکتر تقی ارانی علل مادئی ظهور تصوف را در دوره اسلامی بدین نحو

بیان میکند «... فشار بنی امیه و تجمل پرستی آنها ، جنگهای پی در پی و گسستگی

فکری که تحت تاثیر این عوامل در اسلام آن زمان پیدا شده بود یکدسته

(مخصوصا دسته ای را که اسلام مخالف با منافع مادی آنها بود) نسبت

با اسلام بدبین کرده بود ، ایندسته چون علاج مادی در مقابل نمیدیدند در

لباس عرفان شروع بمخالفت کردند ... يك متفکر مادی میتواند با فکر

منطقی خود پیش بینی کند که در قلمرو عباسی باختصاص میان طبقه ای که

میخواهد خود را از زیر بار خلفاء خلاص کنند ولی بواسطه عوامل اجتماعی

قدرت اقدام عملی را ندارند بایستی عقاید عرفان بار شیوع پیدا کند ولی

متوازی با آن در ممالکی که میخواهند با اقدام و عمل از زنجیر خلفا خلاص

شوند بایستی عقاید مادی بیشتر رواج داشته باشد و همین طور هم بود . تا آنراض

بنی عباس (۶۵۶ هجری) دو سلسله عقاید متوازی با هم تشکیل میشود ، از

یکطرف عرفان و اصول ایذه آلیسم در مراکز نا امید و مایوس و از طرف

دیگر افکار طبیعیون و زنادقه و فلاسفه در ممالک دور از مرکز یا اقوام مغلوب

غیر عربی که بتحصیل استقلال امیدوارند ... طرفداران عرفان از طبقه دوم

بودند و چون در مقابل فشار خلفا در خود قدرت قیام نمی دیدند در گوشه

خانقاهها بهم اسرار هم را میگفتند و از ترس استبداد پیش عموم ساکت بودند

و خود را مخزن اسرار نهانی میدانستند و میگفتند :

هر که را اسرار حق آموختند - مهر کردند و دهانش دوختند . این

طبقه متوسط عرفان مآب که در حقیقت به اصول عقاید اسلام پشت پازده بودند ...

نامدتی متواری و مخفی عقاید خود را ترویج میکردند ، برای ما طرفداران

مکتب مادی مهم این نیست که اسم و محل يك صوفی را بدانیم بلکه باید

توجه کنیم چه دسته از مردم این فکر را پذیرفتند ، مهم اینستکه توده

دهقان باین عقیده متوجه شده است و طرفداران عرفان در دهات زیاد

بوده است .

(عرفان و اصول مادی)

دومینیک سوردل نویسنده کتاب اسلام در توصیف این جماعت چنین مینویسد: «...صوفی در آتش عشق میسوزد، جز ادراک وحدت الهی اندیشه ای ندارد و در برابر خدای واحد به یگانگی خود پی میبرد و در پایان خلسه و جذبه شخصیت عارف ناپدید میشود و در ذات خدا تجلی میکند (فتای فی الله، بقای فی الله) من آنکسی شده ام که او را دوست دارم و آنکه او را دوست دارم بصورت من درآمده است، مادوروحیم که در یک بدن حلول کرده ایم.»

حلاج - انان اهووی و من اهووی انا نحن روحان حللنا بدنا
و اذا ابصر تنسی ابصر ته و اذا ابصر ته ابصرتنا
دیدم بسی بخویش و ندیدم بغیر یار کردم بخویش جاوۀ معشوقی اختیار

حالت جذبه چون دست دهد معرفتی لدنی و الهامی که از علم رسمی جداست و بر آن برتری دارد پدید میآید این اکتساب باطنی و اقییت، مقام صوفی را از مقام پیغمبر که وسیله الهام است بالاتر میبرد....

صوفی چون در درون خود خدا را میجوید او را مییابد آداب و رسوم شرعی را از فروع مسلک خویش میدانند... و نیت را بالاتر از عمل میبرد و بی آنکه بنیاد قانون را درهم بریزد فکر و نیت خود را از آن بالاتر میبرد. با این کیفیات چون علم عرفان با تعلیمات دینی و رسمی مخالفت مینمود پیران آن بنام زندقه به آزار مردم گرفتار آمدند (زندیقان در آغاز مانویان را میگفتند و سپس رافضیان و بیدینان را)... شخصیت حلاج ذروه اعلای عرفان مسلمان را نشان میدهد... محاکمه حلاج از تناقض تصوف و قانون اسلام پرده برمیکشد و این راز پنهانی را آشکار میکنند...»

خلاصه حلاج بعثت ابراز این عقاید بسال ۹۲۲ میلادی در بغداد ابدار آویخته شد (باید دانست که منظور حلاج در حقیقت دعوی خدائی نبود بلکه او و همفکرانش میخواستند اختلاف صانع و مصنوع را انکار کنند و از این راه قدرت خلفا را متزلزل سازند.)

اهل تصوف به فرق و دستجات مختلفی تقسیم شدند که فرقه اتحاد، عشاق و واصیله از آن جمله اند.

حسن رازی در کتاب تبصرة العوام که در نیه اول قرن هفتم هجری

برشته تحریر در آورده در توصیف فرقه واصیله چنین مینویسد:

«فرقت چهارم از صوفیان ایشان را (واصیله) خوانند، گویند ما و اصیلم بحق نماز و روزه و زکوة و حج و احکام دیگر از بهر آن نهاده اند تا شخص اول بدان مشغول شود و تهذیب اخلاق حاصل کند و او را معرفت حق حاصل شود و چون معرفت حق حاصل شود واصل بود، بحق رسیده باشد و چون واصل شد تکلیف از او برخاست و هیچ چیز از شرایع دین بروی واجب نبود و جمله محرمات از خمر و زنا و لواط بروی حلال بود و کسی را بروی اعتراض نبود.»

www.adabestanekave.com

برخواستند و بریاست امثال سنباد، استادسوس و مقنع قیام کردند و چون دیدند این تدبیر موثر نیفتاد گروهی از ایشان اظهار اسلام کردند و با ابراز محبت بخاندان رسول الله بشیخ گرویدند و ظلمی را که بعلی بن ابیطالب وارد آمده بود شیخ شمرند و شیعه را براهپائی مختلف بردند تا ایشان را از اسلام خارج کردند . >

(نقل از کتاب خاندان نوبختی نوشته عباس اقبال)

منه‌ب شیعه چنانکه گفتیم مولود يك هدف سیاسی است به این معنی که بس از محروم کردن علی ع از خلافت عده‌ای برای تأمین خلافت موروثی در خاندان علی بمخالفت بابنی امیه قیام کردند و بعدها بصورت يك فرقه منه‌بی تظاهر کردند .

علمدار این نهضت ایرانیان بودند که از نخوت اعراب و سائوس و ربای دستگاه خلافت ناراضی بودند، بهمین مناسبت ، برای اجرای مقاصد سیاسی خود و مخالفت با حکومت عرب گرد علی ع حلقه زدند و اعلام کردند که حق رهبری بعد از پیغمبر فقط باعلی و فرزندان اوست .

در زمان خلافت بنی عباس مذهب شیعه بچندین فرقه تقسیم شد که از آنجمله زندیه ، اثنی عشریه ، اسمعیلیه و فاطمیه را میتوان نام برد . در میان فرق نامبرده فرقه اسمعیلیه که بجای امام موسی ع اسمعیل فرزند امام جعفر را مبعوث به امامت میدانند، در حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان و اعراب تأثیری فراوان باقی گذاشتند و چون در عقاید دینی و سیاسی خود متعصب بودند بنام باطنیه نیز مشهور شده‌اند .

دمینیک سوردل در توصیف اینجماعت مینویسد « ... شریعت، برای اسمعیلیه وسیله تعلیم و تربیتی است که ارزش نسبی یا موقت دارد، قرآن نیز هنگامی معتبر است که معنای باطنی آن بوسیله تفسیری بسیار مستعار بدست آمده باشد ، اسمعیلیه با تبدیل و تغییر اصول دین اسلام و تجاوز از آن موفق شده است که حقیقت نسبی کلیه ادیان را که مانند اسلام مستعد تفسیر میباشند بشناسد . »

در عمل کسانی که مایل بودند وارد این مسلک شوند مراحل طی راطی میکردند ، این فرقه نه تنها با اقدامات سیاسی و اجتماعی خود ، بلکه

فصل شانزدهم

فرق اسلامی

بس از رحلت محمد بن عبدالله (ص) بر سر جانشینی او بین مسلمین اختلافاتی پدید آمد، عده‌ای بخلافت ابوبکر رضایت دادند و بعضی بخواه‌های علی ع برخاستند از این دسته برخی که بنام «خوارج» معروفند با داوری و حکمیتی که در جنگ صفین بعمل آمد مخالفت کردند و با حکومت شروع بمبارزه نمودند بعدها خوارج بچند فرقه تقسیم شدند و بمخالفت خود با خلفای اموی ادامه دادند و عده‌ای از آنان هنوز در افریقای شمالی ، طرابلس و ژنگبار باقیمانده‌اند .

این فرقه سیاسی درباره خلافت عقیده داشتند که خلیفه باید بطور آزاد از بین بهترین افراد مسلمین انتخاب شود ، تجمل را حرام میشردند و پاره‌ای از آیات قرآن را بیپوده دانسته و معتقد بودند که صفای ذهن و پاک‌ی نیت بر ادای نماز تقدم دارد .

در کتاب الملل والنحل علت ظهور مذهب شیعه را در ایران بدین نحو تفسیر میکند « ... ایرانیها قومی بودند دارای مملکتی وسیع ... تا آنجا که خود را ... آزادگان و سایرین را بنده میخواندند، چون برنج و زوال دولت خود بدست عرب که پیش از ایشان بیقدرترین اقوام بودند دچار گردیدند، این پیش آمد را بسی ناگوار یافتند... ابتدا بقصد اسلام بجنگ

بافوذ منطق خود در فکر و ادبیات عرب تأثیری عمیق باقی گذاشت. فرقه اسمعیلیه که آنها را باطنیه نیز میگویند عقیده دارند که قرآن و احادیث دارای ظاهر و باطنی است، ظاهر بمنزله پوست و باطن بمنزله مغز است و در وصف (خدا) میگویند که نه موجود است نه معدوم، نه زنده است نه مرده، نه قادر است نه عاجز نه عالم است نه جاهل... این جماعت عقیده داشتند که عیسی مرده را زنده نمیکرد بلکه دلپای مرده را با گفته‌های موثر و دانشین خود زنده میکرد، آنها تعالیم و تکالیف ظاهری را بر خلق واجب نمیدانند و میگویند مراد از نماز اطاعت از مولا و مقصود از زکوة کمک به محتاجان است.

فاطمیه از فرقه فاطمیه نیز چندین فرقه منشعب شده است که از آن جمله است فرقه دروزیه که خلیفة الحکیم را پس از مرگش خدا دانستند... و دیگر فرقه بصیریه که افکارشان با عقاید اسمعیلیان بسیار نزدیک است.

فرقه وهابیه یکی از تازه ترین نهضت‌های مذهبی در عالم اسلام نهضت فرقه وهابیه است که از محمد بن عبدالوهاب که در سال ۱۱۱۵ هجری در نجد تولد یافته پیروی میکنند؛ وهابی‌ها به بسیاری از بدعتها و مقررات معمول عالم اسلامی پشت بازده‌اند، از جمله، آنان مراسم تشییع جنازه، سوگواری برای اموات مسلمین را حرام میدانند و هرگز از ارواح پیغمبران، ائمه و غیره برای بهبود حال خویش استمداد نمیجویند و میگویند آنان در دنیا و آخرت کوچکترین تأثیری در احوال مردم ندارند، همچنین این جماعت از القاب و تشریفات و احتراماتی که برای پیغمبر و ائمه قائلند بیزاری و تبری میجویند و احترام بمقبره پیغمبر و ائمه را حرام میدانند و پیا کردن بنا و دستگاه ضریح را برای قبور مقدسه در حکم بت پرستی دانسته بتخریب آنها فتوی میدهند.

بدون شك یکی از جهات مبارزه وهابیها با زائرین بیت‌الاحرام روی همین منطق بوده است.

قسمتی از اصول عقاید فرقه وهابیه امروز در عربستان سعودی طرفدارانی دارد.

دیگر از جنبش‌های نوین اسلامی جنبش باییه است که در سال ۱۸۴۴ میلادی بوسیله میرزا علی‌محمد باب اعلام گردیده است، این فرقه بسیاری از قوانین و مقررات اسلامی را حذف کرده و قواعد تطهیر را از بین بردند و از نظر اجتماعی مسلک خود صیغه افکار تجدیدخواهی دادند، پیشوای این راه در سال ۱۸۵۰ محکوم بمرگ گردید، پس از او مذهب بهائی بدست یکی از پیروان باب بنام بهاء‌اله (متوفی بسال ۱۸۹۲ میلادی) تأسیس گردید.

www.adabestanekave.com

در مصر نیز اختلاف طبقاتی شدیدی وجود داشت، پس از آنکه عمر و عاص مصر را بتصرف در آورد ضمن نامه‌ای بمصر نوشت « در اینجا مردمانی زندگی میکنند که گوئی فقط برای این خلق شده‌اند که مثل زنبور عسل بنفع دیگران کار کنند و از ثمره کار خودشان بهره‌مند نشوند...»

این خصوصیات و عوامل اجتماعی دیگر سبب گردید که ملت‌ها در مقابل حمله مسلمانان، چندان پایداری نکنند ولی بعدها نقش دموکراسی اسلامی، تشدید روز افزون اختلافات طبقاتی؛ تعیش و خوشگذرانی خلفا و پیشوایان دین و عدم توجه آنها بمبانی اسلامی، اهانت بسبب غیر عرب و اطلاق نام برده و کنیز به آنان، انتشار آراء فلسفی یونانیان در بین ملل اسلامی و علل اجتماعی و اقتصادی دیگر سبب گردید، که جمعی از صاحب نظران و آزاد مردان ایرانی بکمک مردم ناراضی با حربه دین و سیاست مقدمات رهائی خود را از قید حکومت عرب فراهم سازند و در مقام احیاء دین و زبان و سنن ملی خود برآیند.

تفتیش عقاید و افکار برخلاف عقیده کسانی که میگویند در عصر حکومت عباسی مردم در عقاید و افکار خود آزادی داشتند دلایل زیادی نشان میدهد که تفتیش عقاید و افکار در آن عصر نیز بحد کمال وجود داشته است «مامون شنیده بود که ده نفر در بصره زیست میکنند که بکیش مانی و به نور و ظلمت معتقدند آنها را نزد خود احضار نمود. يك يك را خواند و امتحان کرد از هر که پرسید دین تو چیست جواب داد اسلام، صورت مانی را بآنها نشان داد، و ادارشان نموده آن تفاندازند چون خودداری کردند آنها را کشت» در ربیع الاول سال ۲۱۸ مأمون بدستگیری مشاورین معتزلی دیگر خود حکمی صادر کرد که بموجب آن عمال دولت، قضاة و محدثین را تحت آزمایش - (که در آن زمان «محنه» میگفتند) - می آوردند تا کسانی که بمخلوق بودن قرآن عقیده دارند باقی باشند و مخالفین را از کار برکنار کنند - پیروی ازین روش در دوران خلافت معتصم شدت گرفت تا جایی که معتصم امام احمد بن حنبل را که در عقیده خود پافشاری میکرد در سال ۲۱۹ مدت سه روز در حضور جمعی بترك رأی خود مجبور کرد و با مخالفین به بحث

فصل هفدهم

مناظری از تمدن اسلامی

بطور کلی خلفای راشدین به اصول جمهوریت و دموکراسی اسلامی بکجا انجامید توجه داشتند و به افکار و نظریات مردم احترام میگذاشتند چنانکه علی (ع) در دعوائی که علیه یکنفر اقامه کرده بود شخصا در محکمه حاضر شد و دلایل حقانیت خود را اعلام داشت، در تاریخ تمدن اسلام نوشته شده که «پادشاه نصرانی غسان بعد از قبول اسلام برای ملاقات عمر بمکه آمد، یکروز اتفاق افتاد که عربی غفلتاً به او تهنه زد پادشاه در غضب شد و او را زد؛ عرب شکایت نزد خلیفه برد پس از رسیدگی حکم شد که پادشاه قصاص شود و عرب مذکور هم او را بزند پادشاه از این حکم متحیر شد و گفت ای امیرالمومنین آیا میشود يك آدم عادی بطرف پادشاه دست دراز کند؟ خلیفه گفت قانون اسلام همین است، دیانت اسلام نه برای هویت و شخصیت امتیازی قائل است نه برای درجه و مقام...»

در حالیکه اسلام مردم را به برادری و عدالت فرا میخواند در ممالک همجوار جزیره العرب اصول استبداد مطلق، اختلاف شدید طبقاتی و مقررات دشوار «کاست» حکومت میکرد و احدی را یارای آن نبود که از مقررات و مشاغل ابناء و اجدادی خود قدمی فراتر گذارد و با سایر طبقات همراهی و همقدمی نماید.

و مناظره و ادانت چون نتیجه ای از کار خود نگرفت فرمان داد تا او را آتقدر تازیانه زدند که امام حنبل بیپوش افتاد و پوست بدن او برآمد چون از اعتراض پیروان امام حنبل بیم داشت از کشتن او صرف نظر کرد و ... فرمان داد تا او را حبس کردند .

محاكمه افشین - یکی از محاکمات تاریخی این دوره محاکمه افشین سپهسالار کل لشکرهای معنصم است ، این سردار ایرانی را بنام تورد و توطه علیه حکومت عباسی به دادرسی خواندند و وی را بگناهان زیرین متهم ساختند :

گناه اول - دو نفر خانه ای را که در آن بت و بت پرست بود خراب کردند و بتها را شکستند و خانه را مسجد نمودند یسکی امام مسجد و دیگری مؤذن شده بود ، افشین چون بر این حادثه آگاه شد ، هر يك را هزار تازیانه نواخت و در قبال این اتهام گفت که میان من و پادشاه سفد عهد و پیمان بود که مردم را در کیش خود آزاد گذاریم ، امام و مؤذن تعدی کردند من آنها را مجازات کردم زیرا آزادی دیانت بر عهده من بود .

دوم - در خانه او کتابی یافتند که بزر و گوهر مزین و مرصع بود در آن کتاب عبارات کفر درج شده بود ، او دفاع کرد که چنین کتابی دارم متضمن آداب ایرانی و حکم و پندهای پارسی ، من از ادب آن بهره مند میشوم و بکفر آن اعتنا نمیکنم احتیاج هم ندارم که زر و گوهر و زیبایی آنرا بفروشم ، آن کتاب مانند کلیله و دمنه و کتاب مزدک است که امثال آنها در منزل قضات و روحانیون می باشد و هیچکس بر آنها اعتراض نمیکنند .

سوم - متهم بود که گوشت حیوان سر بریده را نمیخورد بلکه حیوان را خفه کرده . و سپس از گوشت آن تناول میکند افشین چنین تهمتی را تکذیب کرد .

علاوه بر آنچه گفته شد ویرا به توطه علیه حکومت عباسی و کوشش در راه استقرار حکومت ایرانی در سراسر حوزه اسلامی و غیره متهم کردند با اینکه بادلا ائلی چند ، این تهمتها را ناروا خواند ، بدفاع او وقتی نهادند زندانش

کردند و آتقدرنان و آب باوندادند تا جان داد سپس تن او را بدار آویختند و جسدش را آتش زدند .

با فشار دستگاه حکومت ، ایرانیان و حتی اعراب از اعلام معايب حکومت عباسی دست برنمیداشتند ، ابن ابی العوجا ، صالح بن عبدالقدوس ، یونس بن ابی فرود و جمعی دیگر با اشاعه افکار زنادقه و ابراز نظریات خود به تزلزل بنیان خلافت و بیداری ملل اسلامی کمک کردند ، بیشتر زنادقه از موالی و ایرانیان بودند در آن دوره نیز هر کس علیه حکومت وقت سخنی میگفت و از سالوس و ریای روحانی نمایان لفظی بر زبان میراند به تهمت زندقه تعقیب میشد و بطرزی و حشیا نه کیفر میدید با اینحال گوستاولوبون عقیده دارد که از قرن هشتم تا دهم میلادی یعنی در دوره ای که در اروپا تعصب و جاهلیت حکومت داشت در ممالک اسلامی بازار علم و دانش بی رونق نبود و اهل علم در ابراز عقاید طبیعی و فلسفی چندان محدود نبودند تا جائیکه « در اکثر مباحثات مذهبی و علمی بغداد ، نمایندگان هر مذهبی از یهود و نصاری و هندو و کبر و دهری در آن شریک بودند ... تمام نمایندگان فرق مذکور با کمال آزادی نطق میکردند و بیانات هر کدام با کمال تامل و غور شنیده میشد و فقط تقاضائی که از آنها میشد این بود که مراقب باشند که در بیانات خود ؛ بدارک و اسناد مذهبی توسل نجویند ، بلکه مباحثاتشان متکی بدلائل و براهین عقلی و منطقی باشد . » وی معتقد است که این پایه ازدمو کراسی در اندلس و صقلیه بطرزی بارز تر وجود داشت - با اینکه گفته های گوستاولوبون راجع بدمو کراسی اسلامی اغراق آمیز بنظر میرسد معدلک نباید فراموش کرد که در ممالک اسلامی دمو کراسی ، آزادی فردی و اجتماعی و فرهنگ و دانش عمومی بمراتب از کشورهای آنروز اروپا بیشتر بوده است .

با وجود ارفاق و تساهلی که مسلمین در اسپانی و بعضی از ممالک مفتوحه روا میداشتند ، پس از چند قرن ، در اثر عناد و تعصب کیشها و تحریک افکار ملی و نژادی جنجال و مخالفت شدیدی علیه مسلمین در اسپانیا بوقوع پیوست و پیشوایان دین بقتل پیرو جوان و مردوزن مسلمان فتوی دادند تا اینکه فیلیپ دوم بفرمان پاپ بوضعی

تعصب مسیحیان نسبت به مسلمین

فرهنگ اسلامی

بین رحلت محمد (ص) در سال ۶۳۲ و شکست اعراب در پواتیه (۷۳۲) یعنی طی یک قرن اعراب موفق گردیدند که تمام ممالک افریقائی ساحل مدیترانه و اسپانیا و کشورهای آسیائی را تاهند متصرف شوند .

قوم عرب در نتیجه نزدیکی و تماس با ملل متمدن، کم کم به امور فرهنگی علاقمند شد ، تاجائی که **المنصور** دستور داد که کتب یونان را به عربی ترجمه کنند و هارون الرشید روش او را تعقیب کرد و برای شارلمانی ساعت زنگداری فرستاد که غریبان آنرا هشتمین عجایب عالم دانستند در زمان مامون نیز بعلمت مساعدت شرائط اجتماعی فرهنگ اسلامی در طریق کمال پیش رفت و پی پس از آنکه بر میشل سوم غلبه یافت یکی از شرایط صلح را تحویل يك نسخه از تمام کتب یونانی قرارداد .

در نتیجه این جنبش فرهنگی بسیاری از کتب سودمند علمی و فلسفی یونان به عربی ترجمه شد ، پس از آنکه اعراب بزبان یونانی آشنا شدند کار ترجمه و انتقال فرهنگ یونانی تسهیل گردید. در این دوره غیر از دانشگاههای مهمی نظیر دانشگاه قاهره ، بغداد ، قرطبه ، طلیطله و سائل مطالعه و تحصیل برای طالبان علم تاحدی فراهم بود یعنی در جوار سازمانهای علمی به اندازه کافی کتابخانه ، رصدخانه ... وجود داشت ، چنانکه در اندلس ۷۰ کتابخانه عمومی موجود بود و در قرطبه بگفته مورخین اسلامی در کتابخانه الحا کم ۶۰۰ هزار جلد کتاب وجود داشت که ۴۴ جلد آن مخصوص فهرست کتابخانه بود ، دیگر از مختصات فرهنگ علمی اسلامی توجه بمشاهده و تجربه و تحقیقات علمی است .

مسیو «سدی یو» در این باره مینویسد « در تعلیمات دارالعلم بفساد چیزی که نهایت مهم بوده این است که طرز استدلال آنها کاملاً مبتنی بر اصول علمی بود یعنی اکتشاف امور غیر معلومه از امور معلومه ، مشاهده وقایع و

ناهنجار فرمان اخراج مسلمین را از سرزمین اسپانیا صادر نمود ، لیکن قبل از آنکه مسلمین موفق بفرار شوند سه چهارم آنها بحکم کلیسیا در خاک و خون غلطیدند و کسانی که جان خود را با هول و هراس از خطر مرگ نجات دادند بعد ها بدستور محکمه تفتیش عقاید جملگی محکوم به اعدام گردیدند . بعد از فیلیپ در دوران زمامداری فردیناند ، شارل پنجم و فیلیپ دوم مسلمین در فشار و محدودیت فراوان زیست میکردند در طول این مدت قریب ۳ میلیون مسلمان از دم تیغ تعصب و جاهلیت گذشتند .

بعد از اخراج مسلمین که مردمی مطلع و اهل حرفه و صنعت بودند ، در اداره امور کشوری سستی و رکودی محسوس ، آشکار شد ، جمعیت مادرید از چهار صد هزار به دوست هزار فر رسید ، موسسات صنعتی بسرعت رو بتعطیل رفت و بطوریکه در تاریخ تمدن اسلام نوشته شده در اشبیلیه که از بزرگت اقدامات مسلمین ۱۶۰۰ کارخانه دایر بود و ۱۳۰ هزار کارگر در آنجا مشغول بودند فقط سیصد کارخانه باقی ماند و در طلیطله از ۵۰ کارخانه پارچه بافی فقط ۱۳ کارخانه باقی ماند .

در اثر تعطیل مؤسسات صنعتی ، رکود بازار تجارت ، عدم توجه بکار و دانش و رواج بازار تعصب و جاهلیت کو کب اقبال ملت اسپانیا راه افول پیمود تا جائیکه در قرن ۱۸ و قنیکه در (سقوبیه) يك کارخانه پارچه بافی تاسیس گردید برای اداره فنی آن دست نیاز بسوی کشور هلند دراز کردند. میتوان گفت محکمه تفتیش عقاید جز تورا ، و انجیل کتابی برای ملت اسپانیا باقی نگذاشت این درجه از انحطاط مدتها ملت اسپانیا را از کاروان تمدن عقب راند و زمینه را برای مداخلات استعماری فراهم گردانید و دامنه این مداخلات تا نیم قرن پیش ادامه داشت.

پس از بر افتادن خلافت بغداد هر يك از ملل اسلامی با سر نوشتی رو برو شدند ، مصر در تحت فرمانروائی ترکان عثمانی قرار گرفت و بعدها سیاست شوم استعماری انگلستان در این کشور باستانی سایه افکند ، هندوستان ، ایران و سایر ممالک اسلامی آسیا پس از تحمل لطماتی که در اثر حمله منول و تیمور متوجه آنان گشت با خطر خانمانسوز سیاست استعماری انگلستان رو برو شدند و هنوز در زیر پنجه استعمار دست و پا میزنند .

حوادث بطور صحیح ، استخراج علل بوسیله معلومات ، تصدیق و قبول مسائلی که از روی تجربه به ثبوت رسیده باشد ... این طریق مهم که محققین عصر ما بوسیله آن پس از سالیان دراز موفق به اکتشافات و اختراعات مهم گردیده اند بر مسلمین در قرن نهم میلادی معلوم بوده است.

علوم ریاضی

در رشته ریاضیات، مخصوصاً جبر و مقابله مسلمین پیشرفت شایانی کردند ، مامون عباسی در قرن نهم میلادی به محمد بن موسی که از ریاضی دانهای بنام عصر بود دستور داد که کتاب ساده و سهلی برای استفاده عموم در جبر و مقابله تالیف کند ظاهر آ پایه گذار علم جبر و مقابله مسلمین بودند و بوسیله آنان بین ملل اروپائی منتشر شده است در رشته نجوم نیز مسلمین پس از فرا گرفتن اطلاعات علمی یونانیان موفقیت‌هایی کسب کردند که قسمتی از آثار علمی آنان در اثر حوادث و تعصبات مذهبی دستخوش فنا شده است با اینحال جمعی عقیده دارند که بیضوی بودن مدار سیارات و حرکت زمین بدور آفتاب از جمله مسائلی است که قبل از کپلر و کپرنیک علمای اسلام آنرا کشف کرده اند و زیج معروف الفنسی (الفنس دهم) نتیجه کار مسلمین است .

جغرافیا

در رشته جغرافیا نیز مسلمین تحقیقات گرانبھائی نموده اند چنانکه مسعودی در کتاب مروج الذهب و ابن حوقل در آثار خود در باره اقوام و مللی که در شرق و غرب در حدود سال ۳۳۰ هجری (قرن دهم میلادی) میزیسته اند توضیحاتی میدهند و عادات، رسوم، مذاهب، ممالک، صحاری ، جبال، بحار ، تقسیمات ملکی، سلسله سلاطین ، شعب قبایل و سرحدات، شهرها، قصبات، شطوط و انهار، بحار، راه‌ها، فاصله آنها با کشورهای همجوار و اجناس مهم تجاری و سایر خصوصیات طبیعی اقتصادی و اجتماعی این ممالک را روشن میکنند دیگر از جغرافی دانان اسلامی این بطوطه است که از سال ۱۳۲۵ میلادی شروع بسیاحت کرده و در طی ۲۴ سال از راه طنجه، افریقای شمالی، مصر، فلسطین، عراق عجم، قسمت شمالی عربستان قسمت جنوبی روسیه، قسطنطنیه ، بخارا، خراسان، قندهار هندوستان، سیلان سوماترا و جاوه ، یعنی ربع مسکون آنوقت زمین را سیاحت کرده است . بطور کلی محققین اسلامی با وسائل ناقصی که در آن ایام در دست

داشته اند تحقیقات گرانبھائی نموده اند ، ابوالفداء علمای جغرافیای عصر خویش را به ۶۰ تن احصا کرده که اهم آنها اصطخری، ادریسی، قزوینی و یاقوت حموی است، نتیجه مطالعات ادریسی و عده ای دیگر از محققین مدت ۳۰۰ سال جزو کتب درسی اروپا بود .

فیزیک و شیمی و علوم دقیقه

در رشته فیزیک و شیمی ، جراتقال و علوم دقیقه نیز مسلمین نه تنها معلومات متقدمین را فرا گرفتند بلکه در سایه تحقیقات و مطالعات خود بر خرمن اطلاعات عصر خویش افزودند .

تا آنجا که در رشته فیزیک و شیمی نیز قرن‌ها نتیجه تحقیقات دانشمندانی نظیر رازی و جابر، مورد استفاده محققین اروپائی قرار گرفته است مسلمین پس از فرا گرفتن اطلاعات دانشمندان یونانی در سایه تحقیقات و مطالعاتی که بعمل آوردند بکشف مواد مهمی که یونانیان از آن بیخبر بودند توفیق یافتند که از آنجمله تیزاب سلطانی، الکل ، جوهر گوگرد، تیزاب فاروق را میتوان نام برد ، در کتب و آثار جابر و ابوبکر محمد بن زکریای رازی که پیشوای شیمی دانهای اسلام است اطلاعات سودمندی از تجزیه و ترکیب مواد که بمنظور کشف اکسیر بعمل آمده مشاهده میشود . جابر در کتاب خود از جوهر شوره، تیزاب سلطانی، نوشادر، ستک چپنم، داراشکنه، جیوه قرمز نام میبرد و به بیان و توضیح بعضی عملیات شیمیائی نظیر تجزیه، ترکیب ، تقطیر، انحلال، تبلور، تبخیر و غیره مبادرت میورزد.

پیشرفت در علم طب

در رشته طب نیز مسلمین پس از استفاده از ذخایر علمی یونانیان خود در مقام تحقیق و تجربه برآمدند - از میان محققین بیش از همه محمد بن زکریای رازی بمطالعات علمی و عملی همت گماشت یعنی غیر از بکار بستن دستور حکمای سلف خود برای معالجه بیماران تحقیقات و تجارب عملی نمود ، در علم تشریح اطلاعاتی داشته و برای اولین بار کتابی بنام علاج الاطفال در بیماری کودکان تدوین کرد و در بیماری تب، آبله، سرخچه، تبهای بشوری آتاری تدوین نمود نتیجه تحقیقات او در کتاب حاوی الکبیر و المنصوریه جمع آوری شده و کتاب اخیر مشتمل بر ۱۰ باب است تشریح ، امزجه ، اغذیه و ادویه ، حفظ الصحه ،

مزنیات بدن ، لوازم حفظالصحه سفر ، جراحی ، سموم ، کلیه امراض ، غیر از رازی مطالعات و تحقیقات ابو علی سینا (۹۸۰ - ۱۰۳۷) نیز قرن‌ها مورد استفاده محققین قرار گرفته ، نفیست‌ترین اثر علمی او در رشته طب کتاب قانون است که در آن از فیزیولوژی ، حفظالصحه ، امراض ، معالجات و خواص الادویه بحث شده است ، در قسمت جراحی نیز البقاسس که از بزرگترین جراحان عرب در قرطبه بود . تحقیقات گرانبهایی کرد و آلانی بمنظور عملیات جراحی اختراع کرده است و در کتاب جراحی خود در پیرامون عملیاتی که بوسیله چاقوی جراحی صورت میگیرد بحث میکند از قبیل جراحی چشم ، دندان ، فتق و وضع حمل ، علاوه بر این از داغ کردن و پاره‌ای معالجات دیگر نیز بحث میکند .

غیر از کسانی که نام بردیم جمعی دیگر از علمای اسلامی در باره بیماریها و معالجات آن مطالعات و تحقیقاتی کردند و نظریات آنان در رشته‌های مختلف مانند آثار و تتبعات رازی تا قرن ۱۷ و ۱۸ مورد استفاده محققین اروپائی و در شمار کتب درسی بود .

مسئله رعایت حفظالصحه ، امساک در غذا ، پرهیز از خوردن مشروبات الکلی ، استحمام ، استفاده از آب خوب و هوای آزاد مورد توجه پزشکان بود غیر از ادویه مفرده مانند بلبوس ، سنا ، تهرندی ، قرمز دانه معدنی ، کچوله ؛ کافور و غیره . مسلمین به ترکیب ادویه نیز توفیق یافتند و انواع شربت‌ها ، مشعات ، اقسام روغن ، مرجم ، عرق و غیره را برای معالجه بیماران استعمال میکردند .

به این ترتیب مسلمین نه تنها فرهنگ یونانی و بهترین اکتشافات کشور های دست‌نشانده را جمع‌آوری کرده و بما انتقال داده‌اند ، بلکه در سایه تحقیقات و مطالعات خود دانش عمومی عصر خویش را غنی کردند ، بعقیده پیرو سوسو اعراب هندسه و فلسفه را از یونانیان ، علم شیمی را از مصریان دستگاہ اعشاری را از هندیان و علم جبر را از اهالی بابل و سومریها و یونانیها فرا گرفتند .

آثار هنری و صنعتی
در این دوره
 همانطور که تمدن اسلامی ، حاصل و نتیجه ذخائر علمی و عملی قوم ایرانی ، یونانی ، هندی ، مصری و سایر ملل متمدن آسیائی است ، صنایع مستظرفه و هنرهای زیبایی که در دوره طولانی تمدن اسلامی ظاهر شده . در حقیقت محصول ذخائر هنری اقوامی است که خیلی قبل از پیدایش تمدن اسلام به امور ذوقی و هنری توجه داشته‌اند .

از روی ابنیه و آثاریکه امروز در دست است بخوبی میتوان بدرجه استعداد ملل اسلامی در صنایع مستظرفه ، حجاری ، معماری ، نقاشی و مهارت آنان در ساختن ظروف گلی ، زجاجیات ، خاتم کاری ، زرگری ترصیع آهن و فولاد ، آبنوس کاری ، کنده کاری و غیره پی برد ، از روی همین آثار و دقت در ابزار کار و وسائل تولیدی و محصولات و مصنوعات آنان میتوان از زندگی و وضع معیشت و درجه فرهنگ و استعداد مردم آن عصر کسب اطلاع نمود - در رشته نقاشی با اینکه اسلام کشیدن صور ذبوح را ممنوع کرده معذک ، از آثار و کتبی که بدست آمده ، توجه مسلمین به نقاشی و تصویر و مظاهر حسن و زیبایی آشکار میشود . در رشته معماری نیز مسلمین آثار گرانبها و نفیسی از خود بیادگار گذاشته‌اند مخصوصا ، طاقهای هلالی ، مناره‌ها ، گنبدها ، قبه‌های عمارات و مقرنس کاری و سایر نقش و نگارها و تزییناتی که در عمارات طلیطله و مسجد قرطبه در اندلس و مسجد عمر و مسجد الاقصی در دمشق و مسجد طولون ، ازهر ، مسجد عمر ، فایت‌بای ، در مصر و قصور ضیراء در سیسیل و مسجد شاه اصفهان دیده میشود نمونه‌هایی از صنعت معماری مسلمین و مظاهری از فعل و انفعال و تاثیر متقابل تمدن ملل اسلامی است ، بطور کلی میتوان گفت در طی ۸ قرن اقوام و مللی که در زیر پرچم اسلام گرد آمده بودند ، از خصوصیات ذوقی ، هنری و علمی یکدیگر کم و بیش استفاده کرده‌اند و نتیجه این تعاطی معلومات در آثار آن دوره کاملا متجلی است .

روابط اقتصادی
مسلمین با دیگر
ملل عالم
 در دوره ساسانیان چنانکه یاد آور شدیم بازار تجارت ایران با کلیه ممالک معظم آن دوره در کمال رونق و رواج بود لیکن با سقوط آندولت و استقرار حکومت مسلمین فعالیت تجاری يك چند را کد ماند

پس از آنکه دایره فتوحات مسلمین وسعت گرفت و جنگ و خونریزی پایان یافت بار دیگر داد و ستد و تجارت بین ملل مختلف شروع شد.

در سال ۹۶ هجری بین خاقان چین با نماینده حکومت اسلامی مذاکرات و مناسبات اقتصادی برقرار شد و روابط بازرگانی بین طرفین با گذشت زمان توسعه یافت بطوریکه در قرن چهارم عده مسلمانان کانتن بهزاران نفر میرسید و عده زیادی از آنان برای فعالیتهای اقتصادی در آن شهر رحل اقامت افکنده بودند، در آن دوره کشتیهای تجاری، دائماً از بنادر خلیج فارس به جانب بنادر چین در رفت و آمد بود.

ارتباط بازرگانی بین مسلمانان با هند از صدر اسلام آغاز گردید هندوستان به علت داشتن انواع محصولات گرانبها کمتر بکشورهای خارجی نیازمند بود و همواره صادراتش بر واردات فزونی داشت.

ارتباط، بازرگانی مسلمین با هند، هم از طریق دریا و هم از خشکی صورت میگرفت و کالاهای مورد معامله عبارت بود از پارچههای حریر، کتان، عقیق، یاقوت، طلا و نقره؛ مشک، عنبر، عود، انواع عطریاب و غیره مسلمین با ممالک غرب نیز روابط تجارتي برقرار کردند و کاروانهای تجاری غالباً بین روم شرقی و قسطنطنیه و ممالک اسلامی در حرکت بود در طی جنگهای صلیبی یعنی در مدت دو قرنی که ایالات فلسطین سوریه و سواحل شمالی فرات میدان جنگهای خونین بین مسلمین و مسیحیان بود، راه تجارت مشرق، بمصر که مرکز خلفای فاطمی بود منتقل گردید ولی از قرن هفتم هجری بیعد با خاموش شدن آتش جنگهای صلیبی مجدداً جاده ایران و آناتولی و شام بحال سابق برگشت و از میر، اسکندرون و غیره مرکز فعالیتهای تجاری گردید.

پس از آنکه حیطه نفوذ مسلمین بجزایر قبرس ردس، سیسیل و کورس بسط یافت و اسپانی بتصرف مسلمین درآمد، در قرن ۳ و ۴ هجری روابط تجاری شرق و غرب اهمیت و وسعت فراوان یافت در همین ایام یعنی در حدود قرن سوم و چهارم هجری بین مسلمین با ممالک اروپای مرکزی نیز ارتباط اقتصادی برقرار شده بود و نخستین قدم اساسی در این راه در عهد شارلمانی

برداشته شد در سال ۳۰۹ المقتدر عباسی در راه استقرار روابط بازرگانی با بلاد اوکراینا، لهستان و بلغارستان اقداماتی نمود، در همین ایام ترکهای اطراف دریای سیاه از تجارت انسان سود کلانی بدست می آوردند، به این ترتیب که تجار برده فروش، پسران زیبا و خوش اندام و دوشیزگان خوش طلعت را، پس از تعلیم و تربیت و آموختن موسیقی بقیمتی گزاف در معرض خرید و فروش قرار میدادند.

ناگفته نماند که در این ایام به علت نبودن وسائل موتوری و گرانی فوق العاده نرخ ربح (در حدود صدی نود و پنج) قیمت کالاهای تجاری بسیار گران بود، به همین جهت استفاده از کالاها فقط برای ثروتمندان امکان پذیر بود. در قرن نهم و دهم میلادی یعنی در دوره ای که مسلمین **تأثیر تمدن اسلامی در ممالک غرب** از برکت فرهنگ باستانی یونان و ایران و دیگر ملل متمدن آسیای در راه کمال پیش میرفتند، ملل

اروپا در حال ملوک الطوائفی زیست میکردند یعنی اربابان و فئودالها بچنگ و خونریزی و غارتگری مشغول بودند و علماء قوم را رهبانان و پیشوایان مذهب مسیح که مردمی جاهل و متعصب بودند تشکیل میدادند، این جماعت که دشمن علم و عقل بودند غالباً به تباه کردن کتب علمی باستانی مشغول بودند و اغلب او را و ادعیه یوچ مذهبی را با حک کردن آثار دانشمندان ندیم بر روی اوراق پوستی مینوشتند.

از قرن دوازدهم بیعد مقدمات نهضت فرهنگی جدیدی در بسیاری از ممالک اروپا فراهم گردید و بتدریج ملل اروپا در نتیجه تغییر اوضاع اقتصادی استقرار روابط تجارتي با اسپانیا و سایر ممالک اسلامی و وقوع جنگهای صلیبی و رفت و آمد مسافران، بدرجه جهل و بیخبری خود پی بردند، علاوه بر این در اثر سست شدن مقررات فئودالیسم و ایجاد شهرها و رشد سریع صنایع دستی مقدمات رستاخیز اجتماعی و فرهنگی اروپائیان فراهم گردید و از طریق اندلس و جزیره صقلیه و ایتالیا بسیاری از آثار علمی و هنری مسلمین به اروپا راه یافت.

در سال ۱۱۳۰ در طلیطله دارالترجمه عظیمی برای انتشار کتب مشهور عرب بزبان لاتین تاسیس گردید و دیری نگذشت که دایره این نوع

مؤسسات فرهنگی برای انتقال تمدن آسیائی بغرب رو بوسعت نهاد ، چشم و گوش اروپائیان باز شد، و بتدریج در طرز تفکر و معتقدات ایشان تغییراتی پدید آمد ، خوشه چینی اروپائیان از خرمن دانش و فرهنگ ملل متمدن آسیائی تا قرن ۱۵ و ۱۶ ادامه یافت ، و در این مدت نه تنها بسیاری از کتب محققین و فلاسفه اسلامی نظیر رازی ، البقاسم ، ابن سینا، ابن رشد بزبان لاتینی که زبان علمی آن عصر بود ترجمه شد بلکه آثار جالینوس، بطلمیوس دموکریت، ارسطیدس، افلاطون و ارسطو و اقلیدس نیز بزبان لاتین ترجمه و در اختیار دانش پژوهان قرار گرفت .

آنانکه با دین و دولت بمبارزه برخاستند

((مدعیان خدائی و پیغمبری))

غیر از مبارزات ایدئولوژیک و جنگهاییکه از راه قیام مسلحانه علیه دین و دولت اسلامی صورت گرفته است، جمعی بکمک طبقات ناراضی برای درهم ریختن دستگاه سالوس و ربای خلفا ، جمعیتهایی تشکیل دادند و احیاناً دعوی خدائی و پیغمبری کردند و مبارزات اقتصادی و سیاسی را بصورت های دیگر ادامه دادند که در اینجا چند مورد آنرا ذکر میکنیم:

عقیده ابوذر غفاری
 ابوذر که یکی از پاکترین و پرهیزکارترین مردم عصر خود بود برای تعدیل زندگی مردم در شام قیام کرد بنا بنوشته طبری او میگفت « ... ای گروه توانگران با فقرا و تهی دستان کمک و موااسات کنید، وای بحال کسانیکه سیم وزر را گرد آورده نهان میکنند ، آنها برای خود داغ ذخیره میکنند فردا با همین سیم وزر سرور و بهشت و پهلوی آنها داغ خواهد شد.» در نتیجه تبلیغات ابوذر جمعی از تهیدستان علیه توانگران قیام کردند و آنها را به تقسیم دارائی واداشتند معاویه از بیم قیام مردم شام، ویرا نزد عثمان گسیل

داشت چون بمدنیه رسید عثمان از او پرسید علت شکایت از توحیست جواب داد: توانگران مال را جمع و ذخیره میکنند من بیاری فقر ابرخاسته ام. جمعی معتقدند که این عقیده که با آئین مزدک از جهانی شباهت دارد از عراق و یمن بممالک عربی را یافته و بوسیله ابوذر منتشر شده است.

قیام مختار

مختار بن ابی عبید تقفی در نیمه دوم قرن اول هجری بخونخواهی از شهیدای کربلا قیام کرد در این مبارزه ایرانیان کوفه ، بصره و الجزایر بیاری او و سردار شجاعش مالک اشتر برخاستند و سبب پیروزی او گردیدند ولی مختار در دعوی دوستی با آل علی صادق نبود بهمین علت پس از چندی ادعا کرد که بر او وحی نازل میشود، چون نتوانست دلیلی بر گفته خود بیاورد اعتقاد مردم باو سست شد و بالاخره در مقابل سپاه عبدالملک مروان شکست خورد .

پس از پایان کار مختار لاجنبشهای اعتراضی خاموش نشد و خراسان و ماوراءالنهر مرکز اجتماعات سری بر ضد بنی امیه گردید در این جریان نیز ایرانیان و شیعیان معرک و مشوق مردم بمخالفت بادستگاه خلافت بودند.

قیام زید

در صفر سال ۱۱۸ جمع کثیری از ایرانیان مداین ، بصره ، موصل و خراسان بر رهبری زید بمبارزه با خلافت بنی امیه برخاستند ، در این مبارزه سرانجام زید شهید گردید و جسد او را پس از آویختن بدار سوزاندند .

فرقه راوندیه - پس از خاموش شدن قیام زیدیه فرقه دیگری از شیعه که بشیعه آل عباس یا راوندیه مشهور شده بودند در بلاد شرق اسلامی ریشه دوانیده و به تبلیغات دامنه داری بر ضد دستگاه خلافت اموی مشغول شدند و از خلافت بنی عباس حمایت کردند این جماعت جامه سیاه بر تن میکردند بهمین علت آنها بنام «مسوده» نیز معروف شده اند و اکثرشان از دهقانان خراسان و نجیب زادگان ایرانی بودند که سرانجام بدستیاری ابومسلم خراسانی و ابوسلمه دولت اموی را پس از ۹۱ سال حکومت در تاریخ ۱۳۲ هجری برانداختند و با پیروزی عنصر ایرانی فصل جدیدی در تاریخ تمدن اسلامی باز گردید.

ابومسلم یکی از شخصیتهای بزرگ ایران بعد از اسلام است، او از کلیه نقاط ضعف حکومت بنی امیه برای استقرار حکومت عباسیان استفاده کرد و

باتبلیغاتی که از خیلی پیش برای اثبات حقانیت بنی‌هاشم شده بود، شیعیان را بمبارزه بادستگاه اموی برانگیخت علامت این جمعیت پرچمهای سباهی بود که (رایت ظل) خوانده و هنگام حرکت از شهری بشهر دیگر میبردند و عمال بنی‌امیه را بیرون میراندند - ابو مسلم بعزت نفوذ و قدرت فراوانی که داشت مورد وحشت عباسیان قرار گرفت و سرانجام از طریق نیرنگ و اغوا بدست عمال منصور کشته شد .

مقنع

پس از منصور پسرش مهدی بخلافت نشست در زمان خلافت مهدی شخصی بنام هاشم بن حکم ظهور کرد این شخص چون همیشه نقابی بر صورت داشت وی را مقنع می‌گفتند ، از جمله تعلیماتی که به پیروانش میداد یکی این بود که خدا بصورت انسان در میان بشر ظاهر میشود او آدم ، نوح ، ابو مسلم و شخص خود را خدا میدانست ، اعمال مذهبی را یکسره زائد می‌دانست تعالیم او جنبه اجتماعی و انقلابی داشت وی بیاری همفکرانش علیه خلیفه قیام کرد و یکچند پیروزی یافت ولی سرانجام شکست خورده بقتل رسید . چون پیروان مقنع جامعه سفید برتن میکردند آنان را سفیدجامگان می‌گفتند با کشتن مقنع نهضت او خاموش نشد بلکه پس از چندی جماعتی با همان افکار بنام سرخ‌پوشان در گرگان علم مخالفت برافراشتند و در دوره خلافت مهدی به اشاعه افکار مزدک و مانی مشغول شدند و مردم را به گسستن قیود مذهبی و اعلام آزادی و استقلال و جنگ با حکومت عباسی تشویق کردند .

حلاج یضاوی

در ایام غیبت صغری یعنی در دوره ای که طایفه امامیه منتظر ظهور امام غایب بودند ، منصور حلاج یضاوی صوفی معروف در مراکز تجمع شیعیان یعنی در قم و بغداد به تبلیغ و انتشار عقاید خود پرداخت، و پس از چند سال وعظ و مسافرت جمعی از شیعیان و رجال درباری و ارباب قدرت را در حلقه ارادت خود وارد نمود ، این شخص که ابتدا خود را رسول امام غایب و وکیل آنحضرت معرفی مینمود، بعدها ادعای معجزه رسالت و ربوبیت نمود و کوشش کرد که افراد برجسته دین و دولت را در سلك پاران خود درآورد و در این کار تاحدی توفیق یافت ولی ابوسهل نوبختی که پیرمردی مجرب بود با او از در مخالفت درآمد و در افشای

اسرار و بی‌بایگی دعاوی او کوششها کرد تا سرانجام بعضی از پیشوایان دین بتغیب و ریختن خون او فتوی دادند، بالاخره او را دستگیر و مدت ۸ سال زندانی کردند و در ذیقعد ۳۰۹ پس از ۷ ماه محاکمه بحکم قضات وائمه دین بدار آویخته شد .

ادعای شلمغانی

در آغاز قرن چهارم هجری شخص دیگری بنام ابوجعفر محمد بن علی از اهالی قریه شلمغان از قراء واسط بتاسیس مذهب جدیدی قیام کرد که او را ابن الغرغر و پیروانش را (غراقریه) میخوانده‌اند - این شخص که یکی از علما و دانشمندان شیعه امامیه بود ، مدتها به نیابت حسین بن روح موقعت مذهبی مهمی را بر عهده داشت و در نتیجه نزدیکی و تماسی که با خواص و عوام داشت عده‌ای را بدین خود دعوت کرد و جمع کثیری دعوت او را اجابت کردند ، در اینجا قسمتی از اصول عقاید او را که در کتاب خاندان نوبختی ذکر شده است عیناً نقل میکنیم :

«... اصول عقاید و دعاوی شلمغانی درست معلوم نیست ... امر مسلم اینکه شلمغانی نیز مانند حسین منصور حلاج از حلولیه بوده و بین بسیاری از عقاید او و حلاج تفاوتی نیست ... بطور کلی اصول عقاید او را بشرح زیر میتوانیم خلاصه کنیم :

۱- خداوند در هر چیز به اندازه تحمل آنچیز حلول میکند و شلمغانی کسی است که روح خداوند در او بتمامه حلول کرده ، چون شلمغانی در اینخصوص خود را بمسیح و حلاج تشبیه نموده است او را روح القدس، مسیح و حلاج خوانده‌اند.

بعقبده شلمغانی خداوند در هر چیزی و بهر صورتی ظاهر میشود و اصولاً خدا اسمی است جهة معانی و خاطر هائی که بقلب مردم حلول میکند و آنچه را که بر مردم پنهان است متصور مینماید تا آنجا که گوئی مردم آن را بمشاهده درمی‌یابند ، هر کسی که مردم بخواهتیاچ پیدا میکنند خدای ایشان است بهمین جهة هر فردی از افراد بشر میتواند استحقاق مقام «الوهیت» حاصل کند و بنام خدائی خوانده شود، پیروان شلمغانی هر يك خود را خداوند کسانی که مادون او بودند میدانستند ... و موسی و محمد بن عبدالله (ص)

را خائن می‌شمرند ، ملائکه بنظر ایشان کسانی هستند که زمام نفس خود را در دست داشته و حق را بشناسند و به بینند ، بهشت شناختن ایشان و پیروی از مذهب آنان است و آتش، نشناختن آن جمع و برگشت از مسلك ایشان است عقیده شلمغانی این بود که روح خداوند در آدم حلول کرده و بعد از آدم در «شیت» و بهمین ترتیب در یکی یکی از انبیا و اوصیاء...

۲- غزاقریه بتربك نماز و روزه و غسل معتقد بودند و بر روش سنت ازدواج نمی‌کردند و عموم زنان را بر خود مباح میدانستند و این کار را خوش آمدی بر نفس خود می‌شمرند و میگفتند ، در نتیجه این عمل شخص فاضل از نور خود مفضول را بهره‌مند می‌سازد ... شلمغان و باران او از آل ابیطالب و بنی عباس نفرت داشتند و هلاک ایشان را واجب می‌شمرند.

۳- از مهمترین عقاید شلمغانی عقیده اوست به « ضد » باین معنی که شلمغانی میگفته است که خداوند وجود ضد را خلق کرده است تا بوسیله آن پی بمخالف آن برده شود تا اضداد به برگزیدگان خدا طعن زنند فضیلت ایشان ظاهر نمیگردد. (۱)

قسمت سوم

مختصات اجتماعی و فکری اروپائیان

در قرون وسطی

فصل هجدهم

زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم در این دوره

تبدیل غلام بسرف چنانکه دیدیم در دوره بردگی اساس مناسبات تولیدی را مالکیت بر وسائل تولید و برده (که تولید کننده بود) تشکیل میداد ، در آن دوره صاحب برده حق داشت و میتوانست برده را مانند حیوانات دیگر خرید و فروش کند یا بکشد ، از مختصات اقتصادی دوره بردگی تربیت حیوانات، توجه بفلاحت و صنایع دستی و تقسیم کار در شعب مختلف تولید بود، مبادله کالا بایکدیگر از این دوره شروع میشود و در نتیجه تولید اضافی، تراکم ثروت در دست اقلیت امکان پذیر میشود و اکثریت در زیر فشار استثمار اقلیت قرار میگیرند ، چنانکه در فصول قبل دیدیم در این دوره جنگ بین اغنیاء و فقرا و مبارزه بین صاحبان حقوق و اشخاص بی حق با شدت تمام خود نمائی میکرد ، در نتیجه تغییر طرز تولید و

www.adabestanekave.com

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر رجوع کنید به کتاب خاندان نوبختی نوشته آقای عباس اقبال

مبارزات مداوم غلامان اصول بردگی بر افتاد و پایه های فتودالسم ریخته شد.

بعقیده لو فورد نوئت Lefebvre de Noëtte از بین رفتن بردگی فقط بعد از اختراع ابزار شخم و گاو آهن میسر گردید. کشف طریقه جدید شخم بوسیله اسب و سایر حیوانات قوی، کاملاً وضع و شرایط زندگی مادی بشر را تغییر داد.

در رژیم فتودال وضع تغییر میکنند در این رژیم مناسبات تولیدی بر اساس مالکیت فتودال بروسائل تولید، و مالکیت محدود او بر دهقان تولید کننده یعنی «سرف» (Serf) قرار میگیرد، درحالیکه فتودال حق ندارد او را بکشد در این رژیم سرف جزو ضمایم زمین بحساب میآید یعنی نمیتواند محل کار خود را تغییر دهد. هنگام انتقال زمین از مالکی بمالک دیگر تعداد کشاورزان، نوع فعالیت های اقتصادی که در طی سال باید انجام بدهند بطور مشخص ذکر میشود و این خصوصیات یعنی کمیت و کیفیت دهقانان در ارزش زمین موثر بود.

در دوره بردگی نتیجه کار و کوشش غلامها متعلق به ارباب بود و جز بخور و نمیر چیز دیگری بآنها نمیدادند، بهمین علت غلامان هم در اثر بیعلاقگی، کار موثری انجام نمیدادند.

ولی در دوره فتودالیه مالکین مجبور شدند برای جلب رضایت، بهر غلام قطعه زمینی واگذار کنند، مشروط به اینکه قسمتی از محصول کار خود را به ارباب بدهد و برای او کار مجانی «بیگاری» انجام دهد در نتیجه این تغییرات، علاقه دهقانان بزمین و کار اندکی بیشتر و از بیقیدی و بیعلاقگی آنها کاسته شد. این زارعین را «سرف» و این دوره را دوره سرواژ یا فتودالیه میگویند. در این دوره برخلاف دوره بردگی، سرف وابسته بزمین بود، خانواده و خانه و مزرعه داشت، اربابش نمیتوانست او را در جای دوری بفروشد؛ و حق نداشت زن و بچه هایش را از او بگیرد، و نمیتوانست خانه و مزرعه ای را که از اجدادش باو رسیده از او مسترد دارد، ضمناً سرف هم نمیتوانست بدون رضایت ارباب با یک شخص آزاد مزاجت نمساید و

نمیتوانست زنی را که در قلمرو ارباب دیگر بود بدون رضایت ارباب خویش بزناشویی بپذیرد.

در صورت تخطی از این اصل سرف به بیگاری یا جریمه نقدی محکوم میشد اگر فرزند رعیت در خانه پدر بسر نمیبرد، چون رعیت میمرد ارثش بارباب میرسید. اگر زمینی بین چند نفر مشاع بود صاحبان زمین نمیتوانستند فرزندان را میان خود قسمت کنند چنانکه از شرح زیر، این معنی بر میآید.

« مارهبانان ... مشترکاً رعایای خانه زادی از زن و مرد داشتیم که بهر کدام ما سهمی از آنها میرسید لذا در سال ۱۰۸۷ در تاریخ ۶ ژوئن بچه های نرینه و مادینه را که از چند پدر و مادر بودند فیما بین خود قسمت کردیم ... یک دختر شیرخوار از تقسیم بر کنار شد ... اگر آسیبی باو نرسد ملك مشترك همه خواهد بود مگر آنکه قرار مخصوصی در این باب گذاشته شود.

« از کتاب آلبر ماله »

باید متذکر بود که آثار شوم رژیم فتودالسم قرنهای متعددی در بین بعضی از اقوام حکومت داشته است.

انگلس، در کتاب منشاء خانواده و دولت (ترجمه انگلیسی صفحه ۵۴) مقررات بیشرمانه ای را که در ناحیه آراگون Aragon تا فرمان فردیناند کاتولیک در (۱۴۸۶) برقرار بوده است باین ترتیب بیان میکند.

« ما قضاوت و اعلام میکنیم که لردهای مزبور (سنیورها و بارونها) وقتی رعیتی بازنی ازدواج کرد نباید با زن او در شب اول نزدیکی نمایند... و نیز نباید با استفاده از عنوان از بابی خود در شب عروسی بفراش زوجه رعیت داخل شوند و همچنین بدون میل رعیت اربابان حق ندارند از دختران و پسران رعیت باعوض یا بلاعوض استفاده نمایند... »

باین ترتیب دیدیم که در دوره قرون وسطی وضع سرفها بسیار دشوار بود و ارباب ملك و فتودالها با سامی گوناگون نتیجه و حاصل کار آنان را بیغما میبردند؛ حقوق اساسی فتودالها بقرار زیر بود:

۱- هر سرفی که در زمین ارباب کار میکرد همه ساله مبلغی بنام

مال الاجاره میپرداخت و مقداری از محصول ، گله ، مرغ و غیره را بار باب تسلیم میکرد .

۲- دهقان آزاد نیز همه ساله مقداری مالیات به ارباب میپرداخت در حالیکه از سرفها بهره‌میزانی که میلشان بود مالیات میگرفتند .

۳- بیگاری، بزرگترین مشقت سرفها بود چه آنها مکلف بودند زمین اختصاصی ارباب را بکارند علفش را بچینند ، خندقهای قلعه را پاک کنند و شراب او را در موعد مقرر برسانند و در مواقع لازم بخدمات نظامی برخیزند و در بالای قصور ارباب به دیده بانی و مراقبت مشغول شوند، در حقیقت بیگاری حد و اندازه‌ای نداشت و بهر وقت ارباب ملك بستگی داشت .

۴- مادام که ارباب به حصول خود را نفروخته سرفها اجازه نداشتند خرمن خود را درو نمایند و به عرض فروش بگذارند - ولینعمت هر وقت میخواست میتواندست با همراهان خود مزاحم سرف شود.

اینها بود نمونه‌ای از تحمیلات فتودالها، نباید فراموش کرد که در این ایام در ممالک اسلامی روابطی مناسبتر بین مالکین و دهقانان وجود داشت و در مواردیکه اختلاف مادی بین مالک و دهقان چندان زیاد نبود دهقان میتواندست دختر ارباب خود را عقد کند و با او در سر یک سفره غذا بخورد؛ علاوه بر این قوانین اسلامی برای زارعین و کسانیکه اراضی موات را احیا میکردند حقوق و مزایایی منظور کرده بود تا جائیکه اگر کسی در زمین غصب زراعت میکرد محصول از آن او بود . (الزرع للزارع ولو كان غاصبا) ولی این راه و رسم در ممالک اسلامی نیز دوامی نیافت.

در این دوره سرفها بیش از یک اطاق نداشتند و معمولا هر اطاق يك بخاری داشت ، روشنایی بوسیله يك در باطاق میرسید و اگر در اطاق خود ، پنجره نیز میگذاشتند جلوی آنرا بادریچه یا با علف میگرفتند چه در این دوره شیشه بسیار گران و کمیاب بود ، اثاثه آنها بسیار مختصر و ناچیز بود ، معمولا تخته‌ها را بر روی چند پایه گذاشته و کیسه‌ای پر از پوشاک روی آن میگسترده و این تخته خواب مورد استفاده عموم افراد خانواده بود؛ بر روی گاه می‌نشستند

وضع زندگی داخلی سرفها

و برای خوردن غذا دوری و کاسه چوبی استعمال میکردند غذای معمولی آنها باقلا، کلم، شلغم و پیاز بود .

از قرن ۱۲ ییعه در اثر رشد صنعت و تجارت و ایجاد شهرهای جدید و علل و عوامل دیگر نطفه بورژوازی بوجود آمد و وضع زندگی اجتماعی عوض شد؛ لذا مالکین و فتودالها بحکم مقتضیات جدید ناچار شدند با زندگی شهر نشینان آشنا و مانوس شوند و از رسوم و آداب که مقدس شمرده میشد دست بردارند .

چون استفاده از تمدن جدید بورژوازی با عواید اغلب مالکین هم آهنگ نبود جمع کثیری از آنان مقروض و ورشکست شدند و غالباً برای تهیه پول با گرفتن وجهی سرفها را آزاد میکردند - عده‌ای از سنیورها برای آنکه از فرار سرفها جلوگیری کنند آزادی آنها را اعلام میکردند باین ترتیب جذب شهرها و ایجاد موسسات صنعتی سبب گردید که عده‌ای از سرفها از راه فرار یا با پرداخت وجه مختصری به ارباب، مساکن اولیه را ترك گویند و بشهرها و موسسات جدید روی آورند - مبارزه سرفها با مالکین، و تلاشی که این طبقه وسیع برای تحصیل آزادی خود میکردند زنجیر مقررات قرون وسطایی را سست گردانید و سرفها در طول زمان بکسب حقوق و اختیارات بیشتری توفیق یافتند ولی اساس فتودالیسم تا انقلاب ۱۷۸۹ باقی مانده بود با پیروزی انقلابیون فرانسه نظم نوین بورژوازی جانشین راه و رسم کهن گردید و کلیه نظامات و مقررات قدیم رو بفراموشی رفت.

در آغاز قرون وسطی؛ قوانین و مقررات محلی **قوانین و نظامات** ثابت و مشخصی وجود نداشت بلکه هر منطقه بر طبق قوانین و مقررات خاصی عمل میکرد و در هر حال قوانین آن دوره کاملا جنبه طبقاتی داشته چنانکه در ازای قتل يك اسقف در ناحیه فرانك بایستی نهمصد دینار و به ازای قتل يك بنده بیست دینار پرداخته شود.

یکی دیگر از قوانین محلی میگفت «هر گاه کسی با یادست کسی را قطع کند یا يك چشم او را در آورد یا گوش یا بینی او را ببرد صد دینار خواهد داد؛ هر گاه دست نیفتد بلکه آویزان بماند ۴۵ دینار خواهد داد هر گاه دست را پیچیده و کتفه باشد باید ۶۲ دینار بدهد؛ هر گاه کسی شست پایا

دست را قطع کند ۴۵ دینار خواهد داد... هر گاه کسی زبان کسی را چنان ببرد که از نطق بیفتد صد دینار خواهد داد، صورتی نیز برای غرامت دشنام و ناسزا ترتیب داده بودند چنانکه «هر گاه کسی دیگری را ترسو خطاب کند مکلف به ادای ۶ دینار میشود.»

امتحان مجرم - هر گاه برای ثبوت تقصیر یا بیگناهی متهم بمدرک یا بشهادت اشخاص دسترسی نبود به آزمایش متوسل میشدند؛ به این ترتیب که متهم را مجبور میکردند که دست خود را در آب جوش فرو کند و یا آهنی گداخته را چند قدم ببرد؛ هر گاه سه روز بعد از این عمل بردست متهم اثری از سوختگی نبود و یا سوختگی بشکل خاصی نمایان نمیشد او را بیگناه میدانستند

محاكمه خدائی - محاكمه خدائی یا (قتال قضائی) باین ترتیب بود که متهم و مفتری یا مبارزینی که نماینده آنها بودند بچنگ میپرداختند و حق بکسی داده میشد که در مبارزه فائق آید و گمان میکردند خدا اشخاص بیگناه را نجات میدهد

دوئل Duel یکی از وسائل دادرسی در قرون وسطی بود و غالباً سنیورهای مجهز با سرفهای برهنه و بی دفاع دوئل میدادند.

معمولاً فرامین و احکام فتودالها و سلاطین که برای حفظ قدرت زورمندان و یا بمنظور تامین منافع کلیسا صادر میشد حکم قانون داشت و برای مدتی عملی و اجرا میشد

شارلمانی در ۷۸۵ طی فرمانی چنین گفت «هر کس ببنف وارد نمازخانه ای شود کشته خواهد شد. هر کس به وسوسه شیطان شریک او هام مشرکین شود و هم نوع خود را (چه مرد و چه زن) به بهانه اینکه سحر میکند بسوزاند یا گوشت او را بخورد یا بخورد دیگران بدهد... مجازاتش اعدام خواهد بود، هر کس جسدمرده ای را برسم مشرکین تسلیم شعله آتش کند محکوم باعدام خواهد شد. هر کس از مردم ساکس که غسل تعمید نکرده... و از تعمید روگردان باشد و بخواید مشرک بماند کشته خواهد شد. هر کس در ایفای فدویت خود بالنسبه بیادشاه قصور کند مجازاتش اعدام است....»

این اقدامات سخت دوام نیافت و از سال ۷۹۲ میلادی قوانینی معتدل تری برقرار شد.

نقل از کتاب تاریخ قرون وسطی نوشته البرماله

معمولاً فرامین شاه پس از شور با پیشوایان دین و فتودالهای محلی صادر میشد از فرامین و دستورات شارلمانی ۶۵ فرمان بدست آمده است که جمگی برای حفظ استبداد کلیسیا و تامین قدرت فتودالهای محلی تدوین شده است.

شارلمانی در یکی از قوانین خود میگوید «آنکه يك دینار از سر کرده خود گرفت دیگر نباید او را ترك کند...»

شارلمانی در فرامین خود بحکام مطالب بزر را گوشزد میکند «هیچ حاکم نباید بقضا بشیند مگر قبل از غذا و موقعیکه دستخوش شهوت و غضب نباشد - حکام نباید بخاطر شکار یا سایر لذات قضا را بتأخیر اندازند یا سرسری بکنند. حکام باید بر حسب قانون مدون رای بدهند نه بمیل شخصی خود - حکام حق این جسارت را ندارند که تقدیمی بپذیرند و مردم را از خدمت نظام معاف سازند.» قدرت حکام نامحدود بوده و تنها نفوذ اساقفه یعنی پیشوایان دین مسیح در برابر استبداد آنها عرض اندام میکرد - بامرك شارلمانی بار دیگر قدرت حکومت و قضاوت در دست فتودالهای محلی متمرکز شد و تمرکز ناقصی که پدید آمده بود از بین رفت.

طرز ازدواج در قرون وسطی

در تمام ادوار باستانی و در دوره قرون وسطی ازدواج بوسیله والدین و بدون توجه به تمایلات زن و مرد بعمل میآمد یکی از دانشمندان بزرگ ضمن توصیف «عشق»

و «زناشویی» در دوره فتودالینه مینویسد «... عموماً می بینیم که مثلاً نامزد فلان شاهزاده جوان را پدر و مادر او و در صورت فوت آنها بزرگان قوم انتخاب میکنند، و غیر از این هم نمیتواند باشد، زیرا که ازدواج برای «شوالیه»، یا «بارون» و شاهزاده دوره فتودال در حکم يك عمل سیاسی است... آنچه در ازدواج اثر قاطع دارد مصلحت «دودمان» است نه «اراده»

شخصی در این صورت چگونه ممکن بود که در عقد ازدواج عشق دارای رأی قاطع باشد؟

... تا آخر قرون وسطی ... در میان طبقات مختلف هر کس که بدنیا می آمد شوهر یا زن او معلوم بود یعنی از آغاز تولدش زن یا شوهر گروهی از مردان و زنان بشمار می آمد... پس از طلوع سرمایه داری همه چیز به کالا و مال التجاره مبدل گردید و راه و رسم آباء و اجدادی بر افتاد، بهمین علت طرز زناشویی تغییر کرد و ازدواج در داخل هر طبقه تا درجه ای با رضایت طرفین صورت گرفت ولی چنانکه خواهیم دید در این مرحله تاریخی نیز زنجیرها و قیود طبقاتی سد راه عشق و آمال طرفین است.

زندگی خصوصی مردم
در دوره قرون وسطی مانند عصر حاضر وضع لباس و پوشاک مردم همیشه یکسان نبود یعنی گاه لباسهای گشاد، تنگ و آنچه دراز بود کوتاه میشد، چیزیکه از قرن ۱۲ بعد در تغییر وضع لباس و طرز غذاخوری و سایر سنن اجتماعی مردم موثر بوده، تغییر اوضاع اقتصادی، ایجاد شهرها، آمد و رفت مردم و وقوع جنگهای صلیبی است - مجموع این امور در تغییر افکار و آداب مردم موثر بوده است.

آنچه مسلم است در طول قرون وسطی اکثریت مردم یعنی سرفهها از خوراک و پوشاک کافی و مسکن مساعد بی بهره بودند، بهمین علت قشرهای محروم اجتماع اساساً نمیتوانستند راجع به تنوع و تغییر خوراک و پوشاک و مسکن فکری بخود راه دهند ولی طبقات مرفه اجتماع کم و بیش باین امور توجه داشته. بطور کلی میتوان گفت از قرن یازدهم تا سیزدهم لباس رفته رفته گشاد و دراز شد تا آنجا که پوشاک مرد و زن تقریباً یکسان گردید از اوایل قرن ۱۴ استفاده از زیرپیراهن معمول شد لباس روی پیراهنی چسبیده بپدن بود که تازانو میرسید باها را با جوراب ساقه بلندی می پوشانیدند روی لباس شنی می انداختند. از زمان شارلمانی کوتاه کردن مو و تراشیدن ریش معمول گردید در اواخر قرن ۱۲ مجدداً زلف گذاشتن معمول شد باین ترتیب که آنرا حلقه حلقه کرده پریشان می نمودند، زنها دربدو امرگیس خود را دوتا کرده می بافتند. کلاه نیز تغییرات زیاد کرد و انواع گوناگون داشت

شب کلاه، کلاه نمده، کلاه پرو کلاه گل که در مواقع رسمی بر سر می گذاشتند در طرز غذاخوری و نوع اغذیه نیز بسرور تغییراتی پدید آمد در خانه اغنیاوری میز، سفره سفید دولا میکشتردند و لوازم سفره را روی آن میچیدند گوشت و ماهی زیاد میخوردند شراب را روی برف و یخ می گذاشتند تا خنک شود زن بزرگ زاده ای که بفلاکت افتاده با افسوس از غذاهائی که سابقاً میخورده بدین نحو یاد میکنند.

«قو، طاوس، کبک، قرقاول، مرغابی، شکارخوب ماهی، فلفل چاشنی زده، نان ماهی، انواع کلوچه و شهد، نان شیرینی، نان کره ای، نان، گوشت، انگبین، شراب گاسگنی، شراب بون و غیره» - در این دوره مردم متمول شهری به تزئینات و ائانات البیت ظریف توجه کردند منسوجات رنگارنگ، شیشه های الوان، صندلی دسته دار، تخت خواب و غیره معمول شد و باین ترتیب مقدمات ظهور تمدن بورژوازی فراهم گردید.

قدرت سلاطین در قرون وسطی
در دوره فتودالینت اصول خان خانی ورژیم ملوک الطوائفی در سراسر اروپا حکومت داشت و اگر در بین قوم فرانک با اقوام دیگر کسانی بنام «پادشاه» خوانده میشدند در حقیقت قدرت و نفوذی نداشتند بلکه با مشتی القاب و عناوین دلخوش بودند، چنانکه بعضی از سلاطین خاندان «مروه» بتقلید سلاطین قدیم برای خود عنوان «اعلیه حضرت قویشوکت» اختیار کردند و در فرامین خود مانند امپراطوران کهن نوشتند «اراده ما بر این است ما مقرر میداریم» علاوه بر این برای خود در باری ترتیب دادند عده ای را بنام فرانش خلوت، خلاصه نگار، پیشکار حکومتی و پیشکار در خانه بخدمت خود گذاشتند باینحال تا دوران امپراطوری شارلمانی سلطنت در اروپا اسمی بی مسمی بود و تمامی قدرت در دست فتودالها و ملوک طوائف بود.

البرماله از قول وقایع نگاریکه به عهد شارلمانی میزیسته وضع پادشاه را باین نحو توصیف میکند «دلخوشی پادشاه فقط باین است که با گیسوان دراز و ریش بلند ... بر تخت قرار گیرد و سفرای خارجه را بپذیرد و هنگام رخصت بازگشت، رسانیدن پیامی را که قبلاً باو تلقین کرده اند از ایشان بخواهد از پادشاهی جز نام نمانده و گذران پادشاه از ممری غیر ثابت بود که

پیشکار در خانه بمیل خود بجهت وی معین میکرد ...

موقع سواری بر مرکوبی که گاو بر او می بستند و گاو یاری آنرا میبرد می نشست و بقصر میرفت یا بمجلس عمومی حاضر میشد و باز بخانه بر میگشت ، اداره امور داخل و خارج ، صدور کلیه اوامر و احکام با پیشکار در خانه بود . از قرن هشتم بعد در بعضی از نقاط اروپا قدرت سلطنت فزونی یافت چنانکه در فرانک سلاطین خاندان شارل و مخصوصاً شارلمانی نسبت بسلاطین سلف نفوذ و قدرت بیشتری کسب کردند و اراضی و املاک وسیعی را بتصرف خود در آوردند .

معمولاً سلاطین این دوره برای آنکه چشم ترسی از مردم بگیرند بفجایع و جنایات گوناگونی دست میزدند از جمله شارلمانی برای آنکه مردم ساکس را به اطاعت خود و قبول مسیحیت مجبور کند در یک روز در ناحیه وردن **۴۵۰۰ verdun** نفر را سر برید و چندین قبیله را بنه کن به ناحیه گل کوچانید - تمرکز ناقصی که در دوران قدرت شارلمانی پدید آمده بود با مرگ او پایان یافت و اصول فتودالیسم و حکومت ارباب ملک باردیگر خودنمایی نمود.

چون قدرت سیاسی ، فرع قدرت اقتصادی است و اغلب پادشاهان در این دوره قدرت اقتصادی نداشتند و زحمتکشانشان تحت نظر و اسالها و سنیورها اداره میشدند معمولاً پادشاهان برای حفظ موقعیت خود ناچار بودند به سنیورها متوسل شوند و در موقع بروز خطر از آنها استمداد جویند.

وضع فتودالها در دوره قرون وسطی مخصوصاً در قرون ۱۱ و ۱۲ میزان قدرت و توانائی ارباب ملک بعد اعلای خود رسیده بود ، سرکردگان و فتودالها در پناه قلعه محکم خود با اختیار تام سلطنت میکردند و زندگی خصوصی آنها بانواع وسائل لازم برای تفریح و استراحت مجهز بود.

در قرون وسطی بسیاری از مالکین کوچک و متوسط برای رهایی از بار سنگین مالیات و برای نجات از تجاوزات نامحدود ارباب قدرت ، خودشان را تحت حمایت مالکین بزرگ قرار میدادند و غالباً برای آنکه تا پایان عمر از هر تعرضی در امان باشند حق مالکیت را بمالک بزرگ واگذار میکردند

و بنام «واسال» تحت حمایت سنیورها قرار گرفتند و در مقابل آنها سوگند وفاداری یاد میکردند.

شغل اساسی این اقلیت مقتدر و توانا روشن کردن آتش جنگها و اختلافات بین دسته های مختلف ، شکار کردن ، شمشیر بازی ، عیاشی و راهزنی بود ، بهمین علت امنای دین در این دوره اقدام بچنگ و خونریزی رادرایام و مواقع معینی تحریم کردند . اسقف لائون وضع فتودالها را در قرن ۱۱ باین نحو توضیح میدهد :

«مردم به دو صنف تقسیم میشدند . صنف اول مرکب از اهل عبادت و آخرت و سرکردگان یا بزرگان که مردم رزم و جنگند - صنف دوم مرکب است از مردم زحمتکش یا طبقه اول که تهیه پول خوراک و پوشاک عموم به ذمه آنها است . مردم آزاد نیستند بلکه در نتیجه قول و قرارها هستی عده ای در دست بعضی دیگر است . تا جائیکه زحمتکشانش نمیتوانند هولد خود را ترک گویند بهمین علت آنان را «خانه زاد میگویند.»

در این دوره هر کس مکتبی داشت و میتواندست برای خود اسب و اسلحه تهیه کند در شمار نجبا محسوب میشد عده ای از فتودالها ، نجبا و اشراف در نتیجه ضعف سلاطین بر حدود قدرت و اختیارات خود افزودند تا جائیکه حق اعلان جنگ ، انعقاد صلح ، رواج مسکوک ، استعمال نشان و پرچم و غیره را برای خود کسب کردند و قلاع آنان به (شاتو) و قصور عالی تبدیل یافت . در فرانسه دو کجا نخستین رتبه را داشتند و بعد از آنها مارکیها ، کنتها ، و بکنتها ، بارونها و شوالیهها در مراتب پایین قرار داشتند .

(آلبرماله) در تاریخ قرون وسطی زندگی داخلی يك فتودال را چنین توصیف میکند : « آنچه برای نفس انسان لذت بخش است جهت خود فراهم میکردند مانند گرما به وسیع و خزینه و حمام آب سرد و گرم و ملایم و عطرخانه و تابستان خانه و عمارت زمستانی ، خاتم کاری ، و استراحت گاه و کتابخانه و سرسرائی که گردشگاه انس است و رواقی که بیباغ پر نقش و نگار باز میشود و سفره گسترده و اثاث البیت منقح و اسباب سفره گرانبها و اصطبل کامل و مرکوب راحت.»

در حالیکه فتودالها در کمال خوشی زندگی میکردند، دهقانان (سرفها) در فقر و فلاکت زیست میکردند شرف معمولاً يك کلبه محقر چوبی با سقف گلی در مجاورت اصطبل و آغل داشت لوازم زندگی او بسیار مختصر و ناچیز بود، خوراک و لباسش منحصر بمحصولاتی بود که بارضایت ارباب برای او باقی میماند غذای او معمولاً نان سیاه؛ سبزیجات و گاهی شیر، ماهی و گوشت خوک بود و همین سختی معیشت سبب میشد که دهقانان از گرسنگی سربکوه و بیابان میگذاشتند و از شدت عسرت به دزدی و راه زنی مشغول میشدند.

استفاده از نباتات جدید
در آغاز قرون وسطی کشت گندم و انگور بسیار معمول بود از نباتات صنعتی فقط کتان و شاهدانه زراعت میشد.

کشت پنبه چندان معمول نبود از نباتات رنگی فقط کشت نیل و روناس متداول بود ولی در قرون بعد در اثر آمدورفت های تجاری، وقوع جنگها و عوامل دیگر بین ملل اروپا و ممالک آسیای غربی نزدیکی و ارتباط بیشتری حاصل گردید و اروپائیان موفق گردیدند بسیاری از نباتات و رسوم کشاورزی آسیای غربی را در اروپا معمول سازند.

چنانکه کشت زعفران، برنج، زرت، گندم سیاه، اسفناج، بادنجان، موسیر، ترخون، زردآلو و غیره و نیز طرز استفاده از آسیای بادی، ضمن بسیاری از آثار تمدن شرق به اروپا منتقل گردید.

علاوه بر این تربیت چهارپایان مخصوصاً پرورش خوک و گوسفند مورد توجه قرار گرفت نگهداری زنبور عسل پیش از پیش معمول شد و ساختن شم از موم آن متداول گردید؟

ابزار کشاورزی
شخم زمین در این دوره با بیل و کلنگ صورت می-گرفت و اکثر سرفها قادر نبودند حیوانی برای شخم زمین خریداری کنند خیش گاو آهن غالباً چوبی بود، بهمین علت پس از مدتی کوتاه میشکست یا از کار میافتاد در این دوره انتقال محصولات از منطقه ای بمنطقه دیگر معمول نبود بهمین علت سرفها بدون توجه به استعداد و موقعیت زمین محصولات متنوعی میکاشتند

که حاصل آن رضایت بخش نبود.

طرز کشاورزی

در آغاز قرون وسطی طرز کشاورزی بسیار ابتدائی بود و کشاورزان چندان دخل و تصرفی در زمین نمیکردند ولی از قرن ۱۱ و ۱۲ بعد استفاده از

کود معمول شد.

در فرانسه اراضی وسیع با اطلاق را خشک و جریان رودخانه ها را منظم کردند و از راه تقسیم آب زمینهای وسیعی را مستعد زراعت نمودند، در تربیت مواشی نیز اسلوبهای بهتر و عملی تری بکار رفت استفاده از کود برای باروری نباتات معمول شد چون هنوز وسیله مبارزه با آفات نباتی کشف نشده بود بر حسب معمول در ابتدای کشت هر محصولی ادعیه و اورادی میخواندند برای مبارزه با انواع بلیات، زارع قبل از شخم زمین کمی نان و جو سیاه را با يك شمع افروخته سه بار دور گاو آهن میچرخانید و برای آنکه کرمها از باغ فرار کنند کله مادیانی را زیر خاک میکرد.

عوارض و بلیات اجتماعی

عدم توجه بمسئله نظافت و بهداشت و خرابی وضع معیشت اکثریت، سبب بروز امراض و بیماریهای گوناگون میگردد و چون مردم وسیله ای برای معالجه بیماران نداشتند غالباً هنگام بروز امراض مسری عده کثیری نیست و نابود میشدند، شهرها در ایندوره مملو از کثافت بود، کوچه ها تنه راه عابرین، و بسیار تنگ و تاریک بود و مردم کثافت منزل را نیز در کوچه ها میریختند.

بهمین علت هنگام نزول باران کوچه های شهر به لجنزار متعفن بدل میشد. فیلیپ اگوست روزی در کنار پنجره نشسته بود، تصادفاً عرابه ای از کوچه میگذشت ناچار از میان لجنها رد شد در نتیجه بوی عفونت شدیدی برخاست که فیلیپ از آن بوغش کرد.

در ایندوره قبرستانها وسط شهر بود، حتی قبرستان شهر پاریس که در قرن ۱۲ نیز عروس جهان بشمار میرفت در وسط شهر تعبیه شده بود و غالباً بازرگانان در فضای قبرستان بساط نمود را میکشتردند، جزام و

طاعون خطرناکترین امراض آن دوره بود در سال ۱۳۴۸ تلت سکنه اروپای غربی در اثر طاعون طعمه مرگ شدند .

از جزایمیها، درخانه‌های مخصوص پذیرائی میکردند؛ تنها در فرانسه در حدود دوهزار «جزام خانه» وجود داشت.

حریق نیز یکی از بلیات اجتماعی آن عصر بود و چون خانه‌ها غالباً از چوب بود همینکه خانه‌ای دستخوش آتش سوزی میشد دامنه آن بنام شهر سرایت میکرد .

در قرن ۱۲ شش شهر مهم فرانسه دچار حریق شد و از سال ۱۲۰۰ تا ۱۲۲۵ شهر (زوان) ۶ بار سوخت .

فحطی
در دوره فتودالیه مخصوصاً در قرون اولیه آن یکی از وسایل غارتگری فتودالها برافروختن آتش جنگهای خصوصی بود، در نتیجه این مبارزات آبادیها و مزارعی که دهقانان با خون دل و با وسایل ناقص آنروزی فراهم کرده بودند بیاد تاراج میرفت و در اثر بروز فحطی حیات آنان بخطر میافتاد، در طول قرن ۱۱ چهل و سه بار فحطی شد و در قرن ۱۳ یازده بار سیمای مخوف فحطی و گرسنگی خودنمایی کرد، که بکدوره آن ۴ سال طول کشید و مردم هزار هزار از گرسنگی میمردند .

رائول Raoul از کبشهای قرن ۱۱ یکی از فحطیهای آن عصر را چنین توصیف میکند :

«... چندی با گوشت حیوانات و طیور سد جوع کردند ولی چون دستها از آن کوتاه شد گرسنگی رو بشدت گذاشت ، مردم ریشه گیاه میخوردند و علف جو بیار میکنند تا از چنگال مرگ بگریزند ... عاقبت کار به آدمخواری کشید سر راهها، اقویاً ضعفا را گرفته میدیدند و کباب کرده بدنشان میکشیدند بسیاری از مردم بوسیله سیب یا تخم مرغی اطفال را بکناری کشیده سرمیبردند و میخوردند، چندجا مردم را از خاک در آوردند بینوایی گوشت پخته انسانی را بی بازار آورد چون دستگیر شد و از عمل خود تحاشی نکرد ، سوزانده شد ؛ دیگری شب هنگام رفته، همان گوشت را از خاک بدر آورده خورد او هم بهمین عقوبت گرفتار آمد ... » فقر

و فلاکت عمومی موجب بروز عصیانهای شدیدی گردید. واعظی در آن دوره میگوید «از یأس بر حذر باید بود زیرا دیده شده است که رعیت خانواده ولینعت خود را کشته و قلعه را آتش زده است .»

مبارزات عدیده دهقانان علیه فتودالها و ارباب ملک بعلت فقدان سازمان صحیح اجتماعی غالباً بلا نتیجه بود و گاه با عقوبت وحشیانه مالکین روبرو میشد چنانکه در عصیان کشاورزان نورماندی که در اواخر قرن دهم صورت گرفته حکمران وقت بانمایندگانی که برای تنظیم رابطه دهقانان با مالکین گرد آمده بودند بطرز سیبانه رفتار کرد و فرمان داد که نمایندگان را دستگیر و بادت و پای بریده بولایت خود کسبیل دارند تا دهقانان دیگر عبرت گیرند ولی این مظالم آتش اعتراض آنان را خاموش نمیکرد و هر چند یکبار شعله دیگری فروزان میشد .

این مبارزات و تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی یعنی رشد صنایع دستی، ایجاد شهرها، تأمین راههای ارتباطی، مبارزه خورده بورژواها با ارباب ملک، پیشرفت تجارت، تضادهای داخلی رژیم فتودالیسم سبب گردید که اربابها بنفع دهقانان قدمهایی بردارند، از عوارض و بیگاریهای آنها کم کنند و گاه با گرفتن پول به آزادی آنان رضایت دهند.

www.adabestanekave.com

فصل نوزدهم

صنایع و حرف در قرون وسطی

وضع
شهرها

در دوره فتودالینه جمعیت شهرها از چند هزار نفر تجاوز نمی کرد زیرا قلمرو هر سناتور از هرجهت استقلال اقتصادی داشت و از محصولات خارج بی نیاز بود، بهمین علت تجار، بسیار معدود و تجارت خیلی محدود بود، و معمولاً کشاورزان ماهی یکبار برای خرید و فروش به شهر می آمدند، این نوع تجارت فقط در مواقع قحطی سر و صورتی بخود میگرفت، تجار آن دوره بقدری کم سرمایه بودند که غالباً کالاهای خود را در بقیچه می بستند و از طریق (طوافی) یعنی رفتن از شهری بشهر دیگر کالاها را می فروختند این احوال تا قرن ۱۲ ادامه داشت و بطوریکه یکی از دانشمندان فرانسه مینویسد اولین تاجرهای قرن ۱۰ و ۱۲ همان اشخاص خانه بدوش بودند که در طلب روزی باین طرف و آن طرف میرفتند، این اشخاص کم کم حس کردند که اگر با هم جمع بشوند خطرات کمتری متوجه آنها خواهد بود و بهتر بحمل اجناس موفق خواهند شد.

به این ترتیب با اجرای این نقشه، آنها ثروت کلانی بدست آوردند و شرکتهایی بوجود آمد، کم کم در کنار مؤسسات تجاری، شهرهایی بوجود آمد و سازمانهایی برای رفع احتیاجات مردم تشکیل شد. صنعتی که

بیش از همه اهمیت یافت صنعت پارچه بافی بود، در قرن ۱۲ در شهر میلان شصت هزار کارگر پارچه بافی میکرد. هر قدر بر اهمیت شهرها افزوده میشد اهمیت و نفوذ بورژواها فزونی میگرفت و پایه های فتودالیسم لرزان میشد.

تاریخ پیدایش اصناف بطور دقیق معین نیست

اصناف

بموجب مدارکی که در دست است اساسنامه بعضی از اصناف، اواخر قرن ۱۲ نوشته شده است، و در قرن ۱۲ یکصد و پنجاه صنف در فرانسه وجود داشت عضویت در اتحادیه ها موروثی بود و هیچکس نمیتوانست بمیل خود حرفه و شغلی انتخاب کند هر حرفه بچندین صنف تقسیم میشد، مثلاً صنف پاره دوز جزو صنف کفشدوز نبود، ریسنده، بزاز، رنگرز، خیاط و غیره هر يك اتحادیه جداگانه ای تشکیل میدادند و محاسنه ای مخصوص بخود داشته، و فعالیتهای اقتصادی هر يك از آنها بوسیله يك كورپراسیون Corporation انجام میگرفت - در هر صنف شاگرد و استاد با هم عضو بودند، عضویت در اتحادیه اجباری بود هر صنف در کار خود منحصر بفرد بود و سعی داشتند سایر اصناف باوی از در رقابت در نیایند، مثلاً آشپزها میگفتند کباب پز نباید خورش بپزد و کباب پزها میگفتند، آشپز نباید کباب هم بفروشد و بر سر این امور غالباً با هم نزاع داشتند.

درجات و مراحل

صنعتی

هر صنف از چهار دسته تشکیل میشد شاگرد، کارگر استادکار، ریش سفید، تازه واردها معمولاً بتفاوت حرفه ای که پیش میگرفتند از ۳ تا ۱۲ سال شاگردی میکردند، استاد، خوراک و منزل شاگرد را میداد و به او کار میآموخت، پس از شاگردی دوره کارگری میرسید و کارگران یا بطور روزمزد و یا برای یک هفته یا یکسال اجیر میشدند. برای رسیدن بمقام استادی لازم بود هر کس مدتی شاگردی یا کارگری کرده باشد و ریش سفیدان او را به این مقام بشناسند.

معمولاً از داوطلب استادی امتحانی بعمل میآمد پس از آنکه شاهکار او مورد قبول ریش سفیدان قرار میگرفت. با اجرای مراسم مخصوص و سوگند به درستکاری و احترام به اساسنامه صنف در صفا استادان وارد میشد. ساعات کار بر حسب فصل فرق میکرد و معمولاً کارگران از طلوع تا

غروب آفتاب کار میکردند ، ایام تعطیل در این دوره زیاد بود ، شب کاری معمول نبود ، کارگران مزد کافی میکردند ، مثلاً مزد روزانه يك کارگر نچار معادل قیمت ۵ جوجه بایست لیترا شراب بود و اختلاف وجدایی بین زندگی استادان و کارگران وجود نداشت شاگرد را *Compagnon* میگویند که آنرا هم سفره یا هم کاسه میتوان ترجمه کرد .

تجارت در قرون وسطی
تجارت در قرون وسطی رونق نداشت و سازنده معمولاً خود فروشنده نیز بود ، ارباب صنایع غالباً امتعه خود را در باطنی میگسترده و در نظر عموم قرار میدادند ، ولی تجارت کلی خالی از اهمیت نبود ، سوداگران بنقاط دور دست میرفتند و چه بسا که مال التجاره آنها مورد نهب و غارت قرار میگرفت ، در این دوره ارباب ملك از تجار حق العبور مطالبه میکردند مثلاً برای اینکه متاعی از شهر «رآن» به «نانت» برسد ۷۴ مرتبه رسوم و عوارض میپرداخت و همین مسئله سبب گرانی کالا میشد ، بطوریکه از امتعه تجاری جز طبقه اشراف و ثروتمندان کسی نمیتوانست استفاده کند .

ولی این اوضاع از قرن دوازدهم بعد در اثر تغییر شرایط اقتصادی ، ترقی سازمانهای صنعتی و تامین طرق و وسائل حمل و نقل ، تسطیح راهها ، بسته شدن پل روی رودخانهها ، تأسیس مهمانخانهها در مناطق صعب العبور استفاده از فانوس بحری ، استعمال قطب نما و نقشه دریائی و غیره در راه تغییر و تحول پیش رفت . کار مبادله و تجارت رونق گرفت و بحکم همین مقتضیات شهرهائی نظیر قسطنطنیه و ونیز و اسکندریه و غیره بصورت مراکز تجاری درآمد . تجار نیز در این دوره مانند ارباب صنایع مجتمع شده تشکیل انجمن میدادند تا بهتر بتوانند از منافع خود دفاع کنند پس از چندی نفوذ و قدرت انجمن تجار بر انجمن اصناف فزونی گرفت و تاثیر سیاسی و اقتصادی آنان محسوس گردید . صنایع دستی توسعه یافت و بر تعداد کارگران افزوده شد بطوریکه در بعضی از شهرها چندین هزار کارگر پارچه باف بکار مشغول بودند ، در اواخر قرون وسطی چنانکه متذکر شدیم غیر از فتودالها و روحانیون ، عناصر دیگری بنام بازرگان ، دلال و صاحبان صنایع دستی

بعلمت فعالیتهای اقتصادی و سود کلانی که بدست آورده بودند صاحب قدرت و نفوذ اقتصادی شدند و هر قدر صنعت و تجارت ترقی میکرد حیثیت آنان فزونی میگرفت و از قدرت و نفوذ دیرین فتودالها کاسته میشد .

از اواخر قرن ۱۴ کارگران که سابقاً دستیار استاد خود بودند و از جهت شرایط زندگی اختلاف فاحشی با او نداشتند ، بصورت کارگر روزمزد درآمدند و باین ترتیب کار و مزد در مقابل هم قرار گرفتند و مبارزه کارگر و کارفرما آغاز گردید از این دوره ببعده برای اینکه کارفرمایان و بوژواها بتوانند مقاصد خود را بکارگران تحمیل کنند بر اکتز قدرت یعنی به پادشاهان و اطرافیان او و سنیورها نزدیک میشدند و تکیه گاهی بر برای اعمال زور فراهم میکردند .

حمایت صنایع داخلی
با تمام تضادی که در داخل شهرها بین کارگران و کارفرمایان از یکطرف و بین ارباب صنایع از طرف دیگر وجود داشت ؛ نفع عموم آنها اقتضا داشت که از راه تقویت انحصارها از ورود کالاهای خارجی جلوگیری نمایند تا نرخ کالاها و دستمزد کارگران تا حدی ثابت باشد از قرن ۱۴ ببعده شرکتهای بزرگ تجاری برقرار گردید و تجار برای تنظیم امور خود به تهیه دفاتر ، و باز کردن اعتبار مبادرت کردند و در سال ۱۴۰۷ نخستین بانک با مفهوم جدید در شهر ژن تأسیس شد .

www.adabestanekave.com

از قرن سوم میلادی امنای دین مسیح با دادن تلفات و تحمل رنج و مشقت بسیار به انتشار مسیحیت توفیق یافتند بطوریکه در قرن چهارم جمع کثیری به آئین مسیح روی آورده بودند. و امنا و پیشوایان دین بتدریج قدرت سیاسی و مذهبی را در دست گرفتند.

در قرن ششم و هفتم یعنی در دوره ای که فتودالها بای رومی به نهب و غارت و راهزنی و خونریزی میپرداختند کلیسیا برای حفظ منافع و موقعیت اجتماعی خود ارباب قدرت و پادشاهان را بحفظ آرامش دعوت میکرد و مخالفین را از تکفیر که موجب خروج از دین و عقاب ابدی است میترسانید در نتیجه ادامه غارتگری و فقر و مسکنتی که از این رهگذر نصیب سکنه اروپا شده بود زمینه برای بسط رهبانیت مسیحی فراهم گردید و مردم مایوس و غارت شده آنروز، دردهای اجتماعی خود را با تعلیمات عرفانی مسیح تسکین میدادند، همین وضع اقتصادی و اجتماعی موجب شد که در مدتی کوتاه تعداد موسسات مذهبی فزونی یابد و مبلغین مسیحی به آسانی مردم را تحت نفوذ خود در آورند.

از نیمه دوم قرن ششم، جامعه ووحانیت در ایتالیا و دیگر نقاط، متروکات و دارائی و اموال زیاد بدست آورد و مقدمات این کار مخصوصاً در دوران قدرت پاپ گرگوار کبیر اسقف روم فراهم گردید و نخستین سنگ قدرت و نفوذ مادی پاپ گذاشته شد.

از قرن هفتم بیعدعاه و مبلغین مسیحی برای اشاعه دین خود بسرزمین آنکلوسا کسنا، ژرمنها و دیگر اقوام اروپائی روی آوردند و بعلت آمادگی محیط اجتماعی بتدریج در این راه پیشرفت کردند. بطوریکه در قرن هشتم تقریباً تمام اقوام آن روز اروپا بدین مسیح گرویده بودند.

دوران استبداد کلیسیا

پاپ از کلمه یونانی پاپاس Papas یعنی پدر آمده
 مقام پاپ است که ابتدا به کشیشان و اساقفه اطلاق میشد و بعد لقب خاص اسقف روم گردیده، از آغاز قرن ۶ میلادی بتدریج مقام و منزلت

فصل بیستم

مذهب کاتولیک در قرون وسطی

دوران استبداد کلیسیا - انگلیسیون و

تفتیش عقاید و افکار

از قرن سوم میلادی بعد در اثر غلبه روم به اروپای مرکزی مقدمات انتشار مسیحیت در اروپا فراهم گردید.
 قوم گل قبل از اقوام دیگر بوسیله مبلغین دین مسیح بقبول مسیحیت دعوت شدند.

قبل از این ایام، سکنه گل مانند یونانیان قدیم به پرستش مظاهر طبیعت سرگرم بودند و برای آب، جنگل، رعد و نور و غیره ربانوعی قائل بودند و برای خداوندان خود معابد مجلل بنا میکردند، به ادامه زندگی پس از مرگ عقیده داشتند و بهمین علت به بسیاری از مردم قرض میدادند تا بدهکار در آخرت دین خود را ادا کند. عبادتی که مردم در حق خدایان خود روا میداشتند یکی قربانی بود و دیگری نذر و نیازی که بدریاچه هامیر یختمند و یا بشاخه های بلوط میآویختند - برای قربانی، اغلب انسان را سر بریده، بدار کشیده و یا میسوزانند.

پاپ بالا گرفت ولی در هر حال قدرت او به حوزه روحانیت محدود بود و در کار سیاست و حکومت مداخله‌ای نداشت امپراطوران مقتدر میگفتند که کشیشان باید مانند چاکران سلطنت فرمان‌برند و کسانی را که مطیع شاه نبودند توقیف یا نفی بلد میکردند.

از سال ۷۵۶ میلادی که قیصر پادشاه فرانسه مقداری از اراضی متصرفی را به پاپ واگذار نمود مقدمه زندگی پر جلال پیشوایان مسیحیت فراهم گردید و دبیری نگذشت که پاپها با تصرف اراضی بسیار و توجه به امور مادی برای حفظ قدرت اقتصادی و سیاسی خود ناچار شدند که بجای پیروی از احکام اخلاقی و عرفانی مسیح در کلیه مسائل مهم سیاسی و اقتصادی اروپا شرکت نمایند.

در آغاز قرون وسطی کوشش روحانیت آن بود که از خشونت فتودالها و جنگ طلبی آنان بکاهد بهمین مناسبت در اثر کوشش روحانیون حرمت جنگ که ابتدا منحصر به روزیکشنبه بود از عصر چهارشنبه تا صبح دوشنبه را شامل شد.

از قرن یازدهم بپس محیط قدرت مادی و معنوی پاپ وسعت یافت تا جائیکه غالباً بین پاپها و امپراطوران جنگ سختی در میگرفت و در غالب موارد، غلبه نهائی با پاپ بود، برای آنکه خوانندگان بچگونگی این کشمکشها پی برند با رعایت اختصار چند مورد را ذکر میکنیم.

در سال ۱۰۷۵ پاپ گرگوار هفتم خرید و فروش مناصب روحانی را منسوخ کرد و اعلام داشت که هر گاه امپراطور یا والی یا مرزبان یا حاکم یا مقام غیر روحانی دیگر کسی را به رتبه اسقفی یا غیر آن بگمارد محکوم به تکفیر خواهد بود، هانری چهارم امپراطور آلمان فرمان مخصوص پاپ در این باره وقعی ننهاد و در پاسخ او چنین نوشت «توفروتنی من را حمل بر جبن کردی و بی‌محابا بر ضد سلطنت که خدا بودیمه بمن داده است برخاستی و پایه جسارت را بجائی رسانیدی که مرا بخلع ترسانیدی مثل اینکه تو آنرا بمن سپرده‌ای یا آنکه زمام امر در کف تست نه در قبضه قدرت خدا، اما من از زبان اساقفه ام بتو میگویم دور شو از مسندی که بنصب آنرا تصاحب کرده‌ای مسند پطروس جایگاه کسی است که در صدد نباشد جور و جبر را لباس دین

پوشاند من هانری که بموهبت الهی پادشاهی یافته‌ام با اساقفه خود میگویم فرود آ، فرود آ»

روز بعد پاپ هانری را تکفیر و از مقام سلطنت خلع نمود و چنین گفت:

ای پطروس سعید و پیشوای حواریون! خداوند به التماس تو رتق و فتق امور دودنیارا بمن وا گذاشته ... من بنام خداوند متعال، اب و ابن و روح القدس و با ستناد قدرت و شأن تو، پادشاهی را که با این کبر و تنمر احترام کلیسای تورا نگاه نداشته از حکومت بر آلمان و ایتالیا ممنوع میدارم ...
از کتاب البرماله

پس از صدور این نامه دشمنان هانری نغمه مخالفت را ساز کردند و از پاپ طرد او را خواستند، در نتیجه این احوال هانری با تمام نخوت و غروری که داشت برای حفظ مقام خویش پیشگاه پاپ آمد جامه توبه کاران پوشید و بوزش طلبید پاپ بقصد استخفاف اوسه روز او را در آستانه قلعه منتظر گذاشت در این مدت هانری مانند بینوایان پیراهن پشمی در بر نمود و با پای برهنه اشک میریخت و استغفار میکرد، پس از پایان مدت سه روز پاپ عذر او را پذیرفت - صد سال بعد بین فردریک باربروس و پاپ آتش اختلاف روشن شد روزی نماینده پاپ اعلام کرد که تاج امپراطوری از جانب پاپ بامپراطور داده شده، فردریک از این جمله بر آشفت و بر عایای خود نوشت که سلطنت و دیعه‌ای است که خداوند با و سپرده پس از سالها مشاجره سرانجام فردریک از در اطاعت درآمد و در حالیکه پاپ بر منبر بزرگی تکیه زده بود امپراطور از اسب بزیر آمد و خود را بیای پاپ انداخت پاپ بر او رحمت آورد چون از نمازخانه بیرون آمدند فردریک رکاب گرفت تا پاپ بر اسب بنشست و سپس لجام مرکب او را بدست پیچید و چند قدم پیشاپیش او برفت - پاپ (اینوسان) از تمام اسلاف بیشتر بعظمت مقام روحانیت معتقد بود او میگفت «بزوردگار عالم دوستاره در آسمان آفرید که دنیا را روشن کند، یکی خورشید که روز حکومت میکند و دیگری ماه که شب طالع میشود - در آسمان دیانت نیز خداوند دو مقام عالی قرار داده است مقام پاپ که بر روح مردم حکومت

میکند و مقام سلطنت که بر جسم فرمانروائی دارد لکن مقام اول بر ثانی بسیار بچربد همچنانکه ماه از خورشید کسب نور میکند رونق و قدرت سلطنت نیز مروهون قدرت پاپ است .

در مبارزاتی که بین ژان پادشاه انگلستان، باحوزه روحانیت روم در گرفت غلبه نهائی نصیب پاپ گردید ، در سال ۱۲۰۵ مسند خلافت کانتوربری Cantorbéry بلا متصدی بود چون بین ژان و پاپ اینوهمان سوم بر سر نامزد این مقام اختلاف در گرفت وماده کدورت غلیظ شد پاپ حکم تحریم جاری ساخت . از این حکم ژان سخت در غضب شد و خطاب باساقفه گفت « بدنندان عیسی که اگر کلمه تحریم را بر زبان جاری کنید قاطبه اهل علم را روانه دیار پاپ میکنم وتامام اموالشان را بمصادره میبرم و آنچه رومی در این کشور بیابم چشم میکنم وینی میبرم و بولایت خود باز میگردانم تا بهر سرزمینی بروند انگشت نمای خلق باشند ، شما هم اگر از جانتان سیر شده اید زود از دم نظرم دور شوید . » ولی دیری نگذشت که ژان بخواری وزبونی افتاد وضمن دستخطی چنین نوشت « ما را سروش غیبی چنین اشارت کرد که بالطوع والرغبه وبا کمال میل؛ بی آنکه از تحریم هر اسی داشته باشیم ، کشور انگلستان ومملکت ایرلند را بعیسی وحواریون او وولینعمت خودمان پاپ اینوسان وجانشینان کاتولیک وی نیاز کنیم ... ما از این بیعد ممالک مزبوره را از جانب پاپ ومقام روحانیت و بسمت نایب السلطنه در دست خواهیم داشت ما را رای بر این قرار گرفت که روحانیت روم هر سال به دوقسط هزار لیره انگلیسی نقره از ما بگیرد اگر ما یا یکی از اعقاب ما با مدلول این دستخط مخالفت کنیم از حق سلطنت بر این مملکت محروم خواهیم بود . » اینهاست نمونه ای چند از استبداد مطلق کلیسای روم ومداخله پاپها در امور سیاسی اروپا .

اصول انگیز بیون و تفتیش عقاید وافکار

از اواخر قرون وسطی در نتیجه تغییر شرایط مادی، رواج بازار صنعت وتجارت، پیدایش مانوفاکتور و مؤسسات صنعتی. ایجاد شهرها و وسائل

حمل و نقل ؛ تامین راههای ارتباطی جدید، آمیزش اقوام و ملل مختلف با یکدیگر و ترجمه و انتشار آثار فکری ملل اسلامی در اروپا ، نه تنها در ظاهر تمدن و حیات مادی اروپائیان تغییراتی روی داد بلکه بموازات این تغییرات مادی، در اصول عقاید وافکار مردم نیز تحولاتی عمیق حاصل گردید این تغییر عقاید وافکار را بمخالفت شدید کلیسیا که منطق آن بر تعبد و تقلید استوار بود مواجه گردید . اصحاب کلیسیا میگفتند که انسان باید از تجسس وتحقیق دست بکشد وبحقارت وضعف خویش در مقابل ایمان وعقیده و در برابر الهامات و معجزات اعتراف نماید و به آئین مسیح چشم بسته ایمان بیاورد ودر مقام درک حقایق بر نیاید وچون بسیاری از مندرجات کتاب مقدس با حقایق علمی سازگار نبود وعقل وعلم بطلان آنها را ثابت میکرد ناچار کلیسیا میکوشید که عقل وعلم را در خدمت ایمان وآئین مسیح در آورد و آزادی فکر و استقلال رأی را در مردم آن دوره بکشد . روحانیون برای تحکیم موقعیت خود وجلوگیری از افشاء حقایق ، کسانی را که از طریق تتبع وتحقیق بکشف مسائل مجهول توفیق مییافتند یا با منطقی صحیح بطلان نظریه پیشینیان را ثابت میکردند با حربه تکفیر وحبس کیفر میدادند وچه بسا منادیان حق وحقیقت را بدستور رهبران دین مسیح بوضع فجیع محکوم بقتل میساختند. یکی از متهمین آن دوره سرگذشت خود را چنین شرح میدهد « دستهایم را به پشت آورده چنان محکم بستند که از ناخونهای خون میآمد آنگاه مرا بگودالی انداختند ، اگر باز بچنین شکنجه ای دچار شوم آنچه گفته ام انکار خواهم کرد و هر چه آنها بخواهند خواهم گفت » متهم دیگری که اسباب شکنجه را دید فریاد برآورد « اگر بخواهید حاضر م اقرار کنم که عیسی را نیز من کشته ام »

یکی از حربه های خطرناک کلیسیا در دوره قرون

تکفیر وسطی تکفیر بود، در بسیاری موارد تکفیر شدگان

از حوزه مومنین خارج میشدند و کسی را اجرات سخن گفتن با آنان نبود وچنین کسی حکم طاعون گرفته را داشت ، با اینکه در آغاز امر تکفیر شدگان در محضر عموم بمحا که دعوت میشدند ، پس از چندی کلیسیا از بیم افشای حقایق جلسات محاکمه را بطور مخفی تشکیل میداد ، متهم با متهم کننده روبرو

نمیشدند و گاه نام او را هم نمیدانست دفاع و تعیین و کیل معنایی نداشت، اگر متهم بمیل یا بزور اقرار میکرد بعد از محکوم میشد و اگر زیر بار توبه نمیرفت بی درنگ در حالی که زنده بود طعمه آتش میشد.

در عهد سن لوئی یکی از مامورین تفتیش عقاید امرداد در یک بار **۱۸۴ نفر را بگناه ارتداد زنده در آتش سوزانیدند**. باین مناسبت نیست تشریفات را که برای اجرای تکفیر صورت میگرفت بادآور شویم:

برای آنکه صیغه لعن خوانده شود عده‌ای از اهل علم مشغلی بدست گرفته، اطراف اسقف می‌ایستادند و اسقف حکم را بصوت بلند در مقابل حضار میخواند، قسمتی از صیغه لعن از این قرار بود «هر جا که هستید در تمام ساعات چه روز و چه شب چه در خواب و چه در بیداری، چه در زبان روزه و چه در حال خوردن و آشامیدن از فرق سر تا قدم بلعنت خدائی گرفتار باشید انشاء الله، از چشم کور و از گوش کر، از دهان لال بشوید و زبانتان بکام بچسبد و دستتان بچیزی نرسد و پایتان از جا حرکت نکند و تمام اعضای بدنتان بلعنت گرفتار آید... انشاء الله با سنگ و خرمدفون و گرگهای حریص شمارا بدرند...» (به نقل از البرماله، تاریخ قرون وسطی).

توبه - ارتکاب معاصی کبیره (جنایت و جنحه) مستلزم اخراج از دین بود و مرتکب چاره‌ای جز توبه نداشت و توبه از راه روزه داشتن تا زیانه خوردن، وارد صومعه شدن و زیارت جای دور رفتن انجام میگرفت از قرن ۱۶ بعد دامنه تبعات علمی رو بوسعت گذاشت بهمین مناسبت کلیسای کاتولیک بوضع سبعانه‌تر بچنگ با عقاید جدید برخاست چنانکه (جوردانو برونو) و (وانینی) ایتالیائی بجرم فکر کردن و افشای حقایق علمی بعقوبت زنده سوختن گرفتار شدند.

(راموس) فرانسوی چون در کتاب خود عقاید ارسطو را ناصواب خواند کتابش را آتش زدند و پس از آنکه مورد شکنجه‌های سخت قرار گرفت، در واقعه سن بار تلمی بقتل رسید (اتین دوله) فرانسوی را نیز بگناه بیان حقایق، زنده زنده سوزانیدند و نظیر این عقوبت‌ها را در عصر

انکیزیسیون (۱) و تفتیش عقاید و افکار در مورد بسیاری از نفوس بشری اعمال کردند و چنانکه مارسل کاشن در کتاب علم و دین نوشته در این دوره ۵ میلیون از نفوس بشری را بجرم فکر کردن و تخطی از فرمان پاپ بدار آویختند و تا حد مرگ در سیاه چالهای تاریک و مرطوب نگهداشتند تنها از سال (۱۴۸۱ تا ۱۴۹۹) یعنی طی ۱۸ سال بنابند ستور محکمه تفتیش > ۱۰۲۲۰ نفر از زنده سوزانیدند؛ ۶۸۶۰ نفر را شقه کردند و ۹۷۰۲۳ نفر را بقدری شکنجه دادند که نابود شدند»

دامنه استبداد کلیسیا چنانکه خواهیم دید تا قرن هجدهم و آغاز انقلاب کبیر فرانسه ادامه یافت در این دوره نیز محققین و دانشمندانی نظیر اسپینوزا، گالیله؛ دکارت، داروین، ولتر و هوگو همواره بجرم اعلام افکار و آراء جدید مورد تعقیب یا باخطر مرگ مواجه بودند.

روی همین خصوصیات دردوران تفتیش عقاید و افکار اهل تحقیق برای نجات از مرگ ناگزیر بودند نظریات تازه خود را با احکام دین مسیح کم و بیش سازگار سازند تا از تعرض کلیسیا در امان باشند باین ترتیب معلوم شد که در قرون وسطی هیچکس اجازه نداشت قدم از فرهنگ و دانش پیشینیان فراتر گذارد و نظریات و افکار جدید خود را که مبتنی بر مشهودات و واقعیات بود اظهار نماید.

www.adabestanekave.com

فصل بیست و یکم

خونپائیکه در راه تعصبات مذهبی ریخته شده

چنانکه دیدیم پس از سپری شدن دوره اشتراکی اولیه، و استقرار رژیم بردگی جهل و بیخبری مردم سبب ظهور ادیان و مذاهب و خدایان بیشمار گردید، و در طی قرون متمادی بسیاری از نفوس بشر که از علت بروز حوادث و رابطه علت و معلولی قضایا بی خبر بودند بر پایه معتقدات مذهبی و برای ترضیه خاطر خدایان بجان یکدیگر می افتادند و بسا شهرها و آبادیها که در اثر این جنگهای خونین دستخوش فنا و نیستی شد؛ پس از قرنهای که بشر به بی اعتباری خدایان پی برد، برای آرامش وجدان خویش بخدای واحد گروید، از این پس پیروان مذاهب مختلف بعلت اختلافی که در اصول و فروع دین با هم داشتند بجان یکدیگر می افتادند ولی در واقع در این دوره نیز مانند ادوار قبل اغراض و مقاصد اقتصادی سبب ظهور جنگهای خونین مذهبی میشد و همیشه صاحبان قدرت و فتودالها از بیخبری و تعصب مردم برای اجرای نیات مادی خود استفاده میکردند و آتش اختلافات مذهبی را دامن میزدند، مطالعه عمیق در علل بروز جنگهای مذهبی این حقیقت را نشان میدهد مثلا مبارزاتی که در دوره حکومت ساسانیان بین مسیحیان ارمنستان و پیروان مذهب زردشت رخ داد ریشه اقتصادی داشت حکومت ایران و روم هر دو میکوشیدند، تا ارمنستان را در شمار ملل

تابه خود در آورند و از حاصل کار و خراج ارمنه بهره مند شوند، در نتیجه محاربات خونینی بنام دین بین ارمنه و ایرانیان در گرفت و تنها در عهد شاهپور ۱۶ هزار نفر از عیسویان و جمع کثیری از ایرانیان بهلاکت رسیدند کوشی که در قرون بعد کلیسای روم برای بسط مسیحیت و مبارزه با شرک در اروپای قرون وسطی بعمل آورد و جنگهایی که پس از ظهور اسلام بین اعراب و ایرانیان و شیعه و سنی و سایر فرق اسلامی در گرفته است و بالاخره تلاشی که در قرون اخیر کلیسای انجیلی برای اشاعه مسیحیت در اقطار عالم بعمل آورده است جملگی در آخرین تحلیل برای بسط قدرت مادی و تأمین منافع اقتصادی و سیاسی هیئتهای حاکمه وقت بود و همیشه در این جریانها از تعصبات مذهبی و بیخبری توده ها برای اجرای مقاصد خداوندان پول و زور استفاده شده است چون در این کتاب منظور ما تشریح اوضاع اجتماعی مردم در دوره فتودالیه است برای اثبات نظر خود نمونه ای چند از جنگهای مذهبی این ایام را یاد آور میشویم.

خونین ترین مبارزات مذهبی قرون وسطی جنگهای صلیبی است. محرک اساسی جنگهای صلیبی علل و عوامل اقتصادی بود باین معنی که فتودالها و عده ای از مردم سودپرست بامید کسب تمول بمشرق زمین که در آن ایام ثروت زیاد مشهور بود روی آوردند و سرفها و سایر محرومین اجتماع نیز به امید نجات از استثمار و وحشیانه فتودالها و بدست آوردن يك قطعه زمین مناسب در راه جنگهای دامنه دار صلیبی قدم نهادند، البته در این میان متعصبین و ساده لوحانی نیز بودند که برای زیارت تربت عیسی و درک بهشت جاویدان به این امر خطیر رضا میدادند، آنها با آنکه در خود نیروی جنگ نمی دیدند به امید شهادت وارد میدان میشدند و بمردان جنگی میگفتند « شما که رشید و نیرومندید جنگ خواهید کرد، اما ما مثل عیسی عقوبت میکشیم و بهشت را میگیریم.»

مسیحیان مانند مسلمانان ریختن خون کفار را واجب می شمردند، بهمین علت در طی این جنگها طرفین ضمن تحمل مشقات فراوان بفجایع و مظالمی دست زدند که در تاریخ کمتر سابقه دارد.

در سال ۱۰۹۸ مسیحیان ضمن عبور از آسیای صغیر دسته دسته از

عطش میمردند (فوشه دوسارت) مینویسد «... بر طاقت‌ترین مردم روی شن دراز میکشیدند و سطح سوزان خاک را میکاویدند تا بلکه زیر آن زمین نمناکی بیابند و لب خشکیده خود را بر آن گذارند» چون اکثر دواب تلف شدند ناچار مردم بنه خود را برگوسفند و بز و خوک و سگ بار میکردند چنانکه هم جای خنده بود و هم جای گریه سواران جنگی چون اسبی نمانده بود ناچار سوار گاو میشدند .

بگفته میل Mile ذرطی جنگ اول صلیبی مسیحیان بنام اشاعه دین و فتح بیت المقدس جنایات گوناگونی مرتکب شدند .

قتل عام ، دستبرد و غارت و هتك ناموس در ضمن راه پیمائی و در جریان جنگ ادامه داشت در محاصره انطاکیه سر دوهزار نفر ترك را از بدن جدا کردند و بگفته میشو Michoud این قوم وحشی ، اطفال را در آغوش مادران پاره کردند ، اعراب را نیز در کوچها و در منازلشان قتل عام میکردند بگفته یکی از مورخین در مسجد عمر « در رواق این مسجد نهر خون عمقش باندازه‌ای بود که تا سرزانو و یا آنها که سوار بودند تا عنان اسبشان را میگرفت . »

بطوریکه در تاریخ عرب و اسلام نوشته شده « جنگ سوم صلیب بدین ترتیب خاتمه یافت که در آن صدها هزار نفوس تلف شدند و هزاران معموره و کاشانه از طرفین در شرق و غرب ویران گردید ... و از این جمله نتیجه‌ای که بدست آوردند تصرف (عكا) بود و بس . »

در سال ۱۰۹۸ در اثر محاصره قشون ترك قشون صلیب بفتح طی و گرسنگی افتادند و کار بجائی رسید که مردم بخوردن چرم و علف و گوشت مردگان پرداختند .

قشون صلیب پس از سه سال محاربه و از دست دادن بسیاری از سربازان خود در تاریخ ۶ ژوئن ۱۰۹۹ چشمش به بیت المقدس افتاد، یکی از مبلغین این جنگ ضمن نامه‌ای بیاب نوشت :

« اگر میخواهید بدانید با دشمنانی که در بیت المقدس بدست ما افتادند چه معامله شد همینقدر بدانید که کسان ما در رواق سلیمان و در معبد، در گردابی از خون مسلمانان میتاختند و خون تا زانوی مرکب

میرسید تقریباً ۱۰ هزار مسلمان قتل عام شد و هر کس در آنجا راه میرفت تا بندپایش را خون میگریفت از کفار هیچکس جان نبرد و حتی زن و اطفال خرد سال را هم معاف نمودند . کسان ما چون از خونریزی سیر شدند بخانه‌ها ریختند و هر چه بدستشان افتاد ضبط کردند. هر کس چه فقیر چه غنی بهرجا وارد میشد آنرا ملك طلق خود میدانست و این رسم چنان ساری بود که گوئی قانونی است که باید موبمورعایت شود...» در هر يك از جنگهای صلیبی جمع کثیر از مردان و زنان و کودکان و بسیاری از شهرها و آثار تمدن دستخوش فنا و نیستی میشدند در تاراج قسطنطنیه که در ۱۲ آوریل ۱۲۰۴ صورت گرفت.

ویل آردوین Viilehardouin اهل شامپانی که بعدها تاریخ جنگ صلیب را نوشته چنین میگوید:

« غنیمت بدرجه ای رسید که افراد حساب طلا و نقره و ظروف و جواهر و اطلس و حریر و بالاپوش پوست خز، سنجاب و البسه فاخره را کم کردند ... از بدو خلقت عالم تا کنون هیچ شهری تا این درجه ثروت نداشته است . هر کس بدلخواه خود جا گرفت و جا برای احدی کم نیامد ، از این افتخار و هم از ذوق نعمت خدا داد. قشون صلیب در پوست نمیکنجید زیرا کسانی که بفقیر و مسکنت میگنرانیدند بجز و غنا رسیدند و بتاراج قسطنطنیه قشون صلیب مانند اقوام جاهله معامله کرد مثلا مرمرها را خورد نمود و آثار مستظرفه را شکست تا سیم و زر و احجار گریه آنرا ببرد مجسمه‌های مفرغی را که شاهکار هنرنمایی قدیم بود ذوب کرد تا از آن سکه کند، از آثار متبر که و ظریفه‌ای که بعد از غارت ۱۲۰۴ از قسطنطنیه آوردند امروز هم در ونیز و بعضی دیگر از بلاد مغرب آثار دیده میشود.

ابن اثیر و سایر مورخین متفقاً مینویسند که شهر قسطنطنیه را آتش زدند و يك چهارم شهر را خاکستر نموده برباد دادند، دامنه حریق ۸ روز و هشت شب تا ۶ کیلومتر توسعه یافت و بر جمعیت‌ترین نقاط شهر را فرا گرفت در این احوال زنان و کودکان از بیم و هراس به اینطرف و آنطرف میدویدند و از دشمن متعصب و خونخوار امان میخواستند.

در پایان جنگهای صلیب ساده لوحانی که آلت دست سوجدویان شده

بودند کم و بیش از کرده خود نادام شدند و بقیح اعمال خویش پسی بردند بقول روتبوف Rutebeuf شاعر، کسی که مخالف جنگ بود میگفت - شما می خواهید که من از دارائی خود چشم بپوشم و نگاهداری فرزندان خود را بعهده سگها بگذارم؟ من گمان نمیکنم که خداوند باین امر راضی باشد... مرد مؤمن میتواند بی آنکه از جای خود تکان بخورد و دنبال سوانح برود از دارائی خود زندگی کند... برای جستجوی خدا چرا باید راهی باین دوری بیمود؟ اگر خدا را مکانی باشد محققاً در فرانسه است...»

در نتیجه جنگهای صلیبی بازار تجارت بین شرق و غرب گرم شد و بسیاری از آثار و افکار شرقیان بغرب زمین راه یافت، دوران قدرت بسیاری از فتودالها سپری شد و زمینه برای نفوذ سلاطین فراهم گردید. در خلال این احوال بسیاری از مسیحیان همین که خود را از لحاظ اقتصادی در امان دیدند دین و وطن دیرین را فراموش کردند و بسنن و آداب شرق خو گرفتند یکی از امنای دین مسیح مینویسد:

« ما که از مغرب بودیم بصورت مردم مشرق در آمدیم وطن خود را فراموش کردیم یکی خانه و خدمت دارد چنانکه گوئی بارث به اورسیده دیگری بجای آنکه از هموطنان خود، زن بخواهد یکی از اهل شام و عرب را بزنی گرفته... اکنون که مشرق تا این حد بحال ما مساعد است برگشتن بمغرب چه ضرورت دارد.»

اگر تاریخ جنبش اسلامی و جنگهایی را که متعاقب آن بین فرق اسلامی در گرفته بخاطر آوریم باز با صحنه های خونین و وحشت انگیزی روبرو خواهیم شد، بعنوان نمونه چند جمله از کتاب تبصرة العوام نوشته رازی را در اینجا نقل میکنیم:

« معاویه بفرمود تا در جمله دیار اسلام بر منبرها و مناره ها لعنت به علی میگردند، نامه ها نوشت که هر کجا از شیعه علی بیابند، با کسی که فضایل ایشان گوید یا روایت کند او را بکشند... زیاد عامل یمن بود هفتاد هزار شیعه علی در یمن بکشت و قضاة بعضی از ترس قتال و بعضی از بهر مال و جاه فتاوی برخلاف اقوال ائمه میدادند...»

جنگهای اقتصادی و سیاسی بین ملل اسلامی غالباً بصورت جنگهای مذهبی

تظاهر مینمود و دامنه این نوع مبارزات تا قرون اخیر کشیده شده چنانکه در آغاز قرن ۱۷ استبداد مذهبی شدیدی در اسپانیا حکومت داشت.

فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا اسقف غرناطه را وادار کرد تا فرمانی صادر کند که اعراب در ظرف ۲۴ ساعت، زبان، آداب و رسوم و مذهب خود را ترک گویند و بالاخره چون اینکار عملی نبود «مسلمانان را از مرد وزن و بچه در جلوی چشم خود مثل گوسفند قربانی کردند، تمام ناحیه (الپوکسا) را به ویرانه مبدل ساختند - فیلیپ سوم نیم میلیون از مسلمانان را بسواحل افریقا و دوست هزارتن از آنان را بمرر فرانسه تبعید کرد و جمع کثیری از مسلمین در اثر اعمال سیمانه مسیحیان بدیار عدم رهسپار شدند، بطور کلی از تاریخ سقوط غرناطه تا سلطنت فیلیپ سوم در حدود سه میلیون مسلمان از اسپانیا رانده شدند...»

نقل از کتاب عرب و اسلام

در اروپا جنگ های شدید مذهبی در طی قرن ۱۶ و ۱۷ همچنان ادامه داشت.

انتشار نظریات و افکار لوتر و کالون در بسیاری از ممالک اروپا سبب گردید که بین کاتولیکهای متعصب و پرتستانهای اصلاح طلب! جنگهای خونین بوقوع پیوندد، جنگهای سی ساله مذهبی در فرانسه از (۱۵۶۳ تا ۱۵۹۲) و مبارزات ۳۰ ساله مذهبی در آلمان از (۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸) غیر از ریشه های اقتصادی تا حدی مولود تعصبات مذهبی و لجاج پادشاهان و رهبران مذهب کاتولیک نیز بوده. بیان تفصیلی این وقایع و خونهاییکه در این راه ریخته شده از حوصله این کتاب خارج است در اینجا بعنوان نمونه حادثه سن بارتلمی را یاد آور میشویم:

واقعه سن بارتلمی این حادثه خونین در ۲۴ اوت ۱۵۷۲ در پاریس بوقوع پیوست در این شب بیش از دو هزار نفر از پیشوایان پرتستان که در دربار شارل نهم دعوت شده بودند با توطئه قبلی بوضعی و حشیانه بقتل رسیدند و دامنه کشتار تا چند روز ادامه یافت بطوریکه متجاوز از ده هزار نفر از پرتستانهای فرانسه بدست کاتولیکها کشته شدند در نتیجه

این حادثه برتستانهای انگلیس روش خصمانه‌ای با کاتولیک‌ها پیش گرفتند بطوریکه پیروان مذهب کاتولیک را از خدمات دولتی حق و کالت و انتخاب نماینده محروم کردند، وضع کاتولیکها در ایرلند بمراتب دشوارتر گردید بطوریکه علاوه بر آزار و شکنجه بدنی املاک و اراضی کاتولیکها را نیز تصاحب می‌کردند و آنان را بکار مجانی در اراضی لردان انگلیسی مجبور می‌ساختند و حق خرید و فروش و انتقال املاک، از ایشان سلب شده بود این اوضاع در طی قرن ۱۶ و ۱۷ ادامه داشت، در اواخر قرن ۱۸ پس از ظهور انقلاب کبیر فرانسه در نتیجه مقاومتها و انقلاباتی که در ایرلند و سایر نقاط انگلستان علیه این مظالم بعمل آمد بین برتستانها و کاتولیکها امتیازی باقی نماند. و دوران جنگهای مذهبی سپری گردید.

بطور کلی جنگهای مذهبی و مبارزه با اقلیتهای نژادی تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه در غالب ممالک اروپا وجود داشته است.

رفتار وحشیانه ترکان عثمانی با ارامنه و عیسویان مقیم بالکان (قبل از حل مسئله شرق) و خونهاییکه در فرانسه و آلمان در طی جنگهای سی ساله مذهبی ریخته شده و مظالمی که اسلاوها و پیروان مذهب ارتدکس در روسیه نژادی علیه اقلیتهای مذهبی و نژادی روا میداشتند همه از فقدان آزادی عقاید و افکار در اروپای قبل از انقلاب حکایت میکند.

تغییر شرایط اجتماعی و اقتصادی اروپا و مظالمی که در حق اقلیتهای مذهبی و نژادی روا میداشتند افکار عمومی را متوجه لزوم آزادی مذهب گردانید بهمین مناسبت چنانکه خواهیم دید نویسندگان قرن ۱۸ به تبعیت از افکار و انتظارات عمومی معتقد شدند که ملل عالم را باید در پیروی از شعائر مذهبی آزاد گذاشت و مبارزه با اقلیتهای نژادی را عملی غیر انسانی و دواز عدالت و انصاف شمرد با اینحال تا قبل از انقلاب فرانسه اقلیتهای در اجرای شعائر مذهبی، انتخاب شغل و محل اقامت، روش تعلیم و تربیت آزادی نداشتند و حدود و قیود بسیاری زندگی را بر آنان ناگوار ساخته بود.

انواع عقوبتهای بدنی

تاریخ پر حادثه زندگانی بشر از قدیمترین ایام تا آغاز قرن ۱۹ آمیخته

بانواع مظالم و عقوبتهایی است که در حق طبقات زحمتکش و مظلوم اعمال شده است.

سلاطین مستبد اروپا، روحانیون، سنیورها و کلیسای طبقات ممتاز برای اینکه بتوانند آزادانه به استثمارشده توده‌های ملل ادامه دهند و مخصوصاً برای مرعوب ساختن اکثریت مظلوم بفتایح و جنایات گوناگون دست میزدند و به انواع وسائل کسانی را که گردن از اطاعت دین و دولت کشیده و سخن از حق و عدالت گفته‌اند کیفر داده‌اند، برای نمونه قسمتی از کیفرهای معموله را یادآور می‌شویم،

گند - یا های متهم را لای تخته‌ها گذاشته بوسیله پیچی می‌فشرده‌اند.

آب - به زور در دهان متهم آتقدر آب میریختند تا معده‌اش متورم شود.

باد گنگ - گذاردن باد گنگ در دهان متهم و متسع ساختن آن بنحوی که متهم احساس خفقان نماید.

قطع مفاصل - بستن متهم بچند اسب و کشیدن آنها در جهات مختلف. سوزاندن محکوم روی توده‌های هیزم، شکم بریدن، بدار آویختن گردن زدن، مثله کردن (گوش و بینی بریدن) و غیره جزو عقوبتهای معمولی بود.

در کتاب (شکنجه و امید) از تألیفات احسان طبری ضمن توضیح سرگذشت فکری و اجتماعی بشر وسائل کیفری محکومین به این ترتیب بیان شده است،

(تخته شکنجه . گلوله سرببی (برای کوبیدن محکوم) چنگ خاردار. صفحه سرخ شده - طناب برای فشردن عضلات محکوم، ظرف آب جوش و غیره هر برت جایل در کتاب تمدن چین مینویسد (در قوانین جزائی راجع بمرک تدریجی عنوانی بود و آن باین ترتیب انجام میگرفت که ابتدا یک دست و سپس دست دیگر و آنوقت هر یک از پاها را یکی پس از دیگری می‌بریدند و آنگاه شکاف در سینه میدادند و قلب را می‌کنند و سرانجام سر می‌بریدند .)

حتی کونک فوتسه حکیم چین که طرفدار وضع عمومی و مدافع نظام

اجتماعی زمان خود بود بعلت بودن وقیاحت این قساوتها پی برده بود حکایت میکند که زمانی یکی از اشراف چین از او پرسید چرا سرقت اینقدر زیاد شده در پاسخ گفت بعلت آزمندی شما پرسید آیا قتل محکومین رواست گفت اگر نیات شما درست باشد بکشتن احدی نیاز نیست .

در دوره های اخیر برای گرفتن افرار از متهمین وسائل دیگر اختراع شد که از آن جمله است خون گرفتن از زیر ناخنها استعمال دستبند قیانی، آویختن وزنه به بیضه، اماله آب جوش، انز کسیون هوا و غیره .

در نتیجه تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی اروپا و رشد نهضت های دموکراتیک، توده های بیدار ملل بمبارزه با این نوع عقوبات وحشیانه برخاستند و کتب و آثار زیادی در زشتی و شناعة این نوع کیفرها انتشار یافت از جمله (بکاریا) از نویسندگان بزرگ ایتالیا و (جان هوارد) انگلیسی در آثار خود شدت بروش کیفرها و عقوبت های آن روزی تاختند و الغاء آنها را خواستار شدند .

در فرانسه تا آغاز انقلاب کبیر (۱۷۸۹) برای ۱۱۵ نوع جرم مجازات اعدام قائل بودند - دکتر گیوتین (۱۸۱۴-۱۷۳۸) استاد دانشگاه پاریس برای پایلن دادن به زجر کشی گناهکاران وسیله قاطعی اختراع کرد که بعداً بنام او به (گیوتین) معروف شد از زمان انقلاب بیعد در فرانسه محکومین به اعدام را توسط آلت برنده گیوتین معدوم میسازند .

چنانکه در فصول بعد خواهیم دید از قرن ۱۸ بیعد تحت تاثیر شرایط جدید اجتماعی در قوانین جزائی تغییراتی روی داد و جرائم را از حیث شدت وضعف تقسیم کرده و برای هر جرم به تناسب اهمیت آن کیفری قائل شدند از این دوره بیعد فکر مبارزه با مجازات اعدام در اروپا پیدا شد و جماعتی این نوع مجازات را مقرون به عدالت ندانستند و متذکر شدند که در موارد بسیاری پس از اجرای حکم اعدام بی گناهی محکومین به ثبوت رسیده پس بهتر است این نوع مجرمین را بمجازات های قانونی دیگر محکوم کرد . اشاعه این نظریات سبب شد که امروز در بسیاری از ممالک اروپا نظیر سوئد شوروی ایتالیا و غیره مجازات اعدام ملغی گردیده است .

نباید فراموش کرد که هنوز در ایران و بعضی از مستعمرات کیفرهای قرون وسطائی بوسیله مامورین ساواک و پلیس و ژاندارمری عملی میشود .

فصل بیست و دوم

جنبش های اعتراضی در قرون وسطی

در نتیجه استثمار وحشیانه سرفها ، دوام جنگ های داخلی ، سست شدن پایه های فتودالیسم، غارت و آتش سوزی دهات و سایر جریانات نامساعد، در طول قرون وسطی جنبش های اعتراضی چندی بوقوع پیوست که تقریباً تمام آنها بعلت عدم وجود سازمان صحیح به شکست معترضین پایان یافت .

۱- جنبش کشاورزان

البرماله مینویسد در ولایات مختلفه نورماندی و عاها با طغیان نورماندی در ۹۹۷ به اتفاق آراء مجالس عدیده برپا داشته ، عزم کردند که مدار زندگی خود را بردلخواه خویش بگذارند و انتفاع از آب و جنگل را بر طبق قوانین خود جاری نموده ، هیچیک از تکلفاتی را که سابقاً مقرر بود در نظر نگیرند ، بعلاوه هر مجلس دو نفر نماینده انتخاب کرد که به مجمع عمومی بروند و مقررات مجلس را از تصویر مجمع بگنرانند ، مجمع قرار بود در مرکز آن خطه منعقد شود ، چون والی از قضیه آگاه شد فوراً راهول را با سوار فرستاد تا بتادیب مردم روستا پردازد و مجمع عمومی را بهم بزند ، راهول بلا تأخیر

طغیان نورماندی
در ۹۹۷

مشغول کار شده قاطبه نمایندگان و جمعی دیگر را دستگیر ساخته و دست و پایشان را برید و باین حال نزد کسانشان فرستاد. با این عمل سبعمانه اعتراض محرومین پایان نیافت، بلکه پس از چندی اعتراضات سرفها بصورت‌های دیگری آشکار شد ولی بزرگترین شورش سرفها در سال ۱۳۵۸ اتفاق افتاد و به ژاکری موسوم شد.

این جنبش نیز در یکی از ایالات فرانسه شروع شد و پس از مدتی در سراسر فرانسه راه یافت و کلیه مردمان متوسط الحال و ناراضی با آنها همداستان شدند ولی این بار نیز سنیورها بیاری هم برخاستند و این جنبش را با ریختن خون شورشیان پایان دادند و بگفته یکی از دانشمندان معاصر «... برای چندین مرتبه در تاریخ بشر نشان دادند که هیچوقت حق را با التماس و درخواست بانسان نمیدهند و زورگویان دنیا در مقابل اشک چشم مردم ناتوان چیزی جز فریاد سبعمانه و نوك سر نیزه ندادند»

از این پس کلمه ژاکری معنای اولیه خود را از دست داد و امروزه طغیانی را که بامجازاتهای خونین مواجه شود ژاکری مینامند. در نتیجه این اعتراضات و فرار سرفها از مزارع، سنیورها مجبور شدند برفع طبقات محروم قدمی چند عقب‌نشینی نمایند.

نظیر این وقایع در آغاز قرن ۱۴ در انگلستان نیز بوقوع پیوست به این ترتیب که در سال ۱۳۱۸ دهقانان سر بشوزش برداشتند و جمعی از دشمنان خود و عمال شاه را کشتند، پس از ورود بلندن شاه وعده مساعدت داد و آنها را با فرمانها و نامه‌های پر آب و تاب فریفت و عده‌ای از آنان را باین وسیله بدیار خود فرستاد همینکه جمعیت تعصان یافت شاه خطاب بدهقانان گفت شما جرمی سر کرده‌ای ندارید بلطف من امیدوار باشید.

پس از آنکه دهقانان به‌دهات خود رفتند شاه بیاری عمال خود بجان آنها افتاد و مخالفین را صد تا صد تا بدار آورد و بخت و ماهیت سلطنت و ارزش گفتار پادشاهان و درباریان را به ثبوت رسانید

۲ = جنبشهای کارگری

از اواخر قرون وسطی، در نتیجه رشد صنایع دستی،
وضع کارگران
در قرون وسطی وسعت شهرها، ایجاد راه‌های ارتباطیه، ضعف فتودالسم آزاد شدن سرفها و تمرکز آنان در شهرها، کارگاههای

اولیه جنبش بورژوازی بوجود آمد، در این دوره شهر فلاندر واقع در شمال شرقی فرانسه و ناحیه تسکان در ایتالیا مرکز مهم‌ترین مناطق صنعتی اروپا بشمار میرفتند، تنها در ناحیه فلاندر ۲۰ هزار کارگر در سه یا چهار هزار کارگاه مشغول کار بودند. در هر کارگاه يك استاد و چند شاگرد کار میکردند و اختلاف محسوسی در شرایط زندگی استادان با کارگران وجود نداشت و حقوق کارگران برای امرار معاش آنها کافی بود، بگفته یکی از مورخین در ناحیه فلاندر سه چهارم بهای ماهوتی را که بکنفر کارگر میبافت بخود او تعلق داشت، بهمین هلت مبارزه و اختلافی بین کارگران و استادان آنها وجود نداشت، ولی پس از آنکه صاحبان بعضی از کارگاهها نفوذ اقتصادی خود را وسعت دادند و کارگاههای تازه ای بر کارگاه خود ضمیمه کردند، آثار اختلاف طبقاتی بین آنها و کارگران روبغزونی نهاد، بطوریکه از اوایل قرن ۱۲ این استادان تاجر پیشه برای حفظ منافع خود و مبارزه با کارگران نخستین اتحادیه را بوجود آوردند، موضوع جالب توجه اینکه از همین تاریخ بورژوازی جوان اروپا کوشش میکرد تا باپراکندن تخم نفاق، تهدید به اخراج، و تطمیع دسته‌ای علیه دسته دیگر، سازمانهای کارگری را از هم بپاشد، از جنبشهای اعتراضی آنها جلوگیری کند و از رقابت سرفهای فراری و آزاد شده برفع جیب خود استفاده نماید.

از همین تاریخ است که بتدریج صاحبان کارگاههای کوچک، در

اثر رقابت موسسات بزرگ محکوم بورشکستگی شده در شمار کارگران معمولی درمیآیند.

در همین ایام در اثر ایجاد مانوفاکتور و موسسات بزرگ صنایع دستی هجوم سرفها بشهر و افزایش کارگران بیکار؛ کارفرمایان از راه تقلیل میزان دستمزد و افزایش ساعت کاری پیش از پیش بمکیدن خون کارگران مشغول میشوند و ساعت کار، گاهی از ۱۶ ساعت تجاوز میکرد.

نخستین اعتصاب در نتیجه این مظالم کارگران شهر «دو» واقع در شمال شرقی فرانسه برای اولین بار در سال ۱۲۴۶ اعتصاب و از کار کناره گیری کردند در سال ۱۲۸۰ کارگران دوشهر دیگر فرانسه با کارگران دو» متفقاً برای بهبود شرایط زندگی دست با اعتصاب زدند و مزایائی بدست آوردند - در سال ۱۲۷۷ عده ای از کارگران پاریس برای تقلیل ساعت کار اعتصاب کردند، پس از رسیدگی به اعتراضات آنها مقرر شد که کار در شب قدغن شود و هر کس شب کار کند بشاه جریمه دهد و باین ترتیب کار شب برای مدتی قدغن گردید - در سال ۱۴۹۶ در زمان هائری هشتم در اثر اعتراض کارگران، اساسنامه ای برای تقلیل ساعت کار تنظیم شد و مقرر گردید که ساعت کار از ۵ صبح تا ۸ بعد از ظهر یعنی ۱۵ ساعت ادامه یابد و یک ساعت برای خوردن غذا منظور شود.

چون با این مقررات ظالمانه منظور زحمتکشان تامین نمیشد دامنه اعتراضات وسعت گرفت.

از مختصات این دوره وجود انطباط و ارتباط جالبی است که بین کارگران حکومت میکند، چنانکه کارگران چاپخانه لیون و پاریس در سال ۱۵۲۹ دست به اعتصاب ممتد و هم آهنگی زدند و درخواستهای خود را از قبیل دریافت وجهی بعنوان نوآموزی، حق عروسی و غیره اعلام داشتند.

۳- مشروطیت انگلستان

انقلاب امرا و بزرگان علیه استبداد فردی

در آغاز قرن ۱۳ میلادی در نتیجه استبداد مطلق سلاطین، و شکستهایی که در اثر اشتباه آنها نصیب امرا، روحانیون و عموم طبقات مردم شده بود زمینه اوضاع اجتماعی برای استقرار سلطنت مشروطه در انگلستان فراهم شد، غیر از امرا و روحانیون انگلستان که در تحدید قدرت پادشاه منفعت مشترک داشتند، بورژوازی جوان آن مملکت نیز برای انجام مقاصد اقتصادی و سیاسی خود با طبقات ممتاز همداستان شد - تا سال ۱۲۱۳ مذاکرات امرا و بزرگان برای پایان دادن به استبداد پادشاه (ژان سان تر) جنبه سری و محرمانه داشت ولی از سال ۱۲۱۴ موضوع از پرده بیرون افتاد و طبقات ممتاز آشکار تقه عصیان را ساز و سوگند یاد کردند تا تسلیم ژان از پای نشینند، ژان سرانجام حاضر بمذاکره شد ولی نتیجه ای بدست نیامد.

بالاخره در عید فصح ۱۲۱۵ باردیگر بزرگ زادگان سراسر انگلستان دست اتحاد بهم دادند و مصمم شدند که اگر شاه بی درنگ به پیشنهادات آنان ضجه نگذارد قلاع و استحکامات او را بگیرند و او را به انجام تعهدات مجبور گردانند.

«... شاه چون این بشنید سخت بر آشفت و بانمسخ فریادی برآورد که چرا امرا مملکت انگلستان را از من نخواسته اند ... و عاقبت قسم یاد کرد که هیچگاه از اینگونه آزادیها که مرا برده امرا میکند اعطا نخواهم کرد...»

اما ژان سان تر در این ایام وسیله ای برای مقاومت نداشت نه تنها بزرگان قوم بلکه تمام ملت به او اعتراض کرده بودند و انقلابیون در روز ۲۴ مه ۱۲۱۵ وارد شهر شدند در اینحال جز ۷ سوار جنگی کسی در

اطراف ژان نایستاد، شاه از شدت غضب بر خود میبجید و چاره جز آن ندید که هر چه میخواستند بدهد، موادی که امرای انگلستان برای پایان دادن به استبداد شاه تنظیم کرده بودند **دستخط کبیر** نامیده میشود و اصول برجسته آن از این قرار است:

۱- حقوق و مزایای دیرینه روحانیت و امرا و بلاد تایید میشود ... بعلاوه مزایا و سنن سایر بلاد و شهرها و قصبات و بنادر مملکت را با آنها برمیگردانیم .

۲- توقیف خودسرانه موقوف میشود : « هیچ فرد آزادی را نمیتوان دستگیر نمود یا بزندان انداخت یا جریمه یا نفسی بلد کرد یا زبانی بر او وارد آورد جز بموجب حکم قانونی سر کرده او یا بر طبق قانون مملکتی . »

۳- آزادی تجارت برقرار میشود سوداگرانی که برای داد و ستد به خاک انگلیس رفت و آمد دارند و در آنجا باقامت و مسافرت میپردازند در خشکی و آب محروس و مأمون اند...»

۴- اخذ مالیات خودسرانه ممنوع میشود .

۵- شورای عمومی از نمایندگان خلفا، اساقفه، کشیشان و امراتشکیل خواهد شد .

۶- شاه حق ندارد در امور مذهبی مداخله کند و در انتخاب کشیها و اسقفها اعمال قدرت نماید.

۷- شاه حق ندارد قبل از پرداخت قیمت ، ملک یا چیز دیگری را از اختیار مالک آن خارج کند . سلب مالکیت باید بموجب حکم محکمه صورت بگیرد .

۸- برای اطمینان با اجرای این مواد مقرر شد که ۲۵ نفر از اسقفها و باریها انتخاب و مراقب اجرای این مواد باشند تا اگر شاه تمهیدات خود را نقض کرد ، اراضی او را تا میزان خسارت تصرف نمایند .

با صدور دستخط کبیر، غلبه فتوادها ، روحانیون و طبقه بورژوازی انگلستان بر پادشاه مسلم شد ولی ژانسان تر سخت در غضب بود که چرا باید بمراعات دستخط کبیر سوگند یاد کند یکی از معاصرین او میگوید :

«دندانهای خود را بهم میفشرد و چشمان غضب آلود را در چشم خانه میگردانید و چوبی را بدندان میگرفت ... »

در اساس مشروطیت انگلستان با گذشت زمان تغییراتی پدید آمد و چند مرتبه در اثر عهد شکنی سلاطین مشروطه آن مملکت تعطیل شد ولی سرانجام سلاطین مستبد شکست خوردند و مشروطیت انگلستان در طریق کمال پیش رفت.

در سال ۱۲۵۸ بموجب دستخط اکسفر د شورائی مرکب از یازده نفر از نمایندگان امرا تشکیل شد تا در کلیه امور نظر خود را بشاه گفته هر گونه اصلاح و تصحیحی را که لازم میدانند بعمل آورد ، مجلس شوری سالی سه بار منعقد گردد و صاحبان مناصب مهم دربار از قبیل قاضی، خزانه دار و رئیس دفتر یکسال متصدی مقام خود باشند و انقصاب و بازجوئی از آنان بعهدہ مجلس شوری باشد و مردم بتوانند از رفتار مأمورین شاه بمجلس شوری شکایت کنند .

از سال ۱۲۹۵ بزرگ زادگان درجه دوم، روحانیون درجه دوم و مردم بلاد و قصبات نیز نمایندگان خود را بمجلس شوری گسیل داشتند و با این مقدمات اساس مشروطیت کنونی انگلستان ریخته شد.

با اینکه استقرار اصول مشروطیت در انگلستان ریشه توده ای نداشت، معذک در تعدیل اوضاع اجتماعی و اقتصادی طبقه سوم آن مملکت تاحدی مؤثر افتاد و همین مسئله مانع بروز انقلابات شدید اجتماعی در آن سر زمین شد، زمزمه برقراری حکومت مشروطه در انگلستان و کوتاه شدن دست شاه از اداره مملکت در سراسر اروپا ظنین انداخت و پس از چندی ملت فرانسه و دیگر ملل اروپا با گستن زنجیر استبداد مقدمات استقرار جمهوریت و حکومت ملی را فراهم کردند .

۴- مبارزه با خرافات و بدعتهای مذهبی

چنانکه گفتیم محرومیت شدید اکثریت رواج بازار جهل و مرض و

نامیدی مردم در طول قرون وسطی بروج مسیحیت در سراسر اروپا کم کرد، پس از چندی پاپها و مبلغین آئین مسیح که خود بتعلیمات عرفانی عیسی عقیده و ایمانی نداشتند از بی خبری و تعصب مردم استفاده کرده بر جان و مال پیروان خود تسلط یافتند و توده های ملل اروپائی نیز کور کورانه و با خلوص نیت اوامر آنان را اطاعت میکردند.

چنانکه در قرن ۱۱ همینکه پاپ فرمان جهاد و شروع جنگهای صلیبی را صادر کرد عموم مردم با رغبت تمام فرمان او را گردن نهادند. از اواخر قرون وسطی مخصوصاً در قرن ۱۴ و ۱۵ در دین مسیح فساد و خرافات زیادی راه یافت و پاپها چنانکه گفتیم اغراض و مقاصد شخصی و سیاسی را با حربه دین عملی و اجرا میکردند و گاه قدرت و نفوذ آنان بجائی میرسید که سلاطین اروپا را وادار باستعفا میکردند و با آنان را برای بسوزش از گناهان بحضور خود فرامیخواندند و در مواردیکه بعضی از سلاطین در مقابل امیال خصوصی پاپ مقاومت میکردند کار بین آنها و پاپ بجنگ میکشید.

از نظر شخصی پاپها با قدرت و تمکن بسیار زندگی میکردند و اراضی فراوان در اختیار خود داشتند و با کشاورزان بانهایت قسوت و بی رحمی رفتار میکردند و آنجا که پای منافع اقتصادی آنان در میان بود هیچوجه بدستورات مذهب مسیح و مندرجات کتاب مقدس توجهی نداشتند و اگر کسی به عملیات آنان خورده میگرفت بنام مرتد بوضعی فجع کشته میشد.

زندگی پاپها آمیخته به انواع رذائل و مفساد اخلاقی بود حتی حاضر نبودند در ظاهر رعایت تقوی و پرهیزکاری را بنمایند. هر تبه کاری که بآنان پول مفت میداد آمرزیده میشد پایه طمع و ریاکاری آنان بجائی رسیده بود که بهشت را قطعه قطعه بر مریدان ساده لوح خود میفروختند تا عاقبت رندی سراسر دوزخ را خرید ولی رهبران آئین مسیح باز هم از فروش بهشت دست برنداشتند.

در نتیجه این جریانات و رواج بازار سالوس و ریا جماعتی از مومنین اصلاح طلبان بر کف دست نهاده بجهاد با خرافات و تصفیه آئین مسیح

از بدعتهای غلط برخاستند و با وجود خطرات بسیار در این راه دشوار پیش رفتند.

از جمله این مجاهدین ژان هوس **Jean Huss** از اهالی چک را میتوان نام برد، این شخص به تعقیب روش انتقاد آمیزی که پیش از او (ویکلیف **Wyclif**) در انگلستان پیش گرفته بود ادامه داد و از راه بحث و انتقاد موفق شد که جمع کثیری را بجنگ با خرافات و اصلاح دین مسیح برانگیزد چون پاپ سیادت و آقائی دیرین خود را در خطر دید او را به دعا که دعوت کرد بالاخره در سال ۱۴۱۵ این مرد را بگناه حق گوئی سوزاندند و سپس برای دفع پیروان او حکم جهاد صادر شد. مبارزه بین مریدان پاپ و هواخواهان «هوس» تا سال ۱۴۷۱ بطول انجامید و باتمام شقاوتی که عمال پاپ از خود بروز دادند سر انجام طرفداران مکتب هوس موفقیتهایی کسب کردند.

بعد از ژان هوس، مارتین لوتر **Martin Luther** آلمانی بزرگترین دشمن سرسخت بدعتیست که پاپها بظلمت پیروان خود تحمیل کرده بودند این مرد در سال ۱۵۱۷ پس از یک سلسله مطالعات و بررسی دقیق کتاب مقدس دریافت که قسمت اعظم اظهارات و عملیات پاپ با محتویات کتاب مقدس مغایرت دارد، همین مناسبت با وجود مشکلات بسیار مردم را مبارزه با این بدعتها دعوت کرد و موافقت خود را با تقسیم اراضی پاپ اعلام کرد و بالاخره او و دوستانش بیاری کسانی که از حق کشیها و غرض ورزیهای مبلغین مسیحی بجان آمده بودند سر از اطاعت پاپ بپچیندند معترضین و پیروان مکتب جدید بنام (پرستان) مشهور شدند و هدف آنان مبارزه با کلیه بدعتها و تصرفاتی بود که مبلغین آئین مسیح برای منافع خصوصی در این مذهب وارد کرده بودند افکار و نظریات این جماعت بعزت آمادگی محیط در مدتی کوتاه در سراسر اروپا رسوخ کرد و کم کم پرستانها موهوق شدند که دین مسیح را از خرافات جدید یعنی غسل تعمید، روزه های مذهبی، خوردن نان مقدس، آشامیدن شراب مقدس، ریاضت های مذهبی و غیره پیراسته سازند و مذهب پرستان را از جهت میزان خرافات از مذهب کاتولیک متمایز گردانند.

در این ایام دهقانان غارت شده ای که در زیر فشار مالیاتها، جریمه ها

و بیگاریها از پا در آمده بودند علیه روحانیون و اشراف شوریدند و در آئینه خیال خود حکومت واقعی مسیح را نقش میبستند و خواهان رژیم بودند که در آن «از پادشاه و کشیش اثری نباشد و املاک و اموال عمومی و مشترك گردد» لیکن لوتر که به بورژوازی و ملاکین درجه دوم متکی بود دهقانان حق جو را «سگان هار» میخواند و پیروان خود را بجنگ با آنان تحریص میکرد و آشکارا میگفت «اگر زبردستان، زشتکار و بیادگر هم باشند، زبردستان نباید برایشان عاصی شوند.» در نتیجه این احوال در آلتزاس ۱۸ هزار و در سوآب ۱۰ هزار دهقان مبارز را خفه کردند غیر از علل اقتصادی پیداری مردم اروپا، اختراع فن چاپ و طبع و نشر کتاب مقدس مردم را به اختلافی که بین تعلیمات مسیح و روش پیشوایان دین موجود بود واقف گردانید.

مردم دیدند مسیح بشریت، را بقدر وسکنت، چشم پوشی از علائق دنیا، نرمخومی، فروتنی و خاکساری دعوت کرده در حالیکه رهبران دین بانثوت و ثروت فراوان گنران میکنند و با فروش بهشت و اخذ جوه هنگفتی بنام «بخشش گناه» زندگی مجلل و باشکوهی برای خود فراهم میسازند.

انجیل از سال ۱۴۱۷ تا ۱۵۱۷ چهار صد بار بطبع رسید و مردم با مطالعه این کتاب خواستار شدند که وضع کلیسیا و مذهب به سادگی نخستین، بازگردد.

لوتر با قسمتی از عقاید خرافی مخالفت ورزید بهمین علت پاپ او را تکفیر کرد، روزی که تکفیر نامه باورسید لوتر یاران خود را جمع کرد تکفیر نامه را در آتش انداخت با اینکه لوتر ابتدا میگفت «هر کس مجاز است که انجیل را بر حسب ضمیر و وجدان خود تفسیر کند». پس از چندی روش خود را تغییر داد و گفت «اگر بتوانیم نباید بگذاریم که در یک دولت چندین مذهب مخالف یکدیگر حکمروا باشد...» باین ترتیب طریقت لوتر نیز باعث آزادی مذهب نشد.

کالون - غیر از لوتر یکنفر فرانسوی بنام کالون علمدار طریقت جدیدی در عالم مسیحیت شد او نیز تنها کتاب مقدس را معتبر میدانست و

میگفت خدا پیش از آفرینش گیتی عده ای را سعید و با ایمان آفریده و هیچ چیز نه گناه و نه پرهیز کاری نمیتواند مشیت خداوندی را تغییر دهد - کالون طرفدار استبداد کلیسیا بوده او میشل سروه Michel Servet طبیب اسپانیائی را که در کتاب خود الوهیت مسیح را انکار کرده بود در آتش سوزانید (۱۵۵۳) و میگفت «مرتدان را اذم تیغ بکندرانید.»

رفرم مذهبی در انگلستان بدست پادشاه صورت گرفت هانری هشتم اینکار را بعهده گرفت و مذهب را در حیطه نفوذ سلطنت وارد کرد و مذهب **انگلیکان** را ایجاد نمود.

بطور خلاصه میتوان گفت اصلاح مذهبی بحال ملل اروپائی مؤثر و مفید نیفتاد بلکه از نفوذ دیرین کلیسیا کاست و بر قدرت پادشاهان افزود و زمینه را برای استقرار حکومتهای استبدادی آماده ساخت، علاوه بر این بجشن نوین بورژوازی و تخریب بنیان فئودالیسم کمک کرد.

در نتیجه این جریانات جمعی از نمایندگان بزرگ مذهب کاتولیک برای مبارزه با مذهب پروتستان و جلوگیری از انقراض قطعی مذهب کاتولیک مجامعی تشکیل دادند و تصدیق کردند که توجه پاپها بجمع مال و جاه طلبی و عیاشی برخلاف اصول مسیحیت بوده است.

از این پس با ایجاد مجامع تبلیغاتی به نشر تعالیم مذهبی و رواج آئین کاتولیک در سراسر عالم مشغول شدند، همین موسسات مذهبی، چنانکه خواهیم دید در قرون بعد مرکز تشبثات سیاسی و پایگاهی برای نفوذ محافل استعماری گردید.

www.adabestanekave.com

به این ترتیب میتوان حدس زد که جنک وجدالها، محرومیت اکثریت مردم از کلیه حقوق انسانی، چهل و بیماری تا چه حد به انتشار مسیحیت، رسوخ تصوف و ایدالیسم و رواج رهبانیت و عقاید خرافی در بین مردم کمک کرده است. پیررو و **Pierre Rousseau** دانشمند فرانسوی در کتاب تاریخ علوم مطالب جالبی در توصیف اوضاع اجتماعی و فرهنگی اروپائیان در قرون وسطی ذکر میکنند و ما قسمتی از مطالب آن کتاب را عیناً با بطور اجمال در این فصل ذکر میکنیم از جمله پیررو و سوزو وضع اجتماعی این ایام را چنین توضیح میدهد: «قرون وسطی از قرن پنجم تا قرن دوازدهم یکی از دردناکترین ادوار تاریخ است».

عامه مردم در منتهای فلاکت و بدبختی زندگی میکردند، سنیورهای **ملوک الطوائف** همگی، پادشاهان کوچکی بودند و حکومت مطابق داشتند، آنقدر جنگهای متوالی و قتل و غارت های بی دریغی فکر مردم را مشغول کرده بود که هیچکس نمیتوانست در فکر علم باشد غالب آثار قدما بکلی معدوم شده بود فقط در اعماق صومعه ها و عبادتگاه ها بعضی از آثار را استنساخ میکردند شارلمانی (۸۱۴-۷۴۲) که خود بزرگوار است بنویسد کوشش کرد که با کمک آلکن **Alcuin** زندگی فکری و فرهنگی را دوباره معمول و متد اول سازد اما موفق نشد که در این جامه خشن، نادان و خونخوار حتی جرعه ای نیز ایجاد نماید و برای آلکن چنین اعتراف کرد **ایجاد يك آتن مسیحی نه کار من است نه کار شما ...** اگر اروپای غربی در این سقوط وحشتناک فرو رفته و اینقدر فسرده و خاموش بود، در عوض نیمی از امپراطوری قدیم که در مقابل هجوم اقوام وحشی مقاومت کرد و پایتخت آن شهر قسطنطنیه بود تا آنقدر دچار زوال نشده بود.

بدون شك بعضی از نوشته های عهد عتیق در اینجا حفظ شده بود و مسلماً هنوز کتب ارسطو را در اینجا مطالعه میکردند، اما اشتغال مردم بیشتر بمسائل مذهبی و علوم الهی بود و جنک و زد و خورد نحو یون غالباً جانشین

فصل بیست و سوم

سیر افکار و علوم در قرون وسطی

چنانکه دیدیم در یونان قدیم دسته متوسط و طبقه متوسط بپیچ کاری دست نمیزدند، هرگونه کوشش علمی را تنک و عار میشمردند و زندگی آنها از حاصل کار مداوم غلامان تامین میشد، بهمین علت این دسته از مردم نتوانستند با خیال آسوده راجع بمسائل گوناگون طبیعی؛ روابط علت و معلولی قضایا و موضوعات اجتماعی و اخلاقی به بحث و مطالعات نظری مشغول شوند و افکار و آثاری از خود بیادگار گذارند.

لیکن در دوره قرون وسطی حال بدین منوال نبود، یعنی آرامش خیال و امنیتی که طبقه آزاد یونان قدیم داشتند؛ در این دوره برای فتودالها و ارباب **ملك** موجود نبود بلکه سنیورهای **ملوک الطوائف**، روزگار خود را بچنگهای داخلی و تصرف اراضی و املاک مجاور میگذراندند و گاه غالب و زمانی مغلوب میشدند و به این ترتیب مجالی برای تحقیقات و مطالعات فلسفی و علمی برای آنان نبود.

در این دوره فقط کشیشان و رهبانان مسیحی در سایه سکوت و آرامشی که در محیط کلیسا حکمفرما بود میتوانند در مسائل علمی و فلسفی فکر کنند ولی چنانکه خواهیم دید چهارچوب خشک عقاید دینی به ایشان جرأت چنین کاری را نمیداد.

جستجوهای علمی شده بود» این تمدن مختصر روم شرقی سرانجام وسیله و واسطه انتقال تمدن و فرهنگ دنیای قدیم به تمدن نوین اسلامی گردید .
 محققین عالم اسلام نه تنها گنجینه های فرهنگ باستانی را بمیهن خود انتقال داده و در حفظ و حراست آنها کوشیده اند بلکه کم و بیش در راه ترقی و تکامل دانشهای بشری کوشش کردند .

در همان زمان که خلفا مطالعات علمی را تشویق و تایید میکردند «لوتر Lothaire چانشین شارلمانی امرداد تا نقشه جهان نمای اجدادش را که بر روی نقره حک شده بود خورد کنند، تا بتواند با آن بسربازان خود چیره و مواجب بدهد.

سال هزار نزدیک میشد (مقصود پایان قرن دهم میلادی است) سالی که پیشبران که تعداد آنان در آن زمان بسیار زیاد بود، خاتمه جهان را پیش بینی کرده بودند اصلاح کردن چه فایده دارد ، منظور از جمع کردن چیست ، این کلمات وحشت آمیز سخنانی بودند که روحانیون و کشیشها از روی منابر برمردم میآموختند.

رواج عقاید خرافی

ساحران و رمالان و غیبگویان بهترین پیشگویی را میکردند؛ بکنوع جنون دسته جمعی بر مردم جهان مسلط شده بود ، بر بشریتی که از شدت غم و اندوه می لرزید خورشید اولین روز سال ۱۰۰۱ طلوع کرد ، در حالیکه کار جهان همچنان میگدشت و بشریت زندگی خود را ادامه میداد، اشخاصی که نفس خود را حبس کرده و انتظار داشتند که در آتیه نزدیک بحضور خدا شرفیاب شوند دوباره شروع بنفس کشیدن کردند و خوشحالی خود را هویدا نمودند، همچون کسی که از مرگ نجات یافته بود گمان میکرد از نود در جهان متولد شده است!

اسکولاستیک Scolastique

چون در دوره قرون وسطی فرا گرفتن علم و دانش فقط در محیط کلیسیا و در حدود تعلیمات اولیای دین مسیح صورت میگرفت از این رو دانش آن دوره را منسوب به اسکولا نموده نام اسکولاستیک بر آن نهاده اند.

در این دوره محافل علمی تحت نفوذ مستقیم کلیسیا بوده ، محاکم تفتیش عقاید و اسکار مرتبا کسانی را که از حدود کتب مذهبی قدم فراتر مینهادند بنام کافر و ملحد نابود میکرد ، کسی بطبیعت توجه نداشت ، اصحاب دین میگفتند چه فایده دارد طبیعت را مورد مطالعه قرار دهیم ، چه لزومی دارد راجع به نمودهای طبیعی بیندیشیم ، زیبرا کتاب مقدس تمام توضیحات لازم را داده است ، مدت چهار قرن از قرن نهم تا قرن سیزدهم منطق قربانی مذهب شده بود، همواره بحث در کلیت بود .

مهمترین مسائل مورد بحث از این قبیل بود: فرشتگان از جنس نر هستند یا از جنس ماده - آیا خدا میتواند سنگی بیافریند که خودش نتواند آنرا بلند کند - آیا مادر خدا با کرم بوده است یا خیر - آیا موقع روبرو شدن با سوانح باید بادوانگشت بروی سینه صلیب کشید یا با سه انگشت - آیا علم خدا افزایش پذیر است یا خیر - آیا کبوتری که روح القدس بصورت او در آمده حیوان واقعی بوده - عیسی را چون پندار کشیدند دست و پا و پهلویش را مجروح کردند بعد که دوباره زنده شد آیا جای زخمهای او باقی بود - پیش از خلقت آدم فرشتگان کجا منزل داشتند - حضرت آدم هنگام هبوط بچه قد و قامت بود ؟ و از این قبیل .

محصلین این دوره ، با سری انباشته از معلومات اسکولاستیک از مدرسه خارج میشدند ، در حالیکه قادر نبودند یک عمل جمع و تفریق ساده را جز بمدد انگشتان دست خود انجام دهند - روزی یکی از تجار ثروتمند آلمان که علاقه مند بود تعلیمات دقیق تجاری بفرزند خود بیاموزد ، پس از آنکه در مقام پرسش از یکی از دانشمندان برآمد، دانشمند باو گفت «موضوع دو تاست، اگر میخواهید که فرزند شما فقط جمع و تفریق را بیاموزد میتواند او را در هر کدام از دانشگاههای آلمان که مایل هستید بگذارید؛ اما اگر علاوه بر آن سودای آموختن عمل ضرب رانیز در سر میپرورانید فقط یکی از دانشگاههای ایتالیاست که ممکن است این موضوع را باو یاد بدهند.»

بالاخره بی خبری و جمود فکری اروپائیان با تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی و استقرار روابط فرهنگی بین شرق و غرب روه تقصای نهاد ، عده ای از جوانان فرانسوی، انگلیسی و آلمانی که به دانشگاههای اسپانیولی

عرب نظیر اشبیله ، طلیطله و قرطبه راه یافته بودند ، پس از فرا گرفتن فرهنگ اسلامی و آشنائی با فنون و علوم جدید بمیهن خود باز گشته مقدمات اشاعه و انتشار فرهنگ جدید را فراهم ساختند و با اعلام عقاید جدید خود ضربت محکمی باصول و انضباط خشک اسکولاستیک وارد نمودند، از اواخر قرن ۱۲ عده ای از دانشمندان فرنک با فرا گرفتن زبان عربی به ترجمه آثار اقلیدس . ابقراط ، جالینوس بطلمیوس و سایر محققین همت گماشتند و با انتشار نظریات جدید از ظلمت جهل و پیچبری مردم اندکی کاستند اشاعه افکار ارسطو و ترجمه و انتشار کتاب جمهوریت افلاطون افکار مردم را تکان داد و عده ای را به اختلاف عظیمی که بین علم و حقیقت با مندرجات کتب منهبی وجود دارد واقف گردانید ، همین جنبش فکری ناقص ، اصحاب کلیسیا را بوحشت انداخت . و پس از آنکه با حربه تکفیر در مقابل منطق ارسطو و دیگر دانشمندان قدیم شکست خوردند ، ناچار به اندرز یکی از روحانیون بنام البرت کبیر (۱۲۸۰-۱۱۹۶) گوش فرادادند و بحکم اجبار با ارسطو و آثار و افکار او از درس سازش و آشتی درآمدند .

البرت میگفت بجای آنکه با ارسطو از در جنگ وارد شویم بهتر آنستکه با او آشتی کنیم و او را جزو همدستان و متفقین خود قرار دهیم .

سن تماش اینکار را باشایستگی تمام انجام داد و مدتی مشغول مطالعه آثار ارسطو گردید و سرانجام بین منطق ارسطو و مسیحیت سازشی بوجود آورد این سازش بحال تکامل دانش بشری مفید نیفتاد بلکه بر کود آن کمک فراوان کرد .

دوران حکومت ایمان
 بطور کلی اصحاب کلیسیا میگفتند ایمان بر عقل مقدم است اول باید ایمان آورد و سپس در مقام فهم مطالب برآمد ؛ بایروی از این اصل اولیای دین

مسیح فقط آن دسته از آراء حکماء قدیم را که جنبه علمی نداشت و از علت غائی وجود ، و مسائل باوراء الطبیعه بحث میکرد پذیرفتند و آثار فکری امثال بطلمیوس ؛ جالینوس ؛ اقلیدس ؛ ابقراط و دموکریت را بدست فراموشی سپردند .

چون فکری اروپائیان یکباره پایان نیافت بلکه قرنها آثار آن باقی بود ؛

یکی از استادان دانشگاه پیز در سال ۱۵۷۶ چنین مینویسد «هنگام بیان مطلب بمستمعین خود چنین میگویم ، ارسطو اینطور تعلیم داده است ؛ افلاطون چنین فرموده است این است قول ابقراط ؛ نظر جالینوس چنین بود تا کسانی که حرف مر امیثونند بدانند که کلام بوریس خالی از صحت نیست و خود او نیست که صحبت میکند ، بلکه مشهورترین مردان جهان از دهان او صحبت میکنند ... اگر افکاری که بشظرم میرسد در متون قدیم پیدا نکنم ؛ آنها را کنار میگذارم ، زیرا حتماً غلط یا دارای اشتباهاتی است ؛ آنقدر آنها را ذخیره نگاه میدارم و بیان نمی کنم تا قبل از تولد نابود و معدوم شوند ... » این جملات که در قرن ۱۶ از دهان یکی از استادان دانشگاه بیرون آمده بخوبی میرساند که تا عصر رنسانس که دوران تجدید حیات علم و هنر است هنوز جماعتی از محققین ؛ عدول از گفته قدما را گناهی نابخشودنی می دانستند و همواره خود را در پیشگاه فرهنگیان قدیم کوچک و ناچیز می انگاشتند ؛ با اینحال چنانکه خواهیم دید از قرن ۱۳ بیعد بحکم تغیر شرایط اقتصادی و اجتماعی در کلیه شؤن مدنی تغییراتی روی داد و ضربتهائی شدید بمنطق اسکولاستیک وارد آمده بود .

حدود علم در این دوره
 ر کود اوضاع اقتصادی و اجتماعی در طی قرون وسطی بکلیسیا فرصت داد تا برای تامین حکومت خود بچنگ علم برخیزد و مخصوصاً فرا گرفتن علوم طبیعی

و فکر تتبع و تحقیق را با حربه تکفیر و الحاد در مغز مردم بکشد آلبرت کبیر با اینکه از دانشمندان بنام آن دوره است ، در دایرة المعارف خود فقط آثار ارسطو را استنساخ کرد و تبصره ای چند بر آن افزود . علم طب با اینکه مورد نیاز عموم بود بحال ر کود و انحطاط باقی بود و از حدود گفته های ابقراط و جالینوس تجاوز نمیکرد ، تشریح و مطالعه عملی در احوال مرضی معمول نبود فقط گاهی بتشریح خوک مبادرت میکردند .

دوای این دوره عبارت از علفهایی بود که نسخه های آن از قدیم باقی بود ، معمولترین مداوا حجامت و فصد (رگ زدن) بود ، که انجام

آنها در خور مقام اطبا نبود، بلکه اینکار بوسیله سلمانی ودلاک که در حقیقت جراحان زمان بودند صورت میگرفت، تمویندودعا بسیار معمول بود، برای بدست آوردن اکسیر حیات جاوید، شب روز عده‌ای در قرع وانیقها، علفها ودواهای عجیب و غریب را میجو شانیدند بدون اینکه نتیجه مطلوب را بدست آورند، در نتیجه فقر و فلاکت و محرومیت‌های اجتماعی زمینه برای پیشرفت نظریات خرافی و افکار ماوراءالطبیعه کاملاً مساعد بود پیرو سو می‌ویسد:

« مبتلایان بامراض عصبی در کوچه‌ها میدویدند، جن‌زده‌ها و مجانین زیاد بودند و از چپ و راست معجزاتی رخ میداد، همه کم‌وبیش باعوالم خارج از دنیای محسوس روابطی داشتند، بعضی با خدای آسمان، برخی دیگر با سلطان جهنم، اشخاص غلیل و مفلوج هر روزیای مساجد و کلیساها جمع میشدند و فریادهای مهیبی میکشیدند، آنگاه کشتی باظرف طلائی متبرک بالای سر آنها میرفت و بتلاوت ادعیه مذهبی مشغول میشد.

میرنگاملی دانش در اواخر قرون وسطی

بعضی از مورخان، تمام دوره هزار ساله قرون وسطی را عهد کود مطلق بازار علم و دانش میدانند، و حال آنکه این نظر صحیح نیست زیرا از قرن ۱۲ و ۱۳ بعد در اثر رشد سریع صنایع دستی، رونق بازار تجارت افزایش قدرت سلاطین در انگلستان و فرانسه، ضعف تدریجی فتودالها، پیدایش تمرکز ناقصی در امور اقتصادی و سیاسی، تامین راه‌های ارتباطی بین شرق و غرب، و برقراری مناسبات تجاری بین اروپا و آسیا و روی کار آمدن بلاد مستقل تجاری نظیر ژن، فلورانس، و نیز، لیسبون، پاریس، آنورس، لندن، هامبورگ و غیره و علل و عوامل دیگر مقدمات جنبش علمی، فکری و صنعتی اروپائیان فراهم گردید.

یکی از نتایج نزدیکی اروپائیان با ملل اسلامی شیوع استفاده از

صنعت کاغذ سازی است، ساخت کاغذ بهمت چینی‌ها اختراع شد، ایرانیان قبل از اسلام این صنعت را از آنان فرا گرفتند و مسلمین پس از تسخیر ایران بر موز این صنعت آشنا شدند و بعدها اروپائیان از راه اسپانیا صنعت کاغذ سازی را از مسلمین فرا گرفتند، فراوان شدن کاغذ تا حدی به‌ارزانی و فراوانی کتب کمک کرد ولی نهضت اساسی در فرهنگ اروپا از تاریخی شروع میشود که فن چاپ در آلمان اختراع و در سراسر اروپا معمول میشود، از این دوره کتب گوناگون نخست بزبان لاتین و پس از چندی بزبان معمولی اقوام و ملل مختلف اروپا چاپ و منتشر گردید و نخستین قدم در راه تدوین زبان ملی اروپائیان برداشته شد.

احیاء علوم قدیم

برای سیر در مدارج ترقی و کمال لازم بود که اروپائیان نخست از ذخائر فرهنگی قدما باخبر شوند و سپس در راه تکمیل دانشهای قدیم گام بردارند، بر اساس این فکر جمعی از فدائیان علم بدون آنکه از تهدید کلیسیا بپس بخود راه دهند در مقام ترجمه آثار دانشمندان کهن برآمدند و از قرن ۱۲ عده‌ای با فرا گرفتن زبان عربی و لاتین به ترجمه و انتشار آثار و افکار ارشمیدس، ارسطو، اقلیدس، ابقراط، جالینوس و بطلمیوس و غیره همت گماشتند و به این ترتیب روشنائی مختصری در افکار مردم پدید آمد، در این ایام تنی چند از اهل علم علی‌رغم تعلیمات کلیسا در مقام تحقیق و تجربه برآمدند و بمطالعه در آثار قدما قناعت نکردند سرآمد این جمع روژه بیکن راهب انگلیسی است. (۱۲۹۴-۱۲۱۴)

روژه بیکن Roger Bacon

این مرد در سابه کوششهای خود به تعیین کانون آئینه‌های مقعر، توضیح علت پیدایش رنگین کمان و اختراع اطاق تاریک توفیق یافت و بجرم همین تحقیقات علمی از طرف کلیسیا به ۱۴ سال حبس محکوم گردید، فداکاری بیکن بهدر نرفت و پس از اوباب تحقیقات کم‌وبیش گشوده شد و ترقیات فنی پیشرفت علوم نظری را تحت الشعاع خود قرارداد بیکن دشمن سرسخت ارسطو بود و میگفت اگر میتوانستم تمام آثار او را میسوزاندم زیرا

مطالعه آنها موجب گمراهی و اتلاف وقت است - وی به آینده علوم خوش بین بود و پیشرفت سریع علوم مادی را پیش بینی میکرد ، در قرن ۱۳ میلادی میگفت « باید چرخهائی ساخت که بدون احتیاج به ستور سرعت باور نکردنی سیر کند ، میتوان چرخه برای پرواز تعبیه کرد که اگر کسی در میان آن جای گیرد و اسبابی را بچرخاند بالهای مصنوعی آن هوا را بشکافد و مانند پرندگان بپرد ، همچنین ممکن است چرخه‌ای ترتیب داد و با آن بدون هیچ خطری زیر دریا رفت . »

افکار و پیش‌بینی‌های بیکن بقدریچ صورت‌عمل گرفت ، اختراع فن چاپ ، اکتشاف مجدد قطب‌نما و آئینه‌های مسطح و کرومی و کشف عدسیها و اکتشافاتی که در رشته دریانوردی نصیب بشر گردید مقدمات رنسانس Renaissance و تجدید حیات فرهنگی اروپائیان را فراهم کرد غیر از بیکن که دشمن تعبد و تقلید بود ژان بوریدان Buridan نیز در گستن زنجیر اسارت علم سعی فراوان کرد و حکم علم و عقل را برگفته‌های ارسطو ترجیح داد .

ارسطو میگفت « وقتی که جسمی حرکت میکند ، بدان علت است که در تمام طول راه یک نیروی محرک برای پایدار نگاهداشتن حرکت او وجود دارد .

بوریدان این دلیل بی اعتبار را رد میکند و میگوید علت اساسی حرکت ذخیره‌ای است از انرژی . عامل دیگری که بجنبش اقتصادی و فکری اروپائیان کمک کرد توسعه اطلاعات جغرافیائی و اطلاع از تمدن و منابع زرخیز ممالک آسیائی است .

دایره اطلاعات جغرافیائی اروپائیان در آغاز قرون وسطی حتی بیابانه یونانیان و رومیان قدیم نمیرسید ملاحان و کارشناسان این دوره جز حدود مدیترانه یعنی ساحلهای مراکش ، الجزیره ، تونس ، طرابلس ، دلتای نیل ، مصر ، شام ، فلسطین و آسیای صغیر جایی را نمیشناختند .

کارشناسان اروپائی میگفتند زمین کروی نیست زیرا در این صورت باید سکنه نیمکره دیگر هنگام راه رفتن سرشان بسمت پائین باشد و این نامعقول و غیر ممکن است .

نقشه زمین را گاه بشکل دایره و زمانی بصورت مربعی بزرگ‌نمایش میدادند و بیت المقدس را همیشه مرکز آن تصور میکردند و خشکیها را در دریائی بزرگ محصور میکردند و مناطق منجمد شمالی و گرمای سوزان جنوب را مانع عبور خود مینداشتند .

با اینحال سوداگری و عشق جمع‌آوری پول از آغاز قرن سیزدهم اروپائیان را بسیر و سیاحت در آسیا برانگیخت انتشار سفرنامه (مار کوپولو) بنام کتاب عجایب در برانگیختن حرص و آرزو اروپائیان بسیار موثر افتاد این سیاحت و تیزی در طی بیست سال از ناحیه ختا یعنی مملکت چین و سر زمین خاتبا یغ که اکنون یکن خوانده میشود دیدن کرده‌نگام مراجعت از طریق هندوچین ، هندوستان و ایران به اروپا بازگشت .

وی در سفرنامه خود چنین نوشت « ... بلادی هست که تنها حقوق گمرکشان در سال از ۱۵ میلیون و هفتصد هزار کیسه زرمیگذرد و در آنها هر روز متجاوز از هزار ارا به ابریشم وارد میشود و نیز بندرهایی وجود دارد که بیش از ۵ هزار سفینه در کنارشان لنگر انداخته است و بجای یک کشتی فلفل که به اسکندریه می‌آید صد کشتی فلفل و شاید بیشتر بآن بنادر داخل میگردد ، سپس از فراوانی محصولات نظیر ، ادویه ، قند ، عطریات ، مروارید ، الماس ، فیروزه ، یاقوت و غیره اظهار شگفتی میکنند و میگویند در سرزمین زی بانگو Zipangu یعنی در خاک ژاپن آنقدر طلا فراوان است که قصر شاه را بقدر دو انگشت از طلا مفروش کرده‌اند . »

ناگفته نماند که در آغاز قرون وسطی بعضی امتعه کمیاب مانند ابریشم ، مخمل ، مروارید ، عطریات ، کندر ، عود ، اجحار قیمتی و مخصوصا ادویه از قبیل میخک ، دارچین ، جوزهندی ، فلفل و زنجبیل برای تجار فواید کلانی داشت این امتعه بوسیله بازرگانان عرب از دوراه خشکی و دریا بدست ایشان میرسید ، در ایندوره هنوز اروپائیان برای خرید کالاهای مختلف رنج سفر را بر خود هموار نمیکردند و منابع زرخیز آسیا هنوز دیده آزمند آنان را بخود جلب نکرده بود ، تجار عرب گاه از راه بری یا راه ابریشم که از آسیای مرکزی میگذشت و بدریای سیاه منتهی میشد و زمانی از راه بحری یا راه ادویه که مسیرش اقیانوس هند و بحر احمر بود بملکت مصر

و شهر اسکندریه کالاهای مختلف را وارد میکردند و کشتیهای ژن، وسفاین و نیزی، محمولات بازرگانان عرب را بشهرهای ژن و ونیز که در این ایام مرکز فعالیتهای مهم اقتصادی و سیاسی بود منتقل میکردند، منفعتجویی و علاقه بتحصیل مال از اواخر قرن ۱۳ بیعه ملل بحریسمارا بر آن داشت که برای رسیدن به هندوستان که منبع این همه مال و متاع است از پای نشینند بخصوص که در این ایام عده ای عقیده خود را درباره کرویت زمین اعلام کردند از جمله پیردالی Pierre d' Ailly در کتاب خود موسوم به (تصور دنیا) گفت بین دو انتهای مملکت اسپانیا و هندوستان نباید مسافت زیادی وجود داشته باشد، کریستف کلمب با استفاده از این کتاب و توجه به آراء یونانیان قدیم سرانجام در این راه قدم گذاشت و چنانکه خواهیم دید بکشف آمریکا توفیق یافت.

نظریات فلسفی

بطوریکه اشاره کردیم در آغاز قرون وسطی تا قرن دوازدهم، بازار جهل و تعصب و عقاید خرافی رواجی یکمال داشت تنها محیط فرهنگی آن زمان دیر و کلیسیا بود که آنجا نیز با صراحت تام میگفتند ایمان بر عقل مقدم است یعنی نخست باید چشم بسته بحقایق دینی ایمان آورد سپس در مقام فهم موضوع برآمد از قرن پانزدهم بیعه مقدمات تحقیقات علمی و فلسفی در اروپا فراهم گردید طلاب این دوره نخست قواعد زبان، بلاغت و منطق را فرامیگرفتند، و سپس بتحصیل حساب، هندسه، موسیقی و نجوم میپرداختند ولی در هر حال مقید بودند که از حدود گفته پیشینیان قدمی فرا نگذارند و کسانی که بخود جرات چنین کاری را میدادند؛ بطرزی وحشیانه مجازات میشدند طبیعی است، در چنین شرایطی آراء و نظریات فلسفی نیز از حدود تصوف و ایدآلیسم تجاوز نمیکند.

آنسلم یکی از محققین و متفکرین قرن ۱۱ میلادی است؛ او معتقد است که باید بحقایق ایمان آورد و سپس درباره آنها تعقل نمود در باره آفرینش میگوید خدا موجودات را از عدم بوجود آورده است یعنی موجودات ابتدا در علم خدا بوده اند و وجود خارجی نداشتند بعدها مشیت خدا بر اینقرار گرفت که بآنها وجود خارجی بدهد. بعقیده اوصفات خدا عین ذات او میباشند یعنی نباید

گفت خدا کامل است یا عادل است بلکه باید معتقد بود که خدا فی نفسه کمال و عدل محض است آنسلم مانند افلاطون معتقد بحقیقت کلیات بود و برخلاف ارسطو افراد و اشیاء را حقیقی نمیدانست در قرن سیزدهم در اثر ترجمه آثار فلاسفه یونان جنبش فکری اروپا ایمان وسعت گرفت و متفکرینی نظیر البرت بزرگ و توماس قدم بپیدان گذاشتند.

مظهر کامل فلسفه اسکولاستیک سن توماس داکن
Thomas D' Aquin ایتالیائی است او فلسفه مشاء یعنی آراء فلسفی ارسطو را بانغییرات و تصرفاتی با اصول دیانت مسیح سازگار و هم آهنگ نمود بعقیده او خداوند بپیمانچبگیری حضرت عیسی بر خلق آشکار شده است و بشر چاره ای ندارد جز اینکه به این حقیقت ایمان داشته باشد؛ عالم آفرینش باتمام خصوصیات آن کاملترین و بهترین عوالم است چه اگر خلاف آن بیندیشیم منکر قدرت و حکمت الهی شده ایم - توماس در راه تحکیم قدرت کلیسیا و مداخله دین در سیاست کوشش فراوان کرد «بعقده توماس وضع قوانین کشور باید بانظر اجتماع مردم بشود؛ قیام بردولت جابر جایز است؛ اما تغلف از او امر دولت باید بوسیله و اجازه اولیای دین باشد؛ یعنی روحانیت بردولت نیز حاکم است؛ اما در مسائل دینی آزادی فکر و بیان جایز نیست و هر کس از مذهب حق بیرون رود تعقیب گردنی بلکه کشتنی است» ۱

توماس با استفاده از نظریات ایدالیستی ارسطو و با اقتباساتی از افلاطون، موفق گردید اسکولاستیک را نیرو و قدرتی بخشد و بیاری آن نزدیک چهار قرن در برابر سیر تکاملی فرهنگ انسانی سدی خطرناک ایجاد نماید.

ویلیام اکام انگلیسی برخلاف توماس از صاحب نظرانی است که برای کلیات جز در ذهن حقیقتی قائل نیست و معتقد است که برای کشف حقایق و نفوذ در

اکام
 accam

آنسلم
 Ancelme

طبیعت باید بکشف و شهود و مطالعه و تجربه توسل جست و از سیر

۱ - از کتاب سیر حکمت نوشته محمد علی فروغی

درعالم تصور وخیال دست کشید .

بعقیده او براینی که معمولا برای اثبات خدا و وحدانیت او اقامه میکنند کافی و قانع کننده نیست او کوشش فراوان کرد که حکمت الهی را از فلسفه جدا کند و بیاری استدلال و تجربه بنیان اسکولاستیک را متزلزل سازد؛ کوشش اقامه به نتیجه رسید و از قرن ۱۴ بعد اهل تحقیق تعلیمات او را دنبال کردند و بکشفیاتی گرانبها نائل آمدند.

از قرن ۱۲ بعد بعللی که ذکر شد، جنبشی در فرهنگ طرز تحصیل در و ادبیات و صنایع ظریفه بظهور رسید و دارالعلمهای قرون وسطی تازه ای بوجود آمد که در بعضی از آنها هزاران نفر بکار آموزش و پرورش مشغول بودند.

معلمین در این دوره از دولت حقوق نمیگرفتند بلکه معاش آنان از حق الزحمه ای که طلاب میدادند تامین میشد . مدارس و دارالعلمهای آن عصر از جهت انضباط و رعایت مبانی اخلاقی بسیار عقب مانده بود؛ استادان بر روی منبر قرار میگرفتند و محصلین یا روی زمین و یا روی گاه می نشستند ؛ خانه های درس بوسیله محصلین کرایه میشد و غالبا از نظر صحی برای تحصیل مساعد نبود ، ولی بعدها بهمت دانشجویان و در اثر مداخله دولت وضع بهتر شد ، در این دوره محصلین از لحاظ کتاب سخت در مضیقه بودند نسخ خطی کتابها که با ماهها صرف وقت تهیه میشد بسیار گران بود و دانشگاههای آن عصر هرگز تعداد مجلداتشان به صد نفر رسید فقط کتابخانه شارل پنجم دارای ۹۰۰ جلد کتاب بود این وضع ناگوار تا سال ۱۴۴۰ که گوتنبرگ Gutenberg به اختراع صنعت چاپ توفیق یافت ادامه داشت .

در نیمه اول قرن ۱۴ در دارالعلم پاریس که نمونه ای از دارالعلمهای بزرگ آن عصر بود رشته های زیرین تدریس میشد :

۱- شعبه علوم الهی .

۲- شعبه علوم روحانی .

۳- شعبه طب .

۴- شعبه فنون .

تعداد کسانی که در شعبه فنون مشغول تحصیل میشدند از سایر شعب بیشتر بود و هر طلبه ای قبل از آنکه در رشته ای خاص وارد شود لازم بود که رشته فنون را بخوبی فراگیرد . دروس شعبه فنون ۷ قسمت بود، سه قسمت ادبی که در آنجا صرف و نحو و منطق و معانی و بیان تدریس میشد و ۴ قسمت علمی که در آن موسیقی، علم اعداد، هندسه و علم افلاک میآموختند. کلیه این شعب بزبان لاتین تدریس میشد و زبانهای ملی هنوز احیا نشده بود، زبان لاتین در حقیقت زبان دین و دانش بود، در این دوره کتب را بر روی کاغذ خانبالغ مینوشتند و چون این نوع کاغذ بسیار کمیاب و گران بود محصلین ناگزیر بودند مطالب را از راه گوش بذهن بسپارند .

محصلین این دوره باید نخست شعبه فنون را به بینند درجیات تحصیلی و این شعبه را در دو درجه طی نمایند؛ امتحان از هر درجه پس از چند سال مطالعه و تحصیل صورت میگرفت ، برای فارغ التحصیل شدن باید مدرسین لیافت و شایستگی داوطلب را تایید کنند، برای آنکه کسی در رشته علوم الهی بر تبه اجتهاد برسد ، لازم بود که ۸ سال درس بخواند و ۳ جواز مقدماتی و یک جواز فارغ التحصیلی کسب نماید و لا اقل ۳۴ سال عمر داشته باشد.

از آغاز قرن ۱۳ مقدمات جنبش فرهنگی اروپاییان فراهم میشود ؛ اغلب موسسات علمی و فرهنگی این دوره بدون مداخله دولت باهمت و علاقه مردم تاسیس شده است ؛ چنانکه دارالعلم پاریس با کوشش دانشجویان و معلمین در سال ۱۲۰۰ و دارالعلم تولوز ؛ و من پلیم در سال ۱۲۲۰ و دارالعلم بلنی و یادو در سال ۱۲۲۹ و دانشگاه کمبریج بسال ۱۲۳۱ تاسیس گردید علاوه بر این در اورلئان ؛ براك، سالامیک و شهرهای دیگر اروپا بتدریج دانشگاههایی بوجود آمد و کم کم در مراحل ترقی و کمال پیش رفت.

فقاید اقتصادی در قرون وسطی

در دوران بردگی در یونان و روم قدیم راجع بمسائل فلسفی و اجتماعی آراء و نظریات جالبی ابراز شده ولی درباره امور اقتصادی به نظر به مهمی بر نمیخوریم در این میان گزنفون کنایی بعنوان اقتصاد (اگونومیک) تالیف

نمود؛ ولی در آن بیشتر از خانه‌داری بحث و گفتگو کرده است؛ در میان صاحب‌نظران قدیم، سوفسطائیان و رواقیون بحسایت افراد در مقابل دولت برخاستند و با وجود طبقات مختلف المنافع و بنده داشتن و تفوق طبقات ممتاز کمابیش مخالفت کردند و صنعت و تجارت را مفید تشخیص دادند.

غیر از آنها افلاطون در کتاب جمهوریت و قوانین و ارسطو در کتاب سیاست و اخلاق جسته‌جسته مطالبی که ارزش اقتصادی دارد نوشته‌اند (خلاصه آراء آنان در صفحات ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ جلد اول این کتاب ذکر شده) به این ترتیب در دنیای قدیم تا قرن ۱۲ از طرف اروپائیان نظریات جالب اقتصادی اظهار نشده است؛ در قرون وسطی کلیسیا از روح اولیه مسیحیت دورتر افتاد باین معنی که کشیشان مانند اربابان و تیولداران املاک وسیع و عده زیادی سرف و مباشر؛ بخدمت خود گماشتند.

آراء اقتصادی این دوره که غالباً از طرف پیشوایان دین اعلام شده بیشتر رنگ مذهبی دارد سنت اگوستین (۴۳۰ - ۳۵۴) میگوید «خداوند مالک مطلق عالم آفرینش است و فقط او میتواند هر چه را که مایل است بمخلوق خود ارزانی دارد، بعضی از کافر کیشان مانند مانی مذهببان بطور کلی از طلا و نقره بیزار می‌گشتند و مسلمانان این گروه خطا می‌کنند زیرا طلا و نقره بنفشه بد نیستند فقط نباید بد استعمال شوند... کسانی که بکسک بخت و اقبال بد دولت و مالی رسیده‌اند... باید از ذخیره خود بآنان که ندارند بیخشند... ثروت خصوصی همیشه میان مردم، مایه، تحقیرها، مخالفتها، جنگها، گناهها، بی‌عدالتیها و قتل و گشازها بوده است، آیا بر سردارانی همگانی هیچوقت موردی برای جدال پیدا میشود؟ مثلاً خورشید از آن همگان است و نور آن بتساوی بر همه میتابد».

سن‌تومادا کن ۱۲۷۴ - ۱۳۲۶ در باره مسائل اقتصادی نظریاتی دارد او معتقد است که «انسان اصولاً حق دارد از نعمتهائی که برایش خلق شده است استفاده کند و اگر بآن پشت‌پا بزند زندگیش بخطر خواهد افتاد اما انسان باید مقداری از این نعمتها را برای صدقه به بیچارگان و ترحم بر بینوایان اختصاص دهد بهره برداری از زمین برای مردم يك تکلیف اخلاقی و شرعی است... مالکیت فردی سبب میشود که از ثروت سود بیشتری حاصل شود و کسیکه این حق مشروع به او ارزانی شده میتواند هر نوع

بهره‌ای از آن برگیرد؛ لیکن نباید فراموش کرد که نعمتهای زمین مال همگان است... اساس زندگی اجتماعی بر تقسیم وظایف و یاری یکدیگر گذاشته شده، چون هر کس از نتیجه کار دیگران برخوردار میشود بنا بر این باید با کوششهای جسمانی و روحانی خود برای پر شدن خزانه عمومی باری کند، سود و صلاح همگان را از نظر دور ندارد و به نصیب و قسمت مقدر خود راضی باشد... در بین افراد بشر عده‌ای قوی‌ترند؛ عده‌ای با هوش‌ترند عده‌ای با وجدان‌ترند و عده‌ای بیشتر ببرد دیگران می‌رسند طبقات مردم با هم متفاوتند و هر طبقه به تناسب خدماتش ارزش دارد... هر فرد باید در همان طبقه‌ای که از طرف ذات باری برایش مقدر شده باقی مانده بخدمت خود ادامه دهد.» (۱) سن‌تومادا کن بسا ربح و تنزیل پول مخالفت میکند ولی با گرفتن اجاره بها موافق است، بطور کلی صاحب‌نظران این دوره با رقابت مخالفت دارند و میگویند تولید کننده نباید از نیازمندی فروشنده سوء استفاده کند، بعدها با تغییر شرایط اقتصادی ورشد روزافزون جنبش بورژوازی عقاید اقتصادی نیز تغییر یافت مسئله بهای عادلانه *Juste Prix* و سود عادلانه مورد موافقت قرار می‌گیرد و بالاخره از اواخر قرن پانزدهم عقاید سوداگری *Mercantilisme* طرفدارانی پیدا میکند پیروان این نظر میگویند باید دولت برای انتظام تجارت و فلاح و صنعت مقررات و قوانینی وضع کند، چه دولت بصیرت و اطلاع بیشتری دارد و بیش از افراد منافع جامعه را تامین میکند و طلا و نقره را شرط اساسی فعالیت اقتصادی می‌شمارند سیاست اقتصادی آنها عبارتست از ۱ - منع صدور فلزات گرانبها ۲ - کوشش در اینکه بهای صادرات بیش از بهای واردات باشد ۳ - اخذ حقوق گمرکی از مصنوعات خارجی ۴ - تشویق مصنوعات داخلی.

پیدایش این نظریات درست در ایامی است که اصول فتوایلیسم متزلزل شده و در نتیجه رشد صنایع، تامین راهها، رواج تجارت و افزایش قدرت سلاطین موجبات رشد جنبش بورژوازی و زوال ملوک‌الطوایفی فراهم گردیده است.

۱- از کتاب تاریخ مالکیت ترجمه بانو فخری فاطمی

تاریخ

تحولات اجتماعی

www.adabestanekave.com

جلد سوم

قسمت چهارم

دوران نهضت بورژوازی

فصل بیست و چهارم

« سرمایه داری شکوفان »

مقدمات پیدایش جنبش بورژوازی چنانکه اشاره شد از قرن ۱۱ بعد در نتیجه تغییر اوضاع اقتصادی، رشد تدریجی صنعت و تجارت استقرار روابط بازرگانی بین شهرها و ممالک مختلف و علل و عوامل دیگر، در داخل اجتماع نمودار یافته، غیر از طبقه سوم و طبقه نجیب و روحانیون، کم کم بحکم ضروریات اجتماعی طبقه جدید و تاجر پیشه‌ای بنام «بورژوازی» بوجود آمد، این طبقه تازه بدوران رسیده، بقیمت مبارزات گوناگون از قرن ۱۲ بعد موفق گردید که بعضی از شهرها را از قبود نمودار بسم رهائی بخشد، و کار صنعت و تجارت را بیش از پیش رونق دهد، از قرن ۱۱ بعد دریای مدیترانه مرکز روابط تجاری شد، تجار اروپائی برای خرید ابریشم شام و چین، قالی ایران، عاج افریقا، ادویه هندوستان و عطریات عربستان به بندرهای شام و اسکندریه می‌آمدند و این جریانات بر اهمیت قسطنطنیه و ارزش اقتصادی آن می‌افزود.

تجارت در قرن ۱۱ و ۱۲

بطوریکه یکی از دانشمندان فرانسه میگوید: اولین تاجران قرن ۱۱ و ۱۲ عبارت از همان اشخاص خانه بدوشی بودند که در طلب روزی به اینطرف و آنطرف میرفتند، این اشخاص کم کم حس کردند، که اگر باهم جمع شوند، خطرات کمتری متوجه آنها خواهد شد و بهتر میتوانند اجناس را حمل و نقل کنند. باین طریق اولین شرکتهای تجاری بوجود آمد و بر ثروت آنها افزوده شد، کم کم این شرکتهای توسعه یافت، و این جهانگردان توانستند کاروانهای بزرگی راه بیندازند، در اول مردم از اینها وحشت داشتند، ولی بتدریج چون اجناس ممالک دور دست را از دست آنها خریدند با آنها انس گرفتند، کم کم در کنار جاده های تجاری شهرهایی پیدا شد و باین طریق رونق زندگی شهری آغاز گردید، هر قدر تجارت رونق میگرفت عده اشخاصی که وابسته به اینکار بودند زیاد میشدند، در سر راه بازرگانان، موسساتی نظیر گاری سازی کشتی سازی بوجود آمده ای نانوا و قصاب و پارچه باف در محلهای مناسب گرد آمدند، کم کم احتیاجات مردم زیاد میشد و بر میزان مصرف افزوده میگشت، زیادی مصرف کالاها سبب گردید که بر میزان تولید هم افزوده شود. در نتیجه صنعت رو بوسعت نهاد و قبل از همه صنعت پارچه بافی رونق گرفت، بطوریکه در قرن ۱۲ در شهر میلان ۶۰ هزار کارگر پارچه باف وجود داشتند، بدین ترتیب بحکم ضروریات اجتماعی بورژوازی با وجود مشکلاتی که در راه داشت قدم ب قدم پیش میرفت، فتودالها اصرار داشتند حمل و نقل کالاها را در املاک خود تحت کنترل و مقررات شدیدی قرار دهند تا بتوانند هر قدر بخواهند مالیات و عوارض بگیرند، چون این ترتیب موجب گرانی کالا و فلج شدن فعالیت تجاری بود بورژواها بکمک عناصر ذینفع به ایجاد شهرهای آزاد همت گماشتند و مقررات کورپوراسیونهای قرون وسطایی را عملاً نقض کردند، بطوریکه در قرن ۱۴ در یک کارخانه پارچه بافی کارگران دوپست پیشه مختلف را در زیر یک سقف جمع کردند، درحالیکه اگر میخواستند از مقررات فتودالیه پیروی کنند ناچار بودند هر یک از عملیات مربوط به رنگ زدن، جور کردن تاییدن و غیره را بیک کورپوراسیون مخصوصی

محول کنند و این کارها چنانکه میدانیم با سودجویی بورژوازی سازگاری نداشت.

به این ترتیب می بینم که بورژوازی برای آنکه بتواند آزادانه به سوداگری خود ادامه دهد احتیاج فراوانی به «آزادی» داشت، مقصود بورژوازی از کلمه آزادی، آزادی مردم از قید استبداد و استثمار نبود بلکه منظور بورژوازی از آزادی لغو کلیه مقرراتی بود که برای تامین منافع آنها مفید واقع نمیشد، بورژوازی مایل بود بتواند آزادانه از محلی بمحل دیگر برود، تعهد بسپرد، تعهد بگیرد، در اموالش در موقع مقتضی دخل و تصرف نماید، این آزادیها بامقررات پرپیچ و خم دوره فتودالیه سازگاری نداشت، بهمین مناسبت بورژوازی بیاری عناصر متحد المنافع بچنگ با نظامات قدیم برخاست و قدم ب قدم بر مشکلات فائق آمد.» (۱)

صف آرائی کارگر و کارفرما

در نتیجه رشد صنعت و ایجاد موسسات بزرگ، تعداد کارگران فزونی گرفت، شرایط اقتصادی و اجتماعی این کارگران بپایه و رانی که سابقاً در بازارهای محلی مجتمع میشدند اختلاف فراوان داشت، چنانکه دیدیم کارگر سابقاً دستیار استاد خود بود؛ در زندگی او شرکت داشت، غالباً با او وصلت میکرد و گاه جانشین او میشد ولی در این ایام کارگران روزمزدی که در صنایع بزرگ کار میکردند با ارباب خود در یک ردیف نبودند، استقلال اقتصادی خود را از دست داده و بصورت «پرولتر» کارگر روزمزد درآمدند، بهمین علت کارگران برای نجات از رقیت اقتصادی و تعیین شرایط عادلانه ای در نرخ دستمزد و ساعت کار از قرن ۱۳ بیعد دست بطغیانها و اعتصابات زدند و مبارزه کارگر و کارفرما آغاز شد، در نتیجه توسعه موسسات صنعتی، کارگاههای کوچک در میدان رقابت شکست خوردند و مدیران این قبیل موسسات کوچک غالباً بحکم اجبار بصورت پرولتر درآمدند از این دوره است که دیگر هیچ کارگری امیدوار نیست که بمقام و موقعیت کارفرما برسد.

۱ - نقل و تلخیص از جامعه را بشناسید. نوشته احمد قاسمی

فردريك انگلس ضمن مقاله‌ای انحصاط فئودالیتة ورشد بورژوازی را بطرزی جالب توصیف میکند و ماقستی از آنرا ذیلا نقل میکنیم :

« هنگامیکه نجیب‌زادگان فئودال به نبردهای وحشیانه خود ادامه میدادند در تمام اروپای باختری کارطبقات زحمتکش باسکوت بی‌مانند خود پایه‌های سیستم فئودال را آرام آرام تخریب میکرد، بتدریج صحنه را بر سنیور فئودال تنگتر مینمود، بی‌شك هنوز دردهات اصیل‌زادگان فئودال سخت پیداد میکردند، سرفهار را شکنجه میدادند، محصول آنها را پایمال و زنهای و دخترانشان را به‌عنف هتك ناموس می‌نمودند. اما در اطراف شهرها برپا میشد درایتالیا، در جنوب فرانسه و در ساحل رن و در آلمان شهرهایی با باروهای بلند ایجاد میشدند و بمنزله قلعه‌های مستحکمی بودند که تنها در برابر يك ارتش بزرگ ممکن بود تسلیم شود و از این‌جهت از قصور نجبا و اصیل‌زادگان ممتاز میشدند.

در پس این حصارها و خندقها، بتدریج گروه پیشه‌وران قرون وسطی، در کربوراسیونها رشد میکردند، نخستین سرمایه‌ها متمرکز میشد و احتیاج به تجارت بین شهرهای مختلف، باهم و سایر نقاط جهان. همراه با لزوم حمایت از این داد و ستد زائیده میشد.

از قرن پانزدهم بعد، بورژواها برای جامعه، بهراتب ضروری‌تر از فئودالها شده بودند، بدون شك فلاح، مشغله توده عظیمی از مردم و بمنزله شاخه اصلی تولید محسوب میشد.

... وجود شهرهای بورژوازی برای نجیب‌زادگان فئودال که بچپاول و غارتگری روزگار میکنداشتند نیز واجب مینمود، زیرا از این شهرها ارباب فئودال، وسائل تولید، زره و اسلحه و سایر وسائل زندگی از قبیل اثنایه منزل، منسوجات، جواهرات، ابریشم ایتالیا، عطریات عربستان، ادویه هندوستان، میوه‌های مشرق و غیره را خریداری مینمود. در این موقع تجازت جهانی هم رونق داشت ایتالیا، مدیترانه و سواحل اقیانوس اطلس تا فنلاند را طی میکردند، تجار هلندی و انگلیسی در رقابت‌های تجاری شرکت میکردند، هر قدر طبقه نجبا سد راه تحول و تکامل میشدند، بورژواهای ساکن شهرها، بصورت طبقه‌ای در میآمدند که

با خود پیشرفت تولید و تجارت و ترقی فرهنگ، و موسسات سیاسی و اجتماعی را همراه داشتند. بورژواهای زنده و فعال با تمام محدودیتها سبب شدند تا اجتماع فئودال که بدون جنبش در جای خود ایستاده در جامیزد، منقلب و واژگون گردد.

نقش پول به‌لاوه بورژوازی شهرها، سلاح برنده تری در کف‌داشت و آن پول بود، در اقتصاد فئودال قرون وسطی پول موقعیت ناچیزی را حائز بود. سنیور فئودال، تمام مایحتاج خود را از دست سرفهائی که در زیر سلطه داشت، خواه بصورت کار، خواه بشکل محصولات ساخته شده بدست می‌آورد. زنهای میرشتند و می‌باقتند، و از کتان و پشم برای اوباس درست میکردند، مردها مزارع را کشت میکردند، بچه‌ها چارپایان او را بچرا میبردند و میوه‌های جنگلی و جوجه برای وی فراهم میکردند به‌لاوه خانواده سرف میبایستی، گندم، میوجات، تخم مرغ، کره، پنیر، پرندگان خانگی و نوزاد چارپایان خود، خلاصه آنچه را در عرض سال با رنج بی‌پایان بدست می‌آورد بی‌چون و چرا و دودستی تقدیم ارباب کند، در واقع در قلمرو ارباب فئودال کلیه مایحتاج او فراهم میشد، باج جنک هم با محصول پرداخته میشد. تجارت و مبادله وجود نداشت و پول چیز زائیدی بود، اروپا بمیزانی عقب رفته بود که گوئی میخواست تمدن قدیم را از سر شروع کند... در واقع پول وسیله پرداخت مالیات بود و اغلب از طریق غارت و یغما بدست می‌آمد. ولی بعدا همه چیز عوض و پول وسیله مبادله عمومی شد و در نتیجه میزان آن افزایش یافته بود. حتی طبقه نجبا هم نمیتوانست از آن بگذرد و چون دیگر چیز مهمی برای فروش در کف‌ندانشت و غارت و چپاولگری هم سهولت قدیمی خود را از دست داده بود. لذا ناچار بود از بورژوازی رباخوار قرض بخواهد، خیلی قبل از آنکه قصرهای باشکوه فئودالها با ضرب گلوله‌های توپ درهم فروریزد سکه‌های پول بی‌های مستحکم این قلاع مرتفع راست و بی اعتبار ساخته بود، پول برای مساوات سیاسی بورژوازی راه صاف کن خوبی بود... بتدریج ارباب ورعیت اولین قدمها را در راه تبدیل خود بمالك زمین و اجاره‌دار برمیداشتند، بطوریکه حتی دردهات هم موسسات فئودالی پایه‌های اجتماعی

هر قدر ، در اواخر قرن پانزدهم ، فتودالیت از درون بواسطه پول زنگ زده و سست بنیان میگردد ، عطش طلا که اروپای غربی را در این عصر فرا گرفته است بآن نمایش و منظره درخشانی میدهد ، این طلا بود که برتقالیهها آنرا در سواحل افریقا ، هند و تمام شرق دور جستجو میکردند ، **طلا این کلمه سحر آسا بود که اسپانیولیهارا بر انگیزت تا اقیانوس اطلس را طی کنند و بسواحل امریکا دسترس یابند .** طلا اولین چیزی بود که سفید پوست بعضی ورودیک ساحل کشف شده تقاضا میکرد . اما این احتیاج به مسافرت های پر حادثه بنواحی دور دست با وجود شکل فتودالی یا اقلانیمه فتودالی آن ، در واقع با فتودالیت که اساس آن فعالیت های زراعتی ، و هدف جنگ های کشور گشایانه اش تصرف اراضی بود سازش ناپذیر مینمود ، به علاوه دریانوردی يك صنعت کاملا بورژوا بود که حتی خصم های ضد فتودالی آن بر ناصیه ناوگان جنگی جدید نیز نقش بسته است . بدین قرار در قرن پانزدهم فتودالیت در تمام اروپای باختری در حال انحطاط و زوال بود ، شهرها بضراب پول ، فتودالها را از لحاظ اجتماعی و حتی در بعضی جاها از نظر سیاسی تحت اراده و تابعیت خود در آورده بودند ... همه جا در شهرها و دهات عناصری رشد میکردند که قبل از همه چیز درخواستشان این بود که این جنگجویی های مداوم و بیپایان فتودالها و منازعات داخلی آنها که موجب ویرانی و تخریب پدیدری است هر چه زودتر قطع گردد ، این عناصر که برای اجرای این آرزوی دیرین بسیار ضعیف بودند ... تکیه گاه پابرجا و محکمی یافتند و آن مقام سلطنت بود .

دوره ای که سلطنت عامل ترقی و پیشرفت بود

سپس انگلس اضافه میکند «روشن است که در این هرج و مرج و بی نظمی عمومی ، سلطنت يك عنصر ترقی و پیشرفت بشمار میرفت ، اودر بی نظمی ، نماینده نظم بود ، تمام عناصر انقلابی که در قشر فتودالیت ایجاد میشدند مجبور بودند بر سلطنت تکیه کنند ، چنانکه سلطنت نیز ناگزیر بود بر آنها متکی باشد ، تاریخ اتحاد بین سلطنت و بورژوازی از قرن دهم آغاز میگردد ، این اتحاد که گاه در اثر منازعاتی گسیخته میشد ...

باز دوباره محکم تر و نیرومندتر تجدید می گشت تا فتودالها را بزانو در آورد .

قوانین بورژوازی

در این دوره سلاطین مانند بورژواها میکوشند تا بین حقوق دانها « Juriste » تکیه گاهی پیدا کنند ، سعی دارند تا حقوق و قوانین روم قدیم که در آن مالکیت خصوصی محترم شمرده شده احیا گردد و مالکیت فتودالی که بر اساس حسب و نسب استوار است رو بفراموشی رود ، کم کم بورژواها موفق به اجرای قوانینی شدند که بهیچوجه شرایط مالکیت فتودال را بر سمیت نمیشناخت و کاملا بر روی مالکیت خصوصی جدید تکیه میکرد ، مجموع این جریانات ، انتشار چاپ ، تجدید مطالعه ادبیات قدیم ، جنبش های فرهنگی که از ۱۴۵۰ بیعده پیش ازینش تقویت و عالمگیر میشدند ، جنگ بورژوازی و سلطنت را با فتودالیت تسهیل میکرد ، در نتیجه این عوامل در نیمه دوم قرن ۱۵ سلطنت بر فتودالیت پیروز گردید و فتح بورژوازی نزدیک شد .

تغییر در نظامات اقتصادی

سلاطین و سینیورها تا اواخر قرن ۱۴ در مقابل اخذ حقوق راهداری از بازرگانان حمایت میکردند ولی از اوایل قرن ۱۵ دولتها برای تأمین مقاصد اقتصادی بورژواها ، در صدد برآمدند از صنایع داخلی در مقابل صنعت و تجارت خارجی حمایت کنند و اینکار نخست در انگلستان صورت گرفت و بعدها این فکر در سایر ممالک راه یافت به این ترتیب در طی قرن ۱۵ و ۱۶ در ممالک اروپایی فکر ملی کردن قوای اقتصادی توسعه یافت ، در نتیجه از ورود بیقید و بند مصنوعات خارجی در داخل کشور جلوگیری بعمل آمد ، بازار تجارت داخلی در نتیجه بهبود وسائل حمل و نقل ، امنیت راهها ، تسطیح و اصلاح جادهها رو برویق نهاد . بازارهای تجاری بطور بی سابقه وسعت گرفت و معاملات بازرگانی نسبت بقرون قبل بسیار جالب و پرسود گردید ، از طرفی چون صنایع و محصولات داخلی کشورها برای تأمین احتیاجات داخلی کافی نبود بین دول اروپا قراردادهای بازرگانی منعقد گردید ، در نتیجه تغییر اوضاع اقتصادی احتیاج بیول و تحصیل فلزات گرانبها پیش از پیش احساس گردید ، همین احتیاج ، به اکتشافات جغرافیائی ایندوره کمک کرد ، کم کم ضروریات

اقتصادی سبب پیدایش اعتبار و استفاده از اوراق بهادار گردید و چندی بعد تجارت اوراق بهادار معمول شد و اعتبار که تا آن زمان وسیله تنظیم معامله بود بخودی خود بیک شبئی قابل معامله و انتقال تبدیل گردید .

در نتیجه این قبیل معاملات عده‌ای از مردم گمنام و حادثه جو ثروت کلانی بدست آوردند «عموم مردم نسبت به این خانواده‌های تازه بدوران رسیده ، نظر خوبی نداشتند، برای کسیکه بهجیم کوچک کارها، بسوداندک و بمنافع ناچیز تجاری و به ثابت ماندن نسبی میزان ثروت عادت داشته، توسعه معاملات و منافع عظیم، ترقی کردن سریع افراد خانواده ، موجب تعجب و باعث مخالفت بود مخصوصاً معاملاتی که در آن یک قطعه کاغذ جانشین محصولات مورد معامله میکرد، معاملات موجد که تمام یا قسمتی از بهای آن بهمدان مدت معینی تسلیم میشد گویی بر روی هیچ بنانهاده شده بود و در نظر کسانی که ذهنشان از این نوع معاملات خالی بود غریب میآمد ...

« نقل از کتاب جامعه را بشناسید »

چگونه بورژوازی گور خود را میکند ؟

در اواخر دوره فتودالیت هنگامیکه بورژوازی جوان اروپا در ردیف کارگاههای کوچک پیشه‌وران ، بتأسیس بنگاههای مانوفاکتوری آغاز نمود، مسلمانانیدانست و بفکرش هم نمیرسید که این پیش آمد تازه چه عواقب اجتماعی دربر خواهد داشت، بورژوازی نیدانست و پی نمیبرد که این بدعت کوچک در نیروهای اجتماعی چه سازمانها و دسته بندیهای تازه‌ای بوجود خواهد آورد؛ بورژوازی پیش بینی نمیکرد که رشد جنبشهای توده‌ای سرانجام روزی منتهی با انقلاب علیه حاکمیت شاه ، نجباء و اشراف خواهد گردید ، بورژوازی فقط در آن موقع میخواست کالاها را ارزاتر تمام کند و هرچه بیشتر بیابزارهای آسیا و آمریکا که تازه کشف شده بود صادر نماید

و منافع بیشتری بدست آورد، فعالیتی که بورژوازی از روی شعور انجام میداد از دایره محدود این عملیات خارج نمیشد .

در روسیه تزاری حال بدین منوال بود یعنی موقعیکه سرمایه‌داران روس با همراهی سرمایه‌داران خارجی، صنایع ماشینی معاصر را در روسیه باجدیت تمام برقرار میکردند، مسلماً از نتایج اجتماعی رشد جدی نیروهای مولده بی‌خبر بودند و در این باره نمایانده‌شیدند و متوجه نبودند که از این جهش جدی در رشته نیروهای مولده جامعه چه نیروهای اجتماعی جدیدی بوجود خواهد آمد و نمیدانستند که پرولتاریا بکمک روستائیان انقلاب سوسیالیستی فاتحانه را انجام خواهد داد .

در روسیه تزاری سرمایه‌داران فقط میخواستند تولید صنعتی را بمنتهی درجه توسعه داده بازار بزرگ داخلی را باختیار خود گرفته از اقتصادیات ملی هرچه بیشتر بهره برداری نموده سود ببرند، فعالیتی که از روی شعور انجام میدادند همین بود از اینرو مارکس میگوید:

« آدمیان در تولید اجتماعی خود داخل مراداتی معین و ضروری میشوند که در حیطه اراده ایشان نیست »

یعنی وارد مناسبات تولیدی میشوند که بادرجه معینی از ترقی و تکامل نیروهای مولده مادی آنان متناسب است ، مجموعه این روابط تولیدی سازمان اقتصادی جامعه را تشکیل میدهد که بر روی آن رو بنای قضایی و سیاسی استوار میگردد؛ طرز تولید و مسائل زندگی رابطه ناگسستی با حیات معنوی جامعه دارد؛ هستی اجتماعی جامعه یعنی طرز تولید و مناسبات تولیدی افراد، فهم و شعور جامعه و حیات معنوی آنرا روشن میکند.

مختصات رژیم سرمایه‌داری

در رژیم سرمایه‌داری مالکیت بر تولید کنندگان وجود ندارد یعنی سرمایه‌دار نمیتواند کارگر روزمزد را بکشد یا در معرض خرید و فروش قرار دهد، در

این رژیم سرمایه‌داران مالک وسائل تولیدند ، و طبقه کارگر از داشتن وسائل تولید محروم است ، چون هیچگونه وسیله تولیدی در دست ندارد، برای آنکه از گرسنگی تلف نشود مجبور است نیروی کار خود را ب سرمایه‌دار بفروشد و زنجیر استثمار را برگردن نهد.

در کنار مالکیت سرمایه‌داران بروسائل تولید مالکیت خصوصی دهقانان و پیشه‌ورانی که از قید سرواژ آزاد شده و بکار شخصی خوداتکا، دارند در پندو امر وسیعاً شیوع دارد، در ایندوره کارگاههای پیشه‌وری و مؤسسات مانوفاکتوری و کارخانه های بزرگی که بوسیله ماشین مجهز گردیده‌اند پیدا شده، مزارع اربابی که با وسائل بدوی دهاقین زراعت میشد جای خود را بزراعت سرمایه‌داری میدهد که بر پایه علوم فلاحتی استوار بوده، و ماشینهای کشاورزی در اختیار دارد. نیروهای مولده جدید ایجاب مینماید که تولیدکنندگان تربیت شده‌تر و بافهم‌تر از سرفهای جاهل و عامی باشند تا بتوانند ماشین را بشناسند و آنرا درست بکار برند.

تضاد سرمایه‌داری سرمایه‌داری پس از آنکه نیروهای مولده را بدرجه هنگفتی ترقی داد گرفتار تضادهائی که برایش لاینحل است شده و سردرگم میگردد، سرمایه‌داری با تولید روزافزون کالا و پائین آوردن نرخ کالا رقابت را شدیدتر میکند، توده خرده مالکین و خرده بورژوا را خانه خراب کرده، آنها را به پرولتر تبدیل میکند، استطاعت خریدن را پائین میآورد در نتیجه فروش کالاهائی که تولید کرده است غیر ممکن میشود.

از طرف دیگر سرمایه‌داری با توسعه تولید و با جمع کردن میلیونها کارگر در فابریکها و کارخانجات عظیم، جریان تولید خاصیت اجتماعی مینماید و هزاران کارگر متحد المنافع را در محل واحدی جمع میکند و بدینظریق بدست خود اساس کار خویش را منهدم میسازد، زیرا خاصیت اجتماعی هر تولید، مالکیت اجتماعی بروسائل تولید را ایجاد میکند، برای نجات از بحرانها و تضادهای داخلی یگانه راه اینست که وسائل تولیدی اجتماعی شود و در اختیار خلق قرار گیرد و مالکیت فردی بروسائل تولید از بین برود.

در نتیجه بقاء مالکیت خصوصی تضادهای سختی بشکل بحرانهای متناوب (نظیر تولید بیش از مصرف) متظاهر میگردد، در این موقع سرمایه‌داران که خودشان توده کثیر مردم را از هست و نیست ساقط کرده‌اند،

بعلت نداشتن خریدار برای کالای خود مجبور میشوند محصولات را بسوزانند، کالاهای تهیه شده را نابود سازند، تولید را متوقف کنند قوای تولیدکننده را منهدم نمایند، در حالیکه میلیونها مردم نه بعلت عدم کفایت کالا، بلکه بعلت فراوانی آن ناگزیرند بیکار مانده و گرسنه بسر برند، پس مناسبات تولیدی سرمایه‌داری دیگر با خواص قوای تولیدکننده جامعه مناسب نبوده و با قوای مزبور تضاد آشتی ناپذیر دارند، پس سرمایه‌داری آبتن انقلابی است که مالکیت اجتماعی سوسیالیستی را جانشین مالکیت فعلی سرمایه‌داری بروسائل تولیدی مینماید، پس مبارزه شدید طبقاتی میان استثمارکنندگان و استثمار شوندهگان خصصت اساسی رژیم سرمایه‌داری است.

پیدایش سرمایه‌داران صنعتی راجع بطلوع سرمایه‌داری صنعتی و مطالبی که از اینراه بتوده‌های ستمکش جهان وارد آمده است مطالب جامعی در کتاب سرمایه، شاهکار تاریخی مارکس مندرج است که ما قسمتی از آنرا با رعایت اختصار ذکر میکنیم. مارکس میگوید:

« سرمایه پولی، که بوسیله ر باو تجارت ایجاد شده در راه تبدیل خود بسرمایه صنعتی با دو مانع اساسی روبرو گردید:

در روستا و دهات مقررات پر پیچ و خم فئودالیت و در شهرها سازمانهای مخصوص صنفی مانع پیشرفت کار بورژوازی بود ولی ایندو مانع با از بین رفتن مقررات فئودالیت و زوال تدریجی سازمان های صنفی از بین رفت.

در انگلستان میان شهرهائی که دارای سازمانهای صنفی بود این مراکز نوین صنعتی بیکاری شدید در گرفت.

کشف معادن زروسیم امریکا، کشتار مردم بومی آن سرزمین، دست یافتن بهند شرقی و استفاده از ذخائر گوناگون آن شکار سیاهان و رواج بازار برده فروشی طلوع عصر سرمایه‌داری را نوید میدهد. پس از آن مبارزه ملل اروپا برای کسب مناطق استعماری آغاز میشود، و کشورهای اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه، و انگلستان یکی بعد از دیگری در این راه قدم میگذارند، بورژوازی باتکاء قدرت دولتها و نیروی سرمایه و اجرای

اصل حمایت صنایع داخلی Protectionnisme مسئله تغییر تولید فتودالی
بتولید سرمایه‌داری را تسریع میکند، کشورهای سرمایه‌داری برای کسب
مستعمرات بجزان ملل ضعیف میافتد و بگفته «هاویت»:
«اعمال وحشیانه و خونخواریه‌های شرم‌آوریکه ملل باصطلاح مسیحی
در همه جا بر ضد توده‌ای مقهور و اسیر رو داشته‌اند در هیچیک از دوره‌های
تاریخ جهان مانند نداشته و از هیچ نژادی هر اندازه وحشی و خونخوار و
بی‌آزرم سرزده است.»

در قرن هفدهم هلند باقتضای شرایط اقتصادی خود و بعلت خالی بودن
میدان از رقبادر راه استعمار قدم گذاشت و برای سودجویی بجنایات بیسابقه‌ای
دست زد که از آن جمله میتوان تلاش هلندیها را در راه ربودن سکنه «سلب
و جاوه» نامبرد هلندیها کودکان را میبردند و آنها را در زندانها مخفی
نگهداری مینمودند همینکه آنها بسن مقتضی میرسیدند، برای فروش آنها
را بخارج گسیل میداشتند.

يك گزارش رسمی در این باب میگوید:

«شهر ما کاسار انباشته از زندانهای نهانی است که یکی از دیگری
وحشت‌زاترست، در این زندانها جمع کثیری از قربانیان نگون‌بخت آزو
ستمگری که به جبر و عنف از خانوادهاشان جدا شده‌اند در زیر غل و زنجیر
بسر میبرند.»

انگلستان شرکت انگلیسی هند شرقی را بوجود آورده پس از چندی
قدرت سیاسی را در هندوستان بکف گرفت سپس این حصار مطلق، تجارت
چای و حمل و نقل کالاها را بین اروپا و قسمتی از آسیا بخود انحصار داد
و با استفاده از نیروی دریائی خود حمل و نقل نمک، تریاک، فلفل و غیره را
منحصراً بخود نموده و سرچشمه‌های خشک نشدنی ثروت را بدست آورد،
قیمت‌ها را شرکت معین میکرد و بدینوسیله آسانتر از کیمیاگران، زرناب
بدست می‌آورد، مظالم و حق کشی‌های انگلیسها از حد و شمار بیرون است،
بطوریکه از يك گزارش تقدیمی بیارلمان برمیآید، بین سالهای ۱۷۵۷-
۱۷۶۶ هندیهها مبلغ شش میلیون لیره استرلینگ بحکم اجبار بعنوان هدیه
بانگلیسها تسلیم کردند و در سالهای ۱۷۶۶ تا سال ۱۷۷۰ قحطوغلای
مصنوعی ایجاد نمودند در حالیکه تمام محصول برنج برای سودجویی خودشان

اختکار شده بود.

در سال ۱۷۰۳ این بیروان و مبلغین دو آتشه مذهب پروتستان بنا بر تصمیم
انجمن، برای هر هندی یا سرخ پوست اسیر، چهل لیره پاداش تعیین
کردند و در سال ۱۷۲۰ این پاداش را بصد لیره افزایش دادند و بالاخره در
سال ۱۷۴۴ که یکی از قبایل سرشورش مر داشت قیمت هر مردان و زنان و
کودکان از آنها تجاوز کرد.

روش استعمار طلبی اروپائیان و افزایش روز افزون بازار فروش سبب
گردید که تجارت روز بروز رونق بیشتری کسب کند، در نتیجه تعداد
مانوفاکتورها رو با افزایش نهاد، ثروتهائی که از مستعمرات بقیمت جنایات
گونگون و بردگی و چپاول ملل در خارج اروپا گرد آمده بود سوی کشور
اصلی «متر و بل» روان میشد و در آنجا سرمایه مبدل میگردد، از این دوره
است که «ارزش اضافی» یگانه هدف سودجویان است.

در دوران سرمایه‌داری قرضه عمومی یکی از وسائل رشد سریع جنبش
سرمایه‌داری است، در نتیجه قرضه عمومی، پول، قدرت تولیدی کسب میکند
و بصورت سرمایه در میآید، و امها باوراق اعتباری سهل‌الاتقال تبدیل میشود
و مانند سکه‌های زر و سیم در بازار بچریان میافتد، در این دوره شرکت‌های
سهامی برای تسهیل فعالیت خود داد و ستد اوراق بهادار، سفته‌بازی، بورس
و دستگاه بانکداری جدید را معمول و متداول میسازد، این بانکها که بلفظ
هنوان ملی بر خود نهاده اند از آغاز چیزی جز شرکت‌های خصوصی سفته‌بازان
نبوده‌اند و در پناه حمایت دولت بآنها مساعدت و قرضه میدادند، این ترتیب
جنبش استعماری، قرضه عمومی، افزایش روز افزون مالیاتها و عوارضی که
از توده مردم میگرفتند، حمایت از صنایع داخلی، رقابت سرمایه‌داران با
یکدیگر پس از استقرار صنایع بزرگ و تعطیل کارگاهها و صنایع
مانوفاکتوری، بفقیر و فلاکت و ورشکستگی عده زیادی از مردم بیگناه
منتهی میشود.

چنانکه دیدیم مانوفاکتورها برای تأمین منافع اربابان خود، کودکان
بینوا را از کلبه‌ها و دارالتادیبها بیرون میکشیدند و آنان را تا اسپیده دم در
زیر فشار، خسته و کوفته میکردند، این روش ظالمانه پس از استقرار کارخانجات
جدید تغییر نی کرد مارکس توضیح میدهد که در مناطق جدید صنعتی بخصوص

در «لانکاشایر» برای دوشیدن شیر، جان زحمتکشانش هزار تن از اطفال ۷ تا ۱۴ ساله را از دارالتادیبها بیرون کشیده و با بیرحمانه‌ترین وضعی آنان را استثمار می‌کردند، اربابان برای آنکه بهتر بتوانند از حاصل کار این کودکان برخوردار شوند از شکنجه دادن آنان خودداری نمی‌کردند بطوریکه برای این بیچارگان جز پوست و استخوان چیزی نمی‌ماند، پس از آنکه با کار روزانه رmq عده‌ای را می‌مکدند، جمع دیگر را برای کار شبانه‌روانه می‌کردند بطوریکه هیچوقت رختخوابها سرد نمیشد یعنی همینکه دست‌روز کار میرفت دسته شب کار جای آنرا میگرفت پس از آنکه در سال ۱۷۴۳ دولت انگلستان اسپانیا را مجبور کرد که اجازه حمل چهار هزار و هشتصد سیاه پوست را باو واگذار کند، سرمایه‌داران شرافتمند انگلستان از تجارت بردگان سود کلانی بدست آوردند بطوریکه در سال ۱۷۹۲ یکصد و سی و دو کشتی برای این منظور در فعالیت بود، سپس مارکس اضافه میکند که به بهای چنین ددمنشی‌ها و غارتگریها تولید سرمایه‌داری استوار گردید و جدائی بین کارگران و شرائط کار بدیدار شد.

از یکطرف افزارهای اجتماعی تولید بصورت سرمایه درآمد و از طرف دیگر توده کثیری از مزدوران به یک سپاه آزاد زحمتکش تبدیل یافت و باین ترتیب سرمایه‌داری درحالیکه از پای تاسر آغشته بخون است زائیده میشود. (۱)

(۱) از کتاب کاپیتال (سرمایه) شاهکار مارکس

فصل بیست و پنجم

وضع اجتماعی و مبارزات طبقاتی

طبقات

وضع طبقاتی ملل اروپا در آغاز رشد نهضت بوژوازی اختلاف زیادی با سازمان اجتماعی دوره فئودالیتة نداشت، یعنی اختلاف شدید طبقاتی و اصل عدم تساوی مانند قرون پیش برقرار بود و روز بروز حدت آن افزوده میشد، این تضاد منافع در کشور فرانسه بیش از سایر کشورها بچشم میخورد.

در جامعه فرانسوی در این دوره سه طبقه مشخص یعنی روحانیون، نجبا و طبقه سوم عرض اندام می‌کردند، در فرانسه اعضاء طبقات سه گانه در پایان قرن هفدهم از ایتقرار بود:

طبقه ممتاز ۱۵ هزار نفر و طبقه سوم هجده میلیون و پانصد هزار نفر، یعنی از نوزده میلیون سکنه فرانسه هفده میلیون کارگر و دهقان و از کلیه حقوق اجتماعی محروم بودند و بقیه افراد ملت در عداد طبقات ممتاز و روحانیون و بادر شمار بوژوازی بحساب میرفتند.

روستائیان در این ایام بعنوان قاطر بارکش دولت و جامعه خوانده می شدند.

روحانیون

این طبقه که مقتدرترین طبقات اجتماعی بودند، کاری جز گمراه کردن افکار عمومی و استثمار خلق، انجام نمیدادند، و از برکت املاک و موقوفات فراوانی که بدست آورده بودند باجلال و جبروت بسیار زندگی می‌کردند و بآنچه اساسا توجه نمی‌کردند

تعلیمات عرفانی عیسی مسیح بود. عواید املاک و عشر به اینکه از اراضی مردم میگرفتند در سال به صد ملیون لیور میرسید، در قرن هفدهم مجموع عواید سالیانه این طبقه خداپرست! از سیصد ملیون لیور متجاوز میشد، روحانیون پائین دست وضع اجتماعی خوبی نداشتند و بعضی از افراد این طبقه برای حفظ منافع خود در انقلاب فرانسه شرکت جستند و علیه قدرت سلاطین، اشراف و روحانیون مسلح شدند و عملای در میدان مبارزه نهادند.

بعضی از کشیشان متوسط الحال تاریخ ولادت، عروسی، و وفات اشخاص را ثبت میکردند و در حقیقت دفتر سجل احوال را اداره میکردند و روزهای یکشنبه هنگام دعا مقاصد دولت را با اطلاع عموم میرساندند، در ایندوره منبر و عظم جانشین روزنامه رسمی بود.

نجبا
این طبقه همان سنیورها و شاهزادگان قدیم بودند که املاک بزرگ را در دست داشتند و مانند روحانیون درجه اول از پرداخت مالیات و انجام کارهای سود بخش معاف بودند. آنها مانند طبقه آزاد یونان کار کردن را ننگ و عار میدانستند در میان آنها کسانی که بر عایت اصول اشرافیت پابند نبودند در حقیقت نجابت! و شرافت! خود را از دست داده بودند، چنانکه یکی از نجبا که گاوی چند خریده بود تا پس از فر به شدن بفرود و از این راه سودی ببرد بانك و رسوائی از صف اشراف اخراج گردید.

بعضی از این اشراف کهنه پرست بشاه اعتنا نمیکردند تا جائیکه الوئی چهاردهم ناچار بچنگ آنان برخاست و سیصد و پنجاه نفر از آنها را بعدام کرد.

طبقه سوم
زحمتکشان و اشخاص بی امتیازیکه در شمار روحانیون و نجباء نبودند جزو این طبقه محسوب میشدند.
چنانکه اشاره کردیم در این دوره در نتیجه رشد صنعت و تجارت طبقه مؤثر و فعالی بنام بورژوا در جامعه عرض اندام میکرد ولی طبقات صاحب امتیاز حاضر نبودند که این طبقه تازه بدوران رسیده را بحساب آورند و برای آنها حقوق و امتیازاتی منظور دارند، باین ترتیب تجار، بازرگانان، کارخانه داران، و کلای دعاوی، آموزگاران،

پزشکان و کارمندان دولت جزو عناصر بالای طبقه سوم و کارگران و زارعین جزو عناصر پائین این طبقه بحساب میآمدند.

بار سنگین مالیات بعهد طبقه سوم بود، هیئت حاکمه برای کشاورزان و کارگران هیچگونه مقام و ارزشی قائل نبودند، در سال ۱۸۵۰ در سالنامه ای نوشته شده بود «هر چند روستائیان بیش از دیگرانند ولی درباره ایشان مجال بحث نیست؛ فقط میتوان گفت که آنان مالیات ارضی میپردازند و برای تهیه آذوقه، زمین را کشت و زرع میکنند.» وضع دهقانان را «لابرویر»، چنین توصیف میکند:

«حیواناتی وحشی دیده میشوند که در بیابان پریشانند زمین را میکاوند زیر و رو میکنند، اینها انسانند، شب هنگام بسوراخهای خود میروند و در آنجا بالقه نان سیاه و آب وریش گیاه زندگی میکنند؛ این مردم مشقت تخم پاشی و کشت کاری و برداشت محصول را از گردن دیگران برداشته اند و بهمین سبب روست از نانیکه دسترنج ایشانست بی نصیب نمائند.»

در سال ۱۶۷۵ یکی از حکام فرانسه میگوید «بیشتر مردم زمستان را بانان آرد بلوط و نباتات گذرانیده اند و اکنون نیز پوست درخت و غلف و چمن میخورند.»

(مادام دوسوینی) حکایت میکند:
«من بجز اشخاص بی نان اشك باری که روی گاه میخواستند کسی نمی بینم.»

(ویان) که در سراسر فرانسه مسافرت کرده بود جمعیت گدایانیکه گرسنه و برهنه و بی خانمان بودند بدو ملیون که عشر جمعیت فرانسه است تخمین زده است. سلطنت لوئی چهاردهم و جنگ طلبی و عیاشی و عمارت سازی او بمراتب بدبختی و اسارت مردم افزود و کار را بجائی رسانید که دزدی و احتکار امری معمول و متداول گردید و مردم از سلطان و درباریان بیزار شدند و خبر مرك لوئی چهاردهم موجب مسرت عمومی گردید.

مردمیکه از بیدادگری سلاطین و آشفتگی رژیم اقتصادی و فقر و جهل بجان آمده بودند قبل از هر چیز منشاء بدبختی را در استبداد مطلق سلاطین و عدم مداخله نمایندگان خود در امور کشور تشخیص دادند فلون استبداد شاه را منشاء بدبختی ها شمرد و راه علاج را در تشکیل مجلس

ملی دانست «وبان» گفت برای علاج در ۱۵ کثرت باید از عموم افراد ملت به نسبت عایدات مالیات گرفت.

در نتیجه این بحث‌ها ملت خواهان دو اصل شدند که یکی شرکت جستن در اداره مملکت و دیگری مساوات در پرداخت مالیات بود ولی این دو آرزوی بزرگ کاری نبود که زورگویان و غارتگران باسانی به قبول آن گردن نهند. بهین مناسبت مردم خود را مجهز و آماده کردند و از ضعف و ناتوانی دولت استفاده کرده علم‌طغیان را برافراشتند و با انقلاب ۱۷۸۹ قسمتی از آرمانهای دیرین خود را عملی و اجرا کردند. با این انقلاب، بورژوازی بنیان حکومت فردی را درهم ریخت و از بقایای فئودالیزم اثری نماند و زمینه خودمختاری مطلق طبقه بورژوازی فراهم گردید.

جنبشهای اجتماعی علیه پیدادگران

چنانکه قبلاً اشاره شد، محرومترین طبقات اجتماعی در این دوره کشاورزان بودند که در زیر بار مالیات، بیکاری، استبداد و انواع مظالم دیگر رنج میبردند و همواره در انتظار فرصتی بودند تا علیه پیدادگران قیام کنند ولی فئودالها و سینیورها که از قیام پرشور دهقانان در قرون وسطی باخبر بودند برای جلوگیری از طغیان مردم ناراضی بر تعداد زندانها و سیاه‌چالها که معمولاً در کنار قصر خود تعبیه میکردند، بهیزان زیادی افزودند تا بدینوسیله از هر گونه قیام و جنبش اعتراضی جلوگیری نمایند.

با اینحال، دهقانانی که از ظلم و گرسنگی بچان آمده بودند، یکبار در سال ۱۶۴۳ در نواحی مرکزی و جنوبی فرانسه و بار دیگر در سال ۱۹۳۹ در نماندی سر بشورش برداشتند این شورش که بنام **شورش پارهنگان** مشهور شد با کمال ستمگری از طرف دولت و فئودالها سرکوب شد و جمع کثیری از قیام کنندگان را نیست و نابود کردند و بر تعدادی و فشار خود بر آنها افزودند تا جائیکه در بعضی از نقاط نماندی دهقانان مجبور شدند برای پرداخت مالیات پیراهن تن خود را هم بفروشند.

با وجود تلاش و کوشش دولتهای استبدادی و سینیورها برای جلوگیری از طغیان مردم، بار دیگر آتش اعتراض در سال ۱۶۷۰ در ناحیه و بواره **Vivarais** و در سال ۱۶۷۵ در منطقه بروتانی مشتعل گردید

قیام دهقانان بروتانی در ۱۶۷۵

دهقانان از پرداخت مالیات نمک و سایر عوارض ظالمانه خودداری کردند ولی «کلبر» ده هزار سرباز عنان گسیخته بمناطق انقلابی گسیل داشت و با کمال بیرحمی برای حفظ قدرت سینیورهای خون آشام عموم قیام کنندگان را به دار مجازات آویخت.

«حاکم بروتانی در باب گروه بهار آویختگان بکنایه میگوید، درختان بواسطه سنگینی اشیائی که بدانها آویخته شد بجانب جاده‌های بزرگ خم گشته است.»

آلبرماله از قول «مادام دوسویته» که آنوقت در بروتانی ناظر جنایات بی‌حد و شمار جلادان فئودالیزم بود چنین مینویسد:

«جز دزدیدن و کشتن کاری نیست همین دپرو ز طفلی خردسال را به سیخ کشیدند.»

هر قدر فشار اقتصادی بر طبقات محروم فزونی میگرفت و خطر عصیان ستمکشان بیشتر میشد دولتها بر شمار سیاه‌چالها، زندانها و قیدوبندها میافزودند در آغاز قرن ۱۸ تقریباً بیست باستیل و در سال ۱۷۷۹ این شماره به سی رسید، هر کس مورد سوءظن صاحبان قدرت بود بدون محاکمه و رسیدگی بازداشت میشد و با انواع مختلف عذاب میکشید، کشیشها در این ایام غالباً متصدی امور زندان بودند و همین علمداران حمایت مظلومین و مبلغین تعلیمات عرفانی و اخلاقی مسیح، هر کس را که کوچکترین جمله از حق و عدالت بر زبان میراند، به بهانه‌های دینی و بعنوان کفر و الحاد بیدار نیستی یعنی به سیاه‌چالهای زندان میفرستادند و با آلات شکنجه او را عذاب میدادند تا از رنج و گرسنگی جان دهد.

چنانکه قبلاً اشاره شد از قرن یازدهم بیعد تشکیلات اصناف کورپراسیون «**Corporation**» در اروپا رواج داشت، در آن تشکیلات برخلاف اتحادیه‌های

ب اعتصابات کاری

کنونی کارگر و کارفرما در مقابل هم قرار نداشتند بلکه استاد و شاگرد در آن شرکت میکردند، و عضویت در اتحادیه اجباری بود، استاد شدن کارآسانی نبود، کسیکه میخواست نوآموز شود، باید مبلغی بپردازد و سالها برای گذراندن دوره نوآموزی، صادقانه کار و کوشش نماید، ولی این مقررات باز شد تدریجی جنبش بورژوازی روبه فراموشی گذاشت، در قرن شانزدهم یبعد کارخانه داران که فقط طالب سود شخصی بودند بمقررات قدیم پشت پا زدند و اعلام کردند که بدون هیچ قید و شرطی هر کس بخواهد میتواند در کارخانه مشغول کار شود.

باینترتیب بگفته مارکس سرمایه داران صنعتی یعنی همان اربابان کوچک و پیشوورانی که در اثر استثمار روزافزون کارگران سرمایه دار واقعی تبدیل شده بودند پس از چندی برای تأمین منافع بیشتری مقررات مربوط به کورپوراسیون ها را لغو کردند.

هر قدر مؤسسات صنعتی وسعت میگرفت وضع زندگی کارگران بدتر میشد. مزد آنها کمتر و ساعات کارشان افزایش مییافت و گاه مدت کارشان ازده ساعت میرسید.

طبق اساسنامه هائی که در سال ۱۴۹۶ در دوره هائری هشتم تنظیم شد، مدت کار روزانه از ساعت پنج صبح تا هفت یا هشت بعد از ظهر تعیین شد و برای صرف غذا یکساعت مهلت منظور گردید این تحمیلات و فشارها سبب گردید که فریاد اعتراض کارگران بلند شود و طبقه کارگر برای حفظ منافع خود با اعتصاب دسته جمعی مبادرت نماید.

در همین ایام سرمایه داران یاری هیئت حاکمه و بکمک هیئت های مذهبی کوشا بودند تا بهر وسیله ای که ممکن است افکار عمومی کارگران را از راه صحیح مبارزه منحرف سازند و از راه تطبیع و تهدید مانع مبارزه آنان شوند.

در اعتصاب سال ۱۶۷۸ عده ای از کارگران برای دریافت حق نوآموزی دست با اعتصاب زدند و مدت یک ماه از کار کناره گیری کردند ولی دولت آرام نشست و رهبران اعتصاب را به شش سال خدمت در نظام محکوم کرد.

در نتیجه این اعتراضات کارفرمایان کاغذسازی مجبور شدند با تدوین مقرراتی از اعتصاب کارگران جلوگیری کنند، از جمله استادرا موظف کردند

خوراک شاگرد خود را تأمین کند، همچنین استاد مکلف شد که هر وقت بخواهد بخدمت کارگری خاتمه دهد شش هفته قبل او را آگاه سازد و نیز کارگران مکلف بودند که اگر بخواهند خدمت خود را ترک گویند شش هفته قبل استاد خویش را مطلع سازند هیچ استادی حق نداشت کارگری را که در کارگاه دیگری کار میکند استخدام کند؛ مدت نوآموزی حداقل سه سال تعیین گردید؛ علاوه بر این ساعت کار روزانه نیز تعیین شد ولی با این مقررات اعتراض کارگران موقوف نشد بلکه زحمتکشان برای افزایش مزد و تقلیل ساعت کار بمبارزه خویش ادامه میدادند.

در سال ۱۷۲۷ در اثر مبارزات کارگران قانونی مشتمل بر ۲۰۶ ماده تصویب رسید که بموجب آن کارگران نباید زودتر از سه بعد از نیمه شب شروع به کار کنند، بموجب این قانون برای استادان متخلف پنجاه لیور جریمه تعیین گردید.

نکته جالب توجه اینکه از آغاز رشد جنبش بورژوازی دین و دولت یاری «سرمایه» برخاستند.

مبلغین دین بوساطت مختلف بگمراه کردن کارگران پرداختند تا جائیکه عده ای از کارگران ساده، فریب خورده پیشنهاد کردند ساعت کار از یک بعد از نیمه شب تعیین شود تا بتوانند بعد از ظهر در کلیسا حضور یابند و بدعا و نماز مشغول شوند و ولتها نیز بکمک سرمایه داران بچنگ با کارگران برخاستند و در موارد عدید به قتل و حبس و شکنجه آنان قیام کردند و اعتصاب کارگران را نوعی از طغیان و باغیگری خواندند.

در سال ۱۷۸۳ مباشر شامپانی بوز بردارائی فرانسه مینویسد: «فکر تشکیل جمعیت و باغیگری که همیشه در کارگران کاغذسازی وجود داشت امروز بیش از پیش قوت گرفته است، مقررات فعلی برای برقراری نظم کافی نیست، کارگران بین خود قراردادهائی مینهند و مانوفاکتورها را تهدید به تعطیل میکنند.»

از این پس مقامات حاکمه برای خاموش کردن جنبش های اعتراضی و اطلاع از نقشه کار زحمتکشان عده ای جاسوس بین آنها میفرستند تا هر گونه اطلاع لازم را بدولت و کارفرما برسانند، علاوه بر این دولت و کارفرمایان

برای جلوگیری از تعطیل کارخانه و نقل و انتقال کارگران موافقت کردند که از حدمعینی، مزدکارگران تجاوز نکنند و هراستادی که زائد بر مبلغ معین بکارگر میپرداخت محکوم بپرداخت صدوپنجاه لیور میگردد.

باید مؤذکر بود که در ایندوره هنوز عمل اعتصاب از طرف دولت برسمیت شناخته نشده بود بهمین علت اعتصاب بامخالفت علنی دولت وحبس و محکومیت سران اعتصاب پایان مییافت، طبقه کارگر هنوز تجربه کافی نیندوخته بود و بعلمت نداشتن «صندوق» نمیتوانست برای مدتزیادی باعتصاب ادامه دهد و طبقات زحمتکش هنگام بروز اعتصاب چنانکه باید همصدا و همقدم نبودند.

معذلك جسته جسته نمونههایی از صمیمیت و همکاری کارگران بچشم میخورد و نشان میدهد که از قرن هجده به بعد کارگران کمابیش بوحدت منافع خود پی بردند، چنانکه در سال ۱۷۶۶، یکی از کارگران که دراعتصاب عمومی کارگاهها شرکت نکرده بود طبق درخواست کارگران از کارگاه اخراج شد، ولی کارگر نامبرده پس از چندی در کارگاه شهردیگری بکار مشغول شد، کارگران برای اینکه پیمان شکنی او بدون مجازات نماند دست باعتصاب زدند و اخراج فوری او را خواستار گردیدند.

و نیز در سال ۱۷۸۹ بعلمت توقیف عدهای از کارگران شهر کاستر Castre تمام کارگاههای کاغذسازی شروع باعتصاب کردند این جریانات نشان میدهد که از قرن هجده به بعد طبقات زحمتکش بوحدت منافع خود پی برده بودند و دشمنان طبقاتی خود را میشناختند و برای اجرای تصمیمات خود با اقدامات همگانی دست میزدند.

با انقلاب ۱۶۸۸ حق حکومت فردی از شاه سلب

ج . تحکیم بنیان
مشروطیت

در انگلستان
چنانکه اشاره شد پس از تنظیم فرمان کبیر و تحدید قدرت نامحدود شاه بنیان مشروطیت انگلستان

چندین بار در نتیجه قدرت طلبی سلاطین متزلزل گردید ولی توده ملت و طبقات ممتاز در هر حال تسلیم نمیشدند و میکوشیدند تا قدرت سلطنت را بیش از پیش محدود کنند. پس از آنکه «ژان بی زمین» فرمان کبیر را صادر کرد طبقات ممتاز و

بورژوازی انگلستان تاحدی بوسیله نمایندگان خود در اداره امور باشاه شرکت میکردند در اینموقع در انگلستان دو مجلس تشکیل میشد یکی مجلس لردها که مجمع سینیورها و کشیشهای بزرگ بود و دیگر مجلس عوام که مخصوص نجباء، کنت نشینها و صاحبان املاک و اراضی شهرها بود، شاه هنگام وضع قانون جدید و اخذ مالیات ناچار بود که نظر پارلمان را جلب کند، نمایندگان حق داشتند بشاه اخطار و اعتراض کنند و او را از احساسات و تمایلات ملت در باب اوضاع حکومت آگاه سازند، همین حقوق و اختیارات ناقصی که نصیب مردم شده بود سبب گردید که در زمینه عقاید و مسائل مذهبی نظریات تازه ای ابراز گردد، در ایندوره عدهای بر فورم مذهبی قانع بودند و میل داشتند که مذهب آنگلیکان Anglicane بصورت مذهب رسمی در آید و عدهای پیر و عقاید کالون بودند و بهیچ اصلی از اصول مذهب کاتولیک پای بند نبودند، جامعه کشیشان را «جامه شیطان» میخواندند و کلیسا را جز منبر و عظ و میز مخصوص زینتی نمی شمردند، با طبقه بندی روحانیون و اسقفها که آنانرا «کرگان درنده» و خدمه شیطان میخواندند «دشمنی داشتند» و میگفتند باید کشیشانی که بر گزیده شاهند بر کنار شوند و مردم خود، مانند سکنه ژنو روحانیون را انتخاب کنند. غیر از این جماعت فرقه استقلال طلبان که جمعیت تازه ای بودند میگفتند که باید مردم را آزاد گذاشت تا هر کس به هدایت فکر خویش، راهی پیش گیرد و دستور کار خود را در انجیل جستجو نماید.

اختلافات مذهبی در انگلستان سبب بروز جنگهای دامنه داری شد و سلاطین مستبد همواره میکوشیدند تا بایکی از فرقه مذهبی هم آهنگ شوند و علیه فرقه دیگر به جنگ برخیزند و از این راه بنیان استبداد را برای مدتی استوار سازند چنانکه ژاک اول بامذهب انگلیکان همداستان شد و در نخستین سال پادشاهی ششهاز آرکاتو لیک را به محاکمه کشید و اسباب نارضایتی مردم را فراهم کرد، بهمین علت جمعی قصد جان او کردند و تصمیم گرفتند او و اعوان و انصارش را بدیار نیستی بفرستند، برای اینکار زیر تالار چلیک های باروت قرار دادند تا روز افتتاح جلسه شاه و خانواده او واردهارا جملگی از بین ببرند، لیکن این نقشه کشف شد «۱۶۰۵» و سبب گردید که پس از این با پیروان مذهب کاتولیک سختگیری بیشتری بعمل آید، و قتیکه کاتولیکها

خود را مقید دیدند راه مهاجرت پیش گرفتند و در ساحل شرقی امریکای شمالی مهاجر نشین‌هایی تأسیس کردند و باین ترتیب مقدمات نفوذ سیاسی انگلستان در آن قاره فراهم گردید.

پس از ژاک اول پسر او شارل اول نیز راه استبداد پیش گرفت و با اینکه به نمایندگان گفته بود که کلیه آزادی‌هایی را که ملت بدست آورده محترم خواهد شمرد بوعده خویش وفانکرد و مخالفین را به حبس و جریمه محکوم نمود.

در این ایام مردی بنام «هامپدن» علیه بیدادگری شاه قیام کرد وی گفت بموجب فرمان کبیر هیچ مالیاتی بی اجازه پارلمان قابل وصول نیست بنابراین من ازدادن مالیات بشاه مستبد خودداری خواهم کرد در نتیجه کار او بمحاکمه کشید ولی او از زجر و حبس و توقیف اموال نهراسید، در دادگاه فریاد اعتراض خود را بلندتر کرد و بمردمی که در جلسه دادسی حضور داشتند گفت:

اگر شما از من تأسی کنید و بشاه ستمگر مالیات ندهید دیگر کسی جرأت زورگویی نخواهد داشت.

جریان این دادرسی و وقایع بعدی به بیداری افکار کمک کرد صدای اعتراض روز بروز بلندتر میشد بهمین علت شارل اول از بیم قیام عمومی بدعوت پارلمان رضایت داد، چون پارلمان تشکیل شد نمایندگان تصمیم گرفتند که از تجدید حکومت استبدادی جلوگیری کنند، پس عده‌ای از وزراء و عمال خیانت‌پیشه شاه را توقیف کردند و چندتن را بقتل رسانیدند و رای دادند که از این پس مجلس جز بر حسب اراده و کلا انحلال پذیر نیست، ملت انگلیس از این تصمیم صمیمانه دفاع کرد و همینکه شاه عزم کودتا کرد مردم بپا خاستند و برای دفاع مجلس و نمایندگان مسلح شدند، شاه با اینکه از غضب ملت آگاه بود آزام نشست تا آنکه کرمول Cromwel که از نمایندگان معمولی مجلس عوام بود از بین دهقانان قشونی ترتیب داد و از تعصبات مذهبی آنان برای سرکوبی سلطان جابر که هنوز اشراف قدیم برای او احترامی قائل بودند، استفاده شایانی کرد و شجاعانه گفت:

«اگر من شاه را در میدان جنگ به بینم ویرا، مانند شخص عادی هدف گلوله خود خواهم کرد.»

شاه درحالیکه مشغول دسته‌بندی بود محکوم شد ولی در زندان هم دست از توطئه برنداشت و جنگهای داخلی را دامن زد، سپاهیان که از دو روی شاه عصبانی بودند محاکمه و مجازات او را طلب کردند ولی نمایندگان شاه با این تصمیم موافقت نکردند بهمین علت صاحب‌منصبان کودتا کردند و صد و چهل تن از وکلای شاه دوست را از مجلس بیرون راندند، سایرو کلا به محاکمه شاه راضی شدند، شاه در جلسه دادرسی سخنی نگفت و محکمه را غیرقانونی شمرد ولی دادرسان در میان فریاد کینه‌آمیز لشکریان، شاه را بنام «ظالمی خائن و مردم‌کش و دشمن مملکت» محکوم باعدام کردند و در مقابل قصر سلطنتی جانش را گرفتند.

پس از قتل شاه حکومت جمهوری برقرار شد، مجلس لردها منحل شد و مجلس عوام و شورای دولتی اداره مملکت را بعهده گرفتند، در این موقع اعضاء پارلمان بملت اخراج و کلای شاه بصد نفر میرسید و چنین مجلسی نماینده حقیقی ملت بشمار نمیرفت از طرفی و کلا از بیم تجدید استبداد، حاضر نبودند که مجلس را ترک گویند؛ عاقبت کرمول بزور توسل جست و تصمیم گرفت که: «برگوبان را خاموش کند» پس به مجلس رفت و معرکه برپا نمود و و کلا را سست و فاسد و رسوا و باعث تنگ انجیل خواند، پس پای بر زمین کوبید و گفت: «شما نمایندگان ملتید؛ بروید خارج شوید چنانکه دیگر نام شما شنیده نشود.»

پس از آنکه تفنگداران وارد شدند و کلا ناچار نالارجلسه را ترک کردند سپس کرمول در مجلس را قفل کرد و بر آن نوشت:

«خانه اجاره‌ای بی‌اثاث» پس از این جریانات مدت پنج سال کرمول با خود سری حکومت کرد در این مدت چهار بار پارلمان گشوده شد ولی هر دفعه که و کلا از استقلال و آزادی خود سخن گفتند، در مجلس را بست، در تمام ایندوره حکومت نظامی برقرار نمود با اینکه موفقیت‌های کرمول در سیاست خارجی اندکی بر تحمل مردم در مقابل دیکتاتوری افزوده بود، معذک عاقبت عدم رضایت عمومی آشکار شد، پس از مرگ کرمول پرسرچندی حکومت کرد ولی سرانجام سریر سلطنت بشارل دوم تفویض شد ولی او نیز سودای استبداد در سر می‌پرورانید و مراقبت پارلمان را نمی‌پسندید و میگفت «مادامیکه گروهی گردهم می‌نشینند و بکارهای من مداخله میکنند و از من

حساب میخوانند و با اعمال و زرایم خورده گیری میکنند من خود را پادشاه نمی بینم» با این حال او از گذشته عبرت گرفت و بحکم اجبار در برابر پارلمان و افکار عمومی سر تسلیم فرود آورد، از اواخر قرن هفده کسانیکه طرفدار مداخله شاه در امور مملکت بودند بنام محافظه کار یا توری Torys و هواخواهان تفوق نیروی پارلمان را آزاد بخوانان یا ویک Whigs میخواندند ژاک دوم که پس از شارل دوم زمام امور را بدست گرفت از آغاز کار با آزار مردم پرداخت و محاکم بسیاری که «بمحاکم جنائی خونین» معروف است بوجود آورد، چندین صد نفر را باعدام و هزاران نفر را به حبس محکوم کرد، این عملیات آتش خشم ملت را تیز کرد، در نوامبر ۱۸۸۸ «گیوم - دراتز» با چهارده هزار نفر بلندن روی آورد در خط سیر او همه علیه سلطنت بشورش برخاستند ناچار شاه منفور، طریق فرار پیش گرفت و بدرگاه لوئی چهارده پناه برد، ملت نیز او را از سلطنت برکنار نمودند، از این پس مردم انگلستان برای تحکیم اساس مشروطیت بتدوین اعلام نامه حقوق پرداختند، در مقدمه این اعلامیه نخست باعمال قانون شکنانه ژاک دوم اعتراض شد و سپس کلیه حقوق و آزادیهای که ملت طی مبارزات بدست آورده بود یاد آور شدند و در پایان نوشتند که:

«موقوف داشتن اجرای قانون؛ اخذ مالیات، سر باز گیری و نگهداشتن قشون هنگام صلح جز با اجازه صریح پارلمان برای شاه ممکن نیست، انتخاب و کلا و شور و بحث در مسائل مختلف باید با آزادی کامل صورت گیرد و احدی را نمیتوان بسبب اعتراض بشاه، مضطرب و پریشان کرد علاوه بر این باید کارهای قضائی و مراسم مذهبی با آزادی کامل صورت گیرد.»

باین ترتیب در سال ۱۸۸۸ مشروطیت انگلستان یعنی حکومت اشراف و سرمایه داران در آن مملکت تحکیم پذیرفت و مردم از مداخله شاه در کار حکومت آسوده شدند و این جریان فرصت داد که بورژوازی انگلستان بخارج کشور توجه کند و سیاست شوم استعماری خود را باخیالی فارغ ادامه دهد و در محیطی آرام، اقتصادیات و فرهنگ بورژوازی را بطرف کمال پیش راند با این مقدمات چنانکه دیدیم طی مبارزات مداومیکه از نیمه اول قرن سیزدهم تا اواخر قرن هفده ادامه داشته طبقات ممتاز انگلستان بیاری دهقانان و سایر

زحمتکشان بنیان حکومت خود را استوار کردند، دست شاه را از حکومت کوتاه و زمام اداره مملکت را بدست نمایندگان خود سپردند. مشروطیت انگلستان از آغاز امر تا عصر حاضر رنگ اشرافی خود را ازدست نداده و هنوز نمایندگان اکثریت مردم به ملت قید و بندهای انتخابائی و جلوگیری از فعالیت احزاب چپ نمیتوانند در پارلمان انگلستان شرکت کنند.

قانون انتخابائی
در انگلستان
برای آنکه بمعنی دموکراسی اشرافی در انگلستان بی پریم کافی است که قانون انتخابات آن کشور را مورد مطالعه قرار دهیم:

بموجب قانون مزبور در ابتدا فقط ملاکینی که عایدی سالانه آنها به چهل شلینگ میرسید حق شرکت در انتخابات را دارا بودند، و در شهرها و قصبات فقط افراد اتحادیه های اصناف از این حق استفاده میکردند، بهمین جهت عده انتخاب کنندگان باسکنه حقیقی مملکت متناسب نبود، بطوریکه حتی تا آغاز قرن بیستم از بیست میلیون سکنه مملکت فقط چهارصد و چهل هزار نفر حق شرکت در انتخابات را دارا بودند، این عده ناچیز بایستی ۶۵۸ کیل انتخاب کنند در حالیکه هیچیک از و کلا، از طرف ملت حقیقی انگلستان یعنی از طرف زحمتکشان نمایندگی نداشتند - نقص دیگر قانون انتخابات انگلستان در این بود که نمایندگان بین نقاط مختلف کشور عادلانه تقسیم نمیشدند. بطوریکه مردم ناحیه انگلستان دو برابر سایر نقاط بریتانیای کبیر به مجلس نمایندگی میفرستادند، در شهرها و قصبات نیز عده و کلا با تعداد جمعیت هم آهنگ نبود، مثلاً شهر لندن که در قرن چهارده پنجاه هزار جمعیت داشت با اینکه در قرن نوزده جمعیت آن بیک میلیون رسیده بود باز به تعداد قرن چهارده و کیل انتخاب میکرد و بعهده نمایندگان آن افزوده نشده بود این جریانات سبب اعتراض مردم شد و سرانجام به تغییراتی در قانون انتخابات منتهی گردید با وجود تغییراتی که در طول زمان در قانون انتخابات انگلستان بعمل آمده هنوز در آن کشور عمل انتخابات آزادانه و بدون مداخله دولت و سرمایه داران صورت نمیگیرد و زحمتکشان نمیتوانند نمایندگان حقیقی خود را بکرسی مجلس به نشانند. راجع بدموکراسی انگلستان و خصوصیات آن در فصول بعد نیز صحبت خواهیم کرد.

مناظری از اوضاع اجتماع اروپا

((استقرار رژیم‌های استبدادی))

دوره‌ای که سلطنت
عادل فساد و انحطاط
است

از اواخر قرن شانزدهم بنیان حکومت‌های استبدادی استوار میشود، سلاطین ایندوره برخلاف پادشاهان اسمی دوره فتودالیه که بمشقی القاب و عناوین دلخوش بودند. در نتیجه شکست‌های روز افزون فتودالها، نفوذ و قدرت زیادی کسب کردند و مانند امپراطوران روم قدیم خود را صاحب اختیار مطلق رعایا میخواندند و اوامر و دستورات خود را بمنزله قانون میسر دهند، چون مردم حاضر نبودند زیر بار زور برون اساس رژیم‌های استبدادی در کشورهای اروپا جز با جنگ و خونریزی و دوام حکومت‌های نظامی شدید برقرار نمیشد، تمرکز قدرت در سلاطین بزوال سریع قدرت فتودالها و حکومت خاننغانی کمک شایانی کرد، اشراف قدیم یعنی فتودالها پس از آنکه کلیه اقطاع و املاک خود را از کف دادند. ناچار بخدمت شاه وارد شدند و در پناه قدرت او بعیاشی و ولخرجی ادامه دادند، در دوره فرانسوای اول شماره فتودالها بچندین هزار نفر میرسید که چمگی از خزانه ملت بهره میگرفتند و از بذل و بخششهای شاه متمتع میشدند.

در ایندوره خرج دربار هر سال بهول امروز فرانسه بدو هزار میلیون فرانک بالغ میشد، چون شاه برای اداره دربار بیول احتیاج داشت، مشاغل عمومی از قبیل تحصیلداری، و شغل قضا را بمعرض بیع و شری میکنداشت. تا زمان هانری دوم از «وزیر» اسمی در میان نبود، هانری دوم چهار نفر از منشیان شورای دولتی را برای اداره کارها، انتخاب و بهریک مسئولیتی محول کرد عوائد دربار از املاک سلطنتی و اخذ مالیات‌های مختلف و فروش املاک و مشاغل مختلف تامین میشد؛ ولخرجی‌های شاه راهیچ قدرتی محدود نمیکرد،

هانری سوم برای عروسی ندیم مخصوص خود هجده میلیون فرانک بیول داد، این مخارج بی حساب سبب میشد که خزانه تهی گردد و شاه مجبور بقرض شود. غالباً مشاغل مختلف رامی فروختند و بورژواها یعنی خریداران مشاغل جدید از اینراه سود کلانی میبردند شغل تراشی معمول شده بود بطوریکه در عهد لوئی چهاردهم عده‌ای بنام «ناظر زلف عاریه» و متخصص «چشیدن کره نمک دار» بر سر کار آمدند.

درباریان کاری جز تملق گوئی و تحکیم بنیان استبداد نداشتند «قانون» در این ایام از طرف شاه و برفع او و درباریانش وضع میشد و «فرمان» نامیده میشد و همیشه در پایان فرمان این جمله ذکر میشد «چون دلخواه ما چنین است» در روم قدیم نیز چنین بود یعنی شاه را قانون زنده میخواندند و هر چه دلخواه شاه بود قدرت قانون داشت.

پس از آنکه در انگلستان قدرت سلاطین را محدود کردند، در فرانسه نیز در اثر تغییر اوضاع اجتماعی شور آزادبخواهی در دلها افتاد و در ژوئن ۱۶۴۸ عده‌ای از صاحب منصبان دیوان عالی و شورای کبیر که از شاه و مازاران ناراضی بودند، در تالاری که اطلاق سن لوئی خوانده میشد مجتمع شدند و در باب اصلاح امور به بحث و مطالعه مشغول شدند سرانجام در ژوئن ۱۶۴۸ اعلام نامه مشتمل بر بیست و هشت ماده نوشتند و مقرر داشتند که کلمه اختیارات فوق العاده از بین برود و هیچکس قبل از شور و بدون موافقت پارلمان مالیاتی وضع ننماید و هر کس غیر این کند اعدام شود، و نیز هیچکس از رعایای شاه «هر که باشد» پیش از استنطاق و تسلیم به قضات صالح بیش از ۴۴ ساعت در توقیفگاه نماند، این اعلام نامه موجب وجد و شغف پارسیان و ملت ستم دیده فرانسه گردید، ولی طبقات ناراضی آماده مقاومت نبودند و از طرف دیگر این تصمیمات از جانب نمایندگان تمام ملت فرانسه تأیید نشده بود بهمین علت بین طرفین جنگ در گرفت، فروند پارلمان نتوانست مقاومت مؤثری بنماید و پس از سه ماه محاضره مجدداً قدرت پادشاه تثبیت شد و اساس استبداد تحکیم یافت. به لوئی چهاردهم از هنگام خردسالی گفته بودند «تو نایب خدا و پروردگار مرئی هستی» نخستین سرمشقی که باوداده بودند این جمله بود «سزاوار احترام پادشاهانند که بدلخواه خویش کار میکنند» روی همین القآت لوئی چهاردهم از آغاز سلطنت خود در نایب

خدا میدانست و با کبر و نخوت فراوان بر جان و مال مردم حکومت میکرد درباریان چاپلوس به تختخواب و حوله او نیز تعظیم میکردند .

پس از مرگ مازاران لویی چهارده وزیران را بحضور خود طلبید و گفت : «تا امروز میل داشتم که دست دیگران در حل و عقد امور گشاده باشد ولی از این بیعت من صدراعظم خویش خواهم بود...»

لویی چهارده از این پس مدت پنجاه و پنجسال با قدرت و استبداد تمام سلطنت کرد و ملت فرانسه را با فقر و ناتوانی قرین ساخت.

لویی پانزده در عیاشی ، آسایش طلبی و حیف و میل خزانه دولت از لویی چهارده دست کمی نداشت . پس از آنکه صدراعظم او درگذشت در حقیقت پادشاهی فرانسه و اداره امور مملکت به معشوقه های لویی پانزده سپرده شد ، شاه عیاش و بی کفایت فرانسه به محبوبه های خود اختیار مطلق داده بود و آنان نیز با اعمال بی رویه خود بیش از پیش بفساد دستگاه افزودند و زمینه نارضایتی ها را فراهم ساختند .

و لخر جی شاه و درباریان
در زمان سلطنت لویی پانزده فقط سیصد و پنجاه میلیون لیور برای ساختن عمارات تازه بکار رفت درحالیکه کل درآمد کشور در سال ، از صد و چهل و هفت میلیون لیور نمیگذشت فقط مخارج دربار بهفتاد میلیون لیور بالغ میشد و هر يك از معشوقه های شاه جدا گانه برای مخارجات خویش مبلغی می گرفتند چنانکه ، «مار کیز دو پمپادور» سی و شش میلیون وجه نقد گرفت و یکی از سوگلی های شاه قریب دو میلیون لیور صرف آتش بازی کرد ، بهمین جهات ، غالباً حقوق سربازان چندین ماه پرداخت نمیشد . و لخر جیهای شاه و درباریان و شکست های سیاسی او نفرت عمومی را برانگیخت ، تا جائیکه پس از مرگ لویی پانزده از بیم مردم ، شبانه جسد او را بقبرستان بردند .

لویی شانزده نیز دنبال کارهای بی رویه پدر را گرفت وقتی که «نکر Necker» قسمتی از مخارج بی اساس دربار را کم کرد فریاد اعتراض مفتخواران و درباریان بلند شد

نکر برای آنکه پرده از روی مساد دربار بردارد صورت مخارج دربار را منتشر کرد و بمردم نشان داد که چگونه بیت المال ملت برای بوالهوسی های درباریان ، حیف و میل میشود این جریانات بیش از پیش مردم

را بلزوم استقرار حکومت ملی متوجه میکرد ، پس از آنکه انجمن بلدی در استان بری Berry منعقد گردید - مردم برای نخستین بار اعلام کردند که انتخاب مدیران کشور باید با رأی اکثریت صورت گیرد ، ولی شاه و طبقات ممتاز با این نظر موافق نبودند ، و مدت ها انجام این منظور را عقب انداختند ، ولی بالاخره چون وضع مالیات های جدید ضرورت داشت شاه ناچار گردید مجلس طبقات عمومی Etats Generaux را دعوت کند این مجلس برای اولین دفعه در سال هزار و سیصد و دو تشکیل شد از آن پس سلاطین فرانسه مجبور بودند برای وضع مالیات به تشکیل مجلس طبقات عمومی مبادرت کنند ولی در این مجالس نمایندگان طبقات ممتاز شرکت میکردند ، پس از چندی مجلس طبقات عمومی مصمم شد که از اختیارات شاه بکاهد از این تاریخ بین مجلس و شاه کشمکش افتاد و شاه باتشکیل آن موافقت نمیکرد چنانکه از سال ۱۶۱۴ تا سال ۱۷۸۹ یعنی در مدت ۱۷۵ سال فقط یکبار این مجلس منعقد شد . پس از آنکه بحکم اجبار لویی شانزده به تشکیل مجلس طبقات عمومی رضایت داد ، پارلمان پاریس میگفت عده و کلای طبقه سوم باید مانند مجلس سال ۱۶۱۴ باو کلای طبقات دو گانه دیگر مساوی باشند و نمایندگان هر طبقه جدا گانه رأی دهند ، بدین ترتیب و کلای ۸۹ درصد ملت فرانسه همواره در اقلیت بودند پس از مبارزات بسیار شاه در دسامبر ۱۷۸۸ موافقت کرد که و کلای طبقه سوم دو برابر شود در نتیجه مجلس طبقات عمومی تشکیل شد ، جمع و کلای مجلس عمومی ۱۱۹۶ نفر بود که ۵۹۸ نفر از آنها منتخب طبقه سوم بودند و از ۳۰۸ نفر و کلای روحانیون نیز ۲۰۵ نفر جزء روحانیون طبقه دوم و با آرمانهای اجتماعی و سیاسی طبقه سوم موافق و همصدا بودند ، در نتیجه در مجلس اکثریت بدست نمایندگان طبقه سوم افتاد و با این مقدمات ؛ زمینه انقلاب فراهم گردید .

تغییر در سازمانهای جنگی و نظامی

چنانکه اشاره شد پس از آنکه بورژوازی جوان اروپا بحکم ضروریات

اقتصادی و اجتماعی به پیشرفت‌هایی نائل آمد بكمك مقام سلطنت که خواهان تمرکز بود اصول فتودالیزم و رژیم خانجانی را در هم ریخت و برای ایجاد هم‌آهنگی اقتصادی و سیاسی جنگ‌های داخلی سنیورها و مشکلاتی که این طبقه غارتگر در راه پیشرفت کار بورژوازی ایجاد کرده بودند پایان بخشید ولی اینکار بطوریکه فردريك انگلس یادآور شده بیاری ارتشی که خود فتودالی بود ممکن نبود صورت گیرد زیرا این سربازها بارباب خود بیشتر علاقه داشتند تا بفرمانده بزرگ سلطنتی بهمین علت ممکن نبود بیاری آنها علیه فتودالیزم بجنگ برخاست، از اوایل قرن چهاردهم سلاطین کوشش میکنند که بجای ارتش نامنظم فتودالی، ارتشی مخصوص بخود ایجاد کنند، برای این منظور مرتباً با استخدام و اجیر کردن سربازان مبادرت ورزیدند، در اواخر قرون وسطی بشوالیه‌هایی برمیخوریم که با کلیه سربازان خود، در خدمت شاهزادگان خارجی اجیر میشوند و کمر بخدمت آنان میبندند و با این عمل زوال و زبونی فتودالیزم را اعلام میکنند. تا انتهای قرن سیزده جنگها بیشتر بكمك سوار نظام صورت میگرفت از قرن چهارده فعالیت پیاده نظام بطور محسوس افزایش یافت. انگلس مینویسد «در قرن چهارده باروت و توپ بوسیله اعراب از راه اسپانیا باروپا وارد میشود، اسلحه آتشین هنوز ارزش کافی کسب نکرده بود، تیر کمان داران از تفنگهای لوله صاف پیاده نظام «واتراو» مطمئن‌تر بهدفع اصابت میکرد، توپهای صحرائی مراحل طفولیت خود را سیر میکرد، در مقابل توپهای سنگین که تا آن وقت مکرر حصارهای محکم قلعه‌های شوالیه‌ها را ویران کرده بود به نجیب زادگان فتودال اعلام میداشت که سرانجام، باروت مدخل کاخ تسلط آنان را لاک و مهر کرده است»

سازمان لشگری

از آغاز قرن هفده بعد در سازمانهای لشگر و طرز آرایش قشون و نوع اسلحه‌ها تغییراتی پدید آمد، بجای آنکه در میدان جنگ ده پادوازده صف پشت سرهم از نقطه‌ای حرکت کنند از ایندوره ببعده پیش از دو یا سه صف در نقطه‌ای مجتمع نمیشدند، کم‌کم مقاطعه دادن قشون کشی، و انتخاب سربازان مزدور از ممالک مختلف موقوف گردید، در ایندوره قشون از پیاده و سواره تشکیل میشود و مانند سابق سواره نظام بر پیاده نظام مزیت دارد، زره پوشان یعنی آخرین یادگار

سواران قرون وسطی در ایندوره نیز با قداره دراز و ششلول در میدان جنگ وارد میشوند، پیاده از تفنگدار و نیزه‌دار تشکیل میشود و عده‌ای نیز مأمور اداره توپخانه بودند.

وضع ارتش اروپا قبل از قرن هفده و هجده چنانکه اشاره شد بسیار درهم و آشفته بود، سر باز گیری هیچ قاعده و اصولی نداشت در شهرهای بزرگ مردان بی‌خانمان را بنام سر باز اجیر میکردند، در دهکده‌ها مأمورین سر باز گیری بخانه‌ها میرفتند و پول و طنائی را که در دست داشتند نشان میدادند و میگفتند «یا سر باز یا دار» بدون رعایت هیچ اصلی هر کس را مییافتند بهوج میبردند و از راه پیاده روی زیاد سر باز توانا را از ناتوان تشخیص میدادند و این عمل حکم معاینه طبیبی را داشت، هر یک از سربازان لباس خاصی برتن داشتند، هیچکس نمیدانست برای که و برای چه هیچکس، همه قسم میخوردند که به «پرچم» وفادار باشند و چون پرچم بدست خصم میافتاد سربازان به سپاه دشمن ملحق میشدند، سربازان برای ادامه زندگی، چاره‌ای جز غارتگری نداشتند و خانواده سربازان نیز در این غارتگریها شرکت میکردند عبور سپاهیان برای دهقانان سر راه مصیبتی عظیم بود و یکباره هستی آنها به یغما میرفت، هر گاه سربازان نزد روستائیان گمان پولی میبردند آنان را برای نشان دادن دغینه شکنجه و آزار میدادند آتش زدن و طناب پیچ کردن و شکنجه دادن روش معمولی آنان بود. جنگهای دائمی لومی چهارده سبب تغییرات و تبدلاتی در سازمان و فنون جنگی گردید کم‌کم بجای سپاه موقت قشون همیشگی و منظم معمول شد، یعنی بجای آنکه هنگام بروز جنگ بگردآوری قشون مبادرت کنند سپاهی دائمی استخدام و آنانرا کمابیش بقشون جنگی آشنا میکردند در اثر کشف سلاحهای جدید بتدریج این فکر پیدا شده بود که تنها در جنگها شجاعت و بی‌پروائی کافی نیست و باید بقشون و امور جنگ آشنا بود، سربازان جدید تحت نظامات و مقررات واحدی تربیت میشدند، قشون بقسمتهای مختلف

تقسیم بندی میشد و صاحب منصبان بزحمت سابقه و لیاقت در درجات مختلف قرار میگرفتند لباس لشگریان يك شكل و همرنگ و سلاحشان از حیث وزن، حجم، و اندازه یکسان گردید، در ایندوره مردم دهات را با میدزندی بهتر بشغل سر باز دعوت میکردند

و بعضی از مردم سیه روز باینکار رضایت میدادند، کم کم در سازمان و اسلحه پیاده نظام و توپخانه تغییرات مهمی پدید آمد و مقام و ارزش پیاده نظام بر سواره نظام فزونی گرفت و بر مقام و ارزش نظامی توپخانه در جنگهای تعرضی و تدافعی افزوده شد.

وضع زندگی مردم

اخلاق، مسکن و لباس در نتیجه تغییراتی که بر اثر رشد جنبش بورژوازی در زیربنای اجتماع فئودالیت پدید آمد، لازم بود که وضع زو بنای اخلاق و آداب و قوانین و نظامات و مسکن و لباس مردم نیز تغییر پذیرد و کیفیاتی که با وضع تکامل یافته اجتماع هم آهنگی دارد بوجود آید و خشونت و بی تربیتی دوران فئودالیزم جای خود را بتعارفات و نزاکتهای بی مغز دوره بورژوازی بسپارد - آثار این تغییرات از قرن شانزدهم بیعد در زندگی اروپائیان آشکار شد و بتدریج محترم داشتن بانوان تکریم و تعظیم اشخاص پیرو دانشمند و رعایت حال کودکان و غیره معمول گردید و سادگی در رفتار و کردار، شیوه عمومی شد، و سختی و خشونت قدیم رو بفراموشی رفت - زنان تا قبل از رشد جنبش بورژوازی از احترامات ظاهری هم برخوردار نبودند چنانکه لوئی سیزدهم در جشنی آخرین جرعه جام خود را بر سپیل مزاح بر سینه خانمی پوشید ولی پسرش لوئی چهاردهم بحکم مقتضیات جدید همینکه از کنار زنی میگذشت بنام احترام از برداشتن کلاه خودداری نمیکرد.

در مناسبات مردم بایکدیگر نیز نرمی و نزاکت راه یافت، سابقاً همینکه بین دو تن اختلافی اساسی روی مینمود جنگ تن به تن «دوئل» شروع میشد و غالباً این دوئلها بانامردی و قساوت توأم بود، در نه سال سلطنت هانری چهارم، چهار هزار نفر «ژانتی نوم» در دوئل کشته شدند از جمله سنیور جوانی در سی سالگی هفتاد و دو نفر را کشته بود از اواسط قرن هفدهم این روش وحشیانه از بین رفت.

سبک بنا

در سبک بنائیز تغییراتی روی داد، سابقاً بنا، معمولاً یک تالار بزرگ داشت و در این تالار چند پنجره، باشیبههای کوچک و کم نور دیده میشد چنین تالاری هم خوابگاه و سفره خانه و هم اطاق پذیرائی مهمانان بود. در عمارات سبک جدید تالار بزرگ از بین رفت، برای خواب و پذیرائی مهمانان و سایر احتیاجات اطاقهای جداگانه ای ساختند، وسعت اطاقها کم شد کف آنها را بجای سنگ فرش از نخته پوشانیدند و پنجرهها را بشیبه ای بزرگ و قابهای چوبین و متشابه مجهز ساختند، اثاثیه خانهها تغییر یافت در سفره خانهها میزهای بیضی شکل میگذارند، در اطاق مهمانخانه صندلی راحت و نیمکتیهای مخملی و ابریشمی و پارچه ای متداول شد بعدها ساختن بخاریهای بزرگ سنگی و مرمری و استفاده از آئینه ای بزرگ رواج یافت، تیرهای سقف را برخلاف سابق پوشانیدند و بر آن چهل چراغ بلورین آویختند و در شاخه های آن شمع میگذارند، در کف اطاق فرش میگسترده اند، درهای اطاق را برخلاف سابق پهن و بلند می ساختند، و از آثار هنری و مجسمهها و گلهای زیبا برای زینت اطاقها استفاده می شد.

وضع لباس

در وضع لباس باقتضای شرایط جدید تغییراتی روی داد، جوراب و تنگه معمول شد، جلیقه های آستین دار منسوخ گردید؛ یقه های بزرگ لوله ای شکل و آهاردار معروف به فرز «Fraise» از بین رفت و در دوخت لباس ظرافت و سادگی بی سابقه ای بکار رفت یقه جانشین فرزند نیم تنه، چکمه و کلاه نمادی لبه دار متداول گردید، استفاده از پارچه های گران قیمت معمول شد و تغییراتی در وضع و بلندی و کشادی لباس روی داد در دوره «گلبر» البسه ماهوتی رواج یافت، کراوات بگردن می بستند و کلاهی نمادی و سه گوش بر سر میگذاشتند - داشتن موئی بلند در عصر لوئی سیزدهم معمول بود ولی در دوره لوئی چهاردهم سر را می تراشیدند و گیسوان مصنوعی بسیار بزرگی که مانند جبهه ای، شانها را می پوشانید بر سر میگذاشتند. تازمان لوئی سیزدهم گذاشتن ریش و سیل معمول بود ولی از سال ۱۶۷۰ بعد تراشیدن ریش و سیل عمومیت یافت در قرن شانزدهم در وضع لباس زنان تغییراتی روی داد زنان برای حفظ زیبایی نقابی

از مخمل سیاه می‌بستند و برای اینکه سفیدی پوست را جلوه‌گر سازند تافته‌ای مشکی بروی میانداختند، دستکش خوشبو، بادبزن، چتر و گاهی عصاهم با خود داشتند در این دوره استخمام چندان معمول نبود و عدم توجه باین موضوع سبب شده بود که مردم برای جلوگیری از بوی عفونت عطر استعمال کنند می‌گویند لویی چهارده در تمام عمر فقط یکبار حمام رفت تا اینحال استعمال صابون و شستن دست و روی با آن عادت شده بود.

کلیسای کاتولیک

در دوران نهضت بورژوازی، کلیسا همچنان عامل جهل و خوثریزی و دشمن علم و دانش بود

نه تنها در دوره قرون وسطی بلکه در قرون جدید و ایام رشد نهضت بورژوازی نیز کلیسای کاتولیک و شعب و فرق مذهبی آن عامل ارتجاع و انحطاط و سنگرموتری علیه ترقیخواهان و انقلابیون بشمار میرفت، علت وحشت کلیسیا این بود که پیشوایان دین و مرتجعین زمان بخوبی میدانستند که اگر مردم بیدار شوند زیر بار ظلم و خرافات نخواهند رفت و نواند کلیسا کم و مالیاتهای ظالمانه موقوف خواهد شد و از بیگاری و استثمار و حشیانه اکثریت مردم اثری باقی نخواهد ماند بهمین علت ارتجاع در بنام دین، تمام قوای خود را برای حفظ اصول موجود بکار انداخت. از قرن سیزده بعد که نهضت فکری اروپایان آغاز شد، هر کس بیاری مشاهده، و تجربه و در سایه تحقیق و تتبع یکی از مسائل مجهول علمی و اجتماعی را کشف میکرد و یا با هزاران دلیل روشن بطلان نظریات امثال ارسطو و افلاطون و سایر متقدمین را به ثبوت میرسانید بیدارنگ او را بنام ارتداد و بیدینی باشعله‌های فروزان آتش آشنا میکردند و خاکسترش را در برابر مردم بیاد میدادند، کنده‌های هیزم در هر کوی

و برزن روشن میشد تا نور دانش و بینش را خاموش کند و مردم را به تعبد و تقلید و پیروی از آراء گذشتگان و ادار نماید چنانکه دیدیم از قدیمترین ایام همواره مذهب اسلحه توانائی بدست هیئت‌های حا که زمان بود و بکمک آن همیشه صاحبان قدرت دشمنان اقتصادی و سیاسی خود را بیدترین وضعی کيفر میدادند.

از قرن شانزده بعد، هائری هشتم پادشاه انگلستان نمونه‌ای چند از فجایع دربار و کلیسا

برای استقرار حکومت استبدادی تصمیم گرفت که روحانیون را در سلک مستخدمین دولت در آورد، چه در این هنگام روحانیون با داشتن ثروتی هنگفت و انجمن‌ها و محاکم مخصوص بقدرت پادشاه لطمه میزدند بهمین علت هائری، با کلیسای رم قطع رابطه کرد و چون کاتولیک‌ها و پرتستان‌ها هیچیک در عقاید مذهبی با او همصدا نبودند وی بقتل و کشتار مردم پرداخت و در دوران قدرت خود پنجاه هزار نفر را بدار آویخت یا در آتش سوزانید و قسمت اعظم اموال کلیسا را ضبط کرد نتیجه اصلاحات مذهبی کالون و لوتر در انگلستان و آلمان افزایش قدرت سلاطین و انتقال املاک و اراضی فتودالها پادشاه بود، در فرانسه بنام دین خون‌های زیادی ریخته شد. در سال ۱۵۳۴ در یک روز در چند شهر بزرگ علیه مذهب و کلیسا اعلاناتی منتشر شد، پادشاه فرانسه برای مبارزه با مرتدان بدون رسیدگی چهل نفر تیره بخت را محکوم به اعدام کرد و در آتش سوزانید سه شهر و چهل و دو دهکده را آتش زد و سه هزار نفر را خفه کرد و وعده‌ای کودک را بنام پرده به تر کها فروخت، خلاصه پادشاه فرانسه بفجایعی دست زد که حتی کشیشان زبان با اعتراض گشودند یکی از کشیشان اعدام پیروان لوتر را در سال ۱۵۳۵ «عدالت مهیب و وحشت‌انگیز نامید» پس از آنکه مذهب کالون بفرانسه راه یافت کشتن و شکنجه و آزار پیروان این مذهب شروع شد، در مدتی کمتر از سه سال در محکمه‌ای بنام «محکمه پرشور» پانصد نفر محکوم شدند.

در جنگهای مذهبی، طرفین بدون هیچگونه رحمی از هر فرصت برای کشتن مخالفین خود استفاده میکردند، در سال ۱۵۶۹ «کولین بی» در

یکی از تالارهای قصر فرمان داد دو دست و شصت دهقان کاتولیک را خفه کردند و بالاخره چنانکه قبلاً گفته شد در قتل عام اوت ۱۵۲۲ یعنی در واقعه «سن پارتلی» دوهزار نفر از پرتستانهای فرانسه کشته شدند.

پس از خونهای فراوانی که بنام دین ریخته شد هانری چهارم بموجب فرمان «نانت» که در سیزده اوت ۱۵۹۸ صادر شده آزادی پروتستانها و کاتولیکها را از هر جهت اعلام کرد ولی این فرمان عملاً بکینه توزیهای مذهبی خاتمه نداد، در سایر کشورها نیز مردم در آتش تعصبات مذهبی میسوختند، در اسپانیا نیز وضع پروتستانها دلخراش بود چنانکه در اواخر قرن شانزده هشتصد نفر از آنان را در آتش سوزاندند در سرزمین هلند نیز کشتارهای مذهبی وجود داشت در عرض سه ماه در محکمه خون هزار و هشتصد نفر را محکوم به قتل ساختند - در فرانسه با وجود فرمان نانت بار دیگر در سال ۱۶۲۷ در دوران زمامداری ریشلیو آتش تعصبات مذهبی علیه پروتستانها روشن شد - پروتستانها موضع گرفتند و سخت مقاومت کردند عاقبت گرسنگی، مدافعین را وادار به تسلیم کرد در این جریان یازده هزار نفر تلف شدند و آدم سالم بیش از ۱۵۴ نفر کسی برجای نماند. ریشلیو میگوید: «موقعیکه شاه بپهر آمد در کوچهها نقشها رویهم ریخته بود و از لاغری و ضعف و گرسنگی بجای آنکه متعفن شده باشند خشک شده بودند».

بالاخره فرمان نانت در اکتبر ۱۶۸۵ بدون مطالعه و توجه بمواقب آن از طرف لوئی چهاردهم نقض گردید طبق فرمان «الفا» تمام معاابد پروتستانها باید خراب شود و کشیشان پروتستان باید یا زنده روزه از مملکت بیرون روند و گرنه باعمال شاقه محکوم خواهند شد از این فرمان ظالمانه فضلا و نویسندگان نظیر «بوسوئه» راسین، لایبرور، لافونتین نیز پشتیبانی کردند و وابستگی خود را به بیست و یکم نشان دادند ولی ویان و سن سیمون این عمل چنانیکارانه را مورد سرزنش قرار دادند در نتیجه پروتستانها که مردمی فعال و زحمتکش بودند برای نجات از مظالم بی حد و شمار مخالفین چاره را در مهاجرت دیدند و با وجود مشکلات و مراقبتهائی که در کار بود دو دست هزار نفر از مال و خاندان و وطن خود دست کشیده آزادی و جان خود را از خطر نجات دادند و بانگلستان و هلند و آلمان روی آوردند. در نتیجه این احوال

ناحیه براندبورگ و برلین از برکت وجود این مردان پرشور و فعال آبادان گشت و فرانسه از این رهگذر زبان فراوان دید.

آتش جنگهای مذهبی تا انقلاب فرانسه بکلی خاموش نگردید ولی از شدت آن تا حدی کاسته شد پس از پیروزی انقلاب باز مذهب گاه و بیگاه برای اجرای سنتهای کهن و جنگ با علم و دانش قد علم میکرد و بیاری ارتجاع میشتافت ولی دیگر چشم و گوشها باز شده بود و کسی بحرف کهنه پرستان گوش نمیداد.

رنسانس Renaissance

یا تجدید حیات علم و هنر

در دوران رشد نهضت بورژوازی، قرن ۱۵ و ۱۶ بعصر رنسانس تعبیر میشود چه در ایندوره در اثر تغییر اوضاع اقتصادی، ایجاد راههای جدید، استقرار روابط

علل انقلاب فکری در قرن ۱۵ و ۱۶

سیاسی و اقتصادی بین شرق و غرب و ترجمه آثار متفکرین و فلاسفه در علم، هنر و ادبیات و عقاید و افکار مردم اروپا تغییرات مهمی پدید آمده و فرهنگ و تمدن ایندوره را از سایر ادوار متمایز ساخته است تغییر اوضاع مادی اروپا در این ایام موجب شد که حیات معنوی اروپائیان یعنی مذهب، سیاست، حقوق، هنر، آداب و بالاخره ایدهها و تئوریهها و سازمانهای سیاسی آندوره نیز تغییر یابد و صورت دیرین خود را از دست بدهد.

تیمراز علل اقتصادی، عوامل دیگری که بطور غیر مستقیم در انقلاب فکری اروپائیان موثر افتاده و به بیداری آنان کمک فراوان کرده از این قرار است!

عوامل دیگری که در این نهضت تأثیر داشته است

۱- جنگهای صلیبی - در اواخر قرون وسطی یعنی از قرن (۱۱ تا

قرن ۱۳) برای گرفتن شهر منتهی بیت المقدس از طرف پاپ اعظم فرمان جهاد صادر شد.

بهین مناسبت ۸ بار عده‌ای کثیر از ملل مختلف اروپا بمناطق اسلامی روی آوردند، با اینکه در این قشون کشتیها لطومات مادی بسیاری بمردم اروپا وارد آمد و نتیجه مطلوب یعنی فتح بیت المقدس حاصل نشد. معینا در اثر آمیزش و آمد و رفت مسیحیان باملل اسلامی اسرار تازه‌ای برای اروپائیان کشف شد و مردم متعصب اروپا به قسمتی از خرافات و مقررات دشوار اجتماعی خود پی بردند و با بسیاری از مختصات تمدن شرق و آزادبهای که مسلمین از آن برخوردار بودند آشنا و مانوس گردیدند و بعدها با انتشار نظریات خود در بین ملل غرب به نهضت فکری اروپائیان کمک کردند. پرفسور «ارنست بارکر» معتقد است که طرز استعمال منجنیق، طرق نقب زدن، استعمال آلات تخریب و راه بکار بردن مواد قابل احتراق در طی این جنگها بمغرب زمین منتقل شد و در نتیجه رشد روابط بازرگانی و آمد و رفت مسافران نباتات جدیدی از قبیل ذرت، برنج، کنجد، لیمو، خربوزه ذرت، زردآلو، موسیر و غیره برای ملل غرب به ارمغان برده شد، معاشرت باملل آسیای غربی در تغییر آداب و رسوم و معتقدات مردم اروپا تاثیر فراوان بخشید و بسیاری از آثار هنری و صنعتی آسیا نظیر ممل مومصل، حریر دمشق پارچه‌های ابریشمی بغداد و فالیه‌های آسیای مرکزی و رنگهای طبیعی و عطریات و وسائل آرایش و ظروف شیشه‌ای و سفالین و اشیاء مختلف دیگر به اروپا صادر شد، علاوه بر این جمله در اثر جنگهای صلیبی و آمد و رفت زوار، بنادر و شهرها و موسسات جدیدی در مسیر مردم بوجود آمد.

۴- فتح قسطنطنیه - فتح قسطنطنیه که در سال ۱۴۵۳ بدست عثمانیها صورت گرفته است در نظر مورخین بورژوازی آخرین واقعه قرون وسطی و مبدأ تاریخ قرون جدید بشمار میرود، پس از آنکه عثمانیها این شهر تاریخی را بتصرف در آوردند مذهب و شعائر خود را بزور بمردم آنجا تحمیل کردند و آزادی عقیده را حتی از دانشمندی که در آن شهر پناهنده شده بودند سلب کردند، نتیجه این رفتار خشونت آمیز این شد که اهل علم و دانشمندان این شهر ناچار راه اروپا پیش گرفتند و بترویج آثار علمی و هنری خود در میان مللی که به اقتضای شرایط و اوضاع جدید آماده پذیرش افکار نو بودند مشغول شدند و بانشر آثار خود و ترجمه کتب علمی و فلسفی یونانیان و مسلمین بنهضت علمی و هنری اروپائیان کمک کردند

۴- کشف آمریکا و راه دریائی هند - در نتیجه استقرار حکومت عثمانیها در ممالک شرقی، طرق بازرگانی سابق از بین رفت، و امتعه آسیائی در اروپا کمیاب شد در نتیجه عده‌ای از، ملاحان و سودجویان تصمیم گرفتند از طرف مغرب اروپا با از طریق جنوب آفریقا راهی به آسیای جنوبی پیدا کنند، در اثر این مسافرتها قطعه جدید آمریکا و راه بحری هند و بسیاری مناطق دیگر مکشوف گردید و بزمره این اکتشافات جدید و تسلط اروپائیان بهندوستان در تحول اقتصادی اروپا و انقلاب فکری مردم موثر افتاد.

۴- استعمال باروت - استعمال باروت را ابتدا مسلمین از چینیها فرا گرفتند و بعدها در آغاز قرن ۱۴ اروپائیان بطرز استفاده از آن آشنا شدند و سلاطین اروپا با استفاده از این ماده مغرب موفق گردیدند قصور فتودالها را برانندازند و مقدمات استقرار حکومتهای متمرکز استبدادی و سلطه اقتصادی و سیاسی بورژوازی را فراهم سازند.

۵- استفاده از کاغذ - از جمله صنایعی که اروپائیان از ملل آسیائی فرا گرفتند طرز ساختن کاغذ است.

اختراع کاغذ ابتدا بدست (تسای لاک) در چین صورت گرفت، پس از چند قرن در نتیجه زد و خوردی که بین اعراب و چینیها در گرفت، بوسیله اسرای چینی این صنعت در ممالک اسلامی معمول شد و پس از آنکه فرنها مسلمانان از این صنعت استفاده کردند. در اثر توسعه فتوحات مسلمین و آمد و رفت مسیحیان در ممالک اسلامی در اوایل قرن ۱۳ این صنعت و بسیاری از آثار علمی و فلسفی مسلمین از طریق اسپانیا و سیسیل در اروپا معمول گردید و صنعتگران موفق شدند از کهنه و پنبه بیاری دست و افزارهای کوچک دیگر کاغذهای مخصوصی تهیه کنند.

قبل از این تاریخ کاغذهای پوستی در اروپا معمول بود که علاوه بر گرانی، استعمال آن بسیار دشوار بود، صنعت کاغذسازی در قرن ۱۸ مکاتیزه شد و بصورت امروز درآمد.

۶- فن چاپ - صنعت چاپ ابتدا در چین معمول گردید و در آغاز کار تقایص و اشکالات بسیار داشت، بعدها این صنعت در ممالک اسلامی برای انتشار کتب مذهبی رواج گرفت. و مسلمانان وسیله انتقال آن بممالک اروپا گردیدند. در اروپا صنعت چاپ بوسیله «گوتنبرگ» *Gutenberg* آلمانی

در سال ۱۴۵۵ تکمیل شد و پس از چندین بصورت کنونی در آمد، تا آن تاریخ بیشتر کتب خطی و به همین مناسبت بسیار نادر و کمیاب بود، ولی بعدها در نتیجه تکمیل و اشاعه فن چاپ کتب زیادی در رشته های مختلف منتشر شد و در دسترس عموم قرار گرفت و مسئله روزنامه نگاری در قرن ۱۷ اهمیت و وسعت زیادی حاصل کرد، چنانکه امروز ماشینهای جدید چاپ با دو نفر کارگر در هر ساعت ۳۰ هزار شماره ۸ ورقه روزنامه تا شده بیرون میدهد. از قرن ۱۵ بعد با اشاعه صنعت چاپ و انتشار کتب فرا گرفتن خط و سواد که از مدت پیش در انحصار روحانیون و نجبا بود تاحدی جنبه های انحصاری خود را از دست داد، همین جریان کمک موثری به نهضت فکری اروپائیان در قرون جدید نمود.

۷- استفاده از قطب نما - استفاده از عقربک مغناطیسی، از دیر زمانی در چین معمول بوده، ایرانیان در نتیجه روابط بازرگانی که با چین داشتند استفاده از قطب نما را از آنها آموختند و وسیله انتقال آن بین سایر ممالک گردیدند ایتالیائیها در اواخر قرن ۱۳ در نتیجه روابط تجاری، استفاده از قطب نما را از مسلمانان فرا گرفتند و بعداً نواقص آن را رفع و بصورت کنونی در آوردند قبل از کشف قطب نما ملاحان فقط در جوار سواحل مسافرت میکردند ولی پس از رواج قطب نما، بیم مسافرت در دریا مرتفع گردید و مقدمات استقرار روابط بازرگانی از طریق دریا بین ملل مختلف و اکتشافات جدید جغرافیائی فراهم شد، چنانکه در سال ۱۵۹۲ قاره امریکا بدست کریستف کلمب کشف گردید.

احیاء زبان و ادبیات ملی
دیگر از عواملی که به ترویج علم و دانش و تعمیم آن کمک بسزائی کرد. احیاء زبان و ادبیات ملی در کشورهای مختلف اروپاست، «انگلس» ضمن توصیف انحطاط فتودالیت و رشد بورژوازی متذکر میشود که در اواخر قرون وسطی السنه که مشخص شده بودند پایه های برای تشکیل دولتها می شدند و ملیتها Nationalité بانمو تدریجی خود مبانی ایجاد ملتها را پی ریزی میکردند... تمایل به برقراری دولتهای ملی که روز بروز بطرز بارزتر و آگاهانه تری تجلی میکرد یکی از اهرمهای عمده ترقی و پیشرفت در قرون وسطا است.

تاقبل از احیاء زبانهای ملی اهل علم برای فرا گرفتن معلومات عصر

خویش چاره ای جز آموختن زبان لاتین نداشتند ولی از قرن ۱۵ و ۱۶ بعد زبان ملی کشورهای مختلف احیاء گردید و کتب و آثار گوناگون به السنه ملی ترجمه و در دسترس عموم قرار گرفت.

مشخصات فرهنگی در دوره رنسانس
از اواخر قرون وسطی در نتیجه یک سلسله تغییراتی که در طرز تولید و وضع معیشت مردم اروپا ظاهر شده بود؛ زمینه افکار عمومی برای قبول عقاید تازه و از دست دادن سنن و مقررات کهنه فراهم گردید، در این دوره نه تنها کشاورزان و کارگران یعنی اکثریت قاطع زحمتکشان بلکه طبقه جوان سرمایه دار نیز منافع مادی خود را در تامین آزادی فردی و محو کلیه مقررات قرون وسطائی میدانست؛ به این ترتیب از قرن ۱۲ بعد در نتیجه پیشرفت صنعت، پیدایش شهرهای بزرگ تجاری، تامین راهها و وسائل ارتباطیه استقرار روابط بازرگانی علمی و فرهنگی بین اروپا با ممالک آسیائی، ترجمه کتب علمی و فلسفی دانشمندان یونان و ممالک اسلامی؛ ظهور جنگهای صلیبی، رواج کاغذ و استفاده از صنعت چاپ و توجه و رغبت عده ای از خواص بفرآ گرفتن علم و دانش و عوامل دیگر مقدمات رستاخیز و تحول فکری در ممالک اروپائی ظاهر گردید و بتدریج در معتقدات دینی و دنیائی مردم تغییراتی پدید آمد.

ترجمه و انتشار کتب علمی و فلسفی بر مردم اروپا که عادت به تعبد و تقلید کرده بودند نشان داد که از روزگار قدیم مردم در مسائل مختلف عقاید و نظریات گوناگونی ایراد کرده اند، ترجمه و انتشار آثار رواقیون، سوفسطائیان و کتب ارسطو و افلاطون و رسائل سیرون، ذهن مردم اروپا را بحاسن حکومت دموکراسی و معایب حکومت استبدادی مانوس گردانید، علاوه بر این از قرن ۱۵ بعد ملل اروپائی در احیاء زبان و ادبیات ملی و نشان دادن آثار ذوقی و هنری خود رغبتی تمام نشان دادند؛ غیر از هنرمندان و اهل ذوق که در ایتالیا، فرانسه و دیگر ممالک اروپا آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذاشته اند، جمعی از دانشمندان درباره اطلاعات و ذخایر علمی بشر بتحقیق پرداختند، از جمله، هواخواهان فرهنگ هومانیزم Humanisme یا هومانیزمها به گردآوری آثار علمی و هنری و فلسفی دنیای قدیم همت گماشتند.

هنرمندان و نقاشان
در دوره رنسانس امور ذوقی و هنری مخصوصاً نقاشی و حجاری طرف توجه قرار گرفت؛ هنرمندان قدیم برای نمودن زیباییهای غالب اوقات بدن را

برهنه و عربان مجسم می نمودند و جز بیان جمال و زیبایی چیزی توجه نمیکردند.

ولی در دوره قرون وسطی به ملت نفوذ مسیحیت نقاشان بر عایت حجب و حیایا بند شدند و بدینرا با پارچه ای می پوشانیدند؛ ولی هنرمندان دوره رنسانس این سد را شکستند و برای آنکه مظاهر حسن و جمال را بهتر نشان دهند بدینرا بطور برهنه نقاشی میکردند، موضوع نقاشی نیز در ایندوره عوض میشود، در دوره قرون وسطی نقاشان بیشتر مناظر روز محشر و شهادت بزرگان دین را نشان میدادند و یا وضع زندگی روزانه را مجسم میکردند ولی هنرمندان دوره رنسانس به نمودن مظاهر زیبای طبیعت بیشتر علاقه داشتند، رفائیل جز صورت زیبای چیزی نقاشی نمیکرد و چنانکه خود گفته همواره برهنمائی ذوق خویش کار نمیکرده است.

پادشاهان و امرا و اصحاب قدرت، به منابع و هنرهای زیبا توجه و رغبتی شایان نشان دادند. جمعی به تأسیس کتابخانه های معتبر و عده ای بگردآوری مجموع آثار متفکرین قدیم مشغول شدند، در ظلمت قرون وسطی کشیشان بسیاری از آثار نفیس محققین قدیم را به ناوین مختلف محو کرده و یا همیشه تند و در روی کاغذهای پوستی آن دعا می نوشتند و بمردم بی خبر برای درمان بیماریها تسلیم میکردند، این جریان سبب شد که بسیاری از آثار فکری قدمادستخوش فنا و نابودی شود. در ایندوره برای جبران غفلت گذشتگان کوششها شد یک نفر یونانی سه کرور فرانک خرج کرد تا ۶۰ جلد از کتب خطی محققین یونان را در کتابخانه ای گرد آورد.

فصل بیست و هفتم

میر علوم و افکار در دوره بورژوازی

مطالعه در تاریخ تکامل علوم و بررسی در مشکلات و موانع گوناگونی که علما با کوشش و سرسختی بسیار

مقدمه

از سر راه خود برداشته اند، یکی از مباحث جالب و دلنشین تاریخ انقلابات فکری بشر را تشکیل میدهد، دکتر تقی ارانی در پایان کتاب «علم الروح» خود در این باره بحث میکند و از جمله مینویسد «... انسان در ابتدا خود را در مقابل دوسلسله احتیاجات ظاهرا متفاوت دیده و در صد دفع آنها بر میآید، که عبارت باشد از احتیاجات مادی و معنوی ولی اختلاف ایندورشته احتیاج فقط ظاهری است؛ چه اساس هر دو **حفظ بقا** و تکامل و ارتقاء فرد و نوع است، و از همین جهت عملیات مادی **قضایای معنوی را کاملاً تحت الشعاع خود قرار میدهد**، چنانکه در زیر خواهد آمد، احتیاجات مادی اساس تمام تغییرات و عملیات در زندگی بشر است، از تجلیات روح باید، علم و مذهب، صنایع مستظرفه و اخلاق را در مد نظر آورد.

روح در نتیجه پیش بینی^۱ دوبدبختی بزرگ را برای خویش احساس میکند یکی آنکه خود را در میدان لایتنهای طبیعت که بقول پاسکال مرکز همه جا و محیطش هیچ جا نیست درک کرده با اینحال غروری که دارد مجبور بسپر انداختن میشود، تا حدی که درخشان ترین فکر های نوع بشر با کمال یاس در میدان افکار پروبال سوخته و عاجز میمانند، سقراط یونانی اعتراف میکند «تا بدانجا رسید دانش من - که بدانم همی که نادانم» بوعلی سینا فریاد میکند. دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت - یک موی ندانست ولی موی شکافت... خیام نیشابوری بیچاره شده میگوید:

دوری که در او آمدن و رفتن ماست آنرا نه بدایت نه نهایت پیدا است
.... آناتول فرانس در حسرت است که در دوره زندگی اطراف و جوانبش پر از این همه علامت سؤال «؟» میباشد.

بشر این بدبختی را از روز اول حس نموده در صد دفع آن بر میآید یعنی پناهگاهی طلب میکند که بتواند آنرا پشتیبان خود قرار دهد و این **پناهگاه**، عقاید مذهبی است و چنانکه بعد خواهیم دید، مادیات در تولید، و مقدرات مذهب در حالت اساسی میکند.

بدبختی دوم بشر این است که حس میکند، در دوره زندگی فقط برای حفظ حیات و بقا باید بجنگد، لذا در صد بر میآید که پناهگاهی نیز برای آسودگی فکر و روح خود تهیه نماید، تا آنی از نزاع دائمی خلاص گردد و از این رو صنایع مستظرفه را برای خود ایجاد میکند و با رشته های مختلف

هنر از ذوق نوع خود افاده و استفاده مینماید .

در اینجا اگر درست دقت نمائیم، ریشه اصلی صنایع مستظرفه بر مادیات قرار میگیرد، مثلا اگر شخص از يك پرده نقاشی که چمن و باغ را نشان میدهد لذت میبرد و یا از تصویر يك حیوان مهیب میترسد دلیل این است اصل که خود چمن یا حیوان مهیب باشد با زندگی رابطه دارد . علاوه بر مذهب (که دنباله آن عقاید فلسفی و علمی منجر میشود) و صنایع مستظرفه (که پایه آنها بطور غیر مستقیم بر روی مادیات است) روح يك سلسله تجلیات دیگر نیز دارد که مستقیما از زندگی مادی او نتیجه میشود، مسانند علوم عملی از قبیل فلاحه ، تجارت ، تکنیک و طب و علوم اجتماعی... مذهب و دنباله آن که عبارت از عقاید فلسفی میباشد، بنوبه خود از مجموعه تئوریهای علمی (مخصوصا علوم طبیعی) نتیجه میشود ؛ یعنی اگر از نقطه نظر علوم جدیده دقت کنیم دیگر علم مستقلی با اسم فلسفه وجود ندارد ؛ و اصل کلی رابطه علت و معلول عمومی ، دیگر برای فلسفه باقی ، محلی آزاد نمیگذارد .

غیر از علوم عملی و صنایع مستظرفه که برای رفع حوائج مادی اولیه است، قوانین و نوامیس اجتماعی و اخلاق نیز برای حفظ منافع مادی و تعیین روابط افراد نوع بشر در هیئت جامعه بایکدیگر است ...

علوم و ادیان - مذهب از ابتدا کمک برای روح بشر بوده ، خواه برای نفوذ در میدان تاریخ حقایق ، و خواه برای تسلی از صدمات طبیعت که بشر ساده برای فهم و برطرف کردن آنها قادر نبوده است .

یکی از عوامل مهم ظهور عقاید مذهبی اینستکه بشر اولیه روح را مستقل از بدن فرض میکرد و مردن یعنی باقی ماندن جسم و رفتن روح این عقیده را تقویت میکرد ...

اعتقاد خدایان که هر يك برای یکی از قوای طبیعت بود ... فرض اجنه و ارواح و در دوره های بعد فرض قوای طبیعت و خدایان مخصوص به آنها... مولود احتیاج و عجز بوده است یعنی «ترس و احتیاج، مادر هر مذهب است» وقتی که خدایان از عهده رفع بدبختیها بر نمیآیند طبقه روحانیون برای حفظ حرقت و میر معاش خود بهانه های می تراشیده و میگویند قربانی بخوبی

انجام نشده یا اینکه خدایان پاداش آنرا برای دنیای دیگر نگاهداشته اند... ولی عقاید مذهبی دائما با تغییر اوضاع مادی تغییر میکنند ، دوره خدایان و نیمه خدایان و اعصار پهلوانی بظهور میرسند... کم کم خدایان متعدد زمین بخدای واحد آسمانی تبدیل میگردد و مذاهب موحد از قبیل زردشتی ، یهودی عیسوی ، اسلام و غیره و عقاید فلسفی تازه ای تحت تأثیر زندگی مادی بظهور میرسند... مذاهب جدید نیز با گذشت زمان و تغییر اوضاع اقتصادی و اجتماعی بدست امثال لوتر و کالون اصلاح میشوند ، غیب گوئی و سحاری محدود میشود ، خدا فقط یکی است و همه جاهست و مافوق افکار بشری میباشد ، مذهب در این دوره پناهگاه مجهولات و مبهمات میشود و موجب تسلی خاطر یکدسته مضطرب میگردد سه خاصیت مهم مذهب را رو بقنا میبرد :

۱ - اختلاف مذهب با علم ، مذهب اگر صحیح باشد باید ثابت باشد و حال آنکه علم متغیر است و انسان تمدن منکر ادراکات خود نمیتواند بشود، و اگر شد مذهب هم که از ادراکات او ست ناپدید میگردد و اگر مذهب مانند علم تغییر پذیرد، پس هر يك از حالات آن نیز صحت مطلق را از دست میدهد و خود را معدوم میکند .

۲ - مذهب تولید اختلاف و نزاع مابین پیروان و هم مذاهب مختلفه میکند، چه هر يك خود را حق و دیگران را باطل میداند، در صورتیکه تمام از يك ریشه تولید شده، دارای صفات عمومی و مطابق هم میباشند .

۳ - مذهب همیشه آلت دست طبقه مقتدر جامعه است و برای مفلوب کردن طبقه زیر دست همواره تسییح و صلیب با سر نیزه در يك صف حرکت مینماید ، همین صفات باعث انقراض اساسی مذهب میشود ...

مذهب هر چه را که در طبیعت می بیند با تصورات و خیالات بآن شاخ و برگ میدهد ، در صورتیکه علم نتیجه تمام ملاحظات خود را ابتدا جمع آوری نموده ، ترتیب میدهد، طبقه بندی میکند، تجزیه و ترکیب مینماید و از روی آنها قوانین کلی علمی را استنباط میکند .

معلوم است در علم هم انسان گاه مجبور میشود که از تصورات و خیالات کمک بگیرد و به این ترتیب تئوریهای علمی را احداث میکند... ولی اختلاف اساسی که بین تئوریهای علمی و عقاید مذهبی موجود است ، اینستکه

علم خود میداند که تئوری، خیال و تصور است و او را موقتا برای تسهیل تحقیقات عصای دست خود کرده، از این جهت هر محقق علمی خود همواره میگوید «تئوریها حق ندارند ادعای ابدیت کنند» ولی در مذهب اینطور نیست و عقاید مذهبی در فواصل لایتنهای از زمان و مکان ادعای صحت دارند.

به این ترتیب دیدیم که مذهب معلومات موجود را بدست خیالات میدهد ولی علم آنها را بوسیله منطق و تجربیات یعنی بکمک فکر کامل میکند، مذهب رعد را نتیجه فریاد یا صدای تازیانه مامور ابرها میداند ولی علم رعد را با تجربه عملی خود در لابراتوار تولید مینماید و عاتق آنرا در تخلیه الکتریکه میداند.

اشخاص سطحی معتقدند اگر مذهب نبود جامعه بشری بیشتر ترقی میکرد، در حالیکه مذهب مانند کلیه تجلیات روح، در تاریخ بشر کار مخصوصی را عهده دار شده و چون تاریخ وجود آنرا ایجاد مینموده است بظهور رسیده ... چنانکه روحانیون بموقع خود جزو عناصر ترقی محسوب میشدند و آنها بودند که تخم اولیه علم را کاشته اند؛ اولین معلومات هیئت و نجوم از کهنه بابل و مصر است ... باید گفت مذهب دارای تخیلی است که بعلوم فلسفی مبدل شده آن نیز بنوبه خود علوم طبیعی را در مهد خود پرورش میدهد، کلیات علوم طبیعی فلسفه را منقرض میکند و فلسفه مذهب را از بین میبرد ...»

مراحل تکاملی علم - دکتر ارانی در باره سیر تکاملی علم نیز تحقیق گرانبھائی کرده و ما قسمتی از آن را اینجا نقل میکنیم:

«رشته های مخصوص معلومات بشر و بطور کلی علم دائما در تغییر و تکامل است. در این امر ما تنها تکامل تمام پدیده های طبیعت دو جریبان مشخص دیده میشود: ۱ - تکامل تدریجی ۲ - انقلابی.

در تمام انواع تکامل و تغییرات، اعم از اینکه قضایا طبیعی باشد یا اجتماعی یا روحی هر دو نوع مزبور را میتوان ملاحظه نمود، در علوم طبیعی مشاهده میشود که درجه حرارت یک مایع را میتوان متدرجا بالا برد در ضمن حرارت دادن در مایع «تغییر کمی» بظهور میرسد یعنی عددی که نمایش درجه

حرارت است متدرجا بالا میرود ولی موقمی میرسد که این تغییر کمی به تغییر کیفی مبدل میشود. یکمرتبه مایع بخار میگردد. در حالت اول تکامل تدریجی و در حالت ثانی انقلابی است.

در اجتماع این حالت کاملا وجود دارد مثلا در مهندسی حکومت های قنودالیزم افکار آزادی سرمایه و سرمایه داری بتدریج تولید شده و نمومیکند ولی پس از سیر تکامل تدریجی و یک سلسله تغییرات کمی «وضع شدن بعضی قوانین بنفع آزادی مزبور و برای محدود کردن قدرت استبدادی» یکدفعه تغییر ناگهانی روی میدهد و شکل اجتماع در دست انقلاب تغییر مینماید، در پسیکولوژی و علوم دیگر این حالت را میتوان ملاحظه نمود. در تاریخ هر علم میتوان سه دوره تکامل تدریجی که فاصله بین آنها تکامل انقلابی است تشخیص داد.

الف - دوره حکایتی - هر علم دارای یک دوره حکایتی است یعنی مبانی آن فقط چسبه و گریخته بشکل حکایات بیان میشود مثلا در مراحل اولیه تمدن، بشر معتقد بود که امراض توسط روح های پلید که هنگام شب وارد منازل میشوند تولید میشود ... علم جدید که پیدایش امراض را بموجودات زنده کوچک منسوب میکند نظریات قبلی را نسخ میکند.

ب، دوره منطقی یا علمی - این دوره در تاریخ بشر با تمدن شهرهای آسیای صغیر و یونان شروع میشود، طالس ملطی که ابوالفلسفه نامیده میشود، اصول عقاید علمی را بر تفکر و استدلال و علت و معلول میگذازد، اینطریقه بتدریج نمومیکند و در فلسفه هر اکلیت اصول دیالکتیک را ملاحظه مینمائیم که فقط منطبق بلکه استدلال را با ملاحظه جریان قضایا در تفکرات معمول میکند چنانکه میگوید «در یک رودخانه نمیتوان دودغه داخل شد» دوره منطقی تمام قرون قدیمه و قرون وسطی را شامل میشود در طول این مدت تکامل علم تدریجی است، در قرون جدیده که در اجتماع تقسیم کار نموداری پیدا میکند علم نیز به شعب مختلفه تقسیم میگردد، در فاصله بین قرون جدیده و معاصر که در اجتماعات بشر انقلابات شدیدی بظهور میرسد، علم نیز تغییرات و انقلابات ناگهانی میکند و دوره سوم علم ظاهر میشود.

ج - دوره تجربه . در دوره دوم بشر بتفکر منطقی قناعت میکرد و مشاهده و تجربه در کار نبود ، راجع بخلق عالم و عنصر بودن آب و آتش خاک و باد در دوره اسکولاستیک بحث میشد ولی چون تجربه در کار نبود منطق هم در درجه دوم قرار میگرفت و محاوره و مقاله رواج داشت ، شروع دوره مشاهده و تجربه مانند کلیه تغییرات انقلابی و ناگهانی بایک سلسله اشکالات مواجه میشود ، کیرنیک باسانی نتوانست در مقابل «الشمس تجری...» عقیده خود را اظهار کند و مدت دوازده سال آنرا پنهان نگه داشت گالیله مجبور شد در مقابل باب زانو بزمین زده و در باب عقیده خود راجع بحر کت زمین استغفار کند جوردانو برو نو که این احتیاض را بخرج نداد در آتش غضب پاپ سوخت ، ولی همین شمله فصل مشترک دودوره مشخص یعنی مظهر تکامل ناگهانی و انقلابی بود . بالاخره پس از این فداکاریها ، دوره سوم شروع شد و تکان شدیدی در پیشرفت علم بظهور رسید بطوریکه قرن هجدهم نوزدهم و بیست را باید دوره تجربه در تاریخ زندگی بشر دانست .

در نتیجه توأم شدن تجربه با تفکر علمی و کامل شدن منطق و ظهور دیالکتیک بشر امروزی موفق شده است قضایای طبیعت را پیش بینی کند .

اینک که از توضیح کلیات فارغ شدیم با رعایت اختصار سیر تکامل دانش بشری را از نظر میگردانیم و این بار نیز از مطالعات و تحقیقات پیرو سو دانشمند فرانسوی برای توضیح نهضت علمی اروپا استفاده میکنم .

مقدمات نهضت فرهنگی فراهم میشود

چنانکه دیدیم در نتیجه استبداد مطلق کلیسا قرنهای متمادی اهل علم مجبور بودند از حدود گفته های ارسطو قدمی فراتر نگذارند و از مطالعه طبیعت و تحلیل نمودهای آن خودداری کنند ؛ دانشمندان قرون وسطی بمشاهده و تجربه معتقد نبودند مثلاً برای اطلاع بر احوال نباتات بجای آنکه نبات مورد نظر را در باغ جستجو و شخصاً آنرا مورد مطالعه قرار دهند ، بکتاب ارسطو رجوع میکردند و با دقت تمام مندرجات آن کتاب را درباره نبات مورد نظر طرف توجه قرار میدادند ، محققین این دوره بجای آنکه مطالعات مادی امثال بطلمیوس

ارشمیدس ، و جالینوس را ادامه دهند با اصرار زیاد آثار متافیزیکی و مباحث ایدئالیستی محققین قدیم را مطالعه میکردند ، با تمام این خصوصیات از قرن سیزدهم و چهاردهم زیر بنای اجتماع قنودالیت و سازمان اقتصادی آن در حال تغییر بود ، کارگاههای کوچک به بنگاههای بزرگ مانوفاکتوری تبدیل میگردد جاده ها اصلاح میشد و وسائل حمل و نقل رو بتکامل میرفت ، ارتباط اقتصادی و فرهنگی شرق و غرب فزونی میگرفت و با این تغییرات کمی و تدریجی مقدمات تغییرات کیفی یعنی استقرار رژیم بورژوازی فراهم میشد . از قرن پانزدهم و شانزدهم ضروریات اقتصادی و اجتماعی علم را جبراً بطرف کمال پیش میبرد باین ترتیب که دانشمندان نخست سنگرهای از دست رفته را بدست آوردند و کلیه اکتشافات گرانبهای دوران بردگی که بوسیله بطلمیوس ، ارشمیدس و دیگران در رشته های هیئت و فیزیک و طب و غیره حاصل شده بود فرا گرفتند و از قرن شانزدهم بعد اهل تحقیق با وجود کارشکنی ها و تهدیدات کلیسا به کار تبعات علمی ادامه دادند و فتوحات مختصری که توسط امثال زکریای رازی و بوعلی در شرق و روزه بیکن و بوریان در غرب آغاز شده بودند نبال کردند و از موفقیتهای بزرگ علمی این دوره اختراع صنعت چاپ اکتشاف مجدد قطب نما ، آئینه های سطحی و کروی ، عدسی ها و نیز اکتشافات دریانوردی است .

در اواخر قرن شانزدهم بجای ساعت های آبی و شنی ساعت های مکانیکی و قابل حمل و نقل اختراع شد ، با این اکتشاف و مخصوصاً با اختراع قطب نماهای جدید بحرپیمایی و دریانوردی تسهیل شد و ملاحان بکمک ساعت و قطب نما موفق شدند بدون وحشت از گمراهی بمسافرت های بزرگ دست بزنند در نتیجه اطلاعات جغرافیائی بشر که در آن ایام بسیار محدود بود بسرعت افزایش یافت و در اثر تماس با اقوام و ملل مختلف در عقاید و نظریات مردم تغییراتی پدید آمد دیاز Diaz بدمناغه امید نیک رسید ، واسکو دو گاما Vasco de Gama پس از گذشتن از دماغه مذکور به هندوستان دست یافت و در سال ۱۴۹۲ سرزمین امریکا بیهمت کریستف کلمب کشف شد و متعاقب آن از سال ۱۵۱۵ تا سال ۱۵۲۲ توسط ماژلان گردش دور دنیا صورت گرفت .

باین ترتیب در دوره ای که دانشگاه ها و محافل علمی در نتیجه فشار

کلیسا به‌اشبه نویسی و تفسیر گفته‌های ارسطو مشغول بودند مقتضیات و شرایط جدید اقتصادی به پیشرفت علم کمک شایانی کرد و موفقیت‌های فنی که مولود احتیاجات مادی بشر بود پیشرفت علوم نظری را تحت‌الشعاع خود قرارداد.

از قرن شانزده میلادی بجهاتی که نامبردم در ادبیات و هنرهای زیبا مخصوصاً نقاشی، حجاری و مجسمه‌سازی و معماری پیشرفت شایانی حاصل گردید و عصر رنسانس آغاز شد مردم ایندوره باقتضای شرایط جدید نامور ذوقی علاقه فراوانی نشان دادند، یکی از مراکز این نهضت ایتالیا بود در این کشور باستانی صدها معمار، پیکر ساز و نقاش ظهور کردند که از آن جمله لئو ناردو وینچی Leonard de Vinci و رافائل Raphael میکلا آنژ Michel Ange را میتوان نامبرد، علاوه بر این در ایتالیا شعرا و نویسندگانی نظیر ماکیاویل، کیشاردن و تاس پسا بر صه وجود گذاردند.

ماکیاویل که در سال ۱۴۶۹ متولد شده يك چند بکارهای سیاسی اشتغال داشته و سپس بکار نویسندگی پرداخته است در میان عقاید سیاسی او نظریه‌وی را راجع بدولت ذکر میکنم ماکیاویل میگفت که:

دولت ممکن است بوسیله فاتحین بیگانه و یا بدست سکنه بومی اداره شود وی ازدولتی که توسط خارجیان اداره میشود سخنی نمیگوید ولی در باره دولتی که توسط اهالی بومی اداره میشود میگوید:

چنین حکومتی یا بدست شخص واحد و یا بدست نجبا و یا با مداخله نمایندگان اکثریت اداره میشود، ماکیاویل معتقد است که نه تنها دیکتاتورها از اختیارات خود سوء استفاده میکنند بلکه نمایندگان نجبا و طبقه سوم نیز پس از احراز مقام نمایندگان کی منافع خود را بر مصالح اکثریت ترجیح میدهند باین ترتیب متناوباً حکومت شخص واحد بحکومت نجبا و حکومت نجبا بحکومت عامه و حکومت عامه بار دیگر بحکومت شخص واحد تبدیل میشود و باین دور و تسلسل حکومتها عوض میشوند.

ماکیاویل نمیدانست که اگر حکومت مردم بر مردم برقرار شود و توده‌ها حق نظارت و کنترل اعمال نمایندگان خود را داشته باشند هر گرهیچیک از برگزیدگان خلق جرأت نمیکند از طریق منافع اکثریت منحرف شوند

زیرا در صورت انحراف از منافع اکثریت مورد اعتراض و تعقیب مردم قرار خواهند گرفت.

روش ماکیاویلی - ماکیاویل میگفت، برای وصول به هدف و اجرای نقشه نباید از دروغگوئی، ریاکاری و سایر اعمال نساوا روگردان شد، وی ارتکاب هر جنایتی را برای حصول مقصود تجویز میکند - چنانکه تاریخ نشان میدهد از خیلی قبل از ماکیاویل یعنی از دوران بردگی همواره اصحاب قدرت، برای اجرای نقشه‌های خود از روش ماکیاویلی پیروی کرده‌اند و برای فریب و انحراف افکار عمومی از هیچ عمل خلافی فرو گذار نکردند.

صیر دانش بشری در دوران رشد

نهضت پورژوازی

تغییر شرایط زندگی مادی خواه ناخواه در حالت
پایه‌های سلطنت فکری فکری مردم مؤثر افتاد و با تمام مقاومتی که
ارسطو متزلزل میشود محافل منتهی از خود نشان میدادند علم گاه و بیگاه

زنجیر اسارت را پاره میکرد و قدمی چند بجلو میراند، پیرروسو مینویسد که در همان ایامیکه «... قدمی قامت عظیم ارسطو بیش از پیش بین انسان و طبیعت فاصله شده بود در ایتالیا یکدوران تجدید فرهنگی آغاز گردیده بود...» و فلورانس مانند شهر ملطیه «میله» دوران بردگی پیشرو و علمدار این تجدید فرهنگی شد، در رشته‌های علوم طبیعی بسا اشکالاتیکه وجود داشت پیشرفتهای محسوس حاصل شد، اهل تحقیق دریافته‌اند که برای کشف طبیعت باید بطبیعت نزدیک شد و از طریق آزمایش و مشاهده بمابهت نموده‌های طبیعی پی برد.

چنانکه اشاره شد، پس از یونانیها مسلمین علمدار
انتقال مراکز فرهنگی فرهنگ جهانی شدند و پس از فرا گرفتن فرهنگ
از شرق بغرب یونانی خود در راه نشو و نما و ترقی علم کوشش

نمودند در این دوره مسلمین در رشته طب، معدن شناسی، گیاه شناسی، شیمی، فیزیک و مباحث علمی دیگر به تحقیقات بی سابقه‌ای دست زدند و امثال رازی و ابن سینا در باره بسیاری از امراض به تحقیق و مطالعه مشغول شدند، رازی در کتاب «الحاوی» در خصوص سرخجه و آبله و بهضی ناخوشیهای دیگر مطالعات علمی سودمندی بعمل آورد کتاب «قانون» ابن سینا و کتاب «خواص ادویه» ابو منصور و رساله‌های سودمند علی ابن عیسی بغدادی و عمار موصلی در خصوص امراض چشم و جراحی، معالجه و بهداشت آن تا نیمه اول قرن هجده در اروپا تجدید طبع میشد و مورد استفاده اهل علم قرار میگرفت.

داکتر ماکس میرهف مینویسد: «در جنگهای صلیبی مسلمین به پزشکان اروپائی میخندیدند زیرا معلومات آنها را بسیار مقدماتی میدانستند... ترجمه‌هایی از کتب ابن سینا، جابر، حسن بن هیثم و رازی اکنون در دست است ولی مترجمین آنها معلوم نیست. در قرن شانزدهم باز می بینیم که در ایتالیا کتب ابن سینا و ابن رشد را ترجمه کرده اند این کتابها در دانشگاههای ایتالیا و فرانسه تدریس میشد. باین وسیله علوم شرق مانند باران رحمت بر خاک خشک اروپا باریده و آنجارا حاصلخیز ساخت، کم کم اروپائیان با علوم شرق آشنا شده کتابهای درجراحی امراض زنانه و ناخوشیهای چشم نوشتند. از قرن دوازدهم بعد فرهنگ اسلامی در ظلمت ماوراءالطبیعه فرورفت و بقول چارلر سینگر «انسان شناسی از میان رفت و برای آنکه ناخوشی اشخاص را پیش بینی کنند بکف دست او نگاه میکردند گیاه شناسی منحصر به تشخیص ادویه گردید موهومات و خرافات را داخل در طب کردند و آنرا بصورت مجموعه از فرمولها و طلسم‌های بی معنی در آوردند...» در همین ایام در پاره‌ای از ممالک اروپا نطفه‌هایی از علوم مادی رشد میکرد و علوم تجربی بتدریج پیشرفت‌هایی مینمود و نمایندگان در رشته‌های مختلف بظهور میرسیدند.

پیشرفت در دانش طب لئونارد داوینچی «۱۵۱۹-۱۴۵۲»

از کسانی که عملاً بروش ارسطویی اعلان جنگ داده و توجه به علوم تجربی را تأیید کرده است لئونارد داوینچی است وی میگفت: «کسیکه به سخن بزرگان اقامه دلیل و برهان میکند در حقیقت بجای استفاده از عقل خویش از حافظه خود استفاده مینماید» در جای دیگر علم واقعی را علمی میدانند که در نتیجه تجربه بدست آمده باشد وی از پاپ ژول دوم اجازه داشت که نقش انسان را تشریح کند اما او اکثراً بحدودیکه در اجازه نامه پاپ ثبت شده بود نمیگردد و فقط با احتیاجات هنری خود که دقت در ساختمان استخوانهای انسان بود نیمپیرداخت بلکه بکنجکاوی خود آزادی عمل عطا کرده بود وی درباره حرکات قلب مطالعاتی کرد و ضمن جلوگیری از عفونت اجساد کشف کرد که استخوانهای ساق پای انسان و پاهای عقب اسب چگونه عمل مینمایند و نیز از طرز عمل مفاصل انسان آگاه شد... از کتاب پیرروسو»

فراکاستور Fracastore ۱۵۵۳-۱۵۱۵ این دانشمند نیز خود را از ظلمت ماوراءالطبیعه نجات داد و اعلام کرد که امراض عفونی مانند تخمیر نتیجه وجود موجودات کوچکی است در همین ایام راموس فرانسوی «Ramus» ۱۵۱۵-۱۵۷۲ ضمن رساله‌ای نظریات خود را درباره بطلان احکام ارسطو اعلام کرد و بالاخره در اثر اعتراضات سایر محققین بآراء ارسطو کاخ کهنسال فلسفه قدیم بلرزه در آمد و حیثیت و اعتبار ارسطو بسرعت رو بنقصان نهاد.

ژان فرنل Jean Fernel ۱۴۹۷-۱۵۵۸ این مرد که بقلط در تاریخ طب شهرتی کسب کرده طبابت را مجدد آیرتگاه ماوراءالطبیعه سوق جاداو نوشت: «شروع مرض هنگامی نیست که اولین آثار آن پیدا میشود بلکه باید حساب کرد که در آن اوقات، ماء داخل در کدامیک از بروج بوده است.» در حالیکه فرنل چنین نظریه باطلی را اشاعه میداد دانش طب راه تکامل خود

را می‌پیمود در عین حال همین فرنل کسی است که بکدرجه عرض جغرافیائی را تعیین کرده و اندازه محیط کره زمین را بطور تقریب مشخص نموده است.

پاره Paré ۱۵۱۷-۱۵۹۰ که ابتدا شاگرد سلمانی بود در زخم بندی موفقیتهائی کسب کرد و بجای آنکه بسبب قدیم بوسیله آهن گذاخته و روغن چوشان از خونریزی جلوگیری نماید بنوار پیچی زخم متوسل شد

پیشرفت تدریجی علوم تجربی نه تنها اسکولاستیک را متزلزل میسازد بلکه نظریات علمی قدما را نیز بی اعتبار میکند و زان Vesale از اهالی بروکسل در سال ۱۵۳۷ در راه تشریح و مطالعه کارخانه بدن انسان موفقیتهای بی سابقه ای کسب نمود و طب جالینوسی و افکار ارسطویی را از درجه اعتبار ساقط کرد «وی علاوه بر اینکه استخوانها و مفاصل و عضلات بدن را بدقت شرح داد و طبقه بندی کرد بدن انسان را بمنزله يك دستگناه مکانیکی کامل دانست که هیچیک از اعضا آن نمیتوانند جداگانه بعمل خود ادامه دهند وی عضلات بدن و استخوانها را در وضع عادی زندگی نشان داد و روی اشکال کتاب که کار یکی از شاگردانش بود شکل واقعی عضلات و استخوانها را معین کرد روزی او را بیالین یکی از نجیب زادگان که در جنگ تن به تن مجروح شده و در حال مرگ بود احضار کردند اما چند لحظه بعد با تعجب دیدند که دانشمند و عالم تشریح سینه او را شکافته و قلب او را که نمایان بود تماشا میکند. آیا وی بعشق علم و دانش آن بدبخت را کشته بود؟ همه کاری در آن اوقات امکان داشت در هر حال دیوان تفتیش عقاید و زال را محکوم باعدام کرد اما «شارل کن» مداخله نموده او را به بیت المقدس تبعید نمود. از کتاب پیرروسو...» غیر از وزال، میشل سروه Michel Servet در خراب کردن دستگناه جالینوسی سهم بزرگی دارد، این شخص که در سال ۱۵۱۱ متولد شده بود در کتابیکه بنام «میراث نصرانیت» انتشار داده توضیح میدهد که خون وریدی از ریتین عبور کرده در آنجا بوسیله هوائیکه تنفس میکنیم تصفیه میشود، در مقابل این اکتشاف، کلیسا دشمن خونخوار علم آرام نه نشست و در سال ۱۵۵۵ ویرا بعنوان ملحد در آتش سوزانید دیگر از

طب جالینوس از اعتبار میافتد

کسانیکه در پیشرفت علم طب کوشش فراوانی کرده اند یکنفر انگلیسی است بنام **ویلیام هاروی Harvey** قبل از او طبق نظریه جالینوس گمان میکردند که قلب مرکز و جایگاه روح است، خون در کبد وجود دارد، غذا بعد از وارد شدن در معده هضم میشود، آنگاه توسط روده وارد کبد شده و در آنجا تبدیل بخون میشود و برای آبیاری بدن حرکت میکند، قرنها بعد هاروی عقاید خود را که مبتنی بر تجربه و مشاهده بود اعلام کرد و بسا طرد آراء بی پایه جالینوسی گفت «تشریح و وظائف الاعضاء را در کتابها نمیتوان آموخت بلکه وسیله آموختن آن کالبدشکافی و تجزیه است و راه پیشرفت در این فنون گفتار فلاسفه نیست بلکه مشاهده بدن است.»

هاروی گردش خون را کشف کرد

وی پس از مطالعاتی که روی قلب انسان بعمل آورد با خود گفت: «فرض کنیم که قلب ۷۳ بار در دقیقه بتپد و حفره ای که خون از آن صادر میشود فقط شصت گرم خون داشته باشد، در این صورت طی یک ساعت قلب انسان در حدود ۲۵۰ کیلو گرام خون را بداخل بدن میفرستد این همه خون بکجا میرود؟ آنگاه فرض عمده خود را پیش کشید، بنظر من این موضوع را میتوان بوسیله جریان دائمی خون در بدن توضیح داد... بعدا استدلال و تجربه صحت این نظریه را بنبوت رسانیدند - در این ایام باز جمعی از اطبا قدیمی که بمعظمت فکر جالینوس و ابقراط ایمان داشتند علیه افکار جدید شروع بتبلیغ کردند آنها راضی نمیشدند هیچ نظریه جدیدی جانشین نظریه چهار طبع ابقراط شود و بقول مولیر نسخه ها و دستورات طبی آنها از تنقیه، فصد، و سپس مسهل تجاوز نمیکرد، به نیشتر و روغن کرچک هم اهمیت زیادی میدادند - بدست آوردن عنوان طبابت کار مشکلی نبود هر کس لباس و شب کلاه مخصوصی میپوشید و بلائین دست و پا شکسته ای صحبت میکرد خود را طبیب میخواند. باید در نظر داشت که در قرن شانزده و هفده حدود اطلاعات علمی بشر از آنچه که امروز در مدارس ابتدائی تدریس میکنند تجاوز نکرده بود، و برای يك انسان کنجکاو کاملا ممکن بود که مجموعه دانش زمان خود را فراگیرد، در این دوره لاتین زبان بین المللی اهل علم بود، بهمین علت یکنفر

استادفرانسوی میتوانست کرسی استادی خویش را بکشور دیگر انتقال دهد از طرف دیگر از برکت این زبان مشترک دانشمندان میتوانستند معلومات خود را در اختیار محققین سایر ممالک بگذارند در عین حال از قرن هفدهم بعد دانشمندان تحت تاثیر شرایط جدید جسته جسته آثار خود را بزبان مادری و ملی منتشر کردند، بیکن، گالیله، و دکارت برای اولین بار این سد را شکسته و دانش را کمابیش در اختیار توده مردم قرار دادند، از قرن ۱۷ بعد فکر همکاری در بین دانشمندان قوت گرفت و همین فکر بعدها بنیاس آکادمی علوم در فرانسه و سایر کشورها کمک فراوان نمود.

نظریات بطلمیوس مورد حمله قرار میگیرد

از اواسط قرن شانزدهم ریاضیات و نجوم حیات نوین خود را آغاز میکند و همه جا علیه اسکولاستیک اعلان جنگ میدهند ولی هر قدر روح عصیان علیه کهنه پرستی قوت میگیرد این فلسفه شکست خورده خود را بر کز قدرت کلیسا نزدیک مینماید و از تل‌های بزرگ هیزم برای سوزاندن مخالفین و حفظ قدرت نا پایدار خود استمداد می‌جست. در همین دوره وحشتناک کتاب کپرنیک در سال ۱۵۴۳ انتشار یافت اما مدتها ناشناس و گمنام باقی ماند نه کلیسا را مضطرب کرد، نه مدارس را، زیرا در این دوره نه مدارس وجود داشت نه آکادمی، مدتها طول میکشید تا دنیای علم از پیدایش یک اکتشاف جدید مطلع و روح علمی زمان از فواید آن برخوردار شود، پس از آنکه بیست و پنج سال از مرگ کپرنیک گذشت، ناگهان فریاد اعتراض از گوشه و کنار بلند شد و بقول پیرروسو: «صدای لعنت و نفرین هواخواهان بطلمیوس با فریاد تحسین کنندگان و طرفداران کپرنیک مخلوط شد. با اینکه کپرنیک شخصا در رم کرسی استادی داشت و کتاب المجسطی بطلمیوس را تدریس میکرد حاضر نشد حقایق علمی را فدای ایمان کور کوران کند؛ منتها برای حفظ حیات خود، در این راه با قدم احتیاط پیش رفت و در سال ۱۵۰۳ یا ۱۵۰۴ با نظریه، (آریستارک) دانشمند قدیم موافقت، و قبول کرد که زمین در مدت بیست و چهار ساعت یکبار بدور خود حرکت میکند و زمین در مدت یکسال بدور خورشید دوران دارد، بعقیده اوستارگان همه نقاط درخشان ثابتی هستند و سیارات مانند زمین بدور خورشید دوران میکنند - کپرنیک

پس از چهل سال سکوت در پایان عمر یعنی در سن هفتاد سالگی کتاب جاوید خود را بیاب سوم تقدیم کرد و چنین نوشت: «اگر بر حسب اتفاق مردان پستی پیدا شوند که بدون هیچگونه اطلاعات ریاضی بخوانند در هر موقع آن مقام مقدس را و ادار بدخالت در این باره نمایند و بانکه کتاب مقدس مرا مورد تهمت قرار دهند... من از همین حالا اعلام میکنم که بوجود ایشان اهمیت نمیدهم و قضاوت آنان را همچون خاک می‌پندارم فقط ریاضی دانان هستند که حق دخالت در حقایق ریاضی را دارند.»
از کتاب پیرروسو...

کلیسا برای تسخیر مواضع از دست رفته تلاش میکند

در طی چند قرن علم و عقل بکسک مشاهده و تخریبه کوشش کردند تا یوغ استبداد سن قدیمی را بدور افکنند، نخست هنرمندان و متجددین ادبی و هنری ضربه‌ای چند بشخصیت ارسطو وارد کردند بعدا و زال و سروه طب جالینوسی را انکار کردند، کپرنیک با احتیاط و آرامش احکام بطلمیوس را از بیخ و بن برانداخت، این جریانات انضباط خشک مذهبی و اخلاقی قدیم را متزلزل کرد بخصوص که در این ایام در نتیجه رفورم مذهبی کلیسای کاتولیک با خطر تازه‌ای روبرو شده بود، این پیش آمدهای پیابای علمداران مذهب یعنی کسانی را که از پرتو دین بر جان و مال مردم حکومت میکردند و ادار نمود که با سرعت و سراسیمگی بیاری دین بر خیزند و مذهب را از چنگال دانش‌رهای بخشند، بالاخره انجمن بزرگان دین در «ترانت» تشکیل شد و تمام کتب ضاله و خطرناک را محکوم بنا بودی کرد، کنجکاوی علمی را جزء گناهان کبیره محسوب داشت و برای اینکه در مقابل سیل خروشان بی‌دینی و بی‌اعتنائی بشئون مذهبی سدی بوجود آورد، در گوشه و کنار هیزم‌های بسیار برای سوزاندن ملحدین انباشته شد و با ازین بردن طرفداران تجدد بطور موقت سیر تکاملی علم را متوقف کرد، ولی این کوششهای محضراته کلیسا بجائی نرسید، بگفته پیرروسو: «حقیقت برپش زندان و شعله‌های آتش می‌بخندید...» همینکه بحث در اطراف مسائل علمی قدغن شد پژوهندگان با خود گفتند بهتر است بمشاهده طبیعت بپردازیم - در حالیکه کلیسا مصرانه میگفت که در سراسر اروپا باید

مباحثات و مجادلات علمی کنار گذاشته شود، استدلال موقوف شود و انسان عقل و منطق را فراموش کند و بمکاشفات ایمان و تشخیص حواس ظاهری قناعت نماید اهل علم آرام نه نشسته بمشاهده و تحقیق در نمودهای طبیعی مشغول شدند و در باره ساختمان جهان و تحقیق از شماره ستارگان و تنظیم جداول آنها صرف وقت کردند و کلیسا که از عواقب این تبعات بی خبر بود مانعی در راه آنها ایجاد نکرد و باین ترتیب همینکه یکراه بسته شد روزنه دیگری برای تحقیقات علمی گشوده گردید .

تیکو براهه
Tycho Brahé
تیکو براهه که از اشراف زادگان دانمارک بود در سال ۱۵۶۶ متولد شد، پس از آنکه بادانش های زمان و بخصوص با علم نجوم مانوس گردید، خانواده او که تحصیل علم و دانش را شایسته مقام نجیب زادگان نمیدانستند او را بکلی از خانواده خویش طرد کردند، بعدها شهرت علمی او بالا گرفت و برای ادامه تبعات او رصدخانه نمونه ای ترتیب دادند، وی در آن رصدخانه ستارگان را از فراز برجها رصد میکرد و زوایا و فواصل آنها را معین مینمود، تیکو براهه در نتیجه پشتکار و فعالیت توانست موقعیت جغرافیائی محل خود را معین کند سپس بتعیین ارتفاع ستارگان، مطالعه در حرکت ماه، و تعیین خط سیر سیارات همت گماشت و با اجرای رصدهائی بیشمار موفقیت علمی بزرگی کسب کرد. پس از تیکو براهه شاگرد او کپلر بکشف قوانین نجومی توفیق یافت پیررو سو قوانین کپلر را باین نحو بیان میکند :

«قانون اول بما میآموزد که هر سیاره بدور خورشید یک مسیر بیضی شکلی طی میکند ، قانون دوم ثابت میکند که هر قدر سیاره روی این مسیر بخورشید نزدیکتر باشد حرکت آن نیز سریعتر است ، و بالاخره بمقد قانون سوم میتوان با در دست داشتن مدت دوران آن فاصله اش را از خورشید معین کرد .

نیوتن با مجهز بودن باین قوانین توانست قوانین جاذبه عمومی را کشف کند و با همین قوانین است که مهنجمان معاصر میتوانند حرکات سیارات را پیش بینی کنند و مسیر آسمانی آنها را ترسیم نمایند.»

علاوه بر این کپلر با تنظیم جداول لگاریتم موفق گردید در کار محاسبه

اعداد تسهیلی بی سابقه ایجاد نماید .

گالیله

این دانشمند ایتالیائی در سال ۱۵۶۴ در ناحیه پیز متولد شد و در سال ۱۶۴۲ حیات پرافتخار وی پایان

یافت پیررو سو در باره او چنین مینویسد:

«... روزی که در یکی از مراسم مذهبی کلیسا شرکت کرده بود ملاحظه کرد که در بالای سرش چهل چراغی در حال نوسان است این موضوع بسیار عادی بود ولی متفکرین بزرگ این اختصاص را دارند که هیچ مطلبی برای آنان بیهوده و نامرئی نیست و از مسائل و نمودهای بسیار ساده و عادی در سهای بزرگ میگیرند، چه بسیارند اشخاصیکه حس کرده اند بدنشان در آب سبک میشود، یا سببی از درخت سقوط میکند یا چهل چراغی در بالای سرشان به توج در میآید، اما فقط یک ارشمیدس پیدا میشود که از آن اصول «تعادل مایعات» را نتیجه میگیرد، تنها یک نیوتن میتواند قانون «جاذبه عمومی» را کشف کند و بالاخره بکنفر گالیله است که قانون «سقوط اجسام» را از روی آن بدست میآورد .

توج و نوسان چهل چراغ کلیسا برای دانشجوی جوان منبع پربرکتی از افکار و تخیلات بود، اما این افکار مدتهای مدید قبل از آنکه جوانه بزنند ادامه داشتند و فقط در آخرین سالهای زندگی این دانشمند بود که میوه های آن بدست آمد، میوه هائیکه امروزه درخشنده ترین عناوین افتخار گالیله محسوب میشوند... گالیله پس از اینکه مقام ثابتی بدست آورد در صد برآمد که با شدت علیه نفوذ ارسطو بجنگد و ثابت کند که هیچگونه مخالفتی با کپرنیک ندارد، مسلما شنوندگان او سوت کشیدند و هياهوئی کردند ... اما متقاعد کردن مردمان آن زمان کار مشکلی بود، کافی نبود که بایشان بگوئید فلان و فلان اثر دستگاه کپرنیک را ثابت میکند و شما میتوانید این آثار را با چشمان خود به بینید مطلب مهم این بود که دلایل امر را از کتاب مقدس استخراج کنیم، در این کتاب بود که گالیله باید دلایل خود را جستجو نماید ...»

دوستی گالیله با مقامات مهم و موثر مذهبی مدتها او را از تعقیب و

مجازات حفظ کرد بالاخره گالیله پس از یکدوره تحقیق و آزمایش دوربین قوی و توانائی اختراع کرد و بسیر و سیاحت در آسمانها مشغول شد و به اکتشافات عجیب و بی سابقه ای نائل آمد «گالیله» ماه را دید که برخلاف نظر ارسطو که آنرا کره صاف و صیقلی میدانست تماما پوشیده از کوه و دره هایست که نور خورشید بر جستگیهای آنرا مشخص تر کرده است، ستارگان نامرئی بسیار کشف کرد و بخصوص ملاحظه نمود که لکه متحدالشکل کهکشان تبدیل بگرد و غباری از ستارگان شده و نیز چهار قمر کوچک را دید که بدور سیاره مشتری در حرکتند و بالاخره لکه های خورشید را ملاحظه کرد... « (۱) پس از آنکه گالیله نتیجه تحقیقات خود را منتشر کرد اهل علم و متجددین خرسند شدند ولی کهنه پرستان و اصحاب کلیسا خشمناک گردیدند زیرا آنها بیهیچوجه برای استدلال غیر مذهبی احترامی قائل نبودند جز کتاب آسمانی یا تعبیر آن هیچ چیز دیگر مخالفین را قانع نمیکرد، گالیله پس از آنکه تعرض قطعی خود را علیه بطلمیوس اعلام کرد و از کپرنیک دفاع نمود از طرف کلیسا بروم احضار شد، ولی مقام عظیم علمی او و نفوذ دوستان مؤثرش در دربار کلیسا سبب گردید که با او مودبانه رفتار کنند، پس از تنظیم ادعای نامه گالیله را وادار کردند که توبه نامه زیر را امضاء کند.

«من، گالیله، در هفتادمین سال زندگی در مقابل حضرات شما بزانو در آمده و در حالیکه کتاب مقدس را پیش چشم دارم و با دستهای خودم آنرا لمس میکنم توبه مینمایم و اشتباه و سخن خالی از حقیقت حرکت زمین را انکار مینمایم، و آنرا منفور و مطرود میدانم.» گزارش محاکمه گالیله را از انظار مخفی کردند تا ابهت کلیسا را از بین نبرد و عفو و اغماض بیش از اندازه مقامات مذهبی بر سر زبانها نیفتد، زیرا، واتیکان وظیفه های غیر از استیلا بر افکار و ایجاد ترس و وحشت نداشت و نمیتوانست از شهرتی که در پیرحمی و مخالفت با علم بدست آورده بآسانی صرف نظر کند - گالیله در هفتاد سالگی علم دینامیک را پایه گذاری کرد و نشان داد که چگونه نیرو ایجاد حرکت میکنند و پس از تجارب بسیار باین نتیجه رسید که همه اجسام با سرعت متساوی سقوط مینمایند و بمفهوم تعاقب و حرکت گلوله ها نیز توجه کرد و ثابت نمود که گلوله در عین حال که بوسیله نیروی متحرک باروت بسمت

۱ - از بیرون روسو تاریخ علوم ترجمه آقای حسن صفاری

جلو میرود در نتیجه نیروی ثقل بسمت زمین جذب میشود - گالیله در روز هشتم ژانویه ۱۶۴۲ چشم از جهان فرو بست در حالیکه زندگی شیرین و پر افتخاری را سپری کرده بود.

تاسیس رصدخانه - در دوران رشد نهضت بورژوازی دولت فرانسه برای بدست آوردن مستعمرات و ورود و صدور کالاهای مختلف احتیاج بکشتی های دریانورد داشت و دریانوردان جز بکمک ستارگان نمیتوانستند موقعیت خود را در وسط دریای تعیین نمایند بهمین مناسبت از دوران صادرات کلبه، دستور داده شد که جداولی تهیه نمایند که در آن اوضاع سیارات در آسمان برای تمام روزهای سال معین باشد، برای اجرای این دستور رصد خانه ای مورد احتیاج بود که پس از پنج سال آماده کار گردید؛ پس از فرانسه انگلستان که از نظر اقتصادی بمسائل دریائی دلبستگی داشت در راه تاسیس رصدخانه گرینویچ قدمهای اساسی برداشت.

متخصصین در مقام تهیه دوربین های دقیق برآمدند، در این ایام هنوز ایتالیا بپها در ساختن دوربین نجومی از همه استادتر بودند ولی بعدها بتدریج سایر ملل بر ایتالیا بپها سبقت گرفتند چنانچه هویگنس موفق گردید که دوربینی تهیه کند که هفتاد متر فاصله کانونی آن بود پس از آنکه وسائل کار از هر جهت فراهم گردید مطالعات نجومی آغاز شد، اعمار زحل بتدریج کشف شد فاصله زمین تا خورشید بطور تقریب معین گردید، نقشه وضع کره ماه بررسی شد و سرعت نور مورد مطالعه قرار گرفت در ایامیکه منجمین فرانسه در رشته نجوم موفقیت های بزرگی کسب میکردند در گرینویچ شور و هیجانی دیده نمیشد ولی از آغاز قرن هجده گرینویچ مقام و موقعیت مهمی بدست آورد و منجمین انگلیسی بکشفیات مهمی نائل آمدند.

درباره فرورفتگی قطبین زمین بین اهل علم جدال بزرگی بر راه افتاده بود عده ای از فیزیک دانها معتقد بودند که برخلاف مشهور زمین گرد نیست بلکه طرفین آن فرورفتگی دارد، لازم بود که راجع بصحت و سقم این نظریات که بکثیر از طرف نیوتن اعلام شده بود تحقیقات عملی صورت گیرد، یکی از جغرافی دانان در سال ۱۷۳۵ گفت: «از این بحثی که شما پیش کشیده اید

نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود بنظر من ساده‌ترین راه برای تعیین اینکه طول قوس یکدرجه نصف‌النهار در استوا طویل‌تر است یا در قطب، اینستکه برویم و این طول را در محل اندازه بگیریم، لویی پانزدهم گفت این نظر صحیح است و وزیر درباری من وسائل و مخارج این مسافرت را تهیه میکند.

اینکار صورت عمل گرفت و عده‌ای از دانشمندان تحت ریاست موررتوئی Maurertouis در این راه پرخطر و دشوار قدم گذاردند و پس از تحمل مشقات، قوسی را که تقریباً مساوی پنجاه و هفت دقیقه بود اندازه گرفتند و طول قوس یکدرجه نصف‌النهار را مساوی صد و یازده هزار و نهصد متر بدست آوردند و باین طریق مسئله فرورفتگی قطبی کره زمین مکشوف و ثابت گردید.

بعد از آنکه شکل کره زمین معین شد در صد در صد برآمدند که زمین را وزن کنند اینکار سرانجام بهمت گاون دیش صورت گرفت وی برای کشف این حقیقت از آزمایشگاه خود خارج نشد و برای انجام مقصود به حساب برداخت و باین نتیجه رسید که یک متر مکعب از کره زمین ۵۴۸۰ کیلوگرم وزن دارد و از این راه وزن زمین را معلوم کرد و عددی که امروز مورد قبول است با عددی که او بدست آورده بود زیاد فرق ندارد.

پس از آنکه وزن زمین معلوم شد تصمیم گرفتند **فاصله زمین از ماه** فاصله زمین را تا ماه تعیین کنند، برای انجام این نقشه مردم مصمم و پرکاری موسوم به **لاکای** وارد میدان شد وی گفت برای انجام مقصود باید مثلی ایجاد کرد که رأس آن کره ماه باشد هر گاه من بتوانم طول قاعده و زوایای طرفی آنرا اندازه بگیریم حل مسئله اشکالی نخواهد داشت، او پس از دقت و مطالعه کافی شعاع زمین را بعنوان قاعده انتخاب کرد سپس با اعزام دو نفر که یکی در برلین و دیگری در دماغه اهدلیک قرار داشتند محاسبه خود را اجرا کرد و فاصله زمین از ماه را بمیزان (۳۸۴۰۰۰) هزار کیلومتر معین کرد سپس با پشتکار عجیبی موقعیت پیش از ده هزار ستاره را تعیین نمود همین کارهای خسته کننده در چهل و نه سالگی ویرا باغوش خالک فرستاد. کوشش دامنه دار لاکای جنبشی پدید آورد و

سبب گردید که دانشمندان در صدد برآیند که فاصله زمین تا خورشید را نیز تعیین نمایند،

برای کشف اسرار آسمانها هرشل باشوق بی نظیری مشغول کار شد و از خواهر و برادر خویش در ساختن دوربینهای نجومی استمداد جست، خانه او بصورت يك کارخانه ساختمان دوربینهای مختلف درآمد و سرانجام تلسکپی ساخت که وزن آن هزار کیلوگرم، فاصله کانونی آن ۳۹ پا و قطر آینه آن ۱۴۷ سانتیمتر بود وی پس از مطالعه در اجرام سماوی بکشف اورانوس توفیق یافت و ثابت کرد که برخلاف عقیده پیشینیان دستگاه شمسی محدود بزحل نیست، علاوه بر این گفت:

هرشل با عمق آسمانها نفوذ میکنند

«خورشید در آسمان ثابت نیست بلکه وضع خود را تغییر میدهد و تمام ملتزمین رکاب یعنی سیارات را نیز همراه میبرد، دوران حلقه زحل را ثابت کرد، مدت آنرا معین نمود و فهرستی از دو هزار و پانصد سعایی تشکیل داد. وی اعلام داشت که این سعایی ها مجموعه‌ای از ستارگان و توده‌ای از گاز هستند، بالاخره راجع بشکل کهکشان مطالعه نمود و چنین نتیجه گرفت که تمام ستارگان مرئی متعلق باین توده عظیم میباشد... هر شب که هوا صاف و خوب بود او وقت خود را باندازه گیری و مساحی آسمان میگذرانید و فهرستی از دایره‌های و ذخائر آسمانی تشکیل میداد و ساعت‌های متوالی در پشت عدسی چشمی دوربین می‌ایستاد و ستارگان را بتدریج وارد میدان دوربین خود میکرد و نتایج حاصل را برای خواهرش کارولین میگفت و او آنها را یادداشت مینمود آفرین ای کارولین شجاع و باوفا! غالب اوقات مرکب در داخل دوات یخ میبست اما چه باید کرد سردترین شب‌های زمستان معمولاً صاف ترین شب‌هایی است که برای مشاهده سعایی‌ها مناسب است.

«از پیرروسو...»

ترقیات علوم تجربی، پیشرفتهای سریعی که در رشته **اکتشافات جغرافیائی** ریاضیات حاصل شده بود، کشفیاتیکه بیاری علم نجوم در آسمان نصیب بشر گردید و بالاخره عادت بتجربه و اعتماد بآنالیز

كمك موثري باكتشافات جغرافياي نمود ، بيشرفت علوم دقيقه، معرفت بچگونگي بادهها و جريانات دريائي ، انتشار تقويمهاي دريائي و نجومی سبب گرديد كشتيها بااطمينان بيشترى در دريا حر كت نمايند، در نتیجه تجارت نظم بيشترى پيدا كرد و مسافرنهاي اكتشافی و تلاشهاي استعماري بيش از پيش مورد توجه واقع شد.

در قرن شانزده و هفده غير از علل نامبرده دو عامل اساسی ديگر محرك اروپائيان باكتشافات جغرافياي گرديد يكي آنكه راههاي مسافرت با آسياي شرقي و هندوستان در دست پرتغاليها و اسپانياوليها بود و دو کشور نامبرده بساير ممالك اجازه نميدادند كه از آن دو راه عبور و مسافرت نمايند، بهمين علت مسافرين و بازرگانانيكه تشنه طلا و منابع گوناگون طبيعي هندوستان و ساير ممالك آسياي بودند بر آن شدند كه از شمال اروپا و يا امريكاهي پيدا كنند و خود را بدخاير متنوع آسيا نزديك نمايند، بهمين علت مسافرين و سياحان زيادي از ممالك هلند، فرانسه و انگلستان بكمك دولت و سرمايه داران سود طلب عازم مسافرت و اكتشافات جغرافياي گرديدند، موضوع ديگر يكي محرك مکتشفين اروپا باين سفرهاي دور و دراز شد اين بود كه آنها گمان ميكردند نيمكره جنوبي سرزمين وسيعی است، براي دست يافتن باين سرزمين خيالي نيز عدهاي راه سفر پيش گرفتند. در نتیجه مسافرتهاي ملاحان و سياحان انگليسي و هلندي بتدريج جزاير شمالي سوئد و نروژ و دريای کارا و جزاير شمالي سيبيري كشف شد و تا هفتاد و هشت درجه عرض شمالي پيش رفتند - در قرن ۱۶ عدهاي از ملاحان انگليسي راه آمريكاي پيش گرفتند و از حدود گروئنلند گذشتند و براي كشف معبر شمالي غربي رنجها بردند و سرانجام خليج هودسن را كشف كردند و در اواخر قرن ۱۶ عدهاي از سياحان انگليسي و هلندي بقصد غارت و چپاول كشتيهاي اسپانياولي مسافرت كردند و در طي اين سفر شيلي پرو و كاليفرنيا را غارت كردند و خود را بجزاير ملوك و جنوب افريقا رسانيدند . ملاحان هلند براي كشف درياهاي جنوبي بمسافرت پرداختند و بالاخره بقسمت پائين ارض النار دماغه هرن رسيدند ، عدهاي ديگر از ملاحان هلندي از جزاير سند گذشته و بسواحل استراليا رسيدند و نواحي شمال و شمال شرقي استراليا و جزيره تاسماني برایشان معاوم گرديد .

در آغاز قرن ۱۷ عدهاي از سياحان روسيه بكتشف نواحي مختلف سيبيره همت گماشتند و بالاخره سياحان انگليسي و فرانسوي براي كشف مناطق مختلف آمريكا صرف وقت كردند و پس از چندي بهمت آنان حدود رودخانه مي سي سي بي و خليج مكزيك و حدود شهر كيبك معلوم گرديد - از قرن ۱۸ تمايلات استعمار طلبی اروپائيان وسعت گرفت و حدود دانشهاي بشري در رشته علوم طبيعي و نجوم و رياضي بالارفت اين موفقيتها بسرعت كار سياحان كمك كرد .

عدهاي از مکتشفين و دانشمندان فرانسوي براي تعيين بكدرجه قوس نصف النهار در نزديك خط استوا حر كت كردند و فكر مسافرت دور دنيا قوت گرفت و عدهاي نظير كوك ملاح انگليسي باين قصد راه سفر پيش گرفتند ، كوك در سال ۱۷۶۸ از طرف دولت انگلستان براي رصد ستاره زهره هنگام عبور آن از قرص آفتاب در جزيره تائي تي حر كت نمود، پس از انجام اين ماموريت از جزيره تائي تي بجنوب غربي متوجه شد و از سواحل زلندلند جديد بجنوب استراليا رفت و بسياري از قسمتهای ساحلي آن جزيره را سياحت كرد و سپس از دماغه اميدواري گذشت و تا ۶۷ درجه عرض جنوبي پيش رفت و ثابت نمود كه قاره بزرگ جنوبي كه جغرافي دانان قديم از آن سخن گفته بودند وجود خارجي ندارد . از اواخر قرن ۱۸ مسافرت در داخل افريقا آغاز گرديد و مخصوصا سياحان انگليسي ناحيه حبشه، سرچشمه نيل عليا ، وضع رودها و مساحت آن سرزمين را مورد بازرسي و تحقيق قرار دادند . عدهاي از ملاحان و سياحان نيكه براي اكتشافات جغرافياي و يا بمنظور غارتگري راه سفر پيش گرفتند در طي راهها بعلل مختلف جان خود را از دست دادند كه از آن جمله كوك سياح نامي انگليس را كه در جزيره سانديوچ بدست وحشيان كشته شده ذكر ميكنم .

ترقي علوم رياضي

تا قرن ۱۶ حدود اطلاعات رياضي از آنچه قديما ميدانستند تجاوز نميكرد، يكي از وسايلي كه در آن ايام براي كشف مسائل مهم علمي و رياضي بكار ميرفت،

مسابقه های علمی

تشکیل مسابقه‌های علمی بود، اعلام این جلسات بوسیله جارچپها و مامورین مخصوص صورت میگرفت و همواره اینطور شروع میشد :

« اشراف، بزرگان، متوسطین، فرومایکن دانسته و آگاه باشید... »
مردم باشور و شمع از این مسابقه‌ها استقبال میکردند، همانطور که امروز از يك مسابقه بین المللی بوکس با فوتبال استقبال میشود... از خیلی پیش راه حل معادلات درجه اول و درجه دوم بدست آمده بود، در این ایام شخصی بنام «فیوری» بادهوت مردم بمسابقه ۳۰ مسئله ریاضی را مطرح کرد؛ و مبلغی در یکی از معاضر بودیعه گذاشت، تا هر کس تا ۳۰ یا ۴۰ روز مسائل بیشتری را حل کند و چه مزبور متعلق باو باشد، در این مسابقه شخص گمنامی بنام نیکولانار تاگلیا *Nicolas . Tartaglia* شرکت جست و در ظرف دو ساعت تمام مسائل را حل کرد بعضی از رقیبان او از شدت تعجب بحال ضعف افتادند و برخی دیگر بطرف او حمله کرده از او پرسیدند چه کردی؟ چطور از عهده برآمدی؟ راه حل را بما نیز یاد بده... راز موفقیت او در این بود که از راه حل عمومی معادلات سه مجهولی باخبر بود .

غیر از او گاردان *Gardan* نیز در حل معادلات درجه سوم تحقیقات جالبی کرد و مسائل تازه‌ای را کشف نمود، به این ترتیب در نیمه اول قرن ۱۶ در ایتالیا علوم ریاضی پیشرفته‌ای مهمی حاصل کرد و از حدود معارف قدما خارج شد ولی نباید فراموش کرد که در قرن ۱۶ هنوز بازار طالع بینی و پیش بینی وقایع رواجی تمام داشت .

کلیه پادشاهان و امرای محلی عده‌ای رمال و منجم دور خود داشتند از جمله گاردان ریاضی دان عصر وقتی کمرش زیر بار قرض خم شد محلی برای طالع بینی انتخاب کرد و بکمک این شغل گلیم خود را از آب بیرون کشید ویت *Viète* دانشمند فرانسوی متولد در سال ۱۵۳۰ برای علم جبر علائم اختصاری وضع کرد و بکشف معادله درجه چهارم و پنجم توفیق یافت .

علوم ریاضی در آغاز قرن ۱۷ موقبتهای تازه‌ای کسب کرد فرما *Fermat* در سال ۱۶۳۷ کتابی راجع به (مکانهای مسطح و مجسم) انتشار داد و در آن مسائل اصلی هندسه تحلیلی را توضیح داد و توانست خطوط

مماسی بر بسیاری از منحنیات را بدست آورد و طول این منحنیها را حساب کند و مساحت آنها را معین نماید (باید یادآوری کنیم که «مماس» خط راستی است که با منحنی مفروض جز یک نقطه مشترک نداشته باشد مثل ریلپهای راه آهن و خطوط واگن که با یکدیگر مماسند) غیر از فرما سایر دانشمندان ریاضی قرن ۱۷ تبعات گرانیهای در رشته‌های مختلف علوم ریاضی بعمل آوردند که بزرگترین آنها بلز پاسکال *Blaise Pascal* ریاضی دان فرانسوی است پدر پاسکال بزودی به استعداد و قابلیت خسارق المعاده فرزند خود پی برد ولی باطنا علاقه داشت که او بجای مطالعات علمی در رشته ادبیات صرف وقت کند ولی پاسکال راه خود را می پیمود ، یک روز پدر پاسکال سرزده وارد اطاق او شد و او را در حال مطالعه و تفکر دید از او پرسید چه میکنی؟ پاسکال جواب داد « من میخواهم ثابت کنم که مجموع زوایای داخلی هر مثلث مساوی با دو زاویه قائمه است » پدر دریافت که فرزندش بدون اینکه هندسه خوانده باشد بسیاری از احکام ۳۳ قضیه اولیه اقلیدس را خود بخود کشف کرده از شدت تائر بدون اینکه سخنی بر زبان آورد سراغ یکی از دوستان دانشمند خود رفت و در حالیکه اشک شوق از دیده میریخت فریاد کشید « به بینید فرزند من چه کرده است وی با وجود مراقبت‌های شدید من ، از نو ریاضیات را اختراع نموده است . »

پاسکال در ۱۶ سالگی کتابی درباره مقاطع مخروطی نوشت در ۱۸ سالگی برای آنکه از رنج پدر خود که رئیس مالیه بود بکاهد هاشین چاپ را اختراع کرد و اهل محاسبه را از قلم و کاغذ و جمع و تفریق بی نیاز نمود و در پایان عمر چرخ دستی خاککش را بوجود آورد و طرحی برای تهیه وسائل نقلیه شهری تنظیم نمود پاسکال در سالهای آخر عمر در نتیجه ضعف مزاج و بیخوابی مزمن و دردهای جان فرسای دیگر از وادی علم و تجربه بعالم عرفان و دهبانیت مسیحی روی آورد و مجذوب کتاب مقدس و ادعیه و اوراد گردید .

در همین ایام *Torricelli* نشان داد که از روی تغییر ارتفاع جیوه میتوان فشار جو را نشان داد این کشف تقریباً اختراع میزان الهوا بود بکمک آن عملادیدند که ارتفاع جیوه میزان الهوا در نقاط مرتفع کم و در مناطق پست که فشار هوا بیشتر است افزایش می یابد به این ترتیب از

اواسط قرن ۱۷ عالم فرهنگ بشری از جهات مختلف با موفقیت‌های تازه‌ای روبرو شده و روی جریان خون را کشف کرد که پلر قوانین حرکت سیارات را بدست آورد و کارت قواعدی برای روش علمی معین نمود، ریاضی دانان بزرگ جهش فوق‌العاده بر ریاضیات دادند و گالیله با مطالعه در اجرام سماوی به کشفیات عجیبی نائل آمد.

اسکولاستیک پس از قرن‌ها مقاومت لجوجانه، با شکست

قطعی مواجه میشود

نتیجه تبعات دامنه دار علما و محققین، فتح و غلبه قطعی روش تجربی بر روش ارسطویی بود، اسلوب ارسطو و روش اسکولاستیک در زیر فشار اکتشافات امثال گالیله بکلی از پای درآمد، کم کم دانشکامها روش قدیم را ترك میگرداند و پیروان افکار دکارت که عقل و منطق را مقدم بر متون قدیم میدانستند بیشتر میشدند ماریوت از دانشمندان روحسانی این دوره چنین مینویسد: غالباً یک تجربه یکساعتی بیش از چندین سال استدلال بما چیز می آموزد، و چون در فیزیک دلایلی غیر از آنچه که متکی بر تجارب قطعی است وجود ندارد... لازم نیست که در صدد تهیه وسایل دیگر برای اثبات حقیقت برآئیم، سپس پیرو روسو میگوید وقتی که یک کشیش دعاخوان چنین مطلبی را میگوید نشانه آنستکه انقلاب قرن دکارت ب نتیجه قطعی رسیده است، کلیسیا حس کرد که دیگر نمیتوان جلو این جریان را گرفت یکی دیگر از دانشمندان این عصر گفت «... بنظر من این نشانه نهایت ضعف و نادانی است که ما حقایق مسلم و بدیهی را محترم نشماریم و عقایدی را که سابقاً داشته‌ایم با اصرار و لجاج محفوظ داریم» وی در جای دیگر میگوید «... چیزی که سکون زمین را ثابت میکند فرمان کلیسای روم نیست زیرا که اگر ما دلایل قطعی در دست داشته باشیم که زمین در حال حرکت است فرمان کلیسیا آنرا از حرکت باز نخواهد داشت و همه مردم نیز همراه آن دوران خواهند کرد.»

تا آنکه کم کم جویبار باریک علوم تجربی و منطق صورت شط قوی و پسر قوتی فوق‌العاده انگیزد چنانکه هیچ چیز در مقابل آن تاب مقاومت نداشت -

مطلبی در تو «های رومی» روش رومی علوم قدیمی را حفظ میکرد و عقیده گالیله

را «رسماً» جزو کفر و الحاد محسوب میداشت اما هیچکدام اینها مانع آن نبود که حتی منجمین روحانی که در ظاهر حق را بجانب دیوان تفتیش عقاید میدانند، در خفا و هنگامیکه خود ایشان بکار جستجو و اکتشاف میپرداختند دستگاہ گوپرینک را قبول کنند. خلاصه عقل بر خرافات غلبه کرد و حقیقت در مقابل سنن و احکام قدیم فاتح شد.

از فلاسفه و دانشمندان جامع قرن ۱۷ بشمار میرود

لایب نیتز

وی در رشته ریاضیات و (انالیز عناصر بینهایت کوچک) نیز تحقیقات جالبی کرده است او «اگر میخواهست کمیته ملاحظرات را مورد مطالعه قرار دهد که از مقدار معینی تا مقدار دیگر تغییر مینمورد چنین تصور میکرد که این تغییرات از مجموع بی نهایت تغییرات کوچک تغییر یافته است، وی این تغییرات جزئی را دفرانسیل و مجموع آنها را انتگرال مینامید... همانطور که یک دره بی مقدارش در مقابل کره زمین بینهایت کوچک است وجود زمین نیز در مقابل عظمت جهان بینهایت کوچک محسوب میشود، وی نیز چنین تصور کرد که بعضی از اجزاء بینهایت کوچک در مقابل بینهایت کوچکیهای دیگر حقیر و ناچیزند... ورود آنالیز عناصر بینهایت کوچک در فلرو علوم، مانند هجوم طوفان و با موج غیر قابل مقاومتی بود که بکلی دانش ریاضی را زبرور کرد و بآن صورت جدیدی بخشید.

در سال ۱۷۲۹ یکی از اطفال اعجوبه جهان بنام الکسی کلو Clairaut مانند باسکال در ۱۶ سالگی کتابی بنام «منحنیات دوانحنایی» انتشار داد در نتیجه این نبوغ آکادمی علوم مقررات خود را نقض کرد و او را به عضویت خود پذیرفت وی بعدها درباره آنالیز عناصر بی نهایت کوچک و در مورد مسائل نجومی نیز تبعات گرانبهایی کرد.

پیشرفت در علوم طبیعی

روش دکارت و اسلوب تحقیق این روش در تمام

علم شیمی

رشته‌های علوم بطور توسعه یافته.

چنانکه گفتیم دکارت مانند غزالی محقق و دانشمند معروف ایران، برای بی بردن بماهیت نمودهای طبیعی و کشف حقیقت جهان، در کلیه مسائل و قضایای عالم شک و تردید نمود و ذهن خود را از کلیه قضایای قبلی خالی نمود. تمام سنن و امور مسلم را قابل تردید خواند، و بعقل و منطق اجازه و اختیار کامل داد که برای کسب اطمینان، علم را از نو آغاز کند. بر پایه این اسلوب دکارت نخست از خود پرسید، آیا من وجود دارم؟

بلی من وجود دارم زیرا فکر میکنم، دکارت این حقیقت مسلم را مبنا قرار داد و حقایق دیگری بر آن افزود، روش دکارت در حقیقت اعلام جنگ به اسلوب فرسوده اسکولاستیک بود که مبنای آن بر تعبد و تقلید قرار داشت، روش دکارت به پیشقدمان علوم طبیعی نیز اجازه داد تا با خیال فارغ بتحقیق و مطالعه مشغول شوند.

علم شیمی تا قرن ۱۷ مجموعه‌ای از افسانه‌ها و قواعد تجربی و دستورهای سحرآمیز بود، در سال ۱۶۷۵ یکنفر فرانسوی بنام لمری Lemery کتابی بنام دوره شیمی منتشر ساخت، در این کتاب نویسنده برای اولین بار رموز کیمیاگری و تعالیم سری آن و اوراد و ادعیه‌ای که از مصر وارد شده بود، و اسرار را که خاص متخصصین زمان بود بازبانی ساده بیان نمود، کتاب او مانند چراغی شخص بی اطلاع را به اسرار و رموز کیمیاگری هدایت میکرد.

در این کتاب بسیاری از عقاید گذشتگان منعکس بود، از جمله در جواب این سوال که چرا اثرشها دارای طعم سوزانی میباشد، جواب میداد: زیرا از ذراتی ساخته شده‌اند که نوک آنها تیز است

بچه جهت از اختلاط آنها با قلیائیات رسوب حاصل میشود؛ زیرا نوک تیز ذرات آنها وارد در ذرات متخلخل قلیائیات میشود، چرا جیوه بصورت مایع است. زیرا ذرات آن گرد و کروی است

علم شیمی از پرتو تعلیمات و روش دکارتی در راه جدید که مبتنی بر تجربه و حکومت عقل و منطق بود قدم گذاشت و به افسانه‌ها و افکار سحرانه و مذهبی قدیم پایان بخشید، خواب و خیالهای عارفانه را تحقیر نمود و مردم آموخت که در کلیه تعلیمات گذشتگان بدیده تردید بنگرند و چیز به تجربه

و عقل بهیچ چیز اعتماد نکنند روش دکارت به مردم فهماند که طبیعت و تغییر و تبدیلات شیمیایی مراد قوانین عجیب و غریب یا نتیجه قوای ماوراءالطبیعه نیست بلکه بر سراسر طبیعت و نمودهای آن قواعد مکانیکی معینی فرمانروایی و حکومت دارد.

روش دکارت (علم زیست‌شناسی) را نیز روحی تازه بخشید یکی از اطباء عالیقدر فرانسه بنام لامتری Lametrie ۱۷۵۱-۱۷۰۹ چون در کتاب خود از روش دکارت تبعیت کرده و نتایج مادی را که وی در مورد حیوان بکار برده بود در ماشین بدن انسان نیز تعمیم داده بود کتابش را در شمار کتب ضاله محسوب داشتند و مندرجات آن را پراز کفر و الحاد خواندند و در سال ۱۷۴۸ در آتش سوزاندند با تمام این تشبثات و تحریکاتی که علیه دانش پیشرو بعمل میآمد روز بروز احترام عمومی بمقام و منزلت علم فزونی میگرفت کم کم فرا گرفتن علم و توجه بمسائل علمی به اصطلاح مدعیه شده بود، مردم تنها به ادبیات و فلسفه توجه نداشتند بلکه بمسائل علمی نیز اظهار علاقه میکردند در سالنها و مجالس مهمانی زنان و مردان متجدد ضمن بذله گوئیها گاه و بیگاه از اکتشافات دکارت و نیوتون نیز اظهار اطلاع میکردند منتها بگفته پیرروسو البته خودتان حدس میزنید که اکتشافات علمی از اطلاق کار دانشمندان تا مجالس مردمان بذله گو و خوش محضر چقدر تغییر قیافه میداد و بچه حال زاری در میآمد، هنوز ریشه عقاید و افکار خرافاتی خشک نشده بود و با وجود همه تاثیر و نفوذ دکارت، هنوز عده‌ای در باره سگی که حرف میزند، سوسماری که نگاه کردن به آن موجب مرگ میشود و چشمه‌ای که در تماس با یک زن ناپاک خشک میشود گفتگو میکردند و حتی روزنامه دانشمندان با کی نداشت از اینکه درباره گسل سرخی که بر درخت بید روئیده بود مقاله‌ای بنویسد و یا از درختی که خود بخود محل خویش را تغییر میداد گفتگو نماید هنوز عده‌ای از مردم گمان میکردند که خدا تمام جهان و موجودات آن را برای این آفریده که مورد استفاده انسان قرار گیرد با تمام این احوال علم مقام و موقعیت خود را بهمه نشان داده بود بتدریج مطبوعات علمی ظهور میکردند در فرانسه روزنامه (گازت دو فرانس) که در هفته‌ای یکبار انتشار مییافت ضمن بخش اخبار سیاسی و

اداری گزارش کنفرانسهای علمی را نیز منعکس مینمود استقبال مردم و توجه دولت فرانسه و شخص کولبر Colbert بمسائل علمی سبب شد که اولین شماره روزنامه دانشمندان در پنجم ژانویه ۱۶۶۵ انتشار یابد در این روزنامه درباره ادبیات و مسائل علمی مطالبی منتشر میگردد و گاه درباره کتب جدید انتقاداتی درج میشد توجه مردم بمسائل علمی و اجتماعی سبب گردید که شماره مطبوعات در ایتالیا، سوئیس و هلند فزونی یابد - در مدت قریب یکقرن زبان فرانسه مانند زبان لاتین زبان علمی بین المللی بود و مجلات اروپای مرکزی به این زبان نوشته میشد .

از قرن ۱۵ بعد تنها تجدید هنری و ادبی آغاز نشد بلکه ذوق تحقیق درباره آثار طبیعت نزد مردم زمان بیدار گردید خانواده های متوسط و اشرافی فرانسه غالباً در خانه های خود يك اطاق عجایب تشکیل داده بودند و نمونه هایی از نباتات خشک شده و نعش حیوانات در آن جاداده بودند .

مردم تازه فهمیده بودند که ممکن است جسد حیوانات را در شیشه های الكل محفوظ نگاهداشت از اواخر قرن ۱۶ باغ وحشهای عدیده در اروپا تاسیس شده و مردم با مشاهده حیوانات و نباتات جدید غرق حیرت میشدند .

پیدایش آکادمی

موفقیتهای بزرگ علم و مبارزه ای که فرهنگ جدید با سنن کهنه و پوسیده قرون وسطی داشت سبب گردید که بورژوازی جوان اروپا برای صاف کردن راه خود بیاری علم برخیزد بهمین مناسبت در سال ۱۶۶۳ کولبر وزیر لوتی ۱۴ بر آن شد که از علما و دانشمندان جهان با اعطای جوایز تشکر نماید و از این راه به پیشرفت علم کمک کند و مجدداً عظمت فرانسه را در نظر جهانیان بالا برد این اقدام کلبر نتیجه خوبی داد و محققین همینکه دیدند که دانش آنها مورد احترام عمومی است بیش از پیش در راه مقصود کوشیدند و بالاخره کلبر تصمیم گرفت که آکادمی علوم را تاسیس نماید ولی برای اینکار مدارس و دانشگاهها مناسب نبودند زیرا هنوز این موسسات علمی (پس از یک ربع قرن) حاضر نبودند از روش دکارت پیروی کنند و کهنه برستی را بدور اندازند، بهمین جهت کلبر تصمیم گرفت مستقیماً بدانشمندان رجوع کند و از آنان برای تشکیل جامعه های علمی استمداد جوید - پس از چندی آکادمی ها و مجامع علمی در

انگلستان و پروس و ایتالیا نیز بوجود آمد و بتدریج دامنه موسسات علمی وسعت یافت .

نقص روش دکارت - نقص اسلوب دکارت این بود که بیشتر بعقل سلیم و منطق اعتماد میکرد و به تجربه و مشاهده چنانکه باید توجه نداشت با وجود این نقص بزرگ عده ای در (دکارتی بودن) و پیروی از روش او افراط میکردند دانش فرانسوی که نسبت به علوم زمان یکقرن تمام عقب مانده بود و تجربه و مشاهده را طوق تعلیمات دکارت تقریباً نفی میکرد در وضع نامناسبی قرار داشت بخصوص که در این ایام هنوز بازار کلیسیا رواج داشت و کسانی را که کاتولیک نبودند برای همیشه از ورود بجهان علم ممنوع کرده بودند .

نیوتن

در ایامیکه کشورهای کاتولیک تحت تاثیر تعصبات مذهبی قادر نبودند پرده از روی اسرار جهان بردارند در کشورهای پرستان تبعات علمی بدون ممانع صورت میگرفت نیوتن دانشمند عالیقدر انگلیسی (تولد در سال ۱۶۴۳) از کسانی است که در محیط آزاد انگلستان به تحقیقات علمی ادامه میداد .

پیر و سو در باره نیوتن چنین مینویسد «هیچ انسانی نیست که بتوان اثر او را از لحاظ عظمت همتای کتاب (اصول) او دانست این شاهکار بزرگ برای اولین بار راز بزرگ طبیعت را بانسان شناساند و مانند یک نورافکن قوی، هادی و راهنمای انسان بسوی میکانیسمی شد که موجب حرکت تمام اختران فلکی میباشد... لاپلاس در حق وی چنین اظهار داشته است «این کتاب تا ابد همچون بنای معظمی عمق دانش نافه بزرگی را که کاشف بزرگترین قوانین طبیعت بوده است بجهانیان مدلل خواهد داشت ... و بالاخره ولتر بزرگترین ستاینندگان او چنین نوشته است . «ای رازدار آسمانها وای جوهر ابدی راست بگو، نسبت به نیوتن بزرگ حسادت نمیورزی ؟» نیوتن پس از یک سلسله مطالعات دقیق علمی در سال ۱۶۸۷ بزرگترین شاهکار خود یعنی کتاب «اصول ریاضی فلسفه طبیعی» را منتشر کرد در این کتاب نیوتن، بوسیله جاذبه عمومی، قوانین کپلر، جزو مدد دریاها، اغتشاشات حرکات سیارات حل و توجیه شده بود؛ علاوه بر این نیوتن در این کتاب وسیله ای برای محاسبه فرو رفتگی قطبین زمین و وزن کره، ماه بدست داده است .

نیوتن غیر از کشف قانون جاذبه عمومی در رشته ریاضیات و کشف

حساب انتگرال نیز موقیتهای بزرگی کسب کرد که ذکر یکایک آنها از حوصله این کتاب خارج است.

پیرروسو میگوید کمتر کسی است که از داستان سیبی که در مقابل نیوتون از درخت ساقط شد و فکر جاذبه عمومی را بدو الهام کرد مطلع نباشد ولی بعضیها حدوث چنین واقعه ای را افسانه ای بیش نمیدانند و معتقدند که شخص متعلق و سمجی به نیوتون رجوع و سؤال کرد که چگونه توانسته است قانون جاذبه عمومی را کشف کند، نیوتون چون دید که بایک مغز کود کانه سر و کار دارد برای آنکه خود را از دست او خلاص کند گفت سیبی از درخت ساقط شد و وی را متوجه قانون جاذبه زمین نمود.

درباره ماهیت نور معمای نور از روزگار قدیم توجه محققین را بخود جلب کرد، اقلیدس، ارشمیدس، دکارت و بالاخره در این ایام هویگنس، نیوتن و غیره درباره آن تئوریهها و نظریاتی ابراز کردند.

نیوتن بتحقیقات دقیق مشغول شد، وی پس از آنکه دسته ای از اشعه را از منشوری عبور داد موفق شد تصویر رنگین یا طیف آن را بدست آورد و معلوم نمود که نور سفید تمام انوار مختلف را دربردارد و برای اثبات نظر خود اشعه رنگین مختلف را باهم مخلوط کرد و از مجموع آن نور سفید بدست آورد، نیوتن درباره نور چنین میگفت «نور از ذرات کوچکی تشکیل شده است که از منبع نورانی خارج شده و با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه حرکت میکنند»

پیروان نیوتن علیه هواخواهان دکارت قیام میکنند وضع دانش بشری را پیرروسو به این نحو توصیف میکند «چقدر در این نیمه قرن ۱۸ علم جالب و زیبا بود، از آن زمان که دکارت درهای طلائی را بروی آن گشود و ابرهای افکار غریب را که حجاب حقیقت

شده بودند از روی آنها کنار زد و هوای خالص منطق را وارد در آن نمود، در عین حال که کنجکاوان طبیعت با حرص و حرارات روی تمام جاده های معرفت بحرکت درآمدند، پادشاهان و وزرا نیز بانهایت علاقمندی گوش خود را تیز کرده مباحثات آنها را می شنیدند و در کیسه های خود را با کنال سخاوت بروی آنها گزوده بودند، آکادمیها یادداشتی روی یادداشت دیگر منتشر

میکردند و مسابقه پشت سر مسابقه دیگر ترتیب میدادند و جایزه ای پشت جایزه دیگر، عطا مینمودند. از یک سوتاسوی دیگر اروپا درباره یک نکته از فیزیک بحث و گفتگو در بین بود، بعضی اینک بکی از مریدان لیب نیتز موفق میشد که طبقه جدیدی از معادلات دیفرانسیل راحل کند تمام ریاضی دانان و شاگردان و مریدان آنها غریبشادی از دل بر میکشیدند ... این زمان همان عهد مردانی از قبیل ولتر... و منتسکیو بود...»

دکارت چنانکه اشاره شد دشمن سرسخت اسکولاستیک و قوای ماوراء الطبیعه و هواخواه جدی منطق و استدلال بود، لیکن بمسائل تجربی توجه چندانی نداشت در حالیکه در این ایام از برکت پیشرفتهای سریعی که در علوم تجربی حاصل شده بود ارزش مشاهده و تجربه بر همه آشکار بود یکی از دانشمندان آن ایام میگوید «علوم دیگر مانند سابق از یک رشته استدلالات واهی و بی اساس تشکیل نشده است؛ مفروضات و احتمالات در مقامی که شایسته آنهاست قرار میگیرند دیگر چیزی که مورد مشاهده قرار نگیرد قبول و باور نمیکنیم و عقل فقط در مورد روابط تجارب بایکدیگر و باتکا با آنها استدلال مینماید.» خلاصه در حدود سال ۱۷۵۰ هیچکس علاقه بتدریس اصول دکارتی نداشت، روح تجربی کم کم فکر استدلالی را در همه جا از بین میبرد

دنی پاپن دنی پاپن پس از تحصیل علم طب پرا گرفتن رشته فیزیک علاقمند شد وی پس از سال ۱۷۱۵ - ۱۶۴۷ بساختن دیک معروف خود توفیق یافت این دیک عبارت از ظرفی بود که آب را در آن میجوشانیدند و سرپوش آن در اثر فشار بخار آب از جا بلند میشد - پاپن در سال ۱۹۶۰ موفق شد ماشینی برای بالا بردن آب بانروی آتش تهیه کند - به این ترتیب در نیمه اول قرن ۱۸ در رشته ریاضیات و فیزیک موقیتهای تازه ای نصیب بشر گردید و گلهای علم بیش از پیش شکفته شد ولی در رشته علوم مربوط بطبیعت پیشرفت محسوسی حاصل نشده بود. با اختراع میکروسکپ مقدمات مطالعه در طبیعت زنده فراهم گردید اختراع میکروسکپ را نیز میتوان منسوب به گالیله شمرد ولی میکروسکپی که گالیله ساخت چندان دقیق نبود - پس از آنکه میکروسکپهای دقیق ساخته شد در حقیقت کلید فتح کشور طبیعت بدست آمد. اهل تحقیق با استفاده از

این اسباب بجهان نباتات و حیوانات توجه کردند. بدن بعضی حیوانات از جمله زنبور عسل مورد مطالعه قرار گرفت، جریان خون در عروق شمیره بچشم دیده شد کرم ابریشم در زیر میکروسکپ تشریح گردید و امعاء و احشاء این حیوان کوچک مطالعه گردید؛ تشریح نباتات و بررسی در نسوج نباتی معمول شد، یکنفر عطار از اهالی آمستردام علاقه خارق العاده به تحقیقات میکروسکپی نشان داد

وی موفق گردید که تغییر شکل حیوانات، اعضای داخلی زنبور عسل و دستگاه تنفسی را مورد مطالعه قرار دهد و یادداشت‌هایی در این زمینه تهیه نماید ولی چون عقل درستی نداشت در اثر بحران جنون قسمتی از تحقیقات خود را سوزاند. بعد ها مطالعه در الیاف نباتات و سلولهای حیوانات معمول شد در خلال این احوال ساختمان میکروسکپ کاملتر و دقیق تر میشد در نتیجه اهل تحقیق میتوانند مطالب مهمتری را کشف و در دسترس مردم قرار دهند، مطالعه در وضع حیوانات کوچک، تشریح شته درخت، ساختمان بدن انواع مگسها، مورچه و انواع موجودات آبی که با چشم قابل رویت نیستند بیاری میکروسکپ مورد مطالعه قرار گرفت. بتدریج مطالعه در حیوانات ذوققار و تشریح بدن آنها مورد نظر واقع شد و کتب و آثاری در این باره منتشر گردید. با تمام این موفقیت‌های جالب که بعدها منشاء اکتشافات تازه‌ای شده است هنوز دانش بشری در زمینه حیات شناسی بسیار ناقص و نارسا بود و اگر نگاهی بفهرست ادویه عطاران بیفکنیم بیاد سحر و جادوگری قرون پیش می‌افتیم پیرروسو فهرستی از ادویه آن زمان بدست ما میدهد:

گاوگرد طلایی: مرمت کننده عادت ماهانه زنان، معالج کبد و دمای سرفه، دافع تب، علاج سردرد، مفرق...

ریشه خارخسک مقدس: ملین، مهوع، مدر، معرق، دافع بلغم، تریاق، مقوی قلب، محرک هضم، دافع خفقان، علاج امراض کبد، ضد صرع، دافع تب، ضد کرم، مقوی باه و مرهم انواع زخمها...

اینها همان ادویه‌ای هستند که مورد تمسخر و لثر قرار گرفتند «طب عبارتست از دانشی که موضوع آن وارد کردن دوائی است که نمی‌شناسند در جسمی که اصلا اطلاهی از ساختمان آن ندارند.» در همین ایام از برکت

بیشرفتی که در رشته‌های مختلف علوم طبیعی و شیمی حاصل شده بود فکر تهیه و استعمال ادویه شیمیائی قوت گرفت.

به این ترتیب روش دکارت اندک اندک شروع بعقب نشینی کرد و مشاهده و تجربه مورد نظر قرار گرفت و دانشمندان روی قرع و انبیهها خم شده و در سایه عمل و تجربه بکشف نموده‌های تازه‌ای موفق میشدند.

امروز تمام رشته‌های دانش بشری از ریاضیات الکتریسته قدم در میدان علم میگذازد
 طب، فیزیک و غیره با استفاده از الکتریسته زیروزبر شده و بگفته پیرروسو «تمام دانش جدید متکی بر نسوح ظریف الکترونها و پروتن‌هاست، الکتریسته از دوران آمپرو فاراد حیات علمی خود را آغاز میکند ولی قبل از این تاریخ جاذبه کهربائی مورد توجه قرار گرفته بود در سال ۱۶۷۱ اولین ماشین ابتدائی برای تهیه الکتریسته تعبیه شد و این نکته به ثبوت رسید که دو جسمی که دارای یکنوع الکتریسته (مثبت یا منفی) باشند یکدیگر را دفع میکنند.

تجارب الکتریکی بیاری علم فیزیک رو بفزونی گذاشت، دیگر بجنب کردن پرشتر مرغ، یا یک قطعه کاغذ اکتفا نمی‌کردند بلکه در اواخر قرن ۱۷ با ایجاد جرعه الکتریکی میتوانستند یک قاشق از جوهر شراب را آتش بزنند، در سال ۱۷۴۵ بطری قوی‌تری بنام بطری Leyde لید اختراع شد چندی بعد فرانکلین امریکائی کشف کرد که روشنائی برق همان جرعه الکتریکی است یعنی جرعه حاصل از یک باتری قوی که مثلا از بطری لید تشکیل شده شباهت زیاد بروشنائی تندرها دارد، نکنند روشنائی برق همان جرعه الکتریکی باشد فرانکلین تصمیم گرفت که بجای آنکه تیغه فلزی را بطرف هوا بلند کند یک بادبادک ساده را روانه آسمان نماید پس نخى را که انتهای آن بیک نخ ابریشمی مربوط بود بهوا فرستاد و بمشاهده جرعه الکتریکی توفیق یافت.

با ورود الکتریسته در صحنه دانشهای بشری مقام و منزلت علوم تجربی بیش از پیش افزایش یافت، مردم بمسائل علمی مخصوصا بیحث الکتریسته علاقه فراوان نشان میدادند «علم بلکه روز محسوب میشد و دانشمندان لااقل

بقدر نویسندگان در سالونها مورد احترام و ستایش بودند - در این ایام ملت انگلستان بامحدود کردن قدرت شاه و اعلام مشروطیت از نعمت آزادی تفکر و آزادی اظهار نظر برخوردار گردید دیگر کسی از دین نمیترسید مردم میتوانستند آنچه درك میکنند بدون بیم و هراس بر زبان آورند نظیر این افکار در فرانسه نیز راه یافت مردم برای مبارزه با کلیسیا و استبداد حکومتها مجهز و آماده شدند تفکر منطقی روز بروز دامنه وسیعتری بخود میگرفت کم کم شعرا و نویسندگان از انتشار آثار خود علیه بیدادگری کلیسیا ترسی نداشتند هولباخ Holbach در کتاب خود مذهب را چنین توصیف کرد «بافته‌هایی از مهملات، افسانه‌های نامربوط، احکامی چرند و بیروح.» بالاخره آبه لژاندر Legendre شعری سرود که در اندک مدتی ورد زبانها شد :

جمعی گویند خدایان خالق انسان بوده‌اند
 بعضی دیگر انسان را مخترع خدایان میدانند
 تا وقتیکه وضع بهتری پیدا نشده است
 خوبست در همین حال که هستیم باقی بمانیم

در نتیجه رشد افکار منطقی و توجه بمشاهده و تجربه دامنه کفر و العباد بالا گرفت لامتری La Mettrie طیب با انتشار کتاب «انسان و ماشین» مورد طعن و لعن قرار گرفت و به آلمان پناه برد .

دیدرود Diderot (۱۷۱۳-۱۷۸۴) صریحا اعلام کرد که در طبیعت جز ماده چیز دیگری وجود ندارد وی با کمک دالامبر D'Alembert و عده ای از قبیل ولتر منتسکیو ، بوفون ، هلوتیوس ، تورگو و غیره به تنظیم و ایجاد دائرةالمعارف دست زد یعنی معلومات و دانشهای پراکنده را جمع آوری و از مجموع آنها یکدستگاه عمومی فراهم آورد ، زیرا در هر حال اعمال و کارهای قرون گذشته از برای قرنهای بعد، بی استفاده نیست، فرهنگ دوستان باعلاقه و بی صبری منتظر انتشار آن اثر نفیس بودند عده ای طالب خرید کتاب قبل از انتشار شدند، باتمام کارشکنیها و موانعی که اصحاب کلیسا و کهنه پرستان در راه انتشار این شاهکار فکر بشری نشان دادند در سال ۱۷۷۳ دائرةالمعارف تمام و کمال انتشار یافت و شهرتی عظیم بکف

آورد ، همه طبقات پراخور ذوق و استعداد خود به این مجموعه نفیس رجوع میکردند.

بقول پیرو سو «نجای دربار برای اطلاع از ترکیب باروت شکار بآن رجوع میکردند و مادام دو بمپادور درباره ترکیب ماتیک مخصوص لباز آن استفاده میکرد... حتی کشیهای دهات و طلاب علوم دینی نیز مجلات بزرگ آن را ورق میزدند! اگرچه در ظاهر، این ماشین عظیم جنگی، بی آزار بنظر میرسید ، اما روح آزادی و آزادبخواهی در آن مخفی و با نهایت دقت ماتریالیسم (مسلک مادی) اداره کننده آن را پوشیده داشته بودند ... چون دایرةالمعارف تمام معلومات بشری را میآموخت و هنرهای معمول و مستعمل و راز مشاغل مختلف را آشکار میکرد و تعاریف خود را بوسیله تصاویر روشن و زیبا واضح تر مینمود چندین بار متوالی بچاپ رسید ...»

افکار ضد مذهبی که از انگلستان بفرانسه وارد شده بود پس از چندی از فرانسه بسراسر اروپا راه یافت و در اثر پیروزیهای بیایی علم روز بروز شك و تردید عمومی راجع بصحت ادیان و مذاهب مختلف فزونی میگرفت چه مردم ملحد و کافر و چه کسانی که کمابیش بیانی مذهبی بایند بودند جملگی معتقد به آزادی فکر و آزادی قلم بودند و در راه تامین آزادی فردی و پیشرفت اجتماع بشری صرف وقت میکردند .

مردم بچشم خود دیدند که بدون استعانت و توسل بخدا میتوانند با قراع و انبیق، بامیکروسکب و باماشینهای مختلف بسیاری از احتیاجات و دردهای اجتماعی را درمان کنند در نتیجه همین مقدمات بود که دالاهبر این جمله جسارت آمیز را بر زبان راند و گفت «جهان يك مسئله بسیار ساده مکانیک است» و پس از چندی لاپلاس اعلام کرد که «برای مرتب کردن حرکات ستارگان آسمان احتیاج ندارد که فرضی را بنام «خدا» نیز در نظر بگیرد ، قوانین مکانیک آسمانی بشنهایی از عهده کار بر میآیند»

مطالعه در وصف تحقیق در احوال و انواع حیوانات و نباتات فکر تازه ای نبود از زمان ارسطو و پلین عده ای در این راه **نباتات و حیوانات** بمطالعه و تحقیق مشغول شدند ولی فعالیت دامنه دار و اساسی در این زمینه از آغاز قرن ۱۸ آغاز شد در این دوره مشتاقان علم

نبات‌شناسی چندین هزار گیاه به اسامی گوناگون کشف و تشخیص دادند. پس از آنکه مطالعات فردی دانشمندان درباره نباتات مختلف، حشرات، مارها، مرجان‌ها و غیره منتشر شد، محققین متوجه شدند که جمع‌آوری مجموعه‌ای از نباتات و حیوانات بی‌عاصل است، برای آنکه بتوانیم از این تحقیقات نتیجه بگیریم بهتر است آنها را طبقه‌بندی کنیم. بعضی گفتند بهتر است موجودات مشابه را در یک ردیف قرار دهیم، بعد متوجه نقص اینکار شدند و عده‌ای تصمیم گرفتند نباتات را بر حسب شکل بر گهایشان طبقه‌بندی کنند جمعی دیگر نباتات را بر حسب نوع گلها و میوه‌ها تقسیم کرده بودند. بالاخره عده‌ای از نبات‌شناسان از روی جنس و نوع نباتات را تقسیم کردند و جمعی دیگر نباتات را بیک لپه و دولپه تقسیم کردند و یک دانشمند فرانسوی دیگر تقسیم‌بندی نباتات را بر حسب آلت تنذیر و تانیث طرح‌ریزی کرد و بعدها این گیاه‌شناس معروف این نظریه را بسط داد در سال ۱۷۷۹ بکنفرانس دانشمندان هلندی پس از تحقیقات اعلام کرد که نباتات هنگام روز گاز کربنیک موجود در هوا را جذب کرده و اکسیژن آنرا دفع مینمایند، محقق دیگری مقدار آبی را که نباتات جذب میکنند و روش صعود شیره نباتی را معین کرد.

منشاء موجودات زنده ماروی در سال ۱۶۵۱ اعلام کرد که هر موجودی از یک تخم تولید میشود چندی بعد دانشمندان دیگری گفت اسپرماتوزوئید یا تخم نر منشاء موجود زنده است نه تخم مطلق، در نتیجه انتشار این نظریه بحث شدیدی شروع شد که آیا اساس بشریت در داخل تخم حوا وجود داشته است یا در داخل اسپرماتوزوئید آدم!

علوم الهی در مقابل علوم طبیعی تسلیم میشود در دوره‌ای که هنوز علوم طبیعی بطور غیر رسمی خدمتگزار علوم الهی بودند بوفون قدم بزرگی در راه طرح مسائل علمی برداشت. ولی بسایند متذکر بود که او بمشاهده و تجربه که اساس کار علمای طبیعی است چندان توجه نمیکرد و معتقد بود که کون و مکان برای خاطر انسان پدید آمده با اینحال اگر اشتباهات و مزایای آثار عنیده‌ی او را بسنجیم ظاهراً مزایای آن بیشتر است زیرا در کتاب تاریخ طبیعی، بوفون بمطالب علمی پرداخت تاریخ زمین را از روی فسیلها مورد مطالعه قرار داد و جز بمسائل علمی بچیز

دیگر توجه نکرد و بکلی مندرجات کتاب مقدس را درباره تاریخ کره زمین و طرز تکوین آن از خاطر خود محو نمود. بهمین علت مومنین ناراحت شدند شعرای مقدس از جمله لوتی راسین زبان بتوییح او گشودند!

«ای طعمه‌های مرگ در نظر داشته باشید که ایمانتان بیاد میرود

از این جهانپائی که عقل شما بمیل خود ساخته است. و شرم نداشته باشید که بخاطر موسی دکارت و نیوتن را ترک کنید»

به این ترتیب بررسیهای دقیق علمی در رشته طبیعیات بدون توجه به اسفار و کتب آسمانی ادامه یافت پیرو سو میگوید «خوب است خود را در محیط قرن ۱۸ قرار دهیم و کوشش کنیم که با انتشار آثار بوفون با هجو نامه‌های ضد کشیشی و اترو و لپاخ و هلوتیوس و نیر با کتبی از قبیل دایرة المعارف و روح القوائین و بالاخره با علاقمندی خاص مقامات عالیه کشور با احترام از احکام کلیسیا رابطه‌ای برقرار سازیم ... شهرت عام بوفون بخصوص از این جهت بود که وی آموخته‌های کشیشان و تهدید دانشمندان علوم الهی را بایستی قیدی و بی‌طرفی تلقی میکرد و مناظر جدید علمی را بچشم‌ان خیره مردم میکشید ... خلاصه برای اولین بار در تاریخ، کلیسیا کوتاه آمد و تسلیم شد و خود را از سر راه کنار کشید و بعلوم اجازه عبور داده در واقع قرار مشترک این شده بود که دو قهر مبارز هم‌بور (علم و دین) برای احترام از بر خورد و عناد روی دو صفحه متوازی حرکت کنند و هرگز در صدد بازرسی کار یکدیگر بر نیایند، باین ترتیب می‌بایست حقایق علمی از حقایق مربوط به ایمان و مذهب کاملاً مشخص و متمایز باشد و اگر بر حسب اتفاق تناقضی وجود داشته باشد، شایسته است که آنرا نادیده بینگارند، آنگاه دانشمندان ... آواز خود را تبدیل بسرود فتح و ظفر کردند ... ریاضیات شعله‌های عظیم بر میکشید، فیزیک کم‌کم تبدیل بشعله بزرگتری شده بود در قسمت حیات‌شناسی بتدریج آتشی روشن شد ...»

پیشرفت علم شیمی شیمی مانند سایر رشته‌های علمی رو به تکامل رفت در این دوره آزمایشگاهها مانند دخمه‌های گردو خاک‌آلود سابق نبود که در آنجا کیمیاگران با اعمال نامفهوم و بی‌حاصل سحر و جادوگری سروکار داشته باشند، بلکه در این ایام برعکس فعالیت

روشن و جالبی در آزمایشگاهها جریان داشت شیمی دانها درباره خواص نباتات طبی از قبیل حنظل و خشخاش و غیره مطالعه میکردند کم کم دانه تحقیقات وسعت گرفت پرستلی Priestley به اکتشاف گاز کربنیک توفیق یافت و بعداً درباره جوهر گوگرد، جوهر نمک و آمونیاک مطالعاتی کرد و برای نخستین بار در سال ۱۷۷۴ به تهیه اکسیژن توفیق یافت، بعد از او دانشمندان دیگر به تحقیقات جالبی درباره مواد مختلف مشغول شدند تا نوبت به لاوازیه Lavoisier رسید وی تنفس را نوعی احتراق دانست و ضمن آزمایش تأیید کرد که در جریان يك فعل و انفعال شیمیائی همواره وزن مخصوص اجسامی که وارد در عمل هستند ثابت میماند، عبارت دیگر وزن مخصوص اجسام ترکیب شده برابر است با مجموع اوزان اجسام ترکیب کننده حتی در موردی که یکی از این اجسام يك گاز باشد و اعلام کرد که هیچ چیزی در طبیعت از بین نمیرود و هیچ چیزی تشکیل نمیشود بلکه اجسام ساده همیشه پایدارند و تحت تأثیر هیچ عاملی تجزیه نمیشوند و در سال ۱۷۸۳ هیدروژن را در داخل او کسیتزن سوزانید و ترکیب آب را تأیید و اثبات نمود صورت اجسام ساده ای که او ذکر میکند عبارتست از او کسیتزن هیدروژن آزوت گوگرد فوسفور و غیره.

لاوازیه برای اولین بار اعلام کرد که عمل هضم آنچه را که انسان در نتیجه تفرق و تنفس از دست میدهد با و باز میگرداند، نباتات غذای خود را از زمین و از هوا اخذ می کنند حیوانات این نباتات را میخورند و با این ترتیب جمادات، نباتات و حیوانات مرتباً از یکدیگر کمک گرفته و بهم کمک میدهند نام گذاری املاح و اسیدها معمول شده و بالاخره با انتشار کتاب (اصول مقدمات علم شیمی) لاوازیه قطع رابطه شیمی جدید را با شیمی قدیم اعلام کرد و بعدها پیروان او علم شیمی را بمقامی رفیع بالا بردند.

www.adabestanekave.com

عقاید و آراء فلسفی

رشد افکار مادی و ظهور راسیونالیسم

و ماتریالیسم

چنانکه قبلاً یاد آور شدیم از اواخر قرون وسطی سازمان اقتصادی و اجتماعی اروپا رو بتغییر نهاد و اساس فتودالیسم متزلزل گردید رشد صنعت و تجارت، تاسیس راهها، پیدایش امنیت و تمرکز نسبی و ایجاد ممالک وسیعی نظیر فرانسه، آلمان، انگلیس، ایتالیا و اتریش و غیره، ترجمه و انتشار آراء فلسفی یونانیان و متفکرین اسلامی در ممالک غرب، فراوانی کاغذ و استفاده از صنعت چاپ، کشف قطب نما، سیر و سیاحت در ممالک مختلف و عوامل و موجبات دیگر در شرایط مادی زندگی اروپائیان تحولاتی بی سابقه پدید آورد و بموازات این تغییرات مادی در عقاید و افکار و طرز جهان بینی مردم نیز تحولاتی روی داد، در دوره قرون وسطی، وضعیت اجتماعی برای تولید بزرگ و ترقی صنعت و تجارت مساعد نبود، بهمین علت بازار افکار منطقی و تجربی رواجی نداشت ولی بعدها اوضاع مادی اروپا تغییر کرد و بهمین مناسبت افکار مردم نیز در خط تازه ای سپر نمود دکتر ارانی مینویسد «اجتماعیکه دارای مراکز مانوفاکتوری، صنعت و حکومتهای مرکزی و در حال ترقی باشد محتاج بیک سلسله افکار مادی تری است، با قیاسات هوایی و توهمات و فانتزیها نمیتوان جامعه را ترقی داد. از این رو در قرن ۱۶ و ۱۷ علماء طبیعی مانند جوردانو برونو، گالیله، فرانسیس بیکن که بتجربه اهمیت میدادند و نیز افکار راسیونالیسم پیدا میشود، طرفداران این مکتب اخیر بعقل و استدلال ایمان و عقیده دارند مهمترین آنها عبارتند از دکارت، اسپینوزا و لایبنیتز

باید متوجه باشیم که چه علت مادی دوباره برای ریاضی و هیت و توانین طبیعی و فیزیک اهمیت ایجاد کرده بود که بر نو، گالیله، دکارت، لایب نیتز طرفدار این علوم بودند؛ چون بواسطه تمرکز قوا که خود تحت تاثیر يك سلسله عوامل دیگر بوجود آمده بود صنعت و تولید مواد بوسیله ماتوفاکتور و تجارت رونق گرفته بود و احتیاج مادی، پیشرفت این علوم را ایجاد میکرد ایندوره شبیه بدوره فلاسفه طبیعی یونان است - کیست که اهمیت فیزیک و ریاضی را در صنعت و تجارت نداند؟ بطور کلی چنانکه خواهیم دید در تمام اظهارات و عقاید و افکار فلاسفه ایندوره کم و بیش نظریات ماتریالیستی و عقاید ایدئالیستی مشاهده میشود و بهمین مناسبت آنها را راسیونالیست میخوانند.

فرانسیس بیکن ۱۵۶۱-۱۶۲۶

بیکن از بزرگ زادگان انگلستان بود وی پس از آنکه در مراحل علم و کمال موفقیت هائی کسب کرد بر آن شد که در خدمات دولتی مقام و موقعیت مهمی احراز کند و برای حصول این مقصود کوشش فراوانی نمود و سرانجام به عضویت مجلس ملی انتخاب گردید و پس از چندین عنوان لردی گرفت، یک چند شهردار سلطنتی شد و بعد مقام ریاست قضات کشوری بساو واگذار شد، بیکن در زندگی سیاسی خود بهیچ اصل اخلاقی با بند نبود با اینکه بیاری اسکس (Essex) مقام و دارائی فراوانی کسب کرده بود همینکه اسکس در نتیجه اشتباهات نظامی و سیاسی محکوم شد بیکن در جریان دادرسی وظیفه دادستانی را علیه او بعهده گرفت و بدون اینکه مهربانیهای گذشته او را بغضطر بیآورد پس از صدور حکم اعدام هجونا نامه ای علیه او تنظیم کرد و اقدام ناجوانمردانه ملکه را با آب و تاب بسیار ستود، در یکی از آثار خود بیکن مینویسد «افتخار در خوش خدمتی است» وی معتقد است که انسان باید کاری کند که مورد پسند مقامات ذی نفوذ قرار گیرد و از فرصت های پراکنده، بفرح خویش استفاده کند و مبانی اخلاقی را بدور افکند، این مرد ابن الوقت سرانجام بکناه دشوه گیری بحبس و پرداخت جریمه و محرومیت از مشاغل دولتی محکوم شد، پس از این محکومیت با خیال فارغ به تتبعات علمی مشغول شد. راجع بشخصیت علمی و اخلاقی بیکن نظریات و عقاید مختلفی ابراز شده از جمله دالامبر او را در ردیف بزرگترین و فصیحترین فلاسفه بشمار آورده بر عکس ژوزف

رومتر معتقد است که اواز خرمن دانش خوشه ای نچیده و با اینکه طبیعت باو قدرت و استعداد شاعرانه ای اعطا کرده بود نوشته های او مانند افسانه هنوز سرگرم کننده است بعقیده بیکن طبیعیات مادر علوم و از تمام رشته های دانش بشری مفیدتر و مهمتر است، کشف حقیقت تنها بوسیله تعقل و قیاس و استخراج جزئیات از کلیات میسر نیست بلکه باید از مشاهده و تجربه و مطالعه در جزئیات بحقایق پی برد - بیکن در کتاب دوم ارغنون او مینویسد «بی جهت نیست که دانشمندان با اینهمه حرارت و ثبات قدم بکالبدشکافی انسان و حیوان میپردازند چون اینکار بکشوع تحقیق سودمند و البته يك روش صحیح برای تعمق در طبیعت است...» در کتاب پنجم مینویسد: «علت اینکه فلان تجربه بدم کامیابی انجامید نباید بکسر دلسرد و نومید گردید با اینکه انسان در طول تاریخ از روی روش صحیح و با قاعده و نظم کاری نکرده، معذک باگذشت زمان بحکم تصادف و اتفاق چیز هائی کشف شده از آن جمله است صنعت چاپ، باروت و قطب نما ما نباید در اطراف علوم معلومه و مسائل کشف شده صرف وقت کنیم بلکه باید همواره بوسیله معلومات خود دنبال مسائل مجهول برویم و علوم بشری را تقسیم و طبقه بندی نماییم. وی میگفت برای کشف اسرار طبیعت باید بتحقیق در علل مادی، صوری و فاعلی پرداخت و راجع «بعلل غائی» اندیشه بخود راه نداد بحث در اینکه غایت سنگینی وزن اجسام چیست بی حاصل و موجب اتلاف وقت است، همین بحثهای بیهوده، پیروان اسکولاستیک را در منجلاب ایمان کور کورانه و عقاید خرافی غوطه ور گردانید، باید طبیعت را مورد مطالعه و تجربه قرار داد و برای کسب نتایج گوناگون بتجربیات مختلفی دست زد، مثلا تحقیق کنیم که پیوند همانطوریکه در درخت میوه مؤثر است در درختهای جنگلی هم مؤثر است؟ از تقطیر شراب جوهر شراب بدست میآید آیا از تقطیر جوهر شراب چه چیز بدست خواهد آمد؟ عینک بینائی را تقویت میکند آیا شنوائی هم ممکن است با آلتی مشابه آن تقویت شود؟ او برای پیشرفت علوم مادی بیادشاه وقت پیشنهاد میکرد که موسسه علمی بزرگی پدیدآورد تا اهل علم فارغ از فقر و تنگدستی بسا خیال آسوده و وسایل کافی، در آزمایشگاهها، باغها، جنگلها، دریاها و غیره بمطالعات دقیق مشغول شوند او قدم را از این حد فراتر گذاشت و خواهان ایجاد يك انستیتوی عظیم

اروپائی شد تا در پرتو آن دانشوران کشورهای مختلف به تبادل افکار و تعاملی معلومات مشغول شوند و هر يك مسئولیت تحقیق و مطالعه در مسئله خاصی را برعهده گیرند - بیکن معتقد است که اندیشه‌های غلط و قضاوت‌های باطل سد راه حقیقت و مانع بزرگی برای روشن شدن مجهولات بشمار میرود .

آثار بیکن

بیکن چنانکه اشاره شد یکی از فلاسفه راسیونالیست قرن ۱۶ و ۱۷ بشمار است ، وی درصدد بود که اثر بزرگی بنام « احیاء العلوم کبیر بوجود آورد » ولی منظور او بتمامه انجام نگرفت ، بلکه کتاب اول این مجموعه تحت عنوان (ارجمندی و فزونی دانش) بطور کامل و کتاب دوم او موسوم به ارغنون جدید (بجای منطق ارسطو) بطور ناقص و نیمه تمام برشته تحریر درآمد - بیکن در کتاب ارجمندی و فزونی دانش ضمن توضیح مطالب مختلف بانتقاد روش قدما میپردازد و میگوید پیشینیان عبارت بیشتر از معنی توجه میکنند و همواره باقوال و آراء اساتید تکیه کرده و گفته‌های آنانرا در محك عقل و تجربه مورد مطالعه و آزمایش قرار نمیدهند، غالباً میکوشند از راه بحث و جدل برحریف خود غالب آیند، و حال آنکه پژوهندگان علم نباید برای هوای نفس، استفاده مادی و یا شهرت طلبی بتحقیق و مطالعه مشغول شوند بلکه هدف دانشمند باید بهبود زندگی و تأمین آسایش خلق باشد « آنچه که برای ما مردم جالب توجه است ، مسئله زندگی ما ، تأمین وسایل زندگی فرزندان ما و تأمین سر و تن ما و پیرودزی بر طبیعت است برای اینکار باید بتوانیم بر طبیعت چیره شویم و از آن در راه مقاصد و هدفهای خود استفاده کنیم .. شناختن طبیعت را بیاموزیم و انواع اشیا تکیه در آن یافت میشود مورد مطالعه قرار دهیم و بخواص و مصرف آنها پی بریم ... توانائی، فرع دانائی است ... پس فیلسوف واقعی از تلف کردن وقت خود در مسائل بیهوده و مضحک اجتناب میورزد و باعزم جزم راههای جدید را دنبال میکند ... او در محکمه خود ارسطو را سوفسطائی منفوری میخواند ... و افلاطون در نظر او يك شوخ طبع ظریف يك شاعر پرافاده و يك عالم الهی عاری از ذوق سلیم

است و نیز ویرا دروغگو دستاينده موهومات و حماقت مینامد... (۱)

بیکن میگفت که روش تحقیقی قدما صحیح نبوده است ما باید ضمن احترام بفضائل آنان از پیروی و تقلید رویه آنها اجتناب کنیم ، کسانیکه خواسته‌اند بكمك احساسات و عقاید مذهبی یا از روی سفر تکوین و کتاب ایوب و کتابهای دیگر تورات فلسفه بسازند در حقیقت پایه فلسفه خود را بروهم و خیال گذاشته‌اند .

در کتاب پررد فلسفه مینویسد « يك آدم لنگ از يك راه هموار زودتر بمقصد میرسد تا يك دوندۀ ماهر از يك راه ناهموار »
مداخلاتی که ذهن در امور میکند سبب میشود که انسان از جاده حقیقت و انصاف منحرف گردد و بحکم عواطف و نفسانیات و غرور و شهوت تسلیم شود، مثلاً اگر یکبار خواب شخصی با واقعیت سازگار باشد همین را مأخذ قضاوت قرار میدهد و اگر صدبار دیگر خواب با حقیقت وفق ندهد باز بحکم تعصب برای خواب اصالت و حقیقت قائل میشود ، بیکن این بتها را بتهای طایفه‌ای میخواند - دیگر خطاهائی که اشخاص باقتضای طبیعت و خصلت ذاتی خود مرتکب میشوند ، بعضی‌ها در هر باب حکم بی مطالعه میکنند ، بعضی اذهان همواره دنبال جزئیات میروند و بعضی دنبال کلیات مثلاً ارسطو شیفته منطق بود و افلاطون هواخواه هندسه بیکن اینها را بتهای شخصی میگوید - علاوه بر آنچه گذشت بیکن بوجود بتها و موانع دیگری برای کشف حقیقت معتقد بود که از بحث درباره آنها خودداری میکنیم .

با وجود ایرادات و اعتراضات مختلفی که بر آراء علمی و فلسفی بیکن وارد آمده باید ویرا یکی از حامیان جدی رشد علوم مادی شمرد وی با صراحت تام گفت که بشر باید بیاری علم خود را علیه طبیعت سرکش مجهز سازد و زندگی مادی و معنوی را با علم و عمل و بكمك اکتشافات، از مشکلات موجود رهائی بخشد ؛ بیکن با آراء جدید خود نخستین ضربت را به پیروان متافیزیک و حامیان مکتب اسکولاستیک وارد آورد .

۱- از کتاب فلاسفه بزرگ اثر آندره کروسن ترجمه آفای عمادی

دکارت

۱۵۹۶ - ۱۶۵۰

رنه دکارت دانشمند فرانسوی در ۸ سالگی وارد مدرسه « لافلس » گردید پس از فرا گرفتن علوم معمولی عصر خود بفرآ گرفتن منطق، فیزیک و متافیزیک پرداخت وی ضمن مطالعات علمی با آشنایی فرهنگ عصر خود پی برد و از شرح و تفسیر آراء کهنه ارسطو و مناقشات و مجادلات لفظی دانشجویان اظهار تنفر نمود، هنگامیکه میخواست مدرسه را ترک کند گفت « از کوششی که در دانشجوئی کردم هیچ سودی نبردم جز اینکه بیش از پیش به نادانی خود پی بردم » دکارت برای بالا بردن اطلاعات خود شروع به سیر و سیاحت کرد و مصمم شد که جز به علمیکه « در نفس خود » یاد در « کتاب بزرگ طبیعت » یافت میشود به علم دیگر اعتنا و توجه نکند و بآثار و افکار گذشتگان و عقاید معمول عصر خویش بدیده شک و تردید بنگردد، در ایامیکه در هلند با فراغ خاطر بتفکر و تجربه شخصی مشغول بود یکی از دوستانش که بدیدن او رفته بود حکایت میکند که از دکارت مجل کتابخانه اش را پرسیدم مرا به پشت عمارت برد و گویا ای را که تشریح کرده بود بمن نشان داد و گفت بهترین کتابهاییکه به مطالعه آن اشتغال دارم از همین نوع است وی ضمن مطالعات خود بحرکت زمین پی برد و مصمم گردید که قسمتی از آثار علمی خود را منتشر کند ولی چون شنید که گالیله را بجرم آنکه گفته است « زمین میچرخد » محکوم کرده اند از این خیال در گذشت و بر آن شد که از اعلام افکاریکه با سنن معمول زمان مغایرت دارد خودداری کند و خویش را در کشمکش های مذهبی وارد نسازد، تا در پناه آزادی فکر بتواند به تحقیقات خویش ادامه دهد دکارت چند سال بعد که اوضاع را اندکی مساعد دید شاهکار خود یعنی « گفتار در روش درست راه بردن عقل و طلب حقیقت در علوم » را منتشر نمود، این کتاب که درباره هندسه و کائنات جو مطالب جالبی داشت، بزبان

فرانسه یعنی بزبان عامه مردم منتشر گردید و برای اولین بار دکارت بجای آنکه نوشته های خود را بزبان لاتین منتشر کند، بزبان توده مردم یعنی بزبان فرانسه منتشر نمود به همین علت مورد استقبال بی سابقه ای قرار گرفت این کتاب که خود مولود مطالعات اجتماعی آنروز فرانسه بود با انقلاب فکری، فلسفی و اخلاقی مردم فرانسه کمک نمود و روح کنجکاوی و مبارزه با کهنه پرستی را بیش از پیش تقویت کرد - ۷ سال بعد دکارت دو تصنیف دیگر خود یعنی تفکرات در فلسفه اولی و کتاب اصول فلسفه را منتشر نمود در این دو کتاب دکارت بدون اینکه گریبان خود را از قید افکار ماوراء الطبیعه بکلی خلاص کند حکمت ارسطو را بجیزی نمیگرفت و پیروان او را گمراه مینمواند، اظهار این عقیده سرو صدای مرتجعین را بلند کرد تا جائیکه پیروان دکارت در هلند از طرف کلیسا بسختی مورد تعقیب قرار گرفتند.

« معلم الهیات ... بنام حمایت دین و حکمت ارسطو ... بمبارزه با دکارت برخاست و هنگامه ای بر پا کرد و موقعی بدست آورده گریبان درید و خاک بر سر نمود و علم تکفیر بر افراشت، نام دکارت بر سر زبانها افتاد ... گفتند برای اثبات وجود صانع دلایل ضعیف آورده دین و خدا پرستی را متزلزل ساخته است، کم مانده بود که دکارت را تبعید و کتابهایش را طعمه آتش سازند... » از کتاب سیر حکمت فروغی

دکارت مدت بیست سال در هلند اقامت کرد و بنا بدعوت « کریستین » ملکه سوئد بآن سرزمین شتافت و بقیه حیات خود را در هوای ناسازگار آنجا باقیود و تشریفات درباری که با فکر آزاد او سازگاری نداشت سپری گردانید و در سال ۱۶۵۰ در ۵۴ سالگی در گذشت.

از جمله کسانی که با جمود فکری متقدمین و تبعیت
فلسفه دکارت
کور کورانه از آراء قدماء، مبارزه کرده است
دکارت فرانسوی است دکارت بدون اینکه مجاهدت پیشینیان را انکار کند میگفت متاخرین نباید تنها بفرآ گرفتن آراء و افکار قدما قناعت کنند بلکه باید راه گذشتگان را بیابان برسانند و درهای بسته را بگشایند و بیاری علم و عقل کاروان معرفت را بسر منزل مقصود نزدیک کنند، دکارت بزودی اسلوب اسکولاستیک را رها نمود و بجهل و بی خبری خود اذعان

کرد و بر آن شد که روشی جدید برای کسب علم بدست آورد، وی گفت عقل بین افراد بشر از هر چیز بهتر تقسیم شده و کسی نیست که نصیب خود را از عقل بیش از آنچه دارد آرزو کند، چون عقل طبیعتاً در همه یکسان است باید علت اختلاف عقاید و استعدادات بشری را در این دانست که مردم فکر خود را بر راههای مختلف میبرند و منظور واحدی در نظر نمیگیرند و از روش ثابتی تبعیت نمیکنند قداماً منطبق را یگانه وسیله کسب علم میدانستند و حال آنکه قوانند منطق مجهولی را معلوم نمیکنند و بحث و جدال منطقیون دردی را دوا نمی نمایند چه هر گاه مقدماتیکه در دست است غلط باشد نتیجه نیز غلط خواهد بود لیکن اسلوبی را که برای کشف حقیقت پیشنهاد کرده بود مبتنی بر تجربه و مشاهده بود. لیکن دکارت میگفت برای کشف حقایق باید با اسلوبی صحیح قوه فکر را بر انداخت تا نتایج مطلوب بدست آید وی میگفت علوم مختلف همه بهم مربوطند و در حقیقت علم یکی بیش نیست وی ریاضیات را علم کل نامید و کوشش کرد علوم طبیعی را نیز تابع قوانین ریاضی کند - برای اثبات قضایا روش و شیوه تحلیلی را بکار میبرد یعنی قدم بقدم از يك نتیجه به نتیجه دیگر میرسید .

قواعد اسلوب دکارت دکارت برای کشف حقیقت پیروی از چهار اصل را لازم و ضروری شمرد: اول اینکه هیچ چیز را حقیقت ندانم مگر آنکه بر من بدیهی باشد و در تصدیق مطالب از شتاب زدگی بپرهیزم - با پیروی از این اصل دکارت عملاً معتقد گردید که برای دیگران نباید اعتماد کرد و هیچ حرفی را نباید بدون دلیل و اجازه عقل پذیرفت باین ترتیب دکارت ضربت محکمی بر اصول فراتوت اسکولاستیک وارد آورد و مردم زمان نشان داد که نباید از آرپه قداماً چشم بسته اطاعت کنند بلکه باید حکومت و قضاوت عقل را در هر موضوع ملاک صحت و سقم مطالب قرار داد یعنی همانطوریکه چشم اشیاء را می بیند عقل هم باید معلومات را وجدان نماید .

دوم اینکه هر يك از مشکلاتی را که بمطالعه در می آوریم برای آنکه بهتر مفهوم شود آنرا با جزائی چند تقسیم میکنیم و پس از تجزیه و تحلیل بترکیب میپردازیم و از این روش قاعده سوم را استنتاج میکنیم .

سوم آنکه افکار خویش را بترتیب جاری سازی و از ساده ترین چیزها که علم بآنها آسانتر باشد آغاز کرده بمعرفت و شناسائی ترکیبات برسیم و بالاخره در قاعده چهارم دکارت میگوید در هر مقام شماره امور و استقصاء را چنان کامل نمائیم و باز در مسائل را چنان کلی سازیم که مطمئن باشیم چیزی فروگذار نکردیم - با تمام ارزشی که دکارت برای نقل قابل است نیاید او را منکر ارزش تجربه بشمار آورد زیرا وی میگوید هیچ تجربه ای نیست که اگر درست انجام شود مفید نباشد .

وسائل کسب معرفت دکارت معتقد است که انسان برای کسب دانش بیش از دو وسیله در اختیار ندارد یکی کشف و شهود است که بوسیله حواس صورت میگیرد و دیگری استنتاج که محصول خرد است قضایاییکه بگواهی حواس کشف میشوند بر سه نوعند:

۱ - قضاوتهای وجودی «این میز وجود دارد چون آنرا می بینم و لمس میکنم»
 ۲ - قضاوتهای اسنادی «این میز سیاه است چون چشمهای من آنرا اینطور تشخیص میدهد»
 ۳ - قضاوتهای نسبی «این میز کوچکتر از میز دیگر است چون که من آنرا اینطور می بینم» (۱) دکارت سپس میگوید نباید بقضاوت حواس عقیده داشت زیرا اغلب حواس مادر باره صفات اشیاء و روابطیکه بین آنها وجود دارد دچار اشتباه میشود .

چنانکه طعم اشیاء در صورتیکه آنها را بعد از غذای شور و شیرین بچشیم فرق میکنند پس به تلقینات حواس قبل از تحقیق نباید دل بست و اعتماد نمود در باره خرد نیز رعایت احتیاط ضروریست «کیست که بمن اطمینان دهد که وقتی من خیال میکنم بحقیقت دست یافته ام در اشتباه نمیباشم باین ترتیب نه حواس نه خرد برای اثبات ارزش يك قضاوت کافی نیست .

شك دستوری یاراه چنانکه گفتیم دکارت محسوسات را متغیر میدانست و میگفت در خواب شخصی مشهودات خود را حقیقت **وصول به یقین** میداند از کجا که معلومات مادر بیداری همان

اندازه اشتباه آمیز نباشد پس برای آنکه حقیقت را دریابیم بهتر آنست که بنا بمصلحت در معتقدات خود شك کنیم و کلیه افکار خود را باطل و غیر قابل اعتبار بدانیم وقتیکه ذهن را از قید افکار پیشین رها ساختیم و در

۱ - از کتاب آندره کروسن ترجمه آقای اهضادی

عالم شك و تردید فرو رفتیم باین نتیجه میرسم که اگر در همه چیز شك کنیم در این مسئله نمیتوانیم تردید داشته باشیم که « شك میکنیم »

فکر میکنم پس هستم - چون شك میکنم پس فکر میکنم و حتما کسی هستم که فکر دارم پس مسلما وجود دارم Je pense donc je suis

بعد و حرکت دکارت میگفت نباید به خواص اجسام اعتنا و توجه نمایم - رنگ - بو - مزه - گرمی - سنگینی و غیره صفات ثانوی اجسام و بهیچ وجه قابل اعتنا نمیباشند، اگر معرفتی که از حواس بدست میآید صحیح بود باید همه مردم در صفات ثانوی اجسام توافق داشته باشند و حال آنکه اینطور نیست حتی حواس مختلف یک نفر با هم سازشی ندارد، چنانکه ممکن است يك دست انسان آبی را سرد و دست دیگر همان آب را گرم احساس کند یا چشم شبی، راست را در آب شکسته بیند - بنظر دکارت تنها حقیقت هر جسم بعد است. مراد از بعد هندسی یعنی طول و عرض و عمق - خاصیت دیگر هر جسم حرکت است دکارت حقیقت عالم جسمانی را در بعد و حرکت تشخیص میدهد و در یکی از آثار خود مینویسد « بعد و حرکت را بمن بدهید جهان را میسازم » دکارت عالم را نامعقول میداند زیرا برای ابعاد آن حدی نمیتوان معین کرد وی جزء لاینجزی و خلا را باطل میداند و حرکت را جز نقل مکان نمی داند جهان بنظر او یک دستگاه کارخانه است و حرکات اجسام تابع قوانین معینی است، بدن انسان و سایر حیوانات ماشینهایی هستند خود کار که دارای هیچ شعور و معرفتی نیستند، دکارت حرکت تن را ناشی از روح نمیدانست و میگفت باید حرکت اعضاء بدن را محصول حرارتی دانست که در آنها بوجود میآید.

تعلیمات اخلاقی دکارت.. دکارت انسان را فاعل مختار میداند و میگوید اراده انسان آزاد است و هیچ مانعی در راه آن نیست و معمولا انسان هر عملی را صلاح بداند اقدام مینماید منتها گاه در فهم مصالح خویش اشتباه میکند وی طرفدار منافع جماعت بود و میگفت افراد از هم جدا نیستند و لذا هر کس باید منافع خود را تابع منافع حقیقی جماعتی که جزء آنهاست بنماید و از پیروی هوای نفس خودداری کند - تردید و دودلی موجب سرگردانی است پس باید در هر يك از امور زندگی با تصمیم راسخ قدم برداشت.

چنانکه گفتیم دکارت جزو فلاسفه راسیونالیست **مقام علمی دکارت** بشمار می رود زیرا در آثار و افکار او گاه نظریات مادی و زمانی عقاید ایدئالیستی دیده میشود با اینحال دکارت بعد از بیکن نخستین کسی است که شدت با اسکولاستیک مبارزه کرده است و میگوید از بحثهاییکه در ظرف دو هزار سال بشر در مسائل مختلف منطقی کرده چه حاصلی بدست آورده است، از اینکه ما انسان را حیوان ناطق و گیاه را جسمی نو کننده بنامیم هیچ يك از اسرار وجود انسان، حیوان یا نبات بر ما مکتشف نخواهد شد. پس بهتر آنست که از حرف در گذریم و پدیده های گوناگون طبیعی را یکی یکی مورد مطالعه قرار دهیم و از علم برای بهبود زندگی مادی استفاده کنیم دکارت ضمن مطالعات فلسفی خود گاه بای پیروی از آراء فلاسفه ایدئالیست محسوسات انسان را معتبر نمیداند و میگوید که گوش آوازهائی را میشوند اما صوت حقیقت ندارد، در فلسفه ما بعد الطبیعه دکارت بای پیروی از آراء افلاطون روح را ذاتی مستقل میداند و هیچ رابطه ای بین روح و جسم قائل نیست در جای دیگر دکارت آراء مادی ابراز میکند و طبیعیات را علم حرکت میخواند و میگوید شناسایی طبیعت باید سرانجام بعلم مقادیر اجسام و حرکات آنها تبدیل شود - بطور کلی جنبه های منطقی و مادی آراء دکارت بر جهات منفی و ایدئالیستی او میچربد و بهمین علت باید ویرایی از معرکین علم و دانش جدید بشمار آورد، او از نخستین کسانی است که فلسفه پیشینیان را یکسره باطل دانسته و برای درک حقیقت طرحی نو ریخته است، بنظر او غیر از خدا دو قسم جوهر وجود دارد یکی جسم که حقیقت آن بعد است و دیگری روح که حقیقت آن فکر و دانش است مدار جهان بر جسم و حرکت آن است یعنی کلیه آثاریکه از نمودهای طبیعی مشاهده میکنیم نتیجه بعد و حرکت است و این دورا میتوان با قواعد ریاضی بیان کرد این جهان را کارخانه بزرگی میدانست که با اراده خدا حرکت میکند فلسفه دکارت را کارتزیا نسم Cartésianisme و پیروان او را کارتزین گفته اند - آراء فلسفی دکارت سالهای دراز ورد زبانها بود و بیشتر اهل تحقیق با تعصب از نظریات او پیروی میکردند در میان پیروان دکارت لایب نیتز بیش از دیگران بآزادی فکر نظر داشته وی میگفت « فلسفه دکارت بمنزله هلیز حقیقت است از آن باید وارد شد ولی نباید آنجا

توقف نمود» سپس روش پیروان دکارت را بیاد انتقاد میگیرد و میگوید اینها نیز مانند پیروان ارسطو تجاوز از اصول و دستورات استاد را جایز نمیدانند و باین ترتیب رویه نامطلوب اسکولاستیک را بار دیگر احیاء کرده اند از جمله نظریات بدیع لایب نیتز این است که برخلاف دکارت حقیقت را حرکت نمیداند بلکه نیرو را یگانه حقیقت جهان می شمارد و معتقد است حرکت مخلوق ذهن است ولی نیرو همواره وجود دارد، و سکون مطلق در کار نیست و حرکت جز نمایش نیرو نمیباشد بعقیده او تمام موجودات و حوادث و حالات مادی و معنوی مولود نیرو است وی برای زمان و مکان حقیقتی قائل نیست و ایندو را نتیجه وجود جوهر میداننده علت آن - غیر از اکتشافات گرانبهای علمی بیشتر نظریات فلسفی لایب نیتز روح ایدئالیستی دارد و در حقیقت تکرار مطالب فلاسفه قدیم است بهمین جهت از ذکر آنها صرف نظر میکنیم .

پاسکال

۱۶۶۴-۱۶۶۳

پاسکال یکی از نوابع و اعجوبه های قرن هفدهم بشمار است - این دانشمند متعصب در ۱۲ سالگی اصول هندسه را فرامیگیرد در ۱۶ سالگی رساله مضبوطات را مینویسد در ۲۱ سالگی ماشینی جهت محاسبه میسازد و در ۲۳ سالگی بنجاری برای اثبات وجود خلاء مبادرت میکند و بعد رساله تعادل مایعات را برشته تحریر در میآورد که هنوز ارزش علمی خود را از دست نداده ، پاسکال اثر گرانبهای ادبی دیگری بنام (پروونسیال) منتشر کرده است این محقق فرانسوی با اینکه از خرد سالی در مراحل علم و کمال قدمهای عملی و تجربی برداشته است ، پس از چندی با اقتضاء شرایط خاص زندگی، در منجلاب عقاید خرافی فرو میرود ، آندره کرسن در شرح حال او مینویسد «..... در همه عمر با سختترین امراض دست بگریبان بود بقسمی که از ۱۸ سالگی تا دم مرگ یکروز را بی درد ورنج نگذرانید و بیماری او بعدی شدت یافت که در مدت چهار سال اخیر عمرش از کار کردن بازماند و جز در این اندیشه نبود که از آلامش به بهترین وجهی استفاده کند » همین امراض و عوارض گوناگون که سراسر زندگی او را فرا گرفته بود سبب گردید که پاسکال پس از چندی در گره اب افکار ماوراء الطبیعه

غوطه ور شود و خود را با عقاید خرافی سرگرم سازد پاسکال میگفت حقیقت مسیحیت قابل تردید نیست و نباید برای اثبات مذهبی دنبال تعقل و استدلال رفت زیرا «عقل قادر بشناسائی چیزی نیست» بوجود خدا دل گواهی میدهد نه خردخوشا بحال کسانی که خدا را بدینسان احساس میکنند، غیر از اینها عده ای دیگر بزندگانی خود لاقید هستند و بهیچ چیز خاطر خود را مشغول نمیکنند و بعضی دیگر بکلی دین ندارند و خود باین معنی اعتراف و افتخار میکنند و دین را بسخره میگیرند - پاسکال این جماعت بیخبران را سخت توبیخ میکند و در مسائل مذهبی و الهیات معتقد است که باید بگفته قدما احترام گذاشت و اقوال آنها را معتبر دانست هر کس از پاسکال سؤال میکرد که «آیا راست است که خدا در کوه سینا بر موسی ظاهر شده است - آیا راست است که عیسی معجزاتی از خود نشان داده و غیره او میگفت فقط در الهیات نقل قول قابل اعتبار است و کشف حقیقت از این راه امکان پذیر نیست در عین حال پاسکال معتقد بود که در مسائل استدلالی و تجربی باید دنبال متأخرین رفت زیرا حدود دانش اینان بمراتب بیش از پیشینیان است اگر قدما در مسائل علمی اشتباه کرده اند گناهی بر آنها وارد نیست و چنانچه امروز میزیستند عقاید و نظریات دیگری داشتند پاسکال چنانکه گفتیم در مسائل الهی دنبال عقل و استدلال نمیرفت بنظر او ادیبانی مانند دین اسلام و ادیان شرك متکی با فاسفاهها هستند ولی توراة و انجیل حاوی افسانه نمیباشد» وی عملا تعلیمات عرفانی مسیح را بکار بست و معتقد گردید که هر شخص متدین باید از عموم لذات اعراض کند دنبال فقر برود، بیچارگان را دریابد و از آنان مواظبت کند .

این جمله عرفانی از اوست «من سعی میکنم حتی المقدور از هیچ چیز مکدر و ملول نشوم و هر اتفاقی که برآیم رخ دهد حمل پر خیر و مصلحت نمایم اینست منبع نشاط و صف ناپذیر ، برای مسیحی حقیقی» پاسکال میگفت علم حقیقی برای بشر ممکن نیست فقط انسان میتواند امور متوسط و بینابین را دریابد و مورد مطالعه قرار دهد ، بشر نمیتواند از آغاز و انجام امور و مسائل مختلف با خبر گردد زیرا پیش و پس ما را دریائی بیکران از جهل و نادانی احاطه کرده است - پاسکال در آغاز امر در بسیاری از مسائل با

دکارت هم عقیده بود، ولی پس از آنکه امراض و بیماریهای مختلف او را بحالم عرفان سوق داد، یکباره از نظریات استدلالی سرباز زد و دنبال عرفان و مسیحیت را گرفت جملات زیر منسوب باوست «همه چیز از عدم خارج شده و بعدم هم خواهد پیوست، کیست بتواند این حرکت شکفت ابرار آمیز را دنبال نماید، پدید آورنده این عجایب بدین راز آشناست و هر کس دیگر بدان نامحرم» درباره علل و آثار عشق میگوید «علت آن يك چیز مجهول و ناگفتنی است و آثار آن بس وحشت انگیز است، زیرا همین چیز مجهول و ناگفتنی سراسر زمین را تکان میدهد، پادشاهان و امراء و تمامی دنیا را بلرزه در میآورد.... عشق هیچ سن مخصوصی ندارد و در هر موقعی آماده بروز و ظهور است» بنظر پاسکال زندگی مردم درد دنیا بدین نحو است «مردمی را تصور کنیم که بزنجیرشان کشیده اند و همه محکوم بمرک هستند و پاره از آنها همه روزه در برابر چشم سایرین حاضر میشوند و کسانی که باقی میمانند حال و وضع خود را در حال و وضع هم زنجیران خود می بینند و در حالی که همدیگر را بانگاه دردناک و مایوس مینگرند بنوبه خود در انتظار سرنوشت خویش هستند، این تصویری از حال و وضع انسانها است.... کمندی زندگی ما هر اندازه زیبا و قشنگ باشد آخرین پرده آن آفته بغون است، عاقبت خاک بر سر ما میریزند و برای همیشه ما را در دل خاک مدفون میکنند» پاسکال میگفت حقایق اخلاقی و اجتماعی بر حسب زمان و مکان و با تغییر آب و هوا و خطوط مرزی تغییر مییابد «... آیا هیچ چیز خوشمزه تر از این هست که یک نفر حق داشته باشد مرا بکشد چون که او در آنور رودخانه ساکن است و پادشاهش با پادشاه من سر نزاع دارد هر چند که من هیچ نزاعی با او ندارم؟» بنظر پاسکال رسم و عادت موجوده عدالت و انصاف است، هیچ چیز فی نفسه درست و عادلانه نیست و همیشه روش و عادت انسان بازمان تغییر و تزلزل می پذیرد.

عقاید عرفانی و غیر علمی پاسکال چنانکه گفتیم مولود زندگی مشقت بار اوست، مسلماً اگر در آن ایام علم طب قادر بود که بیماری های جسمی او را درمان کند و حیات او را بمجرای طبیعی سوق دهد طرز استدلال و شیوه تفکر او عوض میشد و بید نبود که وی در سایه تبعات علمی و مادی خود راه بیکن و دکارت را پیش گیرد ولی ناتوانی علم طب و شرایط خاص زندگی،

ویرا بحالم عرفان سوق داد و همین عوامل سبب شد که مجرای تفکر او بکلی تغییر یابد.

اسپینوزا

۱۶۳۲-۱۶۷۷

اسپینوزا Spinoza از یهودیان آمستردام بود که با وجود اصرار نزدیکانش از قبول مقررات دین یهود سر باز زد

بهین مناسب از جامعه یهود اخراج شد و در ژویه ۱۶۵۶ حکم تکفیرش صادر شد و یکی از روحانیون ضمن شمردن جنایات او را دشمن خدا و زندیق قلمداد کرد و لعنتش نمود «خدا ریشه او را بکلی از بین ببرد، هیچ کس ماذون نیست با او معاشرت کند و با او نزدیک شود و در زیر يك سقف با او بخواهد روز و شب با او لعنت باد» پس از آنکه اسپینوزا برای حفظ آزادی از قبول دیانت معنی سرباز زد یکی از متعصبین دشنه سختی با او وارد کرد لیکن این ضربت مؤثر نیفتاد و اسپینوزا برای تامین آسایش فکری از آمستردام خارج شد و در گوشه انزوا بمطالعه و تحقیق مشغول شد، وی عقیده داشت که فکر و جسم هر دو باید استراحت کنند و لذا دانشمندان باید يك صنعت پدید هم فراگیرند خود او در تراش دادن شیشه ها برای ساختن عینکهای نزدیک بین مهارت داشت و میتواندست از آن راه امرار معاش نمایند زندگی خصوصی او مقرون بکمال اقتصاد و صرفه جوئی بود یکروز را با سوپ شیرو کره سپری مینمود و همواره موازنه کاملی بین خرج و دخل خود برقرار میداشت، هر وقت از تفکرات فلسفی خسته میشد با اهل خانه بشوخی و مکالمه میپرداخت وی بقدری در زندگی شخصی قانع بود که یکی از دوستانش خواست دو هزار فلورن باو بدهد تا بتواند آزاد و فـسارغ بتحقیقات خود ادامه دهد ولی وی قبول نکرد و باخذ يك مقرری نسا چیز رضایت داد او با دانشمندی نظیر لایب نیتز و نیوتن آشنائی و مراوده داشت اسپینوزا در کار و کوشش دائمی و عدم تغذیه کافی در ۴۴ سالگی به بیماری سل از پادر آمد، میگویند خواهر او از شرکت در مراسم تشییع جنازه، خودداری کرد اما در مطالبه ارث تأملی بنخود راه نداد ولی وقتی که بسیاهاه اموال این فیلسوف نظر افکنند جز چند جلد کتاب چند گراور - چند تکه شیشه صیقلی چیز دیگری نیافت.

معتقدات علمی او

اسپینوزا در رساله الهیات و سیاست منکر وجود خدا نیست و ولی بین خدای او با خداییکه اسکولاستیک

وجود آورده بود اختلاف زیادی موجود است، او اختیار و قدرت نامحدودی برای خدا قائل نیست و میگوید که هر شیئی بر حسب آنچه که هست عمل میکند و سوای آن قادر نیست عمل نماید او منکر آزادی بی بند و بار است - خدا را آزاد میدانند ولی قادر مطلق نمیشناسد او میگفت انسانرا میتوان از دو نظر مورد مطالعه قرار داد یکی از جهت بعد و دیگری از جهت اندیشه - جسم بوسیله بعد مشخص میشود و روح و فکر بوسیله اندیشه معین میگردد بنظر او اندیشه صحیح و منطقی مانند افکار ریاضی دلیل یقینی بودن خود را همراه دارد روح و جسم با هم ارتباط دارند و چیز واحدی هستند .

مرحله معرفت اسپینوزا برای معرفت انسان سه مرحله قائل است در مرحله اول انسان دستخوش هوای نفس است و در مرحله دوم میکوشد تا به نیروی فکر و تجربه از اسرار علوم طبیعی و ریاضی آگاهی یابد در مرحله سوم معرفت انسان به عالم متافیزیک صعود میکند . اسپینوزا سه حالت نفسانی نیز قائل است که عبارتند از میل و شادی و اندوه - میل تمایل موجود است بادامه زندگی هر وقت این تمایل زایل شود ممکن است انسان خود را معدوم سازد - شادی انتقال از کمترین کمال بکمال بالاتری است و اندوه انتقال از يك کمال بالاتر بکمال پائین تری میباشد ، يك شیئی يك شخص و یا يك میل ممکن است عشق و نفرت و یا امیدما را برانگیزد و حالت روحی ما را تغییر دهد و قتیکه ما بیاد میآوریم که يك شیئی و یا يك عمل و یا شخصی برای ما سبب اندوه است از آن گریزان میشویم و بهمین مناسبت انسان معمولاً از تلخی ، از زن زشت و از انسان احمق گریزان است - اگر کسی بشخص مورد علاقه ما نیکی کند خرسند میشویم، فقطیم ما در این است که مبادا شخص مورد علاقه ما بیشتر از خود ما کسی را که با او نیکی کرده است دوست بدارد اینجاست که نوعی حسادت عالم محبت ما را تیره میکند - انسان بخودش علاقه دارد و همیشه دنبال کسی میرود که بحال او سودمند است .

عقاید اجتماعی او - اسپینوزا بحال اجتماع بشری خوشبین است و میگوید همچو سربان ، الهیون و شیدا صفتان هر چه میخواهند بگویند و زندگی در کوه و دشت را بستانند و از حیوانات تمجید کنند تجربه پیوسته

بمردم خواهد گفت که در سایه اتحاد و همکاری میتوانند خود را از مخاطراتی که از هر سو تهدیدشان میکند مصون و محفوظ دارند ، وی برای استقرار صلح و نظم اجتماعی پیشنهاد میکند: که اولاً هر فرد، مقداری از حقوق طبیعی خود را نادیده بگیرد و کاری را که بزبان دیگری است انجام ندهد ثانیاً چون مردم ضعیف و ناتوانند برای جلوگیری از تعدی و تجاوز باید متجاوزین را کیفر داد و موجبات انتقام را با قوانین و نظامات شایسته فراهم نمود. ثالثاً برای حفظ صلح و آرامش اجتماعی باید فکر انسان دوستی و اطاعت از قانون بمردم تبلیغ شود هر فرد کامل بدون اینکه بدیگران ضرری وارد کند موجبات خوشی و سعادت خویش را فراهم میسازد > خردمند کسی است که بتواند باغذای معتدل و گوارا و باعطر و زیباییهای گوناگون و چاههای متناسب و الحان موسیقی و بازیها و نمایشات و سایر تفریحات، زندگی مطلوب و دلنشینی برای خود فراهم کند > کمال مطلوب در نظر اسپینوزا اتفاق و اتحاد عمومی است - هر عاملی که بهمکاری و صلح عمومی کمک کند سودمند است و هر چیز که تخم نفاق را پیاپی جز ضرر حاصلی ندارد او میگفت مردم آن قسمت از آداب و رسوم و قوانینی را که بامنافع خود سازگار می بینند نیکو میخوانند و هر چه را که مصلحت شخصی خود نمی بینند بد و ناروا می شمارند و لذا فضیلت و زدالت بحواجج اجتماعی بستگی دارد عداوت بدوستان بد و بدشمنان پسندیده است پس نیکی و بدی امور اعتباری است و حقیقت ندارد کسانی که بامید بهشت و از ترس دوزخ و یا بملاحظات دیگر نیکی میکنند و مشکلاتی را تحمل مینمایند چندان فضیلت ندارند زیرا آنها بجای اینکه دنبال حقیقت بروند از بی منفعت میروند.

اسپینوزا از فلاسفه راسیونالیست عصر خود بود یعنی آثار تفکر ماتریالیستی و ایدئالیستی در مجموعه کتب او بخوبی مشهود است . اسپینوزا جبری بود و بر ریاضیات و منطق و استدلال عقیده داشت دکتر ارانی میگوید اگر اسپینوزا را ماتریالیست کامل بدانیم تأثیر تکامل اجتماع و علم را در سیصد سال اخیر انکار کرده ایم - آثار اسپینوزا چه قبل از انتشار و چه بعد از آن مورد طعن و لعن مخالفین قرار گرفت زیرا قسمتی از آراء فلسفی او بنیان مذهب و عقاید قدیم را متزلزل میساخت او خدا را خیر عالی میدانست دشمنانش این جمله را نشانه کفر و الحاد دانستند، او میگفت پاداش فضیلت

خود فضیلت است و سزای خوبی و بدی در همین جهان داده خواهد شد وی علل تمامی را نفی میکرد و میگفت وقتی از علل ظهور نمودهای طبیعی بیخبرید انگشت تحیر بندگان نگزید، بلکه دنبال علل طبیعی قضا یا بروید و مطالعه کنید تا موضوع روشن شود، او میگفت تا وقتی که شما « باراده خداوندی یعنی پناهگاه چهل و بیخبری پناه میبرید حقیقت بر شما مکتوم خواهد ماند » بعقیده او هر کس اشیاء و امور را بر حسب استعداد و شیوه تخیل خود توجیه و تعبیر میکند او منشاء اختلافات و تناقضاتی که در آراء و افکار مردم موجود است همین میدانند و باستناد بگفته کنت کورس میگوید « هیچ وسیله ای برای حکومت بر توده موثرتر از خرافات نمیباشد، میتوان بکمک عقاید مذهبی پادشاهان را مانند خدایان پرستش کرد و گاه آنان را چون بالای مشترک مورد نفرت قرار داد هم میگوید هیچ کس برای مدت دراز قدرت جا برانه را اعمال نمیتواند کرد ولی قدرت معتدل همیشه دوام دارد آزادی تفکر حق طبیعی و مسلم مردم است در یک دولت آزاد هر کس حق دارد هر طوریکه میل دارد فکر کند و آنچه فکر میکند بگوید - برای مردم هیچ چیز دشوارتر از این نیست که به بینند عقایدی که خود صحیح و درست میدانند، از طرف مخالفین تبهارانه و درخور مجازات تلقی میشود .

برکلی Berkeley بر کلی یکی از اسقفها و روحانیون انگلیسی است (۱۶۸۵ - ۱۷۵۳) که باقتضای منافع طبقاتی و برای صیانت دین در برابر علم، یکسره بنظریات و عقاید متفکرین مادی پشت پا زده است - او برای هیچیک از یزیدیندها وجود خارجی قائل نیست و بطور کلی وجود ماده را انکار میکند، بر کلی چنانکه خود در کتاب « مکالمات هیلاس و فیلونوئوس متذکر شده است، برای آنکه بایبندینی و اتحاد مبارزه کند و از شکست قطعی دین در مقابل پیشرفت سریع علم جلو گیری نماید، به اشاعه آراء فلسفی خود مبادرت کرده، و چنان در راه ایدآلیسم پیشرفت که بحق او را پدر ایدآلیسم نامیده اند بنا بر این هدف اساسی بر کلی از اعلام آراء سفسطه آمیز خود، مبارزه چندی با ماتریالیسم و افکار مادی است .

بر کلی میگفت، اشیاء وجود دارند و این امر مسلم است ولی وجود اشیاء در ذهن ما است و خارج از ذهن ما اشیاء وجود ندارند، وقتی که مارنک و طعم و بو و شکل معینی را مشاهده میکنیم این مجموعه را شیء معینی

تلقی کرده و اسم «سیب» بر آن میکنیم، همینطور بکمک حواس خود مجموعه دیگری از تصورات را بنام درخت و کتاب و خورشیده و غیره مینامیم، درحالیکه این اشیاء جعلی در ذهن ما هستند و اگر گمان کنیم که خارج از ذهن چیزی هست دچار اشتباه شده ایم او برای اینکه از راه سفسطه نظریه ایدآلیستی خود را بکرسی بنشانند مینویسد :

«آیا عقیده باطلی نیست، اگر کسی تصور کند که يك شئی واحد در زمان واحد بتواند متفاوت باشد، مثلا در عین حال هم گرم باشد و هم سرد - اکنون فرض کنید که یکی از دستهای شما گرم باشد و دیگری سرد و شما هر دو دست خود را در آب ولرمی فرو کنید، آیا دست گرم شما آب ولرم را سرد و دست سرد شما آب ولرم را گرم تصور نمیکند ؟ - چون تصور اینکه شئی واحد در زمان واحد هم گرم باشد هم سرد باطل و غیر ممکن است، پس نتیجه میگیریم که این شئی فقط در ذهن ما وجود دارد و در جای دیگر موجود نیست - سپس بر کلی میگوید، شما بوجود اشیاء مختلف معتقدید زیرا هر شئی دارای رنگ، بو، طعم و وزن و شکل مخصوص است ولی من معتقدم که این خواص فقط در ذهن شما وجود دارد و در اشیاء چنین خواصی نیست - شما میگوئید پارچه سبک است اگر آن را بطفل ناتوانی بدهید، بدون شك آن را سنگین حس میکنند، همین پارچه را اگر تب داشته باشید سرد حس میکنید رنگ پارچه را که قرمز میدانید اگر دچار برقان باشید زرد خواهید دید - باین ترتیب لازم می آید که شئی واحدی در زمان واحد بنظر عده ای قرمز، سنگین و گرم باشد و بنظر بعضی دیگر خلاف آن، همین جریان نشان میدهد که ما دچار خیال واهی شده ایم و خواصی را که برای اشیاء می شماریم، جز در ذهن ما در جای دیگر نیست و بسندین ترتیب باید معتقد شویم که ماده هم چیزی جز تصور ما نیست و یا عبارت دیگر جهان و هر چه در او هست حقیقت عینی ندارد و هر چه هست حقیقت ذهنی است - ما در جواب میگوئیم در اینکه حواس انسان گاهی حقایق مادی را دگرگون جلوه میدهد و شخص را گول میزند حرفی نداریم، بلکه اساس گفتگوی ما در وجود اشیاء است، علم بیاری عمل و آزمایش نشان میدهد که جهان مایک حقیقت ذهنی نیست بلکه يك حقیقت عینی است و تصورات ما ساخته دنیای خارج است .

مادکس در جواب ترهات او میگوید: جهان مادی که با حواس درک میشود و ما خودمان نیز بآن تعلق داریم تنها واقعیت جهان است.... شعور و فکرها هر اندازه هم که عالی بنظر ما آیند جز محصول مغز که دستگاه مادی و جسمی است چیز دیگری نیستند، ماده مولود روح نیست، بلکه روح است که جز عالیترین محصول ماده چیز دیگری نیست. «- ما ر کس در خصوص ماده و فکر میگوید» ممکن نیست بتوان تفکر را از ماده متفکر جدا نمود، ماده اساس تمام تغییراتی است که بوقوع می‌پیوندد. اگر موجودات واقعیت عینی ندارند و کلیه موجودات ساخته تصورات بشر هستند، خوبست آقای برکلی و همفکران ایشان از مقابل اتوبوسی که بسرعت بطرف ایشان می‌آید فرار نکنند تا معلوم شود که این واقعیت ذهنی (اتوبوس) آنها را له میکند یا خیر اگر اشیاء زائیده تصورات ما هستند چرا یک نفر اید آلیست در این قبیل موارد ماتریالیست میشود، به این ترتیب نتیجه میگیریم که:

۱- روح خالق ماده نیست و هرگز روح مجرد از ماده و خارج از ماده وجود نداشته است، پیوسته روح بماده مربوط است و روح هر کس بمغز او که سرچشمه تصورات و تفکرات اوست پیوستگی دارد، و هرگز نمیتوان شیئی را تصور نمود که در زمان نباشد و مکانی را اشغال نکند و از تغییر هم مصون بماند.

۲- جهان و اشیائی که در آن است، خارج از ذهن بشر وجود دارد و تصورات، اشیاء را خلق نمیکند.

لاک پس از فرا گرفتن، علوم متداول زمان، بمبارزه با فلسفه اسکولاستیک برخاست و در کتاب معروف خود موسوم به «تحقیق در فهم و عقل انسانی» عقاید بی پایه پیروان اسکولاستیک را رد کرد.

چنانکه دیدیم عده‌ای از فلاسفه و حکما محسوسات بشری را حقیقی و معتبر میدانند چنانکه افلاطون مدرکات حسی یعنی آنچه را که بوسیله حواس درک میشود قابل اعتنا میدانست و تنها برای معقولات و مثل حقیقی تصور مینمود.

برخی دیگر از حکما محسوسات بشری را معتبر و قابل توجه میدانند، ارسطو احساسات و ادراکات بشری را معتبر و منشا دانش بشری میدانست و

وجود طبیعت و آثار آن را انکار نمیکرد، علاوه بر این در فلاسفه مادی یونان، هر اقلیتوس، اپیکور و رواقیون علم انسان را منحصر بمحسوسات میدانستند و معلومات را نتیجه محسوسات میسر دهند.

دکارت در طرح جدید فلسفی خود، بیشتر برای عقل ارزش و اعتبار قائل شد و محسوسات را بنام اینکه با واقعیت مطابقت ندارند خالی از اعتبار خواند، دکارت گفت معانی دیگری در ذهن انسان هست که فطری و خاصیت عقل انسانی است، لاک در بسیاری از نظریات فلسفی با دکارت هم عقیده بود ولی راجع بوجود معانی فطری در ذهن انسان با دکارت مخالف بود. لاک گفت معلومات انسان اکتسابی و حاصل نتیجه تجربه‌هایی است که در طول زندگی برای شخص حاصل میشود، اگر معلومات انسان فطری بود، همه کس حتی وحشیان بدون کسب علم، دارای معلوماتی بودند، در حالی که در عمل اینطور نیست، و انسان از کودکی بنای کسب معلومات را میگذارد و امور مختلف را بتدریج در می‌یابد، اینکه بعضیها میگویند نظریات و اصول اخلاقی در نزد عموم ملل یکسان است اشتباه است، بسیاری از امور در نزد قومی زیادت و ناپسند است - علاوه بر این قضاوت مردم درباره اموریکه عرفا واجب و نیکو است یکسان نمیباشد، اگر از چند نفر بپرسند عدالت چرا خوبست یکی میگوید چون شرافت انسان اینطور حکم میکند، دیگری میگوید دستور خدا چنین است شخص سوم میگوید، دل گواهی میدهد، بنابراین چگونه میتوان بوجود معانی نظری در ذهن انسان معتقد گردید.

لاک راجع بمبدا و منشاء معلومات انسان میگوید، که ذهن بشر در آغاز امر چون لوح سفیدی است که هیچ چیز در آن نقش نبسته ولی با گذشت زمان در نتیجه تجربه معلوماتی در آن نقش می‌بندد، یعنی آنچه را که انسان در نتیجه حواس از اشیاء خارجی درک میکند، بکمک تعقل و تفکر در ذهن پرورش می‌یابد بنابراین معلومات و تصورات بشری زائیده «حس» و «تفکر» است.

«جز آنچه به حس درآمده باشد هیچ چیز در عقل نیست» - علاوه بر این لاک میگفت همانطور که انسان نسبت بامور مادی تنها عمل جمع و تفریق را انجام میدهد و چیزی کم و زیاد نمیکند، نسبت بمعانی و تصورات هم جریان چنین است.

ایجاد مفومات در عقل انسان بوسیله قوای زیر میسر میشود :

۱- قوه ادراک که نخستین مرحله علم است .

دوم - حفظ؛ که معلومات را در ذهن نگهداری میکند .

سوم - تمیز، که معانی را از هم جدا میکند و تشخیص میدهد .

چهارم - سنجش ، که نسبت میان معلومات را درمی یابد .

پنجم - ترکیب ، که معانی بسطدرا باهم جمع کرده معانی ترکیب

را میسازد .

ششم - تجرید یا انتزاع ، به این نحو که از يك پدیده معلوم يك فرد را

جدا کنند .

بنظر لاک دانش انسان از دو نوع بیرون نیست ، یا دانش و جدان

و حضوری است مثل علم نفس بوجود خود و اینکه انسان غیر از حیوان است

و خط و یا نقطه فرق دارد و یا اینکه دانش کسبی و عقلی است و آن وقتی

است که برای درك نسبت میان دو معنی احتیاج بتصور معانی دیگر هست

مثلا برای اثبات اینکه مجموع زوایای مثلث دو قائمه است ، چون مطلب

زیاد روشن نیست تصورهایی واسطه ای نیز ضرورت دارد .

از این دو قسم دانش که بگنیریم هر آگاهی که برای ما دست دهد

گمان و پندار است .

نظریات اجتماعی لاک از نظر اجتماعی بین نظریات هابزولاک اختلاف

زیاد است، لاک برخلاف هابز که تسلط و غلبه

زورمندان را برضعفا امری طبیعی میدانست ، معتقد بود که هر کس بر نفس

خود مسلط است و هیچکس نباید بنام آزادی مسلط بر مال و جان دیگران

شود و از مردم سلب حق و آزادی نماید ، درباره مالکیت معتقد بود که

هر کس هر چه را از راه کار و کوشش بدست آورد حق اوست ولی مالک

نباید مال متصرفی خود را بپدر دهد و یا عاطل و باطل گذارد و دیگران را

از استفاده از آن محروم گذارد، بالاخره وی در مالکیت معتقد به اعتدال

و میانه روی بود.

لاک در شمار کسانی است که در قرن ۱۷ بمخالفت جدی با برده داری و برده

فروشی برخاسته و این کار را نقض حقوق اولیه انسانی شمرده است ، وی

گفت حق تسلط پدربیر فرزند محدود است ، همینکه فرزند رشید شد و قوه

تشخیص یافت از پدر اختیار سلب میشود .

هیئت اجتماعی در برابر فرزندان مسئولیت دارد ، هر گاه پدری در

پرورش فرزند کوتاهی کند جامعه مکلف است که او را از اختیار پدر بیرون

آورد و تحت تعلیمات صحیح قرار دهد .

لاک مانند هابز معتقد بود که مردم در آغاز امر همه آزاد و خودسر

بودند چون این وضع تلخ و ناگوار بود، مردم برضای خود هیئت اجتماعی

را تشکیل دادند ، تا بکمک جمعیت حقوق طبیعی هر کس محفوظ بماند .

علاوه بر این لاک حکومت را نتیجه مواضعه یعنی محصول يك قرارداد

اجتماعی می شمارد چنانکه میدانیم این دو نظریه صحیح و قابل قبول نیست

زیرا زندگی بشر از آغاز امر اجتماعی بوده و این زندگی اجتماعی محصول

سنجش و تفکر نیست ، و روی حساب و مطالعه قبلی صورت نگرفته ، بلکه

زندگی اجتماعی انسانها مانند زندگی اجتماعی بعضی حیوانات نظیر مورچه

و زنبور عمل بطور طبیعی و غریزی صورت گرفته است .

تشکیل دولت را نیز نباید نتیجه مواضعه و محصول يك قرارداد

اجتماعی شمرد زیرا جامعه شناسان جدید بامراجعه بمدارك تاریخی نشان

میدهند که دولت محصول جامعه طبقاتی است ، از وقتی که استثمار اقلیت از

اکثریت صورت گرفته و افراد مختلف المنافع در جامعه عرض اندام کرده

اند وجود دولت یعنی يك سازمان قهریه برای سرکوبی اکثریت استثمار

شونده و محروم ضرورت قطعی یافته است .

بنابراین دولت در هر دوره و زمان وسیله تسلط طبقه حاکمه بر سایر

طبقات است و همین طبقه حاکمه است که بر طبق مصالح و منافع اقتصادی

و سیاسی خود بتدوین قوانین و مقررات اجتماعی مبادرت میکنند .

لاک به اصل تفکیک قوانین نیز توجه میکند و معتقد است که برای

کیفر گناهکاران قوه قضائیه باید اقدام کند و کیفر اشخاص متعددی و زور

گو را تعیین نماید و قوه مجریه بسایر کیفر تعیین شده را بموقع اجرا

گذارد .

نظریات لاک که مولود احتیاجات و اوضاع اجتماعی انگلستان در

قرن ۱۶ و ۱۷ بود، بعدها در قانون اساسی آنکشور و سایر ممالکی که

که به اقتضای جنبش بورژوازی محتاج بقوانین و نظامات جدید بودند
وارد شد و مورد توجه قرار گرفت .

لاک معتقد به آزادی عقاید مذهبی بود و میگفت تفتیش افکار و نظریات
مذهبی مردم منافعی خیر و صلاح عامه است، باید دین از سیاست تفکیک
شود و رهبران دین حق ندارند در مسائل سیاسی مداخله و شرکت کنند .

چنانکه دیدیم تاکنون تئوری‌ها و نظریات فلسفی
بدو جریان بزرگ یعنی ایدئالیسم و ماتریالیسم
تقسیم شده است و چنانکه انگلس میگوید «مسئله
رابطه میان فکر و وجود، میان روان و طبیعت
عالیترین مسئله سراسر فلسفه است... فلسفه بر
حسب پاسخیکه در این باره داده‌اند به دو اردوگاه
بزرگ تقسیم میشوند، آنانکه فکر و روح را مقدم بر طبیعت و وجود میدانند
به اردوگاه ایدئالیستی و آنها که طبیعت را مقدم می‌شمرند به مکاتب مختلف
ماتریالیسم تعلق دارند .

هیوم Hume

۱۷۱۱-۱۷۷۶

کانت Kant

۱۷۲۴-۱۸۰۴

هیوم و کانت بایروی از اصول ایدئالیسم بخیال خود کوشیدند تا فاصله
میان ایدئالیسم و ماتریالیسم را از بین ببرند و فلسفه نوینی پدید آورند ،
ولی همینکه در آراء آنان توجه کنیم بصحت گفتار لنین درباره آنها پی
میبریم، لنین میگوید «آنها عقاید و تصورات خود را با تردستی بیشتر و شکلی
مبهم و تاریک و با استفاده از یک رشته اصطلاحات «جدید» بیان میکنند،
تا ساده لوحان آنها بتوانند نوترین فلسفه‌ها بپذیرند .»

پیروان این مکتب میگویند کوشش در راه شناسائی طبیعت واقعی
اشیاء بیپوده و بی‌حاصل است، زیرا ما جز ظواهر اشیاء چیز دیگری را
نمیتوانیم بشناسیم بهمین جهت این فلسفه را فلسفه «لاادریون یا نمیدانم
چیست» یا Agnosticism نامیده‌اند (که از کلمه a علامت نفی و
Gnostieos قابل شناخت ترکیب یافته است) .

هنگامیکه ماتریالیسم و ایدئالیسمها در این بحث می‌کنند که اشیاء
درواز ذهن وجود دارد یا خیر، آیا حصول علم به حقیقت اشیاء برای ما ممکن
است یا غیر ممکن، پیروان این مکتب میگویند، تنها ادراک نمود ممکن
است و بی‌بردن بواقعیت وجود معال. - هیوم در این باره میگوید انسان بر

طبق غریزه طبیعی خود مایل است که بر حواس خود اعتماد کند، بهمین علت
است که ما، وجود عالم خارج را قطعی فرض میکنیم، درحالیکه چیزی جز
صور و ادراکات در دسترس نفس دراکه ما نیست و حواس چیزی جز
حجاری این صور نیست. میزی که ما مشاهده میکنیم به تناسب بعد مسافت
بزرگتر یا کوچکتر بنظر میآید، ولی آن میز واقعی که مستقل از ما وجود
دارد، تغییری در وضع خود نمیدهد پس روح ما چیزی جز تصور میز را
درک نمیکند این است تذکر عقل، غیر از هیوم، کانت نیز از علمداران
ایدئالیسم و طرفدار جدی اصالت تصور است او میگوید، حقیقت و ذات اشیاء
را ادراک نمیکنیم فقط عوارض اشیاء را درمی‌یابیم، درک عوارض اشیاء هم
بیاری ذهن صورت میگیرد و میزان درک و تشخیص ذهن هم در اشخاص
یکسان نیست، به این ترتیب مبنای علم ما تشخیص ذهن است، ما نمیدانیم
حقیقت چیست و واقع و نفس الامر کدام است، به این ترتیب کانت در کتاب
(نقادی عقل) مانند سایر ایدئالیستها دیوار ضخیمی میان انسان و حقیقت
اشیاء میکشد و به این نتیجه میرسد که بماهیت خود شیئی نمیتوان دسترسی
یافت وی میگفت «جهان برای ما آن اندازه وجود دارد که آنرا فکر
میکنیم یعنی آن اندازه که تابع قوانین تفکر ما است .

حال به بینیم در مقابل آراء سفسطه آمیز آنان مکتب مادی چه میگوید
لنین در خصوص ماتریالیسم فلسفی مارکس میگوید «ماتریالیسم بطور عموم
قبول دارد که وجود حقیقت عینی (ابژکتیف) یعنی ماده از شعور و
احساسات و تجربه مستقل است .. شعور... چیزی نیست جز انعکاسی از وجود..
ماده چیز است که بر روی دستگاہ حواس ما تاثیر کرده احساس را بوجود
میآورد، ماده حقیقت عینی است که وجود خارجی دارد و ما آنرا بوسیله
احساس درک میکنیم ... ماده، طبیعت؛ وجود جسمانی مقام اولین ولی
روح و شعور و احساس نفسانی و دارای مقام دوم میباشد ... مغز دستگاہ
تفکر است.»

لاادریون با انکار وجود واقعیت عینی میگویند ما نمیدانیم مثلا
اتوبوس فکر یا تصور است یا واقعیت خارجی و با بیان این مقدمات اینطور
وانمود میکنند که انسان قادر نیست علم به حقیقت اشیاء پیدا کند و هرگونه
کوششی برای درک ماهیت اشیاء بیحاصل است. درحالیکه علم و تجربه

خلاف گفته ایشان را ثابت میکند، ما در اثر تجربه میدانیم که جهان و اشیائی که در آنست وجود دارند، اگر ادراکات ما از جهان غلط و بی پایه بود، تضادها و آزمایشهای ما به نتیجه نمیرسید، و حال آنکه غالباً ما از تصورات و آزمایشهای که بعمل میآوریم نتایج مثبت و عملی میگیریم و این جمله میرساند که خارج از ذهن ما جهان مادی وجود دارد، بقول انگلس دلیل وجود (بودینک) خوردن است. اگر این غذا وجود نداشت و خیال و تصور بود هرگز با خوردن آن سیر نمیشدیم.

از آنچه گفته شد باین نتیجه میرسیم که پیروان این مکتب بازی ایده آلیستها را تکرار میکنند و سرانجام به ایده آلیسم میرسند. بگفته لنین «لادری را بتراشید ایده آلیسم پیدا میشود» بنابراین باید گفت لادریون همان ایده آلیستها هستند و فلسفه سومی وجود ندارد.

انگلس فرضیه کانت و سایر ایده آلیستها را که معتقد بعدم امکان معرفت به احوال دنیا و «ذوات مستقل» میباشد مورد انتقاد قرار داده و از نظریه ماتریالیستی مشهور که میگوید معرفت ما معتبر است دفاع میکند وی میگوید «قاطع ترین دلایل بطلان این بوالهوسیهایی فیلسوفانه همانا عمل. مخصوصاً تجربه و صنعت است، اگر ما قادریم صحت نظریه خود را در خصوص يك پدیده طبیعی بوسیله وجود آوردن آن ثابت کنیم یعنی آنرا بكمك شرایط اختصاصیش بسازیم و بخدمت خود بگماریم، توانسته ایم بدستان بی معنی (ذات مستقل) کانت خاتمه دهیم مواد شیمیائی که از دستگاه حیاتی نباتات و حیوانات بدست می آید زمانی ذوات مستقلی بودند ولی همینکه شیمی آلی توانست از عهده تهیه آنها برآید این ذوات مستقل به ذوات متعلق بما تبدیل گشتند. مثل ماده رنگین روناس یعنی آلبزارین که امروز آنرا مانند سابق از ریشه گیاه ره ناس که در صحراها می روید استخراج نمیکنیم، بلکه باقیمت ارزاتری و بسهولت از قطران ذغال سنگ بدست می آوریم.

منظومه کپرنیک سیصدسال فرضیه ای بیش نبود و با وجود اینکه باور کردنی بود؛ معذک فرضیه بود اما وقتی که لوریه با کمک ارقامی که روی همین سیستم در دست است ثابت کرد که نه فقط وجود یک سیاره که آنوقت مجهول

بود مسلم است بلکه میتوان با حساب مکان فضائی آنرا معین نمود و بالاخره وقتی که گالیله این سیاره را دید منظومه کوپرنیک ثابت شد.

کانت برای زمان و مکان وجودی قائل نیست و مانند نظریه کانت درباره سایر ایده آلیستها، زمان و مکان را تصوری ذهنی زمان و مکان میدانند، فو بر باخ در این باره میگوید، همانطور

که پدیده های گوناگون طبیعت مستقل از ذهن ما وجود خارجی دارند، زمان و مکان نیز تنها صور پدیده ها نبوده بلکه صور حقیقی وجود میباشد، در جهان چیزی جز ماده متحرک نیست و ماده متحرک هم همواره در زمان و مکان به حرکت خود ادامه میدهند.

انگلس نیز در این باره میگوید «اساس و پایه جمیع اشکال هستی زمان و مکان است و وجود خارج از زمان همان قدر بی پایه و ست است که وجود خارج از مکان»

هابز Hobbes

(۱۵۸۸ - ۱۵۷۹)

هابز ضمن مطالعات مختلف علمی و اجتماعی به بی بایگی فلسفه اسکولاستیک پی برد و با بیکن و دکارت در تخریب بنیان آن همدستان شد وی در تعریف فلسفه میگوید «شناخت معلولها بعلمت و شناخت علتها بمعلولشان بوسیله استدلال درست» - بنظر او فلسفه چیزی جز تجزیه و ترکیب نیست، و چون تجزیه و ترکیب فقط به اجسام تعلق میگیرد، پس غیر از جسم هیچ چیز دیگر موضوع فلسفه و علم نمیتواند بود و بنابراین موضوعاتی که از این حد بیرون هستند مربوط بدین و ایمان خواهند بود.

نفس یا روح هم امر غیر جسمانی نیست، زیرا محسوسات جز حرکاتی که در مغز و بدن انسان واقع میشود چیز دیگری نیستند.

هابز انسان را اسیر نفسانیات میدانست و میگفت محرك انسان در کارها مهر و کین و بیم و امید است، عقل قادر نیست در مقابل نفسانیات سدی

ایجاد کند، خوبی و بدی امور بر حسب سود و زیان آنهاست، یعنی نیک و بد حقیقت ندارد هرچه مصلحت شخصی در اوست نیک است، پایه کارهای بشر بر خودخواهی است، اگر کسی به بیچارگان مهربانی میکند برای آنستکه مبادا روزی خودش به آن بیچارگی گرفتار آید - دینداری، از ترس کفر و هتداب است - از نظر اجتماعی هابز طبیعت آدمی را مدنی و اجتماعی نمیداند، از جمله آراء سخیف او اینکه میگوید «انسان برای انسان گرک است» هر کسی هرچه میخواهد برای خود میخواهد و لذا همه باهم در جنگ و ستیزند؛ آنانکه قویترند پیش میبرند و این حقی است طبیعی؛ منتها بشر برای استقرار امنیت و جلوگیری از هرج و مرج از حق طبیعی خود صرف نظر کرده و خود را بقوانین و مقرراتی مقید ساخته است. وی از طرفداران جدی حکومت استبدادی است و معتقد است که مصلحت مردم در این است که زمام امور خود را بشخص واحدی تفویض کنند تا او با قدرت تمام کارها را اداره نماید، هابز چون در دوران انقلابات اجتماعی انگلستان میزیست، بی شک بی نظمی های سیاسی و اقتصادی آن دوره در بروز این نظریات در وی بی تاثیر نبوده است.

نویسندگان عالیقدر دائرةالمعارف

((آنسیکلوپدیستها))

Les Encyclopédistes

تغییر اوضاع مادی اروپا، رشد صنعت و تجارت، دست شدن بنیان فتودالیسم، توسعه شهرهای آباد و پرجمعیت و ظهور طبقه فعال و موثری بنام «بورژوازی» زندگی مادی مردم را دگرگون ساخت و سبب گردید که بموازات این تعبیرات، در عقاید و افکار و طرز حکومتها و سایر خصوصیات اجتماعی، تغییراتی پدید آید و یا با اصطلاح علمی، همانطور که زیر بنای اجتماع و طرز تولید عوض شده است رونمای اجتماع یعنی مختصات حیات معنوی

مردم نیز تغییر پذیرد. تحت تاثیر این عوامل عده ای از فلاسفه، محققین مادی مورخین و جامعه شناسان نظیر منتسکیو، ولتر، دیدرو، Diderot دالامبر D'alemdert، هلباک Holbach؛ و غیره که خود زائیده نهضت نوین بورژوازی بودند، قلم بردست گرفتند و از نظر ایدئولوژیک، راه را برای نهضت بورژوازی و پیشرفت این جنبش هموار ساختند.

ولی شجانه ترین جنگها علیه نظام کهن و خرافات معموله زمان، توسط علما و صاحب نظران و فلاسفه مادی صورت گرفت این جماعت باشاهات بسیار با عقاید خرافی و اصول افکار ایدئالیستی مبارزه کردند.

بهین مناسبت کلیسیا برای حفظ قدرت دیرین خود و دوام دستگام سلطنت و بقا رژیم اشرافیت قدیم قیام نمیکند و بمنظور حفظ موقعیت ارتجاع از رشد افکار انقلابی جلوگیری مینمایند؛ از اواخر قرن ۱۸ جبهه ها کاملا مشخص میشود، و علوم دقیقه مادی از افکار ایدئالیستی و خرافی مجزا میگردد.

مارکس و انگلس در این باره مینویسند، متافیزیک قرن ۱۷ هنوز شامل جنبه های مثبت و عملی بود، در این مورد کافیت گفته ها و تعالیم دکارت و لایب نیتز را بغاطر آوریم، متافیزیک به اکتشافاتی در ریاضیات، فیزیک و سایر علوم دقیق که ظاهرا بدان بستگی داشته نائل میآید. ولی از همان ابتدای قرن ۱۸ این بستگی ظاهری کسبفته شد.

علوم مثبت از متافیزیک جدا شدند و برای خود مبحث جداگانه ای بوجود آوردند، دامنه متافیزیک در این دوره منحصر بجهان افکار و علوم الهی گردید، و این در زمانی بود که موجودات واقعی و اشیاء زمینی توجه هموم را بخود جلب میکردند، متافیزیک سطحی و مبتذل شد، در همان سالی که آخرین متافیزیسین های بزرگ فرانسوی یعنی مالبرانش و آرنو بدرود حیات گفتند. هلوسیوس Helvetius و کندیاک Condillae بدینا آمدند.

فلاسفه مادی قرن ۱۸ فرانسه بسیار مترقی و انقلابی بودند انگلس در مورد آنان میگوید «انقلاب فلسفی پیش در آمد انقلاب سیاسی بود.» بموازات انقلاب فلسفی، علوم مادی بسرعت ترقی کرد و اکتشافات

تازه‌ای در رشته طبیعیات، طب، ریاضیات و نجوم نصیب بشر گردید و چنانکه دیدیم بسیاری از مسائل مجهول از راه تحقیق و تتبع و مشاهده و تجربه معلوم و روشن گردید در چنین شرایطی، امثال دیدرو، لامتری La mettrie و هلباک باشعاعت بسیار با عقاید تخیلی و تجربیدی متافیزیک مبارزه کردند در این دوره محافل ارتجاعی نیز برای انحراف افکار عمومی در پناه دین و کلیسیا به ایراد تهمت‌های گوناگون علیه فلاسفه مادی مشغول شدند در این باره مجلات و رساله‌ها و آثار مختلفی منتشر کردند، ولی همکاری دولت و کلیسیا بجائی نرسید، اذهان و افکار عمومی برای شنیدن و بکار بستن اندرزهای کلیسیا آماده نبود و همه روز حقایق مشهود و منطق و استدلال صحت گفتار مادیون را ثابت میکرد، علم و تکنیک روز بروز زندگی مردم را بسعادت و رفاه نزدیک میکرد و پرده‌های اوهام و خرافات را از هم میدرید.

انگلس میگوید: «فرانسویها با همه علوم رسمی و کلیسیا و حتی با دولت نبردی آشکار میکنند، آثار آنها آنسوی مرز در ایرلند و انگلستان منتشر میشود و خود آنها اغلب به باستیل زندان معروف پاریس منتقل میشوند» - نوشته‌های لامتری؛ دیدرو هلو سیوس و هلباک توقیف میگردد و در ملاءام سوزانده میشد؛ دیدرو مینویسد که تعقیب ادبیات مادی و ضد خرافاتی بجائی رسید که جوانی را بجرم خریدن دو جلد رساله هلباک بنام «ماهیت مسیحیت» بانفاق فروشنده کتاب و زن او در ملاءام شلاق زدند؛ داغ کردند و پس از آن جوان را به ۹ سال حبس با اعمال شاقه و کتابفروشی را به پنجسال و زن او را به حبس ابد در دبر محکوم کردند. ولی تمام این تشبثات بی‌حاصل بود نهضت جوان بورژوازی در این دوره به بسط علم و صنعت و آزادی سیاسی احتیاج داشت و با تمام قوای مادی خود به این جنبش کمک میکرد، در حالیکه فتودالیم، سلطنت و کلیسیا دوران تاریخی خود را طی کرده بودند، و لازم بود هر چه زودتر موقعیت خود را بمناسر جدید تسلیم نمایند.

به این ترتیب دیدیم، افکار مادی که نخست در انگلستان با کوشش امثال لاک نضج و رونق گرفته بود بکمک واتر و دیگران از انگلستان بفرانسه راه یافت و در محیط مساعد فرانسه رشد و تکامل یافت، مادیون این دوره با تمام فشارها و تضییقات کلیسیا با عقاید متافیزیکی (ماوراء الطبیعه) و

معتقدات مذهبی بسختی مبارزه میکردند و آشکارا میگفتند چه لزومی دارد که يك خدای مبهم را بی‌قید و شرط و بدون دلیل، منبع اصلی تمام موجودات و علت ظهور جمیع وقایع و اتفاقات بدانیم.

متفکرین و بشردوستان این دوره سعی میکردند تا ابرهای جهل و خرافات و قضاوت‌های غلط قلبی را، از برابر چشم مردم نابود کنند و از این راه علیه مفاسد اجتماعی، تعصبات مذهبی و استبداد سلاطین و کشیشان مبارزه کنند، و مردم نشان دهند که کلیسیا و مذهب سنگر زورگویان و ستمگران است، در سراسر جهان حقیقتی مسلم تر و بی‌زبان تر از «علم» نیست، بشر باید برای سعادت خود از جستجوی ماوراء طبیعه دست بردارد و بجای تعقیب نیروهای مجهول دنبال کشف قوانین طبیعت رود و قواعد و رموز و خواص پدیده‌های گوناگون طبیعی را کشف کند و از قوای آن برای سعادت و آسایش خود استفاده کند - متفکرین این دوره بقوانین مکانیکی معتقد بودند و میگفتند که جز ماده و حرکت چیز دیگری موجود نیست، روح فقط يك اصطلاح جادو گرانه است. دنیا تحت قوانین ثابت مکانیکی بچریان خود ادامه میدهد، کسانی که تصور میکنند، که طبیعت و سراسر جهان برای زندگی انسان خلق شده اشتباه میکنند انسان در برابر طبیعت يك موجود ناچیز و بی‌اهمیت است. باید بتوده‌های وسیعی از مردم جهان که کار میکنند و رنج میکشند و حاصل زحمت خود را بيك اقلیت بی‌وجدان غارتگر و بی‌اثر تسلیم میکنند نشان داد که همه چیز در حرکت و تغییر است قوانین و مقررات اجتماعی هم از این اصل کلی مستثنی نیست، میتوان روابط و مناسبات اجتماعی مردم را عوض کرد شکل حکومت را تغییر داد، قدرت دولت را کم یا زیاد نمود، اگر مردم اراده کنند و تصمیم بگیرند میتوانند امور را بروفق مراد خویش جریان دهند و بدوران زورگویی اقلیت پایان بخشند.

کسی که در قرن ۱۸ پیش از همه در راه تحکیم بنیان فلسفه مادی صرف وقت کرد و در این راه دشوار شجاعت و از خود گذشتگی نشان داد دیدرو دانشمند معروف فرانسوی است، این مرد محقق ۲۰ سال از عمر گرانمایه خویش را برای تدوین کتاب دایرة المعارف L'encyclopédie صرف کرد، وی معتقد بود که برای فرا گرفتن دانش باید بمشاهده، تعقل و تجربه توسل جست

دیدرو

۱۷۱۳ - ۱۷۸۴

و از پیروی از آراء تعلیمی پیشینیان چشم پوشید زیرا پیروی از افکار گذشتگان و دل بستن به امور مجهول و قوای نامرئی حاصلی جز گمراهی ندارد .
 دالامبر محقق و ریاضی دان فرانسوی بکچند صمیمانه با دیدرو همکاری نمود ولی پس از آنکه تهدید و آزار مخالفان شروع شد تاب مقاومت نیاورد و همکار خود را تنها گذاشت. منتسکیو، ژان ژاک روسو ، ولتر و جمعی دیگر از دانشمندان نیز مقالاتی در مسائل مختلف بدائرة المعارف تقدیم کردند ولی کار و کوشش آنان در مقابل فعالیت خستگی ناپذیر دیدرو و مقاومت دلاورانه این دانشمند قابل ملاحظه نیست.

این مرد محقق برای تکمیل این مجموعه نفیس و کسب اطلاع در زمینه های مختلف معارف بشری غالباً به اصحاب اطلاع رجوع میکرد و از آنان کسب دانش مینمود و گاه خود در رشته های مختلف بتحقیق و مطالعه میپرداخت، و حاصل کار و تحقیق روزانه را در کتاب منعکس مینمود.

سرانجام در پناه عزم راسخ و پشت کار این مرد کتاب دائرة المعارف در ۲۱ مجله بطبع رسید ، ولی افسوس که مطابق آن زمان از بیم حمله و تعرض اصحاب دین بسیاری از مقالات و تبعات علمی دیدرو را چاپ نیکردند و به این ترتیب قسمتی از کار براج این مرد گرانمایه به سر رفت ، وی دریابان کتابی که در بیان حقیقت طبیعت نوشته است چنین میگوید : « بیان خود را از طبیعت آغاز کردم که میگویند صنع تست و بتوان انجام میدهم که نامت در روی زمین خداست ، خدایا نمیدانم هستی یا نیستی ، اما اندیشه ام را بر این میگذارم که تو بر دل من آگاهی، و کردار چنان میکنم که در حضور تو باشم ، اگر بدانم که برخلاف عقل خود یا حکم تو گناهی کرده ام از زندگی گذشته خود ناخشنود خواهم بود، اما از آینده آسوده ام ، چون همینکه من گناه خود را تصدیق کردم تو از آن میگذری در این دنیا از تو چیزی نمیخواهم ، زیرا آنچه باید بشود اگر تو نیستی بطبیعت و اگر تو هستی بحکم تو میشود ، اگر عالم دیگری هست آنجا از تو امید باداش دارم ، هر چند در این عالم هر چه کرده ام برای خود کرده ام ، اگر از بی نیکی بروم باری نبرده ام و اگر بدی کنم از تو غافل بوده ام ، خواه تو را موجود بدانم خواه ندانم ، حقیقت و فضیلت را دوست دارم و از دروغ و ناپকারی بزارم ، چنین هستم خواه پاره ای از ماده واجب و جاوید باشم خواه مخلوق تو باشم . اما اگر نیکوکار و مهربانم ، اینها

نوعم را چه تفاوت که بتصادف نیکو افتاده ام یا به اختیار خود نیکی کرده ام یا فضل و رحمت تو شامل حالم بوده است .» از کتاب سیر حکمت فروغی - دیدرو بعنن غائی معتقد نبود. و همواره میگفت فکر و تأمل در اینکه امور برای چه واقع میشود ، حاصلی ندارد باید تحقیق کرد که چگونه واقع میشود.

دائرة المعارف دیدرو در عصر خود مظهر یکی از انقلابی ترین آثار علمی و فکری بشر بشمار میرفت ، در این کتاب دیدرو در صحت ادیان و مذاهب تردید کرده و بنظریات ایدئالیستی محققین سلف پشت پا زده است . بهمین علت متعصبین و مردم بیمایه با انتشار آن مخالفت کردند و بارها دیدرو و چاپ کنندگان افکار او را رنج و آزار رسانیده و زندانی کردند ولی مجموع این مصائب در تصمیم قطعی او تغییری نداد - زندگی خصوصی دیدرو با فقر و تنگدستی توأم بود ، بطوریکه برای تهیه جهیز دختر خود میخواست کتابخانه خود را بفروشد ولی کاترین دوم امپراطریس روسیه از موضوع با خبر شد و به او کمک کرد و مانع این کار شد .

در میان فلاسفه و آزادفکرانی (libre penseur) هلباک
 که با سر سختی و شجاعت، تیشه بریشه عقاید خرافی
 مردم زده، و ضمن انتقاد به آراء خیالبافان قدیم،
 فلسفه ماوراء الطبیعه و الهیات را بباد مسخره و استهزا گرفته اند هلباک
 متفکر قرن ۱۸ مقام و موفقیت ممتازی دارد

هلباک میگفت دین و کلیسیا علت بدبختی و غم و غصه بشری است دین پناهگاه استبداد سلاطین و تعدی مالکین و سرمایه داران است بهمین علت است که همیشه زور گویان خود را در پشت سنگر دین حفظ میکنند و مظالم و غارتگریهای خود را ناشی از اراده خدا می شمارند. هلباک میگفت حقیقت و دین در مقابل هم قرار گرفته اند . زیرا طبیعت همواره به انسان میگوید « خود را دوست داشته باش ، موجبات شادی و سعادت و نیکبختی خود را فراهم کن - ولی دین دستور میدهد که فقط یک خدای بزرگ را دوست داشته باش زندگی را بچیزی مگیر ، زندگی خود را در راه خدا نثار کن و از هر لذتی دست بکش - طبیعت میگوید در هر موضوع از عقل و منطق خود سؤال کن ، عقل را راهنمای خود نما ، هیچ چیز را بی دلیل و برهان مقیدیر . از اطاعت کور

کورانه بر حذر باش، دین میگوید ایمان داشته باش که عقل و منطق تو در پیشگاه خدا ناچیز است. طبیعت میگوید راه روشن علم را انتخاب کن و حقیقت را دنبال کن و از مشاهده و تجربه غافل مباش، دین میگوید برای دنیا رزقش قائل مشو و بذات باری بیندیش. طبیعت میگوید پیشرفت و افتخار در کار است، فعال باش شجاعت پیشه کن هنر مند و سازنده باش، دین میگوید خاکساری و فروتنی پیشه کن و زندگی را در دعا و اجرای مراسم دینی سپری نما و بنفع خود قدمی بر مدار. طبیعت میگوید برای رفع مفاسد اخلاقی باید علل فساد را پیدا کرده و با سرسختی با رذائل اخلاقی مبارزه نمود و کسانی را که به حقوق مردم تجاوز میکنند بکفر رسانید ولی دین به مردم میگوید از خشم خدا بترسید و اگر برخلاف تعلیمات و دستورهای او رفتار کردید و جنابتی مرتکب شدید به عباد روی آرید بدر گناه خدا زاری کنید خود را بیای کشیشان و پیشوایان دین بیندازید و با نذر و نیاز و تقدیمها و زیارت قبور خود را در پیشگاه خدا تبرئه کنید و گناهکاران را ببخشید. طبیعت میگوید تو آزادی و هیچ قدرتی در روی زمین نیست که بتواند قانونا تو را از حقوق خود محروم کند، دین فریاد میزند که تو بنده محکومی هستی و در این جهان ناپایدار برای تحمل رنج و محنت خلق شده ای. سپس هلیاک میگوید، اعتقاد به این موهومات اخلاق عمومی را فاسد و افکار خلق را از راه صواب منحرف ساخته است و میدان را برای زور گویان و متجاوزین باز گذاشته، از سیر طبیعی علوم و افکار بشر جلو گیری کرده و صلح و سعادت را بر مردم حرام کرده است، پس بکشیم تا با اعلام حقایق پرده جهل و بی خبری را بدور افکنیم و مردم را بقضاوتها و اندیشه های باطل خویش واقف گردانیم. بجای دین و کلیسیا مدارس و دانشکده ها تاسیس کنیم تا بیاری علم و دانش که دشمن بی امان جهل و خرافات است بمقصود خویش یعنی بتأمین سعادت نوع بشر نایل آئیم.

منتسکیو

۱۶۸۹-۱۷۵۵

منتسکیو نیز در شمار کسانی است که وضع اجتماعی فرانسه را مورد

انتقاد قرار داده است، وی در کتابی که بعنوان نامه های ایرانی منتشر کرده است از زبان دو نفر ایرانی آداب و رسوم و سازمان اجتماعی فرانسه را مورد انتقاد قرار داده و روشهای نامطلوب اجتماعی را بطرز دلنشین توضیح و بیان میکنند، و در کتاب دیگر خود بنام «علل ترقی و انحطاط رومیان» برای نخستین بار مطالب تاریخی را با نظر فلسفی و تحقیقی بیان کرده و بجای ذکر وقایع، علل بروز حوادث و رابطه علت و معلولی قضایا را کمابیش بیان کرده است. قبل از او محققین و تاریخ نویسان غالباً پیش آمده های تاریخی را نتیجه مشیت الهی و فرغ قضا و قدر میدانستند و کسی به اراده ملل و تاثیر شرایط زندگی مادی در تکوین عقاید و افکار توجهی نداشت.

منتسکیو برای نخستین بار قدمی چند در این راه ناهموار پیشرفت و زمینه را برای تبعات بعدی فراهم نمود.

دیگر از آثار نفیس او کتاب روح القوانین (L'esprit des lois) است که در آن از فلسفه و علل ظهور قوانین سخن گفته و مقررات و قوانین اجتماعی را مولود قرار داد و مشاوره مردم دانسته است، نظریات منتسکیو که مواد اوضاع اقتصادی و اجتماعی آن دوره و مظهر تمایلات بورژوازی جوان اروپا بود برای پیشرفت مقاصد سرمایه داران موثر افتاد.

نظریات اجتماعی منتسکیو تا حدی از افکار مادی لاک و جنبش مشروطیت انگلستان الهام میگرفت، وی با حرارت بسیار از لزوم تدوین قوانین و استقرار آزادی و امنیت سخن میگفت و قانون و امنیت و آزادی سیاسی را برای تأمین سعادت بشر لازم و کافی میشمرد، منتسکیو در آثار خود هیچگاه از آزادی و امنیت اقتصادی سخن نمیگوید. مراد و مقصود او از آزادی و امنیت همان آزادی و امنیتی است که بورژوازی تازه بدوران رسیده اروپا برای حفظ منافع خود و مبارزه با قنودالیزم بآن احتیاج دارد.

وی معتقد بود که یک سلسله قوانین که بحال عموم اقوام و ملل سازگار باشد وجود ندارد، هر قوم و هر کشوری مقتضیاتی دارد و قوانین و نظامات هر مملکت باید احوال اقلیمی، آداب و رسوم و عقاید دینی و استعداد مردم را مورد توجه و مطالعه قرار داد.

این مناسبات باید مورد توجه قانونگذاران قرار گیرد چنانکه این

امور مورد نهایت هیئت مقننه قرار نگیرد قوانین عملی و قابل اجرا نخواهد بود .

منتسکیو برای حکومت سه شکل مختلف قائل است : ۱ - حکومت استبدادی ۲ - حکومت پادشاهی ۳ - حکومت جمهوری .

در حکومت استبدادی يك پادشاه خودسر و مستبد بدخواه خودمملکت را اداره میکند. (Despotisme)

در حکومت پادشاهی ، شاه بر عایت قوانین و مقرراتی بایستد است که با اصطلاح مونارشی میگویند Monarchie

در حکومت جمهوری، هر گاه عموم افراد در کار حکومت دخیل باشند دموکراسی یا حکومت عامه برقرار میشود و اگر جماعتی از خواص دستگاہ حکومت را اداره کنند حکومت اریستوکراسی . Aristocratie بوجود خواهد آمد .

منتسکیو برای تامین آزادی و امنیت عقیده به تفکیک قوا دارد و

معتقد است که قوه قانونگذاری یا مقننه و قوه اجرای قانون یا مجریه و قوه

اجرای حق بر طبق قانون یعنی قوه قضائیه باید از هم مجزی و در کار یکدیگر

مداخله ای نداشته باشند زیرا اگر قوای سه گانه در کار هم مداخله کنند ،

اجرای حق و عدالت نامکان پذیر نیست باید قوه مجریه رئیس دولت و وزراء

در کار قضات و تصمیمات قوه مقننه مداخله نکنند و هر يك از قوای سه گانه

با استقلال کامل وظیفه خود را انجام دهند .

با اینکه بطلان بسیاری از عقاید و نظریات اجتماعی منتسکیو در عصر

حاضر بشبوت رسیده نباید فراموش کرد که آراء او و همفکرانش در قرن ۱۸

مانند يك نیروی مادی برای از هم ریختن نظام فرسوده فئودالیسم بکار

رفته است بهمین مناسبت افکار منتسکیو در آن دوره يك عامل ترقی و

پیشرفت بود .

ولی امروز که ما تر بالیسم تاریخی ، علل و قوانین تکامل اجتماع و سبب

ظهور دولت و قوانین و مقررات مختلف را تعیین و تشریح میکند منطق نارسا و

ناصحیح منتسکیو که «بقرارداد اجتماعی» معتقد است و اصل تفکیک قوا را مجرد

وسيله آزادی و امنیت اجتماعی می شمارد محکوم به شکست و فراموشی است

چه مادام که در اجتماعات بشری برای همه امنیت سیاسی و اقتصادی تامین

نشود و حق کار و استراحت برای عموم تامین نگردد آزادی و امنیت معنی و مفهومی نخواهد داشت، بعبارت دیگر آزادی سیاسی بدون امنیت اقتصادی، حرفی بوجه و بی معنی است .

ولتر یکی از نویسندگان و متفکرین بزرگ قرن

۱۸ بشمار میرود وی از جمله کسانیست که مانند

منتسکیو و روسو، بضروریات تاریخی عصر خویش

پی برده و در نهضت نوین بورژوازی برای درهم ریختن سنن قدیم بطور موثر شرکت کرده است .

ولتر در راه انتقاد اوضاع ناگوار اجتماعی و خراب کردن بنیان ظلم

و استبداد ، از حبس و تبعید نمیهراسید ، بهمین علت در اوان جوانی بحبس

باستیل گرفتار آمد ، و چون نجات یافت راه انگلستان پیش گرفت و از مشاهده

دموکراسی بورژوازی انگلستان و مطالعه در آثار شکری و فلسفی هبس

ولاک و آشنائی با اکتشافات گرانبهای علمی نیوتن استفاده فراوان برد ،

و تصمیم گرفت قلم توانای خود را در راه بیداری ملت فرانسه و آشنا کردن

آنان بحقوق فردی و اجتماعی خویش بکار اندازد و با ظلم و بی عدالتگری

روحانیون و اجعاف و حق کشی سلاطین و اربابان اعلان جنگ دهد .

در آثار ولتر ، در کتاب فرهنگی فلسفی ، و نامه هائی که برای اشخاص

فرستاده و در آثار منظوم و داستانهائی وی روح مخالفت با نظام کهن

بغوی آشکار میشود .

دشمنی و عناد او با عوام فریبها و تعلیمات دروغین مبلغین مسیحی سبب

گردید که وی را کافرو ملحد و گمراه کننده خلق بخوانند ، ولتر بسیاری

از مندرجات تورات و انجیل را مخالف عقل دین و شجاعانه مورد استهزاء

و انتقاد قرارداد ، او میگفت چه لزومی دارد که گفته پیشوایان دین را در

حالیکه با علم و عقل تعارض دارد بپذیریم و تا ابد از دستورهای آنان تبعیت

کنیم .

ولتر از قول مادبون عصر خود میگوید :

«اگر خدا تورات و انجیل را انشاء نموده جای

بسی تعجب و شگفتی است ، زیرا این خدا در باره

نجوم دارای افکار بس ناسادرستی است ، علم از من

و تاریخ را نمیداند ، از جغرافیا هم بکلی بی اطلاع

ولتر

۱۷۷۸-۱۶۹۶

چگونه وجود

خدا را

انکار کردند

است ... و در موضوع اخلاق با خودش توافق ندارد؛ آیا ممکن است فکر کرد که همان خدائی که قانون قصاص (چشم در ازای چشم و دندان در ازای دندان) را انشاء نموده است در انجیل بما دستور دهد که اگر بر گونه چپ ما سیلی زدند گونه راستمان را نشان دهیم و اگر جامه ما را زدند باز شل خود را هم بدزد بدهیم (در برابر شرور مقاومت نکنید) آیا این قانونی است که با حکم تورات توافق دارد؟

آیا چگونه میتوان با فسانه‌های کتب مقدسه یهود و مسیحی بساور کرد و معجزاتی را که دائما در طی تاریخ یهود بظهور رسیده باور داشت که در نتیجه ظهور این معجزات عبور از دریای سرخ و اردن با پای خشک و متوقف ساختن آفتاب از طرف یوشع ... میسر گشت ... چه بسا حکایات عنیف و باورنکردنی درباره این پیغمبرانی که یکی بخوردن مهوع ترین غذاها و دیگری به جماعهای مشتمل کننده محکوم گردیده و رسوائی‌های دیگری که معلوم نیست خداوند از چه رو نصیب آنها گردانیده در تورات وجود دارد؛ خیر حقیقتا نمیتوان ذره‌ای از این مطالب بی‌سروته را باور کرد ... اینها همه را کلیسیا اختراع کرده است ... مسیح نابرابریهای کشیشان را منع کرده، لیکن کلیسیا سلسله مراتبی است که روسای آن قادر مطلق هستند و وزیر دستان خادمین بیچاره‌ای بشمارند، مسیح بی‌جوئی مال و ثروت را منع کرده است لکن پاپ و مقامات عالیه کلیسایی همه ثروتمند و بی‌نیازند و جز در بند افزودن ثروت خود نمیباشند، مسیح مردم را بهفو و احسان دعوت نمود لکن کلیسیا سختگیری و شدت را از خود اختراع کرد. و همه جا تخم نفاق می‌باشد. علیه پروتستانها و یهودیها و آزادفکران جنگ برآورد. هزاران نفر بدست کلیسیا شربت هلاکت نوشیده‌اند ... دومین موضوع اصلی فلسفه ولتر راجع باخلاق است.

ولتر دائما این موضوع را تکرار میکند: کلیات اخلاق در همه جای کسان است و همه مردم از عدل و ظلم و از خیر و شر تصور واحدی دارند؛ و نزد تمام فلاسفه و در همه کتابهای مذهبی کشورهای مختلف و حتی نزد وحشیها بوضع مشابهی وجود دارد ... تبه‌کار عقوبتی تحمل میکند و آن انفعال و ندامتی است که هرگز فراموش نمیکند ... و انسان پرهیزکار نیز پاداش خود را با شمع باطنی از اینکه وظیفه خود را انجام داده و آرامش قلبی و ستایش و احترام

مردم را جلب کرده، می‌بیند. «در جای دیگر ولتر میگوید» آنچه باعث بی‌دینی خداشناسان میشود وجود شر در دنیا است؛ کسانی که بیک خدای پاداش دهنده منتقم معتقدند ناگزیرند معتقد باشند که این خدا میداند که آنچه می‌آفریند برای چه می‌آفریند و دنیائی که آفریده عبارت از چیست؛ اما وقتی همه چنانچه مخلوقات در درجی، المروحی، و بخصوص بیدادگری و تبه‌کاری حکم فرماست؛ چگونه میتوانند بچنین امری معتقد باشند؛ منظره جهان وحشت آور است، مثل ایست که خدا بپهه مخلوقات خود زندگی نبخشیده، مگر برای اینکه، بعضی بوسیله بعضی دیگر بلعیده شوند.

خردمندی، عدل، نیکی از اینهمه در کجای دنیا اثری دیده میشود، یا خدا میتواند از شر اجتناب ورزد و نتوانسته است، در فرض اول آیا میتواند خدا را عادل و نیکوکار دانست و در فرض دوم آیا ممکن است او را قادر مطلق نامید؟ اینست ایراداتی که خداشناسان دایرة المعارف نویس، یعنی دیدروها، هولباکها و غیره میگیرند. «در جای دیگر درباره دموکراسی انگلستان و قوانین و نظامات آن مینویسد» قانونگزاری انگلستان عاقبت موفق گشت که هر فردی را از تمام حقوق طبیعی که تقریبا در تمام کشورهای سلطنتی افراد از آن محروم گردیده‌اند بهره‌مند سازد، این حقوق عبارتند از اینکه شخص نسبت بخود و اموال خود اختیار داشته باشد، و از آزادی بیان و قلم بهره‌مند باشد، هیچکس در موضوع جنائی جز در حضور هیئت منصفه مرکب از افراد عادی مجازا نشود و هر کس در هر موضوع جز بر طبق مواد صریح قانون مجازا گشته و آزادی مذهب و عقیده برای همه تامین باشد، اینها همه امتیازات نامیده میشود و در واقع هم امتیاز بس بزرگ و سعادت بخشی است که شما وقتی میخواهید مطمئن باشید با همان تروتی که دیر و زار بودید از خواب برمیخیزید و از آغوش زن و فرزندانتان در نیمه‌های شب ربوده نمیشوید برای اینکه شمارا به سیاهچال یا به بیابان بی‌آب و علفی هدایت کنند و وقتی از خواب برمیخیزید، قدرت این را دارید که آنچه فکر میکنید به عرض انتشار در آورید و اگر بر اثر بد رفتاری یا بد حرفی بساید نوشتن متهم شده‌اید جز بر وفق قانون، دادرسی نخواهید شد ... همچنین شامت دستگاهی که بسار مسالیاتها را بر دوش فقرا می‌سازد از دین و نجبا و روحانیون را از پرداخت آنها معاف میدارد بر همه کس مبرهن است

و نیز واضح است که در يك دولت نگاهداری گروهی از رهبانان و راهب ها که کاری انجام نمیدهند و منشاء هیچ اثری نیستند و همچنین نگاهداری سربازان بیکار در زمان صلح تاچه پایه اسف بار است درحالیکه اینهمه کارهای ضروری برای حفاظت جادها و قنوت وجود دارد ... جنگ شوم است و ننگ آور... بجوانان میتوان تعلیم داد که افتخار واقعی افتخار «قهرمانان مغرب» نیست بلکه افتخار نصیب سازندگان و بنیاد گذاران بزرگی است که ... موجبات سعادت و رفاهیت ملت خود را فراهم آورده اند» (۱) آنچه نوشتیم نخبه‌ای از بهترین افکار فلسفی و اجتماعی و لئتر بود؛ چون برخی از نظریات فلسفی و اجتماعی وی با عقل و علم سازگار نیست از ذکر آنها خودداری کردیم دربارہ آزادی عقاید مذهبی و لئتر معتقد است که،

نباید احدی را بنام پیروی از مذهب و یا مملکت معینی مورد تفتیش و تعقیب قرار داد؛ بلکه باید عموم افراد اجتماع را در انتخاب ادیان و مذاهب آزادی کامل عطا نمود، معتقدات غلط را از صفحه خاطرها زدود تا زندگی شیرین خلق از بیم آخرت و عقوبت روح، تلخ و ناگوار نشود. عقاید و لئتر بیشتر مادی بود او فلسفه لاک را به تحقیقات ارسطو، دکارت، اسپینوزا و لایب‌نیتز ترجیح میداد و فرضیه گردبادی دکارت را در مقابل تحقیقات علمی و مستدل نیوتن در باب جاذبه عالم و قاعده حرکات کرات آسمانی بچیزی نمیگرفت فلسفه اولی و ماوراء الطبیعه را یکسره باطل و مضر میدانست و میگفت نباید خود را بخیالباتی و انتشار موهومات و نظریات پیچیده فلسفی دلخوش کنیم، بلکه باید بجای لفاظی و توسل بفرضیه‌های غلط دست بدامن عمل زنیم و با مطالعه در نموده‌های طبیعی و اکتشافات و اختراعات تازه زندگی را برابناہ نوع آسان نمائیم.

و لئتر با بحث در کلیات مخالف بود او میگفت بحث در اینکه نفس انسان روحانی است یا جسمانی، باقی میماند یا فانی میشود و نظائر اینها هیچوقت بجائی نمیرسد، آنچه باید مردم جهان بدانند این است که علم بحال بشر سودمند و جهل خطرناک و زیان بخش است؛ راه کسب علم تخیل نیست بلکه حس و تجربه است راه سعادت اجتماعی مبارزه با بیدادگری و رعایت قانون (۱) نقل از کتاب فلاسفه بزرگ تألیف اندر کرسون ترجمه کاظم عمادی

و حق و عدالت است؛ نیکوکار کسی است که رعایت مصالح اجتماعی را بر منافع شخصی ترجیح دهد؛ افکار و لئتر که زائیده محیط اجتماعی اروپا بود خود در بیداری مردم و تهیه زمینه انقلاب ۱۷۸۹ مؤثر افتاد و به پرورش جنبش بورژوازی کمک کرد.

ژان ژاک روسو، Rousseau
 است که زندگی او با بی‌خانمانی، در بگیری و حوادث
 (۱۷۱۴ - ۱۷۷۸) گوناگون قرین بوده است، در ایامیکه نزد یکنفر

حکاک بشاگردی مشغول بود، در اثر بیرحمی و خودسری استادش بکارهایی دست زد که باطبع او سازگار نبود، از جمله در اثر احتیاج بدزدیدن غذا و سایر اشیاء مبادرت کرد همچنین در ایامیکه بکار منشی گری اشتغال داشت نوار قرمز و سفیدی علاقه او را جلب کرد و بالاخره بدزدیدن آن نوار اقدام نمود، هنگامیکه نوار را در بین ائانه او پیدا کردند از بیان حقیقت خودداری کرد و آشنیز جوان بیگناهی بنام «ماریون» را متهم نمود مسیود لاروک، وقتی که هردو را از خانه خود بیرون کرد چنین گفت «وجدان شخص گناهکار به اندازه کافی انتقام بیگناه را خواهد کشید» روسو در اعترافات خود مینویسد که این پیشگویی درست در آمد و روزی نبود که از توبیخ و ملامت وجدان خود در امان باشم. آندره کرسون ضمن بحث در آراء او مینویسد «بهمه ملتهای جهان بنگرید؛ همه تاریخها را زیر و رو کنید در همه جا يك نوع تصور از عدالت و شرافت خواهید یافت ... آیا در روی زمین کشوری وجود دارد که در آن عقیده و ایمان داشتن و رحیم و مهربان بودن جنایتی بشمار رود و در آنجا مرد نیکوکار منفور و آدم پلید ممدوح باشد ... کسی که به پیروی از وجدان خود عمل میکند رضایت باطنی شدیدی در خود احساس میکند.. برعکس آنکه برخلاف وجدان خود رفتار میکند بندهامتهای مشقت باری دچار میگردد؛ روسو بدون آنکه بحال مادی انحرافات اخلاقی توجه کند میگناید «ای انسان دیگر مسیوب شر را بجوی؛ این مسیوب خودت هستی» از مطالعه کتاب (اعترافات) روسو میتوان بطبع حساس و در هم او پی برد و باتناقضاتی که در افکار او موجود است آشنا گردید، روسو یکچند با اصحاب دائرة المعارف همکاری نمود ولسی دیری نگذشت که بسا اصول

راسیونالیسم و «اصالت عقل» مخالفت ورزید و احساسات را اصل و اساس زندگی انسانی شمرد.

مهمترین اثر روسو کتاب قرارداد اجتماعی Contrat Social و کتاب امیل Emile است، روسو در آثار خود از یک نظریه ثابت علمی و اجتماعی پیروی نکرده است

مثلا بجای آنکه ریشه بدبختیهای اجتماعی را در آشفتگی وضع اقتصادی، اختلاف طبقاتی و تقسیم ظالمانه ثروت جستجو کند و راهی برای تعدیل زندگی مادی مردم پیشنهاد نماید؛ یگانه طریق علاج و بهبود زندگی عمومی را در بازگشت بدوران بربریت و ترك آثار تمدن تشخیص میدهد، و اثر باشیوه استهزائی خود بگفته های روسو میخندد و در پاسخ او میگوید:

«حقایقی که شما بر مردم ظاهر میفرمائید خواهند شنید اما عمل نخواهند کرد، زشتی تمدن انسانی را ... بهتر از شما کسی جلوه گر نساخته است و هیچکس این اندازه هوش و فهم بکار نبرده است که مردم را حیوان کند ... مهاجرت نزد وحشیان امریکائی را نمیتوانم بر خود هموار کنم، زیرا کسالت های مزاجی و دردهائی دارم که درمان آنها باید از طبیب حاذق اروپا بجویم ... و دیگر آنکه می بینم آن مردم هم پیرو بی تربیتی ما شده شقاوت پیشه کرده و بایکدیگر زد و خورد میکنند ...»

از سیر حکمت فروغی

روسو در عین اینکه چنین پیشنهاداتی می کرد بخوبی میدانست که برگشت بعقب ممکن نیست لذا در صدد بر می آید که در آثار بعدی خود راه حلی برای تامین مساوات پیشنهاد کند.

از جمله میگوید برای آنکه محیط اجتماعی مانند زندان تلقی نشود باید به اقتضای زمان و طبق دلخواه در آن تغییراتی داد روسو در کتاب قرارداد اجتماعی برای حسن جریان امور و اجرای حق و عدالت پیشنهاد میکند که همه افراد مملکت اختیار خود را بجماعت بدهند تا جماعت قوانینی که متضمن مصالح عمومی است تدوین نماید، و همه افراد بطور یکسان در اجرای قانون بکوشند، روسو اجرای این نقشه را تنها در اجتماعات کوچک ممکن می بیند و میگوید در چنین اجتماعی مردم باید عده ای را بنام دولت برای اجرای قانون انتخاب کنند. بدین ترتیب مردم اختیاری ندارند زیرا اختیار خود را

تسلیم هیئت اجتماع کرده اند اما در واقع همه آزادند زیرا این عمل را بعمل خود انجام داده اند، در چنین اجتماعی ظلم نیست زیرا بنظر روسو منشاء ظلم در حکومت های استبدادی است ظلم اینست که معدودی جماعت را تسامح میل و اراده خود سازند. نظریه «قرارداد اجتماعی» با تمام نقایص آن ب مردم نشان داد که نظامات اجتماعی ازلی، ابدی و غیر قابل تغییر نیست بلکه مقررات اجتماعی باراده ملتها قابل تغییر و تحول است، این نظریه که با منافع بورژوازی جوان اروپا سازگاری داشت در پیشرفت نهضت و ظهور انقلاب ۱۷۸۹ موثر افتاد.

در کتاب (امیل) روسو بار دیگر بعقاید پیشین نزدیک میشود و میگوید باید انسان را بطبیعت خود وا گذاشت نباید کودکان و جوانان را بفرا گرفتن علوم و فنون مخصوصی مجبور کرد بلکه باید ضمن تقویت قوای انسانی هر کس را در انتخاب شغل و حرفه آزاد گذاشت و بیشتر مردم را بکارهای عملی ترغیب کرد. روسو با دین داری و رسوخ عقاید خرافی در اذهان جوانان مخالف بود وی میگفت، کهنه پرستان برای این از دین حمایت میکنند که دین بر اساس دروغ نهاده شده و مردم را فریب میدهد، آنها را زود باور و موهوم پرست بار می آورد، تا جائیکه توده محروم و ستم دیده ظلم و بی عدالتی سرمایه داران را تنبیه خداوندی می انگارند و بندگی و اسارت را به امر ملکوت آسمان تحمل میکنند، در نتیجه این تبلیغات اولیای دین بچنگ او برخاستند، کتاب او را سوزاندند و وی را مورد تعقیب قرار دادند، روسو در ۶۶ سالگی در حالیکه زندگی سخت و پسر مسرارتسی را از سر گذرانیده بود در گذشت، جسد او را فرانسویان در (پاشتون) که مدفن مردان نامی است بخاک سپردند.

نظریات جدید اقتصادی

چنانکه قبلا اشاره کردیم، از اواخر قرن وسطی در نتیجه تغییر اوضاع مادی نظریات تازه ای در زمینه مسائل اقتصادی از طرف صاحب نظران اظهار گردید، از جمله عده ای

طرفدار سیاست مرکانتیلیسم **Mercantilisme** بودند، این مکتب که میتوان آنها را طرفدار اصول سوداگری شمرد، مداخله دولت را در امور اقتصادی لازم میشمردند و میگفتند اگر دولت با وضع قوانین و مقررات تجارت، صنعت و فلاحت مملکت را اداره کند عوائد و فوائد بیشتری عاید جامعه خواهد شد، درحالیکه اگر مردم را در فعالیتهای اقتصادی آزاد گذاریم بیم آنست که منافع عمومی درخطر افتد. بعقیده پیروان این مکتب «هیچکس سود نمیبرد مگر از زبان دیگران» بنابراین چون منافع ملل و طبقات باهم سازگار نیست، مداخله دولت در امور اقتصادی بِنفع جامعه پایان خواهد یافت.

آنها برای تامین نظریات خود پیشنهاد میکردند:

۱ - دولت از صدور فلزات گرانبها جلوگیری کند.

۲ - از مصنوعات خازجی حقوق گمرکی بگیرد.

۳ - صنایع داخلی را تشویق کند.

۴ - دولت همواره سعی کند که بهای صادرات بیشتر از واردات باشد

و با بهره برداری از کانهای ژروسیم بر ثروت کشور بیفزاید.

آراء این مکتب یکچند در فرانسه و دیگر کشورهای اروپا مورد توجه قرار گرفت چنانکه کلبه وزیر لویی ۱۴ این پیشنهادات را بکار بست، ولی با گذشت زمان و تغییر شرایط و اوضاع اقتصادی، از بین رفتن مقررات قرون وسطائی، تشکیل دول بزرگ، کشف راههای تجاری جدید، رشد سریع صنعت و تجارت، بورژوازی جوان اروپا موفقیتهای بزرگی کسب کرد و برای اجرای مقاصد سودجویانه خود کوشید تا کلیه قید و بندهای اقتصادی و سیاسی قدیم را ازهم بگسلد و راه را از هر جهت برای تامین منافع خود باز نماید.

از این دوره است که به اقتضای اوضاع جدید طبیعیون یا طرفداران آزادی اقتصادی ظهور میکنند و نظم طبیعی و جریان خود بخود امور اقتصادی را بعنوان یگانه راه سعادت جامعه پیشنهاد میکنند بعقیده این جماعت باید افراد را در تعقیب منافع اقتصادی خود آزاد گذاشت و مطمئن بود که همواره منافع هر یک از افراد با منافع عموم توافق و تعادل خواهد داشت آنها برای اثبات نظریه سفسطه آمیز خود میگفتند «بگذار هر کس برای تامین آسایش و منفعت خود بکوشد، چون رفاه من موجب سعادت من و رفاه تو موجب سعادت تو و رفاه او منتهی بسعادت او خواهد شد، پس رفاه

من به اضافه رفاه تو به اضافه رفاه او موجب سعادت عموم خواهد گردید» آنها تضاد منافع کارگر و کارفرما و اختلاف عظیمی که بین منفعت مالک با رعیت موجود است یکسره فراموش میکردند و این نکته را از یاد میبردند که نفع کشاورزان یا کارگران در این است که تمام حاصل کار و کوشش خود را بدست آورند در حالیکه منفعت کارفرمایان و ارباب ملک در این است که فقط بخور و نمیری بکارگر و دهقان تسلیم کنند.

کشاورزان در نظر

طبیعیون

طبیعیون میگفتند حاصل خالص فقط از راه زراعت

بدست میآید، هر برزگری خیلی بیش از آنچه بذر

افشانی کرده حاصل بدست میآورد، بنابراین باید

تنها برزگران را طبقه مولد ثروت جدید دانست، بنظر این مکتب بازرگانان

صنعتگران تولید ثروت تازه ای نمیکند کار بازرگانان مبادله و حمل و نقل

ثروتی موجود است و صنعتگر هم کاری جز تغییر صورت و تبدیل مواد

موجود انجام نمیدهد ولذا طبیعیون آنها را «عقیم» یا سترون یعنی (نازا)

خوانده اند. طبیعیون مالک را بر کشاورز مقدم می شمارند و میگویند بعد

از خدا «مالک» بخشاینده ثروت است.

تجارت

در نظر طبیعیون تجارت تولید ثروت نمیکند، زیرا

آنچه ضمن مبادله میدهند معادل عوضی است که

میگیرند؛ و بر فرض که این تعادل برقرار نباشد باز ثروت تازه ای ایجاد

نمیشود، بلکه یکی از دو طرف سود برده و دیگری زیان دیده است،

این فرقه چون مظهر تمایلات بورژوازی هستند با آزادی تجارت موافقت

دارند و میگویند در سایه آزادی تجارت میتوان اجناسی را به بهای گرانی

فروخت، آنها نفع را وسیله ای برای تکثیر تولید میدانستند.

مالیات

در نظر طبیعیون تنها ثروت تازه ای که بردارائی

جامعه افزوده میشود (حاصل زراعت) است و لذا

باید فقط از محصولات کشاورزی مالیات گرفت تنها طبقه ای که باید مالیات بپردازد

طبقه مالک است، بنظر طبیعیون باید $\frac{1}{4}$ حاصل خالص بدولت تسلیم شود، دولت

باید سعی کند هزینه های خود را با این درآمد هم آهنگ سازد!

آدام اسمیس

۱۷۲۳-۱۷۹۰

با آنکه طبیعیون در راه تنظیم و تدوین علم اقتصاد

زحمات زیادی تحمل کردند امروز آدام اسمیس

انگلیسی Adam Smith را پایه گذار و موسس

علم اقتصاد می‌شمارند، نام اسمیس با انتشار کتاب «تحقیق درباره ثروت ملل» بر سر زبانها افتاد اسمیس معتقد به تقسیم کار بوده و میگفت تنها زمین منبع ثروت نیست بلکه تنها سرچشمه ثروت «کار» است، نه تنها کار کشاورزان بلکه فعالیت عموم طبقات جامعه منشاء ثروت است، بنابراین باید با تقسیم کار و جلب همکاری عموم افراد بر ثروت همگانی افزود، برای ساختن يك چاقو، معدنچی سازنده کوره، فخار، بنا، عده‌ای عمله، مهندس آهنگر و چاقوساز دست بکار و فعالیت می‌زنند و با ترکیب هنرهای خود میکوشند تا «چاقو» ساخته و آماده شود، همینطور در سایر رشته‌های تولیدی گاه همکاری چندین هزار نفر ضرورت قطعی دارد پس تولید منحصر به محصول زمین نیست و لذا باید عموم تولید کنندگان مالیات بدهند.

طبیعیون میگفتند باید نظم طبیعی بوسیله يك دولت مقتدر و مستبد بصورت اجرا در آید ولی اسمیس میگفت نظم طبیعی هم اکنون موجود است او نیز میگفت باید هر فرد را کاملاً آزاد گذاشت تا کار و سرمایه خود را رقیب کار و سرمایه دیگران قرار دهد به این ترتیب اسمیس نیز با مداخله دولت در امور اقتصادی مخالف بود.

بدبینان - عده‌ای از علمای اقتصادی ضمن مطالعه عملی در اوضاع اجتماعی و اقتصادی مردم، بچشم خود دیدند که برخلاف گفته طبیعیون و آدام اسمیس نظم طبیعی متضمن خطرات و آثار شومی است که باید از آنها جلوگیری کرد.

مالتوس ۱۸۳۶ - ۱۷۷۶ Malthus و ریکاردو Ricardo.
چون با آزادی بی‌قید و بند فعالیت‌های اقتصادی مخالف بودند در عداد بدبینان بشمار رفته‌اند.

مالتوس میگفت وسائل تولید اقتصادی با استعداد تکثیر نسل انسان هم آهنک نیست یعنی جمعیت زمین سرعت افزایش می‌یابد و حال آنکه تولید و منابع تهیه غذا بکندی پیشرفت میکند، همین عدم تناسب سبب ظهور فقر، جنگ، ناخوشی و بلیات اجتماعی دیگر میشود بتصور او «هر گاه افزایش سکنه زمین با مانع و مشکلی مواجه نگردد، در ظرف هر دوره ۲۵ ساله جمعیت دو برابر میشود، یعنی بصورت يك تصاعد هندسی فزونی می‌یابد و حال آنکه افزایش کشت و زرع در هیچ موقع از يك تصاعد عددی تجاوز نمی‌کند آنهم بشرط مساعدت طبیعت و عدم حدوث وقایع غیر منتظره، بنابراین

برای نجات از خطر باید میزان جمعیت را با قدرت تولید مواد غذایی متناسب و هم آهنک نمود و از تکثیر جمعیت با فشار اخلاقی و وسائل دیگر جلوگیری کرد.

ریکاردو نیز معتقد بود با تکثیر جمعیت بهای محصولات فلاحتی بالا میرود و صاحبان زمینهای زراعتی بدون آنکه رنج بیشتری تحمل کنند سود بدست می‌آورند، در حالی که درآمد سایر طبقات رو به نقصان میرود، به این ترتیب مالتوس و ریکاردو با اینکه اصولاً با آزادی اقتصادی مخالفتی نداشتند با ایراد این نظریات در محاسن و خوبیهای قوانین طبیعی و آزادی اقتصادی تردید کرده‌اند، چنانکه می‌بینیم گذشت زمان بطلان این نظریات را ثابت کرد. آدام اسمیس و ریکاردو تئوری ارزش را پایه گذاری کردند لنین میگوید «انگلستان زودتر از سایر کشورها به مرحله رشد و تکامل سرمایه‌داری رسید، آدام اسمیس و داوید ریکاردو؛ ضمن بررسی در ساختمان اقتصادی پایه اولیه تئوری ارزش کار را گذاشتند مارکس کار آنان را ادامه داد. او دقیقاً این تئوری را مطالعه کرده و نشان داد که ارزش هر کالائی از روی ساعات کار اجتماعاً لازمی که برای تولید آن کالا مصرف میشود تعیین میگردد.

استالین میگوید «موضوع اساسی برای بورژوازی جوان بازار است، هدف وی اینست که مال التجاره خود را آب کند و در رقابت با بورژوازی ملیت دیگر فاتح بیرون آید، از این جا آرزوی وجود می‌آید و آن اینکه بازار «ملی» «خودی» را برای خویش تامین کند - بازار، نخستین مکتبی است که بورژوازی در آنجا ناسیونالیسم را می‌آموزد، ولی معمولاً کار به بازار ختم نمیشود... بورژوازی ملت فرمان روا، اعم از بورژوازی بزرگ و خرده بورژوازی، برای تصفیه حساب با رقیب خود امکان «سریعتر» و «قاطع» تر پیدا میکند نیروها متحد میشوند و يك رشته اقدامات تحدیدی علیه بورژوازی «اجنبی» شروع میشود... مبارزه از محیط اقتصادی به محیط سیاسی گشایده میشود... بورژوازی... فریاد «وامی‌هنا» راه میاندازد و منافع شخصی خود را منافع عمومی توده قلمداد مینماید... بدین شکل جنبش ملی آغاز میشود...»

سوسیالیسم تخیلی

Socialisme Utopique

رشد روزافزون جنبش بورژوازی، ایجاد کارخانجات و موسسات بزرگ صنعتی، شکست کارگاهها و موسسات کوچک در برابر رقابت کارخانجات عظیم، کوشش سرمایه‌داران در تقلیل مزد کارگران و افزایش ساعت کار، روز بروز بر شمارهٔ بیکاران و فقر و پریشانی عمومی میافزود، کارگران و دهقانانی که در اثر هرج و مرج و نظام غلط بورژوازی و استثمار شدید مالکین بی‌خانمان و سرگردان شده بودند جز تکیه و راهزنی و دزدی چاره‌ای برای ادامه حیات خود نمی‌دیدند، در چنین شرایطی دول سرمایه‌داری که در حقیقت مأمور حفظ منافع سرمایه‌داران و مالکین بودند بجای آنکه علت گدائی و دزدی را پیدا کنند و در مقام علاج دردهای اقتصادی برآیند؛ کسانی را که به علت گرسنگی و بی‌عملیات غیر قانونی؛ مبادرت می‌کردند مانند امروز به چوبه‌دار می‌آویختند و بطوری بی‌رحمانه باینسانان رفتار می‌کردند، این جریانات سبب شد که جمعی از متفکرین بشر دوست در صدد چاره‌جویی و انتقاد برآیند و در آئینه خیال خود جامعه‌ای را که از هر گونه قید و بند اقتصادی آزاد باشد تصویر کنند و خاطرهمه‌وربت افلاطونی را بار دیگر تجدید نمایند.

Tomas More این مرد که زمانی صدراعظم

توماس مور

انگلستان بود چون در مقابل مظالم دربار و ریاکاری

۱۵۳۵ - ۱۴۸۰

کلیسا سر تسلیم فرود نیاورد و با استبداد سلاطین

و خداوندان قدرت، جنگ و مبارزه نمود، در دوران سلطنت هانری هشتم برای قضات درباری بنام «خیانت» محکوم به اعدام گردید و بدون تشویش واضطراب در سال ۱۵۳۵ شجاعانه به استقبال مرگ رفت.

این مرد در کتاب خود موسوم به «جزیره خیالی» «اوتوپیا» از زبان یک ناخدا که در کشورهای گوناگون بسیر و سیاحت پرداخته است وضع اجتماعی جزیره‌ای را که در آن از ظلم و بیادگیری اثری نیست توصیف

میکند و ضمن تشریح مظلومی که در کشورهای سرمایه‌داری موجود است میگوید «هر جا که مالکیت شخصی وجود دارد و پول معیار همه چیز است عدالت و رفاه اجتماعی از آنجا رخت برمی‌بندد و بهترین نعمتها به بدترین و پست‌ترین اشخاص تعلق میگیرد، فقط مثنی از مردم تمام ثروتها را بین خود تقسیم کرده، از راحت‌ترین وسائل زندگی بهره‌بر می‌گیرند در صورتیکه بقیه در منجلاب فقر و مذلت بسر می‌برند» سپس تماس مور بتصویر خیالی جامعه‌ای که در آن مردم در رفاه و آسایش بسر می‌برند می‌پردازد و نشان میدهد که چطور مردم جزیره خیالی او در روز ۶ ساعت کار میکنند و بقیه اوقات را بمطالعه و بسط فرهنگ می‌پردازند، آنان چون از خطر وجود طلا و نقره بین سایر ملل آگاهند خود را از تصاحب آن بر حذر میدارند و این فلزات را برای ساختن کوزه و تنک و غلوزنجیری که برای مجرمین و خیانت‌کاران لازم است مصرف میکنند، تماس مور میگوید در جامعه سرمایه‌داری هر کس ناچار است برای حفظ حیات، منافع شخصی را بر مصالح عمومی ترجیح دهد ولی در اجتماع ما که همه کار میکنند، ابزارها انباشته از انواع مایحتاج بشری است و هر کس میتواند هر چه میخواهد بدون عوض دریافت دارد کار و وظیفه عمومی است فقط پیران، بیماران و اطفال و عجزه از کار کردن معاف هستند از پول و تجارت و مبادلات خصوصی و احتکار فردی، اثری نیست قوه مجریه مستقیماً از طرف مردم انتخاب میشود، مردان و زنان در کلیه حقوق با هم برابرند با اینکه در جامعه ما مردم در جامعه از جنک‌گریزانند ولی برای مقابله بنا دشمن احتمالی عموم افراد از زن و مرد تیراندازی و فنون نظامی را فرامی‌گیرند

تماس مور و سایر سوسیالیستهای خیالی گمان می‌کردند که با این تخیلات و اندر زها میتوان مالکین و سرمایه‌داران و عمال آنان را از روش بیرحمانه‌ای که تعقیب میکنند بازداشت و آنان را بحقیقت و صفای سوسیالیسم آشنا نمود ولی تاریخ بطلان اندیشه این دسته از متفکرین را بشیوت رسانید.

این دانشمند نیز در کتاب خود موسوم به «کشور آفتاب از زبان یک ناخدای کشتی شرح میدهد که چگونه هندیهائی که از جور و ستم حکمرانان خود فرار کرده بودند به تشکیل یک اجتماع مقرون بعدل و

توماس کامپانلا

Campanella

۱۶۴۹ - ۱۵۶۸

مساوات توفیق یافتند در سرزمین (کشور آفتاب) منزل، اطاق، تختخواب و همه چیز همگانی است و هر شش ماه یکمرتبه شورای عالی قضاة اطاقی را که هر کس باید اشغال کند تعیین کرده اسمش را بالای در آن مینویسند، دارائی تمام مردم بیک اندازه است، هیچکس شخصا ثروتی ندارد ولی بهر چیز احتیاج داشته باشد در دسترسش گذاشته میشود، کار نیز بطور تساوی تقسیم شده است، هیچکس بیش از ۴ ساعت در روز کار نمیکند، گوشت، سبزیجات، لبنیات و خرما بفرآوانی در کشور آفتاب موجود است، غذا بطور همگانی صرف میشود، جوانان از پیران پذیرائی میکنند... خدمتکار در آنجا وجود ندارد و همه موظفند که کارهای خودشان را انجام دهند در این سرزمین زن و بچه بین همه مشترک است از قتل و دزدی و مردم آزاری اثری نیست تنها چیزی که گناه شمرده میشود تنبلی و حق ناشناسی، دروغ و غم و اندوه است...» (۱)

بقول پیرروسو، پیشرفت ریاضیات، نجوم، مکانیک، فیزیک، حیات شناسی شیمی و غیره چهارچوب خشک عقاید کهن را خورد و متلاشی کرد، روش منطقی دکارت، فکر تجربی نیوتن و جبر علت و معلولی حاصل از آنالیز لایبنتز و ماتریالسم که موجود آن اکتشافات لاوازیه بوده است با عمق و قدرت در مغزها نفوذ کرد.

شهرت فوق العاده دائرة المعارف، اختراع ماشین بخار و کشتی بخار و پرواز بالون و غیره نه تنها از نفوذ و آثار خارجی نهضت علمی حکایت میکرد بلکه آثار متقابل علم را در اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی مردم آشکار میکرد، این تغییرات سریع و عمیق که در روبنا و زیربنای اجتماع پدید آمده بود سبب گردید که کلیه آثار تمدن عهد عتیق یعنی زبان لاتین و افکار ارسطو جای خود را به علم و تجربه تسلیم نماید. ولی چنانکه یادآور شدیم حذف زبان لاتین و رهایی از قیود کهن به سهولت انجام نگرفت بلکه این اقدام با نفرین شدید کهنه پرستان مواجه گردید.

وضع علم مقارن انقلاب گنیر فرانسه

تغییر اوضاع اقتصادی، رشد روزافزون صناعت پیدایش تمرکز و امنیت در داخل کشورها، تزلزل در بنیان قنودالسم، ایجاد راههای مختلف ارتباطی، پیشرفت سریع بازرگانی، و سایر تغییراتی که در زیر بنای جامعه اروپا پدید آمده بود، نه تنها در پیشرفت علم و هنر و ادبیات و فنون تاثیر فراوان بخشید، بلکه علوم و دانشهای بشری نیز بنوبه خود در تغییر وضع زیر بنای اجتماع مؤثر افتاد.

در نتیجه موفقیتهایی که در رشتههای مختلف علوم طبیعی و ریاضی حاصل گردید مهندسین بیاری علم پلها و ماشینهای عظیمی بوجود آوردند و به این ترتیب نه تنها تمدن، و بهبود زندگی مادی در علوم و آراء و افکار تاثیر کرد بلکه علوم و افکار نیز بنوبه خود در وضع زندگی مادی تغییراتی داد

آخرین نفرین پیرروسو مینویسد «یکی از استادان بنام (والار)... تمام کتابهای کهنه خود را با تمام کتابچهها و هر چیزی که داشت روی ارا به ای ریخت و روی این توده نامنظم نشست و هنگامیکه زنک تفریح محصلین بود عازم رفتن شد شاگردان دور ارا به او جمع شدند و استاد فریاد کشید «شما نیست و نابود شده اید، بعد از این باید در محیطی آمیخته با جهل و نادانی فاسد شوید. ویرژیل... و سیرون را از برنامه مدارس حذف کرده اند، من آنها را با خود میبرم دوران عتیق شما را ترك گفته است بلی ای بدبختها گریه کنید زیرا بعد از این دیگر شما محو و معدوم هستید...»

فکر علمی که از تعلیمات جدید حاصل شده بود با اسکولاستیک پیر تفاوت اصولی داشت، ترقی علوم طبیعی و ریاضیات و علوم مادی و جبر علت و معلولی بی علائگی بمانهپ را بوجود آورد و کم کم علم حیطه حکومت و فرمان روائی خود را بر سراسر جهان بسط داد.

(۱) از کتاب تاریخ مالکیت ترجمه فخری فاطمی

فصل بیست و هشتم

وضع اجتماعی و فرهنگی ایران پس از

سقوط حکومت ساسانیان

یکی از فصول جالب و دلنشین تاریخ ملی ایران؛ مبارزات و دلاوری‌های است که نیاکان ما، پس از شکست از اعراب، برای کسب آزادی و استقلال از خود نشان داده و سرانجام دین و دواتی بدلتخواه خود بوجود آورده‌اند. با اینکه مورخین این ایام با اقتضای منافع طبقاتی خود و با برای تامین نظر سلاطین و خداوندان قدرت از بیان حقیقت سر باز زده‌اند و مبارزات حق طلبانه مردم را بطرزی مغرضانه توجیه و بیان کرده‌اند، معذک از لابلای سطور تاریخ میتوان اسرار و حقایق زیادی را بیرون کشید و از شجاعت و دلاوری‌های توده ایرانی برای نجات از یوغ بیدادگران کما بیش باخبر گردید و سیمای حقیقی دوستان و دشمنان خلق را نشان داد.

برای روشن شدن خوانندگان نخست مختصری از علل پیروزی اعراب سخن میگوئیم سپس بذکر موجبات قیام‌های مسلحانه و مبارزات ابد و لوژیک ملت ایران میپردازیم.

علل پیروزی اعراب

حکومت ساسانیان پس از متجاوز از چهار قرن، در مقابل مهاجمین عرب محکوم بشکست گردید.

بطور خلاصه علل شکست و عواملی که مردم ایران را از حکومت

سابق بیزار کرده بود بقرار زیر است:

- ۱ - تجمل و بیدادگری سلاطین و طبقات ممتاز، و معاف بودن آنان از پرداخت مالیات و انجام کارهای تولیدی.
- ۲ - تکمیل خراجهای سنگین بکشاورزان و سایر طبقات محروم.
- ۳ - بیدادگری با اقلیت‌های مذهبی و تحمیلات ظالمانه مغها.
- ۴ - خودسری فئودالها و نافرمانی آنها از حکومت مرکزی.
- ۵ - عدم رضایت شدید توده مردم از دولت و نارضایتی سربازان از وضع خوراک و پوشاک و رفتار فرماندهان خود.
- ۶ - ادامه سیاست جنگ با ملل همجوار (جنگهای ۲۴ ساله ایران و روم) سبب گردید که دولت مالیاتهای تازه‌ای بر مردم تحمیل کند و بیش از پیش طبقات زحمتکش را تحت فشار قرار دهد.
- ۷ - ضعف و از هم پاشیدگی حکومت ساسانی و وجود نفاق و اختلاف شدید بین افراد هیئت حاکمه و خانواده سلطنتی.

۸ - اختیارات فوق العاده اشراف و روحانیون و زورگویی آنها و انحصار کلبه مقامات لشکری و کشوری بهفت خانواده اشرافی و محرومیت اکثریت مردم از حق مالکیت ارضی و سایر حقوق اجتماعی. بقول دکتر ارانی «همین عوامل و نارضایتی‌ها به تنهایی، بدون ارتباط با اوضاع اجتماعی عربستان مقدمات اضمحلال و انقراض حکومت ساسانی را فراهم کرده بود...» در چنین شرایطی قبایل مختلف عرب در زیر لوای اسلام متحد و متشکل شده بودند و چون از لحاظ اقتصادی وضع نامناسبی داشتند. برای بهبود وضع همیشه خود هجوم و غارت ملل همجوار را بعنوان مسلمان کردن آنها وسیله قرارداد و در پناه شعار «یا غنیمت میبریم یا کشته شده به بهشت میرویم» به تسخیر ممالک همجوار همت گماشتند.

توده ایران که از فشار مالیاتها و تحمیلات طبقات حاکم بجان آمده بود و از هر فکر نوی استقبال میکرد، در برابر مهاجمین عرب مقاومت موثری از خود نشان نداد، و به امید مساوات و برابری و اجرای شعارهای بشر دوستانه اسلام، میدان را برای ترکتازی اعراب باز گذاشت مردم گمان کردند که شعار انما المؤمنون اخوه (مومنین برادر یکدیگرند)

و آیه ان الله يامرکم بالعدل والاحسان (خدا شما را بعدل و احسان امر میکند) و آیه، ان اکر مکم عند الله اتقیکم (هر قدر پرهیز کار تر باشید نزد خدا محترم ترید) و آیه، قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا **ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا** من دون الله (بگو ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه ای که بین ما و شما مشترک است تا نپرستیم مگر خدا را و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و غیر از خدا کسی بر ما ارباب و حاکم نباشد و سایر دستورها و شعارهای نوع دوستانه اسلام در بین کایه ملل بی کم و کاست عملی و اجرا خواهد شد به این امید مقاومت موثری نمی کردند و در حقیقت شکست نیاوردند در سال ۲۱ هجری مبنی بر این علل و مقدمات بود، ولی دیری نگذشت که ایرانیان به اشتباه خود پی بردند و قدم پایداری پیش نهادند از این پس اعراب ناچار بودند بدون آنکه بادی دولت و آرتش معینی رو برو شوند شهر بشهر، بانوده مردم دست و پنجه نرم کنند و بآدادن تلفات به تسخیر بلاد دست یابند، جنگهای پارتیزانی و مقاومت مردم در برابر اعراب سالها بطول انجامید و در طول این مدت، هیچگاه اعراب از قیام و مخالفت مردم در امان نبودند.

ملل خاور میانه بزودی دریافته که اگر در گذشته بوسیله غارتگران و اشراف داخلی استثمار میشدند، اکنون باید حاصل کار و کوشش خود را بعنوان مختلف بمتجاوزین عرب تسلیم کنند، در نتیجه رفتار ظالمانه اعراب از سال ۳۸ هجری در جنوب و بسال ۴۱ هجری در شرق ایران نهضتهای مقاومت علیه اعراب بوجود آمد.

با اینکه این طغیانهای استقلال طلبانه با مقاومت وحشیانه اعراب رو برو میشد، در فرو نشانیدن شور آزاد بخواهی و استقلال طلبی ایرانیان و سایر ملل آسیای میانه موثر نبود.

بز بدین مهلب پس از آنکه قیام مردم گرگان را فرو نشانند، برای آنکه مردم را مرعوب کند فرمان داد از خون مردم آسیا را بگردانند تا بدینوسیله خلق را مرعوب کند، ولی این عمل آتش عناد را تیزتر کرد و جنبشهای مقاومت را وسعت بخشید.

باید در نظر داشت :

» جنگ نهاوند که در ۲۱ هجری آخرین مقاومت نیروی مرکزی را در هم شکست، آخرین جنگ ایرانیان نبود و نباید آنرا فتح ایران بشمار آورد، زیرا هنوز بسیاری از شهرها کشوده نشده بود و مقاومت همچنان ادامه داشت، اصفهان در ۲۱؛ آذربایجان، کرگان، طبرستان و خراسان در ۲۲، کرمان و سیستان و مکران در ۲۳ هجری که سال فوت خلیفه مانی بود فتح کردید. بزرگ کرد آخرین پادشاه ساسانی، در ۳۱ هجری کشته شد، ولی باز مقاومت ملت ادامه داشت، برای آنکه پای عرب به نقاط دور افتاده برسد و سیادت او مستقر شود، کوششهای متبادی تری لازم بود، بطوریکه فتح بعضی از ولایات مانند کرمان و سیستان و آذربایجان، چند مرتبه تکرار شد و بالاخره، سلطه تازیان، وقتی در ایران استوار گردید که دور خلافت به بنی امیه رسید (۴۱ هجری) و نمونه آن حکمرانی عباد بن زیاد بر ولایت خراسان بود (۴۵ هجری) - پس استقرار سیادت عرب در حقیقت از نیمه دوم قرن اول با حکومت امویها شروع میشود، و همین حکومت فرومایه بود که آتش بیداد را در ایران دامن زد، ایرانیان که چندی حیرت زده بودند و به بلای آسمانی می اندیشیدند، در این بیداد گریها بزودی هشیار گردیدند دامنه خطر را قیاس کردند و در حالی که در قید عرب چهار میخ شده بودند، آغاز کوشش را گذاشتند و اولین آثار نمایان این کوشش، در اوایل سده دوم بظهور رسید ... (۱)

علل اساسی قیام ایرانیان علیه اعراب

چنانکه متذکر شدیم اعراب یعنی همان کسانی که با ندای مساوات به ایران روی آوردند، پس از آنکه با تمدن ایران آشنا شدند خواه و ناخواه تحت تاثیر تمدن و فرهنگ جدید قرار گرفتند و بحکم تاریخ سادگی و مساوات و برابری و دیگر وعده های دروغ خود را فراموش کردند و به احکام و دستورات دین تا آنجا که با منافع اقتصادی آنان سازگاری داشت گردن نهادند و سایر تعالیم اخلاقی محمد (ص) و قرآن را یکباره فراموش کردند. و همینکه پایه های حکومت و فرمانروائی آنان اندکی استحکام گرفت با ملل تابع شروع به بد رفتاری کردند تا جائیکه رفتار اعراب با ملل عجم (غیر عرب) شبیه رفتار خواجه باغلام بود، ملل غیر عرب حق نداشتند دوشادوش اعراب راه بروند. در جنگها جزو پیاده نظام بودند، حق داشتن لقب نداشتند، هر گاه در کوی و برزن عربی با بازها عجمی مصادف میشد، عجم مجبور بود که بار اعرابی را بی اجر و مزد تا

(۱) نهضتهای ملی از هجوم عرب تا روزگار فردوسی - احمد قاسمی

منزل حمل کند، و اگر اعرابی پیاده و او سوار بود، ناچار باید عرب را به اسب خود نشانده و بمقصد برساند، اگر جرمی از ملل غیر عرب سر میزد شدیداً مورد تعقیب قرار می گرفت در حالیکه اگر اعراب بر مال و جان مردم تجاوز می کردند، کسی را یاری مخالفت نبود و بالاخره کار جنون نژادی اعراب بجائی رسید که ازدواج با موالی یعنی ایرانیان، مصریها و عراقیها را ممنوع کردند، چنانکه عربی را به این گناه دو بیست تازیانه زدند و سر و روی و ابروی او را تراشیدند.

غیر از علل نامبرده عامل دیگری که ایرانیان و ملل آسیای میانه را علیه اعراب برانگیخت استثمار وحشیانه و تحمیل مالیاتها و عوارض گوناگون بر ملل تابعه بود.

« در زمان ساسانیان آنقدر که ما خبر داریم، آخرین اقدامی که برای تنظیم و تعدیل مالیات بعمل آمد، بعد از قیام مزدکیان و در زمان انوشیروان بود... جرجی زیدان، تاریخ نویس عرب، مینویسد که اعراب رژیم مالیاتی هر کشوری را که گشوده میشد می پذیرفتند و به این طریق در مالک آنها دو نوع خراج موجود بود، خراج فاسه. در خراج مساحت زمین را ذرع می کردند و به نسبت مساحت خراج می گرفتند. در خراج مقاسه محصول زمین را می سنجیدید و قسمتی از آن را بعنوان خراج بر میداشتند هر وقتی که به اراضی ایران رسید مالیات گندم را به میزان زمان ساسانی باقی گذاشت و از هر جریبی ۱۰ درهم، از نخل خرما ۸ درهم از نیشکر ۶ درهم. از پنجه ۵ درهم از جو دو درهم مالیات گرفت مالیات سرانه هم نسبت بطبقات مردم عبارت بود از ۲۴ و ۴۸ و ۸۰ درهم. پس مطابق این حساب مالیات سرانه زمان عمر چندین برابر مالیات سرانه دوره ساسانی بوده است.

اما عمال خلیفه باین اندازه نیز اکتفا نمی کردند و نمونه ای از اجحاف آنها اینست که اول در بین انبهرین از هر نفر بعنوان مالیات سرانه يك دينار نقد ۲ من گندم، ۲ قسط روغن، ۲ قسط سرکه در هر سال می گرفتند، ولی عبدالملک بن مروان قرار گذاشت از کلیه مردم بطور تساوی ۴ دینار مالیات گرفته شود در مورد مالیات ارضی نیز جرجی زیدان مینویسد « عاملانی که از جانب بنی امیه در فارس بودند، میوه باغات را تخمین می زدند و از آن پس بقیمتی غیر از قیمت معموله تقویم مینمودند و صاحب باغ را مجبور می کردند، تا از روی تخمین غیر عادلانه، بهای میوه را بپردازد، و دیگر از ترتیبات ایشان در افزون ساختن مال

خراج بستن بر اراضی لم یزرع باین بود» (۱)

پس از چندی خلفا برای غارت ملل تابع راههای تازه ای پیدا کردند از جمله هر يك از مناطق متفرقه را در مقابل مبلغ معینی خراج بمال خود واگذار می کردند و دست آنها را در چپاول مردم باز می گذاردند، علاوه بر این از راه تقلب در وزن و کیل، و اخذ عوارض گوناگون از خانه ها و بازارها، و گرفتن مالیات از رهبانها و درویش و نومسلمانان و غیره بیش از پیش جیب عمال خلیفه و صندوق دولت جابر اموی پر میشد. ابن خلدون از قول مسعودی نقل میکند که (باران عثمان بن عفان بجمع مال و تملك اراضی پرداخته و شرح میدهد که عثمان در موقع مرگش يك میلیون و پانصد هزار دینار و يك میلیون درهم در نزد خازن داشت و قیمت املاکش يك میلیون دینار میشد و صاحب عده زیادی اسب و شتر بود... منصور خلیفه دوم عباسی بفرزندش میگوید « همانا من در این شهر از بهر تو چندان مال اندوخته ام که اگر مدت ده سال خراج مملکت را شکست افتد و چیزی بدست نشود مرسوم نماند لشکریان و مصارف دولت و عطای دزیه پینمبر و مخارج سرحدات با اندوخته من در این مدت کفایت توانی کردن... خیزران مادر هارون الرشید محصول املاکش در عرض سال بر ۱۶۰ میلیون درهم میرسید... از گور مادر مقتدر بالله ۶۰۰ هزار دینار بیرون آوردند» (۲)

از همین مدارك و اسناد میتوان به بیدادگری خلفا و عمال آنان و علل واقعی نهضتهائی که علیه دین و دولت اسلامی پدید آمده است پی برد، این نهضتها بیشتر از دهقانان استثمار شده و خرده مالکین سرچشمه می گرفت که از مظالم امرا و تحصیلداران آنها بستوه آمده بودند طبری در تاریخ خود ضمن توضیح مظالم اعراب در اخذ عوارض گوناگون مینویسد:

... مردم بجان آمدند و برخاستند و جامه دریدند و باز کفر آوردند و مردم سفد و بخارا از تازیان بازگشته و از نزدیکان یاری خواسته، ناچار اشرس بچنگ برخاست و به بابل رسید و سه ماه در آنجا بماند و با ده هزار مرد از جیهون بگذشت و با مردم سفد و بخارا که خاقان ترك با ایشان بودند روبرو شد و از آن گروه شکست خورد.

مردم برای نجات از بیدادگری، حاکم عادل میخواستند و در غالب نقاط مخصوصاً در شمال و شمال شرقی ایران علیه امرای ظالم مردم سر بشورش برداشتند و بنام (مرجه) بر ضد اخذ جریمه از نومسلمانان و سایر بسدتهای مذهبی مبارزه کردند، فلونن مستشرق هلندی مینویسد:

« برخی از آنها گام فراتر می نهادند بر عقیده توحید بک معنی اخلاقی و دینی عمیقی می گذارند، عقیده آنها در توحید اتراف قلب بوحدا نیت خداست نه زبان.»

(۱) و (۲) تحلیلی از نهضتهای توده ایران. احمد قاسمی

جنبش مرجئه به احکام و دستورات جزئی اسلام پدید آمد. بی‌اعتنائی میسرگریست و افکار عمومی را برای قیام ابو مسلم خراسانی و دیگران آماده مینمود، تمام این جنبشها بظاهر رنگ مذهبی و نژادی داشت، ولی در معنی عامل محرک مردم، استعمار شدید اعراب از ملل غیر عرب بود.

شعوبیه

مردم این دوران برای اجرای مقاصد خود و مبارزه با سیادت بی‌دلیل اعراب ناچار بودند که با حربه دین بجنک مخالفین برخیزند بهمین علت مردان روشن بینی به آیه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا اینکم ان اکر مکم عند الله اتقیکم یعنی «ای مردم ما شما را از مرد و زن بیافریدیم و به شعوب و قبایل تقسیم کردیم، باید بدانید که پرهیزکارترین شما از همه بزرگوارتر است.» توسل جستند و بمخالفین خود گفتند مگر پیشوای اسلام نگفت که «مسلمان پارسی و بلال حبشی بعلمت تقوی و پرهیزکاری بر بسیاری از افراد قوم عرب ترجیح دارند» بنابراین اعراب چه دلیلی بر سیادت و آقائی دارند؟ این دسته که از طبقه عظیم دهقانان تا وزرا و نویسندگان و سرداران در آن شرکت داشتند بعدها بفرق و دسته‌های مختلف تقسیم شدند و جملگی طرفدار مساوات سیاسی بودند و در تاریخ نخست عنوان «شعوبیه» خوانده میشوند.

(شعوب جمع شعب بمعنای ملت است)

در میان این جماعت عده‌ای برای مبارزه با تفوق اعراب به توصیف مفاخر دیرین خود پرداختند بر عرب تفاخر کردند، از جمله اسمعیل بن یاسر (ایرانی) بیتی چند در علو مقام و بزرگواری اجداد خویش گفت و به این گناه بدستور هشام خلیفه اموی محکوم بفرق در آب گردید.

ابوعبیده که از علمای نامدار عرب است جزو شعوبیه بود و کتابی چند در مذمت اعراب برشته تحریر آورد که از آن جمله «کتاب المثالب و کتاب فضائل الفرس است».

«از تاریخ ابن خلکان»

در کتاب «پرتو اسلام» احمد امین مصری، پس از آنکه شعوبیه را یک مسلک سیاسی و مبتنی بر احساسات ملی میدانند میگوید: شعوبیه را میتوان مسلک دموکراسی خواند، زیرا شعوبیان با وضع اشرافی و نفوت و تکبر

عرب می‌چنگیدند، آنها بتدریج که نیرو گرفتند پارا از این حد فراتر گذاشته عرب را خوار شمردند و ایرانیان را منشاء هر نیکی و هر گونه دانش دانستند.. چون ایرانیان سر دسته و منشاء این نهضت بودند... بتدریج لفظ شعوبیه مترادف با کلمه ایرانی بکار رفت.

شعوبیه یک مسلک بفرنجی نبود که خاص افراد ممتاز باشد، بلکه شعوبیه را باید یک نهضت ملی و توده‌ای دانست زیرا کلیه کسانی که از تازیان زیان دیده بودند و از آنها تنفر داشتند منتسب بشعوبیه بودند و آنرا خوب می‌فهمیدند، نمونه‌ای از سخنان شعوبیه در خوار کردن تازیان و بزرگداشتن ایران شعر (متوکلی) از نذمای متوکل است که ترجمه آن این است: من فرزند آزادگان از نژاد جم و دارنده میراث پادشاهان عجم هستم، من زنده کننده بزرگی و جاه پادشاهان عجم که نیست شده و گذشت زمان آنرا محو کرده است هستم، من آشکارا خونخواه آنانم، و اگر همه از این خونخواهی باز ایستند من دست بر نخواهم داشت. و در آخر خطاب بر بها میگوید: فعودوا الی ارضکم بالحجاز - لا کل الصنباپ و رعی العضم یعنی بر گردید بسرزمین خود بحجاز، و به سوسمار خوردن و گله چراندن مشغول شوید البته اشعار و کتب و رسالات شعوبیه را چون رسوا کننده نژاد و آئین عرب بوده است عربها و مسلمانان متعصب از میان برده‌اند و جز حکایات پراکنده‌ای که در کتب تاریخ جابجا بچشم می‌خورند چیزی از آنها باقی نیست، از همین آثار ناچیز بخوبی میتوان تهور و شجاعت شعوبیه را در برابر عقاید و خشم و کینه آنها را بحرب و عشق بی‌تاب آنها را بایران و ایرانی دریافت، اصمعیل که از دشمنان سرسخت شعوبیه است درباره برمکیان میگوید:

إذا ذکر الشریک فی مجلس اضاءت وجوه بنی برمک

و ان تلیت عندهم آیه انوا بالاحادیث عن مزدک

یعنی: اگر در مجلسی سخن از کفر بمیان آید رخساره برمکیان نور میگیرد و اگر آیه نزد ایشان خوانده شود فوراً سخنی از مزدک بمیان می‌آورند این دو بیت اصمعیلی خلاصه‌ای از وصف شعوبیه است.

شعوبیه حتی در فقه اسلامی دست بردند و آئین ایرانیان را در آن رسوخ دادند، و اولین فقیهی که در احکام فقه قیاس را در مقام اول قرارداد و سنت و حدیث را عقب زد و به این وسیله راهی برای عقل باز کرد ابوحنیفه

ایرانی بود ، هرچه عقل و علم پیش تر رفت شعوبه نیز در اقتدار خود پیش تر رفتند ... (۱)

نظری به نهضت‌های خلق

پس از استقرار سیادت عرب از اوایل قرن دوم هجری جنبش‌هایی برای مبارزه با بیدادگری عرب‌ها شروع شد .

« (۲) ابو مسلم خراسانی (اصفهان‌ی الاصل) بیاری مردان خراسان‌خاندان بنی‌امیه را که استوارکننده سلطه عرب و دشمن خونخوار ایرانیان بودند برانداخت و طایفه بنی‌عباس را که با امویان معاندت داشتند و بدوستی ایرانیان نظاهر میکردند به حکومت رسانید . مرکز خلافت از دمشق به بغداد که نزدیک پایتخت باستانی ایران بود منتقل شد (سال ۱۴۵ هـ) و این خود بهترین نمونه اعمال نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت بود ، از این زمان ایرانیها با قدرت بیشتری با تازیان یکشمشک برداختند و اگرچه مردان آزاده ایران ، یکی پس از دیگری بتیغ اعراب بضاک افتادند ولی تمدن ایران بتدریج از زیر خاک بیرون آمد و در زیر نام اسلام بزندگی تازه‌ای برداخت و در خلافت بنی‌عباس دوره‌ای پیش آورد که به عصر ایران معروف است .

ابو مسلم در سال ۱۳۷ هجری کشته شد .

سیناد گبر در همان سال به خونخواهی او برخاست نیشابور وری را گرفت ولی شکست خورد و بقتل رسید .

المقنع نیز در ماوراءالنهر خون ابو مسلم را طلب کرد و بسیاری از لشکریان خلیفه را شکست داد و پس از مقاومت مردانه‌ای در سال ۱۶۳ کشته شد . بابک خرم‌دین در سال ۲۰۱ در شمال خاوری آذربایجان خروج کرد مدت ۲۲ سال در آن سامان باستقلال زیست و شکست‌ها بر سرداران خلیفه وارد آورد ، تا آنکه بعد از قهرمانی‌های فراوان گرفتار شد و در ۲۲۳ در عین مردانگی بقتل رسید .

مازید فرزند قارن که با بابک رابطه داشت . . در سال ۲۲۴ راه طغیان در پیش گرفت و او نیز گرفتار شد و پس از کشته شدن در ۲۲۵ در بغداد پهلوی‌چسب منله شده بابک بدار آویخته شد .

عبداله مقنع فرزند پرمایه ایران در سال ۱۴۲ یا ۱۴۵ کشته شد .

جعفر بن یحیی برمکی وزیر هارون الرشید در سال ۱۸۹ کشته شد یحیی بن خالد برمکی وزیر هارون الرشید در سال ۱۹۰ در زندان وفات یافت .

(۱) و (۲) - نهضت‌های ملی از هجوم عرب تا روزگار فردوسی نوشته احمد قاسمی

فضل بن یحیی برمکی وزیر هارون الرشید در سال ۱۹۲ در زندان درگذشت

فضل بن سهل وزیر ایرانی مامون در سال ۲۰۳ در خراسان بقتل رسید ، ولی همین خونهای پرمایه بود که پایه حکومت‌های ایرانی را استوار گردانید .

طاهر ذوالعینین در سال ۲۰۵ بولایت خراسان رسید و دولت طاهریان تا ۲۵۹ باقی بود .

یعقوب لیت صفاری در سال ۲۵۹ بر خراسان دست یافت و او نخستین کسی بود که در بغداد نام او را در خطبه با نام خلیفه ذکر کردند . برادرش عمر و لیت خراسان ، عراق ، کرمان ، فارس ، سیستان ، قهستان ، مازندران و غزنه را زیر دست خود داشت . تا آنکه در سال ۲۸۷ بدست اسمعیل سامانی که بتحریر خلیفه با او جنگ کرد گرفتار شد و پس از دو سال حبس در بغداد از گرسنگی مرد .

نصر بن احمد بن اسد بن سامان در ۲۶۱ به حکومت ماوراءالنهر رسید و دولت سامانی تا ۳۸۹ باقی بود .

علی بن بویه در ۳۲۱ بیادشاهی فارس و عراق رسید ، معزالدوله احمد بن بویه کرمان و خوزستان و بصره و واسط را گرفت و بکدست خلیفه المستکفی را گرفته از تخت بزرگانداخت و دستار در گردنش انداخته وی را در خانه خود محبوس کرد و دیگری را بجای او گذاشت . آل بویه مازندران و کیلان را نیز تحت سلطه خود در آوردند و دولت آنها تا سال ۴۸۲ دوام داشت .

غزنوی‌ها اگرچه از نژاد ترک و متکی به خلیفه عباسی بودند باید دولت ایرانی

بشمار آیند . در ۳۸۴ با انتصاب سبکتکین بامارت خراسان نیرو گرفتند . محمود غزنوی خوارزم ، عراق عجم ، قزوین و هند را بگرفت و سلطنت غزنوی تا ۵۶۵ باقی بود .

از این زمان بشرحی که در جای خود گفته خواهد شد ، ترکان غلبه کردند و

دوره تازه‌ای در خلافت عباسی آغاز شد ایرانیان در دوره جنبش‌های خویش ،

بزرگترین پناهگاه تازیان را که مذهب بود مورد حملات شدید قرار دادند و در

مدت کوتاهی بقدری فرقه‌های گوناگون بوجود آمد که نظیر تنوع آنها کمتر در

تاریخ دیده میشود شیعه ، معتزله ، مرجئه ، مزدکیان ، سپیدجامگان ، قرمطیان

عباسیه ، کیسانیه ، راوندیان اسمعیلیان ، حارثیه ، مسلمیه ، خرم‌دینان ، وغیره

متأسفانه جزئیات عقاید این فرقه‌ها در اثر تسلط اعراب و نیز در اثر

اینکه آنان باطن گفته‌های خویش را فاش نمیکردند در دست نیست ولی آنچه از

کتاب‌های مفسوش ، مورخان برمیآید ، اینستکه کلیه این فرقه‌ها ، در مخالفت با

آئین عرب مشرک بوده . و بیوسته دلالتی بر ضد آن میکنند ، برای آنکه نمونه‌ای

از استدلالات آنان بدست داده شود تذکر میدهیم که مثلاً گروهی معتقد بودند که

خداوند پرتوی است که هر روز بر یکی از آدمیان می‌تابد ، بکروز عبدالمطلب ،

روز دیگر بر ابوطالب روز دیگر بر محمد ، روز دیگر بر علی و این پرتو راه چنان

مبارزه مردم آسیای میانه علیه

اشغالگران عرب

((قیام مقنع))

آقای غفوراف در کتاب تاریخ تاجیکستان مطالب جالبی را جمع بوضع اجتماعی و سیاسی ایران بعد از حمله اعراب ذکر کرده اند که ما قسمتهایی از آنرا عیناً نقل میکنیم: (۱)

«حکومت جنگی و مذهبی اعراب در اوایل قرن هفتم بوجود آمد، در رأس این حکومت خلفا قرار داشتند که خود را جانشین پیغمبر میشماردند وحدت طوایف و بوجود آمدن حکومت مسلمین در دوره خلیفه دوم عمر (۶۳۴-۶۴۴ میلادی) باعث شد سران اریستوکرات و بااشراف جزیره العرب فکر تجاوز و لشکر کشی بدیگر ممالک را درمغز خود پیوراندند منظور از این جنگها که بصورت ظاهر برای بسط تعلیمات اسلامی صورت گرفته در حقیقت اجرای مقاصد اشراف جزیره العرب بود، آنها میخواستند باحملات غارتگرانه خویش از منابع اقتصادی ممالک همجوار استفاده کنند. اعراب تقریباً در يك زمان سپاهیان خود را متوجه روم شرقی و ایران کردند مقاومت

۱- در تاریخ تاجیکستان که بتازگی بهمت آقای غفوراف تحت نظر آقای ای براکینسکی برشته تحریر درآمده است، مطالب جالب و مهمی را جمع بجنبشهای ملی ایران و گذشته کشور ما ذکر شده است، بهمین مناسبت دوتن از دوستان گرامی بترجمه آن همت گماشتند آقای علی اصغر چارلاقی دوران پس از حمله اعراب و آقای لئون بوداگیان عصر باستانی را ترجمه و در دسترس اینجانب گذاشتند مطالب بین کیومه مأخوذ از کتاب فوق الذکر است.

گرددش میدادند و در هر تنی که میخواستند جامیکردند تا آنکه به ابومسلم خراسانی سردار ایرانی میرسیدند اگر از این گروه میبرسیدند که ابوطالب را محصوبه اسلام دعوت کرد پس چگونه پرتو خدائی بر او زودتر تابیده است، جواب میدادند که این در صورت ظاهر بوده است و آنها میخواستند مردم را مسخره کنند چنانکه در قرآن میگوید فان تسخروا منا فانا نسخر منکم یعنی اگر ما را مسخره کنید ما نیز شما را مسخره خواهیم کرد همه این فرقه هارنک سیاسی داشتند و وارد مبارزات اجتماعی میشدند و قدرت خلافت ضربه های کمر شکنی از پیروان این فرقه ها چشیده است.»

بیخبری اعراب - اعراب به اقتضای وضع اقتصادی و محیط نشو و نمای خود مردمی جاهل و بی خبر بودند برای آنکه بحدود فهم و اطلاعات آنان واقف شویم از مدارک تاریخی چند دلیل می آوریم در کتاب تجارب السلف مینویسد «گویند شخصی پاره ای یا قوت یافت، در غایت جودت و نفاست و آنرا نمیشناخت، دیگری به او رسید که قیمت آنرا میدانست آنرا از او بهزار درم بخرید، شخصی بحال او واقف گشت گفت آن یا قوت ارزان فروختی، گفت اگر بدانستی که بیش از هزار عددی هست در بهای آن طلبیدمی.»

دیگری را ز سرخ بدست آمد در میان لشکر ندا میکرد صفرا را به بیضا که میخورد؟ و گمان او آن بود که نقره از زر بهتر است. و همچنین جماعتی از ایشان انبانی بر از کافور یافتند پنداشتند نمک است، قدری در دیک ریختند، طعم تلخ شد و اثر نمک پدید نیامد، خواستند که آن انبان را بپزند، شخصی بدانست که آن کافور است و از ایشان آنرا بکرباس پاره ای که دودرم ارزیدی بخرید» همچنین در کتاب عیون الاخبار مینویسد:

«اعرابی را برولایتی والی کردند، جهودان را که در آن ناحیه بودند گرد آورد و از آنها درباره مسیح پرسید، گفتند که او را کشتیم و بدار زدیم، گفت آیا خونبهای او را نیز پرداختید؟ گفتند نه گفت بخدا سوگند که از اینجا بیرون نروید تا خونبهای او بپردازید.»

... ابوالعاج بر حوالی بصره والی بود، مردی را از ترسایان نزد او آوردند پرسید نام تو چیست؟ مرد گفت (بنداد شهر بنداد) گفت سه نام داری. و جزیه بکنفر میپردازد، پس فرمان داد تا بزور، جزیه سه تن از او بستانند.»

بزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در مقابل اعراب بی نتیجه ماند و در جنگ قادسیه و نهاوند ۶۳۶-۶۴۲ عربها سپاهیان ایران را درهم شکستند و حکومت ساسانیان که ۵ قرن ادامه داشت پایان دادند.

موفقیت اعراب در مدت حکومت ۱۰ ساله عمر بسیار قابل توجه است، در این مدت اعراب نه تنها حدود ایران را فتح کردند، بلکه ضربت شدیدی بروم شرقی و از دوفلسطین، سوریه، مصر و عراق را تصرف کردند، بزدگرد سوم مدت ۱۰ سال در شهرهای ایران سرگردان بود، و میخواست مردم را علیه اعراب فزاینده تجهیز کند، ولی مردم چنانکه باید دور او جمع نشدند و او در سال ۶۵۲ کشته شد، بامرک بزدگرد سوم مبارزه متشکل ایرانیان بضر اعراب خانمہ یافت و مبارزاتی که از این پس بعمل آمد دارای خصوصیت پارتیزانی بود.

علت عدم موفقیت حکومت ساسانی و بزدگرد سوم این بود که اولاً توده اصلی مردم یعنی دهقانان و قشرهای صنعتگر و تاجر بشدت استثمار میشدند مامورین دارائی آنها را غارت میکردند و اشراف و ثوودالهاهم بطور بیرحمانه‌ای خون مردم را می‌مکیدند، بطور کلی حقوق اجتماعی طبقات ذممتکش ایران بسیار محدود بود و جنگهای دائمی ساسانیان بیش از پیش وضع عمومی مردم را خراب میکرد.

این عوامل سبب گردید که توده ایران از حکومت ساسانیان در جنگ با اعراب حمایت نکردند، بخصوص که اعراب با شمار تساوی مسلمانان، و آزادی مردم از مالیات و بردگی پیش می‌آمدند، گرچه این شعارها عوام فریبی صرف بود ولی در مردم تاثیر فراوان کرد و طبقات محروم ایران بغلط این نهضت را نظیر جنبش مزدکی شمرند، ثانیاً جنگهای ممتدی که ساسانیان بر ضد هیاطله و ترکها و روم شرقی میکردند، آنها را ضعیف کرد و بکلی نیروی سیاسی و نظامی سابق را تحلیل برد.

ثالثاً بعلمت قدرت یافتن ثوودالهای ولایات دولت مرکزی بطور محسوس اهمیت و اعتبار خود را از دست داد و خانهای محلی نمیخواستند از مرکز تبعیت کنند، همین جریانات سبب گردید که حکومتهای محلی در هجوم اعراب با حکومت مرکزی کمک و همکاری نکنند، تمام این عوامل سبب سقوط حکومت ساسانیان گردید.

سیاست بنی‌امیه

بطوریکه مشهود است تفرقه در میان مسلمین ۳۰ سال پس از مرگ محمد آغاز گردید پس از آنکه **مبارزه بنی‌عباس** در سال ۶۶۱ حکومت بدست بنی‌امیه افتاد دامنه **برای گرفتن خلافت** اختلاف وسعت گرفت و دو دسته برای گرفتن حکومت بکوشش و تلاش مشغول شدند، اولین دسته عبارت بودند از کسانی که از روی کار آمدن سران عرب ناراضی بودند و آنها را **خوارج** میگویند آنها با اصول وراثت در امر خلافت مخالف بودند و پیشنهاد میکردند که خلیفه باید مظهر اراده خدا و خلق باشد، این نظریه بعدها مورد توجه فراوان توده‌های وسیع قرار گرفت زیرا سران این جنبش طرفدار دهقانان بودند.

دسته دوم از منافع طوایف قدیمی مکه و مدینه حمایت میکردند و میگفتند که خلافت باید بارت باشخاص منتقل شود و این وراثت را در صورتی قانونی می‌شمرند که خلیفه از اولاد یا نسل محمد و یا در واقع از طایفه قریش و بنی‌هاشم باشد، این دسته که همان شیعیان و طرفداران علی خلیفه چهارم بودند، داماد محمد (علی) و اولاد او را جانشین بحق و رسمی پیغمبر می‌شمرند، از اینجافرقه شیعه پایه‌گذاری شد چون علی و پسر کوچک او بقتل رسیدند، آن دو جزو شهدای روحانی در آمدند، در اطرافشان تبلیغات زیادی بعمل آمد و قتل آنان وسیله‌ای برای مخالفت با بنی‌امیه شد، از این پس شیعیان و طرفداران علی اقلیت مذهبی را بوجود آوردند و از عده‌ای از آنها برای تضعیف بنی‌امیه استفاده شد، در ابتدای قرن هشتم دشمنان بنی‌امیه از اوضاع نامناسب و عدم رضایت عمومی استفاده کردند و شیعیان و بنی‌عباس بمخالفت با بنی‌امیه برخاستند. عباسیان از اولاد عباس که عموی پیغمبر بود از سال ۷۱۸ شروع بکار جدی کردند و بطور مخفی علیه دولت بنی‌امیه به تبلیغات دامنه‌داری دست زدند. یکی از اعضای مونر این طایفه امام ابراهیم بن محمد است که در اواخر حکومت بنی‌امیه نهضت‌های مخالف را رهبری میکرد و بشمام ممالک اسلامی افرادی را جهت تبلیغ اعزام میداشت، مخصوصاً آنها

بولایات شرقی اهمیت زیادی میدادند. آنها میگفتند که خلافت متعلق بطایفه بنی‌هاشم است ولی صریحاً نمیگفتند که کدامیک از اعضای بنی‌هاشم باید بخلافت برسند و از این لحاظ با شیعیان وحدت نظر داشتند زیرا شیعیان گمان میکردند که بنی‌عباس بنفع آنها تبلیغ میکنند، عباسیان در تبلیغات خود علل بدبختی صدساله را ناشی از طرز کار بنی‌امیه میدانستند و وعده میدادند که اگر حکومت را در دست گیرند خراج و سایر مالیاتها تخفیف می‌یابد. کارهای ساختمانی از قبیل ساختن ابنیه و قصور که دهقانان را در ساختن آنها مجاناً بکار میگماشتند از بین خواهد رفت. اهالی محلی از حقوق سیاسی استفاده خواهند کرد و در اداره امور حکومت شرکت خواهند جست، البته تمام این وعده‌ها جز عوام‌فریبی چیزی نبود و عباسیان فقط از این حرفها میخواستند بنفع خود استفاده کنند و در مورد توده‌های وسیع ملت آنان نیز از سیاست بنی‌امیه پیروی میکردند. در مبارزه خود علیه بنی‌امیه، بنی‌عباس اهمیت خاصی بر مردم ماوراءالنهر و ایران میدادند مخصوصاً باشراف صاحب زمین توجه داشتند، چه آنان نقش مهمی علیه اعراب و دستگاه دولت بازی میکردند، با آنها وعده میدادند که اگر بر بنی‌امیه فائق آیند از آنها برای حکومت محلی استفاده خواهند کرد.

این فرستاده‌های عباسیان در خراسان از دوران حکومت هشام، به فعالیت مشغول شدند و در تواریخ ذکر شده که در دوره حکومت اسد بن عبدالله در خراسان عده‌ای که مظنون به بددستی باعباسیان بودند دستگیر و دست و پای آنها را قطع کردند. نصر بن سيار تاروی کار آمدن مروان دوم بر ضد شیعیان و عباسیان مبارزات زیادی بعمل آورد اما تلاش و کوشش او بجائی نرسید و نامه‌ها و اندرزهای وی در گوش خلفای اموی مؤثر نیفتاد. نصر بن سيار ضمن نامه‌ای که بروان آخرین خلیفه اموی نوشت از تکوین نطفه انقلاب سخن گفت و نگرانی و تأثر خود را از افول دولت اموی ضمن این ابیات آشکار کرد.

اری بین الرماد و میض جمر و بوشك ان یكون له ضرام
فان النار بالعودین تموری و ان الفعل یقدمه السلام
افول من التعجب لیت شعری ایقاط امیه ام نیام

یعنی: مبینیم که پاره‌های آتش در میان خاکسترها میسرخشند و

نزدیکست که پاره‌های آتش مشتعل گردد، آتش باد و باره چوب‌افروخته میشود و همیشه حرف عقده عمل است، من با تعجب میگویم. کاش میدانستم که بنی‌امیه بیدارند یا خواب! « از تاریخ یعقوبی »

بطوریکه از مندرجات تاریخ طبری برمیآید قبل از قیام ابو مسلم خراسانی مردی بنام خدیج بن عیسی الکرمانی بانکاء و پشتیبانی عده‌ای از مردم ناراضی نزد نصر سيار میرود و با او پدرش سخن میگوید نصر سيار تاپ گفتار تند او را نمی‌آورد و فرمان میدهد تا کرمانی را زندانی کنند دوستان کرمانی او را با حیل و تدبیرها میسازند. نصر سيار پس از آگاهی از قدرت کرمانی و باران او هر اسان میشود و بوسیله نماینده خود از کرمانی معذرت میخواهد ولی کرمانی بار دیگر بانمایند نصر درشتی می‌کند و می‌گوید « برو ای دشمن خدای نزدیک امیرت، ای کول زاده و هر چه میخواهی بگویی والله که تو را و او را بنزدیک من یکدره قدر نیست» نصر برای اینکه جنبش کرمانی و بارانش بالا نگیرد دوبار دیگر بوسیله نمایندگان خود از کرمانی پوزش میطلبد ولی کرمانی نمی‌پذیرد.

سرانجام کار بچنگ میکشد در طول یکسالی که بین یاران کرمانی و قوای نصر چنگ بود همیشه پیروزی نصیب کرمانی بود و قوای نصر با دادن تلفات زیاد شکست میخورند در همین ایام ابو مسلم خراسانی و همراهانش با کرمانی همه‌استان میشوند و پیش از پیش دستگاه خلافت را بخطر میانندازد در این ایام نصر سيار بکرمانی پیشنهاد می‌کند که برای عقد پیمان بشارستان مرو آید، کرمانی پس از شور با ابو مسلم به اینکار رضا می‌دهد ولی هر يك از طرفین مصمم بودند که بانیرنگ کار دیگری را بسازند، عاقبت نصر به انجام نقشه خود توفیق یافت و کرمانی را گردن زد و نزد مروان فرستاد.

جنبش ابومسلم و روی کار آمدن بنی عباس در نیمه دوم قرن هشتم

« مبارزه اساسی بر ضد بنی امیه را ابومسلم رهبری میکرد. ابومسلم اصلا دهقان زاده ای از آسیای میانه بود و بعضی از منابع حاکیست که او در ابتدا غلام بوده است ابومسلم در حدود خراسان بطور مخفی فعالیت مشغول شد و خود را از نسل پیغمبر معرفی نمود. اشخاص ناراضی دور او جمع شدند و نهضت او بتدریج نضج گرفت. »

در سال ۷۴۷ هجری که ابومسلم اوضاع را مساعد دید پرچم سیاهی برافراشت و مردم را بمبارزه علنی دعوت کرد، این پرچم را بنی عباس برای او انتخاب کرده بودند، دعوت ابومسلم از طرف مردم با گرمی استقبال شد و راجع باین موضوع « ابوحنیفه دینوری » میگوید :

مردم با عجله از هرات، پوشنگ، مرو رود، مرو، ابیورد، نیشابور، سرخس، بلخ، چغانیان، طخارستان، و شهرهای دیگر دورا بومسلم حلقه زدند لباسهای سیاه بر تن کردند و چوبدستیهای خود را تا نیمه سیاه نمودند این اشخاص که سواره یا پیاده بودند تعدادشان بصد هزار نفر میرسید.

ضمناً اعراب یمنی که قیام آنها مدتی قبل از ابومسلم آغاز شد و بدست مروان سرکوب شده بود بدور ابومسلم جمع شدند غلامان هم باین جنبش پیوستند زیرا امیدوار بودند، این نهضت در وضعیت دشوار آنها گشایش پدید آورد، نصر بن سیار که مأمور سرکوبی این نهضت بود سعی فراوان کرد تا اعراب را بر ضد ابومسلم متحد سازد ولی سران

طوایف عرب با هم سخت در ستیز بودند، در داخل طوایف عرب نیز اختلاف طبقاتی وجود داشت، آنانکه از لحاظ اقتصادی وضع مناسبی نداشتند با نهضت ابومسلم روی مساعد نشان دادند، در آغاز سال ۸۴۸ نصر بن سیار مجبور به تخلیه خراسان و مرورش و به نیشابور عقب نشست، و یکی از فرماندهان ابومسلم که مأمور تعقیب نصر بود در نزدیکی نیشابور شکست فاحشی با او وارد ساخت و میتوان گفت که همین نبرد سرنوشت بنی امیه را تعیین کرد، با اینکه خلیفه مروان دوم تمام قوای خود را تجهیز کرد، سیاست سختی علیه مخالفین پیش گرفت و حتی امام ابراهیم عباسی علمدار مخالفین را درملاء عام کیفر داد، با تمام این تشبیهات نتوانست بنی امیه را نجات دهد. قیام کنندگان پس از چند ضربه کاری که در عراق بر سپاه خلیفه وارد کردند بالاخره مرکز حیاتی بنی امیه، دمشق را فتح کردند، باین ترتیب سپاهیان ابومسلم که قسمت اعظم آنان از اهالی آسیای میانه و قشرهای ناراضی اعراب تشکیل شده بود در سال ۷۵۰ بقایای نیروی جنگی بنی امیه را شکست داده، بحکومت آنان پایان دادند. عباسیان از این جریان استفاده کرده خلافت را بدست آوردند و شیعیان را از خلافت راندند اولین خلیفه که از بنی عباس بخلافت رسید برادر امام ابراهیم، ابوالعباس سفاح بود ۷۵۴-۷۵۰ بنی عباس پس از آنکه بر مسند خلافت تکیه زدند بشکنجه و آزار بنی امیه برداشتند و کلیه آثار آنان را از بین بردند، و در ساحل رود دجله شهر بغداد را بنا کرده نام آنرا مدینه السلام نهادند، و پایتخت را بآنجا منتقل کردند، (۷۶۴) پس از در دست گرفتن حکومت، عباسیان برای باران دیرین خود احترامی قائل نشدند، مواعیدی که بمثل آسیای میانه داده بودند فراموش کردند حتی ابومسلم که فرماندهی خراسان مأمور شده بود نتوانست بنفع مردم عملی انجام دهد.

سفیدیها وقتی مشاهده کردند که عباسیان و ابومسلم در صدد اجرای مواعید خود نیستند در بخارا قیامی برپا کردند. شعار قیام کنندگان حمایت از آل علی بود (شریک بن شیخ المهری) علمدار این نهضت، با خلافت بنی عباس مخالفت میکرد و میگفت (اکنون که از خلافت مروان بنیان رهایی یافتیم فرزندان پیغمبر و علی را بخلافت بگزینیم) ابومسلم برای سرکوبی این قیام دسته ده هزار نفری فرستاد ولی این قیام بقدری دامنه دار بود که این عده نتوانستند آنرا سرکوبی کنند ولی بزودی بین قیام کنندگان اختلاف افتاد و این جریان

یکی از وقایع مهم زمان اولین خلیفه بنی عباس تهاجم نیروهای چینی بولایات شرفی بود، این لشکر کشیها خطر بزرگی را برای خلافت ایجاد کرد و تآمدنی اعراب نمیتوانستند در مقابل آنها مقاومت اساسی کنند، فقط در سال ۷۵۱ اعراب توانستند به چینیها شکست فاحشی وارد کنند، از این پس اعراب بعمليات تهاجمی خود در آسیای میانه خاتمه دادند، با اینکه ابومسلم با دشمنان خارجی و با جنبشهایی که علیه خلافت عباسی در داخل مملکت پدید آمده بود مبارزه میکرد، خلفای بنی عباس باو اعتماد کامل نداشتند و دائماً بوی مظنون بودند و میترسیدند که مبدا خلافت را در دست گیرد. بهمین مناسبت خلیفه ابوجعفر منصور، ابومسلم را به بغداد دعوت کرد و وی را بهلاکت رساند.

ابومسلم یکی از اشخاص برجسته ایران و یکی از فرماندهان عالی مقام زمان خود بود، او توانست در زیر لوای خود توده های زجر دیده آسیای میانه را متحد سازد و آنها را بر ضد اشغالگران عرب تجهیز نماید. یکی از مورخین خصوصیات وی را بدین نحو بیان میکند: «ابومسلم مردی بود کوتاه قد، گندم گون، زیبا، شیرین سخن، گشاده روی با چشمان فراخ، رانها و ساقهای کوتاه با بانگی پست، بزبان فارسی و تازی فصیح آشنا بود، شعر بسیار میدانست. و در کارها دانا بود جز بوقت نمیخندیدی و روی ترش نمیکرد و از حالت خویش نمیگردید، اگر وی را پیشرفت بزرگ روی میداد، شاد نمیکشت و چون دشواری پیش میآمد غمگین نمیشد، چون خشمگین میکشت دگر گونه نمیشد، و بیش از سالی یکبار با زنان نزدیک نمیکشت. در غیرت و مردی از سخت ترین مردم بود.»

«از کتاب و فیات الاعیان.»

روی کار آمدن بنی عباس مقدمات مداخلات ایرانیان را در امور مختلف فراهم ساخت و فرهنگ و تمدن قدیم ایرانیان را در ممالک اسلامی رواج داد. بطور کلی این نهضت بنفع سران و بزرگان ایران و ماوراء النهر تمام شد و توده های زحمتکش و کسانی که بار چنگ را بردوش خود داشتند از این مبارزات طرفی نیستند. با اینحال پس از استقرار حکومت بنی عباس فرمانروائی اعراب در آسیای میانه بطور قابل ملاحظه ای متزلزل گردید و از همین

زمان است که زمینه تشکیل حکومت های مستقل در آسیای مرکزی فراهم میشود.

قیام های توده ای

پس از مرگ ابومسلم قیامهای چندی علیه عباسیان صورت گرفت، بطوریکه مورخین عرب مینویسند یکی از این قیامهای بزرگ قیام سنباد بود. سنباد یکی از نزدیکان و پیروان ابومسلم است، او در سال ۷۵۵ میلادی تحت شعار «ما باید از خون ابومسلم انتقام بگیریم» قیام کرد و با کوشش بسیار موفق گردید از بین قشرهای مختلف اهالی عده زیادی را دور خود جمع کند، میرخواند مولف روضه الصفا در باره سنباد و دوستی او با ابومسلم چنین مینویسد: «سنباد از جمله آتش پرستان نیشابور بود و فی الجمله مکنتی داشت و در آنروز که ابومسلم از پیش امام به مرو میرفت او را دید و آثار دولت و اقبال در ناصیه او مشاهده کرد، او را بخانه برد و چند گاه شرایط ضیافت بجای آورد و از حال وی استفسار نمود، ابومسلم در کتمان امر خود کوشید، سنباد گفت قصه خود بامن بگوی و من مردی راز دارم، امینم افشای اسرار نونخواهم کرد، ابومسلم شهای از مافی الضمیر خود در میان نهاد، سنباد گفت مرا از طریق فراست چنان بخاطر میرسد که تو عالم را زیر و زبر کنی و بسیاری از اشراف عرب و اکابر عجم را بقتل رسانی و او از این سرور و مستبشر گشت و سنباد را وداع نموده و به نیشابور رفت.»

سیاست سنباد

سنباد میکوشید تا پیروان مذاهب و مسالک مختلف را در این جنبش ضد عرب شرکت دهد و این معنی در سیاست نامه نظام الملک کما بیش منعکس است «... هر گاه با کبران خلوت کردی گفتی که دولت عرب شد، که من در کتابی خوانده ام از کتب ساسانیان و بمن رسیده بود و من باز نکردم تا کعبه را ویران نکنم که او را بدل آفتاب بر پای کرده اند، تا همچنان قبله دل خویش آفتاب را کنیم، چنان که در قدیم بوده است و با خرم دینان گفتی که مزدک شیعی است و شمارا میفرماید که باشیبه دست یکی دارید و خون ابومسلم باز خواهید... و هر سه گروه را آراسته میداشت» یاران سنباد بیشتر از فرق مترقی مذهبی و کسانی بودند که با افکار مزدک و خرم دینان آشنائی داشتند.

خرمیان دارای پرچم سرخ بودند و دامنه قیام آنها خراسان و طبرستان را فرا گرفت ، بنی عباس با زحمت زیادی موفق شدند که این قیامها را بخوابانند ، در طی مبارزات سنباد شکست سختی خورد و شصت هزار تن کشته داد و خود او در شهری مقتول گردید و بیچه هایش را بنامی فروختند ، پس از شکست او پیروانش آرام ننشستند بلکه بطور مخفی کار او را ادامه دادند این دسته های مخفی چون از آرمان ابو مسلم پیروی میکردند ، بعنوان مسلم معروف شدند - اعراب هنوز قیام سنباد را خاموش نکرده بودند که در حوالی هرات قیام تازه ای بوقوع پیوست؛ رهبران قیام استاد سیسی بود که بیاری هزاران نفر ، علیه حکومت اعراب بپا خاسته بود .

طبری در این باره مینویسد : « . . . دیگر از وقایع این سال خروج استاد سیسی با مردم هرات و باد غیس و سیستان و شهرهای دیگر خراسان بود ، گویند با وی سیصد هزار مرد جنگجو بود و چون بر مردم خراسان دست یافتند ، بسوی مرو رود رفتند ، اجشم مرو رودی با مردم مرو رود بر آنان بیرون آمد . با وی جنگی سخت کردند اجشم کشته و بسیاری از مردم مرو رود نیز هلاک شدند ، عده ای از سرداران نیز هزیمت گشتند . . . » نهضت استاد سیسی بالاخره بدست سرداران خلیفه بقیمت تلفات زیاد پایان یافت « بنی عباس پس از پایان دادن بغلافت بنی امیه نتوانستند بدون شرکت نمایندگان اشراف معلی آسیای میانه بحکومت ادامه دهند و شرکت عناصر معلی در کارهای خلافت نتیجه اش آن شد که آسیای مرکزی و از آن جمله خراسان از زیر سلطه اشغالگران عرب تدریجاً خارج شود ، در دوران بعدی حکومت خلفای بنی عباس وضعیت توده های کثیر ملت سخت تر از دوران بنی امیه شد و مالیاتهایی که از محصولات مختلف گرفته میشد بیش از دوره قبل بود ، از زمین های دیمی کار ، نصف محصول مالیات اخذ میشد و از زمین هائیکه هم از آب دیمی و هم از آب دسنی استفاده میکردند یک سوم تا یک چهارم مالیات میگرفتند ، علاوه بر این مأمورین مالیاتی با استفاده از اینکه تقویم قمری اعراب با تقویم شمسی مردم رومی تفاوت داشت دو بار از دهقانان مالیات می گرفتند یعنی یکبار با تقویم عربی و یکبار با تقویم فارسی ، این طرز مالیات که رنگ غارتگری داشت بر عدم رضایت عمومی افزود ، استقرار حکومت فتودالی سبب شد که دهقانان در زیر نفوذ خانهای معلی تحت فشار شدید قرار

گیرید ، بالینکه زمین ظاهراً ما بملک خلیفه بود ولی در حقیقت قسمت اعظم آن تحت نظر اشراف معلی اداره میشد و آنها اراضی را تقسیم کرده بخورده مالکین اجازه میدادند ، خانواده های پدرشاهی سابق استقلال خود را از دست میدادند در این دوره تقسیمات طبقاتی در داخل خانواده صورت نمیگرفت بلکه در شرایط جدید اشراف و ملک داران بزرگتر دارای مقام و موقعیتی هستند و در املاک آنها اشخاص نیمه آزاد با غلامان کار میکنند ، علاوه بر این در این دوره غلامانی دیده میشوند که وابسته بزمین هستند .

خلفای بنی عباس رسوم و آداب ساسانیان را اقتباس کرده و پس از چندی شکوه و جلال دربار ایران در دستگناه خلافت تجدید شد و بشعبیت آنها اشراف معلی نیز از این روش پیروی کردند ، در دوره بنی عباس با نیروی دهقانان نیمه آزاد اینیه زیادی برپا شد ساختن قصور ، مساجد ، مدارس و قلاع و غیره با تحمل مشقات و مشکلات بدوش دهقانان بار و تحمیل گردید صنعتگران شهری هم وضع خوشی نداشتند ، آنها هم تحت اسارت فتودالها بسر - میبردند و بر اثر مالیاتهای گزافی که از آنها مطالبه میشد در فقر و پریشانی گزران میکردند ، مالیاتهای جنسی برای ایلات کوچ نشین بار سنگینی بود از هم پاشیدگی و پریشانی و فقر بی اندازه اهالی

جنبش مقنع

زحمتکش سبب گردید که يك جنبش وسیعی علیه

بنی عباس پدید آید ، این جنبش که تحت نظر مقنع رهبری میشد در سال ۷۰ قرن هشتم سرانجام ماوراءالنهر را فرا گرفت مقنع بربی یعنی کسیکه توسط چیزی پوشیده شده باشد و چون رهبر قیام نقاب سبزی رنگی بصورت خود میبست باین نام خوانده شد ولی اسم حقیقی او هاشم ابن حکیم است ، مقنع از اهالی مرو و از خانواده صنعتگران بود و در بعضی از منابع تاریخی گفته شده است که گویا مقنع یکی از سرداران ابو مسلم بود و در جنبشی که بر ضد خلفای بنی امیه صورت گرفت شرکت عملی داشته دلایلی در دست است که مقنع تحت تأثیر عمیق افکار مزد کیسم قرار داشت و همینکه نیروئی گرفته بتبلیغ آراء مزدک پرداخته است « در تاریخ بخارا در باره مقنع مینویسد : « . . . مقنع مردی بود از روستای مرو ، وی نخست گازری « رنگریزی » میکرد ، پس از آن بعلم آموختن پرداخت و از هردانشی بهره برد بغایت زبرک بود و کتب بسیار از علوم پیشینیان خوانده بود . . .

و در جای دیگر راجع ب مذهب مقنع و بارانش مینویسد : « . . . مذهب ایشان آن بود که نماز نمیگذازدند و روزه نمیداشتند و غسل از حنابت نمیگرددند ولیکن

یامانت میبودند و اینهمه احوال از مسلمانان نهان میداشتند و دعوی مسلمانی می کردند

بطوریکه از مندرجات تاریخ بخارا و برخی مآخذ دیگر برمیآید مقنع و یارانش بدون اینکه با حکام مذهبی توجهی داشته باشند، بر عایت اصول اخلاقی راستگویی، امانت و رازداری پایبند بودند، چون مقنع و یاران او یعنی سپید - جامگان علیه نظام موجود قیام کردند و حمایت از طبقات محروم را وجهه همت خویش قرار دادند، مورد بی مهری و عناد طبقات حاکم واقع شدند و مورخین و نویسندگان وابسته با شرافطن و لعنها و اتهامات ناروای ایشان وارد کردند، از جمله در تاریخ بخارا آمده است که سپیدجامگان > . . . زن خویش را بیکدیگر مباح دارند و گویند همچو گل است هر که بوید از وی هیچ کم نشود . . . > با اینکه قیام مقنع و ظهور وی بیست سال بعد از قتل ابو مسلم بود. با اینحال همواره مقنع و پیروانش از ابو مسلم بنیکی یاد میکردند و جنبش خود را دنباله نهضت ابو مسلم میدانستند .

> . . . موقبیکه اعراب پی بردند که مقنع بتبلیغات دامنه داری دست زده اورادستگیر و مانند يك قیام کننده علیه دولت برای محاکمه بمرکز خلافت یعنی بغداد فرستادند اما مقنع از سیاه چال زندان فرار کرد و بسرور رسید و در آنجا یاران خود را جمع کرد و در سال ۷۷۶ آنهارا بنواحی آسیای میانه گسیل داشت تا مردم آن سامان را بمبارزه علیه مظالم اعراب دعوت کنند، این تبلیغات مخصوصاً در ناحیه نسف و حدود شهر سبز که در آن زمان بیشتر اهالی آنجا را سفدیها تشکیل میدادند با استقبال گرمی روبرو شد - دست نشانندگان خلیفه مساعی فراوانی برای دستگیری مقنع بخرج دادند، آنها در ساحل جیحون و آمور دریا دستجات مسلح سوار باندازه کافی متمرکز کردند و آنها را مکلف ساختند که شب و روز پاسداری کنند و از عبور مقنع از مرز و بجانب سفد جلوگیری نمایند زیرا در شهر اخیر روز بروز شماره طرفداران او فزونی میگرفت، اعراب بخوبی میدانستند اگر مقنع با اوراءالنهر برسد موقعیت آنها دشوار خواهد شد مقنع علی رغم تمام این موانع از امور دریای عبور می کند و باتفاق عده ای از پیروان خود با آن طرف رود میرسد و در سفد بفعالیت مخفی مشغول میشود، در این زمان بطوریکه ترشخی مینویسد . . . اکثریت اهالی دهات پیرو مکتب مقنع میشوند و از اسلام رو میگردانند، قیام دامنه میگیرد و برای مسلمانان روزگار سختی فرامیرسد، ترشخی در ضمن بحث راجع

بجنبش مقنع صریحاً نظر خصمانه خود را نسبت بر هر قیام کنندگان اظهار میکند، این طرز اظهار نظر درباره مقنع از طرف تمام مورخین دوره فتودالیه يك امر طبیعی است، از جهت دیگر ترشخی، تنها اربابانی را مسلمان میدانند که اموالشان توسط قیام کنندگان ضبط و بین اهالی تقسیم شده است، برای ترشخی مسلمان فقط آن اعراب و اشراف محلی هستند که از نظام چاپرانه عرب و فرمانروایی آنان دفاع کردند و در پناه اسلام باتفاق اربابان عرب خود با کمال شقاوت صنعتگران و دهقانان را استعمار میکنند سپس ترشخی میگوید: طبقات پائین با اسلام خیانت کرده و دسته دسته به مکتب مقنع میپیوستند. علت اصلی این موضوع که چرا توده ها باین مکتب پیوستند اینست که مقنع میخواست عدم مساوات در اموال و غارتگری اقلیت پایان دهد، او در ضمن تعلیمات خود به مردم میگفت با قانمی و سیادت اعراب خاتمه دهید - جنبش مقنع بزودی رشد و توسعه یافت و در مدتی کوتاه تمام ماوراءالنهر را فرا گرفت .

ستاد قیام کنندگان در دهکده نارشاخ نزدیک بخارا واقع شده بود، حاکم بخارا حسین بن معاذ نیروهای جنگی خود را بسیج کرد، این نیروها مرکب بودند از اعراب و دستجاتیکه فتودالها و اشراف با آنها ملحق کرده بودند او این سپاه را بر ضد عصیان کنندگان حرکت داد، جنگ سختی بوقوع پیوست در نخستین برخورد هفتصد تن از طرفداران مقنع کشته شدند و اعراب پیروزی یافتند، اما فتحیکه نصیب اعراب شد وضعیت را بوضع آنها تغییر نداد، قیام کنندگان که در حومه بخارا پناهنده شده بودند بنقاط دیگر رفتند و در آنجا بگرد آوری قوای تازه مشغول شدند. این قیام، مهدی خلیفه را > ۷۷۵ - ۷۸۵ < که مدت ده سال خلافت کرده بود بهراس انداخت او بجهت از بغداد بطرف نیشابور حرکت کرد تا اقدامات موثری برای خاموش کردن جنبش مقنع معمول دارد . > از تاریخ تاجیکستان > در تاریخ بخارا نوشته شده > . . . سپیدجامگان بسیار شدند و مسلمانان اندر کار ایشان ناتوان ماندند و نفیر بیفداد رسید و خلیفه مهدی بود در آن روزگار تنگدل شد و بسیار لشکرها فرستاد بچنگ وی و بآخر خود آمد به نیشابور بدفع آن فتنه، و بیم آن بود که اسلام تپاه گردد و دین مقنع همه جهان بگیرد . . . > مهدی خلیفه بجا کم خراسان فرمان داد که فوراً برای حاکم بخارا قوای امدادی بفرستد رئیس دستجات اعزامی جبرئیل بن یحیی

بود ، موقعیکه او با سپاهیان خود با استحکامات نارشاخ رسید مدت مدیدی بدون کسب موفقیت باقیام کنندگان دست و پنجه نرم میکرد قیام کنندگان با حملاتی بی دریسی سپاهیان جبرائیل را بیچاره و ناتوان کردند بطوریکه او نتوانست بچنگ ادامه دهد در این موقع از بلخ هفت هزار نفر بیاری او آمدند ولی چون او بنیروی نهضت واقف بود بچنگ تن در نداد ، بالاخره نیروی کمکی هنگفتی برای کمک امیر خراسان گسیل داشتند ولی قسمتی از نیروی اعزامی در راه ضمن برخورد با طرفداران مقنع از بین رفتند و قسمت دیگر پس از رسیدن به محل ، کاری از پیش نبردند و باین ترتیب سپاهیان عرب سرانجام شکست خوردند ، در نتیجه این احوال موقعیت جبرائیل فوق العاده سخت و آزار ناپسند بین بلخ و مرو قطع گردید در این موقع جبرائیل ناگزیر میشود که تمام قوای خود را علیه عسکریان کنندگان بکار برد و کلیه وسایل فنی و جنگی خود را بکار اندازد شاید بتواند استحکامات نارشاخ را فتح کند چه در این نقطه تمام قوای اصلی قیام کنندگان متمرکز بود ، چهار بار تمام اعراب ، نارشاخ را محاصره کردند ولی این عمل برای آنها نتیجه ای نداد ، پس از آنکه طرفین از این جنگهای بی حاصل خسته شدند بمذاکره صلح آغاز نهادند ، از آنجا که اعراب خود را فاتح میدانستند سعی کردند که از مذاکرات برای تحکیم موقعیت خود استفاده نمایند و درصدد برآمدند که از راه نیرنگ و خیانت رهبر قیام را ضمن مذاکرات صلح بقتل رسانند ولی کوشش آنها بجائی نرسید و موجب توسعه قیام گردید و استقامت قیام کنندگان را بالا برد .

منابع تاریخی عرب میگویند بالاخره قیام کنندگان در نارشاخ شکست خوردند اما قیام در همان زمان نواحی تازه ای را در آسیای میانه فرا گرفت و مرحله دوم نبرد آغاز شد ، نکته جالب اینست که در مرحله اول جنبش مقنع بعضی از قشرهای اشراف سغدی علیه اعراب با او همداستان شدند ولی در مرحله دوم اشراف از مزود کیسیم مقنع بهراس افتادند و برای حفظ منافع طبقاتی به طرف اعراب گرویدند ، اما قشرهای عظیم دهقانان سغدی پاسپیدجامکان همچنان به طرف مقنع میشتافتند و جنبش او را تقویت میکردند ، در نتیجه مبارزه دلاوران آنان سرزمین ماوراءالنهر و مرکز قدرت اعراب از دست آنها خارج شد ، مهدی خلیفه که از این جریانات نگران بود حاکم سغد را تغییر داد و او را بهدم لیاقت متهم نمود و بجای او معاذ بن مسلم را تعیین کرد ، معاذ در سال ۷۷۷ در ناحیه بین بخارا و مرو سپاه عظیمی فراهم آورد ، ضمناً سپاهیان امیر هرات

و سایر قوای نظامی اشراف و سران محلی را باین نیرو ملحق کرد و پس از آن بکمک اعراب شکست خورده ایکه در نزدیک سمرقند متمرکز شده بودند شتافت ، اما لشکر کشتی معاذ هم با نا کامی مفتضحی روبرو شد ، قیام کنندگان در زمین مسطحی نزدیک بیکنند با سپاهیان معاذ روبرو شدند و چندین ضربه کاری بر آنها وارد آوردند ، در نتیجه معاذ نتوانست لشکر کشتی خود را بطرف سمرقند ادامه دهد و ناچار بطرف بخارا راند فقط یکسال بعد ، اعراب با کوشش بسیار و دادن تلفات بشخیر بخارا توفیق یافتند ، از این بیعده مرحله سوم یا مرحله نهائی نبرد آغاز گردید ، در آن زمان نیروهای اصلی قیام کنندگان در یک قلعه کوهستانی بنام ستام نزدیک کشتی متمرکز شده بود ، معاذ این قلعه را محاصره کرد اما بزودی مجبور شد که از محاصره دست بکشد ، مورخین عرب علت اینکار را مر بوطبیرمای زمستان میدانند اما علت اساسی ترک محاصره چیز دیگری بود ، معاذ از مقنع شکست خورد و مجبور بود که از قلعه عقب نشینی کند انفصال او از نمایندگان خلیفه در خراسان و اعزام حاکم دیگر بآن سامان مویب این موضوع است .

بطوریکه نرشخی میگوید معاذ بن مسلم مدت دو سال علیه مقنع جنگید و جانشین جدید خلیفه در خراسان حسین بن زهیر نیز چندین سال بچنگهای خونین با او ادامه دادند و سرانجام بعزت کثرت تعداد قوای عرب مقاومت توده های ملت ، محکوم بشکست گردید ، اعراب با استفاده از نیروهای که از لحاظ نفرت و مهمات و تجهیزات بر قوای قیام کنندگان برتری داشت در سال ۷۸۳ قلعه ای را که مقنع در آن بود فتح کردند و تمام مدافعین قلعه را بقتل رسانیدند و مقنع که مایل نبود بدست اعراب بیفتد بخود کشتی مبادرت کرد ، اما پس از مرگ او همچنان طغیانهایی از جانب سفیدجامکان علیه اعراب در نواحی مختلف صورت میگرفت - مبارزه ایکه طی سالیان دراز توده های ناراضی آسیای میانه زیر پرچم مقنع ادامه دادند نمونه درخشان دیگری از شجاعت و آزاد بخواهی مردم این سامان است ، این مبارزه طولانی نشان میدهد که مقنع بک سپهسالار ملی شجاع و نیز بیک رهبر جنگی و سیاسی با استعداد بوده که توانسته است خلق را برای نبرد علیه اعراب و استعمار کنندگان و زور گویان داخلی متحد و مجهز سازد .

در خانه لازمست خاطر نشان کنیم که قیامهای توده ای در زمان بنی عباس از نظر ماهیت با قیامهاییکه در زمان حکومت بنی امیه صورت گرفته

است تفاوت اصولی دارد، چه قیامهای مرحله اول اساساً بر ضد متجاوزین و اشغالگران عرب بود و رهبران آن اغلب اشراف و سران محلی بودند ولی در مرحله دوم، قیام مردم نه فقط بر ضد بنی عباس بود بلکه این قیامهای پر شور، علیه اشراف، اریستوکراتها و فتودالهای محلی که از سلطه اعراب پشتیبانی میکردند صورت میگرفت.

جنبش مقنع جنبش قشرهای زحمتکش خلق بود و قبل از همه در بین آنها بزرگانی بودند که بر ضد فتودالیزم شکوفان قیام کرده بودند.

بهین علت است که قیام مقنع در تاریخ ملت‌های آسیای میانه دارای اهمیت و مقام خاصی است، با اینکه قیام سرانجام با شکست مواجه شده ولی این جنبشها استعداد و رشد فکری توده‌ها را بالا برد و بطور غیر مستقیم در آنها فکر آزادی طلبی و عصیان علیه بیدادگران را تقویت نمود باین ترتیب توده‌های ملل آسیای میانه سعی فراوان کردند تا اصول فتودالیزم را که می‌خواست جانشین روابط دوران بردگی شود از پیش محکوم کنند... از تاریخ تاجیکستان

چنانکه یادآور شدیم جنبش‌های اعتراضی مردم در دوره عباسیان برخلاف عصر بنی‌امیه تنها برای رهایی از قید حکومت عرب نبود بلکه قیام مردم در این ایام برای نجات از مظالم خلفا و عمال آنها و بهبود وضع اقتصادی بود، کشاورزان دهات بدست خداوندان ملک، و پیشه‌وران شهری، و بوسیله عمال خلیفه به طرز وحشیانه‌ای غارت میشدند و حاصل کار و کوشش آنان بچیب خلفا و عمال ایرانی و عرب میریخت و آنها باین پولهای حلال! سفره‌های خود را رنگین میکردند و بعیش و خوشگذرانی مشغول میشدند و چه بسا که برای يك خوشمزگی دهان شاعر درباری را از زر انباشته میکردند؛ خلیفه به رشیدیك شاعر متعلق چهارصد جامه از جامه‌های خاص خود را عطا نمود و هادی خلیفه چنانکه در **تجارب السلف** نوشته شده «چهارصد اشتر بار کرده بزر و جامه به یکی از خدمتگزاران خود میبخشد - برمکیان با نفوذ و قدرتی که در دستگاه خلافت عباسی داشتند نه تنها برای بهبود وضع اقتصادی مردم قدمی برنداشتند، بلکه در چپاول بیت‌المال و بیدادگری با توده مردم از عمال عرب عقب‌نماندند، در دوره ایکه **یحیی بن خالد برمکی** و برادرش موسی در طبرستان حکومت داشتند از تجاوز بمال و ناموس مردم خودداری نکردند و چنانکه در تاریخ طبرستان نوشته شده

«... از خوف فضل و جعفر کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان بر هرون عرضه دارد...» باین حال در میان افراد خاندان برمکی کسانی بودند که کمابیش بر رعایت حال زبردستان و حفظ حقوق مردم توجه داشتند، در کتاب **عقد الفرید** مینویسد هرون روزی بایکی از نزدیکان خود درباره برمکیان سخن گفته و وی خطاب به هرون گفته است «... ای امیرالمومنین چنین مینماید که تو بسال و نعمت آنان بدیده رشك مینگری، ایشان را تو خود بر آورده‌ای و بدین پایگاه رسانیده‌ای، آنچه میکنند بفرو خود تو است... درباره آنان هر چه خواهی توانی کرد، رشید انکار کرد و گفت چنین نیست که تو مبینداری من اکنون بطفیل ایشان زنده‌ام.. چندان ملك و مال که آنان دارند از فرزندان من کس ندارد در این صورت چگونه توانم در حق آنان نیکدل و نیک بین باشم..»

بطور کلی امرا و وزراء ایرانی و غیر ایرانی که در حلقه حکومت خلفا وارد بودند کمابیش در فحایع و مظالم این دستگاه شرکت داشتند، در تاریخ طبرستان مینویسد پس از اینکه خالد برمکی از حکومت طبرستان معزول شد «... بازاری می‌بکنار رود بار ایستاده بود گفت الحمد لله از ظلم تو خلاصی یافتیم، اینحال با خالد بگفتند، فرمود تا بازاری را بیاورند گفت اگر از ولایت شما معزول کردند از انتقام تو کسی مرا معزول نکرد گردن بازاری بفرمود زدند بدین ترتیب میتوان گفت که در دوره قدرت خلفا غالباً اریستوکراتها و اشراف ایرانی برای تجدید نفوذ باستانی خود در دربار خلافت نفوذ می‌کردند و کمتر بحال استقلال و بهبود وضع اقتصادی توده ایرانی میاندمیشیدند چنانکه احوال برمکیان و وضع و رفتار **فضل بن سهل** و برادرش حسن در دربار مأمون این حقیقت را روشن میکند، در این دوره اخاذی و رشوه‌گیری تنها منبع مهم عایدی وزراء و ارباب قدرت بود، کار گزاران و سران سپاه در پناه حمایت آنان بر جان و مال مردم مسلط بودند، غالباً وزراء از امور بین‌المللی پولی بقرض میگرفتند و سپس بآنان مأموریت میدادند که آن وجه را بتدریج از مردم بستانند و باین وسیله عاملان بیدادگر را در انواع ظلم و ستم آزاد میگذاشتند، خلیفه که در حقیقت رئیس دزدان و غارتگران بود غالباً بنام «استصفا» ضیاع و عقار و هزاران هزار زر نقدی را که وزراء از مردم بیچاره بزور گرفته بودند تصاحب و ضبط مینمود

این فرات که وزیر مقتدر بود گفت سلطان ، من و حسین بن عبدالله جوهری را مجبور کرد تا هر يك ده هزارهزار دینار از مال خود بخزانة سلطان تسلیم کنیم، غالباً کشاورزان و صاحبان اراضی برای آنکه از شر عمال دولت در امان باشند زمین خود را بنام یکی از اصحاب قدرت به ثبت میدادند و غالباً مرد صاحب نفوذ زمین را تصاحب میکرد و صاحب اصلی زمین تنها در غله و سود زمین بشرکت میجست، در کتاب اغانی مینویسد: «... وزیر معتمد روری بمظانم نشسته بود وقتی مجلس تمام شد مردی را دید که همچنان نشسته است پرسید آیا حاجتی داری؟ گفت آری... وزیر گفت که بر تو ستم کرد؟ گفت تو و تا کنون... نتوانسته‌ام بر تو راه یابم، گفت در چه باب بر تو ستم کرده‌ام. پاسخ داد فلان ضیعه مرا و کیل توبه غصب بسته و چون هنگام خراج فراز آمد خراج آنرا من خود پرداختم تا آن ملک بنام تو در دیوان ثبت نشود و مالکیت من از میان نرود و کیل تو هر سال غله آن میبرد و من همه ساله خراج آنرا میپردازم و کس از اینگونه ستم بیاد ندارد.»

پس از خاموش شدن جنبش ابو مسلم و القمق، بزرگترین

بابك خرم دین

نهضت توده‌ای قیامی است که بر رهبری بابك خرم دین و نهضت سرخ جامگان در شمال ایران بوقوع پیوسته است بطوریکه از «در عصر مامون» مندرجات کتاب سیاستنامه بر میآید قبل از ظهور بابك خرم دینان در نواحی مرکزی و شمالی ایران فعالیتها می داشتند و مبارزاتی علیه دین و دولت اسلامی دست میزدند «... در آنوقت که هرون الرشید در خراسان بود باردیگر خرم دینان خروج کردند از ناحیه اصفهان .. و مردم بسیاری از ری و همدان.. بیرون آمدند و با این قوم پیوستند و عدد ایشان بیش از صد هزار بود، هرون سوار بحرب ایشان فرستاد ایشان بترسیدند و هر گروه بجای خویش باز شدند» مقدسی درباره آئین و روش این جماعت میگوید «از ریختن خون، جز در هنگامیکه علم طغیان برافرازند خودداری میکنند بیا کیزگی بسیار مفیدند ، میل دارند با نرمی و نکوکاری با مردم دیگر در آمیزند و اشتراک زنان را با رضایت خود آنان جایز میدانند» ابن الندیم در کتاب الفهرست، خرمیه را از پیروان مزدك میدانند و مینویسد «... مزدك به پیروان خود دستور داده بود که همیشه در جستجوی لذات باشند و در خوردنی

و نوشیدنی بر خود سختی روا ندارند ، دوستی و یاری را بیشه سازند و با استبداد مبارزه نمایند ، زنان و خانواده‌ها را مشترک بدانند، با اینهمه رفتار و کردار پسنده دارند و از بی آزار کسی بر نیایند سپس میگوید بابك کسی است که جنگ و غارت و کشتار را در میان آنان رواج داد و پیش از آن خرم دینان با این کارها دست نمیزدند.

بله می در باره آنان میگوید «... مردمان جوان و دهقانان... شرایط اسلام از نماز و روزه و حج و قربان و غسل جنابت بر ایشان گران بود ... و از مناهای خدای عزوجل بازداشتن ایشان را خوش نمی آمد، چون در مذهب بابك این همه آسان یافتند او را اجابت کردند و تبع او شدند...»

در تمام جنبش‌های توده‌ای بعد از اسلام رهبران قیام همواره اصل تناسخ (یعنی انتقال روح از بدنی به بدن دیگر) را بین پیروان خود اشاعه میدادند، چنانکه سنباد ، استاد سیسی و مقنع اصل تناسخ را بیاران خود میآموختند و از این راه میکوشیدند تا سنت مبارزه علیه بیدادگران را برای شخصیت‌های برجسته تاریخ آسان سازند ، پیروان مقنع معتقد بودند که روح ابو مسلم در او حلول کرده و بیاران بابك را عقیده بر این بود که روح جاویدان در تن بابك در آمده است. به این ترتیب سیاستمداران ایران از اصل تناسخ استفاده سیاسی می کردند.

«... بابك خرم دین در آذربایجان در سال ۲۰۱

قیام بابك

خروج کرد و در مدت ۲۲ سال در آن سامان با استقلال زیست و شکست‌ها بر سرداران خلیفه وارد آورد تا آنکه بعد از قهرمانی‌های فراوان گرفتار شد و در ۲۲۳ در عین مردانگی بقتل رسید .

ابن الندیم مینویسد خرم دینان که سرخ جامگان معروف شده‌اند از پیروان مزدك‌اند که در آذربایجان ، ری، ارمنستان ، دیلم، همدان، دینور ما بین اصفهان و اهواز پراکنده‌اند ، بعد ابن الندیم اظهار نظر میکنند که بابك خرم دین کسی بود که جنگ را در میان خرم دینان که مردان سلیمی بودند بیاورد ، خواجه نظام الملک که قرمطی‌ها و خرم دینان را یکی میدانند مینویسد که وقتی خرم دینان در زمان هرون و کمی پیش از ظهور بابك از دهات اصفهان و ری و همدان خروج کردند عده آنها صد هزار بود و خلیفه

قشون بزرگی بچنگ آنها تجهیز کرد... خلقی بیحدود از ایشان بکشتند و فرزندان ایشان به بغداد بردند و فروختند اینک که سخن باینجا رسید و ماهیت قیام بابک و نظائر او شناخته شده است، ذکر چند نکته از زندگی بابک میتواند بعضی از جاهای خالی را پر کند، بابک از افراد توده ایرانی بود و از اوان جوانی به سپاه جاویدان از روسای خرم دینان پیوست و در نزد او تقرب یافت تا حدی که چون جاویدان میبرد وصیت کرد که بابک جانشین او است، پس از مرگ جاویدان زنش سپاه را گرد آورد و مطابق اعتقاد خرم دینان که معتقد به تناسخ بودند و باین وسیله رشته معنوی، میان قائدین خود بوجود میآوردند اعلام داشت که جاویدان در شب مرگش گفت که روح او در بدن بابک حلول خواهد کرد، سپس دستور داد گاوی قربان کردند و پوست او را گسترده طشتی پر از شراب بر روی آن نهاد و قطعات نان در پیرامون طشت چید، هر یک از لشکریان پا بر آن پوست مینهاد و قطعه نانی را در شراب زده میخورد و دست بابک را گرفته میگفت .. آمنت بک یا روح بابک کما آمنت بروح جاویدان. و به این ترتیب با بابک بیعت می کردند و به دست دوستی می دادند.

(الفهرست الجزء التاسع)

وقتی که بابک، خروج کرد خرم دینان از سایر نواحی باو میپیوستند مأمون، محمد بن حمید طامی را که پیروزیهای بسیار بدست آورده و شهرهای قزوین مراغه و بیشتر آذربایجان را گشوده بود بچنگ بابک فرستاد ولی پس از شش جنگ که میان آنها روی داد محمد بن حمید کشته شد مأمون در این بار سردار ایرانی عبدالله طاهر والی خراسان را بجلوگیری بابک گسیل داشت و تمام ولایات ری، همدان، اصفهان (ولایت کوهستان) و آذربایجان را باو بخشید اما بابک به دژی پناه برد و لشکریانش پراکنده شدند و عبدالله طاهر نیز نتوانست کاری از پیش ببرد.

نظام الملك مینویسد در سال ۲۱۸ هجری خرم دینان اصفهان و پارس و آذربایجان و همه ولایات کوهستان (ری و همدان) خروج کردند و همه به یکشعب وعده نهاده و بهم ولایتها و شهرها ترتیب کاری داده بودند و در اصفهان مردی بر سر آنها بود بنام علی مزدک که بیست هزار مرد را سان دید و نماینده خلیفه را شکست داده بآذربایجان رهسپار گردید که بیابک بیوندد، باین

طریق ۲۵ هزار نفر در شهر کوهستانی شهرستانه جمع شدند و بابک در آنجا بایشان پیوست، در این موقع سردار خلیفه با چهل هزار مرد بایشان تاخت و نظام الملك مینویسد «مبالغه بنظر میرسد» که صد هزار نفر از خرم دینان را کشت، جمعی از آنها با صفهان باز گشتند ولی در آنجا نیز تلفات بسیار دادند، خلیفه عباسی تمام همت خویش را بر دفع بابک مقصور گردانید، تا آنکه یکی از سرداران ایرانی را بنام افشین برای قلع و قمع وی برگزید، حیدر پسر کاوس با عنوان خانوادگی افشین امیرزاده اشروسته بود که با پدر و برادرانش بدست خلیفه اسیر افتاد و در بغداد بزرگ شده و در آنجا بسرداری رسیده بود، با اینکه دل افشین با ایرانیان بود و بالاخره بجرم همدستی با «مازیار» دوست بابک که پس از بابک در مازندران سر بطغیان برداشت کشته شد معلوم نیست چرا افشین بچنگ بابک رضاداد و چرا پس از گرفتاری او را بدر بار خلیفه آورد، شاید او چنین میپنداشت که خلیفه بر بابک خواهد بخشود «... معتمم باوی قرار گذاشته بود که هر روز که او بچنگ بر نشینده هزار درم بوی دهد و هر روز که بر اسب نشیند و بچنگ بیرون نرود پنجهزار درم باو بخشد.» از مقاله سمید نفیسی، از اینجامیتوان اهمیت قیام بابک و تزلزل دستکاه خلافت را دریافت باری، بابک مدت سه سال در برابر سپاه افشین که پیوسته از بغداد نیرو میگرفت مقاومت کرد و روزی که بالاخره مجبور بفرار شد، با چند تن از یاران خود در کوهستان ارضیه متواری میزیست، سر انجام باحوال او بی بردند و او را از راه خیانت بشکار گاه کشیدند و در آنجا دستگیر ساختند، نظام الملك مینویسد بابک و اسیران دیگر را ببغداد بردند، چون چشم معتمم خلیفه بیابک افتاد گفت ای سگ چرا در جهان فتنه انگیزی، هیچ جواب نداد فرمود تا هر دو دست و پایش ببرند، چون دستش بریدند دست دیگر در خون زد و در روی خود مالید و همه روی خود را از خون خود سرخ کرد، معتمم گفت ای سگ این چه عمل است، گفت در این حکمتی است، شما هر دو دست و هر دو پای من بخواهید برید و گونه روی مردم از خون سرخ باشد، خون از روی برود زرد باشد من روی خویش را از خون خود سرخ کردم تا چون خون از تنم بیرون شود نگویند که رویش از بیم زرد شد، فرمود تا پوست گاوی با شاخها بیاوردند و همچنین بابک ملعون را در میان پوست گرفتند، چنانکه هر دو شاخ گاو

بر بناگوش او بود، دروی دوختند و پوست خشک شد، پس همچنان زنده برداش کردند. از سیاست نامه»

دیده میشود که نهضت خرم‌دینان نهضتی توده‌ای و بردامنه و ضد استثمار بود و عوامل اقتصادی عمیق داشت، کسانی که از میان توده ایرانی برخاسته مردان مبارزی بودند که دلیری و ایران‌دوستی آنها میتواند برای فرزندان ایران سرمشق قابل تحسینی باشد، مبارزه هر روز شکل نوینی بخود میگردد و هر روز در برابر استثمارگران تازی و امروز در برابر استثمارگران آمریکائی، در آنروز وقتیکه گونه بابک از خون وی رنگین میشد رخساره خلیفه بغداد میشکفت و امروز وقتیکه مبارزان ضد استثمار در خاک و خون میروند لبهای دلالان وال استریت خندان میشود، تاریخ نشان خواهد داد که افتخار و پیروزی با کسانی است که همیشه در راه رهایی ملت قدم بگذارند و فقط آنها فرزندان لایق میهن‌اند (۱)

باین ترتیب دیدیم که پس از کشته شدن بزرگ‌دوم آخرین پادشاه ساسانی عملیات نظامی منظم علیه اعراب پایان یافت و ولی‌پس از مدتی کوتاه مقاومت‌های محلی علیه متجاوزین عرب شروع گردید، پس از آنکه خلافت بنی‌امیه بهمت ابومسلم و بدستگیری ایرانیان پایان یافت و دوران فرمانروائی عباسیان رسید مداخله افکار و افراد ایرانی در کارها فزونی گرفت و بسیاری از آداب و رسوم و شعائر ملی مادر دستگاه خلافت راه یافت، اما عباسیان با اینکه بیاری ایرانیان بمسند خلافت نشسته بودند با یاران قدیم، راه غدر و خیانت پیش گرفتند چنانکه ابومسلم بدستور منصور هلاک شد و خاندان بزرگ برامکه بفرمان هرون الرشید بر افتاد و فضل بن سهل وزیر کاردان مأمون کشته شد، این جریانات بذرا آزاد یخواهی و استقلال طلبی را در مزرع دلهای مردم کاشت و مقدمات تأسیس دولتهای مستقل ایران را فراهم گردانید.

پس از آنکه مأمون بخلافت نشست طاهر ذوالیمینین «ایرانی الاصل» را بحکومت خراسان روانه کرد طاهر در سال ۲۰۶ بخراسان رفت و پس از یکسال و نیم فرمانروائی در جمادی الاخر سال ۲۰۷ نام خلیفه را از خطبه بیانداخت، و علم استقلال برافراشت ولی بگفته بعضی از مورخین

۱- تحلیلی از نهضتهای توده‌ای در ایران نوشته . ا. قاسمی

طاهر بدست غلامی که جاسوس خلیفه بود مسموم شد و پس از او پسرش طلحه و پس از فوت طلحه عبدالله پسر دیگر طاهر بحکومت خراسان رسید، طاهر با اینکه ایرانی الاصل بود با بابک خرم‌دین و مازیار که بر مرور دایت استقلال برافراشته بودند مصاف داد بابک بشرحی که گذشت پس از شکست از طاهر بدستور خلیفه بدار آویخته شد و مازیار نیز بر اثر خیانت برادر بدست دشمن افتاد و در ۲۲۵ بدار آویخته شد.

مازیار پسر قارن در سال ۲۰۸ از طرف مأمون بحکومت طبرستان و دماوند منصوب شد، پس از چندی بدستگیری افشین از اطاعت خلیفه سرباز زد و راه و رسم مسلمانی رها نمود و دین بدران خود را احیاء کرد و زردشتیان و خرمیان را مصدر کار، نمود و مسلمانان را از مشاغلی که داشتند برکنار کرد، این اقدامات خلیفه را نگران نمود و عبدالله بن طاهر را بجهنگ او برانگیخت و عبدالله مازیار را دستگیر و نزد خلیفه فرستاد، پس از عبدالله فرزندش طاهر و پس از مرگ طاهر اولادش مجد که مردی عیاش بود بخلافت نشست ناگفته نماند که جنبش مازیار و کوششها و تشبثاتی که افشین در راه سقوط حکومت عباسی بخرج داده‌اند بانهضت بابک اختلاف اصولی داشت، بابک میخواست با احیاء راه و رسم مزدکی بدوران ستمگری اریستو کرانها و فتودالهای خون آشام محلی پایان دهد بهمین مناسبت تکیه گاه اصلی بابک توده کثیر کشاورزان بود، در حالیکه مازیار و افشین می کوشیدند تا باست کردن بنیان حکومت عباسی اصول اشرافی عهد ساسانیان را تمدید کنند، بهمین علت وقتیکه خلیفه افشین را مأمور سر کوبی نهضت بابک نمود وی در انجام این مأموریت تعللی بخود راه نداد.

در همین ایام بکنفران ایرانی بنام یعقوب که در سیستان ظهو یعقوب لیث قدرتی بهم رسانده بود، نامه ای بمحمد بن طاهر نوشت و عبدالله و برادرانش را که به یعقوب ضربتی زده بودند نزد خود خواند ولی محمد از تسلیم آنان سرباز زد یعقوب نیز بجانب بوشهر و لاریشگر کشید چون سپاه یعقوب نزدیک شدند محمد نماینده‌ای نزد یعقوب فرستاد و گفت اگر فرمان خلیفه آمده‌ای فرمان او را عرضه کن و گرنه باز گردید یعقوب در جواب او شمشیر خود را نشان داد و گفت «فرمان

من اینست « پس از آن بنی‌شاپور آمد و بدوران حکومت آل طاهر پایان داد. یعقوب مردی رویگرزاده و از میان توده مردم برخاسته بود، نسبت بکشاورزان و سایر طبقات محروم بدیده عطوفت و مهربانی مینگریست و در اخذ مالیات رعایت حال آنان را میکرد، و از کسانی که کمتر از پانصد درم مال داشتند بهیچ عنوان چیزی نمیگرفت و گاه از بدل کمک بآنان دریغ نداشت، یعقوب بادوستان و همکاران خود بکرنک و صمیمی بود بهمین علت محبت ایشان را بغود جلب کرد و در مدتی کوتاه سراسر سیستان، بلخ، طخارستان، کرمان و فارس را بحیطه قدرت خود درآورد.

در کتاب زین الاخبار گردیزی آغاز کار یعقوب بدین نحو بیان شده است «... یعقوب بن لیث بن معدل مردی مجهول بود از روستای سیستان از ده قرنین و چون بشهر آمد رویگری اختیار کرد و همی آموخت و ماهی بیازده درهم مزدور بود و سبب رشد او آن بود که بدانه بافتی و داشتی جوانمرد بودی و بامردمان خوردی و نیز با آن هشیار بود و مردانه، همه قرببان او را حرمت داشتی و بهر شغلی که بیفتادی میان هم شغلان خویش پیشرو، او بودی، پس از رویگری - بهیاری شد و پس سرهنگی یافت و خیل یافت و همچنین بتدریج بامیری رسید، مشغول تجهیز قوا بود، نماینده خلیفه نزد او آمد تا مگر باختلاف خانه دهد، یعقوب در این حال بستری بود و در کنار او شمشیر و طبعی از تره و پیاز و چند ماهی قرار داشت، یعقوب پس از آنکه از پیام خلیفه آگاهی یافت گفت « بخلیفه بگوی که میان من و توجز این شمشیر نیست، من مردی رویگرزاده‌ام و از پدر رویگری آموختم و خوردن من نان جوین و پیاز و تره بوده است و این پادشاهی و گنج و مال را از راه مردی بدست آورده‌ام نه از میراث پدر و نه از نودارم، از پای نشینم تا سر تورا بهدیه نفرستم و خسانواده تورا ویران نکنم، یا آنکه گفتم بجای آرام و یا برویگری و خوردن نان جوین و ماهی و پیاز و تره باز کردم...» یعقوب مردی آزاده بود و بخلفای عباسی و فرامین و احکام آنان اعتقاد و اعتنائی نداشت وی با خوارج سیستان که دشمن بی‌امان خلافت بودند از در دوستی درآمد و از این راه درست کردن بنیان خلافت کوشید، بطوریکه در تاریخ سیستان نوشته شده یعقوب پس از تسلط بر نیشابور عده‌ای از او فرمان امیرالمومنین خواستند و ویرا خارجی شمردند یعقوب چون از جریان آگاه

شد فرمان داد تا کلیه بزرگان نیشابور را دعوت کنند تا فرمان خلیفه را بآنان بنمایند، پس از آنکه رجال نیشابور گرد آمدند «... یعقوب فرمان داد تا هزار غلام سلاح پوشیدند و هر یک سپر و شمشیر و عودی سیمین یا زرین از همان سلاح که در نیشابور بود و از خزانه محمد بن طاهر برگرفته بود در دست گرفتند و خود برسم شاهان بنشست و غلامان دو صف پیش او بایستادند، سپس فرمان داد تا نیشابوریان درآمدند و پیش او بایستادند، گفت بنشینید. پس حاجب را گفت آن عهد امیرالمومنین بیار تا برایشان بخوانم حاجب اندر آمد و تیغ یمانی میان دستاری مصری پیچیده بیاورد و دستار از آن بیرون کرد و تیغ پیش یعقوب نهاد و یعقوب تیغ برگرفت و بجنبانید آن مردمان بیشتر بپهوش گشتند، گفتند مگر بجانه‌های ما قصدی دارد، یعقوب گفت تیغ نه از بهر آن آوردم که بجان کسی قصدی دارم، شما شکایت کردید که یعقوب عهد امیرالمومنین ندارد خواستم بدانید که دارم. مردمان باز جای خود آمدند، باز گفت امیرالمومنین را به بغداد نه این تیغ نشانده است؟ گفتند بلی، گفت مرا بدین جایگاه نیز هم این تیغ نشانده عهد من و امیرالمومنین یکی است پس فرمان داد تا هر چه از آن مردمان از جمله طاهریان بودند در بند کردند بکوه اسپهبد فرستاد.

دیگران را گفت که من داد را بر خواسته‌ام بر خلق خدای تبارک و تعالی و برگرفتن اهل فسق و فساد را، و اگر نه چنین بودمی، ایزد تعالی مرا تا کنون چنین نصرت‌ها ندادی...»

(از تاریخ سیستان تصحیح ملک الشعراء)

در جای دیگر مینویسد « یعقوب بسیار گفتی که دولت عباسیان بر قدر و مکر بنا کرده‌اند نبینی که با بومسلمه و بومسلم و آل برامکه و فضل بن سهل باچندان نیکوئی کایشان را اندر آن دولت بود چه کردند، کسی مباد که برایشان اعتماد کند...»

بطوریکه از تاریخ سیستان که ظاهراً قدیمیترین منابع تاریخی مربوط باین ایام است بر میآید در آن دوران خوارج آنی آرام نبودند و بوسایل و عناوین مختلف موجبات ناراحتی و تزلزل دستگاه خلافت را فراهم میکردند

در صفحه ۲۱۸ این کتاب یعقوب خطاب با ابراهیم که از دشمنان خلافت است چنین میگوید: «... و ابراهیم باهدی‌های بسیار با اسبان و سلاح نیکو پیش یعقوب آمد بطاعت و بندگی، یعقوب او را هم بر آن عمل بداشت و بناخت و نیکوئی گفت، پس گفت تو و یاران دل‌قوی باید داشت که بیشتر سپاه من و بزرگان همه خوارج اند و شما اندرین میانه بیگانه نیستید...» در جای دیگر یعقوب بشخص دیگری میگوید: «... اگر خواهی سلامت یابی» «امیرالمومنین» از سردور کن و برخیز و با سپاه خویش دست با ما یکی کن که ما با اعتقاد نیکو برخاستیم که سیستان نیز فرا کس ندهیم، و اگر خدای تعالی نصرت کند بولایت سیستان اندر فزایم آنچه توانیم و اگر اینت خوش نیاید بسیستان کسی را میازار و بر همان سنت که اسلاف خوارج رفته‌اند همی رو...» در تاریخ سیستان در غالب فصول چندبار از خوارج و جنگ‌های پارتیزانی و مبارزه آنان با عمال خلیفه مطالبی ذکر میکنند، با اینکه مندرجات این کتاب از نظر تاریخی چندان مورد اعتماد نیست ولی از مجموع مطالب آن میتوان کمابیش از نفوذ خوارج و جنبش‌های مقاومت ایرانیان آن عصر باخبر گردید.

شمار مجاهدین و آزادبخواهان آن ایام بفتوای تاریخ سیستان این بود «... بمردی کشته شویم به از آن که اسیر...» خوارج در سیستان بطور مخفی و پراکنده فعالیت میکردند و گاهی از راه جنگ و گریز و زمانی با قتل و ترور مخالفین را از پای در می‌آوردند، در تاریخ سیستان مینویسد معن بن زائده که از عمال جابر و غارتگر خلیفه بود بدست خوارج کشته شد. معن در بخشش بیت‌المال بشعرا و اطرافیان اصرار داشت، چنانکه مروان بازاء هر بیت هزار دینار میداد چون شماره ایات بده رسید باز معن بسلامت گفت هزار دینار بده، غلام گفت «... دینار نیز نماند اندر خزینه معن گفت بخدای تعالی که اگر مرا دینار بودی و تو همچین تا هزار بیت همی گفتی هر بیتی را هزار دینار همی دادمی، همیشه چنین بود و مال بجور همی ستدی و بجود همی دادی تا بشبیر کردن و تدبیر کردن بد، دل بخردان از او بشد تا گروهی از خوارج تبعیت کردند در کشتن او...» در جای دیگر از این کتاب از خروج حمزه بن عبدالله ایرانی که به هرون الرشید خروج کرده

سخن رفته و از قول او چنین نوشته شده است «... گفتا که تگذارید که این ظالمان بر ضعف جور کنند... پس برفت و بسند و هند شد تا سرانندیپ.. از لب دریا بچین و ماچین شد و بتر کستان و روم رسید و از راه مکران به سیستان باز گشت...»

یعقوب نه تنها بخلفا بلکه بادییات عرب نیز بدیده نفرت مینگریست چنانکه پس از پیشرفت‌هاییکه در خراسان نصیب او شد در وصف او به تازی شعر سرودند، چون خواندند یعقوب بمعنی آن بی‌نبرد و خطاب بمحمد بن وصیف دبیر سائل خود گفت «چیزی که من در نیابم چرا باید گفت» پس محمد وصیف شعر پارسی گفتن گرفت و شعر پارسی اندر عجم او گفت پیش از او کسی نگفته بود، که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان برود باز گفتندی بر طریق خسروانه و چون عجم بر کنده شدند و عرب آمدند شعر میان ایشان بتازی بود...»

یعقوب بخلفای بغداد عقیده و ایمانی نداشت پس از آنکه فارس و اهواز را بتصرف در آورد عازم

بغداد شد ولی دشمنان آب‌دجله را بطرف لشکریان او بر گردانیدند، در نتیجه بیشتر لشکریانش هلاک شدند و ناچار بهزیمت گردید بنا بگفته گردبزی یعقوب که تا کنون طعم شکست نچشیده بود از این جریان بیمار شد و در گذشت «... او هرگز از خصمان هزیمت نشده بود و مکر هیچکس بر او روا نشده بود...» از تاریخ گردبزی «... چون یعقوب در گذشت بر سنک گور او ایندوبیت بهربی نوشتند که ترجمه آن اینست:

گرفتم آن خراسان باملك پارس بکسان

ملك عراق از من بسکسر نبود رسته

جاوید باد گیتی بسا بسوی نو بهاران

یعقوب لیث گوئی دروی نید نشسته

پس از مرگ یعقوب برادرش عمرو لیث زمام امور را در کف گرفت و برای تثبیت موقعیت خود یکچند با خلیفه از در دوستی درآمد و بدفع مخالفین پرداخت، بالاخره میان خلیفه و عمرو بهم خورد و خلیفه برای مبارزه با عمرو نهانی اسمعیل بن احمد سامانی را علیه عمرو برانگیخت در جنگی که بین طرفین در گرفت عمرو در حبس خلیفه در سال

۲۸۹ در گذشت جانشینان عمرو نیز هر يك چندی با تزلزل حکومت کردند و آخرین آنها خلف بن احمد در جنگ با محمود غزنوی شکست خورد و در حالیکه از حمایت مردم بی نصیب بود از طرف محمود به یکی از نواحی خراسان تبعید شد در این ایام همینکه حکومت مرکزی ضعیف میشد خانهای ملوک الطوائف بشکر کشی و غارت شهرها و دهات و مبارزه با رقبای خود مشغول میشدند ، اینوضع تا تحکیم حکومت سامانیان دوام داشت .

حکومت سامانیان

سامانیان از اولاد سامان نامی بودند که نخست آئین زرتشت داشت و سپس بآئین اسلام درآمد ، پس از مرگ سامان اسد فرزند او و اولادهای اسد نزد مأمون تقرب یافتند و هر يك بحکومت ناحیه ای منصوب شدند . اسمعیل بن احمد پایه گذار حکومت سامانی است ، سلاطین نامدار سامانی نه تن بودند که اسامی آنها در ایندو بیت مذکور است :

نه تن بودند ز آل سامان مشهور

هر يك با مارت خراسان منصوب

اسمعیلی و احمدی و نصری

دونوح و دو عبدالملك و دو منصور

تضاد طبقاتی در حکومت سامانیان
در این دوره حکومت سامانیان از برکت امنیت صدساله اقتصادیات، تجارت و فرهنگ ملی رشد و توسعه یافته است نباید تصور نمود که اوضاع اجتماعی و طرز معیشت طبقات زحمتکش رضایت بخش بوده است. در دوره قدرت سامانیان مانند عهد سفاریان استثمار توده های وسیع ملت توسط فئودالها همچنان ادامه داشت ، فئودالهای آسیای میانه تا سقوط سلسله سامانیان مانند پیش در املاک خود صاحب اختیار مطلق بودند ، سلاطین سامانی قسمت اعظم اراضی را بتصرف خود درآوردند و یکی از منابع عایدی آنها همین اراضی بود . بابت خراجی که از اراضی میگرفتند نیز عایداتی بخزانة سامانیان میرسید ، این اراضی در اختیار خرده مالکین و دهقانان بود که بخزانة

www.adabestanekave.com

حکومتی مالیات میدادند ، میزان مالیات برحسب مقدار و وضع زمین فرق می کرد نمایندگان روحانیون بزرگ و نزدیکان حکومت اغلب املاکی در اختیار خود داشتند و بابت آن هیچگونه مالیاتی نمی پرداختند ، در این دوره قسمتی از اراضی بفتح امور اجتماعی و روحانیون وقف شده بود و منبع درآمدی برای معارف دینی و روحانی بود - در دوره سامانیان از بعضی از ملک دازان ، عوض خراج ، عشریه می گرفتند ، مالکین بزرگ اراضی زمینهای خود را قطعه قطعه میکردند و آنها را بدهقانان اجاره میدادند در مواردی که دهقانان بعلت فقر و ناتوانی غیر از زمین ، بئر و ابزار و گاو و غیره را نیز از مالک می گرفتند ناچار بودند بهره مالکانه بیشتری بپردازند ، اجاره گیری از قطعات زمین يك وسیله استثمار توسط مالکین بود تحکیم شکل استثمار فتودالیت در زمان سامانیان باعث شد که نوده های عظیمی از مردم کاملاً فاقد زمین باشند و تبعیت مالکین بزرگ را گردن نهند مردم ساده ، دهقانان و صنعتگران همواره نیازمند بودند و فقر و پریشانی ایشان روز بروز بیشتر و عمیقتر میشد ، در اواخر حکومت سامانیان طبقات محروم با وضع ناگواری روبرو شدند ، سامانیان برای خود قصوری مجلل می ساختند و مدارس و مساجد ب حساب فقر و استیصال عمومی بر پا میکردند ، مخارج عظیم این قبیل کارها بصورت مالیات و هدایا از مردم خورده پا گرفته میشد ، تمام این عوامل باعث يك سلسله قیامهای دهقانی علیه فشار غیر قابل تحمل فتودالها گردید ، دوران حکومت سامانیان آمیخته با تحریکات ، توطئه ها و کشتارهای درباری است ، حتی اسمعیل که مؤسس سلسله سامانی بوده در اولین سال حکومت خود مجبور شد برضد يك قیام عظیم دهقانی لشکر کشی کند و قیام کنندگان را سر کوب نماید در باره این قیام نرشخی مینویسد : یکی از راهزنان ! چهار هزار نفر از مردان سرگردان ! و او باش ! راجع کرد و شروع بتجاوز نمود و کار بجائی رسید که قصد فتح بخارا کردند . « در دوره نصر دوم هم جنبش های ملی صورت وسیعی بخود گرفت در رأس یکی از این نهضت ها خبازی بود بنام (ابوبکر) که بعدها پس از شکست او را در کوره برافروخته ای سوزانند در سال ۹۶۱ بعلت مرگ ناگهانی عبدالملک سامانی جنبش ملی بزرگی در بخارا روی داد ، قصر امیر غارت و توسط مردم ناراضی سوزانده شد - بعلت چنین وضع

متشنجی سامانیان نمیتوانستند بعلت تنگی کنند ، بلکه همواره از قیام مردم نگران بودند و برای خاموش کردن جنبش های اعتراضی ، از کاردهای اجبر ، از کوچ نشینان ترك که بگلامی خریده و با باسارت گرفته بودند و با از اسرانی که از ممالک دیگر بزور می آوردند بعنوان نیروی نظامی برای مبارزه بادشمنان استفاده میکردند ، رفع تضاد شدید بین طبقه حاکمه استثمارگر با توده های وسیع زحمتکش از عهده سامانیان خارج بود ، این تضادها علت اساسی سقوط سامانیان گردید .

انقراض حکومت سامانیان در قرن دهم

در دوره حکومت سامانیان دولت مرکزی مجبور قیام فتودالها و خشم بود با تمایلات فرار از مرکز و جنبش استقلال مردم از سامانیان طلبی فتودالها مبارزه کند ، اسمعیل سامانی و جانشین های او با تمام مبارزات شدیدی که برای تحکیم حکومت مرکزی بعمل آوردند نتوانستند در بسیاری از نواحی دور دست مقصود خود را عملی کنند ، خوارزم ، چغانیان ختلان ، اسفنجاب رسماً جزو حکومت سامانیان بود ، اما در واقع حکام این نواحی تقریباً بحال استقلال فرمانروائی میکردند .

سامانیان برای جلوگیری از قیام های محلی فتودالها و متنفذین هر ناحیه را بحکومت میگماشتند ولی این سیاست هم مفید واقع نشد و نتیجه معکوس بخشید - چیزی که بنیان حکومت سامانی را متزلزل میکرد تضاد شدید طبقاتی بود که بصورت مبارزه بین طبقه زحمتکش دهقانان و صنعتگران از یک طرف و طبقه حاکمه و فتودالها از طرف دیگر در جریان بود - ازدیاد خراج شدت این تضاد کمک کرد ، در اکثر موارد مبارزه طبقاتی قیافه ابدتولوژیکی خود را بصورت برخورد های منتهی بین دین رسمی و فرقه های دیگر نمایان میکرد ، تحت لوای این فرق طبقات محروم تظاهر میکردند چنین مبارزه ای مکرراً در بخارا ، سیستان و چغانیان ظاهر شد - سامانیان بمنظور سر کوبی جنبش های خلق و برای جلوگیری از خودسری فتودالها

خویشاوندان و افراد نزدیک درباری را به حکومت نواحی مختلف گسیل داشتند ولی این تدبیر نیز نتیجه مطلوبی برای دوام حکومت سامانیان بیارنیاورد در بسیاری از موارد سرداران ترك با استفاده از نارضایتی فتودالهای محلی و مبارزه طبقات ناراضی ، شخصاً بر ضد حکومت مرکزی قیام میکردند ، حتی پس از مرگ اسمعیل سامانی (۹۰۷) در کشور شورشهایی بوجود آمد - در اوائل پادشاهی احمد بن اسمعیل عم او اسحق بن احمد سامانی در سمرقند قیامی برپا کرد که پس از يك چنگ خونین پایان یافت . در ۹۰۹ احمد بن اسمعیل ناچار شد بر ضد حاکم ری که طغیان کرده بود لشکر کشی کند - در زین الاخبار گردیزی ، قیامهای محلی بدین نحو توصیف شده > .. قیام حاکم سیستان سر کوبی شد پس از اندک زمانی در همان ناحیه قیام تازه ای روی داد ، این قیام در اثر خرابی وضع اقتصادی دهقانان و افزایش مالیاتها و عوارض صورت گرفته بود ، احمد بن اسمعیل لشکریان فراوانی تحت فرماندهی حسین بن علی مروزی برای سر کوبی قیام کنندگان گسیل داشت و پس از پیکاری چند به پیروزی رسید > احمد بن اسمعیل به ملی چند دشمنی گارد ترك را علیه خود برانگیخت و عاقبت شبی در شکارگاه توسط غلامان خویش کشته شد - پس از مرگ وی سلطنت به پسر هشت ساله او نصر دوم رسید (۹۴۳ - ۹۱۴) اما چون نصر بن بلوغ نرسیده بود ، با موافقت درباریان اداره حکومت بدست وزیر بنام ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی سپرده شد ، جیهانی یکی از مردان نامی آن زمان است ، بطوریکه گردیزی اشاره میکند ، در دوره وزارت جیهانی نظم مملکت در اثر مقاومت فتودالهای محلی بسیار مختل شده بود و با تمام کوششی که وی برای استقرار آرامش از خود نشان داد امنیت برقرار نشد ، و فتودالها همینکه موقعیت مناسبی میدیدند بمخالفت با حکومت مرکزی برمیخواستند ، طبق نظریه ابن اثیر مورخ عرب در اواخر ۹۱۴ و آغاز ۹۱۵ پسر عموی نصر دوم منصور بن اسحق مانند پدر خود در سمرقند طغیان کرد ، برای خاموش کردن قیام او نیروی زیادی اعزام شد و با زحمت زیاد قیام کنندگان سر کوب شدند پس از مدتی حسین بن علی مروزی که در زمان سلطنت احمد بن اسمعیل در سر کوبی مخالفین خدمات زیادی کرده بود ، خود در سیستان علم طغیان برافراشت ، و دامنه قیام او به هرات و نیشابور کشیده شد ، این شخص

با استفاده از نارضایتی قشرهای زحمتکش که بنام قرامطه یا اسمعیلیان در نواحی جنوبی متشکل شده بودند جنبشی بوجود آورد و در رأس آن قرار گرفت - قرمطیان در قرن نهم میلادی از میان شیعیان برخاستند - شیعیان در ایامی که بنی عباس برای رسیدن به خلافت در کار و کوشش بودند با ایشان به رفق و مدارا رفتار کردند ، ولی بنی عباس همینکه قدرتی بدست آوردند شیعیان را که طرفدار آل علی بودند برای خود خطرناک تشخیص دادند ، اسمعیلیه بصورت يك نهضت مخفی در داخل شیعه تظاهر نمود و فرقی که ظاهراً اسمعیلیان با سایر شیعیان داشتند این بود که بجای دوازده امام به هفت امام قائل بودند ، و اسمعیل را امام هفتم میخواندند و او را نماینده خدا میشمردند ، قبلا اسمعیلیان عده زیادی از حرق قبل از اسلام را که در میان آنها عناصر مزدکی هم وجود داشتند دور خود جمع کردند ، قرمطیان میکوشیدند رژیم اشتراکی دهقانی روزگار قدیم را تجدید کنند تا اعضای آن باستثنای غلامان از آزادی و مساوات برخوردار باشند - اسمعیلیان توانستند در بحرین حکومتی بوجود آورند و دامنه حکومت خود را تا قسمتی از بین النهرین که بصره هم ضمیمه آن بود توسعه دهند ، تبلیغ مرام مساوات بین کشاورزان ، دستجات عظیمی از آنان را که توسط فتودالها بیرحمانه استثمار میشدند با اسمعیلیان ملحق کرد و علت اساسی توسعه مرام قرمطیان در آسیای میانه همین مسئله بود ، در آسیای مرکزی بسیاری از جنبشهای توده ای قرن دهم و یازدهم میلادی بفرقه اسمعیلیان می پیوست و بنی عباس و عمال آنان بطرز بی رحمانه با آنان مبارزه میکردند - بسیاری از مردم مرفقی آن زمان با اسمعیلیان که بمنزله اقلیت مخالفی در مقابل طبقات حاکمه بودند می پیوستند ، چه دعوت بمساوات اجتماعی خواه ناخواه تمایل مردم را بطرف آنها جلب میکرد ، دلایلی در دست است که رودکی و فردوسی و جمعی دیگر تمایلات قرمطی داشتند ، سران قرمطیان با اسمعیلیان از تمایلات ملی و استقلال طلبانه برای مبارزه با بنی عباس استفاده میکردند ، مثلاً در مصر حکومت فتودالی بزرگی از طرفداران علی تحت عنوان فاطمیان که خود را از نسل فاطمه دختر محمد میدانستند بوجود آمد .

در داخل جنبش اسمعیلیان باید دو جریان مختلف را در نظر گرفت یکی طغیان و عصیان دهقانان و دیگری نظریات سیاسی طبقه حاکم و

اعیان و اشراف محلی که از افکار ناسیونالیستی و تمدن و فلسفه قدیم سرچشمه میگرفت و کمابیش رنگ ارتجاعی داشت - سرکوبی قیام حسین بن علی بهنده احمد بن سهل که از فتودالهای متنفذ و بزرگ بود و گذار شد، او در سال ۹۹۸ موفقی شد در نیشابور حسین بن علی را دستگیر و نامبرده پس از دستگیری در چپس مرد، پس از این واقعه احمد بن سهل نیز علیه سامانیان شروع بمبارزه نمود ولی با عدم موفقیت مواجه گردید و عصیانش خاموش شد، سپس ده سال تمام آرامش نسبی در سراسر کشور سامانیان برقرار گردید اما تبلیغات قرمطیان در ماوراءالنهر ادامه داشت و این فعالیت تحت رهبری فرستادگان مخفی فاطمیان که از مصر میآمدند اداره میشد، حسین بن علی مروزی که قبلاً از او یاد کردیم خود توسط این فرستادگان مخفی فاطمیه که بخراسان نفوذ پیدا کرده بودند بفرقه اسمعیلیه پیوسته بود، فاطمیان سعی داشتند، از عدم رضایت توده های ملل برای بدست آوردن کرسی خلافت استفاده کنند.

پس از مرگ حسین بن علی مروزی رهبری جریان بدست احمد نخشبی در ماوراءالنهر سپرده شد، نخشبی در مبارزات خود موفقیت شایانی کسب نمود، او بسیاری از سران حکومت سامانیان را بطرف خود جلب کرد، در میان آنان حاجب کل یعنی منشی شخصی امیر سامانی و رئیس دیوان خزانه قرار داشتند، توسط این اشخاص نخشبی توانست بدربار نصر سامانی راه یابد، در اواخر حکومت نصر دوم جنبش اسمعیلیه بطور فوق العاده ای توسعه یافت، در این زمان نخشبی در تبلیغات خود بقدری موفقیت یافت که حتی امیر نصر دوم بمکتب قرمطیان پیوست، بنا بر خواهش نخشبی امیر نصر موافقت کرد که ۱۱۹ هزار دینار بابت خون حسین بن علی مروزی که در زندان بخارا از بین رفته بود بزن خلیفه فاطمی مصر بپردازد، گرایش امیر بفرقه اسمعیلیه نارضایتی شدیدی بین روحانیون مسلمان تولید کرد، بکمک کاردهای ترک درباری روحانیون برای کشتن نصر دوم توطئه برپا کردند و سعی داشتند از بین سامانیان کسی را انتخاب کنند که مورد اطمینان آنان باشد، برای انجام این توطئه تصمیم گرفتند که مجلس چشنی از سران سپاه بمناسبت لشکر کشی امیر بر ضد مخالفین برقرار کنند و در این جشن نصر و طرفداران او را از بین ببرند، اما نوح پسر

نصر از این توطئه آگاه شده و به پدر خود توصیه کرد که رئیس توطئه کنندگان را بتزد خود احضار کند و سزاوارا ببرد، پس از انجام این عمل نصر باتفاق نوح بمجلس جشن حاضر و اظهار داشت که از تصمیم سران سپاه آگاه است و دستور داد که سر رئیس توطئه کنندگان را در مقابل آنان گذاشتند و سپس گفت که بتعم پسر نوح از سلطنت کناره میگیرم، نوح را کسی نمیتوانست بداشتن تمایلات اسمعیلیه متهم کند، سران سپاه ترک که از این وضع غیر مترقبه حیران شده بودند در مقابل نظریات نصر سر تسلیم فرود آوردند، طبق تأیید مورخ اسلامی پس از اینکه نوح بن نصر رسماً بسلطنت رسید نخشبی را وادار کرد که با فقهای اسلامی به بحث پردازد و در برابر عموم مزیت دین اسلام را اعلام نماید، البته در این مباحثه فتح نصیب مسلمین شد علاوه بر این نوح نخشبی را باین متهم کرد که او چهل هزار دینار از بولی که برای خلیفه فاطمی بابت خون حسین بن علی مروزی تأدیه شده بود حیث و میل کرده است، نخشبی بنا بر فرمان نوح دستگیر و در میدان بخارا بدار آویخته شد، امام بارزیه با اسمعیلیان همچنان ادامه یافت، در خراسان و ماوراءالنهر هر يك از طرفداران این فرقه که بدست عمال خلیفه میافتاد شکنجه میدید یا بقتل میرسید و دزائی اوضبط میگردد، از آن زمان جنبش اسمعیلیه بصورت يك جریان مخفی مذهبی درآمد، این تشکیلات مخفی در بخارا فعالیت شدید داشت و این نکته جالب توجه است که بعد از بدار آویختن نخشبی یکروز جسد او را از دار ر بردند.

در دوره حکومت نوح بن نصر (۹۵۴-۹۴۳) اعلام

سقوط فرمانروایی سامانیان

سقوط حکومت سامانیان با وضوح تمام آشکار گردید، این سقوط در درجه اول بستگی مستقیمی با روش حکومت نوح داشت، پس از اضمحلال

جنبش اسمعیلیه، نوح، ابوالفضل محمد بن احمد فقیه را بوزارت خود انتخاب کرد، ابوالفضل قسمت اعظم از وقت خود را به نماز و عبادت میگذرانید و علاقه ای بداره مملکت نداشت، در این دوره دولت دچار مضیقه مالی شدیدی شد و این اوضاع پس از شورش که در سال ۹۴۲ موقوع پیوست و در جریان آن خزانه سامانیان غارت گردید بوجود آمد، دولت برای نجات خود از اینوضع بحرانی باهالی فرمان داد که مالیات سالیانه خود را قبلاً

پیردازند اما سال بعد حکومت مالیات‌های پرداخت‌شده را بحساب‌نیاورد، مضیقه مالی بقدری شدید بود که حتی کاردهای سلطنتی مدتها حقوق نگرفتند و این مسئله باعث عدم رضایت شدید سپاهیان شد، در ادبیات آن زمان شکایات فراوانی از سران دیوان مستوفی و خزانه‌شاهانه مشاهده میشود. نصر برای اینکه بی‌تقصیری خود را ثابت کند وزیر خود را متهم کرد، و دستور داد او را اعدام کنند - در سال ۹۴۷ عموی نوح، ابراهیم بن احمد بکمک چغانیان، و ابوعلی چغانی که از فتودالهای بزرگ بود بتخت نشست - گارد سلطنتی نوح که پس از مرگ نصر حقوق نگرفته بود بطرفداری ابراهیم عموی نوح برخاست، و نوح مجبور شد از سر قند دور شود. اما این جریان طولی نکشید و پس از اینکه ابوعلی چغانیان رفت نوح دو مرتبه بتخت نشست و عم خود دو پسرش را که در قیام علیه او شرکت کرده بودند کور کرد - در سالهای آخر حکومت نوح بن نصر سامانی مهمترین کار دولت عبارت از سرکوبی قیام ابوعلی چغانی بود، نوح نتوانست بقدرت نظامی مقاومت ابوعلی را درهم شکند و بهمین جهت او مجبور شد که امتیازاتی برای ابوعلی قائل شود ابوعلی در ابتدا بحکومت چغانیان منصوب و بعداً در سال ۹۵۲ حاکم خراسان شد - پس از مرگ نوح پسر ارشد او عبدالملک در سال ۹۵۴ - ۹۶۱ بسلطنت رسید حکومت او طولی نکشید، اما چیزی که در این مدت جلب توجه میکند اینست که در زمان او اهمیت فرماندهان کاردهای ترک روز بروز بیشتر میشود، و تقریباً تمام کارهای حکومتی بدست آنها می‌افتد، از نظر سیاسی در این زمان نقش البتکین خیلی حساس میشود، زیرا او بمقام حاجب کل ارتقایی یابد و رئیس کاردهای ترک میشود، برای اینکه از نفوذ و قدرت ترکان کاسته شود. عبدالملک در صد درصد درآمد که البتکین را از نزد خود دور کند و به این منظور او را بحکومت خراسان میفرستد و یکی از سرداران سابق البتکین را بمقام حاجب کلی منصوب میکند.

مرگ عبدالملک شورشهای جدیدی بوجود آورد و اهالی پایتخت قیام کرده و قصر امیر را غارت کرده و آتش زدند - باشاره البتکین پسر خردسال عبدالملک نصر سوم بتخت می‌نشیند اما سلطنت او بیش از یکسال طول نمیکشد زیرا خانواده سلطنتی، روسای کاردهای ترک، و اشراف پایتخت همگی طرفدار نصر بن نوح سامانی بودند و با کوشش آنها او بمقام

شاهی رسید، البتکین پس از این جریانات راه طغیان پیش گرفت و در غزنین بطور استقلال حکومت نمود.

زمان حکومت نوح با آرامی گذشت و قیامهای مهمی بوقوع نپیوست در این زمان نیز مخارج دربار و حکومت بر عایدات میچربید و همین عدم توازن باعث شد که حاکم خراسان چندبار بمناطق آل بویه و آل زیار حمله کند و این حملات فقط بمنظور چپاول مردم و آوردن غنائم صورت میگرفت تا بتوانند هزینه کاردهای شاهی را تامین کنند، در این ایام بین رجال مملکت اختلاف بود و همین جریانات سبب شکست سامانیان در جنگ با آل بویه بود و عتبی در این حوادث کشته شد و مبارزات داخلی بین دربار و دیوانها شدت یافت، قیامهای فتودالهای داخلی فزونی گرفت چه آنان طالب استقلال و خود مختاری بودند، عایدات دولت در اثر لشکر کشی و قیام فتودالها بیش از پیش نقصان یافت، ضعف حکومت روز بروز افزایش می‌یافت، در چنین شرایطی حکومت سامانیان در ۹۹۲ با حمله قراخانیان از پادشاه درآمد تضاد طبقاتی، مبارزه بین فتودالها و حکومت مرکزی، اختلاف سران سپاه و بزرگان دربار سامانی، تحریکات پی‌درپی سران دیوانها و حکام ولایات باعث شد که حکومت سامانیان متزلزل شود و از اواخر قرن دهم از قدرت آنان فقط خاطراتی در اذهان مردم باقی ماند، خرابی وضع اقتصادی حکومت، تمایلات تجزیه طلبانه فتودالها را تقویت کرد بطوریکه فتودالهای محلی مسلحانه باتصمیمات دولت مبارزه میکردند و نمیخواستند اوامر حکومت مرکزی را اطاعت کنند.

سامانیان هم از بیم تهدید خارجیان در خود بارای مقاومت نمیدیدند. توده‌های اصلی ماوراءالنهر که تحت فشار مالیاتهای سنگین زجر میکشیدند و بارها عدم رضایت خود را با قیامهای مسلحانه نشان داده بودند در برابر حملاتی که بقاء دولت سامانی را بخطر می‌انداخت هیچگونه حمایتی از خود نشان ندادند - کاردهای ترک که بگانه تکیه گاه سلطنت بودند، چون در میان توده‌های مردم پشتیبانی نداشتند، نتوانستند در مقابل حملات دشمن پایداری کنند، روی این علل سلسله سامانیان در سال ۹۹۲ منقرض گردید. (۱)

(۱) از تاریخ تاجیکستان ترجمه فارسی (قبل از انتشار)

پس از آنکه تازیان بایران دست یافتند بسیاری از نواحی شمالی ایران نظیر طبرستان، گرگان و دیلم در پناه سنگرهای طبیعی سلسله البرز در برابر

متجاوزین پایداری کردند و مدتی دراز مذهب و رسوم اجتماعی خود را حفظ کردند همین وضع طبیعی و مقاومت دلاورانه دیلمیان یعنی مردم آن حدود سبب گردید که مناطق شمالی ایران پناهگاه دشمنان و مخالفان حکومت عباسی گردد، چنانکه حسین بن زید که از اسلاف علی (ع) بود در سال ۲۵۰ به حمایت مردم علیه عمال آل طاهر که با مردم ستمکاری میکردند بمبارزه برخاست و مدت ۲۰ سال در طبرستان حکمرانی کرد، بطور کلی در این ایام اصول خان خانی در مناطق شمالی ایران حکومت داشته و هر چند یکبار یکی از قوادها از ضعف دشمن استفاده میکرد و مناطق متصرفی او را بجزیه نفوذ خود می‌افزود، از جمله امرا و خانهایی که در این ایام در طبرستان و گرگان حکومت کرده و در احیاء رسوم دیرین ایرانیان و مبارزه با عمال خلیفه عباسی سعی و کوشش بسیار کرده هر دو آویز است که در سال ۳۱۲ بهمدان لشکر کشید و آن شهر را از دست نماینده خلیفه عباسی بیرون آورد، وی تصمیم داشت که بغداد را تسخیر کند و بحکومت تازیان پایان دهد، مدائن را باز دیگر آباد نماید و استقلال دیرین را باز گرداند ولی عمرش وفات کرد و بدست ترکانی که در خدمت او بودند کشته شد پس از قتل مرد آویز برادرش و شمشیر بحکومت رسید و چون او در گذشت بین قابوس و بیستون سر جانشینی اختلاف افتاد در سال ۳۶۶ بامرک بیستون این اختلاف پایان یافت ولی در دوره حکومت قابوس مانند دوره فرمانروائی اسلافش آتش جنگهای داخلی و خارجی هیچگاه خاموش نمیشد چنانکه منوچهر فرزند قابوس و سایر بازماندگان آل‌زیار همواره ناچار بودند با قشون سلطان محمود و یا سلجوقیان دست‌پنجه نرم کنند.

کیکاوس نواده قابوس ملقب به عنصرالمالی نویسنده کتاب نفیس قابوسنامه نیری که چند حکومت کرد و پس از او کیلان شاه زمام امور را در دست گرفت ولی قدرت او و خاندانش در سال ۴۷۰ با حمله سلاجقه بر افتاد.

غیر از آل‌زیار فرزندان ابوشجاع بویه که بنام آل‌بویه معروف شده‌اند یکچند قدرت یافتند و برای احیاء استقلال و آزادی نیاکان خویش با متجاوزین عرب جنگ و مبارزه کردند.

چنانکه احمد فرزند ابوشجاع پس از تسخیر کرمان و خوزستان به بغداد مرکز خلافت عباسی لشکر کشید، المستکفی بانه خلیفه وقت ناچار در برابر او تسلیم شد، وی را معزالدوله و دو برادر دیگر او علی و حسن را عمادالدوله و رکن‌الدوله لقب داد. معزالدوله پس از تسخیر بغداد بتلافی مظالم و حق‌ناشناسیهای بنی‌عباس مستکفی را از خلافت خلع کرد و المطیع لله را بجای او نشانید یکی از مورخین قدیم رفتار معزالدوله را بامستکفی بدین نحو توصیف میکند «معزالدوله روزی بدار الخلفاء آمد... مستکفی بفرمود تا کرسی بجهت او بنهادند معزالدوله بر آن بنشست، آنگاه دو کس از اکابر دیلم بدستور معزالدوله پیش مستکفی آمدند و دست دراز کردند، او پنداشت که میخواهند دستش بیوسند، دست بسوی ایشان برد، دستش بگرفتند و از تختش فرو کشیدند و دستارش در گردن انداختند و کشان کشان میبردند، معزالدوله برخاست و طبل و نای بزدند و مردم بهم درآمد... و مستکفی... در سرای معزالدوله در بند بود تا ببرد...» پس از این واقعه متجاوز از سیصد سال خلافت عباسی دوام یافت تا سرانجام هلاک و خلافت پانصد ساله بنی‌عباس را برانداخت ولی نباید فراموش کرد که از دوره آل‌بویه بعد در حقیقت دوران قدرت سیاسی خلفا سپری گردید و در دوره سلاجقه و خوارزمشاهیان زمام امور در دست ایرانیان بود، عضدالدوله در نظر داشت حکومت دینی را هم از دست خلفا بیرون کشد آل‌بویه و بخصوص پادشاهان اولیه آن بدین ودولت اسلامی عقبه‌ای نداشتند و برخلاف سامانیان و غزنویان در تجدید استقلال سیاسی ایران و تحقیر خلفای بغداد کوشش بسیار کردند و برای آنکه ایرانیان را از تسلط مذهبی اعراب رهائی بخشند در ترویج مذهب شیعه و احیاء علوم و آثار ایرانیان کوششها کردند آل‌بویه با پیروان ادیان و مذاهب مختلف نیز بدیده رفق و مدارا مینگریستند و حتی از افراد مطلع و بصیر خارجی خواه مسیحی باشند خواه یهودی برای حل و فصل امور و

انجام خدمات دولتی استفاده میکردند چنانکه نصر بن هارون یکی از وزرای عضدالدوله عیسوی، و حاکم بندر سیراف بکنفر یهودی بود.

از وقایع جالب حکومت آل بویه فرمانروایی زنی است موسوم به سیده- پس از مرگ فخرالدوله مجدالدوله که طفلی ۱۴ ساله بود بجای پدر نشست، چون او نمیتوانست کارها را اداره کند مادرش سیده زمام امور را در کف گرفت و با حسن تدبیر متصرفات فرزندی خود را از نفوذ متجاوزین حفظ کرد، چنانکه سلطان محمود به او پیغام داد که یا خراج دهد و سکه بنام او کند و با آماده نبرد باشد، سیده در پاسخ او گفت «ناشوهرم زننده بود بیم داشتم که اگر سلطان چنین فرماید چه تدبیر کنم ولی اکنون بیمی ندارم چه سلطان محمود پادشاهی عاقل است و میداند که کسی از عاقبت چنگ آگاه نیست اگر بچنگ من آید و مرا مغلوب کند کار بزرگی نکرده است که بر زن بیهوشی غالب شده، اما اگر شکست یابد این تنگ تا قیامت بر ناموی بماند که از بیهوشی شکست خورده است» سیده با این جواب حیطة قدرت خود را از هجوم قوای محمود در امان داشت.

«در تواریخ سبکتکین را پایه گذار حکومت حکومت غزنویان غزنویان میدانند، وی پس از اعلام خودمختاری، قندهار و بعضی از قسمتهای هندوستان را فتح کرد و حوزه قدرت خود را وسعت بخشید، محمود پسر ارشد سبکتکین و وارث قانونی او بود، در موقعیکه سبکتکین مریض بود پسر کوچک خود اسمعیل را بجانشینی انتخاب کرد و او در سال ۹۹۷ میلادی بسطانت رسید پادشاهی او ۷ ماه طول کشید، فتودالهای محلی در مقابل حکومت مرکزی استقامت کردند و قیامهای استقلال طلبانه آنها فزونی گرفت، محمود از این وضع استفاده کرد، و سپاه خود را بگزین برد و حکومت را بدست آورد، در زمان محمود حکومت غزنوی باوج قدرت خود رسید، شهر غزنین اهمیت و اعتبار فراوان یافت بر جمعیت ماوراءالنهر بیش از پیش افزوده شد - در ایامیکه حکام خراسان علیه نوح قیام کرده بودند سبکتکین و محمود بیاری او برخاستند نوح بیاس این خدمت سبکتکین را ناصرالدین و پسرش را سیفالدین لقب داد.

در سال ۹۹۷ موقعیکه محمود، غزنین را فتح کرد منصور بن نوح سامانی محمود را از حکومت خراسان خلع کرد، محمود در آن موقع مخالفتی نکرد ولی همینکه منصور کور شد، محمود نیروی خود را بجانب خراسان حرکت داد و در سال ۹۹۹ یعنی در موقعیکه حکومت سامانیان از طرف قراخانیان مورد هجوم قرار گرفته بود از جنوب حمله کرد و خراسان را بتصرف در آورد.

پس از آنکه حکومت محمود از طرف خلیفه بغداد برسمیت شناخته شد، قدرت او فزونی یافت و بزودی در سال ۱۰۰۲ محمود سیستان را فتح کرد و خود را «سلطان» نامید و لشکر کشی به هندوستان را آغاز نهاد این لشکر- کشینها بعنوان گسترش دین اسلام صورت میگرفت، از سال ۱۰۰۲ تا ۱۰۲۶ سلطان محمود ۱۷ بار لشکر کشی کرد، در نتیجه کشمیر، پنجاب، کجرات و مناطق وسیع دیگری از ولایات شمال غربی و شمال هندوستان را متصرف شد، هدف اساسی سلطان از این جنگها بدست آوردن غنائم بود. بهمین مناسبت محمود بجاهائی لشکر کشی میکرد که راجع بشروت آن مناطق قبلا اطلاعات کافی کسب کرده باشد. لشکر کشیهای محمود برای مال هندوستان خسارات و بدبختیهای فراوانی ببار آورد محمود ضمن غارت هندوستان بدست سپاه خود، بسیاری از یادگارهای تاریخی هندوستان از جمله محراب تاریخی سومنات را یکباره خراب نمود، بسیاری از شهرها را با خاک یکسان کرد و بامردم بومی باوحشگری بسیار رفتار کرد. در سال ۱۰۱۹ وقتی که قلعه مولتان را تصرف کرد، حاکم قلعه فرار کرده بود محمود بهمین بهانه کلیه سکنه آنرا قتل عام کرد.

برای آنکه هدف واقعی سلطان محمود و طرز غارتگری او روشن شود قسمتی از جریبان فتح سومنات را از کتاب زین الاخبار گردبزی عیناً نقل میکنم «پیش او (محمود) حکایت کردند که بر ساحل دریای محیط شهری است بزرگ و آنرا سومنات گویند و آن شهر مرهندوان را چنانست که مرسلما تان را مکه و اندر او بت بسیار است، از زر و سیم و منات را که بروزگار سیده عالم صلی اله علیه وسلم از کعبه براه عدن گریز آیدند بدانجاست و آنرا بزرگ گرفته اند و گوهرها اندر او نشانده و عالی عظیم اندر خزینة های آن بتخانه نهاده اند، اما راه او سخت پر خطر است و مخوف و بارنج بسیار؛

و چون امیر محمود رحمة اله این خبر بشنید او را رغبت او فتاد که بدان شهر شود، چون بشهر نهر و اله رسید، شهر خالی کرده بودند، و مردم آن همه بگریخته ، لشکر را بفرمود تا علف برداشتنند و از آنجا روی سوی سومنات نهاد... کشتنی کردند هر چه منکر تر و بسیار کفار کشته شدند ... آن بتان را همه بشکستند و بسوختند و ناچیز کردند و آن سنگ منات را از بیخ برکنند و پاره پاره کردند و بعضی از او بر اثر نهادند و بفرزین آوردند .. و گنجی بود اندر زیر بتان آن گنج را برداشت و مالی عظیم از آنجا بهاصل برد چه بتان سیمین و جواهر نشان و چه گنج از دیگر غنیمتها و از آنجا بازگشت ... « این بود نمونه ای از جنگهای سلطان محمود برای اجرای حق! و گسترش اسلام ، با ویران شدن معبد سومنات یکی از آثار گرانبهای هنری هندوستان از بین رفت ، سقف این معبد را بشکل هرمی ۱۳ طبقه ساخته بودند و ۵۶ ستون از چوب ساج آنرا نگاه میداشت . بر فراز بت ۱۴ گنبد طلائی قرار داشت ، بت در میان مسجد قرار گرفته بود و ناچی مرصع از ، جواهر بر سر او آویخته بودند.

با تمام آثار شومی که لشکر کشی محمود به هندوستان پیار آورد معذک مورخین چاپلوس و شعرای درباری که اغلب با محمود در سفر سومنات همراه و در چپاول هستی مردم سپیم بودند زبان بمدح او گشودند ، از جمله فرخی گفت .

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر

سخن نو آرد که نور حلاوتی است دگر

در جای دیگر میگوید:

یمین دولت شاه زمانه با دل شاد

بفال نیک کنون سوی خانه روی نهاد

هزار بتکده کنده قویتر از هرمان

دو بست شهر تهی کرده خوشتر از نوشاد

عسجدی گفت :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد

کردار خویش را علم معجزات کرد

در سال ۱۰۱۹ پس از لشکر کشی به هندوستان محمود جواهرات

زیادی بدست آورد و ۳۵۰ فیل و ۵۳ هزار غلام بفرزین برد بعضی از منابع تاریخی میگویند اسرائی که توسط سلطان محمود کوچ داده شد ، بقدری زیاد بود که در شهرها برای سکونت آنها محلی نبود ، و مجبور شدند برای آنها اقامتگاه جدیدی بسازند، سلطان محمود پس از تصرف هندوستان و مناطق وسیع دیگر در سالهای ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ با دادن تلفات سنگینی سرزمین غور را در افغانستان بتصرف خود در آورد و در سال ۱۰۱۷ خوارزم را ضمیمه دولت خود ساخت ، در سال ۱۰۲۴ با فاشون فراوانی بجان ببلخ حرکت کرد و در مدتی کوتاه بسیاری از نقاط ماوراءالنهر را بتصرف در آورد، سپس بجان ب ری لشکر کشید و پس از تصرف آنجا تمام دارائی حا کم آن ناحیه را غارت و بفرزین فرستاد باین ترتیب منطقه وسیعی که شامل چغانیان، خوارزم، ایران کنونی ، و کشورهای ماوراءالنهر است جزء حوزه قدرت او قرار گرفتند.

ایجاد چنین دولت وسیعی نه فقط باعث رفاه و آسایش توده های زحمتکش نشد بلکه بر مشکلات زندگی اجتماعی آنان افزود ، لشکر کشی های سلطان محمود ، مخصوصاً جنگهای او در هندوستان منبع عایدی سرشاری بود جنگجویان در طی این مبارزات از راه غارتگری و قتل و کشتار ، ثروت فراوانی بچنگ آوردند، در نتیجه توده های مردم بیش از پیش فقیر و ناتوان شدند . قبل از هر لشکر کشی محمود از مردم مالیاتهای گزافی میگرفت ، این مالیاتها بقدری سنگین بود، که پس از وصول تقریباً اهالی برای امرار معاش چیزی نداشتند ، همین روش جا برانه موجب میشد که اقتصادات مملکت سقوط کند . زیرا مردم که اوضاع را در هم و نا پایدار میدیدند و از غارتگری دولتها و فتودالهای محلی بیمناک بودند تن بکار نمیدادند و زراعت نمیکردند در نتیجه تعطیل فعالیتهای کشاورزی و بیعلافگی مردم بکارهای ثمر بخش در سال ۱۰۱۱ در نیشابور قحطی سختی روی داد بطوریکه در تواریخ نوشته اند هزار نفر از گرسنگی مردند . ناسازگاری طبیعت و سرمای قبل از موعد و کمی باران بیشتر بقحط و غلا کمک کرد با آنکه در بازارهای نیشابور در حدود ۴۰۰ من گندم موجود بود ، مردم بینوا و گرسنه قادر بخریدن آن نبودند ، مردم از روی ناچاری کر به وسک و حتی آدم میخورند ، کسی شب از خانه خارج نمیشد ، زیرا همواره بیم آن بود که گرسنگان حمله کنند،

با اینکه محمود غزنوی قادر بود و میتواندست مردم خراسان را از قحطی و مرگ رهایی بخشد، در این راه قدمی برنداشت و بحکم دستور داد بمردم کمک مالی کنند، ولی پول دواي درد نبود - گاه درین دو لشکر کشی محمود به ایجاد ایتیه و عمارات میپرداخت ولی مساجد و مدارس را که محمود در غزنین ساخته توأم با تحمیلات گوناگون به توده های مردم بود، بطوریکه مورخین نوشته اند قطعات مرمر و سایر اجبار گران قیمتی که برای تزئین حیاط و مسجد غزنین بکار رفته، از راه های دور بادست حمل میشد تا از شکستن مصون ماند، غالب هزینه ها بمردم تحمیل میشد، حتی مخارج سالیانه باغ محمود در بلخ بحساب مردم بلخ گذاشته میشد.

محمود اهالی کشور را به دودسته تقسیم کرده بود، نیروهای مسلح و اهالی محل، او بسپاهیان حقوق میداد و از آنها انتظار داشت، که بدون چون و چرا تمام فرامین او را اجرا کنند و از مردم معمولی بنام اینکه آنها را از تعرض دشمنان مصون میدارد توقع و انتظار داشت که تمام عوارض و مالیاتهای تحمیلی را بپردازند. محمود خود دامشول تأمین آسایش خلق نمیدانست، برای آشنا شدن، بطرز فکر محمود واقعه تاریخی زیر جالب توجه است در سال ۱۰۰۶ زمانیکه سلطان محمود در هندوستان بود، قراختائیان بخراسان و بلخ حمله کردند، چون مردم در مقابل مهاجمین پایداری کردند، قراختائیان نیز پس از فتح شهر شروع بفارتگری کردند، محمود بجای آنکه مقاومت مردم را بستاید، برعکس آنها را تنبیه و توبیخ کرد به قیده او مردم حق مقاومت و مداخله در امور جنگی ندارند. محمود بمردم گفت قراختائیان برای آن شهر را خراب و آتش زدند که شما در مقابل آنها مقاومت کردید، بهای تمام این خسارات را لازم بود که از شما بگیرم، ولی شما را میبخشم بشرط اینکه این عمل تکرار نشود، سلطنت از شما مالیات هدایا و سهمیه میخواهد تا شما را در پناه خود گیرد.

محمود مردی آزمند و حریص بود تمام جواهرات و حرص و آرز محمود ثروتهایی را که از راه قتل و غارت از هندوستان و دیگر ممالک آسیای میانه گرد آورده بود، در گنجینه های خود محفوظ میداشت و حاضر نبود آنچه غنائم را در راه آسایش عمومی مصرف کند «میرخواند» مورخ قرن ۱۶ میگوید «سلطان محمود

دوروز قبل از مرگ فرمان داد تا تمام خزائن و گنجینه های سلطنتی و درم و دینار طلا و جواهراتی که در دوران پادشاهی گرد آورده بود، در برابر او بگسترانند، پس از آنکه بجواهرات و سنگهای گرانبهاور نگارنگ نگر است اشک حسرت ریخت و با آنکه میدانست بزودی با علایق جهان وداع خواهد کرد دیناری از آن مال نبخشید، بلکه بآرد دیگر جواهرات را بحل نخستین برگردانید.»

حرص محمود بجمع مال بعدی بود، که ثروتمندان از او امان نداشتند و گاه برای دست یافتن به زر و سیم و جواهر، آنان را به بیدینی متهم میکرد چنانکه در اواخر عمر شنید که در نیشابور مردی ثروت فراوان دارد، وی را بحضور خود طلبید و باو گفت شنیده ام «قرمطی شده ای» آن مرد که از علت احضار خود باخبر بود خطاب بمحمود گفت قرمطی نیستم بلکه گناهم آنستکه ثروت فراوان دارم هر چه هست از من بگیر و بدنام مکن، محمود نیز چنین کرد و پس از ضبط تمام دارائی او، صفای ایمانش را تصدیق نمود، علما و صاحب نظران آنروز گار نیز همواره بروش جا برانه محمود بیدیده نفرت مینگریستند و بجز مشتبی شعرای چایلوس، اهل علم را رغبت دیدار او نبود فردوسی طوسی شاعر آزاده ایران ضمن توصیف استیلای عرب از روش آنها و سلطان محمود بزشتی نام میبرد و میفرماید:

بریزند خون از پی خواسته شود روزگار بد آراسته
زبان کسان از پی سود خویش بچویند و دین اندر آرنده پیش

«سلطان محمود سنی و حنفی منهدب بود و در این راه بعلل زیر تعصب بسیار نشان میداد:

اولاً چون بین مردم پایکاهی نداشت به حمایتی که خلیفه از او میکرد متکی بود ثانیاً او لشکر کشیهای غارتگرانه خود را بحساب دین میگذاشت و آنرا جنگ مقدس اسلامی میخواند، بهمین علت مسلمانها او را تقویت کردند و در پناه همین شعارهای فریبنده عده ای را بنام مجاهدین اسلام دور خود جمع کرد.

ثالثاً محمود، بنام دفاع از دین باهر گونه جنبش اعتراضی خلق بعنوان ارتداد و بیدینی جنگ و مبارزه مینمود، مخصوصاً با قرامطیان اسمعیلیان و شیعیان بپرجمانه ستیز میکرد، و اموال آنان را ضبط و باین نام بر شمار گنجینه های

در حقیقت طرفداری او از اسلام، بیشتر برای جمع ثروت بود. محمود بسازمان جاسوسی اهمیت مخصوصی میداد مامورین مخفی بکسی اطمینان نداشت، همواره میکوشید تا بیاری منتهیان و جاسوسان از افکار و تمایلات مردم، و از کنجها و نروتهای پنهانی اشخاص اطلاع یابد و از طرز کار حکام و مامورین تا به واقف شود، در دستگاه حکومت او شخصی بود که تنها وظیفه اش گزارش اوضاع داخلی کشور و طرز رفتار حکام بود محمود همچنین عده ای را مامور مراقبت فرزندان خود کرده بود، از جمله اعمال مسعود در همواره تحت نظر میگرفت.

محمود غزنوی بدون شك يك سپهدار ماهر و توانای عصر خود بود و بیش از کلیه سلاطین غزنوی برای کشور گشائی و کسب افتخارات ظاهری سعی و کوشش کرده است بهمین مناسبت ابنیه و عمارات گوناگون برپا نمود و عده ای از شعرا و دانشمندان را در پناه حمایت خود گرفت ولی او چنانکه گفتیم در راه آسایش مردم و رشد اقتصادیات و تحکیم بنیان حکومت خود قدمی برنداشت بهمین جهت در دوران قدرت او، اقتصادیات ملی شکست خورد مناسبات تجاری بین مناطق مختلف ضعیف گردید، با مرگ محمود در سال ۱۰۳۰ مسنی و بی پایگی دستگاه حکومت او بیش از پیش آشکار شد. پس از مرگ محمود سلطان مسعود زمام امور را در کف گرفت در دوره زمامداری او نیز وضع زندگی طبقات محروم بهبودی نیافت عدم رضایت عمومی، بی تدبیری و لشکر کشیهای بی مورد اوسبب ضعف حکومت و وطنیان فتوادل های محلی گردید و سرانجام سلاجقه بحکومت غزنویان پایان دادند...^۱

www.adabestanekave.com

(۱) از تاریخ تاجیکستان، پیشین (قبل از انتشار)

حکومت سلاجقه و خوارزمشاهیان و قیام سنجر

«حکومت سلاجقه» تاثیر فراوانی در وضع اقتصادی و فرهنگی ملل ایران و سایر ملل آسیای میانه باقی گذاشت، پس از جنگی که در سال ۱۰۴۰ بین غزنویان و سلاجقه بوقوع پیوست سر نوشت حکومت غزنویان معین شد و پیروزی سلاجقه بر سراسر خراسان مسلم گردید، پس از این موفقیت طغرل بیک سلجوقی پادشاهی خود را اعلام کرد و حکومت خراسان را بعهده برادرش واگذار کرد سپس بسوی گرگان لشکر کشید و پس از تسخیر این ناحیه طبرستان، خوارزم و آذربایجان را فتح کرد، سپس حدود متصرفات خود را در باختر ایران وسعت داد، در سال ۱۰۵۵ بغداد پایتخت خلفای عباسی بدست او افتاد از این پس حکومت سلاجقه بیش از پیش رسمیت یافت.

طغرل پس از آنکه کرمان و فارس را بحیطه قدرت خود در آورد سپاهیان روم شرقی را نیز شکست داد، پس از مرگ طغرل پسر عموش الب ارسلان بسطنت رسید، اینمرد دایره نفوذ سلاجقه را وسعت بخشید و بعضی از نواحی ماوراء النهر، گرجستان و ارمنستان را که تابع روم شرقی بودند تصرف کرد و پادشاه روم شرقی را مجبور بپرداخت غرامت نمود، پس از مرگ الب ارسلان ملکشاه مدت ۲۰ سال با قدرت تمام سلطنت

کرد ، در این دوره حدود فرمانروائی سلاجقه از سواحل دریای مدیترانه در غرب تا مرزهای امپراطوری چین امتداد داشته یعنی در حقیقت تمام مناطق مسلمان نشین در تحت فرمان او قرار داشت ، در این دوره سلطان سلجوقی هم حکومت رسمی را در دست داشت و هم بجانشینی خلیفه حکومت شرعی را اداره مینمود .

شعار « سلطان سایه خدا بر روی زمین است »

از این تاریخ در روی بعضی از ابنیه و عمارات دیده میشود ، پایتخت سلاجقه مرو بود ، این شهر بزرگ حومه ای وسیع داشت ، جویبارها و باغات و درختان آن قابل توجه بود ، صنوف و صنعتگران ، محلاتی مخصوص بخود داشتند یاقوت حموی جغرافی دان عرب که در اوایل قرن ۱۳ در مرو بود مینویسد « مرو در ایام اقامت من دارای ۱۰ کتابخانه موقوفه بود و در آن کتبی نفیس و گرانبها وجود داشت ، و تعداد این کتب در این شهرستان بیش از سایر نقاط بود . » مقبره سلطان سنجر در مرو قرار دارد و از احاطه نقشه ساختمان بمقابر عصر سامانیان شباهت دارد . در نتیجه مطالعه ای که کارشناسان روی این مقبره بعمل آوردند معلوم شد که تزئینات خارجی آن از مقابر ادوار قبل بهتر و دیوارهای آن از ورقه های طلای خالص و چینی های زیبا و منقش ساخته شده است .

چون سلاجقه یک قوم کوچ نشین بودند ، از لحاظ فرهنگی در مرحله پائین تری از ملل تابعه خود قرار داشتند .

البارسلان و ملکشاه بکلی بی سواد بودند و جانشین آنان سلطان سنجر فرق زیادی با آنان نداشت بهمین علت ، پس از چندی فاتحین تحت تأثیر تمدن و آداب ملل مغلوب قرار گرفتند و برای اداره حوزه نفوذ خود ناچار شدند که از وزراء و مردان سیاسی ایران و ترک استفاده کنند .

از وزرای برجسته سلاجقه ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق از اهالی خراسان است که در دوره سلطنت البارسلان و ملکشاه مخصوصاً از سال ۱۰۶۳ تا ۱۰۹۲ عهده دار امور وزارت بوده ، این شخص قدرت زیادی در دربار ملکشاه داشت و بعداً باو لقب « نظام الملک » داده شد .

مرکز حکومت ملکشاه بطور متناوب در شهرهای نیشابور ، ری ، و اصفهان بود .

نظام الملک از نظر شخصی مردی عاقل و بااطلاع بود و برای اداره کشور سعی داشت سازمان عصر سامانیان را تجدید کند و آداب و رسوم آن دوره را در دستگاه وسیع سلاجقه احیا و تجدید نماید .

کوشش نظام الملک در بهبود اوضاع عمومی مؤثر افتاد ، تمام منابع تاریخی آن ایام نشان میدهند که دوران سلطنت سلاجقه ، عصر صلح و آرامش و رشد اقتصادیات و توسعه تجارت بود ، شهرها پیش از پیش وسعت یافت ، عده صنعتگران زیاد شد و بصنوف مختلف تقسیم شدند .

ولی وضع عمومی توده های رنجبر در زمان نظام الملک بهمان صورت دلخراش پیش باقی بود ، زورگویی و فشار حکام ، مالکین و روحانیون صاحب زمین همچنان دوام داشت .

نظام الملک ، بسلاطین سلجوقی پیشنهاد کرد که برای تخفیف مظالم فئودالها و اصحاب قدرت اقداماتی بعمل آورند او در کتاب سیاستنامه مینویسد که مالکین پس از دریافت بهره مالکانه نباید هیچگونه تجاوزی بحق کسان و کشاورزان روا دارند ، باید مال و جان و متعلقات آنها از هر جهت در امان باشد ، چنانچه کسی بخواهد برای اعلام شکایت بدربار سلطنتی بیاید ، مالک محل نباید مانع حرکت او گردد چنانچه مالکی برخلاف این اصول رفتار کند باید دستهایش قطع ، و ملکش بنفع دولت ضبط شود ، ولی این دستورات مانع بیدادگری مالکین و صاحبان قدرت نبود ، زیرا در این دوره نیز فئودالها برزگران را شدیداً استثمار میکردند و در حیطه نفوذ خود هر طور میخواستند فرمانروائی میکردند و دستگاه دولتی عملاً مداخله در کار فئودالها نداشت ، با اینکه ظاهراً اصول سرواژ وجود نداشت دهقانان حق نداشتند که از زمین مزروعی خارج شوند و صاحبان اراضی برای اجرای مقاصد خود با هیچ مانعی مواجه نبودند ، نظام الملک کوشش فراوان کرد تا یک حکومت متمرکز و قوی بوجود آورد ولی اقدامات او بعلمت نفوذ فئودالهای محلی بجائی نرسید ، نظام الملک برای اجرای نقشه های خود احتیاج به اشخاص مطلع و با سواد داشت ، بهمین مناسبت در غالب شهرها مدارس بنام « نظامیه » تاسیس کرد او در راه توسعه تجارت خارجی نیز کوشش بسیار کرد و بسیاری از موانع و مشکلاتی که در این راه بود از بین برد ، بعضی از مورخین نظام الملک را طرفدار

توده مردم معرفی میکنند ، ولی او چنین کسی نبود ، زیرا او فتودال مقتدری بود که برای حفظ موقعیت خود و تأمین قدرت و نفوذ سلسله سلاجقه کوشش و فعالیت میکرد .

اقدامات او در راه از بین بردن نفوذ بعضی از امرا و فتودالها و کوششی که وی برای تأسیس مدارس و بسط فرهنگ بعمل آورد جملگی برای تحکیم قدرت سلاجقه ، رواج بازار صنعت و تجارت و افزایش عواید خزانه مملکتی بود و بهیچوجه منظور از این اقدامات بهبود حال رعایا نبوده است . هر یک از افراد خاندان سلطنتی حا کم یک شهر یا حومه آن بودند و عایدات شهر و حومه را صرف دربار خود میکردند ، سایر بستگان سلاطین سلجوقی و امرای لشکر نیز بفرآخور قدرت خود بر منطقه ای حکومت میکردند ، با اینکه قدرت یافتن این عناصر بحال فتودالهای قدیمی زیانبخش بود و از عایدات سرشار آنها میکاست ، هیچگاه این طبقه حاضر نبودند ، بکمک دهقانان و قشرهای ناراضی علیه دولت سلاجقه ، بمبارزه برخیزند ، زیرا عموم فتودالها از رستاخیز توده ناراضی و بیمنک بودند ، بهمین جهت متنفذین محلی برای مبارزه و انتقام جوئی ، طریقه دیگری انتخاب کردند ، و از راه ایجاد دستجات مخفی تروریستی بمبارزه با مخالفین برخاستند ، جنبش اسمعیلیه در این ایام رنگ توده ای قدیم را از دست داده بود و در حقیقت وسیله مبارزه فتودالهای محلی علیه حکومت سلاجقه بود .

انوشکین در نتیجه خدماتی که بنفع دولت سلجوقی خوارزمشاهیان انجام داده بود ، از طرف ملکشاه بحکومت خوارزم منصوب شد ، پس از مرگ او قطب الدین محمد بحکومت خوارزم رسید ۱۰۹۷ - ۱۱۲۷ این شخص خود را خوارزمشاه نامید و در تمام دوره حکومت خود را « واسال » و مطیع سلطان سنجر میدانست با مرگ او پسرش آتسز فرمانروای خوارزم گردید ۱۱۵۷ - آتسز موسس واقعی حکومت خوارزمشاهیان است . او و جانشینانش از هر فرصت و پیش آمدی برای کسب استقلال استفاده میکردند ، آتسز در سالهای اول فرمانروائی خود از سنجر متابعت کرد و در لشکر کشیهای او شرکت جست ، در عین حال کوشش کرد تا نقاطی که برای ایلات کوچ نشین مناسب است (نظیر سواحل سیردریا) را بتصرف خود درآورد ، پس از

آنکه موقعیت خود را استحکام بخشید ، در سال ۱۱۳۷ علیه سنجر قیام کرد ولی هر دفعه شکست خورد و سرانجام در سال ۱۱۴۸ شخصاً نزد سنجر حاضر شد و خود را مطیع و فرمانبردار او شمرد ، از این پس آتسز با دادن مالیات موقعیت خود را محکم کرد ، چیزی که در این ایام به پیشرفت کار آتسز کمک کرد ، قیام کوچ نشینهای غز و قراخانیان بود که سر از فرمان حکومت پیچیدند و بنواحی مجاور حمله ور شدند ، سنجر برای سرکوبی آنان لشکر کشی کرد ولی در گیرودار جنگ اسیر ترکان غز گردید سنجر پس از سه سال بسرو بازگشت و یکسال بعد در گذشت ، بامرک او بنیان حکومت سلجوقی متزلزل گردید و غیر از آسیای صغیر و کرمان ، حکومتهای مستقلی در فارس و آذربایجان و خراسان تشکیل گردید و موقعیت سلاجقه نزد خلیفه متزلزل شد و مقدمات پیشرفت کار خوارزمشاهیان فراهم گردید . پس از مرگ آتسز پسرش ایل ارسلان و بعد از او تکش بهوای سلطنت برخاستند علاء الدین تکش پس از مدتی بر مخالفین خود فائق آمد و بیشتر متصرفات سلاجقه را ضبط کرد ، چون تکش وفات یافت علاء الدین محمد فرزند او زمام امور را در دست گرفت ، متصرفات دولت خوارزمشاهی در دوره او بمنتهای وسعت رسید ، ولی چون مردی جاه طلب و بی تدبیر بود ، در نتیجه جنگهای متوالی ، توده مردم را از خود ناراضی کرد و چون مصمم شد که بغداد را بحیطه تصرف خود درآورد ، ناصر خلیفه عباسی هم بادشمنان سلطان محمد همداستان شد ، و ظاهراً برای حفظ موقعیت خود مخفیانه با چنگیز رابطه ای برقرار کرده بود .

در نتیجه علل و عواملی که بعداً متذکر خواهیم شد چنگیز خان با سپاه عظیمی بتصرفات خوارزمشاهیان حمله کرد و با وجود مقاومت مردم پس از مدتی مناطق بزرگی را بتصرف درآورد ، در ایامیکه شهرهای خراسان طعمه تیغ بیدریغ مغول بود سلطان محمد خوارزمشاه در جزیره آتسکون وفات یافت .

بعد از آنکه محمد خوارزمشاه در گذشت بکچند روحانیون ، فتودالها زمام امور را در دست گرفتند و سلسله صدر جهان را بوجود آوردند ، این جماعت از طریق استثمار زحمتکشان عواید هنگفتی بدست میآوردند و تحت نفوذ

قیام سنجر

قراختائیان بودند ، یکی از افراد برجسته اینجماعت یعنی « برهان‌الدین » از عواید خود ۶۰۰ نفر از قهاران نان میداد و هنگامیکه عزم مکه کرد ، صدشتر اشیاء و اموال او را حمل کردند ، ولی چون مورد بغض و نفرت عمومی بود ویرا بجای صدر جهان « صدر جهنم » میخواندند ، زندگی روحانیون این دوره بیشتر از راه استثمار نامحدود زحماتشان تأمین میشد مخصوصاً این استثمار در قرن ۱۳ بعداعلای خودرسید ، روحانیون بخارا که بخدمت قراختائیان کافر درآمده بودند ، بوسائل گوناگون ملت را غارت و استثمار میکردند و برای فریب مردم میگفتند آنچه از شما میگیریم برای قراختائیان میفرستیم ولی حقیقت این بود که قسمت اعظم آنرا برای خود برمیداشتند ، این مظالم سبب گردید که در سال ۱۲۰۶ اهالی بخارا تحت قیادت صنعتگری بنام سنجر برضد ترکنازی و تجاوز روحانیون قیام کنند کسانیکه از ملک سنجر حمایت میکردند بیشتر صنعتگران شهری بودند ، دامنه قیام پدسات اطراف نرسید ، با اینحال این جنبش اهمیت فراوانی دارد ، مورخین کمتر در اطراف این قیام بحث کرده اند ، ولی بطوریکه از مدارک ناقص موجود برمیآید سنجر قدرتمندان ، ثووالها و اریستوکراتها را که مطیع قراختائیان بودند تا حد زیادی ضعیف کرد و از نیروی آنان کاست صدرها و روحانیون متجاوز را بسختی از شهر بیرون راند و دارائی آنها را بنفع قیام کنندگان ضبط کرد و قصری بزرگ برای حکومت مردم ایجاد کرد ولی معلوم نیست دوران قدرت سنجر و بارانش تا کی بطول انجامید آنچه مسلم است اینکه صدرها و روحانیونی که از مسند قدرت بزیرآمده بودند دست یاری بسوی قراختائیان دراز کردند ، در این موقع محمد خوارزمشاه نیز از اوضاع استفاده کرده و با نیروی زیاد عازم بخارا شد در نتیجه قیام کنندگان که بجلب حمایت دهقانان توفیق نیافته و آماده دفاع نبودند ، در مقابل دشمنان خود مقاومت موثری نکردند و در سال ۱۲۰۷ بار دیگر بخارا بدست سلطان محمد فتح و قیادت دیرین صدرها و روحانیون تجدید گردید .

بادشاهان سلجوقی غالباً تربیت فرزندان خود را به « ممالیک » که در دوستی و وفاداری با آل سلجوق نابت قدم بودند واگذار میکردند و شاهزادگان

اتابکان

سلجوقی را تحت حمایت آنان بحکومت ولایات مختلف میگماشتند پس از آنکه بنیان قدرت سلاجقه مستی گرفت ، اولاد اتابکان در هر ناحیه حکومتی مستقل تشکیل دادند . بطور کلی اتابکان آذربایجان ، فارس ، لرستان و یزد از نظر قدرت و نفوذ سیاسی نام و نشان و اهمیت و اعتباری ندارند ارزش و مقام آنان بیشتر از این نظر است که جمعی از دانشمندان و نویسندگان را در بناه حمایت خود گرفته و از تشویق و احترام آنان خودداری نکردند در میان اتابکان فارس اتابک ابوبکر بن سعد بمناسبت سیاست و تدبیری که در حفظ فارس از حمله مغول بخرج داد مقامی ارجمند دارد ، این مرد برای نجات از خرابیها و خونریزیهای مغول برادرزاده خود را بدربار او کنای فرستاد و باالتزام به پرداخت خراج ، گردن بفرمان مغول نهاد و با این روش عاقلانه خطه فارس را از دستبرد لشکریان مغول در امان داشت باین ترتیب اهل علم و دانشمندی که از جلوی سیل خانمانسوز مغول گریخته و در جستجوی گوشه امن و راحتی بودند در منطقه قدرت اتابک گرد آمدند ، از آن میان استاد سخن شیخ سعدی شیرازی کتاب بوستان خود را بنام او منظوم ساخت .

www.adabestanekave.com

سازمان سیاسی و طرز حکومت ایران از حمله عرب تا ایلغار مغول

آداب و رسوم، اعیاد، موسیقی و شعر و ادب ایرانی بین اعراب مرسوم شد و بالاخره نفوذ و قدرت ایرانیان بجائی رسید، که خلفا برای تحکیم قدرت خود بامکروغدر بکشتن رجال ایرانی مبادرت کردند.

پس از آنکه نفوذ نظامی تازیان پایان یافت حکومتی در مشرق ایران بوجود آمد که بعضی از پایه گذاران آن ترك یا غیر ایرانی بودند چون موسسین این دولتها بطرز اداره حکومت آشنائی نداشتند، خواه و ناخواه زمام امور بدست وزراء و خیرگان ایرانی افتاد.

بعقیده آقای ایوانف « پس از فتح ایران توسط اعراب ساختمان اجتماعی و اقتصادی فتودالیسم در این کشور آغاز گردید، با اینکه در زمان ساسانیان رشد روابط فتودالیه در ایران ریشه دو انیده بود معذلك در اواخر حکومت ساسانیان، ایران در مراحل اولیه فتودالیسم سپر میگرد و آثار و بقایای بسیار قوی رژیم اجتماعی قبلی همچنان باقی بود، در زمان اعراب اصول خان خانی رشد و تکامل یافت (اینکه ایران از چه تاریخی بطور قطع در مرحله فتودالیه قدم گذاشته معلوم و مشخص نیست، بعضی از محققین شوروی بر این عقیده اند که فتودالیسم در ایران فقط در عصر سلاجقه شکل کاملی بخود گرفته است... »)

« پایه گذار حکومت سامانیان یعنی اسمعیل سامانی بخوبی میدانست که نامین استقلال ماوراءالنهر و خارج شدن از زیر سلطه خلافت، فقط بر اثر ایجاد يك حکومت پابرجا و متمرکز امکان پذیر است، بهمین علت برای اجرای نقشه خود سیستم اداره حکومت را توسط دیوانها و ادارات برقرار نمود.

سیستم دیوانها، از زمان ساسانیان در ایران برقرار بود و در دوران قدرت عرب فقط در عصر بنی عباس این روش معمول شد، زیرا از این دوره فتودالها و اشراف محلی بکارهای حکومتی دعوت شده بودند. در دوره سامانیان دستگاه حکومت عبارت بود از دربار شاهی یا «درگاه» و دیوانها (ادارات مرکزی نظامی و کشوری) - در شرایط زندگی فتودالیه این تشکیلات بطور جدی مراعات نمیشد، متنفذین درباری

چنانکه قبلا اشاره شد، پیش از آنکه با قیام خلق ایران و ظهور امثال ابو مسلم خراسانی، مقنع، بابك خرم دین و یعقوب لیث صفاری، بنیان حکومت تازیان متزلزل گردد، تمدن و فرهنگ دیرین ایران مقام و موقعیت خود را در دستگاه تمدن اسلامی بدست آورد، و دیری نگذشت که خلفای بنی امیه و بنی عباس برای اداره حوزه وسیع اسلامی، دست نیاز بسوی کارشناسان و مطلعین ایرانی دراز کردند و از سوابق و اطلاعات آنان برای اداره کشورهای متصرفی استفادهها بردند، تا چایبکه سلیمان بن عبدالملك خلیفه اموی گفت « ایرانیان در دوره حکومت هزار ساله خود بما محتاج نشدند و ما صد سال حکومت کردیم و ساعتی از آنان بی نیاز نشدیم » وی در جای دیگر گفته است « مادر هر چیز حتی در زبان خود با ایرانیان نیاز مندیم » پس از آنکه بیاری ایرانیان حکومت از بنی امیه به بنی عباس انتقال یافت، نفوذ سیاسی و تمدن و فرهنگ ایرانیان بیش از پیش در دستگاه خلافت نفوذ کرد ایوانف محقق شوروی میگوید «... در زمان خلافت عباسیان وضع ایران کمی بهتر شد سیستمهای آبیاری بوجود آمده و توسعه یافت، کشاورزی و تولیدات صنعتی کوچک و تجارت بسط و اهمیت یافت و نیروهای مولده رشد کردند، فتودالهای ایرانی در دستگاه خلافت بغداد و ایالات ایران مقامات مهمی بدست آوردند. » (۱)

(۱) تاریخ مختصر ایران تألیف آقای ایوانف محقق شوروی بتازگی بزبان روسی انتشار یافته است. این کتاب چنانکه مولف آن یاد آور شده، تاریخ این مملکت را از عهد باستانی تا عصر حاضر از نظر مارکسیستی مورد مطالعه قرار داده است و شبه انستینوی شرق شناسی آکادمی علوم شوروی در ۳۵ ماه ۱۹۵۱ در جلسه خود این اثر را مورد مطالعه قرار داده و باتذکرات انتقادی خود بنویسند. آن کمک کرده است.

اغلب در کارهای دربار و دیوان‌ها مداخله می‌کردند ، آنطوریکه نرشی می‌نوید در زمان نبردوم سامانی (۹۱۴-۹۴۳) در اطراف میدان بخارا نزدیک قصرشاهی ، ادارات مرکزی دیوان قرار داشتند ، یعنی ده ساختمان بزرگ برای ده اداره احداث کرده بودند از اینقرار:

۱- دیوان وزارت یا حاجب کل که مهمترین ادارات مرکزی بود. و تمام رشته‌های سیاسی و اقتصادی کشور را کنترل می‌کرد، بطوریکه روسای سایر دیوانها تابع این دیوان بودند .

برای ریاست این دیوان و برای منصب وزارت معمولاً یکی از افراد این سه خانواده انتخاب می‌شدند جیهانی ، بلعمی ، و عتبی ، حاجب کل اداره تمام امور نظامی دوره سامانیان را به عهده داشت.

۲- دیوان مستوفی و یا خزانه که تمام امور مالی حکومت و تنظیم دخل و خرج بوسیله این دیوان صورت می‌گرفت .

۳- دیوان رسائل یا دیوان عمیدالملک ، این دیوان کلیه اسناد و مدارک دولتی را نگهداری می‌کرد و اداره امور دیپلماسی با سایر حکومتها با این دیوان بود.

۴- دیوان صاحب الشرط - که نظارت بر آذوقه، حقوق سپاه و طرز رفتار و نگهداری آنان با این دیوان بود .

۵- دیوان صاحب البرید ، این دیوان که همان اداره پست است وظیفه اش رسانیدن اخبار دولتی بود و کارمندان این دیوان نه فقط امور پستی را انجام می‌دادند بلکه اخبار مخفی را هم به مرکز می‌رسانیدند و طرز عمل و کارهای حکام و روسای محلی را به مرکز گزارش می‌دادند .

این دیوان و اعضای آن تابع حکام محلی نبودند و بلاواسطه با اداره مرکزی مربوط بودند و فقط از اوامر مرکز پیروی می‌کردند، باید در نظر داشت که اداره پست آن زمان تنها کارهای حکومتی را انجام می‌داد و برای رفع احتیاجات و ارسال نامه‌های مردم قدمی بر نمی‌داشت .

۶- دیوان محتسب - این دیوان ناظر بازار ، اوزان ، و خرید و فروش کالاهای دهقانان و صنعتگران بود و می‌توانست خرید و فروش کالاهای فاسد و تقلبی را غنغن کند و از بالا رفتن قیمتها جلوگیری نماید.

این دیوان بتدریج حفظ امنیت و آرامش شهر را نیز به عهده گرفت و

مراقب بود که مردم از خوردن مشروبات خودداری کنند و به امور شرعی توجه نمایند ، آن دوره هیچ شهری نبود که محتسب مخصوص نداشته باشد .

۷- دیوان مشرف - این دیوان اعمال و کارهای وزراء و مامورین دولت و دخل و خرج خزانه را کنترل و بازرسی می‌کرد ، عضو دیوان اشراف را مشرف می‌گفتند.

غیر از دیوانهای نامبرده دیوانهای دیگری نیز وجود داشت که از آن جمله است دیوان اراضی دولتی ، و دیوان قاضی (قاضی القضاة) که بامور حقوقی و جزائی رسیدگی می‌کرد.

۸- دیوان موقوفات - که بکار مساجد و اراضی موقوفه رسیدگی می‌کرد .- ادارات محلی تمام این دیوانها غیر از دیوان پست از دو مرکز دستور می‌گرفتند ، از یکطرف تابع حکام و فرماندهان محلی بودند ، و از طرف دیگر از دولت مرکزی کسب دستور مینمودند.

امرای سامانی برای حکومت ولایات معمولاً کسانی را انتخاب می‌کردند که آنها را وزراء یا یکی از سران قوم معرفی کرده باشند ، این حکام غالباً از میان فتودالهای با نفوذ و از خانواده متنفذین محلی انتخاب می‌شدند ، ولی این سیستم در تمام نواحی کشور مراعات نمی‌شد، چه بعضی نقاط فقط از نظر تشریفاتی خود را تابع حکومت مرکزی می‌شمردند ، مثل خوارزم خوتانیان و کازاخستان جنوبی .

در قرن دهم روحانیون مقام مهمی داشتند، در ماوراءالنهر مذهب حنفی نقش مهمی ایفا می‌کرد، رئیس روحانی را ابتدا استاد می‌نامیدند ولی بعدها لقب «شیخ الاسلام» به پیشوایان دین داده شد .

وظیفه اساسی ادارات تابعه حکومت مرکزی عبارت بود از گرفتن مالیات از بزرگان و صنعتگران و تجار ، در این دوره مالیاتها ، در آمد اساسی دولت را تشکیل می‌داد ، مطابق دلایل و آماري که در دست است بودجه حکومت سامانی مبلغ ۴۵ میلیون درم بود و ازین مبلغ بیست میلیون آن برای تامین حقوق سپاهیان و امرا خرج میشد . ۴

پرداخت عوارض و مالیات در ایران بعد از اسلام نیز وظیفه طبقات زحمتکش بخصوص کشاورزان و پیشه‌وران بود ، وجوهی که بنام مالیات با ظلم

مالیات

و زور از مردم محروم بدست می‌آوردند صرف مخارج شاه و درباریان ، اداره دستگاه دولتی، و زدوخوردها و قشونکشی‌ها می‌شد، مهمترین مالیاتهای این دوره یکی مالیات جنسی بود که از اجناس و کالاهای مختلف می‌گرفتند مانند مالیاتی که از گندم، ارزن و سایر حبوبات و یا مالیاتی که از گوسفند و گاو غیره دریافت می‌شد و دیگر مالیات ارضی که از زمینهای زراعتی بر حسب جریب اخذ می‌شد .

ابن حوقل مینویسد موقعی که من در ماوراءالنهر بودم هر سال دوبار مالیات می‌گرفتند که جمع کل آن بیست میلیون درهم بود و اگر لازم بود این مبلغ بچهل میلیون درهم نیز میرسید ، بطور کلی طرز گرفتن مالیات و روش مامورین دولتی در تمام ادوار یکسان نبود در عصر آل بویه بعلمت جنگهای دائمی فتودالها و نبودن تمرکز، مامورین وصول مالیات بیش از پیش مردم را تحت فشار قرار میدادند .

ابن حوقل از طرز حکومت سامانیان و مقدار حقوقهایی که بکارمندان ادارات سامانیان پرداخت می‌شده است صورت جامعی داده است که نقل مختصری از آن در اینجا خالی از فایده نیست او مینویسد « دستگاه دولتی سامانی وضعی دارد که لزوم عدالت و دادگستری را در میان مردمان ایجاد مینماید ، امور خلق بدست قاضیان صاحب‌رای و حکمرانان لایق سپرده شده است ، در آنجا قاضی و حاکم از لحاظ حقوق مساویند و حقوق برید و عامل مالیات نیز از لحاظ مقدار مانند آن دواست و عده کارمندان ادارات نسبت با احتیاج زیاد و کم میشود ولی حقوقشان در هر اداره‌ای که باشند با هم مساویست » حقوق کارمندان ۲۰ روز به ۲۰ روز پرداخته میشد و آنرا « بیستگانی » میخواندند حقوق دیوان برید در سمرقند ۷۵۰ درهم در خوارزم هزار درهم در اشروسنه و خجند ۳۰۰ درهم و در بلخ و هرات هزار درهم بود .

(ماخوذ از تتبعات آقای گوهرین)

بنا به مندرجات تاریخ سیستان که یکی از کتب قدیمی است پولهاییکه از مردم بعنوان خراج گرفته میشد بمصارف زیر میرسید : حقوق سپاهیان ، حقوق عامل یا فرماندار محل، تعمیر برج و باروی شهر ، تعمیر خرابیهای ناشی از سیل ، جیره محبوسین، حقوق دیوانخانه عدلیه و مامورین انتظامی

و مباشرین شهرها و جاسوسها و موزنان و قرآن‌خوانها ، علاوه بر این با پول مالیات هر سال صد بنده آزاد میشد و نیز پلها ، رودخانه ها ، جویها معبر کشتیهای هیرمند تعمیر و اصلاح میشد و بقرا و بینوایان از این محل کمکهایی میکردند.

پس از انقراض حکومت سامانیان مین ما بارها سازمان سیاسی پس از مورد تهاجم ترکان و قبایل زردپوست آسیای دوره سامانیان مرکز قرار گرفت و طی ۳ قرن ترکان سلجوقی

ترکان «غز» و قبیله‌های و غیره برای استفاده از منابع طبیعی و اقتصادی بمملکت ما حمله ور شدند، آخرین قبایل ترک نژادی که به ایران زمین روی آوردند خوارزمشاهیان بودند، ولی کلیه این قبایل وحشی پس از چندی در نتیجه تماس با ملل متمدن آسیای میانه محکوم تمدن و آداب و رسوم ملل مغلوب گردیدند و بتدریج خلق و خوی وحشیانه دیرین را از دست دادند و راه و رسم مملکت داری را از مطلقین و خبرگان ایرانی فراگرفتند .

آنچه از مدارک تاریخی برمیآید نه تنها در دوره سامانیان بلکه در عصر غزنویان و سلاجقه نیز دیوان وزارت نقش مهمی در سیاست دولت‌ها داشته است.

گردانفسکی مینویسد یکی از وظایف دیوان وزارت روابط سیاسی با خارجیان استقرار روابط سیاسی با کشورهای دیگر بود ، این دیوان برای اطلاع از اوضاع نظامی و وضع اقتصادی کشورهای همجوار غالباً عده‌ای را به لباسهای مختلف برای جاسوسی بممالک همجوار گسیل میداشت در دوره سلاجقه ظاهراً « ملک‌الکتاب » که رئیس منشی‌ها بود نقش وزیر امور خارجه را ایفا میکرد.

منشی‌ها بعنوان دوات‌دار و ترجمان نیز خوانده شده‌اند و جزو مشاورین سیاسی بشمار میرفته‌اند ، بطوریکه از شرح حال و بیوگرافی پدر (ابن بی‌بی) مورخ برمیآید این شخص مترجم بود ، و دستورات سیاسی سلطان را انجام میداد ، مترجمین و مسئولین امور سیاسی معمولاً از بین اشخاص مبرز و دانشمند انتخاب میشدند ، لازم بود که این اشخاص، بنکته سنجی‌ها

و نکات سیاسی آشنا باشند، و در گفتگوها و مکاتبات خود دقیق سیاسی را رعایت نمایند بیشتر سیاسیون این دوره چه در دربار سلاجقه مرکزی و چه در دربار سلاجقه روم، خراسانیان بودند نامه‌ها و مراسلات سیاسی غالباً فارسی یا عربی بود در دولت سلاجقه آسیای صغیر (روم) نیز مدت‌ها خط و زبان رسمی فارسی بود ولی بعدها در اثر اعتراض شدید مردم زبان ترکی یعنی زبان محلی معمول شد.

از سازمانهای اداری این دوره اطلاع دقیقی در دست نیست مورخین این دوره بیشتر در اطراف اشخاص معینی که مصدر امور بودند بحث و گفتگو کرده‌اند و از تشکیلات و سازمانهایی که تحت نظر آنها اداره میشده سخنی نمیگویند، ظاهراً در این دوره رؤسای دیوان با قدرت و اختیار تمام حکومت میکردند، تقریر احکام، سوگندنامه و منشور همیشه مهور مهور دولتی بود و بعنوان «ظری» خوانده میشد.

مهر دار یعنی کسی که مهر پای احکام میگذاشت اهمیت فراوان داشت و غالباً چون این اشخاص با جعل مهر و امضا میتوانند کارهای مهمی انجام دهند مورد نظر متنفذین قرار میگرفتند شمس‌الدین محمد ظفرائی، هنگامیکه در دربار بر سر جانشینی اختلاف بود سند جعلی مهمی را مهر کرد و بر اثر این اقدام بمقام وزارت نائل شد.

رئیس دیوان یا وزیر در دوره سامانیان بعنوان صاحب خوانده میشد، این لغت عربی که بمعنی رئیس و آفاست گاه بخانهها و فتودالهای بزرگ نیز داده میشد. مثلاً رئیس دیوان دمشق (مرکز شام) را صاحب شام میگفتند. (۱)

گاه در اثر ضعف سلاطین وزراء زمام امور را در قدرت وزراء دست می‌گرفتند چنانکه در آخرین سالهای سلطنت ملکشاہ مابین شعبه مرو و یکی از پسران نظام‌الملک اختلافی ظهور کرد شعبه مرو از خودسری پسر خواجه به سلطان شکایت برد و بیداد گریهای او را بشاه اعلام کرد؛ ملکشاہ پس از اطلاع از جریان امر درهم شد و بخواجه پیغام داد که اگر تابع من هستی چرا فرزندان و اتباع تو از حد

(۱) بعضی از مطالب این فصل، مأخوذ از کتاب تاریخ سلاجقه اثر مستشرق معروف شوروی آقای «گروفسکی» است که توسط آقای علی‌اصغر چارلاقی ترجمه شده است.

خود تجاوز میکنند» اگر میخواهی بفرمایم دوات از پیش تو برگیرم» خواجه از این پیغام درخشم شد و در پاسخ ملکشاہ گفت «دوات آن تاج باین دوات بسته است هر گاه این دوات برداری آن تاج بردارند». همچنین در دربار عزالدین کیکوس دوم، وزیر شمس‌الدین محمد اصفهانی در حضور شاه و سران قوم بتخت شاهی تکیه میزد و نشان میداد که شخصیت او تکیه گاه سلطنت است.

پس از پایان قدرت سامانیان شکل حکومت و سازمان اداری و قضائی آن تغییر مهمی نکرد در این دوره‌ها نیز فتودالهای صاحب نفوذ و یا اشخاصی که در طول زمان مراتب خدمت و وفاداری خود را بشاه ثابت میکردند میتوانستند بمقامات مهم از جمله وزارت و فرمانداری منصوب شوند.

چنانکه دیدیم، پس از سقوط حکومت سامانیان حدود طبقاتی و مقررات «کاست» از بین رفت و نظامات و قواعد سهلتری برای احراز مقامات مختلف تعیین گردید خواجه نظام‌الملک در کتاب سیاستنامه در فصل بیست و هشتم مینویسد «البشکین که بنده و پرورده سامانیان بود بسی و پنج سال سپهسالاری خراسان یافت».

«در دوره غزنویان نیز رونق و فتق امور در دیوانها صورت میگرفت در دوره سامانیان چنانکه گفتیم ده دیوان وجود داشت ولی شماره دیوانها در سلسله‌های بعدی بطور دقیق معلوم نیست.

وزراء در اداره امور نقش مهمی داشتند در دوره پادشاهی امیر نصر سامانی ابو الفضل بلعمی ابو عبدالله جبهانی و ابوطیب مصعب مقام وزارت را

عهده‌دار بودند، بلعمی دستور داد تا کلیله و دمنه را از عربی بفارسی ترجمه کنند و رودکی شاعر زبردست آن دوره نیز این اثر گرانبها را بنظم درآورد دیگر از وزرای معروف سامانیان ابو الحسن عتبی است.

در دوره پادشاهی محمود سه نفر بوزارت رسیدند.

یکی از وزرای ایران دوست دوران حکومت محمود

ابوالعباس اسفراینی است این مرد با پیروی از روش صفاریان و سامانیان میکوشید تا باریگر زبان و ادبیات فارسی را رونق دهد و ایرانیان را از

۱- ابوالعباس اسفراینی

نفوذ لغوی اعراب خلاصی بخشید ، ولی محمود سبکتکین که غلامی ترک بود چون در بین ایرانیان خود را اجنبی و بیگانه دید سعی کرد تا پشتیبانی خلیفه عباسی و بنام اشاعه دین بنیان حکومت تحمیلی خود را قوامی بخشید بهمین مناسبت با اسفرائینی از در مخالفت درآمد و کاری کرد که آن وزیر ، خود از کار کناره گرفت .

اسفرائینی در مدت ۱۷ سال وزارت خود دستور داد کلیه مراسلات و دفاتر دیوانی را بزبان فارسی نویسند و از نوشتن نامه بزبان عربی خودداری کنند .

این وزیر ایرانی دوست ، شاعر عالیقدر ایرانی فردوسی طوسی را بتالیف شاهنامه برانگیخت و او را بیاری محمود امیدوار ساخت .

فردوسی در این باره میگوید:

کجا فضل را مستند و مرقد است	نشستنگه فضل بن احمد است
نبد خسروان را چنو کند خدای	بیرهیز و داد و بدین و برای
که آرام این پادشاهی بدوست	که او بر سر نامداران نکوست
ز دستور فرزانه داد گهر	پراکنده رنج من آمد بر
به دوستم این نامه باستان	پسندیده از دفتر راستان

این وزیر برخلاف اسفرائینی دستور میدهد بار دیگر فرامین ، دفاتر و مکاتبات را بزبان تازی بنویسند و رسم قدیم را احیا کنند ، پس از عزل او این مقام را محمود به محمد میکال معروف به « حسنک » میسپارد این مرد ظاهراً بعزت تمایلاتی که بمنهب اسمعیلیه داشته و بسبب اختلافاتی که با سلطان مسعود پیدا کرد بدستور او به نام قرمسطی بودن بدار آریخته شد .

سلاطین این دوره نیز از هیچ قاعده و قانونی پیروی نمیکردند و بانواع لهو و لعب مشغول می شدند شرابخواری و تجاوز بمال و جان و ناموس مردم برای آنها امری عادی بود وزراء و امراء نیز بهر

**ظلم ولی دینی
سلاطین و امرا**

نوع ظلم و اعتسافی دست میزدند در تاریخ بخارا مینویسد که یکی از محلات بخارا که از جهت منازل و مستغلات و کشتزارها بسیار ممتاز بود چشم طمع حسن بن طاهر امیر خراسان را بخود جلب کرد چون صاحبان این محلت

بفروش این ناحیه راضی نشدند فرمان داد تا آنها را بزندان فرستادند ، هفته یکبار آنها را میخواند و بفروش زمین دعوت میکرد و چون امتناع میکردند مجدداً بزندان منتقل میشدند > ... تا ۱۵ سال بر این برآمد و ایشان عقوبت و رنج بسیار میکشیدند و املاک خویش نیز فروختند ، روزی وزیر ، ایشان را بخواند و گفت روزگاری دراز گشت تا شما در عقوبت مانده اید آخر چه چیز را می باید ، گفتند یکی از سه کار را می یابیم یا آنکه توبییری یا آنکه خداوند کار تو بمیرد یا ما بمیریم وزیر فرمود تا آن روز بند و عقوبت زیادتر کردند .

« از تاریخ بخارای نرشخی »

از رفتاری که با طبقات ممتاز میشد میتوان وضع کشاورزان و طبقات محروم را دریافت بعزت ظلم و ستمی که سلاطین و امرا با غلامان و توده های محروم روا میداشتند همینکه فرصتی دست میداد غلامان نیز در مقام انتقام جویی بر میآمدند چنانکه غلامان احمد بن اسمعیل سامانی شبی او را در چادرش سر بریدند و فرار کردند ، سلطان مسعود غزنوی نیز هنگام فرار بهند بدست غلامان خود کشته شد .

در کتاب **آداب الملوك** اثر امام فخر ۶۰۶-۵۴۴ مینویسد بدانکه چون پادشاه سایه خداست و نایب پیغمبر باید او را خصلتها آراسته و طریقه های پیراسته باشد و بقدر امکان در کل احوال تشبه پیغامبر کند و ما از آن نه صفت اندرین کتاب بیاریم و کتاب را بر آن ختم کنیم : اصل اول : پادشاه باید که حکیم باشد... اصل دوم پادشاه باید که کریم بود ... اصل سوم پادشاه باید که اندیشه او بر قول و فعل او غالب بود و از کارها بعبادی قانع نبود... اصل چهارم پادشاه باید که در عفو فرمودن تاخیر نفرماید و در عفویت کردن اندیشه فرماید زیرا که باشد که در تانی الحال پشیمان شود و از پشیمانی هیچ نفعی حاصل نشود... اصل پنجم پادشاه باید که بر رعیت نیک مشفق بود و بر طریق داد کردن ملازمت نماید که پیغامبر میفرماید که : عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة و علت این آنستکه نفع عبادت با آنکس گردد ، اما عدل با کافه خلایق گردد... اصل ششم پادشاه باید که مخالفت و مجالست با اهل علم و فضل کند ، زیرا که پیدا کردیم که کار پادشاه در سیاست

کردن ظاهر است و کار عالم سیاست کردن باطنست و نظام و قوام عالم بوجود هر دو حاصل شود... اصل هفتم باید که پادشاه چندان مهیب نبود که اصحاب تجارب جهت مصلحت بروی عرضه نتوانند کرد و چندان حلیم نبود که هر کس هر چه بایش باوی تقریر کند... با تمام این اندر زها سلاطین و امرا چنانکه یاد آور شدیم عملاً بهیچیک از احکام دین و مبانی اخلاقی توجه نداشتند و با کمال ظلم و استبداد بر مال و جان مردم حکومت میکردند، در سیستم فتودالی آن دوران مخصوصاً سلاطینی که قدرت و کفایت چندانی نداشتند ناچار بودند کمابیش از تمایلات اشراف و فتودالهای بزرگ تبعیت نمایند و الا با کارشکنی آنها روبرو میشدند.

سلطان مسعود چون در آغاز پادشاهی در کارها راه استبداد میرفت و با بزرگان و فتودالها مشورت نمیکرد غالباً با کارشکنی و مشکلات زیادی روبرو میشد.

در تاریخ بیبھی که گرانیهاترین مدارک آن روزگار است یکی از جلسات مشورتی سلطان مسعود را چنین توصیف میکنند.

«... خواجه بزرگ را بار گرفت با عارضی و بونصر مشکان و حاجیان بلکانین و بکتغدی و خالی کردند. (یعنی خلوت کردند). امیر گفت بر کدام جانب برویم، خواجه گفت که خداوند را رای چیست و چه اندیشیده است، گفت بردلم میگردد غزوی «یعنی جنگی» کنیم بجانب هندوستان... تا سنت پدران تازه کرده باشیم... در هندوستان بدانند که اگر پدر ما گذشته شد، ما ایشان را نخواهیم گذاشت که خواب بینند و تن آسان باشند. خواجه گفت خداوند، این سخن نیکو است... اما اینجا مسئله است و چون سخن در مشورت افکنده اید بنده آنچه داند بگوید و خداوند نیکو بشنود تا صواب هست یا نه، آنگاه آنچه خوشتر آید می باید کرد... علی تکین ماردم کنده است (یعنی دشمن است) و... با قدرخان سخن عقد و عهد گفته است و رسولان رفته اند و در مناظره اند... اگر رایت عالی قصد هندوستان کند این کارها همه فروماند و باشد که بیبچند... که سلجوقیان باوی یکی شده اند... بنده را صواب تر آن می نماید که خداوند این زمستان ببلخ نرود... چون این قاعده استوار گشت و کارها قرار گرفت اگر رای غزو دوردست تر افتد توان کرد... شما که حاضرید اندر این که گفتیم چه میگوئید، همگان گفتند آنچه خواجه بزرگ بیند و داند ما چون توانیم دید و دانست و نصیحت و شفقت

وی معلوم است... امیر گفت رای درست این است که خواجه گفت و جز این نشاید وی ما را پدراست...»

با اینحال سلطان مسعود بدون توجه باوضاع آشفته خراسان عازم هندوستان شد ولی بزرگان و فتودالها باوی همداستان نبودند، بهمین مناسبت در جلسه مشورتی وزیر گفت: «من بهیچ حال روا ندارم که خداوند بهندوستان رود چه صواب آنست که ببلخ رود و ببلخ هم مقام نکند و تا مرو برود تا خراسان بدست آید...»

ولی چون شاه آهنک هندوستان کرد سران قوم گفتند «این خداوند را استبداد است از حد و اندازه گذشته...» یکی دیگر از معتمدان گفت «... ندانم آخر این کار چون بود و من باری خون چگر میخورم و کاشکی زنده نیستمی که این خللها نمیتوانم دید...» پس از شکست سختی که در اثر استبداد رای نصیب مسعود شد یکی از بزرگان ضمن نامه ای بشاه نوشت «... این خللها پدید آمد از رفتن دوبار: یکبار بهندوستان و یکبار بطبرستان و کار مخالفان امروز بمنزلتی رسیده است که بهیچ سالار شغل ایشان کفایت نتوان کرد که دو سالار محتشم را بالشکر گران بزدند... دست از ملامتی بیاید کشید و لشکر پیش خویش عرض کرد و آید. حدیث توفیر بر انداخت...» شاه پس از شکستهای مکرر ناچار بخطای خود اعتراف کرد.

در دوره سلاجقه نیز جلسات مشورتی برای حل و فصل امور وجود داشت و در باره مسائلی نظیر جنگ و ازدواج سلطان و غیره بحث میکردند با اینکه در این جلسات یکی از روسای مقتدر و متنفذ به نام «میر مجلس» خوانده میشد ولی در هر حال رای شاه مافوق همه بود.

در مواردیکه شاه برخلاف میل سران تصمیمی میگرفت و شکست میخورد امرا و متنفذین میگفتند چون شاه با اندر زما گوش نداد چنین شد. این مجالس در حقیقت یادگار مجالس مشورتی ایلات قدیم بود.

با اینکه در این دوره بطور رسمی و قانونی مشاغل مشاغل موروئی نبود معذک امرا و مخصوصاً کسانی که حرفه ای فنی و تخصصی داشتند کوشش میکردند که اطلاعات خود را به اشخاص مورد نظر مثلاً فرزندان خود بیاموزند تا پس از مرگ، شاه او را برای اداره آن کار بگمارد مثلاً منشی کری کار بسیار

مهمی بود و غالباً لازم بود که منشی بچند زبان آشنا باشد و موزسیاسی را بداند از دفاتر و سیاه‌خط که خطی مخصوص بود اطلاع کافی داشته باشد، احکام سلطان غالباً کتبی بود حکم مالکیت توسط منشور صادر میشد، موقعی که سلطان در پایتخت بسر میبرد دستور شفاهی نیز میداد و گاهی برای اجرای دستورات مهم شاه انگشتر خود را بمامور میداد تا طرف مقابل بامشاهده آن بی‌درنگ دستور را اجرا کند.

پس از استقرار حکومت اسلامی قوانین و مقررات ایران رنگ مذهبی بخود گرفت، عمل قضاوت بیشتر بوسیله نمایندگان دین اجرا میشد در حوزه‌های بزرگ شخصی بنام قاضی القضاة و در شهرها بکنفر

طرز قضاوت و دادرسی

باسم قاضی بدعاوی مردم رسیدگی میکرد و چون مدعیان اسناد و مدارک محکمی برای اثبات صحت ادعای خود نداشتند غالباً تصمیم قاضی بچگونگی شهادت اشخاص و استنباط شخصی اوستگی داشت، در این دوره نیز بازار رشوه و حق کشی رواج داشت با اینحال بندرت، قضاة پا کدامن و شریفی بودند که بانهایت دقت و احتیاط بدعاوی رسیدگی و اظهار نظر میکردند، در مواردیکه دزدی و رشوه‌گیری قاضی از حد میگذاشت شاه ناچار او را از مقامی که داشت عزل میکرد، غیر از قاضی شخص شاه، حکام و سران سپاه نیز باختلافات رسیدگی میکردند و بر حسب میل خود یکی را احاکم و دیگری را محکوم میکردند، شاه نیز گاهی برای دادرسی و رسیدگی به شکایت مردم حاضر میشد.

نظام الملک مینویسد « چاره نباشد پادشاه را از آنکه در هفته دوروز بمظالم بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بی واسطه، و چند نفع (یعنی بیش آمد) که مهم تر بود باید عرضه کنند و در هر یک مثالی (یعنی فرمانی) دهد چون این خیر در مملکت بر آکنده شود... ظالمان را شکسته میدارد... دستهای ایشان کوتاه شود و کس نیارد (یعنی نتواند) بیداد کردن از بیم عقوبت او ».

ولی در عمل نه سلاطین عادل بودند و نه دسترسی بآنها امکان داشت. غالباً دادخواهان اگر موفق بملاقات شاه یا نمایندگان او میشدند، فرمانی برای رسیدگی بشکایت آنها صادر میشد و چون این نامه‌ها و فرامین برای تصفیة دعوی موثر نبود مردم پس از گرفتن نامه بمحل خود نمیرفتند و عمال درباری

بزور آنها را از درگاه شاه بیرون میراندند.

از مختصات دادرسی در این دوره سرعت عمل قضاة و دادرسان است معمولاً در دربار شاه بعد از (امیر حاجب) که مقام مهمی داشت امیر حرس دارای نفوذ و قدرت فراوانی بود و چون کیفر گناهکاران بدست او صورت میگرفت عموم طبقات از او بیسناک بودند.

نظام الملک مینویسد که در روزگار قدیم بی‌رحمی و قدرت امیر حرس بحدی بود که مردم از او بیش از شاه میترسیدند. وی در کتاب خود از تجاوز و بی‌رحمی امرای عصر خود شکایت میکند و از زبان وزیر بهرام گور در درحقیقت وضع اجتماعی عصر خود را تشریح میکند و ضمن یکی از حکایات مظالم صاحبان قدرت و درد دل زندانیان را بطرز جالبی بیان میکند : «... یکی گفت برادری داشتم با مال و نعمت بسیار وزیر او را بگرفت و در شکنجه بکشت و همه را از وی بستند، گفتم این مرد را چرا کشتی؟ گفت بامخالفان مکاتبت داد، مرا بزندان کرد، دیگری گفت من باقی داشتم فاخر و از پدر مرا میراث مانده بود وزیر در پهلوی آن حشی داشت، روزی در باغ من آمد و او را بدل خوش آمد، خریداری کرد فروختم؛ مرا بگرفت و در زندان کرد که دختر فلان کس را دوست میدادی و خیانتی بر تو روشن شده است، این باغ را دست بدار و قبایله را بیار و اقرار کن، این باغ را فروختم و مرا دعوی نباشد، حق و ملک وزیر است، گفتم این اقرار نکنم پنجسال است که تا در این زندان مانده‌ام سومی گفت من مرد بازرگانم و کار من اینست که به بر و بجر میگردم و آنندک مایه دارم ظرایفی که بشهر می‌بایم بخرم و بشهری دیگر برم و بفروشم و بآنندک سودی قناعت کنم، مگر عقد مرواریدی داشتم، چون به این شهر آمدم خبر بوزیر ملک شد کس فرستاد و مرا بخواند و آن رشته مروارید را خریداری کرد بی آنکه بها بدهد بخزانه خویش فرستاد... روزی بر سر راه او شدم و گفتم اگر عقد شایسته است بفرما تا بها بدهند و اگر نیست باز دهند که من بر سر راهم سرهنکی با چهار پیاده بر سر راه من آمدم و مرا گرفتند و... بزندان بردند و زندانیان را گفتند حکم است که این مزد را زندانی کنی و بندگان بر بنای او نهی... خلاصه بیش از هفتصد مرد دزد حبس بودند کم از بیست مرد خونی و مجرم و دزد بودند، دیگر همه آن بودند که وزیر بطمع و ظلم باز داشته بود و وقتی خبر بازداشت وزیر را منادی کردند و مردمان شهر و ناحیت بشنیدند، دیگر روز چندان منتظم بدرگاه آمدند که ایشان را حد و منتها نبود...»

این حکایت نمونه‌ای از بیدادگری قدرتمندان آن زمان را بدست میدهد.

مسمود سعد از فرعونان عصر خویش شکایت میکنند و میگویند:

نه سعد سلمان پنجاه سال خدمت کرد

بدست کرد برنج این همه ضیاع و عقار

بمن سپرد و ز من بستند فرعونان

شدم بهجز و ضرورت زخان و مان آوار

بحضرت آمدم انصاف خواه و داوطلب

خبر نداشتم از حکم ایزد دادار

همی ندانم خود را گناهی و جرمی

مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار

درجای دیگر نظام الملك از رفتار جا برانه امرای عصر خود شکایت

میکند و میگوید:

«... امیران این زمان از دینار حرام باک ندارند و حق را باطل گردانند و

عاقبت کار را نشکرند.»

در مقدمه همین فصل مینویسد موقعیکه عمرو لیث خواست گنجینه های

خود را به اسمعیل سامانی تسلیم کند وی گفت «... تو را کنج از کجا آمده

که پدر شما مردی روبکر بود... این گنجها و درم و دینار همه آنستکه از مردم

بظلم و ناحق سته اید و از بهای ریسمان گنده پیرزنان است و از توشه غریبان

و مسافران است و از مال ضعیفان و یتیمان است... اکنون تو بجلدی میخواهی این

مظلمه بگردن من افکنی...» البته این داستان افسانه و ارزش تاریخی ندارد

ولی نمودار خوبی از پایه تشخیص و تفکر و طرز عمل هیئت حاکمه آن

دوره است.

در آن ایام برای ترساندن متجاوزین غالباً یک نفر را بشدت کیفر

میدادند و شهرت میدادند که هر کس بحق دیگری تجاوز کند به این نحو

مجازات خواهد شد.

بیهقی مینویسد که در زمان سلطان مسمود «... مولازاده ای دست

بگوسفندی از آن دعیت دراز کرد، متظلم پیش امیر آمد بنالید...» امیر

گناهکار را نزد خود میخواهد همینکه متهم اقرار میکند امیر دستور میدهد

تا او را از دروازه گرگان بیاویزند و اسب و سازش را بصاحب گوسفند دهند

و اعلام کنند که هر کس برعیت بیداد کند سزای آن این باشد، نظام الملك

توصیه میکند که مامورین دولت دستورات قاضی را اجرا کنند تا حکم او

در مردم نافذ باشد «... گماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق

کار او نگاه دارند و اگر کسی... بحکم حاضر نشود و اگر چه محتشم بود او را
ببغ و کره حاضر کنند.»

درجای دیگر مینویسد: «... این قاضیان همه نایبان پادشاهند و

بر پادشاه واجب است که دست قضاة قوی دارد و حرمت و منزلت ایشان باید که

بکمال باشد از بهر آنکه ایشان نایبان خلیفه اند...» درجای دیگر میگوید:

«عامل شهر حمص... نبشت که دیوار شهر حمص خراب شده است... جواب نبشت

که شهر حمص را از عدل دیوار کن و راه ها از ظلم و خوف پاک کن که حاجت

نیست از خشت و گل و سنک...» وای این نظریات و پیشنهادهای هرگز اجرا

نمیشد و طبقات حاکم برای تامین منافع صنفی و طبقاتی خود از هر نوع

بیمادگری خودداری نمیکردند این حال، انحصار به عهد سلاجقه ندارد بلکه

قبل از این تاریخ یعنی در دوران قدرت غزنویان نیز حال بدین منوال بوده

و غالباً امرای و قضاة از حد عدل و انصاف خارج میشدند و اگر قضاتی نظیر

(بوالحسن بولانی) و پسرش (بوبکر) به تنگدستی و فقر ساخته و عطای سلطان

را نمی پذیرفتند و راه حق می رفتند نامشان بر سر زبانها می افتاد و در کتب و

تواریخ از آنها با تعجب نام میبردند، بیهقی مینویسد پس از آنکه بفرمان

شاه بونصر دو کیسه پول بآنها میدهند از قبول پول امتناع میکنند فاضی

گفت «این صلت فخر است پذیرفتم و باز دادم و من به آنچه دارم قانعم...»

سپس بونصر پسرش را بقبول وجه دعوت میکند او میگوید «من نیز

فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموختم... آنچه دارم از

حطام دنیا کفایتست و بهیچ زیادت حاجتمند نیستم» سپس مینویسد «بونصر

از این بلند نظری در شکفت شد بگریست و ایشان را باز گردانید...» پس از

آنکه جریان به اطلاع امیر رسید «امیر متعجب بماند و چند دفت شنودم

که هر کجا متصوفی را دیدی یا سوهان سبلی را، دام زرق نهاده یا

پلاسی پوشیده، دل سیاه تر از پلاس بخنیدی و بونصر را گفتی چشم بد

دور از بولانیان (مقصود بوالحسن بولانی و پسر اوست)».

در دوره قدرت مسمود جریان بردار کردن حسنک و گفتگوها و

تشبثاتی که برای این مقصود شده یکی از صحنه های جالب تاریخی است،

حسنک یکی از شخصینهای برجسته دربار سلطان

محمود بود که يك چند بمقام وزارت رسید. در دوره

قدرت سلطان محمود حسنک باشاره شاه بامسمود

از در مخالفت در میآید و او را از خود میرنجاند،

ابوسهل که با حسنک دشمنی داشت پس از پایان

چرا و چگونه
حسنک را بدار
آویختند

دولت محمودی و استقرار امارت مسعود، موقع را مفتنم می‌شمارد و از راه سمایت و کینه تیزی آتش دشمنی دیرینه مسعود را تیز میکند و حسنک را قرمطی و دشمن دین و دولت میخواند، سرانجام مسعود تصمیم بقتل حسنک میگیرد و خطاب به بوسهل میگوید:

«حجی و غدیری باید کشتن. این مرد را» بوسهل در جواب میگوید: «حجت بهتر از این که این مرد قرمطی است و خلعت از مصریان استند تا امیرالمومنین القادر بالله بیاورد... فرمان خلیفه در این باب نگاه باید داشت...» در همین ایام خواجه بونصر مشکان و بعضی از بزرگان دولت که از حقیقت موضوع باخبر بودند نهان و آشکارا میکوشیدند که این آتش خاموش شود و خون حسنک ریخته نشود، ولی بوسهل نیز آرام نمیگرفت و همواره از مکاتبات و اصرار خلیفه مبنی بر قرمطی بودن حسنک سخن میگفت ولی چنانکه بی‌هقی در تاریخ خود یاد آور شده در دوران قدرت سلطان محمود کوشش خلیفه و دشمنان حسنک بجائی نرسید و محمود در جواب خلیفه گفت: «بدین خلیفه خرف شده باید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی میجویم و آنچه یافته آید و درست گردد بردار میکشند و اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی است، خیره امیرالمومنین رسیدی که در باب وی چه رفتی ویرا من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم.»

پس از آنکه محمود در گذشت کار سعایت بوسهل بالا گرفت تا سرانجام با موافقت سلطان موجبات بردار کردن حسنک را فراهم کرد، روزی امیر گفت: «بطارم باید نشست که حسنک را آنجا خواهند آورد با قضاة و مزکیان تا آنچه خریده آمده است جمله بنام ما قبالة نوشته شود و گواه گیرد بر خویشن» خواجه گفت چنین کنم و بطارم رفت و جمله خواجه شماران و اعیان و صاحب دیوان رسالت و... همه آنجای آمدند... و قضاة بلخ و اشراف و علما و فقها و مدلان و مزکیان و کسانی که نامدار بودند همه آنجا حاضر بودند و چون این کوکبه راست شد من که بوالفضلم و قومی بیرون طارم، بدکانها بودیم، در انتظار حسنک...» پس از آنکه حسنک بطارم وارد شد جمله اشراف و قضاة با احترام او برخاستند در این موقع خواجه بزرگ روی بحسنک میکند و میگوید: «خواجه چون میباید، روزگار چگونه میگذازد؟ گفت جای شکر است، خواجه گفت دل شکسته نباید داشت که چنین حالها مردان

را پیش آید...» در این موقع بوسهل بی اختیار از سر عناد و دشمنی میگوید: «این سک قرمطی» شایسته سخن گفتن نیست، حسنک میگوید: «سک ندانم که بوده است خاندان من و آنچه مرا بوده است از آلت و حشمت و نعمت، جهانیان دانند، جهان خوردم (یعنی از نعمت دنیا برخوردار شدم) و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگست... این خواجه که مرا این میگوید مرا شعر گفته و بر در سرای من ایستاده است در این موقع فریاد اعتراض بوسهل بلند میشود ولی خواجه بزرگ آرامش محض را حفظ میکند سپس میگوید: «دوقبالة نوشته شود همه اسباب و ضیاع حسنک را» بجملة از جهة سلطان، و یک یک ضیاع را نام بروی خواندند و وی اقرار کرد بفروختن آن بطوع! و رغبت! و آن سیم که معین کرده بودند بستند و آن کسان گواهی نوشتند و حاکم سجل کرد در مجلس و دیگر قضاة نیز علی الرسم فی امثالها. از این پس مقدمات بردار کردن حسنک را فراهم میکنند... روزی که او را از کران بازار عشاق بناحیه شارستان بردند تا بدار آویزند یکی از اعمال بوسهل باو دشنامهای سخت داد از جمله او را مواجز (یعنی مردوز) خواند، ولی حسنک پاسخ نگفت و عامه مردم گوینده را لعنت کردند پس از آنکه حسنک بیای دار رسید قرآن خوانان شروع بخواندن قرآن کردند سپس خطاب بحسنک گفته شد: «جامه بیرون کش» حسنک چپه و پیراهن و دستار بدور افکند و بایستاد: «تبی چون سیم سپید و روئی چون صد هزار نکار و همه خلق بدو مینگریستند» سپس آواز دادند: «سرور ویش را بپوشید تا از سنک تپاه نشود که سرش را ببنداد خواهیم فرستاد نزد خلیفه» سپس بقصد اهانت به او تکلیف دویدن کردند او اعتنا نکرد، مردم زبان با اعتراض گشودند و نزدیک بود غوغائی بزرگ برپا شود که «سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشاندند و حسنک را سوی دار بردند و بجایگاه رسانیدند بر مرکبی که هرگز ننشسته بود نشانیدند و جلادش استوار بیست ورسنها فرود آوردند و آواز دادند سنک زنید هیچکس دست بسنک نمیگرد و همه زار میگریستند خاصه نشا بوریان، پس مشتی رند را زرد دادند که سنک زنند و مرد خود مرده بود که جلادش رسن بگلو افکنده بود و خفه کرد... چون از این فارغ شدند بوسهل و قوم از پای دار بازگشتند و حسنک تنها ماند چنانکه تنها آمده بود از شکم مادر... حسنک قریب ۷ سال بردار بماند چنانکه بایهایش همه فرو تراشید و خشک

شد تا بدستوری فرو گرفتند و دفن کردند چنانکه کسی ندانست که سرش کجاست و تن کجا و مادر حسنک زنی بود سخت چگرآور (یعنی پردل) چنان شنیدم که دوسه ماه از او این حدیث پنهان داشتند و چون بشنید جزعی نکرد چنانکه زنان کنند ، بلکه بگریست بدرد ، چنانکه حاضران از درد او خون گریستند پس گفت بزرگ مردا ، که این پسرم بود ، که پادشاهی چون محمود این جهان به او داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان « یکی از شرای نیشابور در مرثیه او چنین گفت :

ببرید سری را که سران را سر بود

آرایش ملک و دهر را افسر بود

گر قرمطی و جهود و یا کافر بود

از تخت بدار بر شدن منکر بود

مطالعه در احوال حسنک و صحنه سازیهای عمال مسعود بسیاری از اسرار تاریخی آن روزگار را فاش میکند و نشان میدهد که در آن ایام نیز مثل دوران ما مخالفان را بعنوان قرمطی بودن محاکمه میکشیدند ، اموال و دارائی آنها را بصورت شرعی غارت میکردند و خونشان را میریختند ، در آن دوره نیز چابلوسان و قوادان همیشه در محضر سلاطین و امرا موقعیتی داشتند و در سایه خوش خدمتی به مقامات مهم میرسیدند قاضی ابوالهثیم وقتی که دید « ابوالقاسم رازی » با آوردن کنیزکان ماهروی به مقامی رفیع رسیده از سرطمن و انتقاد چنین گفت « ای ابوالقاسم یاددار قوادگی به از قاضی گری است ... »

آقای گردلفسکی در تاریخ سلاجقه خصوصیات محاکم آن دوره را اینطور توضیح میدهد : « برای رسیدگی به اعمال حکام و قضاة اعزام بازرس معمول بود قضاة که عثمانیها آنها را شیخ الاسلام میگفتند غالباً رشوه میگرفتند ، افلاکی مورخ مینویسد پس از آنکه معین الدین پروانه وزیر سلطان رکن الدین یکی از امرای سرحدی را برای محاکمه بحضور طلبید ، امیر برای آنکه معین الدین رشوه زیادی مطالبه نکند از جلال الدین رومی استعانت و کمک میخواهد - تنبیه و مجازات بغوریت صورت میگرفت احکام قطعی و دریک مرحله صادر میشد ، کیفیهای نیک عبارت بود از چوب زدن چنانکه یکبار یکی از امرای دربار را بامر سلطان ۵۰ ضربه شلاق زدند زیرا اجازه داده

بود بزرگان باقر اولان خود وارد دربار شوند .

کسانیکه مظنون بخیانت بودند غالباً اموال منقول و غیر منقول آنها ضبط میشد سپس مورد مجازاتهای دیگر قرار میگرفتند ، کسانی را که علیه حکومت قدمی برداشته بودند خفه میکردند ، سر میبرییدند و بآوار میزدند گاه پوست این اشخاص را کنده توی آن گاه ریخته در شهر میگردانیدند ، تادشمنان دولت عبرت گیرند .

یکی از مجازاتها آتش زدن منہم بود سلطان کیکاوس اول یکی از سلاجقه روم فرمان میدهد که کلیه مقصرین را دست و پا بسته در خانه ای نگهدارند سپس خانه را آتش بزینند .

در قرن ۱۴ و ۱۵ نیز این طرز مجازات معمول بود لامعی شاعر در کلیات خود مینویسد یکنفر دانشمند که از اوضاع به تنگ آمده بود محاسب و قاضی را منزل خود دعوت میکند بعد دورخانه را آتش میزند ، اگر مجرمی زنده بدست نمی آمد مرده او را آتش میزدند . « بازجی » که یکی از مخالفین دستگاه حکومت سلاجقه روم بود پس از آنکه کشته شد پاراناش جسد او را قطعه قطعه کردند و هر قطعه را در جایی بغض سپردند تادشمن خونخوار بدن او را نسوزانند ، معمولاً پادشاه وقت برای راحتی خیال برادران و نزدیکان خود را بجاهای دور دست تبعید میکرد ، همینکه سلطان جدیدی بتخت می نشست مجرمین را آزاد میکردند و فرمان عضو عمومی صادر میشد . « معمولاً قضاة محلی از طرف قاضی القضاة منصوب میشدند در غالب شهرها چندتن بفرمان شاه بعنوان معتمد ، امین و عادل تعیین میشدند .

غالباً قضاة انبارهای بزرگی در اختیار داشتند که مردم هنگام خطر یا در موقع سفر اموال خود را از نقدی و جنسی ، در آن انبارها بامانت میسپردند چون يك قاضی معزول میشد قاضی جدید بحضور ورود بحال زندانیان رسیدگی میکرد و کسانی را که مقصر نمیدانست آزاد میکرد و مالهای امانتی را اگر در معرض خرابی بودند در حضور معتمدین و امنا بمعرض فروش میگذاشتند و پول آنرا در صندوق مخصوص ضبط میکرد ، دفاتر مخصوصی برای ضبط و رسیدگی باموال یتیمان و صغار وجود داشت (۱)

قاضی حمیدالدین (متوفی بسال ۵۵۹ هجری) در کتاب مقامات حمیدی حکایت شیرینی نوشته که بسیاری از اسرار اجتماعی آن ایام را فاش

(۱) ماخوذ از کتاب 'یران اقتصادی نوشته رحیم زاده صفوی

میکند و علت تمول ثروتمندان ، سبب فقر بی‌نویان و طرز رفتار مامورین انتظامی آن ایام را کمابیش نشان میدهد .

موضوع حکایت اینست که شخصی بادوستان و آشنایان خود هر شب در مجلس عیش و سورا شرکت میکرد تا شبی پیرمرد مجرب و دانشمندی را بمجلس جشن خود دعوت میکنند، پیر از قبول دعوت آنان سرباز میزند و میگوید « از جگر خود کباب کردن ، بهتر که از کاس مردمان شراب خوردن » ، هر چه جوانان اصرار کردند پیر دعوت آنان را نپذیرفت و سرانجام علت امتناع خود را بیان نمود و گفت که در ایام جوانی بشهرنیشابور رسیدم و چون قصد توقف چند روزه داشتم با بازی طرح دوستی ریختم و بجای آنکه در شارع عام بنشینم بردگان بزازی نشستم و با صاحب دکان طرح دوستی ریختم و با او از هر دری سخن میگفتم تا شبی بزاز مرا بمنزل خود دعوت کرد ، پس از طی راه بخانه بزاز رسیدیم پس از ساعتی بزاز نزد من آمد و گفت « بدان و آگاه باش ... که این سرای که می بینی در عهد قدیم زندانی عظیم بوده است هنوز در زیر این خاک هزار سر بیبک و شخص ناپاکست و من این ... ورته صاحب دار (یعنی صاحب خانه) را بر سردار برده ام ... و این بدان میگویم که تا نصیحت پذیری و بندگیری و بدانی که کسب مال بی غصب و وبال نتوان کرد ، و شربت خمر صاف از گزاف نتوان خورد ... بعد از آنکه سرای بدین وجه بدست آوردم ... امانات فقرا ، و ودایع ضعیفا بر این در و دکان و صحن و ایوان بکار برده ام ... بدانکه این طشت را در بازار دمشق به هزار عشق خریدم ... و این دستار که پرستار در گردن دارد در ... طبرستان بخریده ام ... چون میزبان از پی ترتیب خوان برفت گفتم ... افراد ... من سن المرسلین ... هنوز وصف ... تا به و تنور مانده است . از این قضای مبرم جز گریز روی نیست و از این بلای محکم جز پرهیز بوی نه ... دست بردن نهادم و بند بسته را بگشادم ... و تن بقضا و قدر دادم و راه راست بگرفتم و بتک (یعنی به دو) میرفتم ...

بزاز چون ... دریافت ... بزائر من می شتافت ... من چون صید دام گسسته و مرغ از قفس چسته همگی همت در دویدن ... مصرف داشته ... تا بدان کشید ... که فوجی از غسس (پاسبان) ... از پیش و پس بمن رسیدند و بزخم چوبم گریان کردند ، و ... سرو پا برهنه در زندان شکنه کردند و بدست جلادم سپردند ... تا دو ماه در آنچاه زندان بادزدان و

رندان بماندم و هیچ دوست از حال من آگاه نه و کسی را بسوی من راه نه تاروژی به دفع بینوائی با سم گدائی مرا بر در زندان آوردند ... کنده بر پای و خر قه ای در بر و کلاه ژنده ای در سر ، نمدر پشت و کاسه در مشت بر شارع اعظم ایستادم و کاسه در یوزه (گدائی) بردست نهادم اتفاق را همشهری بمن رسید و تیز تیز در من نگرید ، چون چشم دوم باز بینداخت مرا بشناخت و بچشم عبرت در من نگریست و بر احوال .. من زار بگریست ، پنداشت که شوری یا فساد یا انگیزته ام و یا خونی بناحق ریخته ام ! چون صورت حال بشنید ، برفت و خبر بدیگر یاران برد ... تا سخن را با و الی گفتند ، و مثالی از امیر عس بو کیل عرس آوردند و مرا بعد از دو ماه از زندان بیرون کردند ای اصحاب و احباب قصه غصه من ... یکی از هزار و اندکی از بسیار است ... آن شب تاروز این حدیث در پیش افکننده بودیم و چون شمع گاه در گریه و گاه در خنده بودیم ... پیر با صبح نخستین هممان شد و چون شب گذشته از دیده ها نهان .

از بعد آن ندانم چرخش کجا کشید

با واقعات حادثه کارش کجا کشید

در گفتگوی نفس و طبیعت کجا فتاد

در جستجوی نقش بد آمد کجا دوید ...

در آثار منظوم شعرا نیز چسته چسته حکایاتی که از بیدادگری

سلطان ، مامورین پلیس اندوره (شکنه) حکایت دارد بچشم میخورد ، نظامی در مخزن الاسرار خود میگوید :

دست زد و دامن سنجر گرفت	پیره زنی را ستمی در گرفت
از تو همه ساله ستم دیده ام	کای ملک آزرم تو کم دیده ام
زد لگدی چند فرا روی من	شکنه مست آمده در کوی من
مری کشان بر سر کویم کشید	بی گنه از خانه بروتم کشید
مهر ستم بردل و جانم نهاد	در ستم آباد امانم نهاد
بر سر کوی تو فلان را که کشت	گفت فلان نیمه شب ای کوژ پشت
ای شه از این بیش زبونی کراست	خانه من برد که خونی کجاست
عربده با پیره زنی چون کند	شکنه بد مست که او خون کند
پیره زنان را بجنایت برند	طبل زنان دخل ولایت برند

آنکه در این ظلم نظر داشته است
کوفته شد سینه مجروح من
چونکه تو بیدادگری پروری
مسکن شهری ز تو ویرانه شد

سترمن و عدل تو برداشته است
هیچ نماند از من و از روح من
ترك نه هندوی غارتگری
خرمن دهقان ز تو بیدانه شد

همچنین شیخ عطار از زبان کافی خطاب بسنجر میگوید :

خواجه کافی آن برهان دین
واجب آمد بتو دادن ز کوة
گرتورا ملک وزری هست این زمان
کرده ای از خلق حاصل آن همه
چون از آن خود نبودت هیچ چیز
از همه کس گرچه داری بیشتر

گفت سنجر را که ای سلطان دین
زانکه تو درویش حالی در حیوة
هست آنجمله از آن مردمان
بر تو واجب میشود تاوان همه
زین همه منصب چه سودت هیچ نیز
می ندانم کس ز تو درویش تر

از انواع مجازات و طرز رفتار با زندانیان و
محبوسین اطلاعات جامع و دقیقی در دست نیست
آنچه مسلم است سلاطین و امرا در اجرای انواع

انواع کیفر

مجازات معتاد بودند . نظام الملك میگوید « چون پادشاه بر کسی خشم
کیرد او را فرماید گردن زدن و دست و پای بریدن و بردار کردن و چوب زدن و
بزندان بردن و در چاه کردن . »

بطوریکه از بعضی شواهد و مدارك تاریخی برمیآید کسانی که علیه
دین و دولت قیام میکردند غالباً اعدام میشدند و گاه در حبس مجرد تحت
مراقبت شدید زندانبانان قرار میگرفتند زندانیهای مجرد، کوچک و دارای
روزنی بوده که از آن نور بزندان میرسیده است ، زندانیان روی حصیری
میخوابیدند و هنگام شب از داشتن چراغ بی نصیب بودند مسعود سعد که
قسمتی از عمر خود را در زندان گذرانیده است اشعار جالبی در وصف زندان
دارد از جمله میگوید :

سقف زندان من سیاه شبی است
روز هر کس که روزنش بیند
که دو دیده بدوده انبارد
اختسری سخت خرد بنسازد

در این حصار خفتن من هست بر حصیر

چون بر حصیر گویم خود هست بر حصا

در هر دو دست رشته بنداست چون عنان

بر هر دو پای حلقه کنداست چون رکاب

...

نه روزم هیزم است و نه شب روغن

زین هر دو بفرسود مرا دیده و تن

در حبس شدم بمهر و مه قانع من

کاین روزم گرم دارد آن شب روشن

...

دانم که نه دزدم و نه عیارم

محبوس چرا شدم نمیدانم

نر هیچ قبالة باقتی دارم

نر هیچ عمل نواله ای خوردم

...

چون بزندان مرا فلک بنشانند

تاری از موی من سفید نبود

که یکی موی من سیاه نماند

ماندم اندر بلا و غم چندان

...

نیست ممکن که پیرهن بدرم

از ضعفی و دست تنگی جای

...

ای دل آرای روزن زندان

دیدگان را نماند

بی محاق و کسوف

شب مرا ماه و روز خورشیدی

همه سعدم تو ای آنکه مرا

فلک مشتری و ناهیدی

به امید تو زنده ام گر نه

مر مرا کشته بود نومییدی

...

هفت سالم بکوفت سود و دهک

بنسند بر پای من چومار دوسر

ناخن از رنج حبس روی خراش

...

پس از آنم سه سال قلمه نای

من براو مانده همچو مار افسای

دیده از درد بند خون بالای

...

بر حبس و بند این تن رنجور ناتوان
در حبس و بند نیز ندارندم استوار
تا گردمن نباشد ده تن نگاهبان
هرده نشسته بر درو بر بام سخن من
با یکدیگر دمام گویند هر زمان
خیزید و بنگرید مبادا بجادومی
او از شکاف روزن پرد بر آسمان
هان بر چپید زود که حیلنگریست این
کز آفتاب پل کند از سایه نردبان
از من همی هراسند آنانکه سالها
زیشان همی هراسد در کار چنگوان
نظامی عروضی در کتاب چهارمقاله خود مینویسد :

محمود غزنوی روزی در قصر خود نشسته بود خطاب به ابوریحان بیرونی
گفت من از کدامیک از این چهار در بیرون خواهم رفت ، حساب کن در
پاره ای کاغذ بنویس ابوریحان بکمک اسطرلاب حساب کرد و بر پاره کاغذ
واژ آن در بیرون شد سپس گفت ابوریحان آوردند نوشته بود «از این چهار
در هیچ بیرون نشود بر دیوار مشرق دری کنند و از آن بیرون شود ...»
محمود سخت عصبانی شد و فرمان داد او را از بام بزمین انداختند و بی
بردامی افتاد و آهسته بر زمین فرود آمد پس از چندی محمود از کرده پشیمان
شد، خواجه حسن مهمندی جریان را گفت و ابوریحان را نزد محمود برد
محمود گفت اگر هیچ چیز بر تو پوشیده نیست چرا برای بحال واقف نبودی
ابوریحان طالع تحویل خود بیرون آورد در آنجا از این ماجری خبر داده
بود، محمود با زدر غضب شد و مدت ۶ ماه او را زندانی کرد پس از آنکه سلطان
محمود اجازه آزادی داد خطاب بوزیر خود گفت «پادشاهان چون کودک خرد
سال باشند سخن بر وفق رای ایشان باید گفت» و به ابوریحان بیرونی گفت
«یا ابوریحان اگر خواهی که از من برخوردار باشی سخن بر مراد من گوی
نه بر سلطنت علم خویش.»

ابوانف درباره سپاهیان عصر سامانیان می نویسد
وضع سپاه و نیروهای حکومت طبقه حاکمه فتودال بوسیله سپاهیان و
انتظامی و جنگی کاردهای مخصوص که از ایلات ترك تشکیل میشد
تامین و برقرار میکردید ، سپاهیان از دو قسمت
تشکیل میشد ، ترکان اجیر و غلامان که از مناطق شمالی و شرقی آسیای میانه
(مناطق کوچ نشین) می آمدند در راس سپاهیان سپهسالاران ترك قرار داشتند
که اغلب آنها فرماندهان ایالات و شهرها بودند آنها در ازاء خدمات خود
زمین می گرفتند و باین ترتیب قشر خاصی از فتودالهای ترك بوجود آمد .
وی اضافه میکند که «... در نیمه دوم قرن ۱۱ در دوره حکومت سلاجقه نیز
صاحب منصبان نظامی بر حسب خدماتی که انجام میدادند از زمینهای متصرفی
قسمتی را بخود اختصاص میدادند (اقطاع) صاحبان زمین میتوانستند از
دهقانان مالیات بگیرند و از حق قضاوت و حقوق دیگر استفاده کنند در این
دوره اصول سرواژ وجود نداشت و اقطاع طبق حقوق اسلامی موروثی نبود
(سیستم اقطاع برای اولین بار در عصر بنی امیه معمول شد .) ولی بتدریج
صاحبان اقطاع که قوای نظامی را در اختیار خود داشتند موفق شدند که
املاک را بمالکیت خصوصی در آورند و بتدریج از زیر بار خدمات نظامی شانه
خالی کنند ، و همین جریان به تجزیه حکومت سلاجقه کمک کرد .»

آقای گردلفسکی درباره ارتش و خصوصاً جنگهای
آن دوره چنین مینویسد : در ارتش این دوره سوار
نظام و پیاده نظام و غلامان خاص سلطنتی اهمیت
بسیار داشتند ، اسلحه سپاهیان عبارت بود از
تیر و کمان زوین نیزه و شمشیر ، نیزه داران نه تنها در هنگام جنگ بلکه در موقع
صلح باینزدهای خود بشکار حیوانات میپرداختند تیرهای کمان غالباً آغشته بزهر
یادنداندار بود و هنگامی که بدن فرو میرفت تولید درد و ناراحتی شدید
مینمود ، پس از آنکه اسلحه آتشین معمول شد باز تا مدتی عثمانیها از تیر و کمان
استفاده میکردند ، بقراریکه یک نفر از مطلعین میگوید فقط يك در ده
این تیرها اصابت میکردند است ، برای دفاع از ضربات دشمن سربازان
لباسهای مخصوصی می پوشیدند ، و بعضی با سب و برخی با پوشیدن زره از
خود دفاع میکردند ، سلاحهای جنگی در انبارها و زرادخانهها نگاهداری

میشد، تیر و کمانها بیشتر ساخت دمشق یا تاشکند و شمشیرها از زمین و بلاد هندوستان صادر میشد.

معمولا سوار نظام را به بهترین وسائل مجهز میکردند ولی وسائل دفاعی پیاده نظام بسیار ابتدائی و نامنظم بود بطوریکه غالباً با چوب و چماق مجهز میشدند، جنگ بین طرفین در فاصله کمی صورت میگرفت و منتهی بجنگ تن بدن میشد و گاه طرفین گلاویز میشدند.

ابن حوقل وضع لشکریان کشورهای اسلامی که از قبایل متنوع و مردمان مختلف و نواحی گوناگون و شهرهای متفرق جمع آوری شده اند بطرز جالبی توصیف میکند و مینویسد در اثر بروز شکست، لشکریان غالباً متفرق و پراکنده میشوند و میگویند تنها قشون سامانیان که ترکیبی از غلامان ترک، آزادگان و دهقانان بود چون هر يك خانه و مسکن معینی دارند گرد آوری مجدد آنان دشوار نیست، حقوق افراد لشکر را نیز در این دوره بطور منظم میدادند، این طرز اداره قشون کمابیش در عصر غزنویان نیز معمول بود ولی در دوره آل زیار و دیالمه بعلمت حملات بی دریغ فتودالها و ست شدن قدرت سلاطین، بی نظمی زیادی در سازمان لشکری روی داد قشون دیالمه ترکیبی بود از مردم گیلان، ترک، دیلم، عرب و هندو که غالباً بین آنها روی مسائل ملی و مذهبی اختلاف بود در این دوره ترکان، سواره نظام را تشکیل میدادند.

در هنگام جنگ پیاده نظام رده اول قرار میگرفت و بدشمن حمله میبرد و از عقب سواره نظام حملات آنها را پشتیبانی میکرد پس از پیروزی غالباً بین افراد قشون بر سر ربودن غنائم اختلاف در میگرفت در دوره دیالمه گاه خود امرا هم قادر بخاموش کردن آتش اختلاف نبودند بگفته ابن مسکویه زکن الدوله دیلمی هر چند بظاهر از امرای بزرگ دیلم بود ولی در معنی سربازی بود غارتگر که هدفی جز بدست آوردن اموال مردمان نداشت و باطرافیان خود در کار چپاول و غارتگری آزادی عمل کامل میداد.

برای شکست دادن بقوای دشمن و محاصره قلاع و از دور سوار و پیاده و غیره قواعده و اصولی رعایت میشد از جمله محاصره کنندگان میکوشیدند تا ارتباط قلعه را با خارج قطع کنند، پلها را خراب کنند از منجنیق استفاده کرده و با

تدابیر جنگی

انداختن سنگهای بزرگ دیوارها را خراب نمایند.

معمولا اهالی در مواردیکه محاصره را پیش بینی میکردند مقدار کافی آذوقه و مواد لازم نظیر گندم برنج روغن هیزم و غیره را ذخیره و آب انبارها را پر میکردند، در مواردیکه تسخیر قلعه دشوار بود تدابیر دیگری بکار میبردند از جمله برای خراب کردن روحیه دشمن سر اسرا را به نیزه میزدند و گاه شخصیتهای محبوب مذهبی را در مقابل مردم سرنگون کرده عذاب میدادند تا مردم قلعه از نظر مذهبی و اخلاقی مجبور به تسلیم شوند، علاوه بر این به آتش زدن مزارع و باغها نیز مبادرت میشد. در مواردی که این نقشها مفید نمی افتاد از راه رشوه و تطمیع وارد میشدند و کوشش میکردند تا کسانی را که قسمت های حساس قلعه را در دست دارند بهر وسیله ممکن است بفریبند.

در مواردیکه دشمن بعلمت نرسیدن کمک یا بعلمت دیگر تسلیم میشد طبق مقررات شرعی و عرفی اهالی محل از غارت و چپاول در امان بودند. پس از آنکه جنگ پایان می یافت شاه نظامیان را مرخص میکرد و آنان با اموال غارت شده به محل خود میرفتند و گاه قسمتی از دارائی خود را نذر و نیاز میکردند، بهادران و افرادیکه در جنگ شجاعت و لیاقت نشان داده بودند از سلطان جایزه میگرفتند.

در جنگهای پارتیزانی و نهضتهائی که ایرانیان برای نجات از تسلط اعراب آغاز کردند غالباً دهقانان و سایر طبقات ناراضی داوطلبانه در کار جنگ شرکت میکردند این جریان تا دوره صفاریان ادامه داشت ولی از دوره سامانیان و غزنویان و سلاجقه افراد نظام از ایلات و دستجات فتودالی جمع آوری میشد تشکیلات و تجهیزات آنها بر حسب اوضاع گاه منظم و زمانی درهم و نامنظم بود و غالباً سربازان ضمن راه پیمائی برای تأمین زندگی خود بغارت مساکن و مزارع دهقانان میپرداختند.

« هنگام پادشاهی سلطان محمود غزنوی عده سپاهیان وی در زمان جنگ بصد هزار سوار و پیاده و غنایان میرسیده و عده فیلان جنگی وی به ۱۷۰۰ و گاه بیش از آن بالغ بوده و در هنگام صلح تیر علاوه بر چهار هزار غلامان خاص و امانت ایشان از ۲۰ تا ۴۰ هزار نفر سپاهی آماده کار بودند سمت فرماندهی کل سپاه همیشه باشخص شاه بود... نامه ها و فرمانهای لشکری و اخبار کشوری بوسیله

صاحب برید بدست پادشاه میرسد، و وظیفه صاحب برید آن بود که سلطان را از تمام جریان امور لشکری و کشوری محل خود آگاه سازد» (۱)

قبل از بسیج، سربازان و سائل حرکت خود را فراهم میکردند، و پس از اخذ اسلحه از عارض لشکر بطرف مقصود حرکت میکردند، معمولاً جنگها در بهار و تابستان صورت میگرفت و هنگام زمستان سربازان راحتی میدادند «بطوریکه جا حظ در قرن نهم نوشته ترکان در تیراندازی و سوار کاری مهارت داشتند طایفه اغوز از نظر جنگجویی ممتاز و برجسته بود هر ابل از عده ای مشیره تشکیل میشد بفرماندهان بر حسب اهمیت، ملک، امیر، پاشا و سپهسالار میگفتند، تشکیلات نظامی سلاجقه ماخوذ از دوره سامانیان بود مخصوصاً اصطلاح سپهسالار یادگار آن دوره است سلاجقه دستجات نظامی ثابتی مثل (ژاندارم) برای حفظ امنیت مناطق مختلف میگماشتند فتودالهایی که از سلطان زمین گرفته بودند مکلف بودند همه ساله تعدادی معین سرباز مسلح بشاه تحویل بدهند و در موقع لزوم خودشان هم با اسب و اسلحه آماده کارزار شوند باین ترتیب در دوره سلاجقه دولت از داشتن قشون و حفظ و نگهداری آن آسوده بودند در این دوره شهر مرکز اصلی فتودالها بود، هر فتودال بزرگ اراضی را بین خورده مالکین تقسیم میکرد، آنها نیز در هنگام جنگ تحت فرمان فتودال بزرگ خدمت میکردند، هر شهر بزرگ بادهات اطراف آن يك واحد جنگی را تشکیل میداد، بعلت عدم تمرکز، غالباً مانورهای جنگی بخوبی انجام نمیشد، دستجات فتودالها پرچمهای مخصوص بخود داشتند و نیروهای دولتی دارای پرچم دولتی بود، معمولاً روی پرچم علامت «عقاب» داشت.

پرچمهای سلاجقه روم بگفته صدرالدین قونیوی علامت «اژدها» داشت سپاهیان سلاجقه بیشتر از اغوزها بودند نظام الملك رهبر سیاسی سلاجقه توصیه میکند که از مسیحیان سرباز بگیرند بهمین مناسبت بعضی از خانها و فتودالهای مسیحی مکلف بودند سالانه هزار سرباز بدهند و عده ای بجای سرباز مالیاتی بنام بدل میدادند در موقع جنگ عده ای از ارباب حرفه در پشت جبهه و سائل و لوازم کار را فراهم میکردند، طبق اظهارات

(۱) از تاریخ ایران نوشته آقای نصرالله فلسفی

این بی بی قوای نظامی سلاجقه خیلی زیاد ولی آمادگی جنگی آنان بسیار ضعیف بود در پایتختها رژه نظامیان معمول بود سلاطین سلجوقی به موزیک اهمیت میدادند مخصوصاً در دوره سلطان سنجر موزیک خاصی بود که «ذوقه» در روز نواخته میشد و به (نوبت سنجری) معروف بود، نظام الملك دستور داد برای جلوگیری از نهب و غارت دهات و شهرها آذوقه سپاه را همراه ببرند و علاوه بر این چنانکه خواهیم دید همواره نظام الملك قبل از اعزام قشون بوسیله جاسوسان از درجه قدرت دشمن و خصوصیات نظامی و اقتصادی منطقه نفوذ او کسب اطلاع میکرد.

چانشین سلطان در امور لشکری نایب نامیده میشد این شخص از سلطان شمشیری طلائی میگرفت و مقام و قدرت زیادی داشت، نماینده شاه در ولایات نیز نایب نامیده میشد، فرمانده قوای نظامی را امیرالامراء یا بیکار یکی میگفتند، این لقب در ابتدا از طرف خلیفه عباسی اعطا میشد ولی بعدها سلاجقه خود این لقب را دادند این لقب تا قرن ۱۹ بفرماندهان نظامی ایران داده میشد، نظام الملك در فصل ۳۳ از کتاب خود به سلسله مراتب لشکری آن زمان اشاره میکند و میگوید هر کس باید فقط بارتیس مستقیم خود در هر موضوع گفتگو کند و بر حسب درجه و مقام ادب و نزاکت را مرعی دارد «هر حاجتی که لشکر را بود باید که بزبان سرخیلان و مقدمان بود تا اگر نیکویی فرموده شود بدست ایشان باشد...» و در فصل بعد میگوید بهترین زینت سپاهیان، اسلحه است دراجع بحقوق و منبع درآمد سپاهیان نیز نظام الملك در فصل بیست و سوم مینویسد که اقطاع یعنی زمینهایی که پادشاه بعنوان ثیول بلشکریان میدهد باید معین و مشخص باشد و کسانی که از اقطاع بی بهره اند باید حقوق آنها مشخص و معین باشد نظام الملك در فصل بیست و چهارم توصیه میکند که همواره لشکریان را از ملل و نژادهای مختلف انتخاب کنند تا بتوان از اتفاق و اختلاف زبان، مذهب و عادات آنها استفاده نمود «چون لشکر همه از یک جنس باشند از آن خطر خیزد» و این جمله خود نمونه بارزی است از وحشتی که فرمانروایان آن ایام از وحدت و هم آهنگی لشکریان داشته اند نظام الملك همچنین توصیه میکند که از کلیه امرای تابعه لااقل پانصد نفر بخواهند تادر «درگاه» و مقر پادشاهی مقیم باشند و هنگام احتیاج خدمت کنند.

رسیدگی بحساب - پس از پایان هر جنگ و بدست آوردن غنایم منشی

مخصوص بیاری عده‌ای منشی بحساب اموال منقول و غیر منقولی که در نتیجه جنگ و غارتگری بدست آمده است رسیدگی میکردند ، معمولاً در موقع ضبط اموال مغلوبین صورت مجلسی تنظیم میشد و میزان غنائم و اسلحه و مهمات و طلاهایی که بچنگ آمده بود در آن ضبط و بدیوان ارسال میشد .

در این دوره اراضی متصرفی بین سپاهیان تقسیم میشد بهمین مناسبت محاسبه مناطق متصرفی و تعیین حدود آن یکی از مسائل مهم روز بود ، فتودالها و کسانی که از اراضی متصرفی سهمی میگرفتند ناچار بودند دین خود را از لحاظ مالیات و تسلیم عده‌ای سرباز بدولت ادا کنند .

عناوین و القاب از دوره سامانیان بی‌اهمیت مخصوصی پیدا میکنند ، بطوریکه نظام الملک متذکر شده تا قبل از دوره سلاجقه اعطاء القاب و عناوین ساده و سهل نبود و مقام و موقعیت و ارزش اجتماعی اشخاص را بوسیله القابی که به آنها داده میشد تشخیص میدادند مثلاً بامراء و بزرگان ، حسام الدوله ، سیف الدوله ، امین الدوله و شمس الدوله و بخواجهگان و عمیدان و متصرفان عمید الدوله ، امین الدوله ، نظام الملک و کمال الملک ، جمال الملک ، شرف الملک ، عمید الملک و بسلاطین در دوره سامانیان فقط يك لقب میدادند مثلاً نوح را شاهنشاه خواندند پدر نوح منصور را (امیر سدید) و پدر منصور را (امیر حمید) و محمود غزنوی را بامین الدوله امین الملک ابوالقاسم ولی امیر المؤمنین لقب دادند قضاة و پیشوایان دین را مجدالدین شرف الدین شرف الاسلام فخر العلماء و امیران جنگجو را ظهیر الاسلام ، غیاث الدین و الدنیا شرف الاسلام سیف الدین لقب میدادند . نظام الملک میگوید سابقاً فقط به ملوک ، وزیران ، علما و جنگاوران لقب داده میشد ولی « اکنون هر بی علمی و نااهلی و مجبولی ، دین و دولت و ملک را در القاب خویش درآورد ... »

در دوره سلاجقه لقب « اتابك » که بمعنی پدر خوانده است بمعلم و مربی و لایحه اعطا میشد ، القاب و عناوین در عهد سلاجقه خیلی طرف توجه قرار میگرفت لقب شاه نیز گاهی باشخاص داده میشد مثل « بهرامشاه » پدر ابن بی بی مورخ که از رجال درباری بود « ترجمان » لقب داشت ، در این دوره لقب افتدی که از یونانیان گرفته شده مخصوصاً در بین سلاجقه روم معمول بود ، رؤسای قبایل که از طرف سلطان انتخاب میشدند بعنوان (امیر)

خوانده میشدند بعضی از امرا بر حسب شغلی که داشتند لقب میگرفتند عثمانی‌ها به امیر آخور میراخور و رئیس شهر بانی را « شهنه » میخواندند .

برای حفاظت شهر و جلوگیری از دزدی و تجاوز شبها اشخاصی برای پاسبانی در شهر گردش میکردند

پاسبانان

نظام الملک برای پاسبانان و سایر مامورین انتظامی اهمیت زیادی قائل است و در فصل سی و پنجم میگوید « در کار پاسبانان در بانان و نوبتیان خاص احتیاطی تمام باید کرد » زیرا اگر آنان با پول فریفته شوند ممکن است اخبار و اطلاعاتی بدشمن برسانند ، در میان پاسبانهایی که در ترکیه اروپائی بودند شخصی بنام « پاسبان اوغلی » قیام کرد و بعدها در شمار قهرمانان ملی بشمار رفت .

یکی از مسائلی که همواره مورد توجه سلاطین ، اهمیت و ارزش امرا و فتودالهای ایران بوده است ، اعزام جاسوس مخبرین و جاسوسان و کسب اطلاع از اوضاع مناطق و ممالک همجوار است معمولاً جاسوسان وضع راهها ، قدرت نظامی ، فقر و توانائی اهالی ، طرز رفتار مامورین دولتی و فتودالها را بوسائل گوناگون برای علاقمندان گزارش میدادند .

در تاریخ گردبزی ضمن توصیف احوال عمرو بن لیث می نویسد « همیشه منجیان داشتی (یعنی جاسوسان) بر هر سالاری و سرهنگی و مهمتری تا از احوال او همه واقف بودی ... » گاه جاسوسان با تغییر لباس و شغل برای انجام ماموریت بمحلی گسیل میشدند در تاریخ بیهقی مینویسد در دوره سلطان محمود « ... کفشگری را بگذر آموی بگرفتند منهم گونه . مطابقت کردند مقرآمد که جاسوس بفراخان است و نزدیک ترکمانان میرود و نامها دارد سوی ایشان و جانی پنهان کرده است ، او را بدر گاه فرستادند و استاد بونصر باوی خالی کرد (یعنی خلوت کرد) و احوال تفحص کرد ، او مترف شد و آلت کفشدوزان از توپره بیرون کرد و میان چوبها تپی کرده بودند و ملطفهای خرد (یعنی نامه‌های کوچک) آنجا نهاد ، پس بتراشه چوب آنرا استوار کرده و رنگ چوب کون کرده بودند تا بجای نیارند ... » نظام الملک مینویسد سلطان محمود برای اطلاع از اوضاع هر ناحیه عده‌ای جاسوس میفرستاد سپس میگوید « ... از قدیم باز این ترتیب پادشاهان نگاهداشته اند الا آل سلجوق که در این معنی

دل نیسته اند و کم فرده اند. « در فصل سیزدهم اهمیت و ارزش جاسوسان را به این نحو بیان میکند :

« باید که همه اطراف همیشه جاسوسان روند برسبیل بازرسمانان و سیاحان و صوفیان و دارو فروشان و درویشان . و از هر چه میشوند خبر میآورند ... چه بسیار وقت بوده است که والیان ... و امرا سرعصیان و مخالفت داشته اند... و چون جاسوسی برسیده و پادشاه را خبر داد در وقت پادشاه ... تاختن برد ، و مفاجا بر سر ایشان فرو شده است...»
در فصل دیگر نظام الملك مقاصد اساسی سفر را و نمایندگان را باین ترتیب بیان میکند :

« و بیاید دانست که پادشاهان که بیکدیگر رسول فرستند نه مقصود همه آن نامه و پیغام باشد... بلکه خواهند که بدانند احوال راهها و عقبهها (یعنی گردنهها) و آبها ... چگونه است و علف کجا باشد و کجا نباشد ... و لشکر آن ملک چندانست و آلات و عدت بچه اندازه است... و خلق و سیرت و احسان و دیدار و کوشش و کردار و بخشش و ظلم و عدل او چگونه است و پیر است یا جوان، عالم است یا جاهل و لایتش خراب است یا آبادان، لشکر خشنود است یا نه رعیتش توانگر است یا درویش و در کارها بیدار است یا غافل .. و زبیرش کافی است یا نه ... تا اگر وقتی او را بدست آرند و با او مخالفتی ورزند... تدبیر کار او.. بدانند.» در فصل بیست و یکم نظام الملك تا کید میکند که همواره در احوال سفر او نمایندگانی که از اطراف می آیند دقت شود « و خبر دهند که این کیست و از کجا میآید و چند سوار و پیاده اند و بچه کار می آیند و معتمدی با ایشان نامزد کنند و چون باز گردند هم بر این مثال روند...»^۱

مبارزه طبقاتی در ایران بعد از اسلام

در ایران قبل از اسلام چنانکه دیدیم حدود و مقررات طبقاتی بشدت حکومت میکرد ، انتقال طبقات و تغییر موقعیت اجتماعی آنان تقریباً محال بود، اردشیر بابکان در وصیت نامه خود تاکید میکند که موقعیت هر يك از طبقات را ثابت و با برجا نگاهدارید و مخصوصاً میگوید «بترسید» از سوری که دم گشته و یا از دمی که سر گشته « این حدود و قیود با نهضت مزدکی تاحدی از بین رفت ولی باروی کار آمدن انوشیروان و احیاء قدرت طبقات حاکمه بار دیگر وضع سابق تجدید گردید و این حال تا ظهور جنبش عظیم اسلامی دوام یافت.

با پیدایش نهضت اسلامی و انتشار شعارهای بشر دوستانه آن مردم گمان کردند که اسلام از همان راه و رسم مزدکیان پیروی میکند و هدف آن درهم ریختن قیود طبقاتی و بهبود زندگی اقتصادی مردم است، ولی همینکه اعراب قدم در کشورهای همجوار نهادند و پس از قتل و کشتار بغارت مردم و تحمیل مالیاتهای گوناگون سرگرم شدند و خود را «آقا» و دیگران را «موالی» شمردند امید مردم بدل به پاس گردید و چنانکه دیدیم دیری نگذشت که توده های ناراضی برای نجات از مظالم اشغالگران عرب بقبام های استقلال طلبانه دست زدند و بعدها مردم ناراضی برای بهبود وضع اقتصادی خود تنها به استقلال سیاسی و مبارزه با متجاوزین عرب قناعت نکردند ، بلکه به احیاء نهضت مزدکی همت گماشتند و بیاری

www.adabestanekave.com

۱. سیاست نامه نظام الملك فصل بیست و یکم

دهقانان و ستمکشان به نهضت خود صبغه سیاسی و اقتصادی بخشیدند (۱)
چنانکه قبلاً دیدیم، سی سال پس از مرگ محمد (ص) مقدمات اختلاف
وجدانی در بین مسلمانان فراهم شد، دسته‌ای گفتند که خلیفه باید مطهر
اراده ملت باشد بهمین علت با کسانی که از راه وراثت میخواستند بر مردم
حکمرانی کنند مخالفت میورزیدند، خوارج و توده‌های وسیع زحمتکش
با این نظریه موافق بودند و بحکم منافع طبقاتی خود میگفتند که خلیفه
باید بطور آزاد ازین مردم انتخاب شود، همانطور که در عهد خلفای
راشدین این روش معمول بود.

دسته دوم طرفدار اصول وراثت بودند و میگفتند خلیفه مسلمین باید
از اولاد یا نسل محمد (ص) باشد این دسته را شیعه میخواندند که طرفدار
جدی علی خلیفه چهارم بودند، در ابتدای قرن هشتم میلادی دشمنان بنی
امیه مخصوصاً عباسیان که از اولاد عباس عموی پیغمبر بودند با شیعیان
همداستان شده به تبلیغات وسیعی علیه بنی‌امیه دست زدند و نمایندگانی برای
تبلیغ آراء خود بکلیه ممالک اسلامی گسیل داشتند و مردم وعده دادند که
اگر زمام امور ممالک اسلامی در کف آنان افتد، در رعایت حال اکثریت
کوشش خواهند کرد، از میزان مالیات‌ها خواهند کاست، بیگاری یعنی شرکت
دزکارهای ساختمانی (کار بدون اجرت) از بین خواهد رفت. اهالی هر ناحیه
از حقوق سیاسی برخوردار خواهند شد و در اداره حکومت شرکت خواهند
کرد.

(۱) چنانکه دیدیم در صدر اسلام حدود و مقررات مذهبی کما بیش رعایت
میشد و نمایندگان خلیفه کمتر بمال و جان و ناموس مردم تجاوز میکردند، این
خرداد مینویسد:

« عمر بوالی خود در بحرین هر ماه ۱۵ شاهی حقوق میداد، چون به او خبر
دادند که حاکم در آن جزیره برای خود خانه‌ای ساخته است؛ عمر از او پرسید که
بول ساختمان خانه را از چه راهی بدست آورده است.»

ولی از دوره عثمان مخصوصاً از آغاز حکومت بنی‌امیه وضع بکلی عوض شد
چنانکه در دوره هشام بن عبدالملک اموی والی عراق ۲۰ میلیون درهم حقوق
میگرفت، غیر از صد میلیون درهمی که از طریق اختلاس بدست می‌آورد. این طرز
رفتار مردم را از دین و دولت اسلامی بیزار کرد و مقدمات جنبشهای اعتراضی
را فراهم نمود.

بقیه در صفحه بعد

بنی‌عباس با اعلام این برنامه‌ها توجه توده‌های ناراضی و اریستوکراتها
و اشراف شکست خورده را بخود جلب کردند و با این مقدمات از نیمه دوم
قرن هشتم جنبش‌های مخالفت با بنی‌امیه آغاز شد خدیج بن عیسی الکرمانی
بانگای مردم ناراضی نزد نصر سیار رفت و با او به تندی سخن گفت و در طی
جنگهای متوالی قوای نصر را شکست داد و با او گفت:

بروز خلیفه که «تورا و اورا بنزدیک من يك ذره قدر نیست» بعد از
کشته شدن کرمانی جنبش ابو مسلم خراسانی نصیح گرفت این مرد کارداران چنانکه
دیدیم بسیاری قشرهای ناراضی ملل آسیای میانه و بکرمک سیاستمداران ناراضی
عرب در سال ۷۵۰ میلادی نیروی نظامی بنی‌امیه را از پای در آورد ولی
بنی‌عباس و خود ابو مسلم بموعید خود عمل نکردند بلکه آنان نیز همچنان

بقیه از صفحه قبل

در تاریخ بخارا مینویسد عبدالله زیار هنگام لشکر کشی بماوراءالنهر
«فرمود تا درختان را کتند و دیه‌ها را ویران کردند و کاربزه‌ها و قنوات را خشک
کردند، تا خاتون حاکم شهر بخارا بمسالحه حاضر شد و هزار بار و هزار درم
مال بفرستاد و عبدالله آن مال بگرفت و باز گشت و چهار هزار برده با خویش برد...»
«صاحب تاریخ بخارا آورده است که در سال ۹۴ هجرت قتیبة بن مسلم در
بخارا مسجد جامع بنا کرد و اهل بخارا را گفت تا روزهای جمعه در آنجا جمع
شوند و چون مردمان نمی‌آمدند در شهر منادیان فرستادند که هر کس بنماز جمعه
حاضر شود دو درم بدهم و مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن بیساری
خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن و چون رکوع شدی مردی بودی که در پی
ایشان بانگ زد: بکنتیا نکنبت و چون سجده خواستندی کردی بانگ کردی
نکونیا نکونی»

نرشخی مینویسد: در هزباری اهل بخارا مسلمان شدند و باز چون عرب
بازگشتندی ددت آوردندی و قتیبة بن مسلم سه بار ایشان را مسلمان کرده بود باز
ددت آورده و کافر شده بودند. این بار چهارم قتیبة حرب کرد و شهر بگرفت و از
بعد رنج بسیار اسلام آشکار کرد و مسلمانی اندر دل ایشان بنشانند بهر طریقی کار برایشان
سخت گرفت و ایشان اسلام پذیرفتند بظاهر، و بیاطن بت پرستی میکردند،
قتیبة بنان صلاح دید که اهل بخارا را فرمود تا هر يك نیمه‌ای از خانه‌های خود
را بحرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا بضرورت
مسلمان باشند... هر که در احکام شریعت تقصیری کردی عقوبت میکرد...»

بتحمیل مالیاتهای سنگینی به توده‌های ناراضی ادامه دادند و طبقه عظیم کشاورزان و صنعتگران شهری مورد استثمار شدید قرار گرفتند.

ارقام مالیاتی در عهد عباسیان بعدی سنگین بود که مردم آرزوی دوران گذشته را میکردند چنانکه در عهد مامون سواد (عراق) ۱۳۰ میلیون و ۲۰۰ هزار درهم، خراسان غیر از ماوراء النهر ۲۳ میلیون و ۲۰۰ درهم فارس ۲۴ میلیون درهم و اهواز ۲۳ میلیون درهم و شهرری بنهایی ۱۰ میلیون درهم مالیات میداد، پولهاییکه بزور از مردم بینوا میگرفتند برخلاف دستورات دین بنصرف عیاشی و بذل و بخشش‌های بی‌مورد درباریان میرسید. هارون الرشید، هر روز هزار درهم صدقه میداد «مامون در شب زفاف باپوران دخت دختر حسن بن سهل کیسه‌ای پر گوهر نثار کرد که شمر دند بهزاردانه الماس تا بنانک بی نظیر بالغ آمد، در آن شب در حجله خانه و اطراف آن چهل من شمع عنبرین درگیرانیدند و سی میلیون درهم اتفاق کردند، هارون الرشید چون مرد درخزانه او ۱۰ میلیون دینار موجود بود.» (۱)

این تحمیلات و فجایع بیشمار خلفای بنی عباس چنانکه دیدیم سرانجام بجنبش امثال مقنع و بابک خرم‌دین منتهی گردید ابوانف مینویسد «در زمان عباسیان استثمار توده‌های وسیع خلق و از جمله دهقانان کمتر نشد بهمین جهت از همان اولین سالهای حکومت عباسیان بارها نهضت‌های دهقانی صورت گرفت ... در آذربایجان کنونی گیلان و مازندران نقطه‌های مقاومت و قیام‌های پیگیری از ربع چهارم قرن هشتم آغاز شد و یک قرن و نیم دوام یافت توده عمده شرکت کنندگان در قیام را در اواخر قرن هشتم و نهم دهقانان «سرف» تشکیل میدادند، ضمناً بردگان و صنعتگران نیز در این قیامها شرکت میکردند ... برای اولین بار پرچم سرخ در طی قیام‌های سالهای ۷۷۸ - ۷۷۹ در مناطق جنوبی سواحل دریای خزر افراشته شد ... رنگ سرخ از این پس علامت معمولی قیام‌های دهقانی شد، مورخین عرب شرکت کنندگان در این قیامها را محمره یعنی سرخ‌جامگان میخوانند ..» (۲)

نکته‌ای که تذکر آن ضروری است این است که قیام‌های توده‌ای در دوره بنی عباسی از نظر ماهیت با جنبش‌های دوره بنی امیه اختلاف و تفاوت

(۱) از تتبعات آقای گوهرین

(۲) از تاریخ ابوانف ترجمه آقای علی اصغر چارلائی

اصولی دارد، قیام‌های دوره بنی امیه جنبه سیاسی صرف داشت و علیه اشغالگران عرب صورت میگرفت و رهبران نهضت اغلب اشراف و سران محلی بودند ولی در مرحله دوم قیام مردم نه تنها علیه بنی عباس، بلکه برضد اشراف و فتودالهای محلی که از سلطه سیاسی اعراب پشتیبانی میکردند نیز صورت گرفته است چنانکه جنبش مقنع و جنبش بابک خرم‌دین در آذربایجان جنبش قشرهای زحمتکش خلق بود که علیه فتودالیسم شکوفان مبارزه میکردند، بهمین علت قیام مقنع و بابک خرم‌دین در جنبش‌های اعتراضی آسیای میانه مقام و اهمیت خاص دارد.

پس از استقرار حکومت‌های محلی در ایران، چون در اساس استثمار زحمتکشان تغییری حاصل نشده بود مبارزات طبقاتی همچنان ادامه یافت. چنانکه اسمعیل سامانی در اولین سال حکومت خود ناگزیر شد برضد قیام عظیم دهقانان لشکر کشی کند، در دوره نصر دوم نیز جنبش و سبعی تحت قیادت «ابوبکر» بوقوع پیوست پس از آنکه قیام خاموش شد رهبر قیام یعنی ابوبکر را در کوره گذاخته‌ای زنده سوزاندند.

ولی این روش‌های بی‌رحمانه در سر کوبی جنبش‌های اعتراضی مؤثر نبود، خرابی وضع اقتصادی دهقانان و تحمیل مالیات‌های گوناگون گناه و بیگناه کاسه صبر آنان را لبریز میکرد و آنهارا بمبارزه علیه دستگاه حکومت وادار مینمود.

پس از چندی قشرهای ناراضی با قبول آراء «قرامطه» یا «اسمعیلیان» بصورت دیگری مبارزات اقتصادی را ادامه دادند.

قرمطیان در قرن نهم میلادی از بین شیعیان برخاستند. چنانکه دیدیم در آغاز کار یعنی قبل از آنکه عباسیان بر مسند خلافت تکیه زنند با شیعیان در طرد بنی امیه و برملا کردن فجایع آنان هم‌داستان بودند ولی پس از آنکه خلافت بدست آنها افتاد با شیعیان که طرفدار آل علی بودند از در مخالفت درآمدند.

قرمطیان (اسمعیلیان) در حقیقت یک جریان مغفی در داخل شیعیان بودند و فرقی که این جماعت با شیعیان داشتند در این بود که اینها بجای ۱۲ امام شیعیان، فقط به هفت امام قائل بودند و حضرت اسمعیل را امام هفتم میدانستند، قرمطیان با آراء مزدکی آشنائی داشتند و میکوشیدند

تا رژیم اشتراکی دهقانی را تجدید نمایند و به دوران استثمار فتودالها پایان بخشند.

راجع به آراء و افکار و جنبشهای عملی فرمطیان از طرف آقای سعید نفیسی و ادیب نیشابوری تبیعات سودمندی بعمل آمده است که در مقدمه جلد دوم تاریخ بیهقی منعکس است و ما بنقل قسمتی از تحقیقات آنان مبادرت می کنیم :

« کلمه فرمطی که قرامطه جمع آنست ، اساساً درباره گروهی از تازیان و نبطیان (جمعی از سکنه سابق عربستان) سرکش نافرمان نسبت بغلفای بنی العباس گفته شده ، که پس از جنگهای صاحب الزنج از سال ۲۶۴ هجری بیعد در جنوب بین النهرین و نواحی خوزستان سرکشی آغاز کردند و مسلکی نزدیک مسلك اباحتیان (اباحیه) یا اشتراکیون داشتند که شاید از مزدکیان پیروی کرده باشند و شاید همان مزدکیان بوده باشند که از دوره ساسانیان درخفا در این نواحی زیسته و اینک بنام دیگر دوباره سر بر آورده باشند.

فرمطیان سازمانی مخفی در زیر پرده داشتند و با تبلیغات خود کارگران و کشاورزان این ناحیه را بخود جلب کرده بودند ، در احسا دولت مستقلی تشکیل دادند و در سوریه و یمن عده کثیری بآنها گرویدند و مراکز سرکشی و نافرمانی بوجود آوردند که تا مدتها باقی بود، در زمینه علمی فرمطیان معارفی را که از یونان، مصر و صابشیان گرفته بودند بزبان عرب در آورده و آنرا در میان هواخواهان خود انتشار دادند... تعلیماتشان متکی بظواهر قرآن بود که آنرا شامل همه طبقات و همه ادیان و همه نژادها میدانستند و میبایست متکی بر عقل و تساوی افراد بشر و احترام بعقاید دیگران باشد و در میان معتقدین باین عقاید درجات و صنوف مختلف قائل بودند و ظاهراً همین تشکیلات پاروپاسرایت کرده و احزاب و اجتماعات مخفی را فراهم آورده است...

گویا تردیدی نباشد که کلمه فرمطی و قرامطه از نام حمدان فرمط آمده و منسوب بقرمط بوده باشند . حمدان فرمط در اطراف (واسط) بنای سرکشی را گذاشت در ۲۷۷ در مغرب کوفه پناهگاهی برای هواخواهان خود ساخت که آنرا «دارالهجره» نام گذاشت فرمان او هواخواهانش میبایست

و جوه مختلفی به بیت المال جماعت خود پردازند... در طریقه ایشان درجات و طبقاتی بود که آنها را بلاغات سببه مینامیدند...»

بطور کلی فرمطیان از نیمه دوم قرن سوم هجری به بعد در نقاط مختلف ایران با اصول و مرام تقریباً واحدی بانتشار نظریات خود مشغول شدند و در امور مهم با انجمنی که نماینده امت بود شور میکردند و نظر نمایندگان خود را بکار می بستند - فرمطیان چون با کثرت مردم خاصه دهقانان متکی بودند کار اشاعه افکار آنان در بسیاری از نقاط بالا گرفت و گاه اصحاب قدرت که از نفوذ معنوی این جماعت واقف میشدند خود را در جمع آنان وارد میکردند و از آراء ایشان پیروی میکردند. دامنه تبلیغات آنها تا دربار سامانیان نفوذ کرد تا جائیکه نصر بن احمد سامانی و عده ای از رجال دربار او در سلك فرمطیان وارد شدند . رودکی شاعر معروف این دوره نیز جزو باطنیان بود.

از رودکی شنیدم سلطان شاعران

کاندر جهان بکس مگروجز فاطمی

بعضی معتقدند که میل کشیدن چشم رودکی بی ارتباط با عقاید و افکار او نبوده است.

باید متذکر بود که در این ایام اهل سنت از راه تعصب و بدخواهی کلبه کسانی را که مخالف خود میدیدند بی درنگ بعنوان «باطنی یا قرمطی» میخواندند و مخصوصاً کسانی را که جزئی رابطه ای با خلفای فاطمی داشتند فرمطی میگفتند - چه در این ایام خلفای فاطمی مصر از برکت نفوذ قدرتی که تحصیل کرده بودند با خلفای عباسی بنای رقابت را گذاشتند . بهمین مناسبت عباسیان برای ترساندن مردم مخالفین خود و دوستان خلفای فاطمی را با حربه قرمطی بطرزی فجیع از بین میبردند که داستان بدارزدن حسنک نمونه از آنهاست .

از سال ۲۹۵ هجری بیعد عده ای از مردم کوهپایه

غور و قرجستان که از مظالم حکومتها بچنان آمده

بودند تحت قیادت ابوبلال که خود را دار العدل

میخواند قیام کردند . پیروان او بیشتر شبان و کشاورز بودند و تعداد آنها

متجاوز از ده هزار نفر بود ، پس از آنکه والی هرات جریانرا بامیر اسماعیل

بن سامانی گزارش داد جمع کثیری سپاهی مامور سر کوبی وی میشوند و بوسائل مختلف راهپا را می بندند تاخیر به ابولباب نرسد ناگهان مخالفین خود را محاصره و همه را میکشند .

جنبش اعتراضی قرامطه در غالب نقاط شرق نزدیک بصور گوناگون ظاهر شده ، چنانکه محمد بر قعی علوی در اهواز خروج کرد و عده ای از مردم خوزستان و بصره و مخصوصاً زنگیان را دور خود جمع کرد و بیاری آنان اموال خواجگان را ضبط و چندبار لشکر معتمد خلیفه را شکست داد . پیشوای این جماعت چهارده سال و چهارده ماه و شش روز در مصر و خوزستان حکومت کرد و سرانجام بدست موفق برادر معتمد خلیفه گرفتار شد و همه زنگیان را پس از این واقعه کشتند .

بطور کلی تمام مللی که در این ایام علیه خلافت عباسی قیام کرده اند تحت عنوان خارجیان یا خوارج نامیده شده اند . نظام الملک در سیاست نامه ایشان را بدین نحو تقسیم میکند :

« ... بطلب و مصر اسماعیلی خوانند و بقم و کاشان و طبرستان و سبزوار و ماوراءالنهر و غزنین و بغداد قرمطی خوانند و بکوفه مبارکی خوانند و به بصره راوندی و برقی خوانند و بری حلفی خوانند و بچرجان محمره خوانند و بشام میبضه خوانند و بلحسا و بحرین جنابی خوانند و باصفهان باطنی خوانند و ایشان خوبستن را تعلیمی خوانند و رفیق خوانند ... »

در میان فرق مختلف خوارج پیروان ابوسعید جنابی
پیروان ابوسعید و پسرش ابوطاهر بیش از دیگران با دین اسلام
جنابی و اصول و احکام آن بچنگ و مخالفت برخاستند و
در بحرین و لحسا در زمان معتمد (۲۸۹ - ۲۷۹
هجری) مردم را بدین باطنیان و طریقه اباحیه دعوت کردند و بسیاری از
زائرین بیت الله را از دم شمشیر گذرانند . حجر الاسود و ناودان کعبه را از
جای کردند و جامه کعبه را پاره کردند و بغارت بردند و کسانی را که
بآیین اسلام گرویده و مقررات آنرا محترم می شمردند بدیده استهزاء
مینگریستند . پس از آنکه بلحسا برگشتند هر چه قرآن و تورات و انجیل بود
همه را در صحرا افکندند و ازین بردند . بنظر آنها سه نفر مردم جهان را

گمراه کردند . شیانی که مقصودشان موسی بود و طیبی که مرادشان عیسی
بود و اشتر بانی که منظورشان محمد (ص) بود و این اشتر بان از دیگران
مشعبه تروسبک دست تر و محتال تر بود . گویند... راه مزدک پیش گرفتند و
حجر الاسود را بدو نیم کردند و بر در کرانه چاه آن خانه نهادند و چون
کسی بر سر آن چاه می نشست پای بر آن مینهاد و ابوطاهر فرمان داد که
بر پیغمبران آشکارا لعنت کنند... چون مسلمانان عراق و خراسان گرد آمدند
که از راه خشکی و دریا به حج روند ایشان ترسیدند و حجر الاسود را بردند
و در مسجد جامع کوفه افکندند . مردم پس از دیدن حجر الاسود آنرا برداشتند
و بمیخ آهنین استوار کردند و بمکه بردند و برجای خود نهادند . قیام بوطاهر
بگفته نظام الملک تازمان راضی (۳۲۹-۳۲۲) بطول انجامید .

بعضی جنبش اسماعیلیه را به میمون قداح و پسرش عبدالله میمون
ایرانی الاصل منسوب میدانند . این جنبش دارای هدفهای اقتصادی و اجتماعی
و سیاسی بود اینکه بعضی جنبش اسماعیلیه را جنبشی دینی خوانده اند ازین
جهت است که جنبش مذکور در یک محیط مذهبی بوجود آمده و خواه و ناخواه
باید رنگ دینی بخود داشته باشد .

« سیلوستر دوساسی میگوید عبدالله بن میمون مراتبی برای دعوت
قرار داد و ترتیب این مراتب را باختلاف مردمان از لحاظ آئین و کیش و
از لحاظ طرز تفکر و پایه اقتصادی آنها نظر داشت ، تا با هر گروهی از آنچه
خوش آیند اوست گفتگو کنند و او را بحیطه دعوت بکشانند و این مراتب را
طوری قرار داد که هر کسی در مرتبه ای بود اسرار مرتبه دیگر را نمیدانست
سپس سیلوستر دوساسی میگوید جنبش قرمطیان در عراق جزئی از جنبش
اسماعیلیان بود... »

دوزی (Dozy) نیز میگوید : (۱) « عبدالله میخواست غالب و
مقلوب را در هیئت واحدی گرد آورد و در جمعیت سری واحدیکه درجات و
مراتب متعددی داشته باشد بین آزادفکرانی که دین را وسیله ضبط عامه مردم
میدانند و بین متعصبان از هر طایفه که باشد رابطه برقرار گرداند تا باین
وسیله از مومنان استفاده کند و ملحدان را بحکومت رساند و هیئت حاکیه

(۱) مأخوذ از مقاله نهضت اسماعیلی بقلم دکتر عبدالعزیز دوری ترجمه آقای
احمد قاسمی .

را برای سرنگون کردن امپراطوری که ایجاد کرده‌اند مورد استفاده قرار دهد... سپس دوزی میگوید: عبدالله اصلاً ایرانی خالص بود و پسرزندان علی با همان نظرمی‌نگریست که بسایر افراد عرب نگاه میکرد و آنها را فقط بعنوان وسیله‌ای برای نیل به هدف بکار میبرد. عبدالله معتقد بود که ایجاد دولت علویان چیزی برای ایرانیان در بر نخواهد داشت و ازین جهت اویاران حقیقی خود را نه در میان شیعیان بلکه در میان مانویان و کافران و بت پرستان حران و اهل فلسفه یونان جستجو میکرد و فقط برای اینان ممکن بود بتدریج پرده برداشته شود، زیرا که ائمه و ادیان... چیزی جز گمراهی و بیهودگی نیستند... عبدالله برای رسیدن به هدف خویش... در نظر داشت که مومنان را در مراحل نخستین دعوت گرد آورد و داعیان او (که بآنها فهمانده بود که اولین وظیفه آنها پوشاندن حقیقت تمایلات خویش و مدارا کردن با عقاید کسانی که مورد تبلیغ قرار میگیرند) در لباسهای گوناگون ظاهر میشدند و با هر کس بزبان مخصوصی صحبت میکردند و عامه نادان و ساده را بوسیله شبهه‌هایی که در حکم معجزات جلوه میدادند و یا بوسیله احادیث مبهم و اسرارآمیز که حس کنجکاری آنها را بر میانگیخت جلب می نمودند در برابر مومنان خود را مظهر فضیلت و خدای پرستی نشان میدادند و در برابر صوفیان بتصوف تظاهر میکردند و برای امور ظاهری معانی نهانی قائل بودند و امور غیبی و لغزها و معماها را تشریح مینمودند...»

(دی‌خویه) بعد از شرح جنگهای قرمطیان بحرین و روابط آنها با عباسیان به بیان تنظیمات داخلی آنها میپردازد و نشان میدهد که دولت آنها اشتراکی بود... در آسایش ملت خویش میکوشیدند، باج و خراج را تخفیف میدادند ثروت را در شهرها نکه می‌داشتند و نمیکذاشتند بخارج بگریزد صنعتگران و زارعین را تشویق میکردند باین طریق که آنچه از حیث پول و ابزار کار لازم داشتند، بطور مساعده بآنها میدادند تا پس از جمع آوری محصول برگردانند...»

قرامطه برای تبلیغ مذهب خود نقاط پر جمعیت را انتخاب میکردند و داعیها یا مبلغین را تحت عنوان بازرگان یا طبیب بآنجا میفرستادند تا بتوانند با مردم بخوبی تماس بگیرند، داعی با انواع وسائل میکوشید که توجه عمومی را بخود جلب کند.

برای آنکه بهتر به علل و ریشه های اجتماعی پیدایش نهضت اسماعیلیه پی ببریم نظریه آفسای غفوراف را نیز درباره جنبش اسماعیلیه ذکر میکنیم:

«... سرچشمه ایدئولوژیک اسماعیلیه مذهب شیعه است، مکتب اسماعیلیه در گرماگرم مبارزه داخلی خلفای عرب بوجود آمد در آغاز کار نارضایتی قشرهای زحمتکش مردم را در خود منعکس میکرد باین ترتیب دوره اولیه رشد و توسعه این جنبش که با نهضت قرمطیان همزمان است یک جنبش وسیع ضد فتودالیت بوده که در عین حال جنبه مخالفت با اعراب متجاوز را حفظ کرده بود، عمال خلیفه با فتودالیهای داخلی در مبارزه با قرمطیان همداستان بودند. از نکات جالب جنبش اسماعیلیه یا قرمطیان عدم هم‌آهنگی آنست زیرا کسانی که در آن شرکت داشتند از منطق و اصول اجتماعی واحدی تبعیت نمیکردند، یعنی طبقه دهقان خواهان گسستن قیود فتودالی بود و بزندگی اشتراکی علاقه داشت در مقابل سران اسماعیلیه مایل بودند که اصول بردگی باقی بماند و آل علی بخلافت برگردند از آغاز قرن یازده میلادی نهضت اسماعیلیه بیش از پیش خواص دموکراسی را از دست میدهد و جنبه های ضد فتودالی آن از بین میرود و کم کم اسماعیلیزم تابع منافع طبقاتی فتودالیهای قدیمی شده و بصورت اسلحه ای در مبارزه آنها علیه سلاجقه تجلی میکند.

افراد اسماعیلیه برای سیر در مدارج کمال از طی نه مرحله ناگزیر بودند و کسی که راه و رسم آنها را قبول میکرد لازم بود ازین نه مرحله بگذرد تا یک فرد اسماعیلی کامل بشمار آید، در اولین مرحله شخص تازه وارد باید خود را کاملاً در اختیار سران جنبش بگذارد و قسم یاد کند که هیچ یک از اطلاعات خود را با احدی نگوید و اصول رازداری را رعایت کند هر حرفی که از بالا با او میگویند با احدی در میان نگذارد و هرگز برفاقت خود دروغ نگوید و بدشمنان فرقه اسماعیلیه کمک نکرده و با آنها عهد و پیمانی نبندد پس از آنکه در مرحله اول لیاقت شخص بشبوت رسید آنوقت به مراحل دیگر ارتقاء می یابد و بتدریج با اساس مذهبی و فلسفی اسماعیلیه آشنا میشود در مرحله هشتم از او میخواستند که دین قبلی خود را ترك گوید و در مرحله نهم کاملاً از اداء فرائض مذهبی معاف میشد و در زمره سران نهضت قرار

میگرفت لازم است گفته شود که ترقی به مراحل عالی کاری مشکل بود و غالباً پس از مرحله سوم بعدی در راه پیشرفت اشخاص دشوار بهائی ایجاد میکردند که توده معمولی نمیتوانست به مرحله بالاتری ارتقاء یابد و همیشه بمنزله اسلحه فرمانبرداری در دست سران باقی میماند.

حسن صباح رئیس سازمان اسماعیلیه در قرن یازدهم بود که نقش بزرگی در توسعه فعالیت تروریستی در ایران و سوریه ایفا کرده و به مراحل اسماعیلیه یک مرحله دیگر افزود که آنرا مرحله فدائی نامیدند. شخصی که باین مرحله میرسید لازم بود که جان خود را در راه مرام اسماعیلیه فدا کند. در این دوره فتوایهای محلی که از راه ترور میخواستند حکومت سلاجقه را از بین ببرند و دوران قبلی را تجدید نمایند با اسماعیلیه کمک کرده یا بآنان پیوستند.

پس از آنکه حسن صباح رئیس فرقه اسماعیلیه شد عملیات تروریستی بعد اعلای خود رسید. حسن صباح شخصی زیرک، صاحب نظر و فعال بود، در ابتدا بکمک نظام الملک بدربار ملکشاه دعوت شد اما بزودی بعزت جاه طلبی میانه او با نظام الملک تیره و از دربار سلاجقه رانده شد پس از این واقعه او در مدت کوتاهی عده زیادی از پیروان اسماعیلیه را بدور خود جمع کرد و قلعه الموت واقع در نزدیکی قزوین که جای مستحکم بود در اختیار خود درآورد، از این قلعه مستحکم صباح جنبش اسماعیلیه را در ایران و آسیای میانه رهبری میکرد. (۱)

در بعضی از تواریخ نوشته اند که نظام الملک، حسن صباح و خیام نزد امام موفق بشاگردی مشغول بودند روزی حسن صباح گفت ما باید تعهد کنیم که هر يك از ما زودتر از دیگران منصب و مقامی

را بطله حسن صباح
با نظام الملک

(۱) - در کتب تاریخی گروین حسن صباح را بذهب اسماعیلیه اینطور بیان میکنند: در دوره اقامت در ری حسن صباح بچریانات مذهب اسماعیلیه واقف شد و در نتیجه گفتگو با سران دین، بذهب باطنیان پیوست و بالاخره راه سفر مصر پیش گرفت تا بخدمت خلیفه فاطمی المستنصر بالله راه یابد هر چند حسن بدیدار خلیفه توفیق نیافت ولی مشمول عنایت خاص خلیفه شد و از طرف او مأمور تبلیغ گردید ابامبکه حسن در اصفهان بود روزی بسیزبان خود گفت «ای دریغ، اگر دو مرد با من یکدل شدندی من این ملک زیر و زبر کردمی»

یافت دور فریق دیگر را با خود شریک سازد پس از آنکه نظام الملک بوزارت رسید خیام به او رجوع کرد و عهد قدیم بیاد آور، خواجه هم بدو خواه خیام سالی ۱۲۰۰ دینار از املاک نیشابور حواله او کرد و خیام بکارهای علمی مشغول شد، پس از چندی حسن نزد خواجه نظام الملک آمد و بوسیله او بشاه معرفی شد و در مدت کوتاه مقامی بزرگ بدست آورد - وقتیکه سلطان صورت جمع و خرج ممالک را از خواجه خواست خواجه دو سال مهلت طلبید ولی حسن که در حساب دست داشت گفت اگر تمام محاسبان دیوان را در اختیارم گذارید اینکار را چهل روزه بپایان رسانم، حسن ۴۰ روزه صورت را آماده کرد ولی خواجه بوسیله یکی از عمالش در روز موعود اوراق را درهم ریخت، حسن موقعیکه نزد سلطان بار یافت دانست که اوراق مفشوش است بهین علت در برابر شاه بگفته مورخین (هان وهون) کرد خواجه موقع را مفتنم شمرد و گفت «در اتمام امری که دانایان دو سال مهلت خواهند و جاهلی دعوی کند که آنرا در ۴۰ روز تمام کند لاجرم جواب او جز هان و هون نباشد» حسن پس از این شکست از بیم خواجه نتوانست در دربار بماند و بری رفت.

حسن صباح پس از رنج بسیار بکمک یاران و همفکران خویش بقلعه الموت راه یافت و در دستگاه حکومت سلجوقی بیم و هراسی افکند. ملکشاه در اواخر قرن دهم میلادی ضمن رقه ای حسن صباح را به اطاعت خود میخواند و با او اتمام حجت میکنند که اگر از کشتن امر دست برداری با تو بسختی جنگ خواهیم کرد.

اینک رقه جلال الدین ملکشاه سلجوقی بحسن صباح و قسمتی از پاسخ حسن صباح را که حاوی نکات تاریخی و اجتماعی است در اینجا نقل میکنیم:

نامه سلطان بحسن صباح: «تو که حسن صباحی دین و ملت تو پیدا کرده و مردم را میفریبی بر والی روزگار بیرون میآوری و بعضی از مردم جهال جبال را بر خود جمع کرده و سخنان ملایم طبع ایشان میگوئی، تا ایشان میروند و مردم را بکار میزنند و بر خلفای عباسی که خلفای اهل اسلامند و قوام ملک و ملت و نظام دین و دولت بدیشان مستحکم طعن میکنی باید که از این ضلالت بگذری و مسلمان شوی والا لشکرها

تعیین فرموده‌ایم و موقوف بآمدن تو یا جواب خواهیم بود ، زنهار زنهار
برجان خود و متابعان خود رحم کند، و خود را و متابعان خود را در ورطه
هلاک نیندازد و با استحکام قلاع مغرور نشود و بحقیقت بداند که اگر قلعه او
که الموتست برجی از بروج آسمان باشد بعنایت ایزدی حق سبحانه تعالی با
خاک یکسان کنیم . »

در موقعیکه نماینده سلطان در الموت نزد حسن صباح بود حسن برای
آنکه ارزش نیرو و انضباط پیروان خود را بشاه بفهماند بجوانی از پیروان
خود فرمان میدهد که خود را بکش، جوان بیدرنک با خنجر خود کشی میکند
و بدیگری میگوید خویشتن را از باروی قلعه بر انداز او نیز راه اطاعت
میرود، سپس نماینده سلطان میگوید «سلطان بگوی که من بیست هزار
تن از اینگونه فدائیان در اختیار خود دارم و این جواب نامه تست !» -
علاوه بر این حسن صباح طی نامه مشروحی بگفته‌های سلطان جواب میدهد
و خود را مسلمان واقعی و دشمن سرسخت بنی عباس می‌شمارد و پادشاه را
بقلع و قمع ایشان فرامیخواند، و قسمتی از مظالم آنان را در حق امثال ابو مسلم
خراسانی، ابوحنیفه کوفی و منصور حلاج نام میبرد، فساد دربار عباسی و
فجایع و عیاشی‌های آنان را ذکر میکند سپس بذکر مظالم نظام‌الملک و
اطرافیان و پسران او میپردازد بعد مینویسد «... مردم روزگار را در چنین
عجز و فروماندگی بهیچ باب امیدنجات نیست. اگر بعضی از سر اضطرار و
عار ترک‌جان خود بگویند و دفع بکی یا دو از این ظلمه کنند، دور نباشد
و اگر کشند معذور باشند... امروز که من بدین مقام رسیدم و دعوت خلفای
علوی ظاهر کردم و چند دستگاہ در طبرستان و قهستان و جبال بدست آوردم
و مردم بسیار از رفیقان و مونسان و شیعیان و علویان بر من جمع
شدند و عباسیان بپه نوع از من خائف و ترسافتند... اگر سلطان را سعادت
دین و دنیا همراه باشد... باین کار بزرگ برخیزد و شر ایشان از میان
بندگان خدای تبارک و تعالی کم گرداند...» (۱)

تروریستهای
حسن صباح

بطوریکه از مطالعه در اوضاع اجتماعی آن دوره
بر میآید حسن صباح که کمابیش با اصول افکار
قرمطیان و اسماعیلیه آشنایی داشته برای مبارزه

(۱) نامه ملک‌شاه و قسمتی از پاسخ حسن صباح از مقاله آقای نصراله فلسفی

نقل شده است.

ب دستگاہ فاسد خلافت و جنگ با حکومت جابر سلجوقی مردم ناراضی را
دور خود جمع میکند و افراد شایسته آنان را با انضباط کامل در تحت فرمان
خود در میآورد و بکشتن دشمنان خود مبادرت میورزد ، از جمله جوانی از
فدائیان اسماعیلی را بنام بو طاهر ارانی در لباس صوفیان پنهان تقدیم
عرضحال نزد نظام‌الملک میفرستد و این جوان با ضربه کارد نظام‌الملک را از
پا در میآورد، پس از چندی یکی از اسماعیلیان بر کبارق پسر ملک‌شاه را که با
آنان سر جنگ داشت با کارد مجروح میکند ، ولی بر کبارق جان سلامت
میبرد و از آن پس با این جماعت طریق ماماشات پیش میگیرد پس از این جریان
عمال اسماعیلیه در دربار حکومت سلجوقی رخنه میکنند و وقتی سلطان سنجر
پسر دیگر ملک‌شاه با اسماعیلیان از در جنگ در میآید حسن صباح او را بصلح
دعوت میکند.

پس از آنکه دعوت او موثر نیفتاد بیکی از خواص سلطان دستور میدهد
در شبی که سنجر مست‌خفته بود کاردی در نزدیکی تخت در زمین فرو کند
صبح که سلطان کارد را مشاهده کرد اندیشناک شد و مصلحت را در سکوت
دید در همین احوال حسن صباح پیامی با او میفرستد که «اگر نه بسلطان ارادت
خیر بودی آن کارد را که در شب در زمین درشت نشانده ، در سینه نرم استوار
کردندی !»

از این پس سلطان سنجر نیز در برابر او تسلیم میشود حسن صباح در
دوران سی و پنجساله اقامت خود در الموت با قدرت تمام فرمان‌روائی میکند
و برای تحکیم قدرت و نفوذ خود کسانی را که از اصول تعلیمات او تبعیت
نمی‌کردند بسختی کیفر میداد چنانکه دو تن از فرزندان خود را بعلمت بی‌انضباطی
و نخطی از فرمان، محکوم بمرگ نمود.

قلاع الموت چون از تعصب روحانی نمایان در امان بود پس از چندی
مرکز تجمع دانشمندان شد و کتابخانه و موسسات فرهنگی چندی در آن محدود
تشکیل شد بطوریکه در تاریخ جهانگشای جوینی نوشته شده هلاکو
کتابخانه گرانبهای الموت را آتش زد. حسن صباح شخصا اهل مطالعه و
تحقیق بود مولف تاریخ جهانگشا در این باره مینویسد «... از آن سرای
که مقامگاه بود دو نوبت پیش بیرون نیامد... و باقی اوقات در آن سرای
ممتکف بود و بمطالعه کتب و تقریر سخن بدعت خویش و تدابیر امور

مملکت مشغول بود، البته این نظریه ای است که دشمنان حسن صباح در باره او اظهار کرده اند.

يك جنبش عظیم دهقانی

در ایامیکه دهقانان از داخل و خارج مورد تعدی و تجاوز فتودالها قرار گرفته بودند مرد زیرک و موقع شناسی بنام درویش بابا اسحق باتکیه بمردم ناراضی سوریه و ترکیه مقدمات نهضت عظیمی را فراهم کرد که دامنه آن بایران نیز رسید.

از نظر اهمیت و آثاری که جنبش بابا اسحق در احوال دهقانان آسیای میانه و ایران داشته بدگر آن مبادرت میکنیم:

«با اینکه نهضت بابا اسحق دارای تاثیر فراوان اجتماعی بود، از طرف دشمنان طبقه کشاورز بزشتی یاد شده و او را يك انسان بی عاطفه، حيله گر و عوام فریب معرفی کرده اند. این نهضت با آنکه ریشه عمیق اجتماعی داشته مورخین مرتجع آنرا يك جریان اتفاقی و تصادفی خوانده اند.

بابا اسحق در یکی از شهرهای کرانه راست فرات، یعنی در ده (ادسه) تولد یافته. وی پس از چندی بسوریه آمد و در ناحیه صامصات که محل برخورد ادیان و مذاهب و سنتهای گوناگون اجتماعی بود مسکن گزید. مردمی که باین ناحیه میآمدند، در اثر برخورد با روشها و ادیان و عقاید مختلف نسبت بصحت معتقدات خود مشکوک میشدند. چه بسا مردم دیندار و متعصبی که پس از اقامت درین شهر ایمان خود را از دست دادند.

بابا اسحق در چنین محیطی نشو و نماي فکری یافت و پس از مطالعاتی که در رشته های مختلف بعمل آورد بتضاد شدیدی که در داخل حکومت سلاجقه وجود داشت پی برد و دبری نگذشت که مخالفت خود را عملاً ابراز نمود بهمین مناسبت مورخین وابسته بفتودالها او را مرد خطرناکی معرفی کردند و از ایراد انواع اتهامات بوی خودداری نمودند. بطوریکه این بی مبتدکر شده بابا اسحق بروایات واحادیث مختلف آشنائی داشت و در آغاز

امر نزد بابا الیاس بفرار گرفتن علم مشغول شد. پس از چندی بامتنفذینی که با روش حکومت مخالفت داشتند، مقاصد خود را در میان گذاشت. او بخوبی از بیدادگری فتودالها باخبر بود، شغلش ابتدا چوپانی بود و از همین ایام همواره حال کنجکاوی داشت و میکوشید تا ریشه محرومیت طبقه کشاورز را دریابد و بمبارزه با غارتگران برخیزد. در دوره ای که بابا اسحق بین کشاورزان زندگی می نمود با سعی فراوان اختلافات داخلی آنها را حل و تصفیه میکرد و علاقه و محبت زیادی بآنها نشان میداد. همین روش عاقلانه بابا اسحق سبب گردید که دهقانان از گوشه و کنار نام او را فراگیرند و درسلك حامیان جدی او در آیند. محبت کشاورزان نسبت به بابا اسحق بعدی بود که هنگامی که سپاهیان و مامورین سلطان اورا تعقیب میکردند، دهقانان ویرا دزدان مهر و محبت خود حفظ و نگهداری کردند علاقه بابا اسحق بزندگی خصوصی دهقانان، حل اختلافات داخلی آنها و صلح دوستی او توجه دوست و دشمن را بوی جلب کرد. بابا اسحق که مردی بردبار، صبور و با هدف بود با پشتکار عجیبی در راه مقصود پیش میرفت این مرد برای اجرای مقصود خود نقشه وسیعی طرح کرد و بیاری دوستان و همفکران خویش بندر مخالفت با دستگاه موجود را در مزرع دلهای دهقانان کاشت و زمینه را بکرم همدرستان خویش برای نهضت آتی فراهم کرد. مریدان و مبلغین آراء بابا اسحق با پیروی از روش رهبر خود به کشاورزان با مهربانی رفتار میکردند و همه جا بدهقانان، تجاوز سلطان و عمال او را از حد عدل و انصاف و مقررات دین و منهد اعلام میکردند. بابا اسحق طرفدار جدی عدالت اجتماعی بود و در نظریات او آثاری از افکار مزدك منعکس است قیام وی در حقیقت يك مبارزه عمیق و سرسخت طبقانی بود که از تضاد شدید منافع دهقانان رنج دیده و استعمار شده با فتودالهای استعمار کننده حکایت میکرد او اصولی را که بر اساس آن کشاورزان باید که در زمان صلح برای فتودالها کار کنند و در دوران جنگ بشفع آنها خون بریزند محکوم و مردود میخواند، موقعی که دهقانان ستم دیده قیام کردند از سوزاندن قصر فتودالها و کشتن آنان خودداری نکردند. قیام آنها متوجه شهر و مناطق فتودال نشین بود. بطوریکه از آثار این بی بی بر میآید شمار بابا اسحق و یاران او این بود:

(کسانی که در طلب نان و کار هستند می توانند در صف ما وارد شوند.)

باین ترتیب عده زیادی به بارزه با فتودالها مشغول شدند. پس از آنکه بابا اسحق موقیتهائی کسب کرد برای تحکیم موقعیت خود ادعای خلافت کرد. مریدان، او را بر تخت روانی نشانند و با احترامی تمام وارد ناحیه آماسیه شد. در این ایام قیام دهقانان روز بروز وسعت میگرفت. قوائیکه برای سرکوبی قیام کنندگان تحت ریاست امیر علیشیر گسیل شده بود در برابر عصیان کنندگان محکوم بشکست گردید ولی دشمنان قیام آرام ننشستند و پس از کوششها و نبردهای سختی رئیس قیام یعنی بابا اسحق دستگیر و بدار آویخته شد ولی شورشیان که باو ایمان منتهبی داشتند باور نمیگردند و معتقد بودند که رهبر آنها هرگز دستگیر نخواهد شد. پس از آنکه با مرک بابا اسحق بعزت نبودن تشکیلات منظم نهضت دهقانان خاموش شد سلطان خشمگین و کینه جو و فتودالهای خون آشام علیه کشاورزانی که در نهضت بابا اسحق شرکت کرده بودند بیاخواستند و بطرزی وحشیانه عموم آنان را از دم شمشیر گذرانند فقط کودکان دوسه ساله را باقی گذاشتند. تمام دارائی دهقانان غصب شد. جنبش فکری و اجتماعی بابا اسحق یکباره خاموش نشد بلکه آثار عملی این نهضت در افکار مردم ناراضی سالیان دراز باقیماند.

این بطوطه متذکر می شود که در قرن پانزدهم هنوز در بین ایلات آراء و نظریات بابا اسحق طرفدارانی داشت و افکار مخالف دولت بخوبی از تضادی که بین شهر و ده وجود داشت حکایت میکرد. قیام بابا اسحق که از آسیای صغیر شروع شده و تا حدود خراسان راه یافته است نموداری از بیداری دهقانان شرق و روح مبارزه جویانه آنان بشمار میرود.

این قیام تقریباً با نهضت دهقانان و پیشه‌وران که در سال ۱۲۳۸ تحت ریاست محمود قارابی در بخارا صورت گرفته است همزمان است. طبیعی است که قیام بابا اسحق چون با کمک پیشه‌وران صورت نگرفت خواه و ناخواه محکوم بشکست گردید و این جریان بار دیگر واقعیت و صحت اصول مارکسیسم را نشان میدهد و ثابت میکند که قیام دهقانان موقعی با موقیبت توأم است که صنعتگران نیز در آن شرکت موثر داشته باشند (۱)

۱- از کتاب تاریخ سلاطین اثر کردافسکی ترجمه علی اصغر چارلاقی

مناسبات طبقاتی در ایران بعد از اسلام

با ظهور نهضت اسلامی چنانکه دیدیم قیود طبقاتی و مقررات «کاست» نسبت بدوره ساسانیان سست شد و بتدریج انتقال طبقات از مرحله پائین به مرحله بالا کمابیش آسان گردید تا جائی که بعضی از غلامان بمقام وزارت، سپهسالاری و سلطنت ارتقا یافتند.

نظام الملك در فصل بیست و هشتم سیاستنامه خود چنین مینویسد :
« هنوز در عهد ساسانیان این قاعده بر جای بوده است که بتدریج بر اندازه خدمت و هنر و شایستگی غلامان را درجه می افزودندی ، چنانکه غلامی را که خریدندی یکسال او را بیاده خدمت فرمودندی... این غلام را فرمان نبودی که پنهان و آشکارا در این یکسال بر اسب نشستی و اگر معلوم شدی مالش (یعنی تنه) دادندی و چون یکسال خدمت کرد و شاق باشی (یعنی غلام باشی) با حاجب بگفتی و حاجب معلوم کردی ، آنکه او را قبائی و اسبی تر کی بدادندی... و چون یکسال با اسب و تازیانه خدمت کردی دیگر سال او را قراجوری (یعنی شمشیر سر کج) دادندی تا بر میان بستنی و سال چهارم کیش (یعنی تیردان) و قربان (یعنی جای کمان) فرمودندی تا وقت بر نشستن در بستنی و سال پنجم زینی بهتر و لگام مکو کب (یعنی ستاره نشان) و قبای رومی دادی... و سال ششم ساقبی فرمودی با اسب داری و قدحی از میان در آویختنی و سال هفتم جامه داری و سال هشتم خیمه شانزده میخی و سه غلامکی نوخریده بدادندی و در خیل او کردندی... و هر سال جاه و تجمل و خیل و مرتبت او می افزودندی تا خیل باشی شدی پس حاجب شدی ، اگر شایستگی و هنر

او همه جا معلوم شدی و کار بزرگ از دست او بر آمدی و مردم دار و خداوند دوست بودی، آنکه تا ۳۵ ساله نشدی اورا امیری ندادندی و ولایت نامزد نکردندی، و البتکین که بنده و پرورده سامانیان بود به سی و پنج سالگی سپهسالاری خراسان یافت... و دوهزار و هفتصد غلام و بنده ترک داشت، روزی سی غلام خریده بود که سبکتکین پدر محمود یکی از ایشان بود... حاجب پیش آمد و البتکین را گفت که فلان غلام و شاق باشی بود فرمان یافت (یعنی مرد) آن... میراث او بکدام غلام ارزانی باید داشت چشم البتکین به سبکتکین افتاد و بر زبانش رفت که بدین غلام بخشیدم، حاجب گفت ای خداوند هنوز این غلام را سه روز پیش نیست که خریده‌ای و هنوز یکسال خدمت نکرده باید که ۷ سال خدمت کند تا بدین منزلت برسد... البتکین گفت من گفتم و غلامك شنید و خدمت کرد من از وی عطا باز نگیرم.

از مطالعه این فصل میتوان تا حدی محدود و مقررات طبقاتی آن دوره پی برد. حال وضع هر يك از طبقات را تا آنجا که منابع نارسای موجود اجازه میدهد مورد مطالعه قرار میدهم.

در ایران بعد از اسلام چنانکه متذکر شدیم ماهیت رژیم اجتماعی تغییر نکرد، بلکه در این دوره نیز فتودالیهای آسیای میانه با قدرت و اختیار تمام در حوزه قدرت خود حکومت میکردند و با استثمار شدید کشاورزان بزرگدی خود ادامه میدادند، روحانیون درباریان و بستگان سلاطین و امرا اغلب املاکی در اختیار خود داشتند و بابت آنها مالیاتی بدوالت نمیدادند.

«مالکین بزرگ معمولاً املاک خود را قطعه قطعه کرده بکشاورزان اجاره میدادند، در مواردیکه کشاورزان بعلت فقر و ناتوانی بذر و ابزار کار و گاو را نیز از مالک میگرفتند، مجبور بودند که بهره مالکانه بیشتری بپردازند، تحمیل مالیاتهای سنگین بکشاورزان و استثمار شدید فتودالها سبب تشدید مبارزات طبقاتی و قیام دهقانان گردید» (۱) منابع تاریخی ایران و سایر ممالک آسیای میانه از ابزار کار و مختصات زندگی کشاورزان و از

(۱) تاریخ تاجیکستان

نهضت‌های دهقانی نامی برده‌اند و گاه از قیام کنندگان بنام عده‌ای راهزن و اوباش که بقصد غارتگری بیاخته‌اند یاد کرده‌اند.

اکنون نظری بمنابع فارسی می‌افکنیم:

در کتاب تاریخ سیستان که یکی از قدیمی‌ترین منابع فارسی است ضمن توصیف وضع طبیعی سیستان انواع آسیا و شرایط آبادانی سیستان را اینطور بیان میکنند.

«... و دیگر آسیا چرخ کنند تا باد بگرداند و آرد کند و بدیگر شهرها ستور باشد یا آسیاب و آب، یا بدست آسیا کنند و هم از این چرخها بساخته‌اند تا آب کشد از چاه پیاغها و بزمین که از آن کشت کنند، چه اگر چه آب تنگ باشد، همچنین بسیار منفعت از باد بر گیرند.

(تاریخ سیستان ص ۱۲ تصحیح آقای ملک الشعرا بهار)

در صفحه ۲۱ همین کتاب می‌نویسد «شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن نهاده‌اند، بستن بند آب و بستن بندریک و بستن بند هفسدان هر گاه که این سه بند اندر سیستان بسته باشد اندر همه عالم هیچ شهر بنعمت و خوشی سیستان نباشد و تا همی بستند چنین بود و چون ببندند چنین باشد و روزگار آن را قوام باشد.»

آقای بهار در ذیل صفحه توضیح میدهند که «بندریک و امور خان و صاحبان مسالك و ممالك غالباً یاد کرده‌اند منجمه اصطخری در ص ۲۴۲ و در کتاب عجایب البلدان منسوب به ابوالموید بلخی گوید «گرداگرد سیستان ریگست بسیار و آنجا باد باشد و آسیابهایشان بیاد بگردد، و مردم از ترس آن باد، سدها و بندها کرده‌اند تا ریک را باد در شهرها و دیها تبرد و با این همه احتیاط بسیار مواضع را و دیه را باد فرو گرفته است - از این چند جمله میتوان تا حدی بیایه صنعت کشاورزی در آن دوره پی برد، در این کتاب از وضع اجتماعی مردم سخنی در میان نیست ولی از مبارزات خوارج که بی شک بدستگیری دهقانان صورت گرفته است چنانچه باجمالی سخن رفته است، که نمونه‌هایی از آنرا ضمن تاریخ صفاریان ذکر کردیم، در کتاب زین الاخبار گردیزی ضمن بیان احوال عبدالله بن طاهر مینویسد «عبداله بن طاهر را رسمهای نیکو بسیار است، یکی آنکه ب همه کارداران نامه نوشت که حجت بر گرفتیم شما را تا از خواب بیدار شوید، و از خیرگی بیرون

آیند و صلاح خویش بجوئید و با برزگران ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید و بجای خویش باز آرید ، خدای عز و جل ما را از دستهای ایشان طعام کرده است... و بیداد کردن به ایشان حرام کرده است..»

صدور این دستور خود دلیل بیدادگری نبودالها و مامورین آن دوره است، گرفتن مالیات و عوارض از مردم زحمتکش و کشاورزان حد و قیدی نداشت، بعضی از فرمانروایان و سپهسالاران در تحمیلات و تجاوز به حقوق مردم راه افراط میرفتند و برخی از حد اعتدال تجاوز نمیکردند، در زمان سلطان مسعود حکمران خراسان «سوری» در چپاول و غارتگری زیاده رویها کرد و پانصد حمل هدیه برای مسعود فرستاد ، بیبقی مورخ آن دوره می نویسد :

« ... چندان جامه و ظرایف و زرینه و پشمینه و غلام و کنیزك و مشك و كافور و عناب و مروارید و محفوری و قالی و بخیش و اصناف نعمت بود ، هدیه سوری چنان بود که امیر و همه حاضران بتعجب ماندند که از همه شهرهای خراسان و بغداد و ری و جبال و گرگان و طبرستان نادرتر چیزها بدست آورده بودند، و خوردنیها و شرابها درخور این و آنچه زرتقد بود ، در کیسه های سرخ و سبز و سیمها در کیسه های زرد... از ابو منصور شنیدم.. گفت امیر فرمود تا نهان هدیه ها را قیمت کردند ، چهار بار هزار هزار درم امیر مرا که بومنصورم گفت «نیك چا کریست این سوری ، اگر ما را دو سه چنین چا کر بودی بسیار فایده حاصل شدی گفتیم هم چنانست و زهره نداشتی گفتی از رعایای خراسان می باید پرسید که بدیشان چندین رنج رسانیده باشند .. تا چنین هدیه ها ساخته آمده است و فردا روز پیدا آید که عاقبت این کار چگونه شود ... و راست همچنان بود که بومنصور گفت که سوری مردی متهور و ظالم بود ... خراسان بر سر ظلم و درازدستی او شد ..»

شاعری میگوید :

امیرا بسوی خراسان نگر
اگر دست شومش بماند دراز
که سوری همی بند و ساز آورد
بپیش تو کار دراز آورد

هر آن گله کان را بسوری دهی
چو چوبان بد داغ (۱) باز آورد
سپس بیبقی مینویسد که در زمان خلافت هارون الرشید، یکی از حکام باغارت اموال خلق هدیه فراوانی برای خلیفه فرستاد که نظیر آن کمتر دیده شده بود . هارون الرشید پس از مشاهده هدایا به یحیی برمکی گفت « این چیزها کجا بود در روزگار پست فضل » یحیی در جواب او گفت « .. این چیزها در روزگار امارت پسر م در خانهای خداوندان این چیزها بودند...» یعنی اموال مردم نزد خود مردم بود و کسی دست تجاوز به مال مردم دراز نکرده بود، روز بعد هارون از گفتار شجاعانه یحیی گله میکند و او پاسخ میدهد که «سخن راست و حق درشت باشد...» سپس میگوید که منهبان و جاسوسانی که گماشته ام خبر داده اند که او « رعایای خراسان را ناچیز کرد و اقویا و محتشمان را بر کند و ضباع و املاک بستد و لشکر خداوند را درویش کرد و ازده درم که ستمه است دو یا سه درم فرستاده است و بدان باید کریست که ساعت تا ساعت خللی افتد .. »

وزیر ابوعلی بلعمی در ترجمه تاریخ طبری درباره حکمرانی علی بن عیسی در خراسان چنین میگوید « علی بن عیسی از غارت اموال مردم هدایای گرانی نزد رشید فرستاد، رشید از دیدن هدیه ها خوشحال شد و به یحیی گفت تو ما را از اعزام علی بن عیسی منع میکردی و ما مخالفت کردیم یحیی گفت «وی خواسته (یعنی اموال) اینجا فرستادی ناده چندین برای خویش نهاد... و چندین خواسته به سه سال از عدل گردنیاید و او اندرین ستمهای فراوان کرده و این خواستها بقرستده است و اگر ستم روا باشد من اندر سه روز امیرالمؤمنین را گرد کنم ..»

مورخ معروف عمادالدین ابوالفدا در کتاب (البدایة و النهایه) در حوادث سال ۱۹۳ مینویسد:

«چون هارون بگرگان رسید، خزاین علی بن عیسی را نزد او بردند که بر هزار و پانصد شتر بار کرده بودند.»

گرفتن مالیات از دهقانان و سایر طبقات حد و قیدی نداشت و به اراده شاه و فرمانروایان بستگی داشت چنانکه یکبار سلطان مسعود یکی از منشیان

(۱) داغ باز آورد، یعنی کوفته مان را تلف کند و برای آنکه بگوید کرک خورده داغ آنها را می آورد .

را به حضور طلبید و با او گفت:

« بنویس ، آنچه می باید که از اهل آمل و طبرستان حاصل شود و آنرا (بوسهل اسمعیل) حاصل گرداند : زر نشابوری هزار هزار دینار ، جامهای رومی و دیگر اجناس هزار تا و مدفوری (نوعی پارچه) و قالی هزار دست و پنج هزار تا کیش ، وقتی که خواجه از توقعات و انتظارات بیمه برد شاه باخبر شد گفت « ... اگر همه خراسان زیر و زبر کنند ، این زر و جامه به حاصل نیاید .. » در نتیجه فشار و زور گوئی عمال دولت مردم پابفرار میگذاشتند ، بیهقی در توصیف بعضی از مامورین آن دوره مینویسد « ... مردمان را میگردانند میآوردند ... و آتش در شهر زدند و هر چه خواستند میگردانند و هر که را خواستند میگردانند و قیامت را مانست ... »

با وجود استبداد و خودسری شاه ، گاه مردانی بودند که شجاعانه بر رفتار و اعمال او خورده میگردانند و او را به عقاب اعمال خویش واقف میساختند چنانکه بونصر خطاب بسلطان مسعود گفت « زندگی خداوند دراز باد یکچندی دست از شادی و طرب می باید کشید و لشکر را پیش خویش عرضه کرد و این توفیرها ... بر انداخت و دل لشکر را دریافت و مردمان را نگاهداشت ... اگر مردمان نگاهداشته نیاید ، مردان آیند و **العیاذ بالله مالها بیرند و بیم هر خطری باشد و بنده داند که خداوند را این سخن ناخوش آید و سخن حق و نصیحت تلخ باشد** اما چاره نیست بندگان مشفق به بیچ حال سخن باز نگیرند .

یکی دیگر از بزرگان دربار ظلت شکستهای سلطان را بد رفتاری عمال و مامورین و بیدادگری او می شمارد و ضمن سخن میگوید :

« دولت و ملت دور ادرند که بهم بروند و از یکدیگر جدا نباشند .. » ولی سلاطین معمولاً گوششان برای شنیدن اندرز و نصیحت آماده نیست چنانکه رازی ضمن قصیده ای شاه گفت :

مخالفان تو موران بدنه مار شدند

بر آرزو ز موران مار کشته دمار

مده زمانشان زین پیش و روزگار مبر

که از دما شود از روزگار یابد مار

و مسعود از شنیدن این جملات درهم شد و شاعر را به بندوستان تبعید

کرد ، ولی در مواردیکه فتودالها و اشراف صاحب نفوذ بکار سلطان ایراد میگردانند شاه مجبور بود که بگفته آنان گوش دهد و از بوالهوسیهای خود بکاهد .

این اوضاع یعنی بیدادگری سلاطین و امرا و فتودالها با کشاورزان و رعایا در تمام دوره تاریخی ایران بچشم میخورد چنانکه در عصر حاضر نیز میتوانیم آثار فتودالیسم کهن و بیدادگری خانها را در بسیاری از دهات ایران به بینیم .

در عهد سلاجقه نیز این وضع ادامه داشت نظام الملك که خود یکی از اشراف آن دوره بود و فرزندان او با کمال بی رحمی با مردم رفتار میکردند در سیاستنامه خود به ملاکین و فتودالها نصیحت میکند و میگوید « مقطمان که اقطاع دارند (یعنی زمینی برای بهره برداری بآنها واگذار شده) باید بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق که بدیشان حواله کرده اند از ایشان بستانند بوجهی نیکو ، و چون آن بستند ، رعایا بتن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن بمانند ... و رعایا اگر خواهند که بدر گاه آیند و حال خویش باز نمایند ایشان را از آن باز ندارند » در جای دیگر نظام الملك خطاب بکسانی که اموال رعیت را غارت کرده و حصه ای از آن را نزد اربابان خویش می آورند میگوید « ... این زیادتی که پیش من آوری از میراث پدر نداشته ای همه آن است که از رعایا بناحق ستده ... این زیادتی که با تومی بینم از کجا آورده ای نه آنست که بناحق ستدی .. » در فصل دهم میگوید :

« واجب است پادشاه را از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش پرسیدن ، و اندک و بسیار آنچه رود دانستن و اگر نه چنین کند هیب باشد و بر غفلت و ستمکاری حمل کنند و گویند فساد و دست درازی که در مملکت میرود پادشاه میدانند یا نمیدانند ، اگر میدانند و آنرا تدارک و منع نمیکند آنست که همچون ایشان ظالم است و بظلم رضا داده است و اگر نمیدانند پس غافل است و کم دان .. همه پادشاهان ... بصاحب برید خبر نازده داشته اند تا آنچه میرفت از خیر و شر از آن باخبر بودند ... تا دیگران بدانسته اند که پادشاه بیدار و بهمه جای کار آگاهان گماشته و ظالمان را دست ظلم کوتاه کرده . »

در جای دیگر مینویسد «عمال را که عملی دهند ایشان را وصیت کردن باید تا با خلق خدای نیکو زیند و از ایشان جز مال حق نستانند و آن نیز بمجاملت و مدارا طلب کنند... و اگر از رعیت چیزی زیاد ستده باشد از وی باز ستانند و بر عیت باز دهند...»

گرد فلسکی مستشرق شوروی که راجع بتاریخ سلاجقه تنبعات گرانبهای دارد مینویسد « نظام الملك با اصرار زیاد میگوید که برای آسایش و رفاهیت اهالی باید کوشش کرد ولی این مرد فقط حرف میزند و هیچگاه قدمهای عملی برای اجرای حرفهای خود برداشته است.»

«در نتیجه تضاد شدید طبقاتی و اختلاف عظیمی که بین بستگان فتودالها و کشاورزان وجود داشت ، فتودالها با غلامان همواره منتظر بودند که دهقانان ناراضی و غارت شده راه طغیان پیش گیرند ، بهمین مناسبت برای تامین جانی خود قلاع محکمی ترتیب میدادند و در مواردیکه خطر بیشتری روی مینمود و فتودالها از دشمنهای خارجی هم بیم داشتند بر فراز کوهها برای خود مامنی ترتیب میدادند.

در مناطق فتودال نشین اشخاص آزادی که عبارت از نزدیکان و بستگان فتودالها و خورده مالکین بودند زندگی میکردند، این جماعت طرفدار جدی فتودال بودند. در زمینها دهقانان آزاد و دهقانان برده بچشم میخورند و در هر حال اساس تولید را کار و زحمت دهقانان تشکیل میداد، بردگان بیشتر در داخل منازل مشغول خدمت بودند .

وضع فتودالهای روحانی بسیار رضایت بخش بود، ج- فتودالهای روحانی زیرا شاگردان شیخ نیز مکلف بودند برفع مرشد خود فعالیت کنند مریدان معمولاً کار میکردند و حرفه و پیشه ای داشتند و خدمت صادقانه را برای (مراد) خود فریضه ای مذهب میسر کردند ، در نتیجه لشکر کشیها فتودالها غیر از غنائم مقدار زیادی اسیر و غلام همراه میآوردند، فتودالها باین انسانها یعنی باین ذخایر (نیروی کار) با بی اعتنائی رفتار میکردند و غالباً این طبقه بعلت نداشتن لباس و غذای کافی از بین میرفتند ، سپهسالاران معمولاً اسرا را بشهرهای مختلف میفرستادند ، بعد از هر جنگ بازارهای برده فروشی

مملو از غلامان و کنیزکان تازه بود که بیشتر آنها را از سواحل دریای مدیترانه همراه میآوردند، تجارت برده در زمان صلح هم رواج کامل داشت و بازرگانان از این متاع استفاده فراوان میبردند ، بطوریکه ابوالفداء نوشته تر کمتهای سواحل دریای مدیترانه اغلب بچه های مسیحیان را دزدیده میفروختند ، سیاهی در بازگشت بفرانسه مینویسد که در یکی از نقاط مجارستان دیدم که جنگجویان پس از گرفتن يك منطقه حلقه ها بگردن اسرا می انداختند و بطرزی وحشیانه بطرف (درنه) برای فروش میبردند ، قیافه اسرا کاملاً مشخص بود زیرا هر يك از آنان حلقه ای در گوش داشتند نظامی درباره آنها مینویسد: موهایشان تراشیده است شلواری تنگه مانند برپا دارند ، کارشان پارو زدن در کشتی است، قیافه ای تاثر انگیز دارند، چون فرار کنند همه کس آنها را می شناسد و هر کس میتواند آنها را بگیرد - بالاخره فتودالها، این طبقه محروم را برای کار در منازل و مزارع و گاه برای معامله و بخشش مورد استفاده قرار میدادند ، برده در آن دوره مانند کالائی بود که سنگین ترین کارها باو رجوع میشد غالباً کار در معادن و کندن گور بعهده آنها بود تمام بردگان در شرایط واحدی نبودند .

بردگانی که از سواحل جنوبی دریای خزر میآوردند و داخل ارتش میشدند بنام غلام خواننده میشدند و گاه موقعیت مهمی بدست می آوردند ، بردگان جوان و زیباچه داخلی و چه خارجی ابتدا برای پیشخدمتی و رامشگری انتخاب میشدند و اگر محبت سلاطین و امرا را بخود جلب میکردند ممکن بود بمقامات عالی برسند. از کتاب گرد فلسکی»

برای آنکه باهویت و ارزش بعضی از غلامان بی بریم چند جمله ای از کتاب جوامع الحکایات عوفی را در اینجا نقل میکنیم:

«... ساعیان بسمع سلطان (مقصود محمود غزنوی است) رسانیدند که او (یعنی اسفرائینی وزیر سلطان محمود) غلامی ترك دارد «رامش» نام که مادر ایام بجمال او نزاده است و چشم روزگار صورتی زیباتر از وی ندیده سلطان میخواست آن غلام را از وی بخواهد و بهانه میطلبید تاروژی باخواجه گفت شنیده ام که عمارتی خوب ساخته ای ... ما را بهممانی کنی خواهی... وزیر خدمتی کرد و به ترتیب ضیافت مشغول شد ... جشنی شاهانه و بزمی خسروانه مرتب گردانید و چون هنگام عرض خدمتی آمد از هر چیز

بسیار خدمت نمود از آنجمله ده غلام ترك بود... محمود چون غلامان را بدید پیسندید و از آنکس که حال آن غلام در خدمت او گفته بود سؤال کرد که آن غلام در میان اینان کدام است گفت آن غلام درین میان نیست ، سلطان فرمود که بدوبگوی که آن غلام را ببنده و این ده غلام بازیر که ما این ده بدان صلح میکنیم . خواجه ابوالعباس گفت مرا بی او بسر نرود مگر تا سر رود... به این گناه سالها زندانی شد.

«ابن بطوطه در قرن ۱۴ در دربار سلطانی ۲۰ برده خوش قامت یونانی را دید که لباسهای فاخر ابریشمی پوشیده بودند و باموهای منظم و بلند و بدنی سفید و گونه‌هایی سرخ بخدمت مشغول بودند .

هنگام مسافرت در آسیای صغیر ابن بطوطه مشاهدات خود را درباره غلامان مینویسد و خود او غلامی بنام «نیکلا» و کنیز کی را با اسم مارگریت خریداری میکند.

بعد از هر جنگ قیمت برده تنزل میکرد پس از حمله ای که در زمان لئون دوم بآرمستان شد قیمت يك غلام خوشگل و زیبا ، به اندازه بهای يك كبك که غذای تفتنی آن دوره بود تنزل کرد، پس از مرگ البارسلان در اواخر قرن ۱۱ يك فرم اجتماعی ناقصی پدیدار میشود بفرها و غلامان آزادیبهای داده میشود، دهقانان در این دوره میتوانند از نزد فئودالی نزد فئودال دیگر بروند ولی بعلت تساوی شرایط غالباً به این کار دست نمیزدند، هنگام بروز جنگ کشاورزان برای نجات جان خود پا بفرار میگذاشتند و گاه اراضی وسیعی بدو دهقان باقی میماند، پس از استقرار صلح گاه مامورین سلطان و فئوالها برای برگشت دادن کشاورزان، وعده بذر و گاو میدهند و باینوسیله دهقانان متواری را بزمین و کشاورزی علاقمنند میسازند.

پس از حمله مغول فئودالها برای جلب رضایت دهقانان غیر از بذر و گاو برای مدتی کشاورزان را از حق اربابی و بیگاری معاف کردند تا کسانی که تمام دارایی خود را در اثر تجاوز غارتگران از دست داده بودند بآردیگر بزمین خود بر گردند.

در این دوره بعضی از دهقانان از آزادی برخوردار بودند یعنی نیروی کار و زمین از آنها و بذر و گاو از فئودال بود، در مقابل این دسته کشاورزان، دهقانان فقیری بودند که در شرایطی نامساعد زیر سلطه اربابان ملك ،

خدمت میکردند ، غیر از اینها ، قبایل چادر نشین و شبان بچشم میخوردند که مرتباً با گله‌های خود در طلب مراتع مناسب در حرکت هستند و وضع ثابتی ندارند و گاه بکارهای زراعتی اشتغال میورزند ، فعالیت کشاورزی اینها صرفاً برای رفع احتیاجات شخصی است و هیچگاه نظر مبادله ندارند ، مار کوپولو مینویسد تر کمنها و قبایل کوه نشین در دشتها و کوهها زندگی میکنند و هر جا که زمینی بلاصاحب باشد مورد استفاده قرار میدهند .

چنانکه گفتیم مدتها دهقانان بعلت تساوی شرایط از محل مزروعی خود حرکت نمیکردند در قرن چهاردهم غازان خان مقرراتی وضع کرد و کشاورزان بزمین

را بزمین وابسته نمود در قرن ۱۶ و ۱۷ کشاورزان مطابق قانون وابسته بزمین بودند و دهقانان فراری مطابق قانون باید بزمین اصلی برگردند و مالك تا ده سال حق داشت که دهقان فراری را بزمین اصلی عودت دهد در قانون مغول این مدت بسی سال تمدید شد در نیمه اول قرن پانزدهم پس از قیامی که تحت ریاست بدرالدین صورت گرفت وابستگی دهقانان بزمین ملغی گردید.

ازین تاریخ به بعد دولت با اهمیت و قدرت فراوان توده کثیر دهقانان بی برد و فئودالها را وادار کرد که وضع آنها را تحت توجه و مراقبت گیرند. کشاورزان چنانکه گفتیم وضعی ناگوار داشتند زیرا مالکین دارای زمین و آب بودند و هم بعنوان زمین و هم بعنوان آب از کشاورزان حقی مطالبه میکردند در این دوره آب سرنوشت کشاورزان را معین میکرد و دهقانان بعلت احتیاج فراوانی که به آب داشتند ناگزیر بودند که از فئودالها تبعیت کنند.

در آسیای صغیر قبایل چادر نشین و چوپانی مالیاتی بر حسب شماره گله می پرداختند . یکی از قبائل کوچ نشین در عهد سلطان محمد ثانی از کوسفند وجو ده يك بمالك زمین می پرداخت . غیر از این مالیات سرانه نیز گرفته میشد .

عوارضی که از کشاورزان میگرفتند در همه جا یکسان نبوده بعضی ها از اغنام واحشام، بعضی از طیور و برخی با دادن عده ای خدمه و سپاهی، دین مالیاتی خود را تادیه میکردند.

علاوه بر این بیگاری نیز نوعی از عوارض دهقانی بود . بقراری که

« دهقانان اینجا نصف محصول را بمالك میدادند علاوه بر این بازاء هر فرد يك دینار و اندی مالیات و چند درخت می دادند ، با اینحال این دهقانان وضع خود را از کشاورزانی که تحت نفوذ فتوایهای مسلمان زندگی میکردند بهتر می دانستند .»

باین ترتیب نه تنها بابت زمینی که در آن کار میکردند مالیات می دادند بلکه مجبور به پرداخت مالیات سرانه نیز بودند . بطور کلی نوع مالیات کشاورزان بر حسب رشته ای که در آن فعالیت میکردند فرق میکرد مثلا قبائل اوغوز نغرات جنگی میفرستادند و همه ساله هدایایی بدربار تقدیم میکردند. در اعیاد بزرگ و جشنهای خانوادگی، پادشاه هدایای گرانقیمتی مطالبه میکرد و فتوایها و پیشه وران و کشاورزان ناچار در پرداخت هدایا شرکت میجستند . در هنگام جنگ ایلات مرزی از پرداخت عوارض ماف بودند و این رشوه ای بود که سلطان بآنها میداد تا در برابر دشمن پایداری کنند. در زمان صلح وضع دهقانان بیش از پیش سخت و دشوار میشد زیرا در این ایام مباشرین فرصت داشتند که هر گونه جنبش اعتراضی دهقانان را بدترین وجهی کبفر دهند .

دهقانانیکه بکار سر بازی اشتغال داشتند و نیز سرداران آندوره چون بكمك جنگ سود کلانی از غارتگری بدست می آوردند طرفدار جدی جنگ بودند . هنگام جنگ کشاورزان مکلف بودند که آذوقه سپاهیان را تامین کنند . باینکه خواجه نظام الملک این روش را قدغن کرده بود ولی عملا بیدادگری سربازان و سرداران ، بکشاورزان ادامه داشت .

باین ترتیب دهقانان از داخل و خارج تحت فشار و استبداد و غارتگری خارجیان زیست میکردند . همین جریانات ناگوار سبب بروز شورشها و عصیانهایی علیه نظام موجود گردید. در این جنبش های اعتراضی نه تنها دهقانان بلکه کلیه قشرهای ناراضی اجتماع سر بمخالفت بر میداشتند . یکی از جنبشهای درخشان این ایام قیامی است که در سال ۱۲۳۲ تحت قیادت درویش بابا اسحق بوقوع پیوست که جریبان آنرا ضمن مبارزات طبقاتی در ایران بعد از اسلام از نظر خوانندگان گذرانندیم .

در دوره خوارزمشاهیان مقام و موقعیت طبقات کاملا مورد نظر پادشاه

ودوات بود .

در کتاب التوسل الی الترسل ضمن مدارك تاریخی بسندی بر میخوریم که علاءالدین تکش خوارزمشاه بحاکم (جند) دستور میدهند که به هر يك از طبقات ممتاز اجتماعی بر حسب وضع و موقعیتی که دارند احترامات لازم را مرعی دارد، این پادشاه فقط به فتوایهایی که بفرمان او بمقامی رسیده بودند متکی بود و در بین توده مردم پشتیبانی نداشت بهمین علت در منشور خود فقط بحفظ حقوق آنان توجه میکند :

۱- سیدها - منافع سادات را بنحوی منصفانه تامین کنید و احترام آنان را بر حسب مرتبه و درجه ای که دارند مرعی دارید .

۲- ائمه و علما - این جماعت را با تقدیم تحف و هدایا راضی نگه دارید، وسائل آسایش آنان را فراهم کنید و در امور مملکتی از آنها فتوی بخواهید.

۳- قضات - از اینان تصمیمات و فتاوای عادلانه بخواهید (البته نباید بحیثیت و مقام آنان خدشه وارد شود) .

۴- صوفیان و همراهان ایشان - باید وسائل زندگی آنها تامین شود (تا بتوانند با فراغت خاطر بدعا گوئی دولت مشغول باشند) .

۵- سرکردگان هتفق - باید از منافع آنها حمایت کرد. روسای محلی دولتی و غیردولتی و افراد نظامی . - آنها را اداره کنید ولی حتی الامکان در اختلافات خصوصی آنها دخالت نکنید ، در پرداخت حقوق آنها نظارت کنید تا محتاج بگرفتن رشوه از اهالی نشوند.

۷- مجاهدین دین یا حکام شرع - اینان را نیز از هرجهت تقویت کنید تا مراقب اهالی باشند.

در پایان این نامه اشاره ای بکشاورزان ، مالکین و صنعتگران و مردم بازار شده و تاکید شده که در احوال آنان نیز دقت و مراقبت شود ، زیرا با کار و کوشش اینها وسائل کارقشون از هرجهت فراهم میشود .

سپس درباره تاجر نوشته شده که آنان قاصدان و مامورین پستی خوبی هستند زیرا آنها بدون اینکه بولی مطالبه کنند در خارج از کشور از قدرت دولت ما سخن میگویند، در همین فرمان خاطر نشان شده که لازم است نسبت بترکها و تاجیکها روش یکسانی اتخاذ شود و در خانه اهالی

مملکت دعوت شده‌اند که از جانشین سلطان اطاعت و استقبال کنند و تحف و هدایای کاملی برای او بیاورند، یک سوم درآمد سالیانه خود را تقدیم کنند و از شکایات بی‌پایه، که گویا، اهالی در فشار داشتند خودداری شود و کاملاً از او امر سلطان و جانشینان او تبعیت و فرمانبرداری کنند. این سند همانطور که «بارتلد» مستشرق روسی نیز متذکر شده‌ها کی از اینست که اهالی تاجیکستان در خوارزم زیاد بوده‌اند و از همه مهم‌تر اینکه در این سند تصویر جالب و روشنی از سازمان اجتماعی فتودالیم آن عصر و درجه استثمار زحمتکشانشان نقش بسته است.

د. پیشه‌وران و صنعتگران و وضع اقتصادی آنها

زراعت و کارهای دهقانی در آن ایام اساس فعالیت اقتصادی ملل آسیای میانه را تشکیل میداد. آقای گردافسکی مستشرق شهیر شوروی در مقدمه کتاب سلاجقه مینویسد «فتودالیم در شرق تا قرن ۱۹ و در برخی نقاط تا قرن بیستم باقی مانده است، در مشرق زمین اصول فتودالیم بطول انجامید، بطوریکه در حال حاضر میتوانیم آثار زندگی قرون گذشته را مشاهده کنیم هر دوره تاریخی را که مورد مطالعه قرار میدهیم به این نکته برمیخوریم که وضع حاضر انعکاسی است از وضع گذشته.

فتودالها در داخل منازل، برای زراعت و برای ادامه جنگهای غارتگرانه احتیاج به بعضی آلات صنعتی داشتند و تهیه این وسائل بیاری صنعتگران صورت میگرفت.

نجاری، مسگری، پارچه بافی، اسلحه سازی، دباغی، آهنگری و خیاطی مهمترین فعالیتهای صنعتی این ایام را تشکیل میدهند، گاه اشخاص صاحب نفوذ بطور تفننی بکارهای صنایع میپرداختند چنانکه علاءالدین کبکباد اول در ایام بیکاری بکارهای صنعتی مشغول میشد و در نجاری، نقاشی و ساختن چاقو ماهر بود.

بیشتر صنعتگران در شهر مجتمع میشدند زیرا در شهر خریدار این نوع امتعه بیشتر بود و از طرف دیگر صنعت پیشه‌وران شهری تابع نظر فتودالها نبود، در این شهرها معمولاً فتودالها بازرگانان و تجار زندگی میکردند، بطور کلی پیشه‌وران بهر جائی که متاع آنها خریدار داشت (اعم از شهر یا ده) روی میآوردند، در شهرها گروه صنعتگران وجود داشت،

این صنعتگران اتحادیه‌ای داشتند و کوشش میکردند که تجربیات صنعتی خود را از نسلی به نسل دیگر منتقل کنند عده صنعتگران محدود بود شاگردها و کمک‌استادها وضع اقتصادی خوبی نداشتند هر کس میخواست در صنف صنعتگران وارد شود باید تعهداتی انجام دهد، سه روز پشت سر هم استاد را مهمان کند بعد به استاد خلعت و تحفه بدهد و هر یک از پسران استاد را جداگانه دعوت کند، صنعتگران برای جلب مشتری کوشش میکردند، کالاهای خود را بصورت مطلوب تهیه کنند، صنعتگران ده گاه بزراعت و نگاه به صنایع ابتدائی مشغول میشدند ولی در شهرها صنعتگران فقط با امور صنعتی مشغول میشدند، دولت‌ها از خیلی پیش بمقام و ارزش صنعتگران پی برده بودند و همینکه شهر یا دهی را تصرف میکردند میکوشیدند تا صنعتگران آن ناحیه را بمنطقه نفوذ خود منتقل نمایند، این بطورطه راجع به صنعتگران مطالب جالبی ذکر میکند از جمله مینویسد، که بین ایرانیان و ترکها صنعتگران بنام و «هترمنده» مشهورند، مارکوپولو مینویسد بعضی از ارامنه و یونانیهای آسیای صغیر کاری جز تجارت و صنعت ندارند ولی ایرانیان در مثبت کاری و صنایع مستظرفه مهارت دارند، مهارت یونانی در امور صنعتی بعدی بود که هلائی رومی توصیه میکند که برای ساختن از یونانیها و برای خراب کردن از ترکها استفاده کنید بموجب مدارک تاریخی یونانیها در آهنگری، اسلحه سازی جواهر سازی و پارچه بافی و نظایر اینها مهارت داشتند.

در نتیجه تحمیلات و بیگاریهای گوناگون صنعتگران ناچار متحد شدند چنانکه خانه جلال‌الدین رومی را یک (کرپوراسیون) ساخت یعنی یکمده از صنعتگران تعهد ساختن منزل او را کردند، و درهای آنرا اتحادیه نجارها ساخت در این کورپوراسیونها یا آرتل‌ها عده‌ای که شاگرد بودند روزانه مزد میگرفتند و سایرین به نسبت سرمایه‌ای که داده بودند از منافع برخوردار میشدند.

صنعتگران هر صنف اتحادیه‌ای مخصوص بخود داشتند چنانکه نجارها و آهنگرها هر یک اتحادیه‌ای مخصوص بخود داشتند و در محلی مخصوص بفعالیت صنفی خود ادامه میدادند وضع عمومی صنعتگران و پیشه‌وران در دوره سلاجقه شباهت زیادی بصنعتگران اروپا در دوره قرون وسطی دارد

و شکل سازمان اجتماعی این صنعتگران از آن ایام تا کنون فرق زیادی نکرده است .

تمام جریانات صنفی و پیشه‌وری ثبت‌میشد و از هر صنف مالیات مخصوص دریافت میشد .

هنوز صنعتگران بصورت يك طبقه خاصی در نیامده بودند و فتودالها بآنها با نظریه‌ی مینگریستند ، ناصر خسرو در قرن ۱۱ مشاهده‌ات خود را درباره وضع اهالی شهر «تینیس» چنین مینویسد «در اینجا برخلاف شهرهای دیگری که سلطان و دیوان صنعتگران را مجبور بکارهای مشکل میکنند صاحبان صنایع و حرف آزادی کامل دارند و صنعتگران بکمک اتحادیه‌ها از حقوق خود دفاع میکنند .»

«از کتاب سیاحت نامه ناصر خسرو»

یکبار صنعتگران برای جلوگیری از مظالمی که در حق آنان اعمال میشد دست‌بدا مان جلال‌الدین رومی زدند ولی او قدمی در راه منافع آنها برنداشت و در اثر توصیه جلال‌الدین آنها حاضر شدند در دها و مصائب این جهان فانی را تحمل کنند .»

«تلخیص از کتاب گردانفسکی»

خان‌ها و فتودالهای این دوره در حوزه قدرت خود صاحب اختیار مطلق بودند کار آنها عیاشی ، شرابخوری ، غارتگری و تجاوز ب مناطق فتودال

ه- فتودالها

نشین مجاور بود .

هر قدر نفوذ دولت‌ها کم میشد قدرت فتودالها افزایش می‌یافت و فکر خودمختاری و توسعه طلبی در آنان قوت میگرفت چنانکه در اواخر حکومت سامانیان ، خوارزم ، چغانیان ، و بسیاری مناطق دیگر ظاهراً تابع حکومت مرکزی بودند ولی در عمل از اجرای دستورهای حکومت سامانی سر باز میزدند ، بطوریکه یکی از عوامل شکست دولت سامانی ، دولت غزنوی و سلاجقه و خوارزمشاهیان را غیر از تضاد شدید طبقاتی و مبارزه محرومین و ستمکشان باید مبارزه بین فتودالها با حکومت مرکزی دانست ، بیشتر فجایعی که در دربار و شهرها و مراکز حکومتی رخ میداد ناشی از اختلاف فتودالها و اشراف برای بدست آوردن مشاغل بود فتودالها از مالکیت زمین جدا کتر

استفاده را میکردند ، و مالکیت آنها بر چند نوع بود بعضی از راه ارت و برخی از راه جنگ و بخشایش سلطان در زمینی فرمان‌روا شده بودند در دوره سلاجقه سیستم اقطاع خیلی معمول بود یعنی شاه قطعه زمینی را بعنوان (نیول) باشخاص مورد نظر تسلیم میکرد ، در این دوره فرمانداران و امرا در حوزه ماموریت خود اختیارات زیادی داشتند و چون شاه از آنان بیمناک بود هر چندی یکبار محل ماموریت و شغل آنها را عوض میکرد شعب دیوانها تحت نظر امرا انجام وظیفه میکردند .

فتودالهای کوچک و صنعتگران و کشاورزان تحت انقیاد آنها بودند ولی بیش از همه بطبقه اخیر ظلم و ستم میشد ، از سلطان تا وزراء و فتودالهای کوچک همگی رشوه میگرفتند . الکسرائی مورخ مینویسد سلطان علاءالدین کیقباد دوم سرسلسله رشوه خواران عصر خود بود .

«عزیز سامبخ» یکی از نمایندگان ترکیه در سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ میلادی وضع ایلات سرحدی آذربایجان را چنین توصیف میکند: فرماندار ایران که از تبریز آمده بود در ظرف سه ماه در طول راه تبریز و رضائیه بطرز دلخراشی بغارت مردم پرداخت حکمران برای روسای ایلات لوازم و اسب میفرستاد و در عوض از آنها توقعات گوناگون داشت و اگر انجام نمیدادند آنها را تهدید بمرک میکرد در تمام این دوره حکمرانان و فتودالهای محلی با بهرحمی، مردم را غارت میکردند و حکومتهای مرکزی چون در این دزدیها شرکت داشتند اعتراضی نمیکردند .

امرا و سلاطین گاه برای حفظ موقعیت خود، با فتودالها و اشراف محلی از دردوستی در میآمدند و بحکمرانان و مأمورین خود دستور میدادند که از منافع خصوصی آنها حمایت کنند، در تاریخ بیهقی میخوانیم، سلطان مسعود «... حسن سلیمان را گفت ما فردا بخواهیم رفت و این ولایت بشحنگی بتو سپردیم و سخن اعیان را بشنوی و هشیار و بیدار باشی تا خللی نیفتد بغیبت ما ...»

و گاه سلاطین و امرا برای عبرت مردم و مخالفین با دشمنان بسختی و بیرحمی رفتار میکردند بیهقی مینویسد «دیگر روز حسن مثال داد تا اسپران و سرها را بیاورند و هشت هزار و هشتصد داند، و یک هزار و دوپست و اندون

اسیر بودند، فرمان داد تا بر آن راه که آن مخاذیل (بمنی سر کوب شدگان) آمده بودند سه پایها بزدند و سرها را بر آن مینهادند و صد و بیست دار بردند و از آن اسیران و مفسدان که قویتر بودند بردار کردند و باقی اسیران را رها کردند و گفتند بروید و آنچه دیدید باز گوئید و هر کس را که پس از این آرزوی داراست و سر بیاد دادن بپاید آمد ...»

در تاریخ بیهقی از این بیداد گریها یاد شده ولی از علل بروز عواملین این نهضت‌ها سخنی در میان نیست، میتوان حدس زد که در اثر قیام دهقانان و عناصر ناراضی بچنین کشتارهای بیرحمانه‌ای دست میزدند.

جنگهای پیاپی فتودالها و سلاطین و اخذ مالیات‌های طاقت فرسا سبب گردید که بسیاری از شهرها و دهات خراسان دستخوش قحطی شود و خانه و کاشانه مردم خراب گردد، بیهقی در توصیف نیشابور مینویسد: «... نیشابور این بار نه چنان دیده بودم که همه خراب گشته و اندک مایه آبادانی مانده و منی نان به سه درم بود، و کدخدایان سقفهای خانه‌ها بشکافته و فروخته و از گرسنگی بیشی باعیال و اطفال بمرده و قیمت ضیاع بشده و درم بدانگی باز آمده» و در توصیف محمدآباد مینویسد: «... حال این محمدآباد چنان شد که جفت‌واری زمین بیک من گندم میفروختند و کسی نمیخريد و بیشتر مردم شهر و نواحی بمرد ...» در حالیکه مردم بی‌نوا و طبقات محروم در کمال عسرت بسر میبردند اشراف و فتودالها در کمال تنعم زندگی میکردند.

بطوریکه از مندرجات کتب تاریخی آن ایام بدست

ثروت اشراف و فتودالها

می‌آید دارائی اشراف آن زمان از این قبیل بود: زر نقد، جواهر، ملک مستفل و ضیاع و عقار، زرینه و سیمینه، ملک و ده، آسیا، کاروانسرا، کره‌ابه،

اسب و قاطر، گوسفند، شتر، بنده درم خرید و کنیز...

«جنگهای دائمی یکی از مختصات فتودالسم در

مختصات فتودالسم این دوره است در موقع بروز جنگ اطاعت فتودالها

در این دوره از حکومت مرکزی کم میشود سلاطین و حکومتهای

مرکزی برای کم کردن نیروی فتودالها گاه و بیگاه

موضوعی را بهانه کرده بر سر آنها می‌ناهند و مقداری از دارائی آنان را

بیغما میبردند و گاه بین ایلات کینه‌های محلی ایجاد میکردند. منظور آنها

از این تشبثات این بود که روسای ایلات را تابع خود کنند، باین ترتیب

فتودالهای محلی بصورت «واسال» درآمدت تحت قدرت سلاطین قرار میگرفتند. واسالها و فتودالهای محلی در هر موردیکه منافع خود را در خطر میدیدند علیه سلاطین و حکومتهای مرکزی کارشکنی کرده نغمه مخالفت را ساز میکردند.

بطوریکه از مندرجات کتاب سیرالملوک و سیاستنامه برمیآید در دوره سلطنت البارسلان و ملک‌شاه سلجوقی قبایل کوچ نشین بآب و خاک خود علاقه مند میشوند، در این دوره هنوز شورای قبیله و مناسبات ابا و اجدادی بحال خود باقیست.

دهقانان و گله‌چرانان نه تنها از احاطه اقتصادی بلکه از جهات سیاسی نیز تحت نظر خان‌ها و فتودالهای محلی زندگی میکنند یعنی هر وقت خان اراده کند تحت فرمان او بفارت‌دهات مهاجران میبردند، گاه خان مقام روحانیت را نیز در اختیار دارد و در بعضی موارد این نوع قبایل بک رئیس روحانی و بک رئیس سیاسی و اقتصادی دارد معمولاً فجاج و غارتگری‌ها و قتل و کشتارهای رؤسای قبایل از طرف حکومتهای مرکزی چشم‌پوشی میشود و شیوخ و رؤسای مذهبی با گرفتن اغنام و احشام و طلا و نقره دم فرومی‌بندند و احکام دین و نظام دولت را بکلی فراموش میکنند.

در این دوره مشاغل و موقعیتهای نظامی موروثی است ریاست قبیله از پدر بفرزند منتقل میشود، دهقانانی که از کشاورزی دست کشیده بکارهای نظامی داخل شده‌اند کم‌کم صاحب زمین میشوند این روش مخصوصاً در دوره سلاجقه معمول شد، نظام‌الملک برای آنکه از خزانه دولت صرفه‌جویی کند مقررداشت بجای حقوق، بر بازان مقداری زمین داده شود، نازده‌واید آن‌امرار معاش نمایند در دوره سلاجقه با قبایل و عشایر سرحدی بهتر رفتار میشد تا آنان در مقابل دشمن مهاجم صمیمانه پایداری کنند، بیشتر تجمیلات مالیاتی و بیگاری بسکنه مرکزی وارد میشد.

از دوره حکومت بنی عباس سیستم (اقطاع) در آسیای صغیر و بعضی نواحی دیگر معمول شده بود، پس از آنکه امیراطوری روم شرقی شکست خورد در نتیجه آمد و رفت مسیحیان و استقرار روابط اقتصادی بتدریج آداب و رسوم و اسامی اروپائی توسط مهاجرین و آرامنه در آسیای صغیر و ممالک شرقی راه یافت در طرز پرداخت مالیات و شرایط مالکیت نیز تغییراتی روی

داد ، اراده سلاطین بیش از پیش در تعیین سرنوشت اشخاص و دولت‌منده شدن اقلیت ممتاز مؤثر افتاد .

در دوره سلاجقه ۴۸ نفر صاحب تبول و اراضی وسیع بودند و ۹۲۸ نفر در مناطق کوچکتر (اقطاع) صاحب اختیار بودند .

امراء و صاحبان اراضی بزرگ نیز املاک وسیع خود را بین عده‌ای سردار و افسر قشونی تقسیم میکردند . باین قید که هنگام بروز جنگ هر یک هزار سربار بمصلحت خود برای کارزار آماده سازند ، در مواردیکه دستگاه حکومت مرکزی با بحران روبرو میشد از راه قشون کشی و غارت کشورهای همجوار و آوردن مقداری غنیمت و اسیر موقتاً بمشکلات اقتصادی پایان میدادند ، هر وقت سلطان بیکگی از فتودالها مظنون میشد حوزه ماموریت او را تغییر میداد .

فتودالهای محلی نیز مانند فرمانداران از اختیارات سیاسی و قضائی نیز برخوردار بودند ، در مواردیکه سربازان برای عمران زمین احتیاج بیول داشتند از طرف شاه مبلغی پول بآنها داده میشد .

بعد از منول معمول شد که پس از مرگ فتودال ، املاک او مجدداً در اختیار دولت قرار گیرد ولی در اراضی کوچک زمین بین ورثه تقسیم میشد پس از مرگ سلطان مادام که پادشاه جدید مالکیت فتودالها را تنفیذ نمی کرد مالکیت آنان با در هوا بود ، همین مسئله منبع عایدی بزرگی برای سلاطین و دولت‌ها بود .

امراء ، فتودالها و سپاهبانی که مورد غضب شاهانه واقع و یا گناهی مرتکب میشدند تمام دارائی آنها بلاعوض تصاحب میشد و جزو خزانه دولت میشد . غیر از نظامیان ، کارمندان دولت ، سیدها ، دراویش ، شیخ‌ها ، علماء ، مفتی‌ها نیز در پناه قدرت شاه صاحب زمین میشدند و از حاصل کارمداوم کشاورزان به آسودگی زندگی میکردند ، باین ترتیب طبقات بالای اجتماع دارای خدم و خشم و عده‌ای سرف و غلام میشدند و بزندگی آسوده خود بقیمت رنج و مشقت زحمتکشانشان ادامه میدادند ، نباید فراموش کرد که در این دوره نیز مانند عهد سامانیان عده‌ای از غلامان خاصه درباری دارای اراضی وسیع و مقام و موقعیت مهمی بودند .

هر کس مایل بود مقام و موقعیتی بدست آورد ناچار بود علاقه و محبت شاه را بنحود جلب کند جلال‌الدین رومی شاعر معروف که ثروت فراوانی

داشت باقتضای منافع طبقاتی خود از حکومت‌های وقت جانبداری میکرد ، گاه پادشاه حق استفاده از عواید يك منطقه را به شخص یا اشخاص معینی واگذار میکرد .

فتودالها هر وقت بیم تعرض و تهاجمی میرفت یا صدای مردم بلند میشد ، از دارائی خود برای ساختن مسجد یا بناهای عام‌المنفعه مبلغی خرج میکردند و اسم خود را بالای آن مینوشتند و باین عوام فریبیها عده‌ای را بحسن نیت خود امیدوار میکردند .

بعضی از فتودالهای مقتدر ، خود درباری مجلل داشتند و عده‌ای از سادات ، مفتی‌ها ، مجاورین ، هنرمندان و شعرارا در حوزة قدرت خود جمع میکردند و آنان را باصلاة و بخششها خوشنود میساختند .

پس از انقراض يك سلسله ، فتودالهای بزرگ دعوی استقلال میکردند و فتودالهای کوچک از آنان تبعیت کرده هنگام جنگ با اسلحه و اسب شخصی آماده کارزار میشدند .

همیشه قبل از جنگ ، سلطان با ارسال نامه‌ای فتودالها را فرامیخواند و در مجلس عمومی آنها را از نقشه کار و غنائمی که بین آنها تقسیم خواهد شد مطلع میساخت .

فتودالها موظف بودند بادهقان خود در جنگ شرکت جویند ، در مواردیکه منافع فتودالها با جنگ سازگار نبود بنام دین یا بجهت اقتصادی و سیاسی بمیدان جنگ نمی رفتند ، حتی در اواخر حکومت سلاجقه شاه برای جلب حمایت فتودالها در جنگ با مغل برای آنان تحف و هدایائی میفرستاد .

امتیازات طبقاتی سنیورها و واسالها و غیره پس از **امتیازات طبقاتی** انجام تشریفات خاص اعطا میشد ارباب قدرت بر حسب مقام و موقعیتی که داشتند در برابر شاه کرنش و تعظیم میکردند و گاه در برابر اوزانو میزدند و کفش او را می بوسیدند ، شاه در دوران قدرت خود ، گاهی برای قدرت نمائی به واسالها اهانت میکرد بوسیدن رکاب شاه و بزرگان علامت اطاعت و قدرشناسی بود .

نه کرسی فلک نهاد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قرل ارسلان زند

گرفتن دهنه اسب در شرق و غرب علامت تسایم و اطاعت بود ، در

ایران بوسیدن رکاب تا اوایل جنگ بین الملل اول معمول بود.
در دوره سلاجقه بتقلید عهد باستان (دوره ساسانیان) شاه در پشت
پرده ای قرار میگرفت و واسالها و اشراف پس از گذشتن از پرده در برابر
او سر تعظیم فرود میآوردند و آمادگی خود را برای خدمت اعلام می کردند.
قضایوت بین واسالها توسط سلطان صورت میگرفت و رأی او نافذ
و قطعی بود .

بزرگترین علامت تبعیت واسالها از پادشاه این بود که بنام اوسکه زنند
و خطبه بخوانند . <

ضمن بررسی در اوضاع اجتماعی دهقانان و فتودالها
و - سلاطین کما پیش بموقعیت و نفوذ سلاطین پی بردیم بطوریکه
از مندرجات کتب تاریخی این دوره بر میآید سلاطین
غالباً وضعی متزلزل داشتند یعنی همواره از دسایس فرزندان ، برادران و
فتودالهای متنفذ محلی بیمناک بودند گاه برادران و فرزندان خود را
بمأموریت میفرستادند تا از تحریکات آنان در امان باشند و گاه به ترور و
مسموم کردن مخالفین مبادرت میکردند .

پادشاه مکلف بود منافع طبقاتی کسانی را که سبب پادشاهی او شده اند
مرعی دارد ، سلطان هم نماینده حکومت بود و هم سرنوشته صلح و جنگ
را در اختیار داشت ولی در هر حال موظف بود تصمیم خود را پس از جلب
موافقت فتودالها اعلام و اجرا کند ، در مواردیکه سلاطین بدون توجه بمنافع
فتودالها بجنگ مبادرت کرده اند با کار شکنی آنان مواجه شده اند و هرچو
مرجی سراسر کشور را فرا گرفته است ، پس از مرگ شاه مدتی مرگ او
را مخفی میداشتند ، پس از آنکه شاه جدید به تخت می نشست فتودالها و
اشراف توسط وزیر دربار بشاه معرفی میشدند و هر یک پس از انجام تشریفات
قسم وفاداری یاد میکردند و بالاخره شیخ الاسلام یعنی رئیس روحانیون
سه روز در مساجد مراسم سوگند بشاه جدید را اجرا میکرد شاه جدید معمولاً
مناصب امرا و فتودالها را با دستخطی تأیید میکرد و مالکیت و قدرت آنها
را تصدیق مینمود البته اینکار وقتی صورت میگرفت که فتودال کردن از
اطاعت شاه نیچند و فرمان او را اجرا کند .

بعضی از سلاطین برای راحتی خیال خود امرا و فتودالهایی را که در
تحکیم سلطنت آنها کوشش کرده بودند بوسائل مختلف از بین میبردند ،

در هنگام جنگ اگر فتودالها بنظر شاه تسلیم نمیشدند شاه ناگزیر بود
از نظر به آنان پیروی کند ، فتودالها هر وقت شاه را سد راه خود میدیدند
به کودتا دست میزدند ، شاه گاهی برای حفظ موقعیت خود در مقابل فتودالهای
بزرگ خود را بفتودالهای درجه دوم نزدیک میکرد . علاء الدین کیقباد اول
میگفت (باید در رختهای کهن را از ریشه کند و بجای آنها درختان تازه نشانند)
یعنی باید نفوذ فتودالهای قدیمی را ریشه کن نمود . ولی فتودالهای متنفذ
نیز غافل نبودند آنها در دربار و در حرم شاه جاسوس داشتند و گاه از
شعبه بازان و خدمه درباری برای کسب اطلاعات لازم استفاده میکردند ،
شاه هر جا مسافرت میکرد از طرف فتودالها وسائل آسایش او فراهم میشد
و عده ای کنیز ، غلام بچه ، و جواهرات و اشیاء قیمتی در اختیار او میگذاشتند
فتودالها برای ترمیم و لخرجیهای خود تحمیلات گوناگونی بدهقانان روا
میداشتند و خسارات خود را از این راه جبران میکردند بهمین علت دهقانان
از مالکین محلی نفرت بسیار داشتند و فتودالها کاملاً متوجه این موضوع بودند
و گاه از شرکت در جنگها خودداری میکردند زیرا از عقب جبهه مطمئن
نبودند و فکر میکردند ممکن است دهقانان ناراضی سر بشورش بردارند
دهقانان غارت شده گاه بمصیان دست زده کاروانسراها و مراکز ثروت
فتودالها را غارت میکردند (۱) - هیت حا که وقت و اطرافیان آنها همواره
مردم را با طاعت از شاه و اطرافیان او دعوت میکردند ، نظام الملك مینویسد
> ایزد تعالی پادشاه را زبردست همه مردمان آفریده است و جهانیان همه
زبردست او باشند و نان پاره و بزرگی از او دارند ، باید که ایشان را چنان
دارند که حلقه بندگی از گوش بیرون نکنند و کمر طاعت از میان
نگشایند ... <

نظام الملك که مظهر ایدئولوژی طبقه حاکمه وقت بود همواره
بصورت ظاهر سلاطین و حکمرانان را بر رعایت حال مردم دعوت میکرد او
خطاب به آنها میگفت : زرا دشمن گیرند تا مردمان شمارا دوست گیرند
ولی نصایح او را نه تنها سلاطین و امرا گوش نمیدادند بلکه خود او و فرزندان
نیز بر رعایت عدل و انصاف پایبند نبودند .

دربار همیشه مرکز فساد و عیاشی و ولخرجی شاه و اطرافیان او بود
بولهائی که بقیمت خرابی دهات و شهرها جمع آوری میشد ، در راه عیش و
(۱) ماخوذ از تاریخ سلاجقه اثر کردافسکی ترجمه آقای چارلاقی

عشرت شاه و اطرافیان او و بذل و بخشش‌های بی‌پوده بمصرف میرسید ، بطوریکه بی‌هقی نوشته هنگام عروسی یکی از فرزندان سلطان مسعود ، بونصر مستوفی و چند تن دیگر روزهای متوالی مشغول شمارش جهازیه او بودند و قیمت آن «ده بار هزارهزاردرم بود» سپس بی‌هقی مینویسد «من که بوالفضلم آن سخت دیدم بتمجب ماندم ... و از آن يك دو چیز بگویم چهار تاج زرین مرصع بجواهر و بیست طبق زرین ... و از هزار یکی گفتم و کفایت باشد و میتوان دانست از این معنی که چیزهای دیگر چه بوده است...» شاه در ایام تنگه خوشنود و خندان بود مجلس سور و عیش برپا میکرد و از بیت‌المال مردم و جواهراتی که از راه غارتگری بکف آورده بود بشعراي متملق و اطرافیان خود بذل و بخشش میکرد ، بی‌هقی در مورد سلطان مسعود مینویسد «... و آنچه شعرا را بخشیدی خود اندازه نبود چنانکه در يك شب علوی را که شاعر بود . يك پیل وار درم بخشید و هزار هزار درم چنانکه عیارش در ده درم نقره نه و نیم آمدی و فرمود تا آن صله گران را در پیل نهادند و بخانه علوی بردند و هزار دینار و بانصد دینار و ده هزار درم کم و پیش را خود اندازه نبود ...»

بی‌هقی مسافرت مسعود را در ربیع الاول ۴۲۲ بکرانه جیحون بدین نحو توصیف میکند «... امیر در کشتی نشست و غلامان و مطربان در کشتیهای دیگر نشسته بودند ، همچنان برانند تا پای قلعه ... کوتوال و جمله سرهنگان زمین بوسه دادند و نثار کردند و پیادگان نیز بزمین افتادند و از قلعه بوقها بمیدند و طبلها بزودند و نعرهها برآوردند و خوانها برسم غزنین روان شد ، از بره گان و نخجیر و ماهی و آچارها و نانهای بخته و امیر را از آن سخت خوش آمد و میخوردند و شراب روان شد و آواز مطربان از کشتیها برآمد و بر لب آب مطربان ترمذ و زنان پای کوب و طبل زن افزون از سیصد تن دست بکار بردند و پای میکوفتنند و بازی میکردند و از این باب چندان که در ترمذ دیدم ، کم جائی دیدم...» در هنگام جشن نوروز و مهرگان نیز بساط شادی گسترده میشد «... امیر بچشم نوروز بنشست و هدیهها بسیار آورده بودند و تکلیف بسیار رفت و شعر شنود از شعرا که شادکام بود در این روزگار ... و صله فرمود ... و مسعود شاعر را شفاعت کردند ، سه صد دینار صله فرمود ...»

برای آنکه خوانندگان بیشتر به تحمیلات درباری آشنا شوند قسمتی

از کتاب زین الاخبار گردیزی را که نمودار طرز پذیرائی سلطان محمود از قدرخان است در اینجا نقل میکنیم :

« و چون قدرخان بیامد بفرمود ، تا خوانی بیاراستند هر چه نیکوتر و امیر محمود باوی بهم در يك خوان نان خوردند و چون از خوان فارغ شدند بمجلس طرب آمدند و مجلس آراسته بود سخت بدیع از سپر غمهای غریب و میوههای لذیذ و جواهر گرانمایه ... و جامهای زرین و بلور و آئینهای بدیع و نوادر ، چنانکه قدرخان اندر آن خیره ماند و زمانی نشستند و قدرخان شراب نخورد ، از آنچه ملوک ماوراء النهر را رسم نیست شراب خوردن ، خاصه آن ملکان ترکان ... و زمانی سماع شنیدند و برخاستند ، پس امیر محمود رحمه‌اله بفرمود تا نثاری که بایست حاضر کردند از اذاتیهای زرین و سیمین و گوهرهای گرانمایه و نظایر آنها بآدمی و جامهای نیکو و سلاحهای بیش بها و اسبان گرانبها باستامهای (یعنی دهنه) زرین و مر قدرخان را با اعزاز و اکرام باز گردانیدند...»

سپس قدرخان در مقابل ، این هدایا را برای محمود میفرستد «... پس بفرمود خزینه دار را تا در خزینه بگشاید و مال بسیار بیرون آورد و بنزد يك امیر محمود فرستاد با چیزها که از ترکستان خیزد از اسبان نیک بانشار و آلات رزین و غلامان ترك با کمر و کیش بزروباز و شاهین و مویهای سمور و سنجاب و قاقم و روباه ... و هر دو ملک از یکدیگر جدا شدند برضا و صلح و نیکوی ...» (۱)

از دوره سامانیان بیحد غالباً پادشاهان ایران با خلفا ز - مناسبات خلیفه از در سازش و دوستی در آمدند بهمین علت قدرت و سلطان مادی و معنوی خلفا فزونی گرفت و بتدریج برای تثبیت مقام و موقعیت خود و جلوگیری از قیام دولتها علیه دستگام خلافت ، مانند دول استعمار طلب کنونی سیاست تفرقه و نفاق را پیش گرفتند و بیماری روحانیون متعصب و بیمایه بچنگ با اسماعیله ، فرمطیبه و سایر مخالفین پرداختند و در مواردی چند بمسموم کردن و قتل مخالفین خود دست زدند ، سلاطین غزنوی چون از پشتیبانی توده مردم بی‌نصیب بودند خود را بدستگام خلافت نزدیک کردند و از قدرت دین برای جلوگیری از جنبشهای مخالف استفاده نمودند در دوره سلاجقه نیز احترام خلفا محفوظ

(۱) از تاریخ گردیزی

بود، کردافسکی مینویسد: سلاجقه آسیای صغیر برای خلافت بغداد احترام تمام قائل بودند، هنگامیکه سفیر نامه خلیفه را میخواند شاه روبرو خلیفه میایستاد و با احترام فرمان او را می شنود، سلطان علاء الدین کیغباد اول نامه خلیفه را بر سر نهاد و انجام آن را تعهد کرد، شاه برای دریافت هدایای خلیفه از تخت بزرگ میآمد و نعل طلائی قاطر خلیفه را میبوسید، ولی این احترامات از روی اعتقاد و تعصب نبود زیرا پس از آنکه دستگاه خلافت در برابر قدرت مغولها برچیده شد سلاطین سلجوقی همان احترامات را در پیشگاه سلاطین و نمایندگان مغول اجرا میکردند.

از دوره سامانیان بعد سرسلسلهها و جانشینان آنها از طرف خلیفه وقت تأیید میشدند و این کار با اعزام نماینده، تقدیم هدایا و تشریفات دیگر صورت میگرفت.

پس از ابلاغ نامه خلیفه در خطبهها نام سلطان را با القاب یاد میکردند سلطان مسعود القاب زیر از طرف خلیفه اعطا شده بود «ناصر دین الله و حافظ عباد الله، المنتقم من اعداء الله، ظهیر خلیفه الله امیر المؤمنین...» ضمناً خلیفه در منشور خود خطاب بمسعود نوشته بود که «... امیر المؤمنین ممالکی که پدیرت داشت ... بتو مفوض کرد و آنچه تو گرفته ای: ری و جبال و سپاهان و طارم و نواحی و آنچه پس از این گیری، از ممالک مغرب و شرق ترا باشد و بر تو باد.»

برای اطلاع از طرز پذیرائی نماینده خلیفه بغداد و رسوم و تشریفات که هنگام انتقال خلافت از خلیفه ای به خلیفه دیگر معمول بوده است سطری چند از کتاب تاریخ بیہقی را در اینجا نقل میکنیم:

«... چون صبح بدید چهار هزار غلام سرانی در دو طرف سرای امارت بچندرسته ایستادند، دوهزار با کلاه دوشاخ و کمرهای گران ... و با هر غلامی عمودی سیمین و دوهزار با کلاههای چهارپیر بودند و کیش و کمر و شمشیر و شقا (یعنی تیردان) و نیم لنگ (جای کمان) بر میان بسته و هر غلامی کمائی و سه چوبه تیر بردست و همگان با قبایحای دیبای شوشتری بودند، و غلامی سیصد از خاصگان در رستههای صفه نزدیک امیر ایستادند با جامهای فاخرتر و کلاههای دو شاخ و کمرهای زر و عمودهای زرین همه بزرگان در گاه و ولایت داران و حجاب با کلاههای دوشاخ و کمر زر بودند و بیرون سرای مرتبه داران و حجاب با کلاهها ایستادند و بسیار پیلان پداشتند

تار سول را در میان ایشان گذرانیده آید ... و رسول را بر نشانند و آوردند و آواز بوق و کوس و دهل و کاسه بیل (یعنی طبل و کوس و تقاره) بخاست گفتی که روز قیامت است و رسول را بگذرانیدند برین تکلفهای عظیم و چیزی دید که در هر خویش ندیده بود مدهوش و متحیر گشت و در کوشک شد...» پس از آنکه نماینده خلیفه باریافت، نامه خلیفه را بسلطان میدهد و آنرا به عربی و فارسی در برابر امیر میخوانند، سلطان بمناسبت مرگ خلیفه یک روز اعلام عزاداری میکند و سه روز دیگر بمناسبت حکومت خلیفه جدید بساط شادمانی برپا میکنند و بالاخره پس از انجام تشریفات زیاد بین خلیفه و سلطان قراردادی منعقد میشود که بموجب آن خلیفه ضمن منشوری خراسان، خوارزم، نیمروز، زابلستان و جمله هند و سند و چغانیان و ختلان و قبادیان و ترمذ و قصدار و مکران را جزو مناطق حکمرانی سلطان مسعود میشناسد.

بطوریکه از فحوای کتب آن دوره بر میآید غالباً سلاطین و وزرای ایشان باشخاص مورد نظر کارهای مهم را رجوع میکردند و بشایستگی و لیاقت اشخاص توجه نمیشد. نظام الملک مینویسد «... هر وقت که مجبولان و بی اصلان را و بی فضیلتان را عمل فرمایند و معروفان و اصیلان را معطل گذارند و یک کس را پنج، شش عمل فرمایند و یکی را عمل فرمایند، دلیل بر نادانی و ذییر باشد و بدترین دشمن اینست که ده عمل یک مرد را فرماید و ده مرد را یک عمل بفرماید ... پس اگر وزیر عاقل و دانا باشد علامت آن باشد که کارها بمردم اهل تفویض کند. تا مملکت را روال نیابد...» در جای دیگر نظام الملک نشان میدهند که در آن دوره نیز عده ای از دانشمندان و صاحب نظران در پناه دربار میزیستند و شاه برای آنکه از زخم زبان آنها در امان باشد چیزی از بیت المال بآنها میبخشید «... و دیگر گروهی باشند از اهل علم و اهل فضل و ارباب مروت و اصحاب شرف که ایشان را در بیت المال نصیب باشد و مستحق نظر و ادرار باشند ... این طایفه چون امید از آن دولت بیرند بدسگال دولت شوند، عیبهایی که بر عاملان و دبیران و نزدیکان پادشاه بود بر صحرا افکنند ... و بر پادشاه بیرون آید و ملک را آشفته دارند ...»

اطرافیان دربار بخصوص شعرا بیشتر از راه تملق و چاپلوسی خود را بشاه و سایر ارباب قدرت نزدیک میکردند اشعار زیر استبداد سلاطین و تملق شعرا را نشان میدهد.

خلاف‌رای سلطان رای جشن
اگر خود روز را گوید شبت این
زخون خویش باید دست‌شستن
بباید گفت اینک ماه و پروین
ظہیر فارابی در مدح قزل ارسلان گفت .

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند
سعدی زبان باعتراض گشود و گفت :

چه حاجت که نه کرسی آسمان
بندرت بعضی از شعرا و ارباب ذوق ، در بار سلاطین و امرا را چنانکه
بود توصیف کرده اند چنانکه ناصر خسرو در مذهب ملوک و امرا گوید !
چه ناخوبست دیدار بزرگان
همه خود بدتر از فرعون مغرور
شدن چون بوسف اندر چنگ گرگان
چو نمرود از پر یک پشه رنجور
ملک چون خواست حاضر گشت بر در
کسرویی دیو بیند در برابر
یکی چون عقرب دم بر شکسته
که گر اصحاب کف آید پریشان
نماید کمتر از سگ در نظرشان
سلامش را جواب از ناز ندهند
و گر گوید جوابش باز ندهند
بیاویزند عیسی را بخواری
سم خر را خرنند از خاکساری
در بار سلاطین ایران از دوره غزنویان بیعد بسیار

ج - در بار سلاطین
بر طوطی و مجلل است معمولا چهار پنج هزار نفر
سرباز مسلح (به اصطلاح ترکی خاصه عسکری) حاضر
و آماده بودند و از آن میان یک عده دوست نفری از سربازان زیبا ، بلندقد
و جوان برای مراقبت شخص شاه گماشته میشدند با اینحال شاه زندگی خود
را در وحشت و سوءظن بسر میبرد و همواره در انتظار کارشکنی بستگان
خود و فتودالهای بزرگ بود ، هنگام حرکت سلطان یک عده ۱۲۰ نفری
مسلح باشمشیرهای زرین پیشاپیش او حرکت میکردند و فریاد میکردند
کنار بروید ، کنار بروید ؛ موقعیکه سلطان وارد شهر میشد شراب سالار
بجلو میآمد و دهنه اسب سلطان را میگرفت در داخل قصر چاوشها و
دورباشها با چماقهای مخصوص مراقب بودند موقعیکه شاه به تخت می نشست
« تاج کیانی » بر سر میگذاشت .

شاه معمولا بوسیله پرده‌هایی از درباریان جدا میشد عده‌ای ساده لوح شاه را
مظهر قدرت خدا میدانستند و دیدار روی سلطان را توفیقی عظیم می‌شمردند

شاه به ابتاع خود بنظر غلامی مینگریست و همواره قراولان ، نگهبانان ،
اسلحه‌داران ، جانب‌داران ، فدائیان و مستحفظین شاه با تبرها و سپرهای
مطلا و با گرز مخصوص آماده بودند تا دشمنان شاه را از یاد آورند ، دولت
خانه ، بارگاه دیوان ، چپه‌خانه و جامه‌دارخانه توسط عده‌ای مسئول اداره
میشد در جامه‌دارخانه لباسهای شاه محافظت میشد و از اینجا خلعت میدادند ،
طشت‌خانه محل روشویی شاه بود علاوه بر این اصطبل ، رکیب‌خانه ، شکارخانه
و انبار توسط شخصیت‌های بزرگ اداره میشد بطوریکه افلاکی مینویسد
در اواخر قرن ۱۳ نگهبداری شاهین و داشتن باز معمول شد مناصب و مقامات
درباری خیلی زیاد بود در عهد سلاجقه در راس دربار امیر دربار قرار داشت
این مرد هنگام مهمانی بهمانان جا ، نشان میداد ، خانسالار سفره را تزئین
میکرد ، شرابسالار مامور تنظیم مشروبات بود اینها در مجلس مهمانی شرکت
میکردند و غالباً مانند یک جاسوس زبردست بحرف مهمانان گوش میدادند
و مطالب را به اشخاص ذی‌نفع میرسانیدند و در مقابل پول میگرفتند دیگر
از زائده‌های حتمی دربار منجمین ، شعرا و دلقک‌های درباری را میتوان
نام برد با اینکه در حدیث آمده که المنجمین الکذاب یعنی منجمین دروغ‌میگویند
معذالك منجمین در دربار موقعیت حساسی داشتند سعد و نحس ایام و بروز
حوادث را پیش‌بینی میکردند و بهمین مناسبت در مزاج سلاطین تاثیر عبقی
داشتند هنگام بیماری عده‌ای از بهترین پزشکان به مشاوره می‌پرداختند و
فتودالهای بزرگ برای اعلام وفاداری شخصا دامن خدمت بر کمر میزدند
سلاجقه روم هنگام بیماری از اطباء یونانی و یهودی نیز استفاده میکردند
ابن بطوطه با تعجب از یک پزشک یهودی در دربار سلاجقه اسم میبرد که کلیه
علماء و روحانیون در برابر او به احترام بلند میشوند و وی همواره بپلوی
تخت شاه می نشست ، در دربار غیر از نوبتچی‌ها ، پرده‌دارها و دربانها
عده‌ای از پسران و دختران زیبا بکار ساقبگری مشغول بودند ، فتودالهای
بزرگ با چکمه‌های مخصوص و عده‌ای قراول مسلح داخل قصر شاهی میشدند
و در مواقع رسمی هر کس در محل خود قرار میگرفت و شاه در محل مخصوصی
می نشست سالن شاه از شعبه‌انهای نقره‌ای روشن میشد ، در مجالس مهمانی انواع
اغذیه وجود داشت و از شراب و شربت نیز استفاده میکردند رامشگران با کلاه
لباس مخصوص خود بنواختن موسیقی مشغول میشدند و سائل موسیقی در این
دوره عبارت بود از کوس ، ققاره ، ققیر ، زرفا ، رباب ، طبل و غیره

پسران و دختران زیبا بالباسهای فاخر دایره میزدند و آواز میخواندند .
غیر از موسیقی، مسخره گوی و شعبده بازی نیز در میان درباریان خریدار
داشت ، موقعیکه قلیچ ارسلان دوم نزد امپراطور مانوئیل میروید شعبده بازان
بهنر نمایهائی دست میزنند بطوریکه گوئی به پرواز درآمده اند از اینجا
میتوان حدس زد که بعضی از هنرمندان عملیات مشکل (اکر باتیک) انجام
داده اند بطوریکه پرفسور «قی یعقوب» مینویسد نمیتوان گفت که در دوره
سلاجقه ثنآثر بمعنی واقعی کلمه وجود داشته بلکه کارهای مسخره آمیزی که
گاه جنبه سیاسی داشته توسط هنرمندان صورت میگرفته و غالباً طی این
نمایشات و سخنان دشمنان حکومت مورد طعن و تحقیر قرار میگرفتند .

سلطان در ساعات خوشی بغلامان و کنیزان زیبای خود مهربانی میکرد
و در سینههای طلائی خلعت میداد و خلعت انواع و اقسام داشت زن شاه دارای
خزانه مخصوص بخود بود که توسط خزانه دار زن اداره میشد در دوره سلاجقه
دوم موقعیکه عده ای از درویش و روحانیون تصمیم گرفتند دختر فقیری را
شوهر دهند او را نزد گرجی خاتون فرستادند و وی جهیز مفصلی که عبارت
بود از مقداری پارچه لباس، گوشواره انگشتر، النگو، ملافه و ائانه منزل
برای او تهیه نمود و این معنی میرساند که در آن ایام جهیز زن کاملاً معلوم
بود - دختران شاه توسط زنی باسم (استادخاتون) که هم روحانی و هم
باسواد بود تربیت میشدند این زن از طرف مقامات روحانی انتخاب میشد و در
محیط دربار تاثیر فراوان داشت و کمابیش مقاصد روحانیون را در محیط
دربار اجرا میکرد. « ترجمه و تلخیص از کتاب گردلفسکی »

مبارزات منفی در ایران بعد از اسلام

چنانکه قبلاً گفتیم قبل از ظهور اسلام در ایران و
سایر ممالک آسیای میانه بعلت استعمار شدید طبقات
محروم و زورگوئی و مظالم طبقات ممتاز زمینه
اوضاع اجتماعی برای قبول اسلام یا هر جنبش
اعتراضی دیگر فراهم شده بود ولی اسلام بطوریکه دیدیم نتوانست انتظارات
مردم محروم آسیای میانه را تامین کند ، بهمین علت از قرن اول هجری
مبارزات سیاسی و رخنه در اساس دین و دولت اسلامی شروع شد و صاحب نظران
و دلسوختگان بوسائل و لباسهای گوناگون بمبارزه بادستگاه ظلم و زور
برخواستند . منتها در قرن اول هجری که هنوز جنبشهای مخالف عرب و اسلام
قدرت و نفوذی کسب نکرده بود بعلت آماده نبودن محیط جنبه های منفی
مبارزه اهل تصوف بیشتر بچشم میخورد ولی از قرن دوم هجری بیعد با ظهور
جنبشهای مخالف و تحریک احساسات ملی مردم ، تصوف و عرفان نیز تغییر
صورت داد و قسمتی از جنبه های منفی آن از بین رفت ، مخصوصاً در قرن
سوم و چهارم چون کشورهای مستقلی در آسیای میانه بوجود آمد افکار عرفانی
بعقل و علم نزدیک شد ، چنانکه جنید بغدادی میگوید « چهل سال ریاضت
کشیدم تا دانستم کار بر ریاضت نیست . « و دیگری گویند « سی سال بیاسبانی
دل همت گماشتم تا دانستم که راه نه اینست » در قرن پنجم در اثر حمله ترکان
سلجوقی و رواج بازار دین و تعرض شدید اشاعره که مردمی خشک و ظاهر بین
بودند ، بازار عقل و منطق کساد گشت و در قرن ششم « شمشیر ملانها برنده تر

علل رشد
تصوف

www.adabestanekave.com

شد و بطور علانیه و آشکارا با فلسفه و منطق و عرفان مخالفت آغاز شد ، خواندن مقاولات اینطایفه از طرف مقامات دینی ممنوع شد ... هر قلمی که بخدمت دین کمر نمی بست شکسته میگردد از علوم آتقدر که بکار دین میآمد استفاده میشد حسابرا تا حدی که میتوان موضوع اثر را دریافت فرامیگرفتند . علمای دین و فقها بر فلسفه رد می نوشتند (۱) در نتیجه این احوال عدهای از صاحب نظران بجمع عرفا پیوستند و درد نهان خود را بلباس عرفان و با اصطلاحات تازه بیان کردند از قرن هفتم بعد در اثر حمله مغول و مصائبی که از این رهگذر بمردم ایران وارد شد خواه و ناخواه بازار تفکرات عرفانی نضج گرفت ولی از طرفی خشونت خوارزمشاهیان به پیشرفت کار این طایفه میدان نمیداد با اینحال در قرن هفتم با ظهور شمس تبریزی و ملای رومی عرفان در میدان تازه ای قدم گذاشت ولی در این دوره نیز بازار فلسفه و تفکر منطقی سخت کاسه است از قرن دهم بعد که صفویان زمام امور را بدست میگیرند بیش از پیش بازار تعصب و رواج میگیرد و از این دوره بعد در عالم عرفان افکار بدیعی بچشم نمیخورد **ایوانف** محقق شوروی ضمن بحث درباره تصوف مینویسد « **انگلسی** در اثر خود بنام **چنگ** دهقانی در آلمان بوصف فرقه های رهبانی میبرد اذد و میگوید که گاهی این جمعیت های صوفی مآب در باطن بارژیم فتودالینته مبارزه میکردند ، این حمله انگلس را میتوان درباره تصوف قرون وسطی در آسیا نیز تعمیم داد در اوایل امر اهل تصوف غالباً در راس نهضت های پیشه وران و صنعتگران علیه فتودالها قرار گرفتند ولی پس از چندی صوفیگری و درویشیم بصورت اسلحه ای برای تحمیق توده های مظلوم درآمد ، صوفیسم چنان جریان ایدئولوژیک وسیعی بود که در تحت لوای آن ممکن بود هر نظریه ای را تبلیغ کرد ، بهمین مناسبت عده ای از شعرا خود را صوفی میخواندند تا در پناه آن بتوانند کلیه عقاید آزادخواهانه و نظریات باطنی خود را اظهار کنند ، اثر این افکار در آثار جلال الدین بلخی و معاصر او سعدی شیرازی بطور محسوس بچشم میخورد .»

غفور اف دانشمند شوروی مینویسد : « تصوف صوفیسم » از کلمه صوف که بمعنی لباس پشمین است مشتق شده است ، پیروان تصوف این لباس ناراحت را بر تن میکردند و با تحمل مشقات گوناگون بسیر و سلوک میپرداختند ، از قرن ۱۱ میلادی بعد جماعت صوفیه مانند بسیاری دیگر از

(۱) مبارزات منفی در ایران بعد از اسلام از ص. گوهرین

فرق اسلامی مورد تعقیب قرار گرفتند با اینحال نهضت صوفیسم بعلمت سازگاری محیط در مدتی کوتاه وسعت گرفت و در ایران ، سوریه ، مصر و آسیای میانه عده زیادی طرفدار پیدا کرد ، تصوف یکچند از نارضایتی **توده های مردم و صنعتگران شهری حکایت** میکرد ، و در بین این طبقات طرفدارانی پیدا کرده بود ، چه این طبقه از اسلام انتظار داشتند که بدوران بدبختی و محرومیت ایشان پایان دهد ، ولی همینکه انتظارات آنان بعقیقت نه پیوست تمایلات عرفانی در آنان قوت گرفت ، اختلاف این جماعت با قرمطیان در این است که **قرمطیان** مبارزه مثبت میکردند و حال آنکه جماعت متصوفه از راه مبارزه منفی با مخالفین خود چنگ میکردند . « اهل تصوف با از خود گذشتگی بمردم خشک و متعصب زمان حمله میکردند چنگ ۷۲ ملت و مبارزات دینی را بچشم استهزا مینگریستند و میگفتند ما در پی « حالیم » و بقال وقیل کاری نداریم . بطور خلاصه جنبش قرمطیان و آراء اهل تصوف جملگی از عدم رضایت مردم حکایت میکند بعضی از افراد این جماعت عزت گزینی با کد امنی و از خود گذشتگی را حقیقت زندگی میسر دند و با این روش بی پایگی عمل روحانیون متعصب را آشکار میکردند بهمین علت پیشوایان دین بطرز بیرحمانه ای علیه صوفیان قیام کردند و از آزار و تعقیب این جماعت خودداری نکردند چنانکه حسین بن منصور حلاج را که میگفت « من خدا هستم » بدار آویختند و از زجر و حبس جمعی دیگر فروگذار نکردند . غفور اف مینویسد : اهل تصوف بعدها ناچار عقب نشینی کردند و مردم را باطاعت از احکام دین و دولت فراخواندند بهمین علت پس از چندی مبارزه دین و دولت بیشتر متوجه جنبش اسمعیلیه و سایر جریانات ضد منهدی میشود ، ایدئولوژی صوفیسم اسلام را انکار نمیکند ، بلکه میکوشد مذاهب قبل از اسلام را با اسلام آشتی دهد صوفیسم در حقیقت معجونی است از مکانب مختلف فلسفی ، بطوریکه در افکار این جماعت آثار عقاید برهمنها ، بودائیها ، راهبین ، نسطوریان ، مسلمانان زاهد و گوشه نشین و تا حدی از افکار فرقه اسمعیلیه می توان یافت ، اهل تصوف برای اجرای نیات خود و درک حقیقت از نوعی سمبولیسم و **ناتورالیسم** تبعیت میکنند و میگویند طالبان حقیقت برای درک الوهیت باید مراحل مختلفی را طی کنند ، در دوران قدرت غز نویان بعلمت رواج تعصب و زهد فروشی صوفیسم رونقی نداشت ولی در دوره قدرت

سلاجقه بازار اهل تصوف تا حدی رونق گرفت و دامنه آن از خراسان بماوراءالنهر و نقاط دیگر راه یافت از سال ۹۶۷ تا ۱۰۴۹ میلادی در میان پیروان این مکتب مردانی نظیر شیخ ابوالحسن خرقانی ابوالقاسم قشیری و شیخ ابوسعید ابوالخیر ظهور کردند و مقام تصوف را بیش از پیش بالا بردند قشیری در نیشابور در رساله خود مبانی صوفیسم را توضیح داد و شیخ ابوسعید ابوالخیر با بسط صوفیسم و ایجاد خانقاه به بحث‌های مذهبی و فلسفی میپرداخت دیگران پیشوایان این راه امام غزالی است. (۱۰۵۸ - ۱۱۱۱ میلادی) که توسط نظام‌الملک برای تدریس به بغداد گسیل میشود و پس از چندی بمکتب اهل تصوف می پیوندد و بسیر و سیاحت مشغول میشود و بالاخره پس از آنکه به الهیات توجه کرد بسختی باشکاکین و راسیونالیستها و امثال بوعلی سینا بمبارزه پرداخت.

غزالی سعی کرد صوفیسم را بیشتر بجانب اسلام و ایدآلیسم متوجه سازد و جنبه‌های مترقی و انقلابی آنرا از بین ببرد.

با گذشت زمان صوفیسم بکمک دین درآمد و چون سلاح توانائی بنفع هیئت حاکمه به تعمیق و فریب نوده‌های بیخبر مشغول شد، از این تاریخ صوفیسم که وقتی جنبه ضد مذهبی و ضد خرافاتی داشت جنبه‌های نوع دوستانه خود را از دست میدهد و مورد حمایت جدی دین و دولت قرار میگردد.

صوفیسم در قرن اول پیدایش خود، وقتی که تعصب خشک و زهد دروغین، عالم اسلام را فرا گرفته بود تنها مکتبی بود که مطالب عقلی و فلسفی را پیش میکشید و در آراء این جماعت آثار مبارزه با استبداد سلاطین و فتوادلها و حمایت از توده مردم بخصوص صنعتگران دیده میشد، چون صوفیهای این دوره بهیچ اصل مسلمی «دگم» نایند نبودند میتوانستند نظریات خود را بطور بخواهند بیان کنند و بفر خود اجازه پرواز و جولان دهند. در این دوره ما در آثار اهل تصوف، عناصر فلسفه کلاسیک یونان و انعکاسی از مکاتب ماتریالیستی قدیم را مشاهده میکنیم.

افکار پانثیسم، بعضی از اهل تصوف را بتفکر ماتریالیستی نزدیک میکرد بطوریکه زحمت را مورد ستایش قرار میدادند و برای طبقه کشاورزان احترام قائل بودند، اینها کسانی بودند که با روح انتقام جویانه‌ای با

فتووالیسم مبارزه میکردند، غیر از این دسته عده‌ای دیگر از اهل تصوف نام صوفیگری را وسیله‌ای برای نمایاندن افکار بشردوستانه خود قرار میدادند و با عشق و شور عجیبی در طبیعت و افکار بشری فرو میرفتند، افکار تصوفی تأثیری عمیق در ادبیات و شمر فارسی باقی گذاشت، بهمین مناسبت باید شعرای صوفی را از شعرای معمولی تفکیک کرد زیرا شعرای معمولی اگر بطور استثنائی بعالم تصوف توجهی کرده‌اند برای آن بود که آراء اهل تصوف در آن ایام خریدار داشته و مورد توجه صاحب نظران بوده است.

مشهورترین شعرای صوفی مسلک عبارتند از بابا کوهی، ابوالمجد سنائی و شیخ فریدالدین عطار و مولوی که با اشعار شیوای خود کوشش کرده‌اند ماهیت فتووالیسم عصر خود را مجسم سازند این دسته برخلاف شعرای درباری از وصف اصحاب قدرت خودداری کرده و بازبانی ساده و دلنشین به تسخیر افکار و تجلیل معنویات خلق پرداخته‌اند، بعضی از شعرای این مکتب بخصوص سنائی میکوشد تا در آثار خود آرمانها و تمایلات باطنی مردم را منعکس سازد.

گرد فلسفی نویسنده تاریخ سلاجقه مینویسد: در اویش قلندرها و صوفیها پس از آنکه با طبقات حاکمه و سلاطین از در دوستی درآمدند مورد مهر و عنایت آنان قرار گرفتند و از موقوفات و بذل و بخششهای آنان برخوردار شدند بطوریکه افلاکی متذکر شده دولت بهر یک از در اویش روزانه نیم دینار که وجه قابل توجهی بود میپرداخت شیخ شهاب الدین سهروردی که در سال ۱۱۹۰ میلادی بقتل رسیده نزد قلیبچ ارسلان دوم قدرت و اعتبار زیادی داشت و کتاب یرتو نامه خود را به غیاث الدین پسر قلیبچ تقدیم کرد، این شخص «رقص سماع» را خیلی دوست داشت، بهمین مناسبت موقعیکه سفیر خلیفه و شهاب الدین سهروردی و مریدان او وارد دربار شدند صوفیان بپاخاسته شروع برقص کردند و رقص و سماع آنان بسیار مورد توجه مهمانان قرار گرفت.

در این دوره عده‌ای از در اویش و (ابدال) بدهات اطراف مخصوصاً بین تراکمه آمد و رفت میکردند و آنان را بوحدت و یگانگی میخواندند

وراء و رسم شهر نشینی و تمدن را بر مردم آموختند، و کشاورزان و صنعتگران مایوس و غارت شده مقدم آنان را گرامی میداشتند، بعضی از فرق در اویش از جمله «عشاق» بمقررات مذهبی توجهی نمیکردند چنانکه در روز عاشورا باموزیک و آلات موسیقی در شهر حرکت میکردند، و دولت بآنها نظر خوشی نداشت جمعی دیگر از در اویش به کارهای خارق العاده میپرداختند و از راه شعبده بازی و کارهایی نظیر خوردن مار و بدن گرفتن آهن گداخته توجه مردم را بخود جلب میکردند.

کسانی که در عالم تصوف قدم میگذاشتند برای **مراحل تصوف** سیر در مراحل ترقی و کمال باید سه مرحله اساسی که عبارت از مرحله شریعت، طریقت و حقیقت است طی نمایند در مرحله نخست سالک باید احکام شرع را بکار بندد و از اداء نماز و روزه و حج و غیره غفلت نرزد تا بکمال مطلوب برسد.

شیخ شبستری میگوید:

ولی تا ناقصی ز نهار زنهار قوانین شریعت را نگهدار
پس از طی این مرحله که مرحله تربیتی است سالک طریقت باید مراحل و مقاماتی را طی کند که عبارتند از توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا اهل تصوف معتقدند ضمن طی این مقامات سالک روح و فکر خود را آماده میکند و با تحمل مشقات و از راه ورزش ذهنی و اخلاقی «حالات» و کیفیاتی در او پدیدار میشود که اهم آنها عبارتند از حال مراقبت حال قرب، حال محبت (عشق) حال خوف حال رجا، حال شوق، حال انس، حال اطمینان حال مشاهده، حال یقین پس از طی این مراحل و مقامات سالک بمرحله نهائی یعنی بمرحله «حقیقت» میرسد در این مرحله صوفی از انجام تکالیف شرعی و عرفی فارغ است و به اجرای دستورات دین توجهی ندارد.

ضمن مطالعه کتب اهل تصوف انسان با تشکیلات و اجتماعات و راه و رسم و اصطلاحات خاص آنان از قبیل خلوت، ریاضت، مراقبت، سماع، رقص، خرقه، مرقع، زاویه و جد، حال، قبض و بسط و غیره آشنا میشود، برای آنکه خوانندگان بهتر با اصول عقاید و افکار و طرز مبارزه این جماعت آشنا شوند قسمتی از گفته‌های دانشین صوفیان را که از بهترین نمونه‌های نثر و نظم فارسی است در اینجا نقل میکنیم.

در کتاب اسرار التوحید مینویسد «... روزی بعد از بی‌اعتنائی به احکام دعوت سماع (یعنی آواز) میکردند و شیخ ما را حالتی بدیده آمده بود، و جمله جمع در آن حالت بودند، موذن بانگ نماز پیشین گفت، و شیخ همچنان در حال بود و جمع در وجد بودند و رقص میکردند و نعره میزدند و در میان آن حالت امام محمد قاینی گفت نماز شیخ ما گفت که مادر نمازیم و همچنان در رقص بودند...» در جای دیگر مینویسد:

«... شیخ ما را پرسیدند که مردان او در مسجد باهنگد گفت در خرابات هم باشند.» - شیخ ابو سعید ابوالخیر مردی صوفی و آزاده بود و به احکام دین توجه نداشت و همواره میگفت «خدایت آزاد آفرید تونیز آزاد باش» بهمین هلت روحانیون زمان زبان به تکفیر او گشودند و گفتند «... تفسیر و اخبار نمیکوید و پیوسته دعوتها با تکلف میکنند و سماع میفرمایند و جوانان رقص میکنند و لوزینه و گوزینه و مرغان بریان و فواکه (میوه‌ها) الوان میخورند و میگویند من زاهدیم، این نه سبوت زاهدان و نه شعار صوفیان است، و خلق بیبکار روی بوی نهاده‌اند و گمراه میگردند...»

همچنین در کتاب تذکره الاولیا نیز حکایات زیادی است که از بی‌اعتنائی این جماعت به اصول و احکام دین حکایت میکنند: از جمله «نقلست که کسی گفتش ترا هیچ حاجت هست بمن شیخ «مقصود ابوتراب نخشبی است) گفت مرا بتو و مثل تو حاجت بود که مرا بخدا حاجت نیست یعنی در مقام رضام، راضی را با حاجت چکار.» - «یکی گفت چرا شب نماز نمیکنی، گفت مرا فراغت نماز نیست، من گردم ملکوت میگردم، و هر کجا افتاده است دست او میگیرم، یعنی کار در اندرون خود میکنم.» «از بابزید بسطامی» «نقل است که یکی با (بشر) مشورت کرد که دو هزار درم دارم حلال، میخواهم که بچچ شوم. گفت تو بتماشای میروی، اگر برای رضای خدا میروی برو و ام کسی بگذار... که آن راحت که بدل مسلمانی رسد. از صد حج اسلام پسندیده‌تر. گفت رغبت حج بیشتر می‌بینم. گفت از آنکه این مالها نه از وجه نیکو بدست آورده‌ای تا بنا و جوه خرج نکنی قرار نگیری.» چنانکه گفتیم بسیاری از پیشوایان تصوف بمبانی مذهبی پایند

نبودند . چنانکه بعضی از آنها دعوی خدائی کردند و جان برسر اینکار گذاشتند .

بایزید بسطامی میگوید: «سی سال خدای تعالی آئینه من بودا کنون من آئینه خود هستم یعنی آنچه بودم دیگر نیستم ... من میگویم آئینه خود هستم زیرا خداست که بتوسط زبان من حرف میزند .»

منصور حلاج نیز انا الحق میگفت . ولی چنانکه دکتر ارانی نوشته مراد او از انا الحق گفتن حقیقه ادعای خدائی نبود . بلکه قیام علیه قدرت و اهمیت مخصوص خدا بود .

حلاج گفت: « میان من و تو (خدا) فقط يك من فاصله است که موجب عذاب میشود . روزی که میخواستند او را بدار آویزند چنین گفت :

« این بندگان تو که در اینجا بوی کشتن من گرد آمده اند و این عمل را موافق مذهب و اراده تو گمان میکنند . آنها را ببخش و بر آنها رحم کن . زیرا اگر تو آنچه بمن فاش نمودی . بر آنها نیز آشکار میساختی آنچه اکنون میکنند نمیکردند و اگر تو آنچه را که از آنها مخفی نموده ای از من نیز پنهان میداشتی بدست این عده گرفتار نمیشدم .»

« نقل است که درویشی از او پرسید که عشق چیست گفت امروز بینی و فردا بینی و پس فردا بینی . آروز بکشند - و دیگر روزش بسوختند و سوم روزش بیاد بردادند . یعنی عشق اینست ... نماز شام بود که سرش بیریدند در میان سر بریدن تبسمی کرد و جان بداد و مردمان خروش کردند ...

ناگفته نماند که در بین کتب اهل تصوف جسته جسته بحکایاتی بر میخوریم که خارق عادت و اغراق آمیز است .

بایزید بسطامی گفت « مثل من چون دریاست که آنرا نه عمق پیدا است نه اول نه آخر پیدا است و یکی از وی سؤال کرد که عرش چیست ، گفت منم . و گفت کرسی چیست گفت منم گفت روح و قلم چیست گفت منم .»

« نقل است که روزی جوانی بیامد و در پای عبدالله افتاد و زار زار بگریست و گفت گناهی کرده ام از شرم نمیتوانم گفت ، عبدالله گفت بگوی تا چه کرده ای ، گفت زنا کرده ام ، گفت ترسیدم که مگر غیبت کرده ای .»
« از عبدالله مبارك »

« ... و گفت الهی در جمله مال و ملک من جز گلبهی کهنه نیست با اینهمه اگر کسی از من بخواهد اگر چه محتاجم از او باز ندارم تو را چندین هزار رحمت است و چندین درمانده رحمت از ایشان دریغ داشتن چون بود »
« یحیی معاذ رازی »

« نقل است که شبی که نماز همی کرد آوازی شنود که هان (بوالحسنو) خواهی که آنچه از تو میدانم با خلق بگویم سنگسارت کنند ، شیخ گفت ای بار خدایا ، خواهی تا آنچه از رحمت تو میدانم و از کرم تو می بینم با خلق بگویم تا دیگر هیچکس سجود نکند آواز آمد نه از تو به از من .» « خرقانی »
« و گفت من نگویم که دوزخ و بهشت نیست ، من گویم که دوزخ و بهشت را بنزدیک من جای نیست زیرا که هر دو آفریده است و آنجا که منم آفریده را جا نیست .» « خرقانی »

از منصور حلاج « نقلست که در شبانه روزی در زندان هزار رکعت نماز کردی گفتند که میگوئی من حقم نماز کرامی کنی ، گفت هادانیم قدر ما »
و از منصور حلاج « نقلست که در زندان ۳۰۰ کس بودند ، چون شب درآمد گفت ای زندانیان شما را خلاص دهم ، گفتند چرا خود را نمیدی ، گفت ما در بند خداوندیم و پاس سلامت میداریم ، اگر خواهیم بیک اشاره همه بندها بکشایم ، پس بانگشت اشارت کرد همه بندها فروریخت ، ایشان گفتند اکنون کجا رویم که در زندان بسته است اشاره کرد رخنه ها پدید آمد ، گفت اکنون سرخویش گیرید ، گفتند تونمی آئی گفت ما را با اوسری است که جز بر سردار نمیتوان گفت ...»

آثار تصوف و عرفان پس از چندی در اشعار و آثار ادبی نفوذ کرد ، از جمله نظامی در افسانه های یوسف و زلیخا ، لیلی و مجنون ، و سنائی غز نوی در کتاب حدیقه الحقایق ، و شیخ فریدالدین عطار در منطق الطیر دقایق عرفانی را در لباس شعر مجسم کردند ، در کتاب اخیر ما با یکدسته مرغ روبرو میشویم که در جستجوی سیمرغ مرموز در حرکتند از این مرغان پس از عبور از هفت وادی طلب ، عشق ، معرفت ، تجرد ، انعاد ، تحیر و فنا فقط سی مرغ رنده می ماند که آنها هم دریافته بودند که سیمرغ مطلوب چیزی جز آن سیمرغ نیست ، در حکایت دیگر شیخ عطار میگوید :

آن زمان کز خود رهایی باشدم بیخودی عین خدائی باشدم

چنانکه گفتیم صوفیان حقیقی با هر نوع تعصب و خشکی ظاهری مخالف بودند و جنک ۷۲ ملت و مبارزات مذهبی را بادیده تاسف می نگریستند ، شیخ عطار میگوید:

ای گرفتار تعصب مانده ای دائما در بغض و در حب مانده ای
گر تولا ف از عقل و از لب میزنی پس چرا دم از تعصب میزنی
مولانا جلال الدین رومی که از بزرگترین شعرای صوفی مسلك است، در دفتر دوم مثنوی ضمن توضیح مناجات يك شبان نشان میدهد که مردم بی خبر حقیقت را بر حسب میزان شعور و اندیشه خود طلب میکنند مثلا شبان عهد موسی خطاب بخدا میگوید:

تو کجائی تا شوم من چا کرت چارقت دوزم ز من شانه سرت
ورتورا بیمارئی آید به پیش من تورا غمخوار باشم همچو خویش
گر به بینم خانه ات را من دوام روغن و شربت بیارم صبح و شام
در جای دیگر میگوید:

آنها که طلبکار خدائید ، خدائید بیرون ز شما نیست شما تید شما تید
چیزی که نکرده کم از بهر چه جوئید ، و ندر طلب کم نشده بهر چه را تید
اسمید و حروفید و کلامید و کنائید جبریل امینید و رسولان شما تید
و گاه در اشعارش آثار تعجب و سرگردانی دیده میشود :

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
بچه کار آمده ام آمدنم بهر چه بود
بکجا میروم آخر بنمائی وطنم
مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا
یا چه بوده است مراد وی از این سوختنم

...

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمیدانم
نه ترسا و یهودیم نه کهرم نه مسلمانم
نه شرقیم نه غربیم نه بریم نه بحریم
نه ارکان طبیعیم نه از افلاك گردانم

نه از خاکم نه از بادم نه از آبم نه از آتش

نه از عرشم نه از فرشم نه از کونم نه از کانم
در آثار حافظ و اغلب صوفیان از روحانیون ریاکار ،
مفتی ، زاهد ، محتسب و مرشد به بدی یاد شده است :
مبارزه با زهم میفکن ای شیخ بدانه های تسبیح
زهد فروشی که چو مرغ زیرك افتد نغند به بیچ دامی
...

حافظ امی خور و رندی کن و خوش باش ولی

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

...

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند

یکی از خصوصیات بعضی از اهل تصوف بی اعتنائی
باصحاب پول و زور و توجه مخصوص بفقیر و بلند
همتی است « نقلست که چون حاتم به بغداد آمد
خلیفه را خبر دادند که زاهد خراسان آمده است
اورا طلب کرد. چون حاتم از درد آمد خلیفه را گفت یا زاهد، خلیفه گفت
من زاهد نیم که همه دنیا زیر فرمان منست، زاهد توئی ، حاتم گفت نی ...
زاهد تو باشی نه من که بد دنیا و عقبی سرفرو د نمی آورم چگونه
زاهد باشم . » از خاتم اصم «

« نقلست که روزی جماعتی از مشایخ نشسته بودند ابراهیم قصد صحبت
ایشان کرد ، گفتند که برو که هنوز از تو گویند پادشاهی می آید، با آن کردار
اورا این گویند تا دیگران را چه گویند (توضیح آنکه ابراهیم از پادشاهی
دست کشید و به تصوف گرائید .)

« نقلست که از فقر سؤال کردند خاموش شد ، پس بیرون رفت و باز آمد
گفتند چه حال بود، گفت چهار دانگ سیم داشتم شرمم آمد که از فقر سخن
گویم آنرا صدقه کردم . »

« نوری گفت پیری دیدم ضعیف و بی قوت که به نازیبانه میزدند و او

صبر میکرد پس بزندان بردند، من پیش او رفتم و گفتم تو چنین ضعیف و بی قوت چگونه صبر کردی بر آن تازیانه گفت ای فرزند بهمت بلامیتوان کشید نه بجسم . <

در صبر و شکیبائی - < نقلست که يك روز در منبر سخن میگفت کژدمی چندبار او را زخم زد ، آخر گفتند چرا او را دفع نکردی گفت شرم داشتم چون در صبر سخن میگفتم . > < از سری سقطی >

< یکی از بزرگان گفت بنزد «بشر» بودم سرمائی بود سخت او را دیدم برهنه می لرزید گفتم یا بانصر در چنین وقت جامه زیادت کنند تو بیرون کرده ای گفت درویشان را یاد کردم ، مال نداشتم که با ایشان موااسات کنم خواستم که بتن کنم . > < بشر حافی >

در عشق و محبت - < و گفت اگر دوزخ مرا بخشند هرگز هیچ عاشق را نسوزم ، از بهر آنکه عشق خود او را صدبار سوخته است . >

< از یحیی معاذ رازی >

جامی گوید :

در کون و مکان هیچ نبینم جز عشق پیدا و نهان هیچ نبینم جز عشق
حاشا که ز سر عشق غافل مانم چون درد و جهان هیچ نبینم جز عشق

حافظ گوید :

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادتی بیری

...

هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده بعشق

برونمرده بفتوی من نماز کنید

...

خیره آن دیده که آبش نبرد گریه عشق

تیره آن دل که در او شمع محبت نبود

ملای رومی گوید :

گر عشق نبود و غم عشق نبودی چندین سخن نغز که گفی که شنودی

احمد بن عاصم انطاکی میگوید « یکی از او پرسید که تو مشتاق خدائی گفت نه گفت چرا ، گفت بجهت آنکه شوق به غایب بود اما چون غایب حاضر بود کجا شوق بود . >

اهل تصوف برخلاف نظر متشرعین و فقهای زمان خود گاه بسماع و رقص مشغول میشدند و بیاری آهنگهای موسیقی و آواز و رقص در خود شور و هیجانی ایجاد میکردند و کف زنان و پایکوبان نعره میزدند .

سعدی شیرازی میگوید :

جهان پر سماع است و مستی و شور ولیکن چه بیند در آئینه کور
نیبنی شتر بر سماع عرب که چو نش برقص اندر آرد طرب
شتر را چو شور و طرب در سراسر است اگر آدمی را نباشد خر است

و نیز شیخ سعدالدین حموی گوید :

دل وقت سماع بوی دلدار برد جان را به سرا پرده اسرار برد
این زمزمه مر کبی است مر روح ترا بردارد و خوش به عالم یار برو
چون شیخ صلاح الدین زر کوب که خلیفه ملای رومی بود در گذشت وصیت کرد که آئین عزاداری را عمل نیاید و او را با ساز و سماع بجا نماند .

< مولانا بیامد و سر مبارک را باز کرده و نعره ها میزد و شور ها می کرد و فرمود تا تقاره زنان بشارت آوردند و از تغییر خلقان قیامت برخاسته بود و هشت جوق گویندگان در پیش جنازه میرفتند جنازه شیخ را اصحاب گران بر گرفته بودند و خداوند گار تا تربت بهاء ولد چرخ زنان و سماع کنان میرفت و در جوار سلطان العلماء بهاء اولاد معظمات تمام دفن کردند ... >

فرزند مولانا جلال الدین رومی موسوم بسطان ولد در ولد نامه راجع باین وصیت شیخ صلاح الدین زر کوب میگوید :

شیخ فرمود در جنازه من دهل آرید و کوس با دفن
سوی گویم برید رقص کنان خوش و شادان و مست و دست افشان
تا بدانند کاولیای خدا شاد و خندان روند سوی لقا
اینچنین مرک با سماع خوششت چون رفیقش نگار خوب کش است
ملای رومی میگوید :

هر که را جامه ز عشقی چاک شد
 او ز حرص و غیب کلی پاک شد
 شادباش ای عشق خوش سودای ما
 ای طیب جمله غلتیهای ما
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد
 کوه در رقص آمد و چالاک شد
 شیخ عطار در شرح حال ابوالحسن نوری نوشته :

«نقل است که چون غلام خلیل بدشمنی این طایفه برخاست و پیش خلیفه گفت که جماعتی پدید آمده اند که سرود میگویند و رقص میکنند و کفریات میگویند و همه روز تماشا میکنند و دوسر دایها میروند پنهان و سخت میگویند این قومی اند از زنادقه اگر امیرالمومنین فرمان دهد بکشتن ایشان مذهب زنادقه متلاشی شود ... خلیفه در حال فرمود تا ایشان را حاضر کردند و ایشان ابو حمزه و ارقام و شبلی و نوری و جنید بودند . پس خلیفه فرمود تا ایشان را بقتل آرند سیاف قصد کشتن (ارقام) کرد . نوری بجست و خود را در پیش انداخت بصدق و بجای ارقام بنشست و گفت اول مرا بقتل آر طرب کنان و خندان سیاف گفت ای جوان مرد وقت تونیست و شمشیر چیزی نیست که بدان شتاب زدگی کنند. نوری گفت بنای طریقت من بر ایثار است و من اصحاب را بر ایثار میدارم و عزیزترین چیزها در دنیا زندگی است . میخواهم تا این نفسی چند در کار این برادران کنم تا عمر نیز ایثار کرده باشم . با آنکه يك نفس در دنیا نزدیک من دوست تر از هزار سال آخرت ... چون این سخن بشنیدند از وی، در خدمت خلیفه عرض کردند. خلیفه را از انصاف و قدم صدق او تعجب آمد.»

عده ای از اهل تصوف با ظاهر سازی و تظاهر بزه دوریا مخالف بودند چنانکه «نقل است که جنید جامه بر رسم علما پوشیدی اصحاب گفتند ای پیر طریقت چه باشد اگر برای خاطر اصحاب مرقع در پوشی . گفت اگر بدانمی که بمرقع کاری بر آمدی از آهن و آتش لباس سازی و در پوشی ... »
 «نقل است که مردی آمد گفت که خواهم که خرقة پوشم . شیخ گفت ما را مسئله است اگر آنرا جواب دهی شایسته خرقة باشی : گفت اگر مرد چادر زنی در سر گیرد زن شود ؟ گفت نه گفت اگر زنی جامه مردی هم در پوشد

هرگز مرد شود؟ گفت نه . گفت تونیز اگر درین راه مردنشی بدین مرقع پوشیدن مرد نگردی .
 « از ابوالحسن خرقانی »
 « نقل است که گفت عز درویشی خویش را پنهان دار، پس گفت درویشی در ماه رمضان ، یکی توانگر بخانه برد و در خانه وی بجز نانی خشک نبود توانگر باز گشت صره (کیسه) زر بدو فرستاد درویش آن زر را باز فرستاد و گفت این سزای آنکس است که سرخویش با چون تویی آشکار کند ما این درویشی بهر دو جهان نفروشیم، »
 « از احمد حضرویه »

چنانکه گفتیم ؛ پس از حمله مغول در اثر جنگهای دائمی فتوالتها و تحمیل مالیاتهای گوناگون ، مردم بیش از پیش به عالم عرفان و در منجلا ب افکار خرافی فرورفتند ، بهمین مناسبت پس از حمله مغول جنبه های منفی تصوف بیش از پیش بچشم میخورد ، دکتر ارانی مینویسد : پس از آنکه صفویه تاج و تخت ایران را در دست میگیرند ، از ترس آنکه مبادا سلسله های دیگر عرفا رقیب آنها شوند بدانها فشار میآورند «سلسله تصوف هر کدام اجاق ، خانقاه ، قطب و آداب مخصوص داشتند .. اگر بخواهیم اقسام ریاضیات از قبیل حبس نفس ، و مجرد شدن و محدود کردن غذا مدت ، ۴ روز و غیره ... را شرح دهیم موضوع بر طولانی میشود چنانکه واضح است تمام اینها آدابی هستند که با محیط دهقانی فقیر ، بی صنعت و مایوس قرون وسطی وفق کامل دارند .

بتدریج يك سلسله عادات جدید، که لازمه حتمی عرفان نیست تحت تاثیر سایر عوامل محیط ، مانند استعمال چرس ، بنک ، دوغ وحدت ، در خانقاه معمول میشود .. بیعلاقگی بنظافت این راه پیمایان طریقت عشق و پرستش کنندگان زیبایی را ... بعالت درویشانی که دیده آید در میآورد ... بوق من تشاء ، تبرزین و کشکول گدائی وسایل مادی این دسته را تشکیل میدهد ... از اینجا بیعد دیگر نباید برای عرفان ایران و شرق استقلال و اختصاص قائل شد چه تمام شعب تمدن اروپائی و افکار مادی آن دارد در ایران نفوذ میکنند و از این بیعد مقدرات افکار و عقاید در ایران بادنیا توام خواهد بود میتوان پیش بینی کرد عرفان فعلی اروپا که در حال احتضار است و با عوض شدن اوضاع مادی دنیا معدوم خواهد شد ، مدت کوتاهی بعنوان

ارمغان غرب با ایران نفوذ کند و صوفی مآبهای ایرانی مدتی عرفان شرق و غرب را بهم مربوط کنند، ولی چون دیگر دنیا باین حرفها میدان نمیدهد مقلد و مرجع تقلید هر دو باهم ناپود خواهند شد...» (عرفان و اصول مادی)

چون افکار و آراء عرفانی قرنهایست که پایه تفکر قشرو سیمعی از مردم ایران را تشکیل میدهد برای روشن کردن تحولات و انقلاباتی که در آن پیدا شده ، اندکی بتفصیل پرداختیم .

پس از انتشار آئین اسلام چنانکه یادآور شدیم در معتقدات مذهبی مناسبات اقتصادی طبقات مختلف اجتماع تغییری حاصل نشد، اسلام و مقررات آن با آنکه ظاهراً از برابری و مساوات سخن میگفت عملاً از منافع اشراف و طبقات برگزیده اجتماع حمایت میکرد و طبقه عظیم محرومین اجتماع مخصوصاً کشاورزان از دین اسلام طرفی نمی بستند، گوئی طبق مقررات دین، خدا حافظ و مدافع اشراف و مالکین است و فقرا و زحمتکشان جز کار و زحمت حقی ندارند همین جریان سبب گردید که غیر از بعضی از مردم شهر نشین و طبقات متوسط الحال و عدهای از افراد طبقات ممتاز اکثریت مردم با حکام دین بی اعتنا شدند و تمایلات درویشی و روح مبارزه منفی در آنان قوت گرفت طبقات محروم همواره در انتظار تکیه گاهی بودند تا شاید بیاری آن از فشار فتودالهای خون آشام بکاهند و بزندگی سخت و رقت بار خویش سر و سامانی دهند، بهمین علت است که پس از ظهور اسلام همینکه طبقات محروم دریافتند که اسلام عملاً بنفع آنان قدمی بر نمیدارد در کلیه جنبشهای اعتراضی خواه مثبت و خواه منفی بطور موثر شرکت کردند و چنانکه گفتیم مبارزه با اعراب و تحصیل استقلال ایران بقیمت مبارزات دلاورانه کشاورزان و سایر طبقات ناراضی انجام گرفت و بعدها در جنبش قرامطه و اسمعیلیه طبقات محروم آسیای میانه بطور موثر شرکت داشتند و در راه بدست آوردن يك تکیه گاه قوی کوشش و تلاش فراوان بخرج دادند و چون در تمام مراحل سرانجام باشکست مواجه شدند ، خواه و ناخواه زمینه برای رشد تصوف و ایدآلیسم فراهم شد ، از این دوره بیعد عدهای بنام سادات ، دراویش ، بابا ، و شیخ برای پراکندن تخم تصوف بجان پدهات روانه میشوند و زخم درون کشاورزان غارت شده را با تبلیغات عرفانی خود تسکین میدهند .

غالباً مللی که بزور شمشیر بدین اسلام گرویده بودند ، پس از آنکه دوره فشار سپری میشد مجدداً با حیا آداب و سنن قدیم میپرداختند پس از آنکه در دوره سلاجقه آئین اسلام بطور رسمی در آسیای صغیر نفوذ کرد بسیاری از مقررات آن تحت تاثیر شرایط محیط تغییر کرد این بطوطه دوباره تدفین اموات میگردد « هنگام تدفین مادر ابراهیم پسرش با سر باز حرکت میکرد ، سایر امرا و غلامان جامهها را پشت و رو برتن کرده بودند و علما و روحانیون نیز بعضی عمامه سفید و برخی دستمالهای سیاه (که علامت عزاداری است) بسر پیچیده بودند ، مراسم تدفین از وضع مسلمانان بکلی منحرف شده بودند، بعضی از مردم دفن اموات را با موسیقی انجام میدادند... فاصله بین مسیحیت و اسلام (در آسیای صغیر) در حال از بین رفتن بود و معتقدات باهم مخلوط شده بود، حتی فقهای دو مذهب آداب یکدیگر را تقلید میکردند ، در تاریخ و داستانهای قهرمانی دیده میشود که مسلمانان خود را با لباس مسیحی آراسته اند ، سلاجقه بطور رسمی سنی مذهب بودند ، قادی در آن ایام وظیفه شیخ الاسلام را ایفا مینمود و مالکیت را امری الهی میدانست او ضمن انجام فعالیتهای مذهبی بکارهای عرفانی و اداری نیز رسیدگی میکرد و گاه نقش قاضی القضاة را انجام میداد ، بعضی از سلاطین سلجوقی سخت متعصب بودند و برخی از آنها بمسائل مذهبی توجهی نداشتند معمولاً سلاطین از فتودالهای بزرگ میخواستند که بقرآن قسم بخورند و تعهد نمایند که علیه منافع آنان قدمی برندارند .

در عراق کار اختلاف بین پیروان مکتب ابوحنیفه و مذهب شافعی بالا گرفت و دامنه این اختلاف به آسیای صغیر کشیده شد، بهمین علت علاءالدین کیقباد اول برای راضی نگه داشتن مردم مراسم هر دو مذهب را انجام میداد .

وضعیت بحرانی آسیای میانه سبب گردید که بسیاری از دانشمندان و علما که در جستجوی محیط آرامی بودند بدر بار سلاجقه نزدیک شوند ، بخصوص که در قرن ۱۳ و ۱۴ علوم اسلامی و ادبیات فارسی در بین سلاجقه خریدار داشت و بسیاری از علما نظیر نجم الدین کبری و نجم الدین رازی موطن خود را ترك گفته بدر بار سلاجقه رومی آوردند در قرن ۱۳ از برکت وجود جلال الدین رومی و صدر الدین قنوی ، قونیه بیک کانون علم و فرهنگ

تبدیل شده بود بطوریکه صاحب نظران قرون بعد همواره دوران مشعشع فرهنگی قونیه را بخاطر میآوردند و با خود میگفتند ، کجا هستند امثال جلال الدین موای ، افسوس و هزار افسوس که دیگر اثری از این مردان عالیقدر نیست !

در مدارس و مساجد علوم دینی تدریس میشد مدارس آسیای صغیر غالباً بدست ایرانیان اداره میشد، در این دوره یکی از اعمال خیر مذهبی ساختن «زاویه» بود که برای توقف مسافرین و جهانگردان مفید بود در قونیه مردم فقیری که از اماکن متبر که یا از سوریه ، مصر ، عراق و یا خراسان میآمدند يك دست لباس و صد دينار پول به آنها میدادند و هنگام مراجعت ۳۰۰ درم بهر يك از آنها تسلیم میشد ، مجالس ترحیم در آن دوره معمول بود ، پس از مرگ سلطان غیاث الدین کیخسرو اول مجلس ترحیم باشکوهی برقرار شد و در غالب شهرهای مملکت بین فقرا پول و غذا تقسیم کردند .

بطوریکه ابن بی بی مینویسد پس از تسخیر شهرها و ممالک خارجی شمایل مسیح و نمازخانه ، جای خود را بمحراب و منبر میداد و معمولاً عده ای از ملاها و روحانیون برای تبلیغ آئین اسلام به این شهرها گسیل میشدند در مواردیکه مسیحیان جزیه و خراجی به مسلمانان میدادند سلاطین و امرا از نظر منافع اقتصادی اصراری در تغییر مذهب مسیحیان نشان نمیدادند سلاطین با اینکه بصورت ظاهر طرفدار دین بودند در معنی هدفی جز تامین منافع شخصی و حفظ حقوق فئودالها نداشتند روحانیون نیز چون چمگی در فکر جمع آوری مال و بدست آوردن موقوفات بودند در تمام مراحل با طبقه حاکمه هم آواز و هم صدا بودند ، معمولاً بعضی از فئودالهای دیندار ، پس از غارت و چپاول هستی دهاقین و شهر نشینان پنج يك اموال غارت شده را بمبارزین راه دین و خادمین اسلام یعنی سادات و فقرای دعاگو تسلیم میکردند و این جماعت ولگرد و بیکاره پس از اخذ صدقات شب و روز بقاء عمر این جنایت کاران را از درگاه خدا مسئلت میکردند در تمام دوره بعد از اسلام غارتگری فئودالهای ستمگر ، و رنج و محنت دهقانان و صنعتگران کوچک شهری امری معمولی و طبیعی بود ، غالباً امرا و سلاطین بخداشناسی و رعایت اصول دین تظاهر میکردند ولی در پس پرده از هوای دل پیروی

میکردند و بعیش و عشرت می پرداختند افلاکی مورخ مینویسد «پسر علیشیر کرمانی عده ای از درویش و مبلغین مذهبی را با آغوش باز می پذیرد و آنها را بقرائت قرآن میگمارد ولی خود نهانی با کنیزکان زیبا بعیش و خوشگذرانی مشغول میشود .

در آسیای صغیر در عهد سلاجقه مشایخ و اصحاب تصوف زندگی خوشی داشتند ، حتی در قصر سلاطین بروی آنها باز بود و این عناصر دوش بدوش ، علماء ، فضاة و مفتی ها در مجالس جشن شرکت میکردند ، در شهر امامیه سلطان مسعود در سال ۱۲۵۰ يك خانقاه بنا نهاد . سادات چون اولاد پیغمبر بودند مورد توجه مخصوص سلاطین و فئودالها قرار میکردند در تاریخ اسامی سیدآباد و «ملك السادات» گاه بچشم میخورد ، این بطوطه از خانه بزرگی بنام «دارالسیاده» نام میبرد که شبیه بمدرسه بود و در آنجا فقط از اولاد پیغمبر پذیرائی میشد ، بکسانی که در دارالسیاده زندگی میکردند رختخواب ، خوراک و شمع داده میشد و هنگام مسافرت ما بحتاج ایشان تامین میکردید ، قشرهای پائین اجتماع دین درستی نداشتند ، تغییر مذهب در نظر مردم کار مهمی نبود ، در آسیای صغیر هر وقت قدرت بدست مسلمین میافتاد مردم مسلمان میشدند و همینکه مخالفین بر سر کار میآمد مردم بسادگی اسلام را از دست میدادند و دین جدید را قبول میکردند در این منطقه تعصب مذهبی بقدری کم بود که مسیحیان با مسلمین ازدواج و معاشرت داشتند و گاه مسیحیان برای آنکه بتوانند در دستگاه حکومت نفوذ کنند بقبول اسلام رضایت میدادند ، هر مالک مسیحی که بدین اسلام میگریید اساس مالکیت او تثبیت میشد و بخوبی و آزادی میتوانست کشاورزان را مورد استثمار شدن قرار دهد در دوره جلال الدین رومی داشتن زن ولله یونانی بسیار معمول بود چنانکه جلال الدین رومی و سلطان ولد زن مسیحی داشتند ، در قونیه يك صومعه یونانی بود با اسم «افلاطون» که ملای رومی بمتولی آن علاقه فراوان داشت و یکبار چهل روز تمام با او بسر برد ، پسر جلال الدین سلطان ولد و امیر عارف نوه اش با کمال میل به این صومعه میرفتند و با کسانی که تارک دنیا بودند سخن میگفتند ، نزدیکی با یونانیها سبب شد که بسیاری از خصوصیات فرهنگی و حتی بعضی از نظریات خزافی آنان در بین مسلمین اشاعه یابد .

افلاکی مورخ مینویسد « مسیحیان بجن بحری معتقد بودند و میگفتند هر ساله این جن یکی را میر باید و بقدر دریا میبرد، بهمین علت زن جلال الدین همواره با او توصیه میکرد که مواظب خود باشد ولی ملای رومی باین اندیشه های خرافی میخندید و برای آنکه بطلان این فکر را ثابت کند یکبار با عبا و عنابه خود را به آب انداخت و لحظه ای زیر آب رفت تا کبری خاتون عیالش به بطلان این افکاری بردوی جهت او را از رودخانه و دریا ترساند ... » (۱)

نظری بوضع اقتصادی ایران و بعضی از کشورهای آسیای میانه بعد از اسلام

چنانکه گفتیم « در عهد باستان بین روم و یونان و سکنه حدود بحر احمر و دریای مدیترانه با ممالک شرق نزدیک و کشور کهنسال چین مناسبات اقتصادی برقرار بود. و بوسیله کاروانهای شتر و ارا به های محکم امته و کالاهائی نظیر، ابریشم، مخمل، جواهرات، اسلحه و مواد معطره بین ممالک شرق و غرب مبادله میشد، این مناسبات اقتصادی گاهی در اثر مداخلات کشورهای که واسطه شرق و غرب بودند (نظیر ایران) دچار وقفه و رکود میشد، و گاه در اثر تعرض دزدان و از بین رفتن مال التجاره بازرگانان، روابط اقتصادی بین دو قاره روبه سستی میرفت.

جاده های تجاری شرق و غرب در آن دوره از ایران، بلخ، کاشغر و بین النهرین میگذشت...

در دوره قرون وسطی فعالیت اقتصادی خاور و باختر دچار رکود شد، در این دوره فتودالها و سایر طبقات ممتاز احتیاجات اقتصادی خود را در داخل تامین میکردند و تجارت نقش مهمی در سیستم اقتصاد فتودالی بازی نمیکرد.

علاوه بر این تجارت شرق و غرب در اثر ظهور جنگها و روی کار آمدن سلسله های جدید پادشواریم ای تازه ای مواجه شد بهمین مناسبت تجارت ابریشم تا حد زیادی کم شده بود، در این ایام سیستم فتودالی و نفوذ بایها اساس

www.adabestanekave.com

(۱) بعضی از مطالب این کتاب ماخوذ از کتاب سلاجقه آسیای صغیر نوشته گردلسکی محقق شوروی است که از کتابخانه فاضل محترم آقای کریم کشاورز اصل روسی آن اخذ و به همت آقای علی اصغر چارلاقی ترجمه گردید.

علم و فرهنگ را در غرب متزلزل کرد. مدافعین متعصب مسیحیت آثار دست‌یافته‌های پیشینیان را میسوزاندند و چه بسا از کتب گرانمایه کتابخانه عظیم اسکندریه که بدست مأمورین مذهبی برای دادن دعا یا مقاصد دیگر از بین رفت، سرگرم شدن اروپائیان بچنگهای فتودالی سبب گردید که راههای تجاری قدیم و فکر بازرگانی بین شرق و غرب رو بفراموشی رود. تنها در این ایام در ناحیه بیزانس جنبش قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود ولی در اروپای غربی هیچگونه فکر تجاری وجود نداشت.

در ایامی که مناسبات تجاری بین شرق و غرب بصفر تنزل کرده بود چینی‌ها در صدد بودند مناسبات اقتصادی جدیدی با ممالک آسیای مرکزی و هندوستان مستقر سازند و مأمورین سیاسی و اقتصادی این ممالک غالباً درآمد و رفت بودند.

بهمینجهت شهرها و آبادیهای تازه‌ای بوجود آمد. مذهب بودایی در اثر همین آمدورفتها از طریق هندوستان بچین راه یافت در قرن دهم بکنفر نماینده مذهب بودایی اعزام چین گردید.

پس از استقرار حکومت عربی چینی‌ها بار دیگر بفکر افتادند که مناسبات اقتصادی دیرین را با ممالک آسیای میانه تجدید کنند. دیری نگذشت که تلاش چینی‌ها بشمر رسید و مناسبات تازه‌ای بین چین با ممالک اسلامی بوجود آمد و از راه خشکی و دریای آمود و رفت کشتیها و کاروانهای تجارتمی شروع شد. در بنادر چین مناطق مسلمان نشین بوجود آمد. مسافرین و جغرافی دانهای عرب و ایرانی مطالب جالبی راجع بجاده‌ها و فعالیتهای اقتصادی ایندوران نوشته‌اند.

چنگهای صلیبی باب جدیدی در مناسبات اقتصادی بین اروپا با ممالک شرقی مخصوصاً چین افتتاح نمود در ایندوره فتودالهای اروپا بشام، فلسطین مصر و بیزانس قدم نهادند تا با استفاده از منابع ثروت این کشورها بیش از پیش خود را غنی سازند در اثر این برخورد ها فتودالهای اروپا از ملل شرق استفاده های مادی و معنوی فراوان کسب کردند و از خرمن فرهنگ و تمدن دیرین این ممالک خوشه‌ها چیدند و از مناطق شرقی کالاهائی نظیر فلز، دارچین، میخک، جوز و بطور کلی تمام ادویه‌جات مورد احتیاج را صادر می‌کردند و از این مواد برای حفظ غذا از عفونت استفاده می‌نمودند همچنین عطریانی از قبیل عود و عنبر و غیره از هندوستان صادر میشد در نظر اروپائیان محروم و غارت شده.

تمدن مشرق بسیار باشکوه می‌نمود و مردم اروپا با آدابها، آداب و صنایع و قصور عالی شرق بدیده اعجاب مینگریستند. در حالیکه امروز وضع معکوس است یعنی مداخلات استعماری اروپائیان نمیکندارد ملل شرق در راه تمدن جدید قدم گذارند. استقرار مناسبات اقتصادی در ایندوره سبب شد که همراه با کالاهای مختلف لغات عربی، یونانی و شامی در زبان و ادبیات غرب رسوخ کند و خصوصیات تمدن شرق توسط بازرگانان و سایر طبقات در بین اروپائیان راه یابد.

در دوره چنگهای صلیبی مبارزه و رقابت بین بندر ژن و ونیز منتهی بچنگهای خونینی شد. هر یک از این دو بندر برای بدست آوردن راه تجارتمی شرق بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند. در نتیجه این چنگها، حاکمیت در مدیترانه و بدست آوردن کلنی‌ها و جاده‌های مهم تجارتمی گاه نصیب ژن و گاه نصیب ونیز میشد. در چنگ چهارم صلیبی که بسال ۱۲۰۴ میلادی به وقوع پیوست قسطنطنیه بتحریر و نیز به مورد نهب و غارت واقع شد و صلیبیون بجای اینکه با مسلمانان دست و پنجه نرم کنند بغارت قسطنطنیه مشغول شدند. چنانکه بکنفر ناظر فرانسوی مینویسد:

«... چنان غارت عظیمی بوقوع پیوست که محاسبه میزان غنائم ممکن نیست. طلا و نقره و سنگهای قیمتی، گلدانها و ظروف طلا و نقره پارچه‌های نفی و ابریشمی و بالاخره از هر چیز زیبایی مهاجمین سهمی بدست آوردند. بموجب قرارداد قبلی ونیزها نیمی از غنائم را تصاحب می‌کردند و بابت کشتیها و ساز و برگ و وسائل تعرضی نیز مبلغ کلانی از صلیبیون می‌گرفتند.

مبارزاتی که در طول زمان بین دو جمهوری ونیز و ژن در گرفته فقط برای بدست آوردن قدرت اقتصادی در سراسر مدیترانه و بمنظور کنترل جاده‌های تجارتمی بطرف مشرق بوده است آنها میکوشیدند تا با بدست داشتن جاده‌ها و وسائل کافی تجارت گندم، غلام، ماهی، عسل و غیره را بخود انحصار دهند و از راه بازرگانی فروش شراب و پشم و عطریات سود کلانی تحصیل کنند حوزه نفوذ اقتصادی بازرگانان ونیزی و ژنی تا کیف و ولگا و آسیای مرکزی ادامه داشت (۱)».

ماخوذ از مقدمه آقای کونین محقق شوروی بر کتاب مسافرت مارکوپولو

توسعه اقتصادیات و تجارت از دوره سامانیان

تا حمله مغول

در دوران حکومت سامانیان چون ماوراءالنهر تقریباً صدسال از هجوم حارجیان درامان بود اقتصادیات مملکت در منجرای طبیعی خود رشد و تکامل یافت و خرابیهاییکه بر اثر جنگها و حکومتهای تحمیلی عرب ایجاد شده بود برطرف گردید. در باغهای مرو، موکاری، پنبه کاری و تهیه نوغان ابریشم معمول شد و بتدریج توسعه یافت این جریان بر شد صنایع کمک کرد و تولید پارچه های نخی و ابریشمی بطور قابل ملاحظه ای فزونی گرفت بطوریکه مصنوعات ایندوره نسبت بادوار قبل بهتر بود. گله داری نیز اهمیت بسیاری حاصل نمود، مخصوصاً پرورش گوسفندان، اسب و شترهای دو کوهانه معمول شد در منطقه زرفشان و کاشغر دریا، گندم و جو ذرت و برنج و سایر محصولات زراعتی کاشته میشد، در سمرقند و بخارا و شهرسبز و سایر نقاط نه فقط منسوجات ظریف و نازک تهیه میشد بلکه پارچه های ضخیم نیز می یافتند که مورد احتیاج اهالی کوچ نشین بود، منسوجات نخی در ناحیه وزار نزدیک سمرقند تولید میشد و نیز پارچه هاییکه در نزدیکی بخارا می یافتند شهرت زیادی داشت. مصنوعات کاغذی کارخانجات کوچک سمرقند نه فقط در ماوراءالنهر بلکه در سراسر جهان اسلامی شهرت داشت و بازار کاغذهای با پیروس و روغنی را شکست داده بود.

شهرهاییکه در نزدیکی اراضی ایلات کوچ نشین واقع شده بودند مانند اورگنج و چاچ چرمهای خشن و ضخیم پارچه های کتانی ضخیم و سایر کالاهای مورد نیاز کوچ نشینان را تولید میکردند.

درفرقان، آهن، قلع، نقره، جیوه، مس، سرب، خاک نسوز، نوشادر و در ناحیه خجند، استخراج نقره بمقدار زیاد صورت میگرفت در شهرهای فرغانه و وسایل کشاورزی و ظروف مسی ساخته میشد جغرافی نویس عرب این حوقل مینویسد در حوالی استرفشان، دو محل وجود داشت که از آنجا آهن استخراج میشد، ذخایر این معادن بقدری زیاد بود که نه فقط نیاز مندیهای فرقان را تأمین میکرد بلکه مصنوعات فلزی این

حدود بخراسان و عراق هم حمل میشد.

مؤلف مجهول کتاب «حدود العالم» حکایت میکند که در مارسند بازار مکاره ای تشکیل میشد و از آنجا کالاهای گوناگون با طرف حمل میگردد و از آنجمله آهنرا بنقاط مختلف میبردند.

استخری مؤلف عرب می گوید که در ناحیه اسپره معادن ذغال سنگ فراوان وجود دارد و مینویسد «کوه سیاهی وجود دارد که مانند ذغال درخت میسوزد» همان مؤلف خاطر نشان میکند که در قرن دهم، زمان بنی عباس در آسیای میانه در امور نظامی از نفت بطور وسیعی استفاده میشد و هنگام معاصره شهرها از بمبهای آتشزائییکه از نفت تهیه میشد استفاده میکردند در مناطق کوهستانی زرفشان کوهی بود که از آنجا طلا، نقره، آهن، کات کبود استخراج میکردند. در نواحی دروازه روشن و بدخشان نیز معادن نقره و طلا و غیره استخراج میشد.

رشد و توسعه کشت و زرع، وسعت یافتن شهرها

و ترقی صناعت باعث شکفتگی تجارت داخلی و خارجی گردید. کوچ نشینان بیابانهای ماوراءالنهر

گله میآوردند، چرم خام و پشم و غیره را با نان، پارچه و اسلحه مبادله میکردند در آن دوره تجارت غلام نیز رونق داشت برده ها را ایلات کوچ نشین بیابان بردگان میآوردند.

خصوصیات صنعتی نواحی مختلف آسیای میانه در قرن دهم توسط مؤلف عرب «المقدسی» توضیح و بیان شده است.

«آنچه که مربوط بامته هست: از ترمز، صابون، ادویه جات و گیاههای داروئی، از بخارا، منسوجات نازک، قالیچه های نمازی، قالی، منسوجات برای پوشاندن سطح اطاق، چراغهای مسی، پارچه های طبرستانی افسار و دهنه و سایر لوازم مهار اسب و منسوجات مصری، مواد چربی، پشم گوسفند، روغن برای مالیدن بسرو غیره صادر میشد از ناحیه (کرمینه) رومیزی و سفره و از دبوسیه منسوجات قواری صادر میشد است سپس مقدسی مینویسد:

«در بغداد از سلطانی شنیدم که میگفت این پارچه ها ساخت خراسان است، از شهر ربن جن. پارچه های پشمی و قالیچه های نمازی، ظروف قلع، چرم، پارچه های ضخیم و گوگرد و از خوارزم. خز، پوست سمور و روباه و سایر حیوانات کوچک نظیر خرگوش و بز صادر میشد و نیز شمع و تیر و کمان

و کلاه‌های بلند و سریش ماهی، روغن کرچک، چرم اسب، عسل، گردو مرغ شاهین، شمشیر، نیزه، گوسفند، قالیچه، انگور، کشمش، بادام، پارچه‌های پشمی، روانداز، قفل، گاوآهن > که فقط اشخاص قوی‌البینه می‌توانستند آنرا بخرکت درآورند < پتیر، ماهی و قایق صادر می‌شد.

از سمرقند: منسوجات، ادوات نقره، دیسکهای مسی، اقسام روسری، رکاب، دهنه، کمر بند و افزارهای مختلف و البسه پشمی صادر می‌شد، از بنیاد کنت منسوجات ترکمنستانی: از چاق زینهای بلند، از چرم اسب، روسری، دستمال و چرم (که ترکها می‌آوردند و آنجا دباغی میشد) عبا، قالیچه‌های نمازی، گندم، گاوآهن، سوزن، کاغذهای مخطوط، قیچی، و از سمرقند پارچه‌های خوب و منسوجات قرمز رنگ کتان ابریشم، گردو و از ناحیه فرقان و اسفنجاب غلامان ترک پارچه‌های سفید و وسائل جنگی و مس و آهن و از طراز پشم بز و از ترکستان اسب، گاو و از ختلان اسب و گاو صادر میشده است ضمناً در این دوره گوشت و خربوزه بخارا شهرت داشته و گاو آهن‌های خوارزم و ظروف چاق و کاغذ سمرقند مورد توجه مشتریان بوده است <.

در این دوره تجارت ماوراءالنهر با شرق و غرب توسعه فراوان پیدا کرد مخصوصاً روابط بازرگانی با آسیای نزدیک رونق یافت.

در نوع کالاهای تجارتي ماوراءالنهر با سایر نقاط تغییراتی پیدا شد اگر در زمان خلافت بنی عباس کالاهاییکه بماوراءالنهر می‌آمد عبارت بود از اشیاء تجملی پارچه‌های گران قیمت ظروف برنزی و نقره‌ای، شیشه و سنگهای قیمتی و اسلحه‌های گرانبها و از این قبیل در دوره سامانیان برخلاف کالاهائی دیده میشود که مورد احتیاج عمومی است. راه کاروان و بین‌خاور- نزدیک و چین از ماوراءالنهر میگذشت. اینراه از سواحل کشورهای کناره دریای مدیترانه شروع میشد و از بغداد و همدان و نیشابور، مرو و آمل میگذشت و ببخارا می‌آمد و از آنجا از سمرقند و چاق و طراز و ساحل جنوبی عیسی کلا عبور کرده بمغولستان و چین میرسد مهمترین کالاهاییکه از چین می‌آمد < ابریشم > بود تجارت ماوراءالنهر و خراسان با کشور پادشاهی بلغارستان رونق داشت، مورخ عرب ابن فضلان که در سال ۹۲۰ بمنوان منشی سفارت خلیفه مقتدر < ۹۳۲ - ۹۰۸ > بکشور پادشاهی بلغار قسمت ولگافرستاده شده بود، بطور مفصل راه تجاری را که با آسیای میانه و اروپای جنوب شرقی

مربوط میشد شرح داده است، قبلاراه تجاری از بغداد و ایران بیادشاهی بلغار از راه قفقاز و خزر عبور می‌کرد اما در اوایل قرن دهم یعنی در زمان خلافت مقتدر روابط خلیفه با پادشاه خزر تیره شد و راههای تجارتي از ماوراءالنهر عبور کرد، ابن فضلان سپس مینویسد که راههای تجارتي از بخارا تا چین چون و آمو دریا کشیده شده و از آنجا با عبور از آب بناحیه خیره میرفتند که مرکز خوارزم جنوبی بود سپس بناحیه اورگنج و از آنجا از راه زمندان و غیره بکشور پادشاهی بلغار میرسیدند باینترتیب راه تجاری از ناحیه خوارزم میگذشت و در ساحل چپ ولگا امتداد مییافت. در بین راه کاروانسراهایی برای استراحت شبانه پیش بینی شده بود که در آنجا بازرگانان استراحت می‌کردند، از سکه‌هایی که در نواحی روسیه تا ساحل دریای بالتیک ضمن حفريات بدست آمده معلوم میشود که در دوره سامانیان تجارت با روسیه هم جریان داشته: این نکته جالب توجه است که در ناحیه مسکو در اوایل قرن نوزدهم در محلی که اکنون کاخ شوراها بنا شده. مسکو کی مربوط بدوره طاهریان بدست آمده است. کاروانها گاهی اوقات بسیار بزرگ بود بطوریکه ابن فضلان مینویسد در کاروانی که او و سفیر خلیفه مقتدر را مشایعت میکرد پنجهزار نفر مسافر بود.

ممکنست که ترکیب کاروانها گاهی باین عظمت بود ولی بطور معمول هر کاروان از صد و پنجاه تا دویست شتر و اسب داشته است. با کاروانها نه فقط تجار بلکه صنعتگران، سفراء، استادکاران، دانشمندان، نقاشان، سیاحان و غیره مسافرت میکردند.

در اینموارد کاروانها عظمت خاصی داشتند و بوسیله قوای مسلح حفاظت میشدند (۱).

بطور کلی تمام مدارک تاریخی از رشد صنعت و تجارت ماوراءالنهر در دوره سامانیان حکایت می‌کند > متاع سمرقند و بخارا از یک طرف بداخله ایران و شهرهای بزرگ آن پراکنده میگشت و از آنجا بمراق و آسیای صغیر میرفت و از سوی دیگر در چین و هندوستان رواج یافت و حتی فرانسوی در دست است که از راه مغرب دریای خزر بممالک شمالی اروپا نیز میرفته است چه مقدار کثیری در مسکوک ایران را در روسیه و سوئد یافته‌اند که

(۱) - تاریخ ناچیکستان

بیشتر آنها از درمهای سکه سامانیان است که در بخارا و سمرقند و چاچ و بلخ و اندرآب و نیشابور سکه زده اند و این خود دلیل است که در میان شهرهای ماوراءالنهر و ممالک شمال شرقی اروپا روابط تجاری در میان بوده . (۱)

«قرن هشتم برای ساکنین شهری ماوراءالنهر دوره شهرها و رشد تمدن دشواری بود...»

نرخشی در تاریخ بخارا حکایت میکند که پس از فتح بخارا در هفتصد و نه اعراب با ضبط نصف خانه های شهر عده ای از ساکنین خانه ها را مجبور به تخلیه مساکن خود کردند و باین ترتیب قسمتی از بخارا به دست نمایندگان عرب افتاد اکثر املاک هر بها در نزدیکی دروازه کهند واقع شد . زیرا این ناحیه مستحکمترین قسمت بخارا بود . از میان طوایفی که در بخارا مستقر شدند طایفه بنی سعد و بنی اسد شهرت داشتند و دودروازه بخارا بنام این دو طایفه مشهور بود .

فتح اعراب با بادانی شهرها لطمه وارد کرد ولی در تغییر منظره عمومی بلاد و توسعه شهرها نقش مهمی ایفاء نمود . ضمیمه شدن آسیای میانه بحوزه قدرت خلفا سبب گردید که روابط تجاری بین آسیای نزدیک و ماوراءالنهر توسعه یابد و این موضوع تأثیر زیادی در توسعه شهرها داشت . شهرهای ماوراءالنهر کم کم بشهرهای نوع فتودال تبدیل میشدند . این تغییرات در دو جهت صورت میگرفت با قسمتهای داخلی شهر تغییر صورت میداد و یا اینکه یک شهر قدیمی اهمیت خود را از دست میداد و در خارج آن شهر جدیدی فتودالی ایجاد میشد .

نظیر این تغییرات در سمرقند و مرو بوجود آمده بود در آنجا شهرهای قدیمی اهمیت خود را از دست داد و شهرهای فتودالی جای آنها را گرفت . درست است که شهر سمرقند هنوز مدت زیادی مرکز اداری بود ولی تجارت و صنعت در منطقه نوساز رونق داشت در آغاز قرن هشتم قسمت اساسی شهر در بین دروازه کوشک و ریگستان واقع شده بود . در مرو هم در قرن هشتم شهر جدید نوع فتودال بوجود آمد (توضیح آنکه در شرق پس از تبدیل مختصات بردگی بفتودالیسم در وضع عمومی شهرها تغییراتی رخ میدهد،

(۱) - ماخوذ از تنبیهات آقای سعید نفیسی (احوال و اشعار رودکی)

باین معنی که شهرهای دوره بردگی مرکز صنعتگران و تجار بود و چون دستگاه سیاسی هم در شهر وجود داشت مرکزیت بیش از دوره فتودالیت بود ولی پس از استقرار رژیم فتودالیزم تمام ارباب حرف و صنایع گرداگرد مراکز فتودالی متمرکز گردیدند ولی باید بخاطر داشت که این تغییر در همه جا یکسان صورت نگرفته و در دوره فتودالیزم هم بعضی از شهرها مانند دوره بردگی مرکز صنعت و تجارت بود .» «از تاریخ تاجیکستان»

«در شهرها و بلاد بعد از اسلام چند قسمت مشخص بچشم مشخصات شهرها میخورد یکی قسمت ارك که محل قصور سلاطین و امرای وقت بود و بنام کهندژ خوانده میشد و بابر جها

و دیوارهای قطور از سایر نقاط مشخص میشد دوم قسمتی که مسکن توده مردم بود و بنام شهرستان نامیده میشد سوم قسمتی که بازارها و عمارات نوین یاد در آن قرار گرفته بود که به اسم «ریض» معروف بود ، شهرستان و ریض نیز برای حفاظت از حملات احتمالی فتودالها بوسیله دیوارهای عظیم و برج و باروها حفاظت میشد، دروازه های شهر غالباً از بواب ضخیم یا آهن ساخته میشد تعداد دروازه هر شهر بر حسب جمعیت و موقعیت اقتصادی و نظامی کم یا زیاد بود مثلاً اسپنجاب دارای چهار دروازه و بنکنت ۱۲ دروازه داشت ، هر دروازه ای به جاده ای که یکی از شهرهای آباد منتهی میگردد مربوط بود و همیشه در نزدیکی دروازه ها عده ای بدیده بانان و مواظبت شهر مشغول بودند کلیه مسافرین و کاروانهای تجاری قبل از بسته شدن دروازه باید وارد شهر شوند و الا پس از بسته شدن دروازه چاره ای جز اطراق در بیرون شهر نداشتند ، خانه ها معمولاً گلی بود ، اطاق بعضی از خانه ها با در چوبی نیز مجهز بود آجر و کج بیشتر در منزل طبقات مرفه بکار میرفت هر کوچه و خیابان نام مخصوص بخود داشت نظیر بازار عطاران کوی عاشقان و غیره ، شهرهایی که از وسط آنها يك یا چند نهر یا رودخانه عبور میکرد معمولاً آباد و پاکیزه بود برعکس شهرهای کم آب ، اغلب کثیف و آلوده بنظر میرسید ، بگفته ابن حوقل بیش از دو بیست شهر در ماوراءالنهر وجود داشته ولی صاحب کتاب حدود العالم به ۱۷۱ شهر در این ناحیه اشاره کرده است که بعضی از آنها از جهت صنعت و تجارت اهمیت فراوان داشته است مثلاً بازرگانان و تجار شهر نیشابور در مهمانسراها و کاروانسراها و بازارها به داد و ستد مشغول بودند بعضی از بازارها و سراها بدسته های مختلف پیشه و ران تعلق داشت و بنام آنها خوانده میشد مثل رسته کلاه دوزان و رسته کفشگران و رسته خرفروشان ، و رسته ریسندگان و رسته و بازاری که در آن طناب تهیه میکردند...»

این حوقل در مورد ماوراءالنهر مینویسد «ماوراءالنهر یکی از ثروتمندترین و بزرگترین و دلگشا ترین و باطراوت ترین اقلیم های جهانست... و فور نمث در این سرزمین بعدیست که در مقابل چندین قحطی که برای نقاط دیگر پیش میآید، مردمان آن فقط یکبار دچار قحطی میشوند و اگر سرما یا گرما و یا آفات دیگر بفراین غلات آنان نزند، ذخائرشان بچودی است که میتوانند خود را تا بدست آمدن محصول دیگر نگاهدارند و از نقاط دیگر مساعدت و کمک نخواهند... وسائل ارتباط در ماوراءالنهر زیاد است، بهمین علت چارپای زیادی از قبیل قاطر، شتر و الاغ و کوسفندان و احشام دیگر... در آنجا وجود دارد... و نیز پارچه ها و لباسهای پشی و ابریشمی و کزیاسی و غیره بی اندازه زیاد در بازارهای آنجا دیده میشود در ماوراءالنهر معادن آهن بیش از حد احتیاج وجود دارد که مازاد آنرا از آنجا بخارج حمل میکنند و معادن طلا و نقره و جیوه این سرزمین در تمام بلاد اسلامی نظیر ندارد... کاغذی دارند که از لحاظ موقوعی و فراوانی مانند ندارد... هر کس بقدر قوه خود و مکنت خویش در پندیرانی از مهمان و خدمتگراری باوجهد میکند... در عهد ما در سایر بلاد اسلامی توانگران و ثروتمندان مال خود را صرف عیش و عشرتهای بی جا و کارهای ناشایست میکنند ولی ثروتمندان ماوراءالنهر مال خویش را صرف ساختن کاروانسراها و راهها و رباطات و موقوفات و بستن پلها و سایر امور خیریه می نمایند. هیچ شهر و گذرگاه و دهکده ای نمیتوان یافت که در آن کاروانسراهائی برای نزول مسافرین نداشته باشد... در سراسر مرز اسلام ناحیه ای جنگ آورتر از مردمان ماوراءالنهر نیست...»

تلخیص و نقل از کتاب حجة الحق نوشته آقای گوهرین

ناصر خسرو در سفرنامه خود مینویسد «... آنچه من در عرب و عجم دیدم از عدل و امن بچهار موضع دیدم یکی ناحیت دشت در ایام لشکرخان، دوم بدیلمستان در زمان امیر امیران جستان بن ابراهیم، سوم در ایام المستنصر بالله امیر المومنین چهارم بطبیس در ایام امیر ابوالحسن گیلکی بن محمد و چنانکه بگشتم بایمنی این چهار موضع ندیدم و نشنیدم.»

ناصر خسرو در سفرنامه خود کمابیش وضع اجتماعی آنروزگار را تصویر میکند، مظالم حکام و مامورین مالیه، عسرت و تنگدستی توده مردم ظلم و ستمگری مالکین و فئودالها، قحط و غلا و جنگها دائمی فئودالها برای غارت دهات و شهرستانها از خلال این سفرنامه و سایر آثار تاریخی آن دوران بچشم میخورد، ناصر خسرو ظاهراً تحت تاثیر تعصبات شخصی از امنیت مصر به نیکی یاد میکند «.. امن و فراغت اهل مصر بدان حد بود

که دکانهای بزازان و صرافان و جوهریان را در نیستندی الادامی بروی کشیدندی و کس نیارستی بچیزی دست بردن... در جای دیگر گوید «... اهل مصر هر چه فروشند راست گویند و اگر کسی بمشتری دروغ گوید او را برشتری نشانده زنگی بدست او دهند تا در شهر میگردد و زنگ میچنباند و منادی میکند که من خلاف گفتم و ملامت می بینم و هر که دروغ گوید سزای او ملامت باشد...»

« در این دوره در بعضی از شهرها نظیر خوارزم در اطراف قصر شاه عده ای از فئودالها در کاخ خود میآرمیدند و دهقانان که در شمار اشراف بودند با لباسهای مخصوص خود حقوق و اختیاراتی داشتند و رتق و فتق امور بانظر آنها صورت میگرفت. در قصری که در کشور تاجیکستان پیدا شده عمارت دوطبقه دیده میشود و از آثاری که بدست آمده می توان بحدود صناعت آن دوره پی برد. باستانشناسان از روی آثاری که کشف کرده اند اینطور استنباط میکنند که این دوره، دوره قبل از فئودالیزم است، از نظر وسعت این شهر از شهرهای دوره فئودالیته کوچکتر است. در شهر بناهای سنگی معکمی وجود دارد. این خانهها در حقیقت بصورت قلعه ساخته شده اند و مقر اشراف، دهقانان و تجار ثروتمند بوده است. در شهرهای دوره فئودالیته معابد، برج و قلعه و دروازه نیز دیده میشود و سراسر شهر بوسیله دیوار احاطه شده است. صنعتگران در داخل خانههای کوچک زندگی میکنند و کارگاههای آنها در مجاور خانه مسکونی آنان قرار گرفته است. غیر از مردم آزاد، غلامان نیز زندگی میکنند خادمین خانههای اعیان و اشراف در عداد غلامان قرار دارند در خارج از شهر در اراضی زراعت و فعالیتهای اقتصادی توسعه کافی پیدا نکرد در میان کشاورزان افراد نیه مستقل که تابع دهقانان هستند دیده میشوند.

در بخارا زندگی سیاسی و اقتصادی در داخل شهر متمرکز بود در آنجا بازار و رسته های صنعتگران بوجود آمدند و کاروانسراهائی ساخته شد بطوریکه نرشخی میگوید: در دوره طاهریان در بخارا منسوجات زیادی بافته میشد ممکن است که این منسوجات با نیروی کار غلامان تهیه و آماده میشده. محصولات این کارگاهها بمرکز خلافت و شهرهای دوردست

خاور نزدیک حمل میگردید ، همزمان با تغییرات داخلی شهرستان بخارا توسعه شهرهای دیگر نیز صورت میگرفته . در آغاز قرن هشتم توسعه شهر بخارا در سه جهت بود .

از جنوب تا دروازه عطار که در آنجا بازار و مهمانخانه بوجود آمد. در جنوب باختری و خاوری نیز بازار اصناف و صنعتگران تشکیل شد . در اواسط قرن نهم بروست بخارا افزوده شد و در فاصله سال (۸۵۰-۸۴۹) مجدداً دور آنرا حصار کشیدند. این شهر بازده دروازه داشت . در دوره سامانیان ظواهر تمدن شهری آراسته تر شد . بناهای تازه و بزرگی برای اشراف و مراکز ادارات و تجارتخانهها ساخته شد. در بخارا در اطراف ارك و قصر شاهی عمارات زیبایی بنا گردید که دیوانها و مراکز سیاسی در اطراف آن قرار داشتند. در اثر انتقال فعالیتهاى اقتصادی باین شهر ، بخارا بیک شهر فتودال تبدیل گردید . در این شهر کوچه های مخصوصی برای صنعتگران مختلف ایجاد گردید . کارگران ضمن کار در کارگاهها کالاهای تهیه شده را میفروختند . بازار مرکز کسب و کار صنعتگران بود بهمین علت در قرن دهم فعالیتهای تجاری در بازار صورت میگرفت و شهرها ، قیافه قبل از فتودالیت خود را از دست داده بودند .

در قرن دهم تمدن آسیای میانه بطور خارق العاده ای رشد فرهنگ و تمدن در قرن دهم اوج گرفت و از بسیاری جهات از تمدن اروپایی آن زمان کاملتر و جالبتر بود، دانشمندان، شعرا نقاشان و سایر هنرمندان از تمام نقاط خلافت عرب بباوراءالنهر میرفتند، و در شهرهای ماوراءالنهر و خراسان ساکن میشدند زیرا در آنجا برای رشد علم و هنر زمینه مساعدی فراهم بود، اهل علم تشویق میشدند بین بخارا ، سمرقند مرو و اورگنج مناسبات فرهنگی برقرار شد و بخارا پایتخت حکومت سامانیان تبدیل بمرکز علمی گردید، در بازار کتابفروشان بخارا بهترین کتب زمان وجود داشت، مثلا بزرگترین دانشمند وقت ابوعلی سینا که ذر مطالعات متافیزیکی ارسطو با مشکلی روبرو شده بود در بازار بخارا موفق شد کتاب دانشمند وفلسوف شهیر شرق فارابی را پیدا کند این کتاب او را در درک نظریات ارسطو کمک فراوان نمود ، در بخارا کتابخانه دولتی نیز وجود داشت که

ابوعلی سینا پس از معالجه نوح بن منصور سامانی اجازه یافت که از آن استفاده کند و درباره این کتابخانه در شرح حال خود چنین مینویسد «من بخانه ای وارد شدم که اطاقهای فراوانی داشت در هر اطاق صندوقهایی پر از کتاب وجود داشت، کتابها رو بهم چیده شده بود. در یک اطاق کتابهای عربی و ادبی و شعری بود، در اطاق دیگر کتابهای شرعی و فقه و باین ترتیب در هر اطاقی کتابهای مربوط بیک رشته از علوم وجود داشت ، من صورت کتابهای مولفین قدیم را مطالعه کردم و آن کتابهاییکه مورد نیازم بود مطالعه کردم . در آنجا کتابهایی دیدم که اسم آنها را بسیاری از مردم نمیدانند من هیچگاه با چنین گنجینه علمی نفیسی قبلا مواجه نشده بودم و بعد از آن تاریخ نیز چنان کتابخانه ای ندیدم .»

در باره صنعت ساختمان آسیای میانه، در فاصله قرن هشتم و دهم مجسمه ها و ابنیه ای که بیادگار مانده نماینده پایه هنر در آن دوره میباشد مثلا ستونهائیکه از آجر ابلق در ساختمان کاروانسرای ترمز دیده شده میتواند نمونه ای برای صحت این نظر باشند. این ساختمانهائیکه بطور مربع ساخته شده شبیه بقعه ایست که دیوارهای بلند و برجهای بزرگی در گوشه های آن تعبیه شده و این برجها با محوطه داخلی ساختمان ارتباطی ندارد چند ساختمانی که در مرو وجود دارند بی شباهت بساختمان ترمز نمیباشند ، در اطراف این ساختمانها برج و مناره هم ساخته میشد ، بطوریکه از منابع خطی و کتابها استنباط میشود . در شهرها مقابر و مساجدی با مناره های بلند میساختند . مثلا مقبره ای از سامانیان در قرن نهم در بخارا باقی مانده در ناحیه تاجیکستان نیز بناهای چوبی که یادگار آن دوره است هنوز باقیست.

در دوره غزنویان چنانکه گفتیم ممالک وسیعی بچنگ محمود افتاد ولی ایجاد چنین دولت وسیعی باعث رشد فرهنگ و تجارت و بهبود حال توده های زحمتکش نگردید.

لشکر کشیهای محمود برای او و اطرافیاناش منبع عایدی بزرگی بود ولی برای سکنه شهرها و دهات و مردم رنجبر ، آمدورفت قشون و تحمیل مالیاتهای گوناگون نتیجه ای جز فقر و پریشانی نداشت .

طبق نظر گردلفسکی شهرها در این دوره يك مرکز جنگی و تجاری است و برای تقویت سیستم فتودالی سودمند است و در خصوصیات آن در شرق در طی قرون تغییر محسوسی رخ نداده است.

مختصات اجتماعی
شهرها در عصر
سلاجقه

از خارج شهرها بی شکوه نیست و در داخل نیز ، ساختمانهای زیبا و مجللی برای زندگی اشراف بچشم میخورد ولی هر قدر از مرکز شهر دور شویم ، آثار انحطاط اقتصادی و وضع نامطلوب اکثریت مردم آشکار میشود ، معمولا قصر فتودالها در بالای تپه یا کوه سنگی قرار دارد تا فتودال بوسیله دیده بانهای خود بتواند مناطق مجاور را مورد بازرسی قرار دهد ، قصر فتودال معمولا حیاط وسیعی دارد که در اطراف آن بستگان و متعلقان اوسکونت دارند و بزنگی بکنواخت و غم انگیز خود در این محیط محدود ادامه میدهند و همیشه از بیم غضب احتمالی فتودال در رنج و اضطراب بسر میبرند ، بطوریکه این بطوطه مینویسد : « مسجد ، مدرسه ، حجره ، حمام و اینگونه ساختمانها یکی از ضروریات شهرهای مسلمان نشینی است که اغلب از پولهایی که فتودالها از طریق غارتگری بچنگ آورده اند این قبیل ابنیه بنام « موسسه خیریه » ساخته میشود . برای مردم شهر نشین « ده » کلمه وحشتناکی است زیرا اسکنة کوچ نشین دهات بعلل اقتصادی و برای تهیه وسائل زندگی گاه و بیگاه بشهرها حمله ور میشوند و هستی مردم را بیگما می برند ، شهرهای آسیای مظهر تمدن فتودالی است و بوسیله دیواری از دهات مجزی میشود ، ابوالفداء مینویسد در نیمه اول قرن ۱۴ در اطراف شهر « کاستامن » هزار چادر نشین ترکمن زندگی میکردند ، شبها دروازه های شهر بسته میشد ، و اگر مسافری میرسید ناگزیر بود شب پای دیوار شهر بخوابد ، هنگام صبح قراولان و مأمورین دروازه مسافر را بازجویی میکردند و در صورتیکه باو بدگمان نبودند اجازه ورود میدادند .

رئیس قلعه یا رئیس شهر هر صبح با گروه جنگی خود از شهر خارج میشد و نواحی اطراف را مورد بازرسی قرار میداد ، پس از آن اهالی با خیال راحت گله های خود را برای چرا به خارج شهر میبردند ؛ شهرها معمولا مرکز فعالیت های صنعتی و تجاری است ، دروازه شهر برای حفظ حیات مردم از حملات خارجی تعبیه میشد ، غالب شهرهای ایران قرنهای دروازه داشت و هنگام

خطر بسته میشد ، هر محله بوسیله دیواری از محله دیگر مجزی میشد مردم غیر مسلمان ، یهودیها ، ارامنه و سایر فرق هر يك محلی مخصوص بخود دارند شهرها چه از نظر مذهبی و چه از نظر پیشه و شغل بمناطق مختلف تقسیم میشوند در آسیای صغیر روزهای جمعه که تعطیل عمومی بود دروازه شهر بسته میشد تا مردم با خیال فارغ بعبادت مشغول شوند هر يك از محلات نیز دارای دروازه ای بود ، یکی از تجار مینویسد :

در آسیای صغیر تجار در ناحیه ای سکونت دارند و این منطقه بوسیله دیوار و دروازه از سایر نقاط مجزا است جمعه ها و شبها دروازه شهر بسته میشود خارج از شهر مزارع و چمنزارها قرار دارند ، گاه سرحد بین شهر و ده بوسیله باغات از بین میرود ، شهرهای بزرگ در این دوره بیش از صد هزار نفر سکنه داشت ، غالبا در شهرها برای جلوگیری از خطرات احتمالی استحکاماتی بوجود می آوردند ، این بطوطه در سال سی ام قرن ۱۴ پس از سقوط حکومت سلاجقه مینویسد « قونیه شهر بزرگی است ، خوب ساخته شده ، فراوانی آب ، چشمه ، و باغات بر زیبایی آن افزوده است ، کوچه های وسیع و بازار های زیبا دارد هر صنف ورسته محل بخصوصی دارند یعنی مثلا زرگرها ، بزازها و صحافها هر يك محلی بنام خود دارند » و بزازگانان در يك اتحادیه شبیه بکورپراسیون مجتمع میشوند و هر يك کالای معینی را به عرض فروش میگذاشتند و تجارت را در انحصار خود داشتند . بعضی از تجار برای جلب محبت مردم مدرسه و موسسه خیریه بنا میکردند ، داد و ستد در محله های مخصوصی صورت می گرفت مثلا برای فروش غلامان میدان مخصوصی بود بروکیر Broukier مینویسد : که در دمشق غلامان و کنیزان را روی

سکوها می نشاندند و از کنیزان فقط صورت و دستها نمایان بود اسبها را برای فروش می گردانیدند ، مراقبت شهرها با محتسب بود از آثاری که باقی مانده معلوم میشود که بعضی از ثروتمندان مدارس ، دروازه ها عمارات بزرگ و مساجد را با اسم خود می ساختند ، در غالب بلاد فتودالها ، اطرافیان آنها یعنی دانشمندان ، روحانیون ، ذر اویش ، مستخدمین دیوانها از راه اختلاس و رشوه وضع مادی مناسبی برای خود تامین میکردند ، در شهرها میکده های مخصوصی نیز وجود داشت و گاه تجار ، ثروتمندان ، علما و صاحب نظران برای تفریح خاطر بآنجا میرفتند و با یاران خود بحال و سرور میپرداختند .

جلال‌الدین رومی ضمن توصیف شهر قونیه خطاب به فرزند خود -
 بهاء‌الدین سلطان ولد میگوید نگاه کن و ببین چندهزار خانه و قصر بامراء
 درباریان ، اشراف بازرگانان تعلق دارد ، خانه صنعتگران بلند است ولی
 خانه تجار از آن بلندتر است و خانه امرا از خانه تجار مرتفع تر و قصور سلاطین
 از تمام قصور صدبار زیباتر و پرارز تر است فتودالها و اصحاب قدرت غیر از
 اموال غیر منقول اموال منقول زیبایی نیز گردآوری میکردند ، بین فتودالهای
 صاحب قدرت و دهقانان محروم گروه صنعتگران شهری قرار دارند که از فشار
 اقتصادی فتودالها آزادند ، این گروه متزلزل برای حفظ موقعیت اجتماعی خود
 در پی تکیه گاهی میکردند و گاه صنف ورسته‌ای تشکیل داده و از منافع
 خود دفاع می کنند ، از برکت کار مداوم اینها هنر و صنعت رونق میگیرد و
 برزیبائی و جمعیت شهرها افزود میشود - در دهات فتودالها حاصل کار
 کشاورزان را میگیرند و با خود بشهر میآورند ، در شهرها تجار نیز موقعیت
 مهمی دارند این طبقه با موافقت فتودالها بدون هیچ قید و شرطی از راه احتکار
 و گرانفروشی بغارت مردم مشغولند ، بازرگانان از بیم عصیان و غارت اموال
 خود را در کاروانسراها حفظ و نگاهداری می کنند ، تجار ضمن اینکه
 جیب خود را از گرانفروشی پر می کردند ، با رفت و آمد به مالک و شهرهای مختلف
 اطلاعات اجتماعی و فرهنگی را با خود منتقل می کنند و ضمن گفتگو
 با مردم آنها را با خصوصیات اجتماعی کشورهای همجوار آگاه میسازند و باین ترتیب
 طبقه بازرگانان در آن دوره نقش مؤثری در انتقال تمدن و آداب و سنن اقوام
 مختلف ایفای کردند ، بعلاوه کمی و تقص و مسائل حمل و نقل به مجرد خشکسالی
 آثار فحطی آشکار میشد ولی در سالهاییکه بارندگی فراوان میشد بیم
 فحطی نمیرفت .

الکسرا می نویسد بعلاوه جنگ قیمت اجناس گران

شد و بهای یکمن انگور تا ده درم ترقی کرد .

افلاکی در آثار خود آماری از هزینه زندگی

بدست میدهد از جمله می نویسد که در زمان جلال‌الدین

رومی نان تا فتون يك آقچا قیمت داشته و ۱۲۰ آقچا معادل يك درم سلطانی

بود نصف یکنان برای سیر کردن يك آدم معمولی کافی بود بطوریکه غالباً

شمس تبریزی نیمی از نان خود را بفقرا میداد در قرن ۱۴ که این بطوریکه

بسیاحت مشغول بود . با اینکه نسبت بسابق هزینه زندگی ترقی کرده بود

هزینه

زندگی

او میگوید که در مملکت ارزانی است زیرا او توانست از ده نفر با چهارده درم
 بگرمی پذیرائی نماید او برای انجام مهمانی خود دو درم نان خرید و ده درم
 برای خرید کباب بره و دو درم هم برای تهیه عمل و حلوا مصرف کرد
 و باین ترتیب میهمانی را برگزار کرد .

فقط فقرا با دقت حساب پول خود را داشتند ، برای طبقه بالای اجتماع
 پول ارزشی نداشت و معمولاً از راه جنگ ، خراج و جریمه پول از ده بجانب
 شهر سرآزیر میشد ، این پولها معمولاً از دهقانان و سایر طبقات زحمتکش
 گرفته میشد ، پس از جنگ و پیروزی غارت شروع میشد و گاه پس از غارت
 وسیله‌ای برای انتقال اموال غارت شده موجود نبود .

مثلاً پس از حمله‌ای که به حوزه قدرت یکی از پادشاهان ، «لئون دوم»
 صورت گرفت آنقدر غنیمت بچنگ آوردند که از قیصری دو بست کائلی که
 نوعی از وسائل نقلیه بود برای حمل آنها خواستند این وسیله نقلیه که پیشابخت
 بگاری نیست توانست که ۱۲۰ هزار کیلو اموال غارت شده را نقل کند پس
 از آنکه اموال غارت شده میرسد قیمت کالاها تنزل می کرد ولی همیشه از
 ارزانی قیمت فتودالها استفاده میکردند زیرا آنها پول فراوان داشتند و
 میتوانستند هر چه بخواهند بخرند در دوره ارزانی يك غلام زیبای خارجی
 را به ۵۰ آقچا که معادل قیمت يك گسار معمولی است میفروختند معمولاً
 سلاطین و امراء و ارباب قدرت میهمانی های مفصلی برپا میکردند بطوریکه
 هر روز در مطبخ آنها صد گوسفند طبخ میشد هر سر سفره ظروف طلائی
 حکاکی شده نیز دیده میشد ، گسار بشعرا هزاران سکه طلا بعنوان صلح
 میپرداختند ، مورخین نمونه‌های زیادی از بخشایش سلاطین و امراء
 و فتودالهای متنفذ محلی ذکر میکنند ، غالباً عطایای شاه بفتودالها هنگامی
 که او بتخت می نشست ، میهمانی میداد یا از سفر باز میگشت باردیگر بخود
 سلطان بر میگشت در این موارد سکه‌های طلا را بجانب اوها می کردند ،
 سنگهای قیمتی را ارباب پول و زور بقیمتهای گران تهیه میکردند از جمله
 زن سلطان غیاث‌الدین «گرچی خاتون» بابت يك سنگ قیمتی ۱۸۰ هزار درم
 پرداخت « از تاریخ سلاجقه آسیای صغیر اثر گردلفسکی »

مناظری از اوضاع اقتصادی

برای آنکه خوانندگان بیشتر با اوضاع اقتصادی ایران بعد از اسلام آشنا شوند و بخصوصیات زندگی کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان آن دوره واقف گردند بنقل قسمتی از کتاب قابوسنامه که آئینه‌ای از اوضاع اجتماعی آن ایام است مبادرت میکنیم.

در فصل چهل و سوم از این کتاب در آئین دهقانی و پیشه‌وری چنین

مینویسد :

« بدان ای پسر که اگر دهقان باشی شناسنده وقت باش و هر چیزی که خواهی کشت نگذار که از وقت خویش بگذرد، اگر ده روز پیش از وقت کاری بهتر، که یک روز پس از وقت کاری و آلت و جفت گاو ساخته دار و گاو آن نیک خر و بعلف نیکو دار و باید که جفتی گاو خوب همیشه زیادتی در گله تو باشد تا اگر گاوی را علتی رسد تو در وقت از کار فرو نمائی و کشت تو از وقت در نگذرد. چون وقت درودن و کشتن باشد پیوسته از زمین شکافتن غافل مباش و تدبیر کشت سال دیگر امسال میکن و همیشه کشت در زمینی کن که خوبشتن پوش (یعنی سودمند باشد) ... و چنان کن که دائم به مارت کردن مشغول باشی تا از دهقانی برخورداری، و اگر پیشه‌ور باشی از جمله پیشه‌وران بازار، در هر پیشه که باشی زود کار و ستوده کار باش، تا خریدار بسیار باشد و کار به از آن کن که همشینان تو کنند و یکم مایه (یعنی اندک) سود قناعت کن، تا یک بازده، بازده کنی... پس خریدار مگر بزان بمکاس (چانه زدن) و لجاج بسیار، تا در پیشه‌وری مرزوق (روزی یافته) باشی و بیشتر مردم ستد و داد با تو کنند، تا چیزی همی فروشی با خریدار بجان و دوست و برادر و باخدای سخن گوی و در تواضع کردن مقصر مباش که بلطف و لطیفی از تو چیزی بخرند و بنحسی و ترش رویی و سفیهی مقصود به حاصل نشود و چون چنین کنی بسیار خریدار باشی تا چاره محسود دیگر پیشه‌وران گردی و در بازار معروفتر و مشهورتر از جمله پیشه‌وران باشی، اما راست گفتن عادت کن، خاصه بر خریدار و از بغل بیرهیز ولیکن تصرف نگاهدار و بر فرو دست‌تر ببخشی... و با زنان و کودکان در معامله فزونی مجوی و از غریبان بیشی مخواه و با شرمگین بسیار مکاس مکن و مستحق را نیکو دار... و با لشکریان مخالفت نکن... و سنگ و ترازو راست‌دار و با عیال

خود دودل و دو کبسه مباش و با همبازان خود خیانت مکن و صنعتی که کنی از بهر کار شناس و نا کار شناس، کار یکسان کن و متقی باش. اگر دستگاہت بود قرض دادن بغنیمت‌دار و سوگند بدروغ مخور و نه بر است و از ربا خوردن دور باش و سخت معامله مباش و اگر بدرویشی وامی دادی چون دانستی که بی‌طاعت است پیوسته تقاضا مکن و پیوسته تقاضا مباش. نیک دل باش تا نیک بین باشی. تا حق تعالی بر کسب و کار تو برکت بخشد و هر پیشه‌ور که بر این جمله باشد جوانمردتر از همه جوانمردان باشد...»

همچنین در باب سی و دوم تحت عنوان (اندر تجارت کردن) مطالب جالبی از طرز تجارت و بازرگانی آن ایام ذکر شده است :

« ای پسر بدان و آگاه باش. هر چند بازرگانی پیشه‌ای نیست که آنرا صنعتی مطلق توان گفت و لکن چون بحقیقت بنگری رسوم آن چون رسوم پیشه‌وران است وزیر کان گویند که: اصل بازرگانی بر چهل نهاده اند و فرع آن بر عقل چنانکه گفته اند: «لولا الجهال لهلك الرجال» یعنی اگر نه بیخردانندی (یعنی اگر جهال نمیبودند) جهان تباه شدی و مقصودم ازین سخن آنست که هر که بطمع افزونی از شرق به غرب رود و بکوه و دریا جان و تن و خواسته در مخاطره نهد، از دزد و صعلوک (راهزن) و حیوان مردم خوار و ناپیمنی راه پاک ندارد و از بهر مردمان غرب نعمت شرق بایشان رسانند و بمردمان مشرق نعمت مغرب برسانند تا چاره آبادانی جهان بود و این جز بیازرگانی نباشد و چنین کارهای مخاطره (خطرناک) آنکس کند که چشم خرد دوخته باشد و بازرگان دو گونه است و هر دو مخاطره است یکی معامله و یکی مسافره. معامله مقیمان را بود که مطاع کاسب بطمع افزونی بخرند و این مخاطره بر مال بود و دلیر و پیش بین مردی باید که او را دل دهد تا چیز کاسب بخرد بر امید افزونی... باید که بازرگان دلیر باشد و بی‌پاک و بادلیری باید که با امانت و دیانت باشد و از بهر سود خویش زیان مردمان نخواهد و بطمع سود خویش سرزنش خلق نجوید و معامله با آنکس کند که زبردست او بود و اگر با بزرگتر از خود کند یا کسی کند که دیانت و امانت و مروت دارد و از مردم فریبنده بیرهیزد و با مردمی که در متاع بصارت ندارد معامله نکند تا از در کوب ایمن بود و با مردم تنگ بضاعت و سفیه معامله

نکنند و اگر بکنند طمع از سود ببرد تا دوستی تباه نگردد. چه بسیار دوستی بسبب اندک مایه سود، زیان تباه شدن است و بر طمع بیشی به نسیه معاملات نکنند... و تا از سود مال بتوان خورد از مایه نباید خوردن که بزرگترین زیانی بازرگانان را از مایه خوردن است... و تمامترین دیانتی آنستکه بر خرید دروغ نگویید که کافر و مسلمان را بر خرید دروغ گفتن نا پسند بود... باید که بیع نا کرده هیچ چیز از دست ندهد و در معامله شرم ندارد.

آقای گردلسکی محقق شوروی وضع تجاری و وضع اقتصادیات اقتصادی عصر سلاجقه را بدین نحو بیان میکند: در عهد سلاجقه «موقعی که دولت شهر یا ناحیه ای را فتح میکرد مقداری غنایم جنگی و آذوقه و کالا بدست میآورد در آن دوره معمول بود که مناطق فتودال نشین سرزمینهای همسایه که دارای تمدن بهتری بودند حمله میکردند و محصولات آنان را به یغما میبردند و این محصولات یغما شده را با کالاهای مورد نیاز خود بزور مبادله میکردند این مبادله اجباری مدتها ادامه داشت.

پس از آنکه در دوره سلاجقه مبادله بین شهر و ده معمول شد و صنعت ترقی کرد تجارت نیز رونق تازه ای بهم رسانید و بازارهایی بوجود آمد که تجار و وظیفه ای جز آوردن کالا نداشتند.

در دوره سلاجقه سعی میشد که شاهراهها و مراکز اصلی تجارت بین المللی بدست دولت افتد، در نتیجه تماس با ملل مسیحی اوضاع اقتصادی و فکری مردم تا حدی تغییر کرد و روش اقتصادی دولت عوض شد. سلاجقه کوشش میکردند تا تجار را از مالک خارج بجلب کنند و سعی میکردند از این راه برای خود منبع عایدی ایجاد کنند. بموضوعات مذهبی توجه نداشتند هدف آنها این بود که فعالیت اقتصادی تجار بدون مانعی صورت پذیرد. در آسیای صغیر چون صنعتگران محلی چندان ماهر نبودند فکر تجارت با کشورهای مجاور قوت گرفت در این دوره از سوریه و مصر منسوجات، از بغداد ابریشم و اطلس وارد میشد. گیاههای دارویی و مخصوصاً ابریشم بسیار مورد توجه بود از آسیای میانه سنگهای قیمتی صادر میشد در شیراز

و گرجستان قالی و در قفقاز و آسیای صغیر اسبهای عربی و مجاری ارزش زیادی داشتند.

در قرن پانزده از آسیای میانه شالهای کشمیری و شمشیرهای مرصع خراسانی و از روسیه از راه دشتهای قبیچاق خزو کتان حمل میشد، یکی از مورخین موقعی که از نظر اقتصادی روابط بین فتودال و تاجر را معین میکند میگوید که تاجر بزمین و آب احتیاج نداشته و در حقیقت زر و نقره زمین و آب تاجر بوده است.

در این دوره تجار بهر جا که میرفتند چون مهمان

اهمیت تجار عزیزی پذیرائی میشدند. اشخاص متمکن بآنها

بول میدادند تا از کالاهای آنها استفاده کنند.

یکی از مورخین میگوید بدون تاجر، تهیه تجملات زندگی امکان پذیر نیست، ولی فتودالها به ملت خود خواهی و قدرت فراوانی که داشتند متوقع بودند که تجار بآنها احترام زیادی بگذارند و تجار هم انتظار داشتند که فتودالها برای آنها احترام زیادی قائل شوند و میگفتند ما هستیم که در اکناف دنیا نام شمارا به نیکی یا بدی معروف میکنیم. تجار سعی میکردند حتی بنقاط دوردست و دشوار برای انباشتن جیب خود مسافرت کنند و از ممالک مختلف امتعه و کالاهای مورد احتیاج را بدست آورند. ضمن این فعالیت اقتصادی تجار از بسیاری از خصوصیات نظامی، سیاسی و اجتماعی مردم آن کشورها باخبر شده پس از مراجعت برای هم میهنان اطلاعات جدید خود را بیان میکردند. باین ترتیب جهانگردان آن دوره نقش موثری در پیداری افکار و باز کردن چشم و گوش مردم داشتند و غالباً همین بازرگانان سبب انتقال بسیاری از آثار تمدن و فرهنگ کشوری بکشور دیگر میشدند علم جغرافیا بهمت همین بازرگانان در شرق اهمیت کسب نمود، چون تجار، جهانگردی بودند مردم از آنها بعنوان يك مصاحب با اطلاع استفاده می کردند.

این بطوطه جهانگردی که در دنیای قرون وسطی مسافرت کرده میشود در آسیای صغیر شخصیتهای مهم دور تجار حلقه میزدند و از آنها راجع بوضع اجتماعی کشورهای مجاور کسب اطلاع میکردند و به تجار هدیه و غلام تقدیم مینمودند.

در آن دوره تجار «پست» زنده بودند و از اوضاع بلاد، صعاری، آبها و خشکیها برای مردم توضیحاتی میدادند مثلا تجاری که از مغولستان به قونیه برگشتند درباره خان‌غازان مطالب جالبی ذکر کردند.

غالباً تجار این دوره بدون هدف و ساده‌مسافرت نقش سیاسی تجار نمی‌کردند و گاه از طرف دولت‌های خود ماموریت‌های اکتشافی بدانها داده میشد، بعضی اوقات این مامورین از طرف دولت‌ها و سلاطین اعتبارنامه‌ای هم بهمراه داشتند که حاکی از مقام و مأموریت آنها بود.

سفراء گاه از طرف دولت‌ها پذیرائی گرمی میشدند چنانکه وقتی سفیر مغول با آسیای صغیر می‌آمد رئیس دولت باو خلعت و انعام داد و باین ترتیب کم‌کم تجار و نمایندگان مصونیت قضائی پیدا کردند. اهمیت بازرگانان بعدی بود که سلاطین سلاجقه گاه آنان را بدربار خود میخواندند، تجارت ثروت و درآمد فتودالها را نیز بالا میبرد، اهمیت تجارت ایجاد میکرد که گاه برای حفظ راه‌های کاروان‌رو جنگی پدید آید راه تجارت از قونیه بشرق کشیده میشد. در راه‌های کاروان‌رو در فواصل معینی کاروانسرا می‌ساختند

این بطوطه در آسیای صغیر از تجار خارجی سخن میگوید، تجار ایتالیائی در این ایام در بنادر جنوبی نظیر انطاکیه فعالیت داشتند، در این شهرهای بندری انبارهای عظیمی برای حفظ و نگهداری کالاها منظور شده بود جمهوری و نیز در اقتصاد آسیای صغیر موثر بود، در آسیای صغیر دو منطقه نفوذ اقتصادی مشخص بچشم می‌خورد، یکی منطقه نفوذ بازرگانان آسیای صغیر و دیگری منطقه نفوذ تجار دریای مدیترانه که قدرت تحريك آنان بیشتر بود، بطوریکه پس از چندی دریای سیاه تحت نفوذ ایتالیائی‌ها درآمد در آن ایام تجارت خز، کتان و غلام ارزش زیادی داشت ... راه طرابوزان به ایران از قرن سیزدهم افتتاح گردید و این اولین راه نفوذ اروپائیان به آسیا گردید، از ارزروم کاروان‌های تجاری بطرف ایران سرازیر میشد، و نیز، با روم شرقی تجارت داشت، در سال ۱۲۲۰ بازرگانان و نیز با سلاجقه قراردادی بستند و حقوق و مزایائی برای هم قائل شدند، دولت امنیت شخصی و مالی بازرگانان را تضمین میکند، هر گاه بین بازرگانان

اختلاف شخصی ظهور میکرد دولت مداخله نمی‌کرد و خود تجار معمولاً موضوع را حل میکردند، ولی هر گاه کار اختلاف بالا می‌گرفت و جرمی رخ میداد محاکم شرع بدعوی رسیدگی میکردند.

در این دوره نه تنها دولت بلکه فتودالها با تجارت نظر مساعدی داشتند و میل داشتند که دولت پیش از در درصد حقوق گمرکی نگیرد، یکی از سلاطین سلاجقه آسیای صغیر (عزالدین کیکوس) اختیار خرید و فروش جوش شیرین را به دو نفر تاجر واگذار کرد، بطوریکه روبروک مورخ نوشته قیمت جوش شیرین در این اقدام بالارفت و سه برابر سابق شد.

منافع اقتصادی بازرگانان مورد نظر دولت بود، **مقام بازرگانان** هر کس به تجارت آزاری میرسانید یا توهین میکرد بکیفر عمل خود میرسید، شاه اموال غارت شده بازرگانان را یا از خزانه دولت و یا از راه غنائم جنگی جبران میکرد و رضایت تاجر را جلب مینمود.

این روش دولت برای آن بود که مقام دولت در خارج از مرزها بالا رود و کشور به ناامنی و بی‌ترتیبی مشهور نشود.

بازرگانان برای تامین مال و جان خویش یکجا **راه‌های تجاری** جمع شده با هم حرکت میکردند و برای اینکه کارشان نظم گیرد اتحادیه‌ای تشکیل میدادند و مسافرینی که برای زیارت مکه یا سایر اماکن متبرکه حرکت میکردند بحال اجتماع راه می‌افتادند، دزدان و راهزنان همیشه مراقب بودند تا مسافرین بی احتیاط را دستگیر و اموالشان را بغارت برند در مناطق دور دست گاه يك ایل بکار دزدی مشغول میشدند، دولت‌ها فقط راه‌های بزرگ تجاری را حفظ میکردند، در داخل کشور اغلب مردم تامین مالی و جانی نداشتند و همواره بیم داشتند که مبادا از داخل یا خارج مورد غارت و دستبرد اشرار فرار گیرند، برای امنیت راه‌ها، کاروانسرا می‌ساختند تا تجار و مسافرین در آنجا اقامت کنند و در موقع خطر به آنجا پناه برند.

راه‌شاهی بطوریکه هر دوت نوشته از شوش بدریای مدیترانه کشیده میشد این راه يك معبر نمونه تجاری بود که بعدها از روی آن راه‌های تجاری دیگری

احداث شد. معمولاً کاروانسراها را بفاصله یکروز راه میساختند و این حساب از هر کت ۹ ساعته با شتر ناشی شده بود.

کاروانسراها بدست سلاطین یا فتودالها ساخته
اهمیت کاروانسرا میشد چه آنان بطور مستقیم یا غیر مستقیم از استقرار
راههای بازرگانی استفاده میکردند گاه در بالای
در کاروانسرا نام بانای آن نوشته میشد ، بطوریکه ابوالفداء نوشته در راه
سیواس و قیصری ۲۴ کاروانسرا وجود داشت یکی از کاروانسراهای مهم
این دوره کاروانسرای سلطان خان است که از اطراف بوسیله ۲۴ برج احاطه
شده بود و از لحاظ نظامی و اقتصادی اهمیت داشت و غالباً کاروانهایی
مرکب از صدها شتر با خیال راحت از این راه حرکت میکردند ، در این
کاروانسراها اسلحه و وسائل دفاعی لازم گردآوری میشد تا در موقع لزوم
مورد استفاده قرار گیرد .

کاروانسراهای شهری بمنزله مهمانخانههای امروز بود گاه در این
مهمانخانهها رقاصهها میرقصیدند و مردم را مشغول میکردند کاروانسراها
چنانکه اشاره شد روی نظر خیرخواهانه ساخته نمیشد بلکه امراء و فتودالها
برای گرفتن عوارض و دوشیدن تجارت دست بساختن کاروانسرا میزدند تجارت
غالباً کالای خود را در کاروانسراهای اول میفروختند تا در طی راه مجبور
به دادن عوارض گوناگون نشوند .

بازرگانان تحت الحفظ و با مراقبت مامورین مسلح حرکت میکردند،
در دوره مغول چنانکه خواهیم دید راههای تجاری رونق یافت ولی پس از
پایان دولت تاتار، کشور بمناطق نفوذ فتودالها تقسیم شد و بازرگانان ضمن
عبور مجبور بودند بفتودالها و واسالها حقوق راه داری بپردازند .

در آن دوره بوسیله سکه و پول تجارت محدودی
سکه انجام میشد، همینکه تجارت مقداری سکه از طریق
خرید و فروش بدست می آوردند ، آنها را بصورت
« گنج » در زمین مدفون میکردند، گنجهایی که در قفقاز بدست آمده غالباً
یادگار دوره سلاجقه است هر وقت خطری ظاهر میشد مردم بی درنگ
پولهای خود را زیر خاک مخفی میکردند، یکی از محققین آذربایجان شوری
درباره تاریخچه گنجینهها تبعات سودمندی کرده و نشان میدهد که در آن

دوره راههای تجاری بین قفقاز و آسیای صغیر و ایتالیا کاملاً برقرار
بوده است .

کالاهای تجاری در این دوره بیشتر برای تجمل
اشراف حمل و نقل میشد و توده مردم قدرت خرید
امتنه خارجی را در خود نمیدیدند ، در قرن ۱۳
دوران رواج بازار تجارت در آسیای میانه است
از هندوستان شالهای کشمیری و پارچههای ابریشمی و غیره صادر میشد ،
پس از سپری شدن قدرت سلاجقه و خوارزمشاهیان و استقرار حکومت مغول وضع
اقتصادی مردم خراب شد، قیمت کالاها فزونی گرفت و قدرت خرید نقصان یافت.
سنگهای قیمتی (نظیر فیروزه) و جواهرات بیشتر مورد توجه خانها
و امرای بزرگ بود ، پارچههای اعلای خارجی هم بعلت گرانی فقط بدرد
اشراف میخورد و توده مردم نمیتوانستند از آنها استفاده کنند .

کتابهای خطی و آثار منظوم و منثور توسط اشخاص با ذوق
خریداری میشد، با اینکه استنساخ و تحریر کتب بسیار مشکل و دشوار بود ،
معذک قیمت کتب استنساخ شده ارزان بود .

ابوحاتم که ۵۰ سال تمام در نیشابور بکار منشی گری و دبیری اشتغال
داشته میگوید ، این کار کار نفرین شده ای است که پول نان و کفن هم از آن
در نمی آید ارزش نویسنده و مطلب مورد توجه نبود آنچه اهمیت و قیمت داشت
کاغذ و دفتر بود یک صفحه کاغذ دودرهم ارزش داشت .

مولوی افلاکی در خاطرات خود میگوید برای تحریر کتاب «حقیقت
تاریخ صوفیگری» سلیمان نیشابوری، چهل دفتر مصرف شد ، کاغذ سفید
برای تحریر جزو واردات بود و ابتدا از چین که مرکز اصلی کاغذ در آن
ایام بود صادر میشد ، علاوه بر این از آسیای میانه و سمرقند پارچههای کاغذی
تولید و صادر میشد .

در کشورهای نظیر مصر چون حمل و نقل کالاهای مختلف از راه دریا
صورت میگرفت ، قیمت اجناس ارزانتر بود هر قدر راههای ارتباطی کشوری
دشوار تر بود قیمت کالا های خارجی در آن گرانتر میشد .

سیستم سکه های این دوره یادگار عصر خلفای عباسی است و آثاری از آن
در شهرهای ارزنجان و قونیه دیده شده در ابتدا سکه های مسی و در سال

رشد و توسعه علوم و

ادبیات فارسی

زبان مردم این سرزمین مانند سایر نمودهای اجتماعی و فرهنگی در طی تاریخ دستخوش تغییر و تحول شده است در عصر باستانی یعنی در دوره هخامنشی در کشور پارس که مرکز آن استخر بود مردم بزبان فارسی یا پارسی سخن میگفتند و خط آنها میخی بود که از چپ بر راست نوشته میشد.

زبان فارسی

در دوره ساسانیان مردم مدائن و بسیاری از سکنه خراسان و مشرق ایران بزبان فارسی دری سخن میگفتند ، این زبان زبان رسمی و درباری بود و بعد از اسلام شعرای زبردستی نظیر رودکی و فردوسی بدان شعر سروده اند خط دوره ساسانی **خط پهلوی** بود که از راست بچپ نوشته میشد . . دیگر **فارسی پهلوی** ، این زبان در دوره اشکانی در قسمت شمال ایران معمول بوده و در عصر ساسانی در جنوب کشور بدان تکلم میکردند راجع بزبان فارسی پهلوی از طرف ابن مقفع و سایر محققین مطالعات زیادی بعمل آمده که این کتاب گنجایش ذکر آنها را ندارد .

« زبان ملی ایران بعد از اسلام همان لهجه هائی بود که پیش از اسلام در ولایات و روستاها متداول بود و تفاوتی نکرده بود و معلوم نیست که از طرف ولات عرب سختگیر بهائی در تغییر زبان مردم بعمل آمده باشد ... تنها چیزیکه بود ، بالطبع و از لحاظ احتیاجی که مردم

۱۱۸۵ سکه های تهرای باسم دینار زواج یافته است و بعدها سکه های بنام درم و سلطانی رایج گردیده است در این دوره سکه های طلائی در دست اشراف دیده میشد ، خانها و مالکین بزرگ مسیحی خراج مملکتی را با پول طلا می فروختند ، ارزش سکه در آن دوره یکسان نبود و با تغییر وضع اقتصادی و سیاسی کشور ارتباط تام داشت .

از مختصات این دوره یکی اینست که عمل بانك بوسیله نقش صرافان « صراف » انجام میگرفت یعنی صرافها سکه های طلا را خورد میکردند ، درباره طرز کار صرافها در قرن ۱۱ ناصر خسرو چنین مینویسد « اینها آدمهای ربا خواری بودند که هم ضامن میخواستند و هم ربخ و چون پول دست آنها بود قیمت کالاها را باتین و بالا میبردند . ناصر خسرو در مذمت رباخواران میگوید :

رباخواره ز اهل ناز باشد	کجا از خلد برخوردار باشد
بود با هر عزیز اهل رباخوار	شرف دارد بسی سگ بر رباخوار
زمین و چرخ با عارند از وی	خدا و خلق بیزارند از وی

و غالباً همینها در شرق مالیات نقاط مختلف را پیش خرید می کردند تجارت در عین اینکه حوائج قنودالها را تامین میکرد برای دولت نیز عایدی سرشاری داشت ، مخصوصاً تجارت خارجی منبع عایدات دولتی بود و کلیه بازرگانانی که بشهر می آمدند و یا از راههای دولت سلجوقی کالای خود را عبور میدادند مکلف پرداخت عوارض گمرکی بودند ، علاوه بر این از امتعه داخلی و محصولات کشاورزی نیز باج و عوارض گرفته میشد . غیر از اخذ عوارض و مالیاتهای گوناگون عامل دیگری که بگرانی کالاها مخصوصاً امتعه خارجی کمک زیاد میکرد کندی و کمی وسائل حمل و نقل و زیادی نرخ ربخ بود و این مسئله از اعتبارات و بروات تجاری که از آن دوره بیادگار مانده استنباط میشود ، اگر بازرگانی در شهر قسطنطنیه مبلغی قرض میکرد که اصفهان بپردازد ناچار بود در حدود صدی نود و پنج سود آن را کارسازی کند با این روش خواه و ناخواه قیمت کالاها سنگین میشد و استفاده از آن جز برای ثروتمندان امکان پذیر نبود .

بدولت و کارمندان دولت بر مردم دارند، در ضمن اداره کردن امور، لغاتی که تازیان نداشتند از ایرانیان اخذ میکردند و بعضی از لغات خود را به ایرانیان میدادند و این مبادله در بادی امر چنانکه خواهیم دید کاملاً طبیعی و بیطرفانه و متساوی صورت میگرفت و میتوان گفت سوای لغات دینی... مانند ذکاة و حج و جهاد... و غیره که چیز عمده‌ای نبود... لغاتی که تازیان برای رفع حاجت اداری و ادبی خود از ایرانیان گرفتند بمراتب زیادتر از آن بود که مردم ایران دادند... اما آنچه جای انکار نیست آنستکه زبان پهلوی و خط مزبور... بدو سبب رو بزوال رفت یکی بدان سبب که خط و زبان مزبور بمراتب از خط و زبان تازی مشکلتر و میدان لغات و اصطلاحات آن قشنگتر بود و دیگر آنکه زبان و خط عربی صد سال بعد از فتح تازیان، بواسطه ترجمه‌هایی که از کتب علمی سریانی، یونانی، هندی و ایرانی بعمل آمد و نیز بسبب آنکه زبان دولتی و درباری بود قوت گرفته... زیادتر رفع احتیاج مینمود. بنابراین بالطبع هر ایرانی که میخواست بزبان علمی یا ادبی سخن گوید و در کشور ایران یا اسلام معروف شود... و با مردم زندگی کند ناچار از روی میل و بخواهش طبع و بحکم عقل و همچنین از نظر کثرت اشتهار و انتشار زبان عرب، بدان زبان مینوشت و میگفت... اسنادی در دست داریم که بعضی از فضلا کتابی بزبان عربی نوشته‌اند و بعد باصرار اهالی یک شهر یا بامر امیر یا پادشاهی کتاب خود را بزبان فارسی ترجمه کرده‌اند و بالعکس.

« از جلد اول سبک‌شناسی بقلم ملک الشعراء بهار. »

به این ترتیب بعلل وجهاتی که یاد کردیم خط و زبان پهلوی در راه زوال افتاد ولی تا قرن پنجم و ششم هجری بکلی از بین نرفت و شاید تا قریب به پنجم ماقول و اوایل قرن هفتم خط و زبان پهلوی در ایران خوانندگان و نویسندگان داشته است، پس از حمله ابلغار مغول زردشتیان خراسان و سایر بلاد یا از دم تیغ گذشتند یا بحکم اضطرار به هندوستان و بزد و کرمان گریختند.

بالتیجه پس از حمله عرب ادبیات هندیستنا یکباره نیست و نابود شد و آثاری از آن بوسیله مهاجرین و فراریان به هندوستان منتقل گردید، و چنانکه میدانیم امروزه فرا گرفتن ادبیات هندیستنا برای علاقمندان نیز کاری است دشوار.

با اینکه اسلام اصولاً با برتری ملی و نژادی مخالف بوده، همینکه حکومت بدست بنی‌امیه افتاد فخر - فروشی و پست شمردن ملل زیر دست، آغاز شد، و بدستور معاویه اخبار و احادیثی درباره بزرگی و مقام قبایل عرب و کلیه حقوق و آزادیهای بشر را از ملل تابع سلب کردند و در نتیجه این عمل و تعمیل مالیاتهای گزاف ملل اسلامی اهم از ایرانی، رومی، هندی، ترکی، قبطی و سریانی که هر یک سوای تاریخ و تمدنی بمراتب درخشانتر از اعراب داشتند، در نهان و آشکارا علیه خلافت و حکومت اعراب بمبارزه برخاستند و بنی‌عباس از شهادت ایرانیان برای پیشرفت کار خود استفاده‌ها کردند ولی از همان عهد مبارزه بین شعوبه یعنی هواخواهان «عجم» با مخالفین که هواداران قیادت «عرب» بودند شدت گرفت و هر یک از طرفین برای بکرسی نشاندن حرف خود با انتشار کتب و آثاری دست زدند و مخصوصاً ملل غیر عرب در ترجمه کتب پهلوی، هندی و یونانی و نشاندادن جنبه‌های عالی تمدن باستانی خود سعی بلیغ بکار بردند ترجمه‌های ابن مقفع و مجلدات تاریخ طبری و مسعودی و سیر الملوك و عیون الاخبار و غیره اخبار ملوك الفرس تعالی و غیره محصول فعالیت است که شعوبه برای اثبات حقانیت خود بکار بردند کوشش شعوبه در راه احیاء سنن باستانی و پایان دادن بحکومت جابره اعراب تا عصر طاهریان، صفاریان و سامانیان بقوت خود باقی بود و این جنبش با حیاء زبان فارسی و بوجود آمدن شاهنامه فردوسی کمکی بسزا نمود، لیکن دیالمه و مخصوصاً ترکان غزنوی و سلجوقی برای تثبیت موقعیت خود از دین و زبان عرب حمایت کردند، چنانکه محمود غزنوی نشر شاهنامه فردوسی و احیاء افتخارات و سنن ملی ایرانیان را بمصلحت خود ندید و به بهانه‌های مختلف با فردوسی از در دشمنی و عهد شکنی درآمد و بدین ترتیب از دوره سامانیان پیغمد مخالفین به کتب و آثار شعوبه پرداختند و بانواع وسائل برای اجرای مقصود خود متشبث شدند.

نظم و شرفارسی در قرن نهم میلادی رو بترقی نهاد
نظم و شرفارسی « ۲۶۱ - ۳۸۹ هجری » ولی قبل از این تاریخ نیز از گویندگان ایرانی آثاری در دست است از جمله این بیت را به ابوحنیفه سفدی نسبت دهند.

او ندارد یار بی یار چگونه بودا

وقصیده‌ای که بمطلع زیر آغاز میشود از آن عباس هر روزی میداند
و میگویند در مدح مأمون سروده است .

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرق دین

گسترانیده بچود و فضل در عالم یدین

سپس میگوید :

کس بدینمنوال پیش از من چنین بیتی نگفت

مرزبان فارسی راهست با این نوع بین

از معروفترین شعرای طاهریان حنظله بادغیسی است که در دوران حکومت
عبدالله ابن طاهر در نیشابور میزیسته میگویند احمد بن عبدالله خجستانی پس از
شنیدن این شعر :

مهوری گربکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاء یا چو مردانت مرگ زویاروی

بخود آمد و باهمت و پشتکار از خربندگی بامات رسید . پس از آنکه بعقوب
اولین حکومت مستقل ایرانی را تأسیس کرد ، زبان فارسی را تشویق نمود
و بشعرا و گویندگانی که بزبان عربی شعر می گفتند ، و چیز مینوشتند روی
خوش نشان نداد و این تدبیر بیبشرفت زبان و ادبیات فارسی کمک کرد از جمله
شعراى ایندوره ابو سلیک گرگانی است که در عصر عمرو لیث میزیسته و این
قطعه با او منسوب است :

خون خود را گر بریزی بر زمین

به که آب روی ریزی در کنار

بت پرستیدن به از مردم پرست

پند گیر و کار بند و گوش دار

پس از صفاریان ، سامانیان که خود را از نژاد بهرام چوین می شناختند
بقدرت خود افزودند و دولتی بزرگ پدید آوردند ، در این جریان جمعی از ایرانیان
مطلع که از گذشته‌ها و سوابق تاریخی اجداد خود باخبر بودند برای مبارزه
با حکومت خلفا و زنده کردن نام ایران و احیاء آثار باستانی بکار و کوشش‌های
عملی مشغول شدند که از آن جمله احمد بن سهیل ، سیمجوردوانی و خانواده اش
ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی ، آل محتاج و آل فریفون رامی توان

نام برد ، بطور کلی سامانیان باهل علم و ادب احترام می گذاشتند > یکی از
آئین دربار سامانیان آن بود که دانشمندان را بزمین بوس خویش روان میداشتند
و ایشان را مجالس شبانه بود در ماه رمضان فراهم می کردند و در حضور پادشاه
دانشمندان مناظره می کردند و پادشاه خود در مناظره رامیگشود و پرسش
می کرد و دانشمندان که بودند باوی سخن می گفتند و راه دانش میبویبندند و
ایشان را گرایش بذهب بوحنیفه بوده و با زبردستان خوش گشاد روی
و مهربان بودند و وزیرای ایشان بکارها میرسیدند و چون کسی را برمی آوردند
با خود بخوان می نشانیدند و از سفرها پرسش از مهمات می کردند و هر کس در
بخارا در فقه و عقافت برتر از دیگران بودوی را برمی کشیدند و از اورای میبجستند
و کارها بقبول او میبگردند» (۱)

ملك الشعراء بهار در کتاب سبک شناسی خود نثر فارسی را در ادواز
مختلف باین نحو تقسیم بندی می کند :

۱ - > دوره سامانی ، نثر فارسی ساده و موجز و بی صنعت و مرسل
> یعنی روان > بود و لغات فارسی بر لغات عربی میبچریده است و نمونه کامل آن
تاریخ بلعمی و حدود العالم است .

۲ - دوره غزنوی و سلجوقی اول ؛ که نثر عربی در نثر فارسی اثر
کرده جمله‌ها طولانی شد و لغات عربی رو بر بادی گذاشت نمونه آن تاریخ
بیهقی و کلیه دمنه است .

۳ - در دوره سلجوقی دوم و خوارزمیان - موازنه و سجع و تکلفات
و صنایع بدیعیه در نثر زیاد شده است نمونه آن مقامات حمیدی و مرزبان -
نامه است .

۴ - در دوره صنعتی تکلفات بدیعی زیادتر گردیده و لغات عربی مشکل
و اصطلاحات علمی نیز فزونی گرفت و نثر را مشکل و فهم آنرا دشوار ساخت
نمو : نفثة المصدور زیدی - التوسل الی التوسل بهاء الدین و
نثر لباب الالباب ... >

۵ - دوره بازگشت ادبی - تقلید از نثر زیبای گلستان سعدی و نثر
خوارزمی و نثر تاریخ بیهقی رواج گرفت و نمونه آن منشآت قائم مقام و نشاط
و ناسخ التواریخ سیهروه و لغات هدایت و نامه دانشوران است .

۱ - المقدسی . نقل از کتاب احوال و اشعار رودکی از آقای سعید نفیسی

۶ - در دوره ساده نویسی - نثر ساده و فصیح رواج گرفت و نمونه آن رساله های ملکم و ترجمه حاج بابای اصفهانی و کتاب احمد طالبوف و کتاب ابراهیم بیگ و افسانه های کنت و سه تفنگدار ترجمه محمد طاهر میرزا و سایر کتب این دوره است که مقالات جراید مهم فارسی از آن جمله است .
اکنون که از این تقسیم فارغ شدیم ، علوم و ادبیات فارسی را از دوره سامانیان تا حمله مغول مورد مطالعه قرار میدهم :

در دوره سامانیان وضع عمومی برای رشد و توسعه ادبیات فارسی کاملاً آماده و مساعد بود در این دوره نه تنها ادبیات فارسی بلکه ادبیات عرب نیز در راه کمال پیش رفت و گسله های رنگینی در بوستان ادبیات فارسی شکفته شده کتاب عجایب البلدان نوشته ابوالمؤید ، کتاب شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه منظوم مسعودی مروزی و از همه مهمتر مقدمات تنظیم شاهنامه فردوسی در این عصر فراهم شده است .

علاوه بر این ترجمه تاریخ طبری توسط محمد بلعمی وزیر منصور بن نوح و تألیف کتاب الابنیه فی حقایق الادویه توسط امام موفق الدین هروی و کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب در سال ۳۷۳ بوسیله نویسنده مجهولی در گوزگانان صورت گرفت . ولی این جنبش درخشان نه تنها در قرون بعد ادامه نیافت بلکه بسیاری از آثار گرانبهای این دوره که محصول تلاش شموویه بود ، در قرون بعد دستخوش زوال و نیستی گردید و چنانکه گفتیم سرکان غزنوی و سلجوقی مخصوصاً سلطان محمود با احیاء سنن و افتخارات دیرین ایرانیان روی موافق نشان نداد و بسیاری از مورخین و علماء آثار و افکار خود را بزبان عربی نوشتند که از آن جمله آثار علمی بوعلی سینا ، محمد زکریا ، ابوریحان بیرونی و تاریخ عتبی را میتوان نام برد ، با این حال در این دوره رشته نگارش کتب فارسی بکلی پاره نشد و کتبی نظیر تاریخ بیهقی ، تاریخ گردیزی ، تاریخ سیستان ، قابوسنامه ، التفهیم ، کشف المحجوب و غیره بزبان فارسی منتشر شد ، در دوره خارزمیان بار دیگر ادبیات فارسی مورد توجه قرار گرفت و این وضع تا حمله مغول ادامه یافت پس از ایلغار مغول و سقوط کامل دولت عرب زبان و ادبیات آنها رو بفراموشی رفت و زمینه رشد و توسعه ادبیات فارسی در دربار مراغه و سلطانیه فراهم گردید .

از این دوره کتبی نظیر جهانگشای جوینی تاریخ و صاف جامع التواریخ و کتب علمی زیادی نظیر رسالات خواجه نصیرالدین و بابا افضل بیادگار مانده است . در نواحی نیمه مستقل نیز مردانی نظیر سعدی شیرازی و زرکوب

با انتشار آثار فصیح فارسی مشغول شدند و این جنبش در دوره تیموریان و ادوار بعد ادامه یافت .

دوره سامانیان چنانکه اشاره شد یکی از درخشانترین ایام ادبیات کلاسیک فارسی است که در این دوره ماوراءالنهر کهواره رشد ادبیات بود و بسیاری از نمونه های دلنشین شعر و ادب فارسی از این سرزمین بدیگر مناطق ایران بسط یافته است .

سلاطین سامانی برای پراکندن نام خویش باطراف و اکناف شعر و اهل علم را بغرود جلب می کردند ، از طرف دیگر حس شهرت طلبی و احتیاج بزندگی مادی شعر و نویسندگان را وادار می کرد که بدربار و مراکز قدرت نزدیک شوند و در پناه حمایت سلاطین و زندگی خود را با عزت و جاه سپری سازند .

اوزان گوناگون شعر از روزگار قدیم در ایران وجود داشته ، مخصوصاً در دوره صفاریان و سامانیان وسعت اقسام شعر فارسی و اهمیت زیاد پیدا کرده است

مجموع اشعار فارسی از شش نوع بیرون نیست بیت ، دوبیت ، رباعی غزل ، قصیده ، قطعه ، مثنوی . غزل معمولاً از ۷ یا ۹ یا ۱۱ بیت تجاوز نمی کند و غالباً مربوط بعشق ، شکایت از اوضاع ، و گاهی فلسفه و تصوف است .

قصیده مختص بمدح یا هجو یا مرثیه یا شکایت شاعر یا مفاخره است مثنوی تک بیتهایی است بیک وزن که در هر یک قافیه عوض میشود و خاص داستانها از رزم و عشق یا حکایات فلسفی و عرفانی است .

شعر فارسی از چهار سبک بیرون نیست .
۱ - سبک خراسانی یا ترکستانی نظیر اشعار رودکی و شهید بلخی ،
۲ - سبک عراقی نظیر آثار کمال الدین اسمعیل اصفهانی ، سعدی و حافظ .
۳ - سبک هندی مانند اشعار صائب تبریزی ۴ - بازگشت ادبی و شیوه های آزاد نظیر آثار آذر بیگدلی ، هاتف ، قاتنی ، سروش اصفهانی .

یکی از شعرا و متفکرین این ایام ابوالحسن شهید - بزرگترین شعرا و بلخی است که در شعر و فلسفه مهارت داشته و در گویندگان بعد از اسلام آثار او نکات دقیق اجتماعی منعکس است چنانکه می گوید :

اگر غم را چو آتش دود بودی
در این کپتی سراسر گر بگردی
و نیرمی گوید :

جهان تاریک بودی جاودانه
خرده مندی نیایی شادمانه

دانش و خواسته است نرگس و گلی که بیگجای نشکند بهم
هر که رادانش است خواسته نیست هر که را خواسته است دانش کم
رودکی سمرقندی - ابو عبدالله جعفر ابن محمد رودکی نخستین
شاعر بزرگ ایرانست که مراتب استادی او مورد قبول اکثر شعرای آندورانست
عنصری که استاد قصیده بود نر باره اومی گوید .

غزل رودکی وار نیکو بود
اگر چه بکوشم بیاریک وهم
غزلهای من رودکی وار نیست
بدین برده اندر مرا بار نیست
رودکی در اواخر قرن نهم میلادی در ناحیه پنجکند در یک خانواده
دهقانی بدنیآ آمد ، در دوره جوانی از برکت صدای دلنواز و مهارتی که در فن
موسیقی داشت مورد توجه قرار گرفت .

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت
باده انداز کو سرود انداخت
نبردوم و وزیر او بلغمی برای این مرد هنرمند احترامی تمام قائل بودند
عده ای از شعرای این دوره در پناه حمایت و تحت تعلیمات او نام و نشان و شخصیت
و اعتباری کسب کردند ، رودکی که خود دهقان زاده بود با قرامطه و آراء
و نظریات آنان روی موافق نشان میداد ، بهمین علت پس از آنکه دوست و
حامی او بلغمی از مقام وزارت مهزول گردید و جبهانی بجای او نشست دشمنان
موقع رامفتنم شمرده او را از دربار راندند ، شهیدی سمرقندی در وصف
او می گوید :

گر سری باید به عالم کس به نیکو شاعری
رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری
شعرا و را من شردم سیزده ره صد هزار
هم فزون آید اگر چونانکه باید بشمری

اکنون از آثار فراوان رودکی بیش از هزار و پانصد بیت باقی نیست
که در میان آنها قصائد و غزلیات و اشعاری از کلیله و دمنه او بچشم میخورد
رودکی یک غزل برای معمولی و درباری نبود، چه در آثار او توصیف طبیعت

جنبه های نشاط انگیز زندگی بطوری جالب بیان شده است در اشعارش آثار
رتالیسم و نظریات عمیق فلسفی نیز مشاهده میشود .

روی بمهراب نمودن چه سود
دل بیخارا و بتان طراز
ایزد ما و سوسه عاشقی
از تو پذیرد نپذیرد نماز
از اشعار توصیفی او نیز چند بیت ذکر می کنیم :
مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود
نبود دندان لا بل چراغ تابان بود
سپید سیم زده بود و درو مرجان بود
ستاره سحری قطره های باران بود
همیشه شاد ، ندانستی که غم چه بود
دلم نشاط و طرب را همیشه میدان بود
بسا دلا که بسان حریر کرده شعر
از آن پس که به کردار سنگ و سندان بود
کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

ابو منصور محمد بن احمد دقیقی ، پس از رودکی
بزرگترین شاعر عصر سامانیان است ، این مرد
زندگی ادبی خود را نزد یکی از امرای چغانیان
شروع کرد ولی بعدها کارش بالا گرفت تا جائیکه او را به بخارا احضار
کردند و در میان شعرای دربار سامانی مقام و موقعیت مهمی احراز کرد ،
در دوره سامانیان حماسه های ملی و آشنا ساختن مردم به افتخارات نیاکان
مورد نظر بود ، بهمین مناسبت دقیقی با استفاده از منابع پهلوی و گفته های
موبدان ، بامروخ بن منصور به این کار دست زد و قسمتی از گذشته باستانی
را برشته نظم کشید ولی قبل از اینکه اینکار را بیابان رساند در جوانی
بدرست غلام ترکی کشته شد .

اشعار شاهنامه دقیقی را از هزار تا بیست هزار نوشته اند ولی آنچه
از گفته های دقیقی که عیناً در شاهنامه فردوسی منعکس شده از هزار بیت
نمیگذرد ، دقیقی در این هزار بیت از داستان گشتاسب مخصوصاً از ظهور
زردشت باعلاقه و احترام تمام سخن گفته تا جائی که عده ای او را زردشتی
خوانده اند و این موضوع از گفته های او نیز مستفاد میشود :

دقیقی چار خصلت برگزیده است
لب باقوت رنگ و ناله چنگ
از قصاید او :

بگیتی از همه خوبی و زشتی
می چون رنگ و دین زرد هشتی

زدو چیز گیرند مر مملکت را
یکی زر نام ملک بر نبشته
دو چیز است کورا به بند اندر آرد
بشمیر باید گرفتن مر اورا
کرا بخت و دینار و شمیر باشد
خرد باید آنجا وجود و شجاعت

یکی ارغوانی یکی زعفرانی
دگر آهن آب داده بمانی
یکی تیغ هندی یکی زرکانی
بدینار بستنش پای ار توانی
نبایدش تن سرو پست کیانی
فلک کی دهد مملکت رایگانی

ابوالقاسم فردوسی طوسی در حدود سال ۳۳۰
فردوسی طوسی (۹۳۴ یا ۹۳۵ میلادی) در طوس متولد شده است
از دوران کودکی فردوسی اطلاعی در دست نیست
بعدها می توان گفت که شاعر بزرگ ما در یک خانواده متوسط الحالی نشو و
نما یافته و پدر او توانسته است در شرایط آنروز فرزندش را بخوبی تحت
تعلیم و تربیت قرار دهد، فردوسی بزبانهای دری، عربی و پهلوی بخوبی
آشنا بود و در ۳۵ سالگی به بخارا و چنه نقطه دیگر مسافرت کرد و برای
تکمیل شاهنامه ابومنصور و تهیه مدارک کافی مربوط بگذشته ملل ایران
صرف وقت و بذل کوشش نمود و از اطلاعات دهقانان و فلک لوره های زمان خود
برای انجام مقصود استفاده کرد و پس از گردآوری اسناد به نظم شاهنامه
مشغول شد و با زنده کردن تاریخ و داستانهای ملی ایران روح تازه ای بزبان
فارسی بخشید.

هنگامیکه فردوسی دست به اینکار بزرگ زد حکومت
سامانیان در کمال قدرت بود « این شایعه که
فردوسی شاهنامه را با اشاره محمود و بامید
شصت هزار دینار او بنظم آورده بهیچ وجه صحیح
منظور فردوسی
از نظم شاهنامه
نیست زیرا که :

فردوسی در آغاز شاهنامه تصریح میکند که چون از کار دقیقی و
پرداختن او بنظم داستانهای کهن و کشته شدنش آگاه میگردد خود در پی
اینکار می افتد ولی نامدتی موضوع را پنهان نگاه میداشته است:

زمانه سراسر پر از جنک بود
بر این گونه یکچند بگذاشتم
ندیدم کسی کش سزاوار بود
سپس میگوید یکی از دوستان نامه پهلوی یعنی اصل خدای نامه را نزد
من آورد و مرا بگفتن آن تشویق کرد.

بجویندگان برجها تنگ بود
سخن را نهفته همی داشتم
بگفتار این مر مرا یار بود
سپس میگوید یکی از دوستان نامه پهلوی یعنی اصل خدای نامه را نزد
من آورد و مرا بگفتن آن تشویق کرد.

بشهرم یکی مهربان دوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو
نوشته من این نامه پهلوی
گشاده زبان و جوانیت هست
... سپس فردوسی یاریها و اصرار ابومنصور بن محمد را در اتمام
نظم شاهنامه بیان میکند:

مرا گفت کاین نامه شهریار
اگر گفته آمد بشاهان سپار
... پس از آنکه قسمت مهمی از شاهنامه گفته میشود... محمود بیادشاهی
میرسد. فردوسی شاهنامه را بنام او میکند و بنزد او میبرد... در سال ۳۷۱
نظم شاهنامه آغاز گردید و سی و پنج سال طول کشید باین حساب شاهنامه
در سال ۴۰۶ بیابان رسیده است.

کنون عمر نزدیک هشتاد شد
سر آمد کتون قصه بزد کرد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار
که گفتم من این نامه شاهوار
... حالا با توجه باینکه سلطان محمود در سال ۳۸۹ بیادشاهی نشسته
است، بخوبی روشن میگردد که فردوسی تقریباً ۱۸ سال پیش از سلطنت
محمود بنظم شاهنامه آغاز کرده و انگیزه ای جز زر و سیم وی
داشته است.

نلد که در تایید این مطلب میگوید:
الف- « نمیتوان گفت او (یعنی محمود) در حقیقت قوه فهم و ادراک
افکار شاعرانه را داشته است.
ب- حماسه ملی ایران مخالف منافع ترکها بود که رو بقدرت بودند
و شاهنامه که عبارت از مدح و تمجید کیش کهن ایران است منافی با مرام
۱۰ ارد یعنی بیست و پنجم هر ماه است.

آقای سعید نفیسی در مقاله‌ای که در شماره پنجم سال چهارم مجله پیام نو درباره فردوسی نوشته‌اند بنده الف را تایید کرد و در این باره توضیح بیشتری داده‌اند «فردوسی طرفدار شعوبیه و با قرب احتمال شیعه و بنزدیک‌ترین حدس اسمعیلی بود، و از طرف دیگر میدانم که محمود حنفی بسیار متعصب بود... و محال است با کسی مانند فردوسی کمترین رابطه را بهم زده باشد چنانکه میدانیم در صدد آزار ابن سینا و ابوالریحان بیرونی که نه تنها بزرگترین دانشمندان زمان او بوده‌اند بلکه بزرگترین علمای اسلام بشمار میروند برآمده و هر دو را دنبال کرده و ایشان از دست او از این شهر به آن شهر میگریخته‌اند زیرا که اتفاقاً ابن سینا و ابوالریحان هم اسمعیلی و هواخواه شعوبیه بوده‌اند.»

پس نتیجه میگیریم که فردوسی نظم شاهنامه را... بخاطر يك هدف مقدس یعنی زنده کردن داستانهای ملی ایران و مقاومت در برابر قوم مهاجم آغاز کرده و بیابان رسانیده است.

بسی رنج بردم بدین سال سی
بی افکندم از نظم کاخی بلند
عجم زنده کردم بدین پارسی
که از باد و باران نیابد گزند
وقتی فردوسی از زبان رستم پور هر مزد شاه از شکست ایرانیان یاد میکند، دلدادگی او بآئین باستان و تنفر وی از تعصبات مذهبی و نفرت فراوانش از ستمگران تازی بخوبی آشکار میشود.

چو بخت عرب بر عجم نیره شد
دگر گونه شد چرخ گردون بچهر
بایرانیان زار و گریان شدم
کزین پس شکست آید از تازیان
چو با تخت منبر برابر شود
تبه گردد این رنجهای دراز
ز پیمان بگردند و از راستی
رباید همی این از آن آن ازین
نپسانی بتر ز اشکارا شود
شود بنده بی هنر شهریار
همی تخت ساسانیان نیره شد
از آزادگان پاک بپرید مهر
ز ساسانیان نیز بریان شدم
ستاره نگردد مگر بر زبان
همه نام بوبکر و عمر شود
فرازی نشیب آید شیخی فراز
همه کارشان کزی و کاستی
ز نفرین ندانند باز آفرین
دل مردمان سنک خارا شود
نژاد و بزرگی نیاید بکار

بسگیتی نماند کسی را وفا
از ایران و از تازیان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
بریزند خون از پی خواسته
زبان کسان از پی سود خویش
همچنین در نامه‌ای که از زبان رستم پور هر مزد شاه رسیده و قاص نوشته در وصف اعراب میگوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار
که تاج کیانی کند آرزو
شمارا بدیده درون شرم نیست
بدین چهر و این مهر و این راه و خوی
سپس فردوسی از وعد و وعیدهای سعاد و قاص یاد می کند .
سرنامه بنوشت نام خدای
ز چنی سخن گفت و ز آدمی
ز توحید و قرآن و وعده و وعید
ز قطران و از آتش و ز مهر بر
ز کافور و از مشک و ماء معین
که گر شاه بیند بر دین راست
شفیع گناهش محمده بود
همه تخت و تاج و همه جشن و سور

روان و زبانهها شود پر جفا
نژادی بدید آید اندر میان
سخنها بگردار بازی بود
شود روزگار بسد آراسته
بجویند و دین اندر آرد پیش
همچنین در نامه‌ای که از زبان رستم پور هر مزد شاه رسیده و قاص نوشته

عرب را بجائی رسیده است کار
نفو بر تو ای چرخ گردون نفو
ز راه خرد مهر و آزرم نیست
همی تخت و تاج آیدت آرزوی
محمد رسولش بحق رهنمای
ز گفتار پیغمبر هاشمی
ز تهدید و از رسمهای جدید
ز فردوس و جوی می و جوی شیر
ز شهد بهشت و می انگبین
دو عالم بشادی و شاهی و راست
تنش چون گلاب مصعد بود
نیارزد بدیدار يك موی حور

بطوریکه از فحوای این اشعار بر می آید و چنانکه نلد که مستشرق شهیر متذکر شده، فردوسی تعصب مذهبی نداشته در افسانه‌ای که از مأخذ اسلامی اقتباس شده و راجع بزبانت اسکندر از کعبه است اظهار می کند که خدای زمین و زمان احتیاجی بجا و مکان ندارد... میگوید که برای پیشینیان ما آتش فقط برای تعیین سمت نیایش بود همانطور که برای عربها سنک سمت پرستش است، در این مورد بهیچوجه احترام مخصوص نسبت باسلام ابراز نداشته است (۱)

خدای جهان را نیابد نیاز
بسیاری از شعرا مانند نظامی خواسته‌اند از فردوسی تقلید کنند ولی

(۱) حماسه ملی ایران نوشته شو دور نلد که ترجمه بزرگ علوی

چون آثارشان بر پایه داستانهای ملی استوار نبوده، مقبول طبع مردم نیفتاده است
 سعدی با تمام مقامی که در شعر و ادبیات فارسی دارد، وقتیکه خواست در
 میدان حماسه هنرنمایی کند بنا توانی وشکست خود اعتراف کرد و گفت:
 شبی زیب فکرتم همی سوختم چراغ بلاغت بیافر و ختم
 پراکنده گوئی حدیثم شنید جز احسن گوئی طریقی ندید
 که فکرش بلیغ است و رایش بلند ولی در ره زهد و طامات و بند
 نه درخشت و کوبال و گرزو گران که این شیوه ختم است بردیگران

« شاهنامه فقط وصف شاهان نیست بلکه در حقیقت
 چند نکته در باره وصف ملت ایران است. قهرمان اصلی شاهنامه شاهان
 خود شاهنامه نیستند بلکه رستم است که فقط زور بازوی او مورد
 نظر نیست بلکه پاکدلی، انسان دوستی، ایران

پرستی، بزرگ منشی، بلند نظری او صفات عالیه ایران باستان را مجسم
 می کند، از شاهنامه يك مصرع بسایاد میدهند آن ایست: چه فرمان یزدان
 چه فرمان شاه، ولی در شاهنامه خیلی چیز های دیگر هست، در آنجا
 بزرگان ایران دارای شخصیت اند، دروغ نمیگویند، سرشکستگی بیار
 نمی آورند، فرمان بیداد گرانه ای را نمی پذیرند. مادرا اینجا برای نشان
 دادن اخلاقی که شاهنامه معرف آنست چند مثال می آوریم « (۱) هنگامیکه
 کاوس بارستم بدرشتی سخن میگویی رستم که مظهر ملت ایران است سر تسلیم
 فرود نمی آورد و کاری می کند که کاوس از در پوزش و مہذرت خواهی در آید.

تو من بر آشت با شهریار که چندین مدار آتش اندر کنار
 من آن رستم زال نام آورم که از چون توشه خم نگیرد سرم
 چو خشم آورم شاه کاوس کیست چرا دست یازد بمن طوس کیست
 چرا دارم از خشم کاوس باک چه کاوس پیشم چه یکمشت خاک

پس از آنکه بزرگان کاوس را از کرده نادم میبینند بار دیگر رستم
 را نزد کاوس میبرند اینبار شاه چنین میگوید:

چه آزرده گشتی تو ای پیلتن پشیمان شدم خاکم اندر دهن
 در جای دیگر فردوسی مقاومت رستم را در مقابل اسفندیار و شخصیت
 اخلاقی او را روشن می کند.

۱- درباره فردوسی از: آقای احمد قاسمی

جهان دیده گفت این نه جای منست
 زمین را همه سر بسر گشته ام
 نیاکانت را پادشاهی ز ماست
 من از کودکی تا شدستم کهن
 که گوید برو دست رستم ببند
 مرا سر نهان گر شود زیر سنگ

بجائی نشینم که رای منست
 بسی شاه بیداد گسر گشته ام
 و اگر نه کسی نام ایشان نخواست
 بدین گونه از کس نبردم سخن
 بنندد مرا دست چرخ بلند
 از آن به که نامم بر آید بنگ

پس از آنکه چهارمین فرزند کاوه را برای قربانی نزد
 ضحاک بردند، این شاه بیدادگر از عاقبت کار خود
 اندیشید و بر آن شد سندی حاکی از عدالت خواهی
 خود بدست اعوان ظالم خویش تنظیم کند ولی فریاد داد خواهی کاوه
 امان نداد.

کاوه آهنگر

خروشید وز دست بر سر ز شاه
 ز تو بر من آمد ستم بیشتر
 شهامن چه کردم یکی باز گوی
 یکی بی زبان مرد آهنگر
 تو شاهی و گر ازدها پیکری
 اگر نیست کشورشاهی تراست
 بفرمود پس کاوه را پادشاه
 چو بر خواند کاوه همان محضرش
 خروشید گای پایمردان دیو
 خروشید برجست لرزان ز جای
 از آن چرم کاهنگران پشت پای
 همان کاوه آن بر سر نیزه کرد
 خروشان همی رفت نیزه بدست
 بیوفید کاین مهتر اهر بمن است
 از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه

که شاهانم کاوه داد خواه
 زنده هر زمان بر دلم بیشتر
 و گسر بیگناهم بهانه مجوی
 ز شاه آتش آید همی بر سرم
 بیاید بر این داستان داوری
 چرا رنج و سختی همه بهر ماست
 که باشد بدان محضر اندر گواه
 بدان سوی محضر بگرد او سرش
 بریده دل از مهر کیهان خدیو
 به هرگز بر اندیشم از پادشاه
 ببوشند هنگام زخم درای
 همانکه ز بازار برخاست کرد
 که ای نامداران یزدان پرست
 جهان آفرین را بدل دشمن است
 به شاهی بسر بر نهادی کلاه

بر آن بی بها چرم آهنگران
ز دیبای سرمایه و پسر نیان
که اندر شب تیره خورشید بود

بر آویختی نو بنو گوهران
بر آنگونه گشت اختر کاویان
جهان را از او دل پر امید بود

در اشعار فردوسی جسته جسته به تعلیمات اجتماعی و اقتصادی نیز
بر میخوریم .

زدلها همه کینه بیرون کنید

صلح دوستی
فردوسی
ز خون ریختن دست باید کشید

سر بیگناهان نباید برید
که تا بود باد آنکه او جنگ خواست

همه ز آشتی کام مردم رواست
ایران دوستی :

بدین بوم و بر، زنده بگتن مباد
زن و کودک خرد و پیوند خویش
از آن به که کشور بدشمن دهیم
به از زنده دشمن بدو شاد کام

چو ایران نباشد تن من مباد
ز بهر بوم و فرزند خویش
همه سر بر تن بگشتن دهیم
جهانجوی اگر کشته آید بنام

اندر زهای مختلف

که کوتاه گوید بمعنی بسی
فراوان سخن باشد و دیر یاب (۱)
که گیتی سپنجست و ما بر گذر (۲)
ز تازی کژی بیاید گریست
وز وهر کسی باد گر گونه خوست
که تیمار (۴) جان باشد ورنج تن
ز سستی دروغ آید و کاستی
به از خامشی هیچ پیرایه نیست
نباید فشانند و نیساید فشرد

دگر گفت روشن روان آنکسی
کسی را که مغزش بود با شتاب
هنرجوی و تیمار بیشی مغور
همه روشنی مردم از راستیست
دل هر کسی بنده آرزوست
بنا یافت (۳) رنجه مکن خویشتن
ز نیرو بود مرد را راستی
زدانش چو جان تو را مایه نیست
هزبنه چنان کن که بایدت کرد

...

خرد زیور نامداران بود
خرد مایه زندگانی شناس

خرد افسر شهریاران بود
خرد زنده جاودانی شناس

(۱) نهم (۲) موقت (۳) نایاب (۴) همه

خرد و هنمای و خرد دلکشای
از و شادمانی و زو مردمیست

خرد دست گیرد بهر دوسرای
از ویت فزونی و زویت کمیست

...

چنین گفت رستم خداوند رخس
نه چندان که بی چیز گردی ز چیز
پوش و بنوش و به بخش و بده

که گر نام خواهی درم را به بخش
جهان تنگ دارد ز بی چیز نیز
برای دگر روز چیزی بنه

فردوسی در اثر جاویدان خود شاهنامه همواره نیکی، نیکوکاری و
قهرمانی راستوده و بازشتی و بیادگیری جنگ و ستیز کرده است او با مهارت
بسیار مبارزه پیروز مندانه ملت را تحت فرمان کاره آهنگر با ضحاک پیدا کرد
بصورت خوبی مجسم میکند، فردوسی ضمن توصیف رستم و سایر قهرمانان
شاهنامه، راه مبارزات بعدی ملت را در راه حفظ استقلال و آزادی نشان
میدهد. فردوسی در سن ۶۵ سالگی پس از ۳۰ یا ۳۵ سال کار مداوم و وظیفه
مقدس را که بعهده گرفته بود پایان رسانید.

شاهنامه دارای ۱۲۰ هزار بیت است که در ۴۰۰ هجری (۹۹۹ میلادی)
پایان یافته است، در این موق دولت سامانی منقرض شده و از حامیان حقیقی
شاعر کسی زنده نبود.

محمود غزنوی چنانکه اشاره شد، بدین کنجینه گرانها خوشبین نبود
زیرا در این منظومه برای خود خطر سیاسی بزرگی احساس میکرد زیرا در
شاهنامه از مبارزه ملت برضد تورانیان و ترکها سخن رفته و از جنبشهای
ملی ایران علیه اعراب متجاوز به نیکی یاد شده بود، بهمین مناسبت نه تنها
محمود بلکه دستگاه خلافت نیز با این اثر جاوید نظر موافق نداشت بهمین
مناسبت محمود فرمان میدهد فردوسی را بزیر پای پیل اندازند.

مرا بیم دادی که در پای پیل تنت را بسازم چو دریای نیل

سالهای آخر عمر فردوسی با فقر و تنگدستی سپری شد و در سال ۱۰۲۰
میلادی در طوس در گذشت، روحانیون مسلمان فردوسی را به ملت تنظیم
شاهنامه و حمله ای که به اعراب متجاوز کرده بود کافر شمردند و از دفن او
در قبرستان مسلمانان خودداری کردند ناچار جسد این مرد بزرگ را در باغ

خودش بخاک سپردند، اما شاعر نامی ما جاویدان بودن خود را پیش گوئی کرده بود.

نمیرم از این پس که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراکنده‌ام
« اگر ما نسبت بزمان خودمان همانقدر مترقی بودیم که فردوسی نسبت بزمان خودش مترقی بود، اگر باندازه فردوسی ملت ایران را دوست میداشتیم، اگر باندازه فردوسی در خدمت ملت بودیم، ایران ما امروز دستخوش پیدادگران خودی و بیگانه نبود، ضحاک ستم با هزار اژدها بجان ملت ایران نمی افتاد و سلاله امپریالیسم بر ما چیره نمیشد.» (۱)

زندگی علمی و ادبی در عصر غزنویان
دردست فرخانیان، فتح خراسان توسط غزنویان و سایر تغییرات سیاسی که در اواخر قرن دهم روی داد نمیتوانست در زندگی علمی و ادبی آن زمان بی تاثیر باشد.

از بین رفتن جنگهای مداوم، و پیوستن سراسر خراسان، چغانیان، ختالیان، افغانستان و قسمتی از ایران کنونی و ناحیه شمالی هندوستان بحوزه قدرت غزنویان، شرایط بالنسبه مساعدی برای رشد و توسعه علوم و ادبیات فراهم نمود، باید بخاطر داشت که فتوای الهی بزرگ و حکام نواحی هیچگاه شعرا و ارباب علم را برای خدمت بمال فرنگ بشری دور خود جمع نمیکردند بلکه تنها هدف آنان، شهرت طلبی و بالا بردن مقام و منزلت دربار خود بود، چنانکه اشاره شد این راه و رسم از عهد سامانیان آغاز شد و سلاطین این سلسله برای رقابت با قدرت خلفا بر شکوه و حشمت دربار خود افزودند، و محمود غزنوی با پیروی از روش آنان دانشمندان و شعرا را معروف و را بدربار خود فراخواند، در دوره غزنویان روابط بین بغداد و آسیای میانه توسعه می یابد، محمود غزنوی که خود را مسلمان متعصبی نشان میداد، سعی میکرد پیش از پیش لطف خلیفه را بخود جلب کند و با فرستادن هدایا و اعزام سفرا مقام و اهمیت خود را بالا برد، در دوره محمود زبان عربی رایج گردید و پس از آنکه حس میبندی بوزارت رسید برخلاف اسفرائینی دستور داد مکاتبات بزبان عربی انجام گیرد، محمود بزبان عربی آشنائی نداشت ولی چنانکه تاریخ بیهقی میگوید، پسران او محمود و مسعود بزبان عربی دلبستگی داشتند

۱- درباره فردوسی از آقای احمد آقاسی

و مایل بودند که در مجالس جشن باشعار و آثار عربی گوش دهند.

دربار غزنویان مرکز شعرا و اهل ادب بود بطوریکه در بعضی منابع ذکر شده، در دربار محمود بیش از ۴۰۰ شاعر جمع شده بودند که کار آنها مدح محمود و توصیف لشکر کشیهای او بود، محمود برخلاف توده ایرانی بمنظومه های قهرمانی و احیاء افتخارات دیرین ایران علاقه ای نداشت و بجز آن میتوان گفت که اگر در عصر سامانیان مقدمات و شرایط بوجود آمدن شاهنامه فراهم نشده بود، این اثر بزرگ تاریخی اساساً بوجود نمی آمد و زبان فارسی و ادبیات جهانی از این اثر گرانبها بی نصیب می ماند، در دوره محمود مقام تازه ای که همان رتبه ملك الشعرائی است بوجود می آید، ابوالقاسم عنصری که یکی از غزاسرایان بنام است بلقب ملك الشعرائی رسیده این شاعر زبردست در سال ۳۵۰ هـ یعنی در سال ۶۰ قرن دهم میلادی در بلخ تولد یافت و پس از خاتمه تحصیلات بدربار غزنویان راه یافت، عنصری در غالب لشکر کشیهای محمود شرکت میکرد و بسیاری از قصاید و غزلیات خود را بشرح فتوحات محمود اختصاص میداد، هنرمندی عنصری در شعر و ادبیات بیابان است که منوچهری که خود از استادان بود، در وصف او خطاب بشمع میگوید:

تو همی تابی و من بر تو همی خوانم بهر

هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن

اوستاد استادان زمانه عنصری

عنصرش بیعیب و دل بیفش و دینش بیفتن

شعرا و چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع

طبع او چون شعر او هم با ملاحه هم حسن

منابع ادبی سه کتاب را که بشکل مثنوی تنظیم شده از جمله مثنوی (وامق و عذرا) را باو نسبت میدهند ولی از این آثار اکنون چیزی در دست نیست.

عنصری پس از يك عمر طولانی و تربیت عده ای شاعر درباری در سال ۱۰۳۹ در گذشت در آثار او بندرت تعلیمات اخلاقی و اجتماعی دیده میشود.

دلی که رامش جوید نیابد آن دانش

سری که بالش جوید نیابد او افسر

ز زود خفتن و از دیر برخاستن هرگز
نه ملك يابد مرد و نه بر ملوك ظفر
كسيكه بر تو مزور كند حديث كسان
دهان آنكس پر خاك باد و خاكستر
كسيكه مايه ندارد سخن چه خواهد گفت

چگونه پرد مرغي كه بسته دارد پر
از شعرای خوش طبع و توانای دربار سلطان محمود
است كه از بركت مديحه سرائی و تملق گوئی قسمت
اعظم عمر خود را در شعر سازی و عشق بازی
بسر برده است .

مرا دلست گروگان عشق چندین جای
عجبت از دل من دل نیا فریده خدای
دلم یکی و در او عاشقی گروه گروه
تو در جهان چو دل من دلی دگر بنمای
دیوان فرخی نزدیک ده هزار بیت است، و قصاید و غزلیات او در وصف
زیبائیهای طبیعت بسیار جالب و دلنشین است.

بدین خرمی جهان بدین تازگی بهار
بدین روشنی شراب بدین نیکوئی نگار
یکی چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست
یکی چون گلاب بلخ یکی چون بت بهار
زمین از سر شك ابر ، هوا از نسیم گل
درخت از جمال برک سر که زلاله زار

یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش
یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار
یکی بر کنار گل یکی در میان بید
یکی زیر شاخ سرو یکی بر سر چنار

وفات شاهر در سال ۴۲۹ (۱۰۳۹ میلادی) اتفاق افتاده است .
ابوالنجم احمد منوچهری از شرای دربار غزنویان
است در اشعار او نفوذ زبان عرب و آشنائی
بمختصات زندگی آن قوم کاملاً منعکس است.

چنانکه خود گوید «من بسی دیوان شعر تازیان دارم بیر» در بعضی از اشعار
منوچهری بطور رئالیستی مناظر طبیعت و احساسات زنده مردم نمایان شده
غالب اشعار او موزون و جالب است :

روزی بس خرم است می گیر از بامداد

هیچ بهانه نماند ایزد کام تو داد
نیز چه خواهی دگر خوش بخورد و خوش بزی

اندوه فردا مبر گیتی خوابست و باد

منوچهری نوعی جدید از شعر یعنی «مسهطات» را بوجود آورد وی
دانشمند و طبیب هم بود و مقام علمی او کمتر از مقام ادیبش نبوده است.

منوچهری در یکی از اشعار خود ضمن راز و نیاز با شمع حال کسی را
نشان میدهد که از برای راحت دیگران سر و جان خود را نثار میکنند.

تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست

دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن

خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان

دوستان در راحتند از ما اندر حزن

هر دو گریانیم و هر دو زرد و هر دو در گداز

هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو مستغن

آنچه من بر دل نهادم بر سرت بینم همی

آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن

راز دار من توئی همواره یار من توئی

غمگسار من توئی من آن تو تو آن من

«حکومت سلاجقه و خوارزمشاهیان که از نیمه دوم

فرن ۱۱ میلادی تا آغاز قرن ۱۳ ادامه یافته است

در دوره سلاجقه در تاریخ فرهنگی ملل آسیای میانه دارای اهمیت

و خوارزمشاهیان خاصی است، در نتیجه انقراض حکومت غزنویان

وحدت ماوراءالنهر و خراسان تأمین شد و سراسر

این منطقه تحت قدرت سلاجقه قرار گرفت و مقدمات ایجاد فعالیت فرهنگی

در نیشابور، مرو، بلخ و هرات و غیره فراهم گردید، در این دوره افراد

برجسته ای نظیر اسدی طوسی، ناصر خسرو و همزخیام، فخرالدین گرجگانی

انوری، صابر ترمذی، ظهیر قارابی و غیره از میان ایرانیان برخاستند، در میان شعرا و نویسندگان این دوره آثار ناصر خسرو و عمر خیام انعکاسی است از افکار و تمایلات مردم، در حالیکه در آثار سایرین بیشتر خصوصیات زندگی شاه و سایر درباریان دیده میشوند.

از شعرای قرن پنجم هجری و از کسانی است که
ابو نصر اسدی طوسی
به منظور طبع آزمایی و احیاء قسمتی از تاریخ باستان منظومه گرشاسب نامه را در نه هزار بیت ساخته است.

برآمد همی بیتها نه هزار دو سال اندرو برده شد روزگار
گرشاسب نامه یکی از حکایاتی است که از قهرمانی‌ها و شجاعت‌های
گرشاسب که از ابوموید بلخی و فردوسی نیز راجع بآن مطالبی گفته‌اند،
اندکی بتفصیل سخن گفته است.

بشبه نامه فردوسی نغز گوی که از پیش گویندگان برد گوی
بسی یاد رزم یلان کرده بود از این داستان یاد ناورده بود
من اکنون ز طبعم بهار آورم مرین شاخ نو را بیار آورم
اسدی اول کسی است که در ادبیات فارسی شکل مناظره را بوجود
آورده است از قصاید او مناظره شب و روز، آسمان و زمین، مغ و مسلمان
تیرو کمان اهمیت خاصی دارد علاوه بر این فرهنگ اسدی که از آثار ۸۰ شاعر
قطعاتی در آن موجود است اهمیت بسیار دارد در این فرهنگ اشعاری از
کلیله دمنه منظوم رودکی نیز دیده میشود

یکی از شعرا و صاحب نظران بزرگ این دوره
ناصر خسرو حکیم ناصر خسرو قبادیانی است که در قبادیان از
حوالی بلخ تولد یافته است.

این مرد از آغاز جوانی به تحصیل علوم و تحقیق در ادیان و عقاید
مختلف مشغول شد چنانکه خود گوید:

بهر نوعی که بشنیدم ز دانش نشستم بر در او من مجاور
نماند از هیچگون دانش که من زان نکردم استنقادت بیش و کمتر
ناصر خسرو یکچند در دربار سلجوقی خدمت دیوانی قبول کرد و
سپس راه سفر پیش گرفت و در دوران جوانی هندوستان، ترکستان و افغانستان

را گردش کرد و بعد در کشورهای آسیای میانه و مصر بسیر و سیاحت پرداخت
منظور او از این مسافرت‌ها تحقیق در وضع عمومی مردم و مطالبه در ادیان
و مذاهب مختلف بوده است، او در طی ۷ سال در شهرهای حجاز ترکیه
سوریه و مصر بتحقیق و تفرس پرداخت و بالاخره در مصر با اسمعیلیان آشنا
شد و با افکار و آراء ایشان روی موافق نشان داد و پس از چندی یکی از
طرفداران جدی این جماعت شد و پس از مراجعت از سفر، در بلخ و سایر بلاد
آشکارا به تبلیغ عقاید اسماعیلی پرداخت. او تنها به عقل و استدلال توجه نداشت بلکه
مردی حزبی و تشکیلاتی بود. چنانکه یکی از دشمنان او در بیان الادیان نوشته،
«بسیار کس از اهل طبرستان از راه برفته و آن مذهب بگرفتند که موسوم بمذهب
ناصریه است» و در جای دیگر می گوید «الناصریه، اصحاب ناصر خسرو و او ملعونی
عظیم بوده است و صاحب تصانوف... خلق را از راه ببرد و آن طریقت از آنجا برخاست.»

پس از چندی فقهای متعصب سنی بچنگ او برخاستند و امرای و حکام
در صدد دستگیری و تعقیب او برآمدند. ناچار راه فرار پیش گرفت و قسمتی از
عمر گرانمایه خود را در غربت و سختی سپری نمود.

آزرده کرد کژدم غربت چگر مرا گوئی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا
در حال خوبستن چو همی ژرف بنگرم صفرا همی بر آید ز انده بسر مرا
گویم چرا نشانه تیر زمانه کرد چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا
گر برقیاس فضل بگشتی مدار دهر جز بر مقرر ماه نبودی مقرر مرا
نی نی که چرخ و دهر ندانند قدر فضل این گفته بود گناه جوانی پدر مرا

پس از جهانگردی ناصر خسرو کتابی که از نظر تاریخی و جغرافیائی
ارزش فراوان دارد به اسم سفرنامه برشته تحریر در آورد، علاوه بر این کتبی
چند در باره اسماعیلیه نوشت غیر از کتاب (زاد المسافرین) و وجه دین که ارزش
فلسفی دارد کتاب خوان اخوان، دلیل المتعیرین، روشنائی نامه و سمادت نامه
و دیوان اشعار او معروف است خود درباره تنوع و کثرت آثارش
میگوید:

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن

زین چرخ پر ستاره فزونست اثر مرا

برای آنکه به اوضاع اجتماعی آن ایام و مصائب و مشکلاتی که این حکیم

تعملی کرده واقف شویم سطری چند از سفرنامه او را نقل میکنیم :

«امیر بصره پسر (باکالیجار دیلمی) بود... چون بآنجا رسیدم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم و خواستم که در گرما به روم باشد که گرم شویم که هوا سرد و جامه نبود و من و برادرم هر يك بکنه پوشیده بودیم و پلاس پاره ای در پشت بسته از سرما... خرجینگی بود که کتاب در آن مینهادم بفروختم و از بهای آن درمکی چند در کاغذی کردم که بگرما به بان دهم ، تا باشد که ما را درنگی زیادت تر در گرما به بگذارد... چون آن درمکها پیش او نهادم درما نگر بست پنداشت که ما دیوانه ایم... نگذاشت که ما در گرما به بدر رویم . از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم کودکان بر در گرما به بازی میکردند پنداشتند که ما دیوانگانیم ، در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ میکردند ، ما بگوشه باز شدیم و بتمجب در کار دنیا مینگریستیم ...»

بعد ناصر خسرو میگوید بکمک یکی از دوستان بوزیر دانشمندی معرفی شدم و بسیاری او وضع بهبود یافت، بعد روزی مجدداً بآن گرما به رفتیم «چندانکه ما در حمام شدیم.. خدمت کردند و بوقتی که بیرون آمدیم هر که در مسلخ گرما به بود همه بر پای خاستند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم ، و در آن میانه حمامی بیاران ... میگویند، این جوانانند که فلان روز ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم من بزبان تازی گفتم راست میگوئی ما آنیم که پلاس پاره ها در پشت بسته بودیم، آن مرد خجل شد و عذرها خواست و این هر دو حال در مدت ۲۰ روز بود ...»

ناصر خسرو برخلاف شعرای هم عصر خود بجای توصیف می و معشوق و باغ و چمن مردم را بفرافرفتن علم و حکمت ترغیب می کند .

پندم چه دهی نغست خود را	محکم کم کمری زبند در بند
بند از حکما بگیر زیرک	حکمت پدراست و بند فرزند
کاری کسه ز من پسند ناید	بامن مکن آنچنان و مپسند
چراست مگوی گاه و بیگاه	تا حاجت نایدت به سوگند
گنداست دروغ از آن حذر کن	تا پاک شود دهانت از گند

از نام بد ارهمی بتربی

بسا یسار بسد از بنه مییوند

در جای دیگر در مذمت شاعران درباری میگوید :

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی	بکی نیز بگرفت خنیاگری را
صفت چند گوئی ز شمشاد و لاله	رخ چون مه و زلفک عنبری را
بعلم و به گوهر کنی مدحت آنرا	که مایه است مرچهل و بد گوهری را
بنظم اندر آری دروغ و طمع را	دروغ است سرمایه مر کافری را
من آنم که در پای خوکان نریزم	مر این قیمتی در لفظ دری را

ناصر خسرو درباره مردم زحمتکش و دهقانان خیلی با گرمی و صمیمیت

سخن میگوید :

به از صنایع بگیتی مقبلی نیست	ز کسب دست بهتر حاصلی نیست
بروز اندر بی سامان خویش است	چو شب در خانه شده سلطان خویش است
خوردیش و کم آن مایه که خواهد	بروز افزاید آنچ از شب بماند
بری از سبب هردون و هر خس	تن آسوده ز بیم و منت کس
به بازو حاصل آرد قوت فرزند	خورد خوش با عیال و خویش و پیوند
رسد صدیر کت از کسب حلالش	ببفزاید خدا در کسب و مالش
چو شب شد خفت ایمن در شب تار	چو روز آید رود بازار پی کار
ز کسب دست نبود هیچ کاری	به از کسب نباشد هیچ کاری
سر صنایع بگردون بس فراز است	سلاطین را به صنایع نیاز است
به از صنایع عالم دیهقانست	که وحش و طیر را راحت رسانست
ز صنایع رایگان نفعی نخیزد	ز دهقان عاقبت چیزی بریزد
جهان را خرمی از دیهقانست	ازو که زرع گاهی بوستانست
از این به بابنی آدم چه کارست	کز آدم در جهان این یاد کارست
براحت رازق هر مار و مورند	همان گر آدمی و گر ستورند
اگر دهقان چنان باشد که باید	سبک گوی از ملائک در رباید
اگر جو یای قحط نان نباشد	کسی را پنایه دهقان نباشد
بکار اندر همه مردان کارند	عرق ریزند و قوت خلق کارند

کلید رزق و قسمت سخت درمشت
 بدنی اقلانه تخم کشتند
 چراغ دلفروزی در ده انگشت
 بقبی در گل باغ بهشتند
 ناصر خسرو در کتاب (سعادتنامه) بخدمت امرا و سلاطین و درباریان
 می پردازد .

چه ناخوبست دیدار بزرگان
 در جای دیگر گوید :
 چون پادشاه بن خویش گشتم
 چکاراست پیش امیرم چودانم
 حقیراست اگر در شیراستزی من
 به نزدیک من نیست جز ریک و شوره
 بگناه درشتی در شتم چو سوهان
 باز در وصف خود گوید :

در کار خویش عاجز و در مانده نیستم
 لکن مرا بکرسنگی صبر خوشترست
 فضل مرا بجمله مقرند خاص و عام
 بر یافتن زد دست فرومایگان طعام
 بعضی گویند ناصر خسرو بروزحشر معتقد نبود ، و احکام ظاهری دین
 را بپیری نمی گرفته و این قطعه را از او میدانند .

مردکی را بدشت گرگ درید
 این یکی رید بر سر کهسار
 اینچنین کس به حشر زنده شود
 نیز بر ریش مردک نادان
 ناصر خسرو در اشعار خود نه فقط بمسائل فلسفی و مذهبی میپردازد بلکه
 یک سلسله افکار مترقی و تربیتی را مطرح میکنند، در اشعار او نگاه افکار مادی
 نیز دیده میشود چنانکه خطاب بخدا میگوید :

بار خدایا اگر ز روی خدایی
 چهره رومی و صورت حبشی را
 از چه سعید او فتاد و از چه شقی شد
 طینت انسان همه جمیل سرشتی
 مایه خوبی چه بود علت زشتی
 زاهد محرابی و کشیش کشتی

نعمت منعم چراست دریا دریا
 محنت مفلس چراست کشتی کشتی
 چنانکه اشاره شد ناصر خسرو پس از بازگشت بوطن شروع بتبلیغ
 عقاید خود نمود و دیری نگذشت که در اثر تهدید ، بدگویی و نفرین و
 طعن و لعن مخالفین مجبور بآوارگی گردید ، ولی چون این مصائب را در راه
 مقصود معینی تحمل می کرد ، چندان برای او دشوار نبود ، کار دشمنی با
 ناصر خسرو بجایی رسید که خلیفه بغداد ، خان ترك ، امیر خراسان و
 ترك و نازی دشمن سرسخت او بودند و مخصوصاً فقهای سنی و هواخواهان
 خلیفه بغداد وی را رافضی و قرمطی و معتزلی می شمردند و ریختن خون
 او را جایز میدانستند ناصر خسرو جسته جسته در دیوان خود بوضع ناگوار خویش
 اشاره می کند .

جمله گشتند بیزار و نفور از صحبتم

همزبان و همنشین و همزمین و هم نسب
 کس نتواند نامه من کس نکوید نام من
 جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شب
 و در باره کسانی که فتوای قتل او را میدادند میگوید :

بدین محمد ترا کشتن من
 کجا شد حلال ای لعین محمد
 در جای دیگر بمقام علمی و فلسفی خود اشاره می کند ،
 رنجیت نبود تسا گمانت
 آن بود که من چو تو حمارم
 از دور نگه کنی سوی من
 گوئی که یکی گزنده مارم
 وی خطاب بمخالفین خود گوید ،
 نام نهی اهل علم و حکمت را
 رافضی و قرمطی و معتزلی
 علم و عمل مذهب منست و تومی
 علم نجوئی که گاو بی عملی

ناصر خسرو بعلمت ثباتی که در نظریات خود داشت تا پایان عمر از تعقیب
 دشمنان در امان نبود . وفات او در سال ۶۸۱ هجری « ۸۸۰ » میلادی
 اتفاق افتاده است .

چنانکه قبلا متذکر شدیم در قرن پنجم و ششم هجری بافتضای محیط اقتصادی و اجتماعی ایران افسکار ادبیات فارسی صوفیانه در نظم و نثر فارسی راه یافت و ماضی بحث در پیرامون «مبارزات منقی در ایران» علل ظهور این افکار و نمونه‌ای چند از آثار منظوم و منثور ایندسته از شعرا و گویندگان فارسی را برای اطلاع خوانندگان ذکر کردیم. یکی از شعرای این طریقت باباطاهر عریان است که با دو بیتبهای شیرین و موثر خود در دل توده مردم نفوذ کرده و بسیاری از لغات محلی را بطرزی دلنشین در ادبیات خود وارد کرده است.

اگر دل دلبر و دلبر کندومه	و گر دلبر دلودار را چونومه
دل و دلبر بهم آمیته و نیم	ندونم دل که و دلبر کندومه
خوشا آنون که پا از سر ندوتند	میان شعله خشک و تر ندوتند
کنشت و کعبه و بتخانه و دیر	سرامی خالی از دلبر ندوتند
دلی دیرم خـریدار محبت	کزو گرمست بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل	ز بود محنت و تـار محبت

دیگر از کسانی که در لباس تصوف با بسیاری از رسوم و سنت‌های مذهبی و اجتماعی عصر خود مبارزه کرده شیخ ابوسعید ابوالخیر است که گفته‌ها و کارهای او توسط نوه‌اش محمد بن منور در کتاب اسرار التوحید جمع آوری شده است در این کتاب راجع به الاقات بوعلی سینا با شیخ ابوسعید چنین مینویسد:

«خواجه بوعلی با شیخ در خانه شد و در خانه فراز کردند (یعنی بستند) و سه شبانه روز با یکدیگر بودند بخلوت و سخن می‌گفتند که کس ندانست... بعد از سه شبانه روز خواجه بوعلی برفت، شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی گفت هر چه من میدانم او میبیند، و متصوفه و مریدان شیخ چون بنزدیک شیخ درآمدند از شیخ سوال کردند که ای شیخ بوعلی را چون یافتی گفت هر چه ما میبینیم او میدانند.»

نمونه‌هایی از عقاید و افکار این مرد را در قسمت تصوف ذکر کردیم و فاتش در مهته از توابع خراسان بسال ۴۴۰ هجری اتفاق افتاد و طبق وصیتش هنگام مرگ بجای قرآن این دو بیت را در پیش تابوتش خواندند.

بهتر از این در جهان همه چه بود کار

دوست بر دوست رفت یسار بر یار

آینه اندوه بسود و اینهمه شادی

آن همه گفتار بود و اینهمه کردار

معاصر نظام الملک و شیخ ابوسعید بود. و بسال ۳۹۶ در

عبدالله انصاری هرات تولد یافته و قسمت اعظم عمر خود را در ایران

گذرانیده و آثار منظوم و منثور متعددی از خود

بیادگار گذاشته است: از گفته‌های او: چنان‌زی که بشنا از زی و چنان میر

که بدعا از زی چون پیش بزرگی در آئی همه گوش باش چون او سخن گوید

تو خاموش باش.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل يك كعبه صورت است يك كعبه دل

تسا بتوانی زیارت دلها کن كافزون ز هزار كعبه آمد يك دل

در باب‌العشق چنین مینویسد:

عشق درد نیست ولی بدرد آرد، بلانست ولیکن بلا بر سر مرد آرد،

هر چند مایه راحتست، پیرایه آفتست، محبت محب را سوزد نه محبوب را و

عشق طالب را سوزد نه مطلوب را.

در جای دیگر گوید: «اگر بسته عشقی خلاصی مجوی، که عشق آتش

سوزانست و بحری بیکران است، هم جانست و هم جانرا جانست، و قصه‌ای

بی پایان است و درد بی درمانست، عقل در ادراک وی حیرانست و دل در

دریافت وی ناتوانست، و عشق قربانست، نهان کننده عیانست، و عیان کننده

نهانست.»

اگر بر هوا پری مگسی باشی، و اگر بر آب روی خسی باشی دل بدست آر

تا کسی باشی با اینهمه انصاری از تعصب و خودخواهی پیراسته نبود.

دیگر از شعرای نامی این دوره سنائی است که در

اواسط قرن پنجم هجری متولد شده سنائی از

سنائی

شعرائی است که با توده مردم و افکار و آرزوهای

خلق نزدیک شده و گاه در اشعار خود تمايلات و آرمانهای خلق را منعکس

ساخته و مردم را بکار و کوشش دعوت کرده است.

بر این منگر که ذوقن آید مرد در عهد و وفا نگر که چون آید مرد

از عهد عهد اگر برون آید مرد از هر چه گمان بری فزون آید مرد

...

از بی کارت آفریدستند
ملك و ملك از کجا بدست آری
جامه خلقت بریدستند
چون مپی شصت روز بیکاری

...

دانشت هست کار بستن تو
علم با کار سودمند بود
خنجرت هست صفت شکستن تو
علم بی کار پای بند بود

سنائی برای علم و حکمت مقام و منزلتی بزرگ فائل است.
نخواهم لاجرم نعمت نه در دنیا نه در جنت

همیگویم بهر ساعت چه در سرا چه در ضرا
که یارب مر سنائی را سنائی ده تو در حکمت

چنان کزوی بر شك آید روان بو علی سینا
در جای دیگر میگوید :

چو علم آموختی از حرص آنکه ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا
عطار از عرفا و شعرای بزرگ است که آثار زیادی

شیخ فریدالدین عطار از خود بیادگار گذاشته و بعضی گویند بعدد سور
قرآن یعنی ۱۱۴ کتاب و رساله در نظم و نثر برشته

تحریر در آورده که از آن جمله جزسی کتاب نوشته اند که مهمترین آنها
الهی نامه اسرار نامه، مصیبت نامه و منطق الطیر است این مرد فعال و پر کار ضمن
طبابت و داروسازی به تتبع و تحقیق مشغول بوده است چنانکه خود میگوید :

بداروخانه یا نصد شخص بودند
میان آنهمه گفت و شنیدم
که در هر روز بضم می نمودند
سخن را به از این روی ندیدم

عطار در دوران زندگی خود زبان مدح کسی نگشود.
بهر خویش مدح کس نگفتم
دری از بهر دنیا من نسفتم

مهمترین اثر این دانشمند تذکرة الاولیاست که بزبانی شیرین و ساده
مقام عرفا و خصوصیات اخلاقی آنان را بیان کرده است . منتخبی از آثار

اورا در بخش تصوف ذکر کردیم .
نظامی بسال ۵۳۵ هجری در شهر گنجه متولد شده
است وی در شمار شعرا و گویندگانی است که کمتر

حکیم نظامی
جانب تملق و چاپلوسی گرفته و بیشتر عمر خود را

در گوشه انزوا ، در راه تحقیق و مطالعه سپری کرده است .

چون توان راستی را درج کردن
و گر گوئی سخن را قدر کم گشت
دروغی را چه باید خرج کردن
کسی کورا استگو شد محتشم گشت

بیشتر شهرت نظامی بنخسه یا پنج گنج اوست که در حدود ۲۸
هزار بیت دارد و عبارتند از مخزن الاسرار ، خسرو شیرین و لیلی و مجنون ،
هفت پیگر و اسکندر نامه .

نظامی در داستان سرائی مهارت فراوان دارد و در غالب آثار او نکته های
تاریخی و اندرزهای اخلاقی میتوان یافت.

اگر چه آفت عمر انتظار است
چه خوشتر ز آنکه بعد از انتظاری
چو سر با وصل دارد سهل کار است
بامبیدی رسد امبیدواری

...

با آنکه سخن بلطف آیدست
آب ارچه همه زلال خیزد
کم گوئی و گزیده گوی چون در
لاف از سخن چو در توان زد
بکدسته گل دماغ پرور
از لیلی و مجنون :

تا چند چو بیخ فسرده بودن
چون گل بگزار نرم خوئی
جائی باشد که خار باید
کردی خرکی بکعبه گم کرد
کاین بادیه رارهی دراز است
این گفت و چو گفت باز پس دید
گفتا خرم از میانه گم بود
گراشتمی نمیزد آن کرد
این ده که حصار بیپشانست
بی شیر دلی بسر نیساید

(۱) داد و پیداد

با این طلب خسان چه باشی
گردن چه نهی بهر قضائی
چون کوه بلند پستی کن
چون سوسن اگر حریر بافی
خواری خلل درونی آرد
میباش چو خار حربه بردوش
نهر و شکن است حیف (۱) و بیداد

دست خوش نا کسان چه باشی؟
راضی چه شوی بهر جفائی؟
با نرم جهان درشتی کن
دردی خوری اذمین صافی
بیداد کشی ز بونی آرد
تاخر من گل کشی در آغوش
از حیف بمیرد آدمیزاد (۲)

رشد علوم و افکار

در فاصله میان غروب تمدن یونانی و طلوع تمدن جدید
ایرانیان و سایر ملل آسیای میانه مشعل فروزان علم را
در دست گرفتند

بس از آنکه چراغ فرهنگ و تمدن یونانی خاموش شد، در طی قرون
وسطی در میان اروپائیان سیمای درخشانی در علم و فرهنگ بظهور
نرسید با پیدایش تمدن اسلامی مقدمات انتقال و تکمیل فرهنگ یونانی بدست
ایرانیان و سایر ملل اسلامی فراهم گردید و دیری نگذشت که در ایران،
ماوراءالنهر، بین النهرین، شام، آندلس در نتیجه تلفیق تمدن شرق با
هلنیسم یونان فرهنگ تازه‌ای بظهور رسید که بعدها در اروپای
ظلمانی مورد استفاده اهل تحقیق قرار گرفت.

بنا بر این برخلاف تصور بیخبران تمدن اسلامی محصول فکر قوم عرب
نیست بلکه این تمدن نتیجه و حاصل تمدنهای ایرانی، یونانی، چینی، رومی،
سریانی، مصری، هندی، کلدانی و عبری است که در طی پنج قرن
چهره‌های درخشانی در زمینه‌های گوناگون معرفت بوجود آورد: و علوم نظری و
عملی را تا حد زیادی تکامل بخشید.

نباید فراموش کرد که فرهنگ در این ایام فرهنگی ملی و توده‌ای
نبوده است بگفته لنین و استالین « فرهنگ ملی در جوامعی که طبقه
استثمارگر حاکم است، فرهنگ همان طبقه حاکم، یعنی فرهنگ ملاکان
روحانیون، و بورژوازی است » در عصر تمدن اسلامی « در فلسفه
دماغهای متفکری مانند الکندی و فارابی و زکریای رازی و بوعلی سینا و ابن رشد
و غزالی و در علوم طبیعی فرزانه‌گانی مانند ابن‌هشیم و جابر بن حیان و رازی
ظهور کردند.

... در ایام خلافت مأمون بغداد، يك مرکز بزرگ علمی بسا تعدادی

www.adabestanekave.com

(۱) ظلم (۲) در بخش ادبیات نیز اسلوب تحقیق آقای غفوراف و قسمتی از
تبعات ایشان مورد استفاده مؤلف قرار گرفته است.

مدارس و دانشکده و مجامع بحث و تحقیق مبدل شد، اکثر خلفا رشد و ترویج علوم را تشویق می کردند. جالب توجه است که یکی از شرایط صلح با بیزانس تمهید تحویل نسخه ای از یکی از کتب برجسته یونانی بود.

در بغداد دسته فعالی از مترجمین و نساخان پدید شدند که آثار افلاطون ارسطو، سقراط جالینوس و اقلیدس، ارسطیدس و بطلمیوس را ترجمه می کردند و نشر میدادند. در قرن سوم هجری در آندوشهر بخصوص در قرطبه مرکز دیگری برای علم و فرهنگ ایجاد شد.

... تجارت با هندوها و خرید و فروش بندگان سفیدی راهی برای نفوذ فرهنگ هندی گشود. ریاضیات، الهیات صرف و نحو و قصص و حکایات هندی نفوذ یافت و ماسیماهای معروفی از هندیان مانند صالح بن بهلول طبیب معروف را در ردیف دانشمندیانی از ملل دیگر مشاهده می کنیم ...

... در نتیجه همین اکتسابات از فرهنگهای گوناگون علوم و فرهنگ رونق گرفت در حالیکه قرون وسطای اروپا در ظلمت غرقه بود. انگلس میگوید: « اعراب موجد کسرا عشار و مقدمات جبر و سیستم کنونی حساب و کیمیا هستند. قرون وسطای مسیحیان چیزی از خود به یادگار نگذاشته است. »

ولی در آلیاژ تمدن و فرهنگ، نقش ایرانیان نقش بسیار بزرگی است. « اعراب در ایران چیزی را که قدرت سلطنت و کین شاهزادگان از میان نبرده بود یعنی استعداد روح ایرانی را یافتند.

ایرانیان سهم عظیمی در بنای فرهنگ اسلامی دارند و بدون عراق بزرگترین سیماها را در غالب رشته های معرفت بوجود آوردند. ملت ایران که در زیر یوغ استبداد و حشیانه پادشاهان و آزادان و مؤبدان مختنق شده بود در آزادی نسبی و وارستگی محدودی که اسلام برایش ایجاد نمود محیط مساعدی یافت تا دهای خود را آشکار سازد. در مدتی کوتاه چندان عناصر برجسته از میان مردم ایران برخاستند که مایه اعجاب است در قرون منمادی تمدن هخامنشی و اشکانی و ساسانی ما به نظر این استعدادهای شگرف و جامع برخوردار نمی کنیم - این خلدون مورخ معروف توجه میدهد که اغلب دانشمندان و با مروجین دانش ایرانی بوده اند و در عقلیات و نقلیات اشتها را اعراب کمتر بود و اگر از میان اعراب عالمی پدید آمده نسبت او

بایرانیان میرسید و بایانکه پرورش و تهذیب ایرانی را پذیرفته بود. این خلدون می نویسد « سیبویه که بعلم نحو اشتها را داشت و همچنین ابوعلی فارسی و زجاج و کسان دیگر تمام ایرانی بوده اند.

زبان عربی را نیک آموخته و برای آن قواعد و اصولی وضع کرده اند و همچنین راویان حدیث اغلب ایرانی بودند، هیچ کس بحفظ علم و جمع و تدوین و تألیف مانند ایرانیان اهتمام نکرده، مصداق حدیث اگر علم در پروین باشد دست پارسبان بدان خواهد رسید کاملاً تطبیق شده است. « بر تو اسلام جلد دوم »

ایرانیان در همه زمینه ها حتی در زمینه های مربوط بدین اسلام و زبان عرب که خاص غرب بود از ملت فاتح در گذشته اند. ابوحنیفه امام حنفیان و پیشوای بزرگ دینی و حماد روایه کسی که معالقات را ثبت و ضبط کرده بشار بن برد شاعر معروف غزل سرا که روح پر نشاط او علی رغم دیدگان کورش بغداد را برقص در آورده بود و سیبویه و فراء علمای معروف نحو و ابو عبیده معمر بن المسنی لغوی و ابوالعتاهیه شاعر و زاهد که سخن شورانگیزش بلهوسان و باده گساران را بجانب ورع و پارسائی می گشایند و ابن قتیبه دینوری مورخ و روزبه ابن مقفع ادیب و نویسنده و فیلسوف و مترجم و حسن ابن سهیل و بلاذری و محمد بن جهم برمکی مترجمین معروف همه از ایرانیان بوده اند.

ایرانیان نه تنها در زمینه علوم بلکه در زمینه سیاست و لشکر کشی نیز شخصیت و استعداد بی نظیری از خود نشان داده اند. نوبختی ها و برمکیان و وزراء بنی العباس در سیاست و ابو مسلم و افشین و طاهر سپهسالاران جیوش اسلامی در امر محاربه و لشکر کشی قریحه عالی خود را ظاهر ساختند بهمین جهت ملت مغلوب ایران علماً و عملاً بر ملت فاتح در عرض دو قرن غلبه کامل یافت.

تماشای هیجان بی نظیری که در میان ایرانیان پنج قرن اولیه اسلام در کلیه عرصه ها پدید شده بود شخص را متعجب میکند و نشان میدهد که نیاکان ما دارای استعداد خلاقه بزرگی بودند و سهم آنها در فرهنگ جهان سهم کلانی است همچو ما، غلبه فتوح آنها تسلط ایدئولوژیهای منحنط و ورشکست و بالاخره سلطه امپریالیزم چنان ملت ما را دگرگون ساخته

رشد علوم تجربی در ایران

محمد زکریای رازی
 متولد شد و بطوریکه سلیمان بن حسان میگوید
 « در اوان جوانی عود مینواخته و آواز میخوانده
 پس از آنکه خط عذارش دمید ... بسوی فلسفه
 و طب و کیمیا شتافت تا آنکه پیشوای این دانش گردید. » ولی بعضی دیگر
 از مورخین را عقیده بر اینست که رازی در کودکی و جوانی بفرافرفتن علم
 مشغول بود. و برخلاف میل پدر از تجارت دوری گزیده و بکسب علم پرداخت
 ابتدا در کیمیا و سحر مطالعاتی نمود، سپس بفرافرفتن رشته طب مشغول
 شد و در سال ۸۹۴ میلادی بری مراجعت کرد و بمعالجه بیماران مشغول شد
 و بالاخره بیمارستانی تحت ریاست خود تاسیس کرد، در این بیمارستان
 هنگام معاینه بیماران، نخست شاگردان مبتدی بمعاینه بیماران مشغول
 می شدند و سپس شاگردانی که سابقه بیشتری داشتند بمعاینه می پرداختند و چنانکه
 آنها نیز از تشخیص عاجز می شدند، رازی خود بمعاینه بیمار می پرداخت و در
 حضور شاگردان در باره وضع عمومی بیمار و مرض او بحث و گفتگو
 میکرد.

به این ترتیب میتوان گفت رازی نخستین کسی است که با سبکی جدید
 بمعالجه بیماران و آموزش علم طب همت گماشته است.

پس از مدتی کار و کوشش رازی به بغداد که محیط مناسبتری برای
 تکمیل علم بود مراجعت کرد و بآرد دیگر به افاده علم و دانش مشغول شد و
 ریاست بیمارستان بغداد را قبول کرد.

در این بیمارستان برای هر یک از بیماریها بخش مخصوصی وجود
 داشت بیماران امراض داخلی، خارجی، چشم شکسته بند و غیره هر یک
 بقسمت مربوطه رجوع میکردند و پزشکانی که در آن رشته تخصص بیشتری
 داشتند بمعالجه مشغول میشدند.

رازی از برکت تبحر و کفایتی که در رشته طب داشت مورد نظر خلفا
 و شخصیت های بزرگ زمان قرار گرفت و هر کس به بیماری سختی مبتلا می شد

که بسختی میتوان بین جامعه دل مرده که در کشوری ویران و عقب افتاده باقی مانده
 با آن جامعه سرزنده و خلاق قیاس کرد. راه احراز مقام برجسته در
 فرهنگ نوین، اصرار در افتخارات گذشته و نگاه به قهقرا نیست
 کار و مبارزه راز کامیابی های اجتماعی و فرهنگی پدران ماست. امروز
 نیز باید کار و مبارزه راز کامیابی ما قرار گیرد. ما باید مترقی ترین عناصر
 فرهنگ زمان خود را کسب کنیم، همانطور که نیاکان ما مترقی ترین فرهنگ
 زمان خود را کسب کردند ما باید فرهنگ زمان خود را با کار و مبارزه خود
 غنی تر سازیم همانطور که نیاکان ما چنین کردند. روان آنها بما الهام
 میدهد که مانند پاپکهها در مبارزه بر ضد ظلم دلیر و مانند ابن مقفعها در
 اندوختن فرهنگ و دانش و پیروی از عقل و مبارزه با خرافات پر کار و جسور
 باشیم... و دنبال کننده راه کسانی باشیم که مانند مقنع در تنور سوختند
 یا مانند بابک خرم دین بند از بندشان جدا شد. (۱)

پیشرفت علوم
 موفقیت های علمی از دوره سامانیان پیوسته کمتر از
 موفقیت های ادبی نبود با این تفاوت که آثار علمی
 در این دوره نیز مانند گذشته بیشتر بزبان عربی
 نوشته میشد، یعنی همانطور که قرنهای اروپا زبان لاتین زبان علمی بودند
 کشورهای اسلامی نیز زبان عربی زبان بین المللی علمی بشمار میرفت زیرا استفاده
 از زبان محلی برای نوشتن آثار علمی سبب میشد که حدود انتشار تالیفات مولف
 محدود گردد، بهمین مناسبت برای اینکه آثار علمی در حوزه وسیعتری مورد
 استفاده قرار گیرد و جهان اسلامی از آن استفاده نماید مولفین سعی داشتند
 که آثار خود را بزبان عربی منتشر کنند، تعداد دانشمندان رشته های مختلف
 در این دوره زیاد است که از آن جمله ابن قتیبه، دینوری، حمزه اصفهانی،
 طبری، فقیه همدانی، ابن بابویه، زکریای رازی، اسحاق موصلی، ابو معشر
 بلخی، ابوعلی مسکویه، ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، ابوالفضل بیهقی
 نظام الملک مولف سیاست نامه، امیر کیکاوس مولف قابوس نامه، غزالی،
 نظامی عروضی، ابوالمعالی مترجم کلیله دمنه، شیخ طبرسی، امام
 فخر رازی، زمخشری و عده ای دیگر را میتوان نام برد و ما از این جمع
 به بیان آثار علمی چند تن اکتفا میکنیم.

(۱) پیدایش فرهنگ در تمدن اسلامی، احسان طبری (نقل و تلخیص)

نزد او میشتافت ، رازی مردی خوششو و ملایم بود و بافرا و بینوایان بچشم عطوفت و مهربانی مینگریست و با کوشش بسیار برای سلامتی آنها صرف وقت میکرد و با آنکه میتوانست از موقعیت خود برای کسب مال و مقام استفاده کند. از تحصیل علم و کسب به بینوایان غافل نبود .

در ایامی که زکریای رازی بتجسس اکسیر اعظم اشتغال داشت با کتشافات علمی بزرگی توفیق یافت که تنها همین کشفیات برای جاوید ماندن نام این مرد کافی است ، از جمله موادی که بهمت او کشف شده الکل و اسید سولفوریک « جوهر گوگرد » میباشد ، رازی الکل را از تقطیر مواد قندی و نشاسته پیدا کرد و با این اکتشافات فصل جدیدی در تاریخ طب و دو سازی گشوده شد . جوهر گوگرد را نیز از تجزیه سولفات دوفور « زاج سبز » پیدا کرد .

رازی برای آنکه بتواند بتحقیقات عملی ادامه دهد ناچار آلات و ادواتی اختراع کرد که از آن جمله قرع و انبیهائی که او برای فعل و افعالات شیمیائی تهیه کرده است قابل ذکر است و میگویند رازی گفته است که تجربه بهتر و بیشتر از علم انسان را بحقایق امور آشنای کند .

اغلب محققین و دانشوران بمقام و ارزش علمی رازی مقام علمی او اشاره کرده اند از جمله بوعلی سینا از بزرگان و تخصص رازی سخن می گویند و از خرمن دانش او خوشه چینی میکنند ، این جملات منسوب بر رازی است .

هر گاه طبیب عالم و مریض مطیع باشد درنگ بیماری کم میشود در ابتدای بیماری تاقوم و نیروی بیمار از بین نرفته است باید بسرعت بمعالجه پرداخت .

رازی دانشمند و محقق مادی بود و میتوان وی را از نخستین کسانی دانست که خود را از ظلمات عقاید خرافی رها ساخته و قدم در میدان عمل و مشاهده و تجربه گذاشته و از برکت فعالیت مداومی که بخرج داده. در این راه موفقیتهای بزرگی کسب کرده است .

یکی از کتب او مر بوط بمرض آبله و سرخجه است که از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ چهل مرتبه بزبانهای گوناگون چاپ شده در این کتاب ایندو مرض باوضوح تمام بیان و تشریح شده است « آبله با تب

طولانی ، احساس درد در پشت ، خارش در بینی و لرز در خواب آغاز میشود علامت اصلی آن احساس درد با تب ، قرمزی شدید در گونه ها و چشمان و احساس فشار در بدن است ، درد گلو و سینه ، سختی تنفس ، سرفه ، خشکی دهان ، غلظت بزاق ، گرفتگی صدا ، حس درد و فشار در سر ، از علامت آنست .

دلبستگی رازی بامور تجربی و تحقیقی ، و بیزاری او از روش تخیلی اطباء همعصر خود سبب گردید که مردم قشری و متعصب طبیب نمایان ، زبان بطعن او بگشایند ، از جمله کعبی درباره او چنین گفت . تو ادعای کیمیاگری کردی در حالیکه نتوانستی ۱۰ دینار کابین زنت را در محضر قاضی بردازی تو مدعی طبابت هستی در حالیکه نتوانستی چشمانت را بمعالجه کنی تا کور شد تو مدعی ستاره شناسی و نجوم هستی و حال آنکه از بدبختیها و گرفتاریهای که دچار شدی بیخبر بودی .

آثار و مصنفات رازی را از ۲۳۸ تا ۱۳۸ کتاب و رساله نوشته اند ، از جمله ابن الندیم ۱۶۸ و ابوریحان بیرونی ۱۸۴ کتاب و رساله باو نسبت میدهند ، چون اکثر آثار زکریای رازی بزبان عربی نوشته شده ، اروپائیان بغلط او را پزشک عرب خوانده اند ، امروز از آثار گرانبهای رازی بیش از ۳۰ جلد باقی نمانده و آنها هم در کتابخانه های معروف جهان پراکنده است .

مهمترین و گرانبهایترین آثار رازی کتاب (الحاوی) و (منصوری) است ، کتاب الحاوی در حقیقت يك دایرة المعارف طبی است که نمره آزمایشهای شخصی اوست غیر از این دوا رازی راجع بموضوعات کوچک و مختصر رسالات متعددی منتشر کرده و مسائل مختلف را باوضوح و سادگی بیان کرده است . کتاب الحاوی بنا بگفته « ابن ابی اصیبه » بزرگترین کتب طبی است که در آن جمیع بیماریها با ذکر عقیده متقدمین و متاخرین بیان و توضیح شده است .

در نسخه خطی جلد چهارم و پنجم الحاوی که در سال ۵۷۱ هجری تحریر یافته در پیرامون امراض معده ، اسهال ، صفرا ، اسهال اطفال ، قولنجها ، ضامها ، خفقانهای معده ، امزجه مختلفه بحث کرده و راجع به درمان هر بیماری با ذکر عقیده دانشمندان سلف مطالب جالبی بیان شده است ، و در جلد ششم این کتاب در اطراف بیماری کبد ، طحال ، امعاء ،

دیابت ، سنگها ، بیماریهای تناسلی ، مثانه ، کلیه ، مفاصل ، بواسیر ، بیماریهای مقعد ، قنبر ، جرب ، عرق النساء ، دملها ، زخمها ، نبض ها ، صداع ، بیماریهای دماغ ، چشم ، اقسام تبها ، هواها ، شهرها ، سرطان و بیماریهای رحم سخن گفته است ، در این کتاب مأخذ تحقیق و آراء اطباء قدیم نظیر بقراط ، و جالینوس مورد مطالعه و انتقاد قرار گرفته است. دیگر از آثار نفیس رازی کتاب الفصول است که در مقدمه آن چنین نوشته است « چون کتاب فصول بقراط را از حیث عدم نظم و تفصیل برای طالبین علم مشکل دیدم بر آن شدم که به آن نظم و نسقی داده و بصورت کتاب مقدماتی برای دانشجویان رشته طب در آورم ... » این کتاب دارای ۲۹ فصل است که اهم فصول آن عبارتست از ترکیب انسان ، مزاج و اقسام آن هواها و اقسام آن ، آب و برف و یخ ، ورزش و خواص آن ، حمام و خواص آن ، خواب و بیداری ، احتیاج غذا و بهترین طرز تغذیه ، داروهای مسهل ، شراب ، جماع و نزدیکی ، ترکیب داروها ، بیماریها و علل آن ، نبض ، تنفس ، بهران و غیره ، رازی در یکی از آثار خود میگوید که در بعضی موارد پرهیز زیاد و امساک در غذا نه تنها موجب بهبود حال نمیشود بلکه سبب ضعف تدریجی مریض خواهد گردید ، طبیب باید حتی الامکان برای بیمار غذایی را که طالب است تجویز کند .

رازی اولین کسی است که در هزار و اند سال پیش بگزارش حال بیماران توجه داشته است و این اسلوب چنانکه میدانیم امروز در بیمارستانها معمول است . طبق این روش سابقه ناخوشی بیمار امراض خانوادگی او ، علل و اسباب مربوط به بیماری او مورد نظر قرار میگیرد ، رازی در یکی از آثار خود مینویسد ، عبدالله بن سواد بحمله های تبی هر روزه و گاهی یک در میان مبتلا بوده و این حملات از کمی و زیادی ادرار شروع می گردید ، چنین تصور کردم که ... ممکن است بیمار زخمی در کلیه داشته باشد پس از چندی چرک و فساد از مجرای ادرار خارج شد ، بدین مناسبت بیمار گفتم تب تو دیگر عود نخواهد کرد و چنین شد . . . اطباء اسلامی چهار اثر مهم در طب از خود بیادگار گذاشتند . نخست آنکه طب مشوش و پراکنده یونانی را مرتب کردند. دوم آنکه طب را از صورت نظری بیرون آورده و طب عملی را ایجاد کردند

سوم آنکه علم الامراض را توسعه داده . و بسیاری از بیماریها که تا آن زمان از آن اطلاع نداشتند در عالم طب وارد کردند ، چهارم آنکه اثر داروها را در طب از نظر وظایف الاعضاء وارد ساختند .

رازی کسی است که در رأس اطباء عالم اسلام در هر يك از این چهار موضوع قدم بسیار بزرگ برداشته است . (۱)

رازی در رشته های دیگر علم و ادب و حکمت نیز تتبع و تحقیق کرده و راجع بمسائل فلسفی و مفهوم زمان و مکان نیز آراء مادی جالبی ذکر کرده که قسمتی از آن در صفحه ۹ جلد دوم این کتاب ذکر شده است ، علاوه بر این در شیمی و تجزیه و ترکیب ادویه و عناصر ، استادی و مهارت زیادی بخرج داده است .

بیرونی یکی از فضلا و دانشمندان بزرگ جهان ابو ریحان است وی در سال ۳۶۲ در بیرون «حوالی خوارزم» تولد یافت ، قسمت اول عمرش در محیط خوارزم سپری شد ، بعزت و فضل و کمالی که داشت مورد توجه مأمون بن مأمون خوارزمشاه قرار گرفت سپس بخدمت شمس المعالی قابوس رسید و کتاب گرانبها و نفیس - الانار الباقیه عن القرون الخالیه و اینام او تألیف کرده است علاقه و محبت قابوس به این مرد معقق و دانشمند بعدی بود که میخواست در کاخ خود محلی برای سکونت او تعیین کند ولی بیرونی نپذیرفت و زندگی آزاد را برقیود درباری ترجیح داد ، در همین ایام محمود غزنوی برای کسب شهرت بدعوت دانشمندان می پردازد ولی چون مردی متعصب و حنفی بود اهل علم به این پیشنهاد رغبت نشان ندادند. آقای سعید نفیسی در این باره می نویسد « ... بیشتر دانشمندان آن زمان خراسان، از آن جمله ابن سینا و ابوریحان بیرونی از شعوبیه بوده اند و محمود بواسطه تعصب خشکی که داشت هر يك از این نواحی را که میگرفت ، درصدد تضییق برین گونه دانشمندان برمی آید ، چنانکه درصدد برآمد این سینا و ابوسهل مسیحی دانشمند معروف ریاضی را از دربار ابوالعباس مأمون خوارزمشاه بغزنین نزد خود ببرد و چون ابن سینا و ابوسهل از او اطمینان نداشتند نرفتند و از ترس او آواره شدند و ابونصر

(۱) قسمت اعظم مطالب مربوط به رازی از کتاب آقای دکتر محمود نجم آبادی نقل و تلخیص شده است

عراق و ابوالخیر خمار و ابوالریحان بدر بار آورفتند. دل بستگی فوق العاده ابوالریحان بمسائل علمی کاملاً معلوم میکرد که وی دعوت محمود را بدان جهت پذیرفته است که بهندوستان که در آن زمان یکی از مرکزهای دانش جهان بود نزدیکتر شود، چنانکه می بینیم چند بار با محمود بهندوستان رفته و در علوم هندی مخصوصاً ریاضیات و نجوم و تاریخ در آنجا مطالعه دقیق کرده است و زبان سنسکریت را فرا گرفته است وی نخستین کسی است که اطلاعات بسیار درست و جالبی درباره هندوستان در میان مسلمانان انتشار داده است چنانکه کتاب معروف او درباره هند هنوز معتبر است و سندیت دارد و با آخرین تحقیقاتی که دانشمندان جدید درباره هندوستان کرده اند وفق میدهد، در سفرهای چند که ابوالریحان به هند کرده با دانشمندان آن سرزمین مصاحبت داشته و اطلاعات خود را درباره آن کشور از سرچشمه گرفته است، از تألیفات ابوالریحان پیدا است که گذشته از زبان سنسکریت زبانهای عبری و سریانی را هم می دانسته است و این احاطه ب زبانهای مختلف و وسعت اطلاع، در هیچیک از دانشمندان کشورهای اسلامی جمع نشده است... دیگر از شواهد دل بستگی و شور این مرد بزرگ در کارهای علمی اینست که در تراجم او نوشته اند که در سال، جز در روزهای جشن نوروز و مهرگان روزی از نگریستن به کتاب و اندیشه کردن و نوشتن و گفتگو کردن در مسائل علمی فارغ نمیشد دانشمندان زمانه همه وی را بزرگ میداشتند چنانکه ابونصر منصور بن علی بن عراق دانشمند معروف آن زمان ۱۲ کتاب و ابوسهل عیسی بن یحیی مسیحی ۱۲ کتاب دیگر بنام وی پرداخته اند.

شور و عشق ابوالریحان برای فرا گرفتن مطالب علمی باندازه ایست که یاقوت در معجم الادبیا می گوید ابوالحسن علی بن عیسی و الوالجی ققیه گفته است که من در دم مرگ بیدار ابوالریحان رفتم و چون مرادید مسئله ای در فقه از من پرسید، گفتم در اینحال چه ضرورت دارد. گفت اگر من از اینجهان بروم اینرا بدانم بهتر از اینست که ندانسته از جهان بروم من آن مسئله را برای او بیان کردم و او یاد گرفت و چون از نزد او بیرون رفتم در راه بانگ گریه خانوادهاش را شنیدم که بر مرگ اومی گریستند...

بیرونی در رشته های مختلف علوم عصر خود دست داشته مخصوصاً در ریاضیات، نجوم، حکمت، تاریخ، جغرافیا و طب و ادبیات آناری کرانبها از خود بیادگار گذاشته ۱۱۳ کتاب و رساله باو نسبت میدهند که

از آنجمله جز معدودی باقی نیست، از کتب کرانبهای تاریخی او کتاب «آثار الباقیه عن القرون الخالیه» است که در دربار قابوس تألیف کرد. و اطلاعات سودمندی از مبداء تاریخ ملل و عقاید و افکار آنها بدست میدهد. دیگر از شاهکارهای بیرونی «تحقیق مال الهند من مقوله مقبوله فی العقل او مرذوله» میباشد که بنام کتاب الیهند خوانده میشود در این کتاب مدارک و اسناد زیادی درباره روایات و عقاید هندو میتوان یافت، دیگر کتاب «قانون المسعودی فی الهیئة والنجوم» است که سلطان مسعود پس از تألیف آن یکبار فیل پول نفره بخانه او فرستاد ولی دانشمند از پذیرفتن آن خودداری کرد و بخزانه او پس فرستاد.

در کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر بیرونی تحقیقات جالبی درباره احجار و خواص آنها بعمل آورده است، علاوه بر این در مسائل طبیعی، حیوانات، نباتات و جمادات نیز مطالب جالبی نوشته است علاوه بر آنچه گفته شد تعداد کثیری، کتب و رسالات دیگر به این مرد محقق و دانشمند منسوب است که احصا و شمارش آنها از حوصله این کتاب خارج است.

چنانکه دیدیم تألیفات این مرد بزرگ به اقتضای زمان بیشتر بزبان تازی است تنها کتاب (التفهیم لاوائل صناعات التنجیم) را خود او از عربی بفارسی در آورده است و ما برای آنکه طرز نگارش و حدود اطلاعات علمی آن زمان را بدست دهیم چند جمله از آنرا نقل میکنیم:

باب سیم - حالها و آسمان و زمین... فلك چیست؟ جسمیست چون گوی گردنده اندر جای خویش و اندر میان او چیزهاست که حرکت ایشان بسرشت خویش بخلاف حرکت فلکست، و ما اندر میان او بیم و او را فلك نام کرده اند از بهر حرکت او که گرد است... و فیلسوفان او را «اثر» نام همی کنند فلك یکیست یا بیشتر؛ فلكها هشت گوی اند یک بردیگر پیچیده هم چون پیچیدن توپهای پیاز و فروترین فلکها آنست که بما نزدیکتر است و ما اندر او همی رود و همی بر آید و فرود آید تنها بی هتاز... کره دوم... عطارد است و سوم آن زهره است؛ و چهارم آن آفتاب است و پنجم آن مریخ و ششم آن مشتری و هفتم آن زحل - این گویهای هفت ستاره رونده اند... ستارگان بیابانی را ثابته خوانند ایشان را (یعنی ایستاده...)

نوروز چیست؟ نخستین روز است از فروردین ماه و زینجهت روز نو

نام کردند، زیرا که پیشانی سال نو است و آنچ از پس اوست از این پنج روز همه جشنهاست .. ۷

مهرگان چیست؟ شانزدهم روز است از مهرماه و نامش مهر، و اندرین روز افریدون ظفریافت بر.. ضحاک و بکوه دماوند بازداشت. و روزها که سپس مهرگان است همه جشن اند بر کردار آنچ از پس نوروز بود و ششم آن مهرگان بزرگ بود و ورام روز نام است و بدین دانندش.

ابوعلی سینا یکی از دانشمندان بزرگ جهان است در سال ۳۷۰ هجری (۹۸۰) میلادی در حوالی بخارا متولد شد و از عنفوان جوانی بکسب علم اشتغال داشت، میگویند در ۱۰ سالگی قرآن، اصول دین ادبیات، نحو، صرف، معانی و بیان را میدانسته و نزد یکنفر بقال بخارایی علم حساب را آموخته و در ۱۸ سالگی کلیه علوم معموله عصر خود مخصوصاً رشته طب را فرا گرفته و آثار فکری اقلیدس، المجسطی و بطلمیوس را مورد مطالعه قرار داده بود.

بعدها بمطالعه آثار متافیزیکی قدما (مابعدالطبیعه) سرگرم میشود و بقول خودش چهل بار کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را میخواند ولی مطالب آنرا درک نمیکند تا روزی بحکم تصادف کتابی در اغراض مابعدالطبیعه از مولفات ایونصر فارابی بدستش می افتد و با مطالعه آن بدرک گفته های ارسطو توفیق می یابد.

پس از آنکه ابوعلی با موفقیت بیماری نوح بن منصور سامانی را معالجه کرد، بکنجینه کتب سامانیان دست یافت.

با اینکه سلطان محمود او را بدربار خود دعوت کرد، وی از پذیرفتن این دعوت امتناع نمود، زیرا چنانکه اشاره کردیم محمود سنی متعصبی بود و ابوعلی مذهب تشیع داشت و مانند پدر و برادر خویش بطایفه اسماعیلیه که از پیروان خلفای مصر بودند علاقه و دل بستگی داشت.

ابوعلی سینا بالاخره در اثر تهدید سلطان محمود بخارا را ترک گفت و دوره آوارگی و سرگردانی او شروع شد، در این مدت ابوعلی به خوارزم ایورد، کرکان، ری، قزوین، همدان، و اصفهان مسافرت کرد و هر جا که قدم میگذاشت شاگردانشند و وفادارش ابو عبیدجرجانی نیز وارد میشد

و تادم مرگ استاد خود را ترک نکفت، در این دوره ابوعلی از تحقیق و مطالعه غافل نبود و فعالیت های فرهنگی او در این دوره قابل توجه است.

ابوعلی سینا چندی وزارت شمس الدوله دیلمی را داشته، بعد بگناه داشتن رابطه با والی اصفهان (پسر شمس الدوله) او را در قلعه ای محبوس کرد، ابوعلی در همانجا کتاب منطق خود را بنام «کتاب الشفا» تمام کرد، این کتاب که يك دایرة المعارف فلسفی است مورد علاقه منصفین و کهنه پرستان زمان نبود، باید در نظر داشت که در این ایام آراء و نظریات فلسفی چندان خریدار نداشت و فقها و اصحاب دین با این افکار و ناشرین آنها بدیده بغض و عداوت مینگریستند و فلسفه را کفر و فیلسوف را کافر میخواندند، با اینکه ابن سینا بفلسفه اولی (متافیزیک) علاقه داشته معذک در بعضی از آثار او روح طغیان و مخالفت با عقاید و افکار قدما دیده میشود، ابن سینا باندازه رازی به تجربه و مطالعات عملی توجه نداشت، معذک کتاب قانون او تا حدود سنه ۱۶۵۰ در بعضی از دانشگاههای اروپا تدریس می شد.

مبنای طب ابن سینا مانند سایر اطبای آن عصر طب جالینوس و بقراط و طب هندی است.

قانون شامل ۵ قسمت است: ۱- کلیات ۲- ادویه مفرده ۳- امراض مخصوصه اعضاء ۴- امراض عموی بدن ۵- ادویه مرکبه، علاوه بر این ۲۲ جلد رساله دیگر در زمینه های مختلف برشته تحریر در آورده که از آن جمله است، ادویه قلبیه، رساله در قولنج، حواشی قانون، قوانین و معالجات طبیه، کتاب مختصری در نبض، رساله کاسنی و غیره

ابن سینا برخلاف ابن رشد اندلسی حکمت طبیعی مبارزه با تعصب ارسطو، و فلسفه مشائی او را وحی منزل نمیداند و با صراحت میگوید: «تعصب در علم و فلسفه مانند هر تعصبی نشانه خامی و بیمایگی است، و همیشه بضرر حقیقت تمام میشود و شان خردمندان نیست»

غزالی در شمار متعصبینی است که بمخالفت با آراء و افکار فلسفی ابن سینا برخاسته و آثار این دانشمند و گفته های ارسطو را بیاد انتقاد گرفته است.

چون در این ایام بر اثر انتشار آثار ارسطو و سایر متفکرین یونانی عده‌ای درباره صحت ادیان و مذاهب مشکوک شده بودند، جمعی از روحانیون بر دستگی غزالی برای نجات دین و جلب محبت اهل کلام، بچنگ با فلسفه قیام نمودند، ابن طفیل فیلسوف اندلسی معتقد است که « مبارزه غزالی علیه فلسفه برای جلب نظر اصحاب دین بوده و گرنه غزالی شخصا مردی صاحب نظر بود و پس از آنکه هیچ مذهبی او را قانع نکرد راه انکار پیش گرفت و چون انکار صرف هم او را راضی نکرد لاجرم بزهد و درویشی توسل جست و میخواست بلکه در سماع درویشان گریبان خود را از دست عقل و استدلال مزاحم خلاص کند »

بر خلاف غزالی ابن سینا عقل و استدلال را وسیله کشف مجهولات می‌شمارد و بعقیده بعضی‌ها وی قبل از دگارت بمبارزه با فلسفه ارسطو و منطق اسکولاستیک برخاسته و برخلاف کسانی که علت هر حادثه را اراده خدا میدانند وی با وجود نقص علم در آن دوره نظریات مادی جالبی اظهار کرده است، از جمله او پیدایش کوه‌ها را به دو علت اساسی منسوب میدانست که یکی زمین لرزه و دیگری سیلاب است، در نتیجه سیلاب زمینهای نرم شسته شده از بین میرود و قسمتهای سخت باقی میماند سپس بوعلی برای اثبات نظریه خود میگوید مویز اینک بعضی از کوه‌ها در نتیجه سیلاب‌های سخت پدید آمده‌اند اینست که در روی آنها آثار حیوانات بهری دیده میشود.

این نظریات در دوره‌ای که علوم تجربی مراحل ابتدائی خود را طی میکرد بسیار جالب و قابل دقت است. میگویند ابن سینا ۱۲۰ رساله و کتاب در زمینه‌های مختلف فلسفی و علمی برشته تحریر در آورده که مهمترین آنها کتاب الشفا، نجات و اشارات و دانش نامه علامی میباشد.

آقای پاولفسکی عضو آکادمی علوم شوروی طی مقاله جالبی مقام علمی ابن مرد را بیان میکند از جمله مینویسد: قرن‌ها قبل از ظهور علم میکروب‌شناسی، بوعلی اعلام کرد که بیماریها ممکن است بوسیله حیوانات کوچک نامرئی که در آب وجود دارد باشخاص سرایت کند، بعضی از پیشنهادات طبی ابن سینا هنوز ارزش خود را از دست نداده. وی منکر تاثیر حرکت ستارگان در احوال انسانها بود و بسعد و نحس کواکب عقیده نداشت بوعلی بدون اینکه وجود خدا را انکار کند «قدرت مطلق» او را

محدود مینمود و تحولات و انقلابات طبیعی را محصول اراده الهی نمیدانست بلکه نتیجه قوانین معینی می‌شمرد.

ابن سینا از کسانیست که فلسفه مشائین را بخوبی درک کرده و در مقام تفهیم مطالب آن به‌امام مردم برآمده است، بهمین علت مورد بغض و نفرت اصحاب دین قرار گرفته است.

چیزی که ابن سینا را از سایر متفکرین عصر خود متمایز می‌سازد این است که وی اهل تعبد و تقلید نبود و چنانکه خود گفته است، در مطالبی که مورد اختلاف اهل بحث بود، همواره تعصب، هوای نفس و عادت و انس را کنار گذاشته و به مخالفت با آراء سخیف و غیر معقول برخاسته است، با اینکه او ارسطو را برجسته‌ترین افراد حکمت مشائین میدانند معتقد است کسانی که بعد از ارسطو در میدان علم قدم می‌گذارند باید خطاهای او را اصلاح کنند.

سپس ابن سینا میگوید که بعضی چنان سرگرم میراث علمی گذشتگانند که فرصت مراجعه بعقل خود ندارند و اگر فرصتی بدست آورند حاضر نیستند که اشتباهات و لغزشهای آنان را اصلاح و جبران نمایند، اینها مردم بی ذوق و کم فهمی هستند زیرا که تحقیق و انتقاد بر آثار گذشتگان را بدعت میدانند و مخالفت با افکار متقدمین را کفر و ضلال می‌شمردند باین ترتیب می‌بینیم که در قرن چهارم و پنجم هجری که مطابق با قرن ۱۰ و ۱۱ میلادی است در ایران دانشمندان و متفکرینی پیدا شده‌اند که برخلاف علمای غرب و پیروان منطق اسکولاستیک بجای تعبد و تقلید، خود در مقام اعلام نظریات جالبی برآمده و حکومت عقل را بر نظریات متفکرین قدیم ترجیح داده‌اند.

چنانکه اشاره کردیم بوعلی سینا بتمام رشته‌های علوم زمان خود واقف بود و در حقیقت دائرة المعارف عصر محسوب میشد، او بزرگترین طبیب، بهترین فیلسوف و حیوان شناس و زمین شناس زمان خود بود و در منطق، شعر و موسیقی و سایر رشته‌های علمی عصر وارد بود. بهمین مناسبت در تاریخ تمدن و فرهنگ جهانی مقام بزرگی احراز کرده است و آثارش از قرن ۱۲ تا اواسط قرن ۱۷ چندین بار بزبان لاتینی

وسایر زبانها طبع و مورد استفاده دانشگاهها و اهل علم قرار گرفت. ابوعلی سینا به اقتضای زمان مجبور بود که يك ارتباطی بین افکار مادی خود با نظریات جامد مذهبی برقرار کند، بهمین علت گاه در آثار و افکار او با اختلاف و تضاد مواجه میشویم با اینحال طرز تفکر و نحوه تحقیق او نمونه مترقی ترین افکار علمی شرق در آن ایام است او برخلاف هگم اسلام که به ایجاد عالم عقیده دارد دنیا را ابدی میداند و برخلاف اصحاب دین بزندگی ابدی روح معتقد نیست.

همین نظریات بدیع سبب گردید جمعی او را کافر خوانند چنانکه خود او در یکی از رباعیاتش به این معنی اشاره میکند .
 کفر چومنی کزاف و آسان نبود محکمتر از ایمان من ایمان نبود
 در دهر چومن یکی و آنهم کافر پس در همه دهر يك مسلمان نبود
 در رباعی دیگر خطاب به مردم جاهل و پر مدها میگوید :

با این دو سه نادان که چنان میدانند
 از جهل که دانای جهان آنانند
 خر باش که این جماعت از فرط خری
 هر گو نه خراست کافرش می خوانند
 اینک نمونه ای از آثار علمی این مرد دانشمند را بدست میدهم:

ابوعلی سینا در مقدمه دانشنامه مینویسد: «... باید نمونه آثار مرخادمان مجلس وی را کتابی تصنیف کنم بیارسی دری که اندر وی اصلها و نکتهها پنج علم از علماء حکمت پیشینگان گرد آورم بنایت مختصری، یکی: علم منطق که وی علم ترازوست و دوم علم طبیعیات که علم آن چیزهاست که بحس بشاید دید و اندر جنبش و گردشند و سوم علم هیئات و نهاد عالم و حال صورت و جنبش آسمانها و ستارگان چنانکه باز نموده اند ... چهارم علم موسیقی و باز نمودن سبب ساز و ناسازی آوازه و نهادن لغتها و پنجم علم آنچه بیرون از طبیعت است...»

در کتاب قراضه طبیعیات مینویسد «و چون اندر مجلس شریف ... حدیث طبیعیات و کتب ارسطاطالپس اندرین باب همی رفت بفرمود این خادم را تا کتابی کند اندر مسائل طبیعی بر طریق سوال و جواب بیارسی تا فایده آن عام

باشد این خادم آن مثال را امتثال کرد و قصد کرد تا از آنچه دیگران بگفته اند اندرین کتاب نیارد مگر چیزی که آن را مقدمه سازد مسئله دیگر را و بابر سبیل اتفاق اندر افتد و این کتاب را موسوم کردم بقراضه طبیعیات»

سرگردانی دائمی ، کنتراندن قسمتی از زندگی در زندان، بیخوابی شبها ، اشتغال بکارهای دولتی و علمی و تهوت رانی زیاد سبب گردید که این دانشمند نامی بقولی در ۵۷ سالگی بدرود حیات گوید

هرک ابوعلی

از قمر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات کینی راحل
 بیرون جستم ز قید هر مکر و حیله هر بند گشاده شد مگر بند اجل

اطلاعات ما درباره زندگی خیام بسیار کم و ناقص است و هیچ دلیل قاطعی در دست نیست که خیام منجم و دانشمندی که در تهیه تقویم نجومی شرکت داشته همان خیامی است که رباعیات گفته است ... در زندگی خیام فقط این حادثه توسط مورخین به ثبت رسیده که در سال ۴۶۷ هجری بامر ملک شاه سلجوقی با ۸ نفر منجم دیگر مامور اصلاح تقویم شده ... به تصدیق دانشمندان تقویمی که خیام و همکاران او ترتیب داده اند از تقویم مشهور به تقویم گرگوری که پایه بهمین نام در سال ۱۵۸۳ میلادی ترتیب داد کاملتر است و تقویم جلالی یکی از کاملترین تقویمهای جهان میباشد.

خیام با علوم زمان خود از قبیل هیئت و نجوم و فقه و اصول و فنون فصاحت و بلاغت ، فلسفه ، طب و غیره آشنائی داشته .. (۱) مهمترین آثار خیام رساله ای است در جبر و مقابله که توسط یک نفر آلمانی بچاپ رسیده و «رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس» که بهمت دکتر ارانی فقید در سال ۱۳۱۲ در تهران بچاپ رسیده است.

در مقدمه جبر و مقابله، خیام اشاره ای بوضع زندگی خود و هم عصران خود میکند که از لحاظ اهمیت عیناً نقل میکنیم : ما شاهد بودیم که اهل علم منقرض شده بدسته ای که عده شان کم و محدثشان زیاد بود منحصر گردیدند و این عده منحصر در طول زندگانی سخت خود همشان را صرف تحقیقات و اکتشافات علمی نمودند ولی اغلب دانشمندان زمان ما حق را با باطل

(۱) خیام شاعر از آقای بزرگ علوی

میپوشانند ، از حد تزویر و ظاهر سازی تجاوز نمیکنند، آن مقدار معرفتی را نیز که دارند برای اغراض پست مادی بکار میبرند و اگر شخصی را طالب حق و ایثار کننده صدق و ساعی در رد باطل و ترك تزویر ببینند تمسخر و استخفاف میکنند.

این اظهارات میتواند... دلیل قاطعی بر نارضایتی شاعر از اوضاع سیاسی و اجتماعی باشد... قدیمترین کتابی که از خیام نامی برده کتاب چهارمقاله ، نظامی عروضی است که معاصر و شاگرد او بود ، معذک از رباعیات خیام سخنی نگفته است، در حال حاضر قریب سه هزار رباعی در دست است که معلوم نیست کدام يك از آنها اثر طبع خیام است.

خیام به علت افکار تندى که اظهار کرده همواره مورد طعن روحانیون و دشمنان قرار گرفته است چنانکه نجم الدین رازی درباره او میگوید :
> یکی از فضلا که بنزد نابینایان بفضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام است از غایت حیرت و ضلالت این بیت میگوید:

درد ابره ای کامدن و رفتن ماست

آن را نه بدایت نه نهایت پیدا است

کس می زند دمی در این عالم راست

کین آمدن از کجا و رفتن بکجا است

در جای دیگر او را سرگشته غافل و کم گشته عاطل میگوید و این رباعی را از افکار او بعنوان نمونه میآورد.

دارنده چو ترکیب طبایع آراست

باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست

گرزشت آمد این صور عیب کراست

ورنیک آمد ، خرابی از بهر چراست

این نکته مهم نیست که آیا خیام شیعه بوده و یا سنی ، حنفی بوده و یا رافضی ، برای ماسلم است که گوینده این بیت > فارغ بودن ز کفر و دین دین منست < ماورای این جدالهای کودکانه بونه است ، برای ما این نکته مهم است که آیا خیام با سیاست و روش مملکت داری طبقه حاکمه دوره خود مخالف بوده یا موافق ، آیا ممکنست تصور کرد که شاعری که آنقدر قدرت بیان داشته و با این شدت بمقاسد مردمان دوره خود تاخته در قبال این حوادث

عظیمی که در قرن او رخ میداد بیطرف مانده باشد ، چطور میشود باور کرد شاعری باین آزاد فکری که دلیرانه با خرافات و تعصبات ابلهانه جنگیده در حوادثی باین بزرگی > نظیر جنبش اسماعیلیه و حسن صباح < که پشت خلفای بغداد را میلرزانیده است و تختها را سرنگون و تاجها را بر باد میداده ، بیطرف مانده باشد ، کسیکه بنظر من اولین بار متوجه این نکته شده صادق هدایت است که در مقدمه > ترانه های خیام چنین مینویسد: اگر بواسطه اختلاف زیاد تاریخ ، مانعیتوانیم بحکایت مشهور ، سرفیق دبستانی باور نکنیم که نظام الملك با خیام و حسن صباح با هم رابطه داشته اند ، ولی هیچ استبعادى ندارد که خیام و حسن صباح با هم رابطه داشته اند زیرا که بچه يك عهد بوده اند و هر دو تقریباً در يك سنه ۵۱۷ - ۵۱۸ مرده اند .

.. در سال ۶۴۹ این قفطی ... درباره خیام اینطور قضاوت می کند
... باطن آن اشعار برای شریعت مارهای گزنده و سلسله زنجیرهای ضلال بود ... < (۱)

قدیمترین نسخه ای که از آثار خیام مورد توافق دانشمندان خیام شناس است نسخه ایست که دارای ۱۵۸ رباعی است که در سال ۸۶۵ نوشته شده هر قدر از عصر زندگی خیام دور می شویم بر تعداد رباعی های منسوب به خیام افزوده میشود .

خیام با نظریات تردید آمیزی که در مسائل دینی و دنیائی آبراز کرده بند شك و تردید در دلها کاشته و قدم بزرگی در راه جنگ با عقاید خشک و قشری عصر خود برداشته و مردم را بتحقیق و مطالعه در ماهیت جهان دعوت کرده است.
گویند بهشت و حور عین خواهد بود

آنجامی و شیر و انگبین خواهد بود

گر ما می و معشوق پرستیم روا است

چون عاقبت کار همین خواهد بود

خیام باز هدف روشن و ربا کاران بسختی مبارزه کرده و خطاب بروحانیون رباکار عهد خود می گوید .

ای صاحب فتوی ز تو پر کار تریم

تو خون کسان خوری و ما خون رزان

با این همه مستی از توهشپار تریم

انصاف بده کدام خونخوار تریم

...

گر آمدیم بمن بسدی نامد می

ورنیز شدن بمن بدی کی شد می

۱- خیام شاعر از آقای بزرگ علوی

به‌زان نبدی که اندرین دیر خراب نه آمدمی، نه شدمی نه بدمی

...

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
برداشتمی من این فلک را زمیان
از نو فلک دگر چنان ساختمی

کسازاده به کام دل رسیدی آسان

« امروز (۱) ما چه نتیجه‌ای میتوانیم از خیام بگیریم ... آیا تمام آنچه خیام گفته میتواند سرمشق زندگی ما باشد نه، آنچه در نهمصد سال پیش راهنما و انقلابی بود، البته امروز نمیتواند دارای همان اهمیت باشد ... آنهاست که میخواهند فلسفه خیام را آخرین مرحله تکامل بشر بدانند مانند کسانی که خیام را متشرع و مذهبی قلمداد میکنند یا خود گمراهند و یا اینکه میخواهند بشریت را فریب دهند ».

مراد خیام از شراب چیزی جز عصاره انگور نیست وی در بعضی از آثارش مردم را بشادمانی دعوت می‌کند.

ایام زمانه از کسی دارد تنگ

و برای ریشه کن کردن غم و اندوه، میگساری را تجویز میکنند.

من بی‌می ناب زیستن نتوانم

من بنده آن دمم که ساقی گوید

این رباعی را نیز بعضی بخیم نسبت میدهند.

از من بر مصطفی رسانید سلام

کای سیدهاشمی چرا دوغ ترش

سال تولد و وفات خیام بطور دقیق معلوم نیست بعضی تولد او را بسال

۱۰۴۰ میلادی و وفاتش را سال ۱۱۲۳ میدانند.

نظامی عروضی می‌گوید خیام گفته بود « گور من در موضعی باشد

که هر بهاری باد شمال بر من گل افشان میکنند. » سپس نظامی می‌گوید پس از

۲۳ سال توسط راهنمایی بمدفن اورتتم.

« ... در پائین دیوار باغی خاک اودیدم نهاده و درختان امرو و

زردآلو سر از آن باغ بیرون کرده و چندان برک و شکوفه برخاک اوربغنه

بود که اودر زیر گل نهان شده بود و مرایاد آمد آن حکایت که در شهر بلخ از او

شنیده بودم ... »

« پایان جلد سوم »

۱ - خیام‌شاهر از آقای بزرگ علوی

گزیده‌یی از منابع این کتاب

ماتریالیسم تاریخی

ترجمه فارسی

نقش شخصیت در تاریخ

اثر پلخائف ترجمه فارسی

تاریخ قرون قدیمه و

اثر البرماله و ژول ایزاک ترجمه

قرون وسطا

عبدالحمید هژیر

ماتریالیسم دیالکتیک

ترجمه دکتر تقی ارانی

رساله جامعه و جامعه‌شناسی

از احسان طبری

عرفان و اصول مادی

از دکتر تقی ارانی

دولت و انقلاب

از لنین (ترجمه فارسی)

حیات مردان نامی

از پلوتارک ترجمه مهندس مشایخی

تاریخ ایران باستان

مشیرالدوله جلد اول و دوم

تاریخ تاجیکستان

از غفور اف ترجمه علی اصغر چارلاقی و لئون

بوداگیان

تاریخ سیستان

مؤلف مجهول بتصحیح ملک الشعرای بهار

ایران اقتصادی

از رحیم زاده صفوی

مبانی حقوق

از دکتر موسی جوان جلد اول

تمدن قدیم

از فوستل دو کولانژ ترجمه نصرالله فلسفی

تاریخ علوم

از پیر روسو ترجمه حسن صفاری

تاریخ مالکیت

از فلیسین شاله ترجمه فخری فاطمی

حکمت سقراط بقلم افلاطون

ترجمه محمدعلی فروغی

ارسطو

از آندره کرسون ترجمه کاظم عمادی

ماتریالیسم و ایدئالیسم

اثر جان لوتیس ترجمه داود نوروزی

تاریخ صنایع و اختراعات

از پیر روسو ترجمه حسن صفاری

تاریخ آزادی فکر

ترجمه حمید نیر نوری

تاریخ تمدن

ویل دورانت کتاب دوم بخش دوم ترجمه مجتبیائی

سیر حکمت در اروپا

گردآوری محمدعلی فروغی در سه جلد

تاریخ مختصر ادیان بزرگ
عهد عتیق (تورات)
عهد جدید
سیاست نامه
قابوسنامه
تاریخ اسلام و عرب
تاریخ فلسفه در اسلام
سلاجقه آسیای صغیر

خاندان نوبختی
تبصرة العوام
تاریخ بیهقی
ملل و نحل شهرستانی
منشاء خانواده و دولت
جامعه را بشناسید
تاریخ علم کلام
شکنجه و امید
سبک شناسی
علم الروح
فلاسفه بزرگ
مقامات حمیدی
نویسندگان دایرة المعارف
یا انسیکلوپدیستها
حجة الحق
تاریخ بخارا
احوال و آثار رودکی
سفرنامه ابن فضلان
۸ مقاله تاریخی
قرمطیان
التوسل الی التوسل
درباره فردوسی

تاریخ طب در ایران
خیام شاعر
از دکتر محمود نجم آبادی متن فارسی
از بزرگ علوی

همچنین از کتاب المثالب ابو عبیده از علمای عرب، تاریخ ابن خلکان،
تاریخ یعقوبی، تاریخ گردیزی، عقد الفرید، الفهرست ابن ندیم، کتاب حدود العالم
(مؤلف مجهول) و آثار اصطخری و مقدسی و مقالات پراکنده شادروان احمد
قاسمی و استاد احسان طبری در مجله مردم و سایر مجلات استفاده شده است.

www.adabestanekave.com

اقبال آشتیانی متن فارسی
از حسن رازی باهتمام عباس اقبال آشتیانی
از ابوالفضل بیهقی باهتمام دکتر فیاض و دکتر عنی
ترجمه جلالی نائینی
از انگلس ترجمه فارسی
از احمد قاسمی
از علامه شبلی پاکستانی ترجمه فخر داعی
از احسان طبری
ملك الشعراى بهار جلد اول
از دکتر تقی ارانی
آندره کرسون ترجمه کاظم عمادی
قاضی حمیدالدین
ترجمه و تلخیص از لغتنامه بزرگ فرانسوی
از صادق گوهرین
از نرشخی
از سعید نفیسی
ترجمه ابوالفضل طباطبائی
از نصرالله فلسفی
از مقدمه جلد دوم تاریخ بیهقی بقلم سعید
نفیسی و ادیب نیشابوری
اثر بهاء الدین (متن فارسی)
سعید نفیسی مجله پیام نو، سال چهارم شماره پنجم



بها : ۳۹۰ ریال